

خط‌سای نامہ

شرح مشاہدات سید علی اکبر خطائی

درس‌زمین حسین

بہ پیوستہ نامہ غیاث الدین نقاش

بہ کوشش

ایرج افشار



مرکز اسناد و فرہنگی آسیا

خطای نامه
قیمت: 25.000 ریال



311

0

خطای نامه



۲	۶۲۰
۸	۶

٢١٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خط‌سای نامہ

شرح مشاہدات سید علی اکبر خطائی

معاصر شاہ اسماعیل صفوی

درس‌زمین چین

به کوشش

ایرج افشار



کتابخانه ملی و اسناد ایران



مرکز اسناد و فرہنگی آسیا

تہران : ۱۳۷۲

مرکز اسناد فرهنگی آسیا

با همکاری

موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

وابسته

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

شماره ۷۲۰

خطای نامه

به کوشش: ایرج افشار

تاریخ انتشار: ۱۳۷۲ چاپ دوم (چاپ اول: ۱۳۵۲) تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

طرح روی جلد: قبادشیروا، ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

لیتوگرافی: میثاق، چاپ و صحافی آراین

بها با جلد شمیمز: ۴۵۰۰ ریال با جلد گالینگور ۶۰۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی مؤسسه: خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی، خیابان ۶۴، تهران ۱۴۳۷۴

تلفن: ۶۸۶۲۷۶-۸، ۶۸۸۰۳۵-۶، ۶۸۳۲۲۲-۳، ۶۸۶۱۵۲، ۶۸۶۳۸۱

فاکس: ۶۸۶۳۱۷

چاپ اول اهداء به

صادق عدنان ارزی (از ترکیه)

و

مینوبو هوندا (از ژاپون)

چاپ دوم اهداء به

چانگ چین شاه Chang Chin - shan (از چین)

فهرست مندرجات

مقدمه

- ۱- ایران و چین
 - ۲- خطای نامه
 - ۳- نسخه‌های خطای نامه
 - ۴- ترجمه ترکی
 - ۵- تحقیقات درباره خطای نامه
 - انتقاد پرتولد اشپولر (به آلمانی)
 - نامه چانگ چی شان مترجم چینی خطای نامه
 - ۶- کتابهای فارسی درباره چین
 - یادی از مساعدتها
 - پیوستها و مآخذ
 - توضیحات، استدراکات
 - خطبه مؤلف
 - مناقب چهار یار
 - مدح سلطان سلیم خان
 - حکایت
- سیزده - بیست و پنج
بیست و پنج - سی و یک
سی و یک - سی و سه
سی و سه - سی و شش
سی و شش - چهل و شش
چهل و دو - چهل و سه
چهل و چهار
چهل و هفت - چهل و نه
پنجاه - پنجاه و دو
پنجاه و دو - شصت
شصت و یک - شصت و سه
- ۲۹-۲۵

خطای نامه	هشت
۳۲-۲۶	مقدمه مؤلف
	فصل: در بیان تقسیم دنیا - فصل در بیان
	فاصله ایران و توران - شعر مؤلف
۳۸-۳۳	فهرست ابواب
۴۱-۳۹	باب اول: در بیان راههای خطای
۵۰-۴۲	باب دوم: در بیان دینهای مختلف ایشان
	فصل: سرای خاقان
	شعر در نعت رسول
	بیرون آمدن خاقان از سرای سالی یکبار
	حکایت - قصص
	شعر مؤلف
۵۹-۵۱	باب سیم: در بیان شهرها و حصارها و ترتیب آن
	فصل: در بیان یامخانهها
	فصل: طرز بیرون آمدن خادم از سرای
	فصل: درباره رفتن خادمان به حکومت مملکت
۷۲-۵۲	باب چهارم: در بیان لشکرها که در شهرها گذاشته اند
	فصل: در بیان ورزش
	فصل: علامت مراتب لشکرهاى ایشان
	مراتب میزان لشکرها
	فصل: در قواعد حرب ایشان
	حکایت
۷۴-۷۳	باب پنجم: در بیان خزینه هائی که در آن شهرها نهاده اند
۹۷-۷۵	باب ششم: در بیان ملک شدادی خاقان چین
	فصل: در بیان سرای خاقان چین
	فصل: در بیان طبقات سرای و خادمان آن
	فصل: در درآمدن خاقان

حکایت

امرا و پادشاهزاده‌ها با خاقان نمی‌توانند مخالفت کنند

فصل: درباره شش میر که ضبط دوازده قسم ممالک خطای با آنهاست

۱۱۰-۹۸ باب هفتم: در بیان زندانهای خطای

(به پنج فصل تقسیم شده است)

باب هشتم: در بیان سالی یکبار عید کردن مردمان خطای

۱۱۳-۱۱۱ در تحول جمله زمستان

۱۲۱-۱۱۴ باب نهم: در بیان دوازده قسم ملک خطای

۱۲۵-۱۲۲ باب دهم: در بیان صحبت و طوی و تعظیم ایشان

۱۳۴-۱۲۶ باب یازدهم: در بیان خرابات و خراباتیان

(به چهار فصل تقسیم شده است)

۱۳۸-۱۳۵ باب دوازدهم: در بیان هنرهای عجیب و رنگ ریزان

فصل: در طوب بازی

در بیان علم نجوم

۱۴۱-۱۳۹ باب سیزدهم: در بیان مقتن خطای و سبب آن چنان ضبط کردن

حکایت

حکایت منظوم

باب چهاردهم: در بیان مردمانی که از اطراف و جوانب عالم

۱۴۶-۱۴۳ آمده‌اند و می‌آیند

۱۴۹-۱۴۷ باب شانزدهم: در بیان قلماق [و هندیان]

باب هفدهم: در بیان زراعت ملک خطای [و قحطی و

۱۵۳-۱۵۰ آتش سوزی] و عجایب آسیا و هیزم

۱۵۶-۱۵۴ باب هجدهم: بلا تشبیه در بیان کعبه خطای

۱۵۸-۱۵۷ باب نوزدهم: در بیان زر و نقره و پول و کاغذ به جای پول خرج کردن

۱۵۹ باب بیستم: در بیان قانون نگاه داشتن ایشان

۱۶۶-۱۶۰ باب بیست و یکم: در بیان نگارخانه چینی

(دارای دو فصل و یک حکایت و دو مثنوی)

[خاتمه]

۱۷۶-۱۶۷

در شرح گذر از تبریز و ذکر مطالبی درباره قلماق و خطا

۱۹۶-۱۷۷

فهرستهای اعلام و لغات

پیوستها

۲۶۶-۱۹۷

پیوست ۱: متن ترکی قانوننامه چین و خطای

۳۱۷-۲۶۹

پیوست ۲: سفرنامه چین از غیاث الدین نقاش

۳۷۰-۳۱۹

پیوست ۳: غرائب و عجائب خطای نوشته عبدالرزاق سمرقندی

۴۲۰-۳۷۱

پیوست ۴: عجائب اللطائف (ترجمه ترکی سفرنامه غیاث الدین)

۴۳۲-۴۲۱

پیوست ۵: سفرهای ایلچیان خطای

۵۲۰-۴۳۳

پیوست ۶: جنگ چینی یا سفینه «پوسی»

۵۳۰-۵۲۱

پیوست ۷: نام شهرهای چین در زبانهای فارسی و عربی

۵۴۶-۵۳۱

پیوست ۸: ترجمه مقدمه چاپ اول به چینی

۵۶۴-۵۴۷

فهرستهای اعلام براساس زبده التواریخ و مطلع السعدین

مقدمه بر چاپ اول

درشش بند

مقدمه

- ۱ -

ایران و چین

یکی از گوشه‌های دریافتنی، از پهنه تحقیقات ایرانی، که متأسفانه نسبت بدان بی‌توجه مانده‌ایم بررسی تاریخ مبادلات مدنی و فرهنگی میان ایران و چین است. اگر B. Laufer در شصت سال پیش کتاب بسیار عالی و خواندنی و تحقیقی خود را تحت عنوان Sino-Iranica (شیکاگو، ۱۹۱۹)^۱ ننوشته بود و ما را از دامنه وسیع قسمتی از پیوند مدنی (مخصوصاً در خصوص داده‌ها و گرفته‌های گیاهی) که در روزگاران گذشته میان این دو سرزمین وجود داشت مطلع نکرده بود^۲، و اگر ژرف مارکوارت J. Markwart، خاورشناس نامور آلمانی کتاب «و هرود و ارننگ» را درباره جغرافیای تاریخی سرزمینهای مجاور چین و ارتباط میان آنها تألیف نکرده بود (لیدن، ۱۹۳۸)، و اگر برشچنایدر E. Bretschneider طبیب روسی مقیم پکن تحقیقات ممتاز خود را درباره جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی و غربی (از جمله ایران) در منابع چینی میان قرنهای سیزدهم تا هفدهم منتشر نکرده بود (لندن ۱۸۸۷) نمی‌دانم امروزه در این زمینه چه منابع اصلی و اساسی عالمانه می‌داشتیم.

مقالاتی که در زبان فارسی در این مباحث نوشته‌ایم ارزش چندانی ندارد و چیزی نیست که درخور بحث و فحص باشد، مگر مقاله‌ای که مجتبی مینوی در یکی از مباحث خاص مربوط به این زمینه نوشته است.^۳

در این سی و چند سال اخیر، مخصوصاً عده‌ای از محققان ژاپنی به تحقیق در روابط فرهنگی و سیاسی و تجاری که میان امپراطوری چین و صفحات آسیای مرکزی، یعنی سرزمینهای ماوراءالنهر و ترکستان وجود داشته است - و دنباله آن به ایران هم می‌کشیده - پرداخته‌اند و تعدادی مقالات بسیار خوب در این باره نوشته‌اند. خوشبختانه عده‌ای از آنها به زبان انگلیسی است و من به‌عنوان یادآوری مشخصات بعضی از آنها را در پایان کتاب برای علاقه‌مندان خواهم آورد.^۴

میان دو سرزمین ایران و چین، از زمانهای قدیم روابط تجاری و مدنی و علمی وجود داشت. مخصوصاً میان چین و ایران راهی بازرگانی بوده است که ابریشم و متاعهای دیگر چین از آن راه به اروپا رسانیده می‌شد و امروزه این راه کهنه ارتباطی را با نام ساختگی «جاده ابریشم» مشهور کرده‌اند.

اشارات و اطلاعاتی که در کتب داستانی و حماسی^۵ و شعری ما در خصوص چین و خاقان چین آمده - اگر چه استعمال آن برای پادشاه چین درست نیست، زیرا خاقان لقب پادشاهان ترک و فغفور از آن چین بوده است - یا نکته‌هایی که درباره نگارخانه‌های چین و صورتگران چین به‌وفور در اشعار فارسی دیده می‌شود^۶ همه حکایت از دیرینگی پیوند و گستردگی آن می‌کند.

جز آنها، چندگونه اطلاع تاریخی واقعی هم در دست داریم که به‌اجمال به‌ذکر آنها پرداخته می‌شود.

دسته‌ای، اطلاعاتی است مربوط به گیاهان طبی که از چین به‌دست می‌آمد و ایرانیان نیز بمانند اغلب ملل قدیم طالب آن بودند. این نوع ادویه همراه امتعه دیگر از راههای دریائی 7 یا بر راه خشک به ایران آورده می‌شد. ذکر این ادویه در کتب طب و مفردات آن (اعم از آنچه به فارسی است یا عربی) توسط ایرانیان شده است. فی‌المثل خواص «چای» را (که گیاهی چینی است و مطبوخش مرسوم آن سرزمین می‌بود) نخستین بار در کتاب «صیدنه» تألیف ابوریحان بیرونی می‌یابیم. بعداً در کتاب آثار و

احیاء رشیدالدین فضل‌الله همدانی هم ذکر آن آمده است. از این قبیل است ریوند چینی، بیخ چینی و جز آنها.

بی تناسب نیست گفته شود که طب چینی میان مسلمانان و از جمله ایرانیان ناشناخته نبوده است و در کتب و مراجع قدیم اشاراتی از آنها هست، مانند آنچه ابن ندیم از قول رازی نقل کرده و نوشته است دانشمندی چینی به خانه او رفت و آمد می کرده.

نیز می دانیم که رشیدالدین فضل‌الله همدانی، طبیب یا طبیبانی چینی را به ایران خواسته بود. یادگار سفر آنان کتاب «طب اهل خطا» (یا تنکسوقنامه) است که از زمره تألیفات رشیدالدین فضل‌الله است و او آن را به مدد همان پزشکان تألیف کرد. حتی عبارات چینی مربوط به معالجات را به خط فارسی در کتاب گنج‌نایده است.^۱

دیگر اطلاعاتی است جغرافیائی از سرزمین و مردم چین و آداب و رسوم آنها که هم در کتب مسالک و ممالک و عجائب المخلوقاتها تألیف جغرافیایان و یسان مسلمان آمده است و هم آنکه بعضی تألیفهای مستقل تر در آن خصوص هست، مانند آن قسمت از کتاب «طبایع الحیوان» شرف‌الزمان مروودی که تألیف سال ۵۱۴ هجری است و مطالب نفیسی را در خصوص چین دربر دارد.^۲

دسته‌ای از کتب که بیشتر جلب توجه می کند سفرنامه‌هائی است که حاوی مشاهدات رهنوردان سواحل و سرزمین‌های چین است، مانند نوشته سلیمان سیرافی بازرگان که از راه دریا به صفحات چین رفت. یا سفرنامه ابن بطوطه که از همه آثار دیگر معروفتر است و در آن نکته‌های بسیار خوبی راجع به چین مخصوصاً از لحاظ دریافت مقام فرهنگ و زبان ایرانی آمده است.

یادداشتهای ابودلف خزرچی که به همراه هیأتی از جانب نصر بن احمد سامانی برای خواستگاری دختر پادشاه چین به این کشور گسیل شده و چند وقتی را در چین گذرانیده بود و پس از بازگشت به بخارا مقاله اول از یادداشتهای سفر خود را نوشت نیز از همین رسته است.

از همین گونه است کتاب «تحفه سلیمانی» که سفرنامه محمد ابراهیم بن محمد ربیع سفیر شاه سلیمان صفوی به دربار سیام است. او ضمن شرح سفر خود مطالبی را

در باره چین در کتاب مندرج ساخته است.

چینیها هم، متقابلاً به ایران سفر می کرده اند و آثاری از آنها در باره ایران برجای مانده است نظیر یادداشتهای سفر هیون تسانگ زائر مشهور چینی که اخباری از عصر ساسانی برجای گذاشت. یا آنکه یکی از همراهان چنگیز خان که مردی دیوانی و منجم بود به نام Yehlü Chhu-Tshai کتابی به نام یادداشتهای سفر مغرب Hsi Yu Lu نوشت. دیگری Chhang Tê است که از جانب منکوقاآن به نزد هلاکو خان آمد و سفرنامه ای به نام یادداشتهای سفارت مغرب Hi Shih Chi از خود به جای گذاشت.^{۱۰} یا Fu An که در سال ۱۳۹۵ میلادی از طرف امپراطور چین Hung-wu به سمرقند^{۱۱} آمده بود.

این اشارات نشانی است از آنکه در دوره های پیشین، چین و تمدن آن نزد ما ایرانیان ناشناخته نبود، همانطور هم چینیان ایران را می شناختند و همواره میان دو سرزمین روابط بازرگانی موجود بود. راه ابریشم کهنه ترین نشانه این ارتباط است. روابط بازرگانی میان دو سرزمین بسیار قدیم بود و تا پنجاه شصت سال پیش تجار شیرازی و یزدی و بهبهانی در شهرهائی مثل شانگهای دارای تجارتخانه بودند. از جمله یکی از عموهای پدر من در شانگهای تجارت می کرد.

دریانوردی میان سواحل خلیج فارس و بنادر چین همیشه رایج بود و در تمام کتابهای مربوط به این رشته اطلاعات زیاد مضبوط است.^{۱۲}

چنانکه گفته شد امتعه چینی از راه دریا که شاهره زمان بود به ایران می آمد. جز آن، بعضی از مآثر دیگر تمدن چینی هم به مانند قطب نما و باروت و ظروف چینی مخصوصاً از عهد صفوی به بعد به ایران وارد می شد.

وسعت دامنه این نوع ارتباطات را باید در کتاب عظیم و کم مانند «تاریخ تمدن و علم در چین» (هفت مجلد) تألیف ژرف نیدهام J. Needham دید. در این کتاب اشارات زیاد به مناسبات فکری و فرهنگی و علمی دو ملت شده است. از این قبیل:

- شباهت ثنویت در افکار زردشتی و چینی (ص ۴۶۷ جلد دوم) و شباهت آن با نظریه Yin-yang (ص ۲۷۷ جلد دوم).

- گذر کردن نخستین کاروان راه ابریشم در سال ۱۰۶ پیش از میلاد که از چین بر راه ایران گذشت (ص ۱۷۶ جلد اول).

- رسیدن هیأت اعزامی یزدگرد سوم در سال ۶۳۸ میلادی به دربار Thang Thai Tsung برای دریافت کمک (ص ۲۱۴ جلد اول).

- مناسبات میان شمنها و ایرانیها (ص ۱۳۲-۱۳۹ جلد دوم). نیدهام نوشته است که Shih-mên شکلی است از تلفظ چینی Shakyamuni. لوفر Laufer معتقدست که شمن در فارسی به صورت «سمن» درآمده است.

- H. H. Dubs (به نقل نیدهام از او) پیشنهاد کرده است که مقداری از اقدامات Chang Tao - ling پیشوای نهضت مذهبی Tao ناشی از تأثرات او از عقاید زردشت بوده است. Eberhard اگرچه بعضی انتقادات مبنائی بر این عقیده دارد گفته است که تأثیر افکار هند و ایرانی از ازمئه قدیمتری در چین دیده می شود، بطور مثال مواردی که در فرقه طبیعی گرایان Tsou Yen دیده می شود، یاد کرده است (ص ۱۵۶ جلد دوم).

- شباهت احساس میان چینیهها و druhs ودائی و drug اوستائی. (ص ۵۷۱ جلد دوم).

- وضع تقویم جدید به نام Wan Nien Li برای قویلای قآن در سال ۱۲۶۷ میلادی توسط جمال الدین (در چینی Cha-Ma-Lu-Ting) از منجمان ایرانی (ص ۴۹ جلد سوم).

- ایجاد رابطه میان سنتهای ریاضی اسلامی و چینی که از سال ۷۱۹ میلادی آغاز شد، یعنی از وقتی که Ta-Ma-She از چغانیان به چین آمد. اصطلاحات فارسی در نوشته های چینی بودائی از این قرن به دست آمده. فی المثل نام سیارگان به سغدی در کتاب Hsiu Yao Ching مربوط به سال ۷۶۴ میلادی به دست آمده است (ص ۲۰۴ جلد سوم).

- De Saussure (به نقل نیدهام از او) گفته است که اطلاعات چینیان درباره منازل قمر بیشتر مربوط به منجمان ایرانی است نه آشوری (ص ۲۵۷ جلد سوم).

- ارتباط علمی از طریق رصدهای مراغه و سمرقند (ص ۵۰ جلد سوم)، و نیز جلب منجمان چینی به ایران در عهد هلاکو خان قوام گرفت. یکی از منجمان که به رصدخانه مراغه آمد Tu. Meng-chi نام داشت. نمونه دیگر کتابت جلد اول از رساله حرکات قمر تألیف عطا سمرقندی در سال ۱۳۶۲ میلادی برای یکی از شاهزادگان

سلسله Yuan است (ص ۲۱۸ جلد اول).

- قسمتی از کتاب اقلیدس به گمان Yen Tun - Chieh براساس شرح خواجه نصیرالدین به چینی ترجمه شده است (ص ۱۰۵ جلد سوم).

- کلمه Nao Sha که در چینی بر نوشار اطلاق می شود قطعاً از زبان سغدی یا فارسی به چینی رسیده است (ص ۵۵۵ جلد سوم).

گفتیم در کتب شعر فارسی از صورتگری چین مکرر یاد شده است. شدت این تأثیر را باید در بعضی از مجالس نقاشی کتابها و نقوش دیواری جستجو کرد. اصطلاح «خطائی» که یکی از هفت اصل نقاشی ایرانی شمرده شده است و در مآخذ قرن دهم مکرراً ذکر آن می آید اشاره به آن نوعی است که طبعاً از نقاشی چینی متأثر شده بود. در چین هم نقاشیهای دیواری از صورت ایرانیان در ساختمانهایی که راه آمد و شد کاروانهای ایرانی بود به دست و قلم چینیان در عصر ساسانی کشیده شده است. یک نمونه آن برای آنکه خوانندگان علاقه مند در اختیار داشته باشند در اینجا چاپ می شود. کاغذ خطائی نیز از مصنوعات و منسوبات چین است و در ایران مشهور بوده است.

لفظ «چینی» که اکنون بر نوعی از جنس ظروف گفته می شود ناشی از آن است که این نوع ظرف را در آغاز از چین می آورده اند و طبعاً بدین نام شناخته شده است. در یک جنگ مورخ به سال ۱۰۸۵ نام ده گونه ظروف چینی رایج در آن زمان از جمله خطائی، قاشقوری، غوری ضبط شده است.^{۱۳} در کتیبه‌ای از قرن هفتم که در حرم حضرت معصومه قم از سال ۶۰۲ هجری نصب است لفظ «الصینیة» ضمن عبارتی عربی به جای «کاشی» استعمال شده است.^{۱۴}

احتمال قوی می رود که لفظ «سینی» (نوعی ظرف بزرگ برای حمل ظروف کوچکتر) همان «چینی» باشد، به ملاحظه آنکه «چینی» در تعریب به صورت «صینی» در می آید و ایرانیان در نوشتن، در این مورد خاص صاد را به سین بدل کرده اند.^{۱۵} از عبارت قاضی احمد قمی در خلاصه التواریخ (چینی‌های پراز فواکه) برمی آید که این اصطلاح لفظی عام بوده است.^{۱۶} این مصراع نجیب کاشانی راه به جایی دیگر می برد: «دست در هر کاسه همچون صورت چینی مکن»، یا این بیت که نام سراینده اش را



نمی دانم:

زساز و نوای طرب، کوه گویی بود کاسه چینی از خوش صدایی بر آستر بدرقه یک نسخه خطی چینی که متعلق به سال ۱۲۱۷ میلادی است یک رباعی و دو بیت شعر فارسی ضبط شده است. این سند به نام «نامبان بونجی» مشهور است. اول بار پ. پلیو P. Pelliot فرانسوی در ۱۹۱۳ مقاله ای درباره آن منتشر کرد.^{۱۷} عکس آن را در صفحه روبرو می بینید.

مناسبات ایران و چین در عصر مغول مخصوصاً در زمینه علمی گسترش یافت. از جمله در زیج ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی ذکر تقویم چینی و اوغوری شده است. در همین روزگارست که رشیدالدین فضل الله همدانی برای نخستین بار تاریخ مفصلی از احوال مملکت و پادشاهان چین به زبان فارسی تدوین کرد، و آن جزئی است از کتاب مشهور جامع التواریخ او. مسلم است که او این کار مهم را به مدد اطلاع یابی از دانشمندان چینی و براساس مآخذ چینی به انجام رسانید.^{۱۸} رشیدالدین فضل الله در کتاب «لطایف الحقایق» گفته است که چند کتاب مفرد از زبان ختایی به فارسی کرده شد. همانجا به «طب اهل ختایی از علمیات و عملیات» اشاره می کند و متذکر «ادویه مفردة ختایی از آن چه پیش ما مستعمل است و آنچه مستعمل نیست» می شود. بالاخره نوشته است بابتی درباره «سیاست ختایی و تدبیر ملک ختائیان و مصالح آن چنانچه پیش ایشان معهود است» خواهد نگاشت.^{۱۹} ظاهراً اصطلاح «اصول ختایی» که در مطلع سعدین می بینیم همین «سیاست ختایی» مورد نظر رشیدالدین است.

همو در مقدمه طب اهل ختا یا تنکسوق نامه این اطلاع مهم را به ما می دهد:

«و از قدیم الایام باز تا غایت وقت هیچ کس از کتب خطایی بعضی ترجمه نکرده و از آن تألیف و تصنیف نساخته، الا در زمان پادشاه عادل هولاکو... خواجه نصیرالدین... به حکم یرلیغ همایون از حکیمی خطایی که با هولاکو از ولایت مغولستان که به ولایت خطای نزدیک است آمده بود و بعضی از نجوم می دانست خواست تا بر احوال نجوم ایشان واقف گردد.»^{۲۰}

پادشاهان مغول بطور طبیعی بیش از ایرانیان با چینیها ارتباط معنوی و روحی داشتند. جز این اخبار که از مراودات و مناسبات چینیها در عهد هولاکو و غازان داریم

خارجی جمع التوسعات
فکر روزی اهدا و تکیستند
جانی با احوال ساسانی
مرد مریدان حضرت ادریس

Handwritten marginal notes on the left side of the page.

کردن را حاکم مسامحه خواهد بود
بروشن کیم این دیه بدیدار تو زد
یعنی خلیفه کرد در این کبود
بدرود ماست تو ز من بدرود

Handwritten text in a rectangular box.

Handwritten notes at the bottom of the page, including a date: ۱۰۰۰ سال...

Two small square stamps or seals at the bottom left corner.

فامیل ایلی دوزو سید عنین بیش رایسینک

خان غرضه میدارید نهسته هر جای شهر

استر قازدی ادب نیاز مساجد عنایت در شان

همه داره سید مساجد پشانی اخرون سو جو شهر

هر اول هست شه نه قازدی ادب نیاز بوی

بشور ز نیاز آسمان دعا شو بید شهر بون شهر

اسمان

天

思媽思阿

ماه

月

黑媽

انوار

日

上他美阿

سار

星

勃他光

ابر

雲

兒上阿

باران

雨

思刺把

باد

風

博巴

شام

露

* مجموعاً ۱۰۱۰ واژه فارسی به چینی در نسخه‌های مختلف هست. این لغات در هجده بخش طبقه‌بندی شده است. یعنی واژه‌نامه دستگامی و موضوعی است.

* این لغتنامه‌ها توسط فارسی‌دانان چین تألیف شده است زیرا بطور مثال کلمه چینی «او اوسین» (u-u sin) به «پنج عناصر» ترجمه شده است. سببش آن است که چینیان به پنج عنصر معتقدند نه چهار عنصر. ورنه می‌بایست همان چهار عنصر را به لفظ ترجمه می‌کردند. بی‌فایده نیست گفته شود که «پنج» میان ژاپنی‌ها هم از اعداد مبارک و سعادت است. به همین مناسبت است که یک دست ظرف در ژاپن و چین پنج تاست نه شش تا. ظاهراً بنا به اعتقاد به پنج عنصر چنین سنت و مقیاسی در آن سرزمین پدید آمده است.

* * *

از دوره تیموری هم اطلاعات خواندنی و خوبی راجع به چین در زبان فارسی هست و اهم آن شرح مسافرت هیأتی است که در سال ۸۲۵ هجری قمری از طرف شاهرخ تیموری به دربار چین رفتند. غیاث‌الدین نقاش تفصیل آن را ضبط کرده و در کتابهای زبده التواریخ حافظ ابرو و مطلع سعدین و مجمع بحرین عبدالرزاق سمرقندی آمده است. این مسافرت نامه میان شرق شناسان اروپا شهرت تمام دارد و چند بار مورد بحث و فحوص و ترجمه قرار گرفته است.^{۲۳} و هر دو متن در پیوست همین کتاب برای آگاهی خوانندگان به چاپ رسانیده شده.

* * *

اشاره به مطالب مربوط به مناسبات میان ایران و چین را به زمانی که خطای نامه تألیف شده است پایان می‌دهم زیرا ادامه مطلب مناسبتی با کتاب کنونی نخواهد داشت. موضوع بسیار گسترده‌ای است در خور پژوهشی جداگانه.

-۲-

و اما خطای نامه

... پس از نوشته غیاث‌الدین نقاش مهمترین مأخذ فارسی درباره چین کتاب

«خطای نامه» نوشته سال ۹۲۲ قمری است که اینک صورت کامل آن برای نخستین بار به چاپ می‌رسد.

خطای نامه را شرقشناسان بیش از یکصد سال است که می‌شناسند و در باب اهمیت و فوائد آن مقاله‌های متعدد نوشته‌اند. اما در تحقیقات و کتب ما ایرانیان (تا آنجا که جستجو کرده‌ام) نه نامی از خطای نامه رفته است و نه اشاره‌ای از مطالعات اروپائیان درباره آن آمده است.^{۲۴}

نام کتاب «خطای نامه» است، همانطور که در یک بیت از اشعار مؤلف آمده است (ص ۳۲). اما آنجا برای رعایت وزن شعر «خطائی نامه» خواندن بهتر است. در نسخه خطی ترکی و رقم و تاریخ خاتمه چاپ شده هم بدین صورت ضبط شده است. مؤلف شخصی است به نام سیدعلی اکبر که نسبت خود را «خطائی» آورده و مصرحاً در انتهای نسخه‌های سلیمانیه و پاریس نامش سیدعلی اکبر خطائی آمده است. اسم او در خطبه کتاب مندرج نیست.

مؤلف به استناد ذکری که از سلطان سلیم بن بایزید عثمانی (۹۱۸-۹۲۶) در خطبه آورده، کتاب را در زمان سلطنت آن پادشاه تألیف و به نام او مصدر کرده و مدیحه‌ای هم در حق او در همان خطبه آمده است.

به استناد خبری که راجع به صارم کرد در واقعه جنگ میان قوای شاه اسمعیل و او، در این کتاب هست (و فقط نسخه قاهره آن را دارد) (ص ۱۶۷) مسافرت علی اکبر به چین چندسالی پیش از آغاز سلطنت سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶) انجام شده است.

واقعه دفع شرارت صارم کرد طبق نوشته احسن التواریخ روملو مربوط به سال ۹۱۲ هجری است. عالم آرای عباسی آن را ذیل حوادث میان سالهای ۹۰۹ و ۹۱۱ آورده است.^{۲۵} بنابراین تاریخ مسافرت علی اکبر به چین ناچار به پیش از سال ۹۱۰ می‌رسد. محققان قبلی چون نسخه قاهره را در دست نداشته‌اند به این مطلب اشاره‌ای ندارند.

بهر تقدیر، تاریخ اتمام تألیف کتاب چنانکه در انتهای متن آمده و در نسخه‌های

سلیمانیه و پاریس نقل شده است او آخر ربیع الآخر ۹۲۲ هجری است. هنوز اطلاعی خارج از آنچه از متن کتاب برمی آید درباره مؤلف نداریم. نمی دانیم او از کدام شهر بود و به چه نیت و قصدی سفر به سرزمین چین را پیش گرفت تا به مصیبت در افتادن به زندان گرفتار آمد.

محققانی که درباره او تحقیق کرده اند او را بازرگانی دانسته اند که به مرسوم و قواعد حکومت چین در آن عهد، به عنوان «ایلچی» سفر کرد و احترامات مخصوص این طبقه در حق او رعایت شد. همه گفته اند او از راه ماوراءالنهر به چین وارد شد تا اینکه خود را به خانبالغ رسانید.^{۲۶} دلیل این امر ذکر نام شهرهایی است که او از آنها گذشته بوده و نام آنها را بطور ردیف آورده است.^{۲۷}

از چند جای این تألیف که مؤلف از مدت سفر خود یاد می کند برمی آید که بطور کلی دوره سفر او و همراهانش از صد روز درنگذشته است. آن موارد چنین است:

- «و زیاده از سه ماه در درون خطای راه رفتیم. هر روز منزل ما در شهری بود معظم... و هرگز منزل، در صحرا واقع نشد. نه شب و نه روز در صحرا منزل نکردیم، الا همه پیوسته شهر بود.» (ص ۵۳)

- «و صد روز در درون خطای تا خانبالغ رفتیم هر روز با این تجمل آراسته... و در هیچ منزلی عاجز نشدیم و هم در رفتن بدین ترتیب و هم در آمدن.» (ص ۵۸)

- «و در یک قسم از دوازده قسم ملک چین سه ماه راه رفتیم.» (ص ۱۱۴)

- «صد روز در درون ملک خطای رفتیم متصل زراعت بود.» (ص ۱۵۰)

- «و در سه ماه راه رفتیم در سایه درختان متصله.» (ص ۱۵۰)

مؤلف، و دوازده نفر همراهانش، بنا به اشاره خود او (ص ۱۱۴)، در این مدت فقط به سیاحت یک بخش چین موفق شد و تا به حدود سرحد قلماق نزدیک رفت (ص ۱۶۸). او بیست و شش روز از این مدت را با همراهان خود در زندان گذراند.

علت زندانی شدن او بنا به نوشته خودش آن بود که یکی از همراهانش با مردی از اهل تبت درمی آویزد، چندان که به کشته شدن آن مرد تبتی می انجامد (ص ۱۰۵). ناچار جملگی آنها به زندان گرفتار می شوند. چون آوردن عین عبارات علی اکبر بیشتر گویای مطلب خواهد بود به نقل آن می پردازد:

«سرگذشت ما چنان بود که دوازده کس بودیم که به خانباغ رفته بودیم پیش خاقان چین. از قضا یکی از جهلای ما جنگ کرد با یکی از گروه تبتیان و به سبب جنگ یک کس، جماعتی از آن گناه، بیگناه را بند کرده به سجن درآوردند. ولی عنایت حق بود که مردم مسافر را چوب زدن و اشکنجه کردن نبود و جریمه دادن نیز بر مسافر نبود.» (ص ۱۰۰)

- «و ما را در بندها و زنجیرها درآوردند تا پنج روز. بعده حکم از سرای خاقان برآمد که مایان را بند و زنجیر بردارند و خالی رها کنند. زیرا که ایشان این نوع عقوبتها ندیده‌اند گفته و طاقت آن را ندارند. در حالی - مایان - را خالی در زندان رها کردند... و بیست و شش روز - دور از روی حاضران - در آن زندان ماندیم و در آن مدت هر چند روز از زندان به در می‌آوردند و به طرفی از اطراف شهر خانباغ از برای تفتیش می‌بردند به دیوانخانه‌ای به سیاستی که خیال می‌کردیم که ما بی گناهان را جای کشتن آنجاست. الحمدلله دو گروه مایان را چوب زدن و اشکنجه کردن نبوده... در هر دیوانخانه‌ای که می‌بردند یک روز در تفتیش کردن می‌ماندیم و یک روز در آمدن بودیم و چون قریب به خلاص شدیم - بلا تشبیه - به پیش مفتیان ایشان بردند... و آن اقرارنامه‌ها که در دیوانخانه‌های اطراف خانباغ از ما نوشته بودند جمله آن خطها را پیش مفتیان نهادند... و به خط خطائی نوشته بودند که از این جمله به نام فلان کس جنگ کرده و بر کرده خود اقرار نموده، و این جمله از همراهان او بودند، در گناه داخل اند. از آن سبب که کس بد را همراه خود آورده‌اند این جمله را در بند و حبس آوردیم، نوشته بودند... و چون آن پیران کهن کار دیده روزگار گذرانیده مکتوبات را بدیدند و احوال ما دریافتند گفتند شما را گناه نیست. اما همراه شما یک تبت را به چوب زده و آن تبت هلاک شده. چون همراه شما بد کسی بوده از شما هر یک سه درزن جریمه می‌باید داده. اما آن کسی که به چوب زدن قتل نفس کرده صورت می‌دهیم قصاص او که بعد از سه سال او را بکنند. اما او را نگاه دارند تا آن زمان و شما را بزودی بگذارند. و آن صورت را چون مفتیان خطای نوشتند و در سرای پادشاه فرستادند روز دیگر جواب به درآمد که آن شخص که خونی است او را نگاه داشتند و مایان را بگذاشتند.» (ص ۱۰۴-۱۰۵)

از اخبار دیگری که مؤلف مربوط به سفر خود و همراهانش می دهد معالجه یکی از همسفران اوست که سالها به درد دل مبتلا بوده تا اینکه در آنجا با شکافتن سینه و داغ کردن قسمتی از دل و شش او، از آن درد و رنج خلاصی یافته است (ص ۱۳۵-۱۳۶). مؤلف در راه آمدن به عثمانی، گذارش بر تبریز می افتد. او دوبار از آن شهر در این کتاب یاد کرده است. یکبار آنجاست که میان شهر تبریز و دو شهر چین مقایسه ای کرده است (ص ۱۱۴). بار دیگر هنگام یاد کردن از واقعه صرام کردست (ص ۱۶۷) مؤلف از مملکت عثمانی، فقط دو اطلاع به ما می دهد: یکی اینکه در روم گوشت قدید را خام می خوردند (ص ۱۷۱). همین نکته گویای آن است که دیدار روم برای او تازگی داشته و قرینه است که خود از آن دیار نبوده. دیگر اینکه هنگام تهیه و تقدیم کتاب، شاه سلیم بر آهنگ سفری بوده است و مؤلف بدین سبب به نگارش بعضی از مطالب که می دانسته است نرسیده، یعنی نخواست و نتوانسته است که به تفصیل بیشتر بپردازد.

مؤلف از اشاره ای که به قزلباش کرده است و از آنان به عبارت نفرینی «خذ لهم الله» (ص ۱۶۷) یاد می کند قطعی است که از اهل سنت و جماعت بوده و روی آوردن او به دربار آل عثمان و تقدیم کتاب به شاه سلیم از همین باب بوده است. محتمل است که چون از سفر چین بازگشته کلیه مناطق ایران را به علت وقوع محاربات در وضع نامطمئنی دیده پس ماندن در ایران را مصلحت ندانسته و خود را به استانبول رسانیده است. او در این کتاب چند بار از سلطان روم به احترام نام می برد. (ص ۲۶ و ۲۷ و ۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۷). از جلد او هم به اشارتی یاد کرده است (ص ۲۶).

از میان مؤلفان قدیم کاتب چلبی «خطای نامه» را دیده و بیست و چند صفحه از مطالب آن را در «جهان‌نما» نقل کرده است. (مأخوذ از مقاله کاله - به ترجمه شفاهی از صادق عدنان ارزی).

کتاب، در دو نسخه سلیمانیه و نسخه پاریس مرتب بر بیست باب است؛ ولی همان مطالب در نسخه قاهره در بیست و یک باب آمده است. فرض این است که دو باب نسخه های سلیمانیه و پاریس درهم تلفیق شده و یا کاتب نسخه قاهره یکی از ابواب را به دو پاره کرده است.

نسخه قاهره بر نسخه‌های سلیمانیه و پاریس اضافات و با آنها اختلافاتی دارد و چون نخست آن را یافتیم و رویهمرفته کاملترست آن را اساس طبع قرار دادیم و اختلاف نسخ را در پاورقی آوردیم.

از طرز بیان و سبک تحریر علی اکبر خطائی برمی آید که او از مردم ماوراءالنهر بوده است. قرینه کلمات فارسی مستعمل در خطه ماوراءالنهرست که در متون تألیفی همعصر «خطای نامه» مکرر دیده می شود؛ و در این متن هم هست، مانند: میان (ص ۴۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵)، پغنه به معنای پله (ص ۱۰۴)، گویان (ص ۳۹، ۴۷، ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴)، باشش (ص ۵۲، ۱۳۳)، باشیدن (ص ۴۹، ۵۷، ۱۰۲)، حولی (ص ۵۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۷۱)، پیشان (ص ۷۹، ۱۰۰)، پرگاله (ص ۱۴۴)، شیره (ص ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳)، برج (ص ۱۰۲)، ستان (ص ۱۰۲)، و اگر دیدن (ص ۴۷، ۱۳۳، ۱۳۷)، چیدن در معنای انتخاب کردن (ص ۷۷)، پایه تر (ص ۸۹، کلان (ص ۹۰، ۱۶۳).

اشعاری که مؤلف جای به جای از خود آورده سست و کم مایه است. نه ارزش ادبی دارد نه تاریخی. ظاهرآ به تقلید و مرسوم نویسندگان قدیم که نثرهای پخته را به چاشنی شعر گوارتر می کردند دیگ هوس را بیهوده جوشان گردانده است.

جز این، مؤلف جای جای مقداری از اشعار متقدمین نظیر اشعار عطار و عراقی و سعدی و شیخ محمود شبستری و ابیاتی از «کنزالحقائق و رموزالدقائق» سروده حسین خوارزمی و «دریای ابرار» تألیف امیر خسرو دهلوی را نقل کرده است. اغلب آنها، حکایت از صبغه مشرب صوفیانه و فکر عرفانی نویسنده دارد.

اطلاعاتی که مؤلف در این کتاب از سرزمین چین در اوائل قرن دهم هجری به دست می دهد بسیار مغتنم است و بعضی از مطالب آن منحصر به فرد و کمیاب، بمانند آنچه از اوضاع و احوال زندانهای چین بر اساس مشاهدات شخصی خود به تفصیل تمام مندرج ساخته است.

اطلاعات دیگر مؤلف مخصوصاً آنچه راجع به «حکیم مذهبی» چینیان و طریقه «شکمونئی»، تقسیمات لشکری و آداب درباری، رسوم شهری و فوائد مدنی از قبیل مقادیر چینی، مسائل مربوط به زراعت، پول کاغذی، بهای اجناس و نوع آنها، وضع

خرابات و بازیگریها، فوائد جغرافیائی در خصوص اقوام مجاور چین نظیر قلماق و تبت، طرز معالجه طبّی، هنر نمائیهای چینیان در کاغذبری و نقاشی و چاپ، ساختن داروی توپ (باروت) و توپ بازی به دست می دهد همه مورد استفاده محققان تاریخ چین است و هریک به جای خویش نیکوست.

در نقل مطالب تاریخی، فقط سه بارست که با آوردن سند به ذکر حوادث پرداخته شده، بدین شرح:

□ سال ۸۴۰: «و در تاریخ هشتصد و چهل گذشته بود که خانباغ را بنا کردند» (ص ۱۱۵).

□ سال ۸۵۴: «و یکی از امرای قلماق به نام اسن تیشی... قلماقستان را گرفت... و روی به خطای نهاد و با خان خطای به نام چین خوا خان در تاریخ هشتصد و پنجاه و چهار بود که جنگ کرد» (ص ۶۷).

□ سال ۹۰۲: «قریب تاریخ نهصد و دو بود که قحطی عظیم در یک قسم از دوازده قسم ملک خطای واقع شد...» (ص ۱۰۸).

مؤلف یکبار هم اشاره ای به گذشتن چهار هزار سال از زمان «شکمون» پیغمبر کرده است. این تاریخ در ترجمه ترکی یعنی «قانوننامه چین و خطای» به سال ۹۹۰ هجری برگردانده شده است.^{۲۸}

اشاره دیگر تاریخی که در این کتاب می بینیم مربوط است به اعزام مولانا علی قوشچی شیری (؟) از طرف الغ بیک به چین (ص ۲۸).

-۳-

نسخه های متن فارسی

۱) نسخه دارالکتب و الوثائق القومية (قاهره)، به خط نستعلیق. مؤلف فهرست دارالکتب آن را به استناد تاریخ مذکور در مواضع دیگر مجموعه ای که خطای نامه هم در آن آمده مورخ به سال ۱۲۷۳ دانسته است. این نسخه بعضی مرجحات و اضافات نسبت

به نسخ سلیمانیه و پاریس دارد. البته بعضی افتادگیهای جزئی هم در آن هست. در این نسخه مطالب (چه در فهرست ابواب و چه در متن) بر بیست و یک باب منقسم است. من این نسخه را در چاپ اساس قرار داده‌ام.

وصف این نسخه (شماره ۵۲۸) را نصرالله مبشر الطرازی در جلد اول «فهرس المخطوطات الفارسیه» (قاهره، ۱۹۶۶) چنین آورده است: «لم يعلم مؤلفها. کتاب یروی فیہ المؤلف عما رأه فی رحلته الی الصين و قد الفه السلطان سلیم خان بن با یزید خان عثمانی... نسخه مخطوطه بقلم فارسی جمیل سنة ۱۲۷۳ هـ، الکتاب الخامس ضمن مجموعه من ورقة ۱۲۸-۶۷...» (۱۷ مجامیع فارسی طلعت).

۲) نسخه سلیمانیه (مجموعه عاشر افندی) به شماره ۶۰۹ (استانبول)، به خط نستعلیق درویش احمد در یکصد و ده ورق، نسخه سال ۱۱۵۴ وقف شده است.

۳) نسخه سلیمانیه (مجموعه رئیس الکتاب) به شماره ۶۱۰ (استانبول)، به خط نسخ بدون نام کاتب مورخ ۹۲۲ در یکصد و بیست و نه ورق، نسخه در سال ۱۱۵۴ وقف شده است.

۴) نسخه کتابخانه لیدن به شماره ۹۱۹، معرفی شده در جلد سوم فهرست آنجا (ص ۹) که مشخصاتش را استوری آورده است و من آن را ندیده‌ام.

۵- نسخه کتابخانه ملی پاریس به نشانه Supplément Persan 1354 و معرفی شده به شماره ۵۲۱ در فهرست نسخ خطی فارسی آنجا تألیف ادگار بلوشه (جلد اول).

این نسخه در فوریه ۱۹۰۰ میلادی در تملک شارل شفر Ch. Schefer مستشرق مشهور فرانسوی بوده است و بعد به کتابخانه ملی پاریس تعلق یافته. شفر وصف آن را در مقدمه‌ای که بر ترجمه فرانسوی سه فصل از کتاب نوشته است بیان کرده. این نسخه از روی نسخه ۶۰۹ عاشر افندی استنساخ شده و در انتهای آن آمده است: «حرره الحقیق الفقیر حسن تبریزی».^{۲۹}

از ظاهر خط و زمان کتابت تصور می‌کنم این حسن تبریزی همان شیخ حسن تبریزی (قزوینی) است که مدتی نزد ادوارد براون سمت معاونت در تدریس فارسی داشت و سالها مقیم کمبریج (انگلستان) بود و تا حدود سال ۱۹۱۵ زنده بوده است.^۳ ظاهر آن است که او نسخه را زمان اقامت در استانبول به خواهش شارل شفر نوشته

بوده است. بلوشه در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس (جلد اول، ص ۳۱۹) اشاره کرده است که این نسخه از روی نسخه موجود در مجموعه عاشرفندی برای شفر کتابت شده است.

عکسی از این نسخه را دوست عزیزم کوئیچی هاندا K. Haneda فاضل ژاپونی داشت در ایام تجدید دیدار با او در توکیو آن را دوشبی به من سپرد و من در مقابله و مطالعه از آن استفاده کردم. لذا از لطفش در این جا تشکر می کنم.

چنانکه در قسمت تحقیقات درباره خطای نامه خواهیم دید سه باب آن توسط شارل شفر با ترجمه فرانسوی انتشار یافته است و آن سه باب عبارت است از: بابهای اول و هفتم و پانزدهم.

خطای نامه فارسی به اختصار توسط Lin Yih-Min به عنوان رساله دکتری به ترکی ترجمه و به خط جدید ترکی در شهر تایپه به سال ۱۹۶۷ چاپ شده است. این ترجمه دارای مقدمه و بعضی حواشی و اضافات است که کمی بعدتر معرفی بیشتر از آن گفته خواهد شد.

۶) زکی ولیدی طوغان نسخه ای به شماره ۳۱۸۸ متعلق به کتابخانه ایاصوفیا معرفی کرده است که من ندیده ام.^{۳۱}

-۴-

ترجمه ترکی و نسخه های آن

متن خطای نامه با بعضی تلخیصها در عهد سلطان مراد توسط حسین افندی به ترکی ترجمه و به «قانون نامه چین و خطا» موسوم شده است. مترجم آن را حسین هزار فن نام برده اند. نسخه ای از آن در کتابخانه درسدن (آلمان) به شماره ۷۱ مورخ ۱۰۸۱ هست. نیز نسخه ای در کتابخانه ملی پاریس به شماره Supplément Turc 1130 موجود است. این نسخه که به خط نستعلیق است و بدون نام کاتب (در ۱۴۹ ورق) چنین آغاز می شود:

«آغاز سخن بکند مردم دانا به نام خداوند تبارک و تعالی»، پس از چهار بیت شعر این عبارت آمده است:

«سپاس عبودیت اساس اخلاص لباس اول حاکم عدل شناس حضرته که افسطوا
ان الله يحب المقسطین بیوروب جمهور معدلت سلوکی مکارم اخلاق و مراسم قوانین و
اشفاق ایله تحلیه...»

مطالب و اشعار قسمت مقدمه (خطبه) شباهتی به متن فارسی ندارد. در آن نام
سلطان مراد بن سلیم خان بن سلیمان خان هست که ترجمه برای او و به نام او تهیه شده
است. در مقدمه این بیت آمده است:

محمدخان بارای سنیه که آمد فاتح قسطنطنیه
در دنبال آن ده بیت شعر (مثنوی) در ذکر محامد همین پادشاه هست تا اینکه
مترجم به مطلب اصلی می رسد و می نویسد:

«اما بعد، بو کتاب مستطاب عنبرین نقاب خطا و ختن و چین ملوکنک قانون نامه
سیدر که زبان فارسیدن ترکی به ترجمه اولندی و اول دیارک پادشاه عالیجاه ستاره
سپاهلری اصلاً قانونلرینه مخالف سرمو تغییر و تبدیل قادر اولیوب اگر بالفرض قصد
ایلسه لر قانونلری اوزره سلطنتدن معزول اولوب سلاطین عدالت آیین لری اولادندن
پادشاه لغه استحقاقی اولانلردن بریسنی تخت سلطنته کچوروب وزراء و امرا ورعایا و
برایا امر و نهینه اطاعت ایدرلر و قانونلرنده قانون اولان اعلم خلائق اولمق کرکدر و اول
معزول اولان پادشاهک اولاد و انسابلرندن شاملترندن و عزل سببندن جایز در که اول
امر که حاضر اولان صاحب مشورت وزراء و امرایه انتقام قصد ایده لردیو اصلاً بریسنی
تخته جلوس ادر میوب رجال و نسادن جمیع توابع و لواحقنی بر حصن حصینده جمع
ایدوب و اوزرلرینه ثقادتن موکلر قیوب حفظ ایدرلر و طشره دن بر کمننه اول جماعت
ایله جمع اولمغه قومیوب مستوفی اکل و شرب و کسوه لرینی علی جری العادة تعیین
ایدرلر تنبیه معلوم اوله که ولایت ایران و تورانده درت مملکت وار در که خلقی
مسلمانلر...»

بعد از این عبارت اخیر است که ترجمه متن فارسی شروع می شود. مترجم عین
عنوان فارسی ابواب و شعر فارسی مؤلف را در وصف کتاب خود می آورد و نام کتاب

را که در شعر مذکور آمده «خطائی نامه» نقل کرده است، به مانند نسخ فارسی آن. در نسخه ترجمه تصرفاتی از قبیل «شامکونی» بجای «شکمونی» و «بنکجو» بجای «سکجو» و «شنک» بجای «شنوک» آمده. مانند نسخ فارسی استانبول دارای بیست باب است، نه مانند نسخه قاهره که اساس طبع ماست و در بیست و یک باب است. مترجم اغلب متن اشعار فارسی را در ترجمه می آورد. ولی در مواردی هم حذف کرده است. مانند: بیت پنجم از صفحه ۴۳، و بیت سوم صفحه ۴۹ و بیت چهارم صفحه ۵۰ و بیت‌های مندرج در صفحات ۵۹، ۷۳. میان ضبط بعضی اشعار در متنهای ترکی و فارسی تفاوت هست مانند:

«مرد را می پرورد اندر کنار» (در فارسی ص ۳۸) که در ترکی «مرد را می پروراند در کنار» یا «بر تو باد ای عزیز نامور» (در همان صفحه) که در ترکی «بر تو باید ای عزیز نامور» است. از همین قبیل اختلافات جزئی در اشعار دیگر هست مانند: «یک به یک بگزیده بود از ملک چین» که در ترکی به صورت «یک به یک بگزیده آن شاه چین» یا «که نادانی است باشیدن به زندان» که در ترکی به صورت «که نادانی است در ماندن به زندان» و یا «یک شتر بار» (ص ۱۲۰) به «رطل عراقی» برگردانده شده است (ورق ۱۰۷ الف).

یکی از موارد اختلاف نقل مطلب مربوط به تاریخ و زمان شکمونی است که در نسخ فارسی آمده است: «این زمان از تاریخ او چهار هزار سال گذشته است»، ولی در ترجمه ترکی دارد: «انک ظهوری زمانی تاریخی سنه ۹۹۰ تسعین و تسعمائه دن متجاوز در دورت بیک بیلدن زیاده اولوب...» (ورق ۲۸ ب).

همچنین است ذیل حالات کین طای خان (ص ۷۱) که در نسخه ترکی آمده است: «وانوک زماننده مسلمانلره کلی عزتله و حرمتله اولنوب. حالا سنه تسعمائه ده اوغلی کین طای خان...» (ورق ۵۲ ب).

قاعده نسخه مترجم ترکی از نسخ کنونی موجود فارسی در استانبول نبوده است، ورنه اختلاف در اشعار نمی بایست وجود داشته باشد. از قرائن دیگر که دال است بر آنکه مترجم برای ترجمه نسخه دیگری غیر از نسخ شناخته شده را برای ترجمه در دسترس داشته وجود نکته‌های اضافی است از قبیل آنکه در عنوان شعر عطار (ص ۴۶) آورده است «مهیج الاسرار شیخ عطارست» (ورق ۲۵ ب) و نیز شعر صفحه ۵۰ که در

ترکی آمده است «مهیج الاسرار حضرت شیخ عطار قدس سره» (ورق ۳۰ الف). درین مورد بلافاصله پس از اشعار سه خط مطلب فارسی با عنوان «نثر» در متن ترکی آورده شده است.

در یک مورد هم شعری الحاقی دارد و آن در باب دهم در بیان صحبت و طوی است (ص ۱۲۲-۱۲۳). در متن ترکی این شعر را دارد.

خوبی روی و خوبی آواز می برد هر یکی به تنهایی
چون شود جمع هر دو در یکجا کار صاحب دلان شود مشکل (؟)
نسخه دیگری از خطای نامه ترکی به شماره ۲۱۰۷ در مجموعه سلیمانیه (استانبول) موجود است (طبق ارجاعی که جوتن ادا در مقاله خود داده است).

ترجمه ترکی خطای نامه در سال ۱۲۷۰ قمری در استانبول «به نام ترجمه تاریخ نوادر چین [و] ماچین» چاپ شده است. چون نسخ این چاپ نایاب است و می تواند مورد استفاده محققان متکلم به زبان ترکی باشد آوردن «طبع لوحی» آن را در پیوست اول این کتاب مناسب دانست.^{۳۲}

-۵-

تحقیقات درباره خطای نامه

تا حدودی که توانسته ام از مآخذ و منابع دریابم، درباره خطای نامه پژوهشهای زیر (به ترتیب تاریخی) انتشار یافته است:

۱۸۵۱- فلیشر که در فوائد تاریخی آن بحثی کرده است.

H. L. Fleischer. Über das türkische Chatai - nāme - Breichte Über die Verhandlungen der kgl. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften zu Leipzig. Bd. III. Leipzig. SS. 317-327.

۱۸۶۱- زنکر درباره فوائد آن از لحاظ شناخت امپراطوری چین مقاله نوشته است.

J. Fr. Zenker. - Das chinesisches Reich nach dem türkischen

Khatainame. *ZDMG.* 15 (1851): 785-805.

۱۸۸۳- شارل شفر سه فصل از آن را به فرانسه ترجمه کرد و مقدمه‌ای بر آن نوشت.

Ch. Schefer. - Trois chapitres du Khitay Nameh, texte Persane et traduction Francaise, *Mélanges Orientaux.* Paris, 1883. pp 29-84.

۱۸۸۸- تجدید چاپ مقاله فلیشر.

H. L. Fleischer. - Über das türkische Chatai-nâme. *Keleinere Schriften.* Leipzig, 1888. Band III. SS. 214-225.

۱۹۰۵- ادگار بلوشه در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس نسخه آن

کتابخانه را معرفی کرد.

E. Blochet. - Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale. Vol. 1 1905. pp. 318-9

۱۹۲۲- ف. تشنر در مقاله‌ای راجع به تألیفات جغرافیائی مسلمین از آن یاد کرد.

F. Taeschner. - Geographische Literature der osmanen. *ZDMG.* 77 (1923): 31-80, 144.

۱۹۳۳- پ. کاله در مقاله‌ای محققانه خطای نامه را به عنوان یک مأخذ اسلامی

در باره چین معرفی کرد.

P. E. Kahle. - Eine islamische Quelle über China um 1500. Das Khitay Name des Ali Ekber. *Acta Orientalia.* 12 (1933): 91-110.

۱۹۳۶- ک. استوری معرفی آن را مندرج کرد و سه نسخه فارسی و دو نسخه

ترجمه ترکی را شناسانید.

C. A. Storey. *Persian Literature.* Landon. Vol. I, 1936, pp.431-432.

۱۹۴۰- مقاله دیگر از پ. کاله.

P. E. Kahle. - China as described by Turkish Geographers from Iranian Sources. *Proceeding of the Iran Society.* Vol. 2. London. 1940.

۱۹۵۰- احمد زکی ولیدی طوغان ذکر از خطای نامه کرد.

Z. V. Togan. - Tarihde usul. Istanbul. 1950. p. 269.

۱۹۵۶- ترجمه مقاله پ. کاله به ترکی توسط (A. Cevat Eren).

P. Kahle. - Türk Coğrafyacılarının Tasvirine Göre Cin. *İslâm Tetkikleri Enstitüsü Dergisi*: Vol.II, Part I (1956): 89-96.

۱۹۵۶- مقاله پ. کاله چاپ سال ۱۹۴۰ در Opera Minora (مجموعه نوشته‌های کاله) چاپ لیدن در ۱۹۵۶ صفحات ۳۱۲-۳۲۴ تجدید طبع شده است.
۱۹۶۲- زکی ولیدی طوغان مقاله‌ای درباره‌ی تحریر ترکی خطای نامه در دائرةالمعارف اسلام نشر کرد.

Z. V. Togan. - Ali Ekbar. *Islam Ansiklopedisi*. I (1962). pp. 318-319.

۱۹۶۷- لین یه مین رساله دکتری خود را تحت عنوان «مقایسه و انتقاد اثر علی اکبر به نام خطای نامه با مراجع و منابع چینی»^{۳۳} (به زبان ترکی) به چاپ رسانید. مشخصات آن چنین است:

Lin Yih-Min. Ali Ekber'in Hitayname-edli esersnin Cin kaynaklari ile mukaycse ve tenkidi. Doktora cabsmasi. Tai-pei, 1967. 351 p.

فهرست مطالب مندرج در این رساله بدین شرح است^{۳۴}:

قسم اول (ترجمه، نقد و مقایسه)

صفحات ۱-۲۶ مقدمه:

توصیف عمومی کتاب (خلاصه کوتاه) - نتایجی که بعد از مقایسه و مقابله کتاب با مراجع چینی اخذ شد.

صفحات ۱۷-۳۴ اختلافات نسخه‌ها:

مؤلف نسخه رئیس کتاب مصطفی، شماره ۶۱۰ را اساس گرفته و با شماره ۶۰۹ و عاشر افندی شماره ۲۴۹ مقابله کرده.

ترجمه ترکی کتاب با حواشی. درین حواشی متن کتاب با مراجع صفحات ۱۷۸-۳۵:

چینی مقایسه و نقد می شود.

قسم دوم (قلموق و مغولان، ۱۳۶۸ تا ۱۶۳۴)

صفحات ۱۹۰-۱۷۹ مقدمه:

معلومات عمومی راجع به مناسبات قلموق و مغولان با چین در دوره
حاکمیت مینگ (Ming).

صفحات ۲۱۳-۱۹۱

(۱) قلموق یا اویراتان. ترجمه ترکی از Ming - shih = وقایعنامه
چینی با حواشی.

صفحات ۳۰۰-۲۱۵

(۲) تاتاران. ترجمه ترکی از همان مرجع چینی با حواشی.

صفحات ۳۲۵-۳۰۱

(۳) مغولان شرقی، ترجمه ترکی از همان مرجع چینی با حواشی.

صفحات ۳۳۳-۳۲۷ کتابشناسی.

صفحات ۳۵۱-۳۳۴ فهرس.

نکته‌های مهم که از پژوهش لین یه‌مین به دست می‌آید عبارت است از:

- مؤلف از مقدمه علی اکبر هیچ بحثی نمی‌کند.

- ترجمه ترکی از صفحه ۳۹ متن فارسی (چاپ کنونی) آغاز می‌شود.

- در قسم «آغاز سخن» در یک سطر می‌گوید که خطای نامه در سال ۱۵۱۶ برای سلطان سلیم

تألیف شده است. (ص ۵)

- راجع به کتاب و توصیف نسخه‌های خطی آن چیزی نمی‌گوید.

- در مقدمه بعد از تحلیل مطالب کتاب می‌گوید به احتمال قوی علی اکبر به چین سفر نکرده

است (تناقض دارد).

- در نوشته علی اکبر نام شهر پکینگ (Pekeing) خان بالغ و دای - دو آمده است. خان بالغ

نامی است که در زمان حاکمیت مغولان (خانان Yuan) مستعمل می‌بود و به همین صورت در

آثاری که بعد از آن دوره نوشته شده وجود دارد. اما دای - دو (Day - du, Ta - tu) که به معنی

شهر بزرگ است مخصوص بود به دوره حاکمیت مغولان و بعد از آن، ولی در زمان علی اکبر از میان

رفته بود. به هر حال علی اکبر این نامها را از یک سیاحتنامه یا کتابی دیگر که در دوره حاکمیت

مغولان نوشته شده بود برگرفته است. (ص ۷)

- علی اکبر، وقایعی را که در زمان خودش اتفاق افتاد به صورت صحیح و نزدیک به حقیقت نقل کرده است. (ص ۷-۸)

- علی اکبر مناسبات چینیان و مغولان مربوط به حدود سال ۱۵۰۰ را به درستی شرح می دهد. (ص ۱۱)

- ممکن است علی اکبر از یک کتاب یا سیاحتنامه ای که در دوره مغولان نوشته شده بود استفاده کرده باشد - یا یکی از دوستان چینی او کتابهای چینی را برایش ترجمه کرده بوده است. (ص ۱۹ و ۲۱).

- علی اکبر نمی گوید از کدام راه (از سهراهی که شرح داده است) به چین رفت و از کدام راه عودت کرد.

- او می گوید در داخل چین سیاحت کرده ام، اما نام شهرها را ذکر نمی کند. همین گونه مطالب موجب شبهه است که او به چین نرفته است! (ص ۲۰).

- در خطای نامه معلوماتی مفصل و صحیح راجع به خاقان چین دیده می شود. این معلومات به احتمال قوی از یک مرجع نقل شده است. زیرا چینیان به کسانی مثل علی اکبر تاجر (که در چین به حبس افتاد) اجازه نمی دادند به دیدن خاقان و دربار بروند. (ص ۲۱).

- همه معلومات مربوط به قلموقها مطابق است با آنچه در منابع چینی هست. پس ممکن است که این معلومات همه از چنان مرجعی نقل شده باشد (ص ۲۱).

- به احتمال قوی علی اکبر به چین نرفته است. اکنون مرجع اصلی او که به هر حال یک کتاب به زبان چینی نبوده است) شناخته نیست. او کمی از مطالب غیاث الدین نقاش استفاده کرده است.^{۳۵}
- او از سیاحت چین علی قوشچی یاد می کند! (ص ۲۲).

۱۹۶۹- جوتن اودا (J. Oda) تحت عنوان نکته ای در مطالب تاریخی خطای نامه نخستین معرفی را به زبان ژاپونی درباره این تألیف منتشر کرد، با چند سطری خلاصه به زبان انگلیسی.

Juten Oda. - A note on the historical materials of Khitay-name by Ali Ekbar. *The Shirin (Journal of History)*. 52 (1969): 858-879, 908-909.

۱۹۸۳- لین یه مین مقاله‌ای تازه درباره مقایسه میان مطالب خطای نامه و منابع چینی انتشار داد.

A Comparative and critical study of Ali Akbar's Khatay-nama with references to Chinese Sources. *Central Asiatic Journal*. 27 (1983). 14. 58-78.

۱۹۸۴- پرفسور فقید برتولد اشنپولر درباره چاپ من از خطای نامه و معرفی انتقادی آن مقاله‌ای در مجله *OLZ* منتشر کرد که چون به آسانی در دسترس همگان نیست عکسش را در پیوست چاپ کرده‌ام.

۱۹۸۸- چان چین شان Chang Chin-shan استاد رادیوالکترونیک دانشگاه ترجمه چینی خطای را که از روی ترجمه‌های آلمانی پل کاله و انگلیسی محمد حمیدالله (بن، ۱۹۳۳) و متن فارسی (چاپ تهران) فراهم ساخته بود در پکن منتشر ساخت. فاضل مذکور در دنبال ترجمه پیوستی افزوده است حاوی ترجمه چینی بعضی از مطالعاتی که درباره خطای نامه شده و عبارت است از:

- بررسی مطالعات مربوط به خطای نامه از Zhang Zhishan

- گزارشی درباره خطای نامه ترکی از H. L. Fleisher

- مملکت چین براساس خطای نامه ترکی از J. Th. Zenker

- سه فصل خطای نامه از Ch. Schefer

- رساله‌ای درباره چین از سال ۱۵۰۰ (خطای نامه علی اکبر) از P. Kahle

- مقدمه ترجمه آلمانی خطای نامه از Chang Hsing Lang

- معرفی چین براساس جغرافیاشناس عثمانی به زبان فارسی از P. Kahle

- علی اکبر از زکی ولیدی طوغان

- علی اکبر خطایی از زکی ولیدی طوغان (مقاله دیگر)

- مقایسه میان خطای نامه و منابع چینی از Lin Yih-min

- منبعی از اوایل قرن پانزدهم درباره چین از Juten Oda

- مقدمه بر چاپ فارسی خطای نامه از ایرج افشار

- نظریات من درباره خطای نامه علی اکبر از Yi Jinghua

همچنین باید گفت که ژرف نیدهام مقدمه کوتاهی بر این کتاب نوشته و چاپ

Khatai, Ali Akbar: **Khatāy-Nāmih**. A Persian Text describing a voyage to China in 1516–1517, ed. by I. Afshar. Teheran: Asian Cultural Documents Center for UNESCO. 266 S. arab. Text, gr. 8° = Cultural Bibliographies and Documents Series, 9.— Angezeigt von B. Spuler, Hamburg.

Das Werk, das Īrağ Afšār herausgibt und dem das Facsimile einer türkischen Übertragung beigelegt ist, ist schon seit über hundert Jahren beachtet worden und Gegenstand gar mancher Abhandlung bedeutender Gelehrter gewesen. A. zählt sie auf S. 13 bis 18 auf und weist (ohne genaue Titelangabe) auch auf einige japanische und chinesische Arbeiten zu diesem Thema hin, denen mancher Hinweis zu entnehmen ist. Das Vorwort seiner Arbeit ist aus Tokio datiert; offenbar ist die Edition dort abgeschlossen worden.

Der hier vorgelegte Text ist allerdings nur die Wiedergabe des persischen Originals, wobei Varianten aus andern Handschriften verzeichnet werden und das S. 193–195 eine Übersicht chinesischer Fachausdrücke enthält: alles freilich nur auf persisch ohne chinesische Zeichen und ohne Umschrift, so daß die Identifizierung gewiß auch für den Fachmann schwierig ist.

Aber auch so ist das, was ein sunnitischer Verfasser aus Transoxanien, der zur Zeit Sultan Selīms I. persisch (mit den sprachlichen Besonderheiten dieses Raumes) schreibt, eine wichtige Quelle für die Lage im „Reich der Mitte“ in der Zeit, als sich in Iran selbst mit dem Sieg der Šafaviden die Šīʿa durchsetzte. Wir erhalten aus seiner Feder mit den Augen des Fremden eine Beschreibung des damaligen Zustandes Chinas, der kaum auf die laufenden politischen Ereignisse eingeht, der aber zum Wesen dieses Staates vielerlei belangreiche Aussagen macht. Der Vf. behandelt — in etwas unsystematischer Anordnung — manchen Gegenstand recht kurz, manchen (etwa die Prostitution) sehr eingehend, und streut dabei vielerlei Anekdoten, Legenden und Erzählungen, auch Gedichte ein.

Das Buch beginnt mit Angaben über ʿAlī-Akbar's Reiseweg und stellt dann das Land Hitai dar, wie er China nach der Dynastie dieses Namens (907 bis 1114/25) nennt, nach der auch die Russen dieses Reich bezeichnen. Er schildert die dort vorhandenen Religionen, vorab natürlich den Buddhismus mit seinen Tempeln und Festen, weiter die Post, das Heerwesen, die Finanzen mit den Schatzhäusern und bringt Angaben über Münzen und Papiergeld sowie die Residenz, aber auch die Gefängnisse und die Prostitution (mit dem Einsatz der Frauen auch in der

Landwirtschaft): diese beiden Gegenstände werden als „Curiosa“ recht lang behandelt. Dazu tritt das Ingenieurwesen mit den Bauten, die Kunstfertigkeit mit den Gemälde-Galerien, die Astronomie mit Kalenderfragen, tritt ein Bericht über die 19 Provinzen des Landes mit Angaben über die Herrschaft einer Frau. Schließlich behandelt A.-A. auch die Völkerschaften des Reiches, darunter die „Qalmaq“, die den Staat auch von außen gefährden und gegen die allerlei Maßnahmen zur Verteidigung (unter Einbeziehung der Chinesischen Mauer) getroffen werden. Dem schließt sich eine Schilderung der Beziehungen zum Ausland (einschließlich des Handels) an. – All diese Nachrichten geben ein aufschlußreiches, manchmal disparates und oft in Einzelheiten gehendes Bild Chinas in der Mitte der Ming-Zeit: ohne Zweifel kann auch der China-Historiker daraus vielerlei Einsichten gewinnen.

Freilich hat Iraǧ Afšār (anders, als Karl Jahn das bei der Herausgabe von Rašid ad-Dīn's „China-Geschichte“ gemacht hatte) auf die unmittelbare Mitwirkung eines Sinologen verzichtet: es erscheint kein einziges chinesisches Schriftzeichen. Er hat den Aussagen dieses Buches also nicht das gegenübergestellt, was wir aus einheimischen Quellen, was wir aus chinesischen und japanischen Arbeiten über diese Zeit wissen – eine Aufgabe, die nur von sinologischer Seite übernommen werden kann, aber auch übernommen werden muß, wenn das Buch in seinem Wert plastisch hervortreten soll. Jedenfalls wird den Sinologen durch diese Veröffentlichung eine wichtige Quelle zur Verfügung gestellt, von denen freilich kaum jemand das Persische wird lesen können. So sollte der Ausgabe eine Übersetzung in eine auch ihnen verständliche Sprache zur Verfügung gestellt und schließlich eine Analyse der Aussagen von einem (oder mehreren) Forschern erfolgen, so daß alle Aspekte dieser Darstellung deutlich werden. Das ist freilich eine Aufgabe, die der Besprecher dieser Ausgabe nicht übernehmen kann; er vermag also auch seine Bedeutung für die Chinakunde nicht wirklich zu übersehen. Einen Ansatz dazu bringt ein Aufsatz, der freilich nur bis ins 15. Jh. reicht und das hier zu behandelnde „*Hitai-nāma*“ nur (S. 17 oben) ganz am Rande erwähnt. Da er methodisch bedeutsam ist, nenne ich ihn hier, da er mir gerade nach Abschluß dieser Anzeige bekannt wurde: Donald Daniel Leslie: *The Identification of Chinese Cities in Arabic and Persian Sources*, in: *Papers on Far Eastern History* (The Australian National University. Department of Far Eastern History) Nr. 26 (Sept. 1982), S. 1–38.

Beijing, Oct. 20th 1984

Dear Prof. Afshar,

I take the opportunity of Profs. Zhang's and Ye's visit to Teheran to bring this letter and my respect to you.

I am a professor and the head of Department of Electronics, Beijing Normal University in Beijing, China, but I have great interest in your recent book "Khataynameh" and would like to consult you for some information concerning this book.

A few years ago, I started to collect the papers of my father, Prof. Chang Hsing Lang, who was the late head of Dept. of History, Fujen University in Peking. I found one of his papers was titled "A brief review on the German translation of 'Khataynameh'", published in 1936. In this paper he mentioned that the German text was worked out by P. Kahle. This is what you have mentioned in your book. Indeed, Prof. Kahle and my father had discussed "Khataynameh" extensively at that time through frequent private correspondence. Both of them wished to make the work to a perfection by working together personally, but their joint effort was frustrated by the 2nd World War, especially by the Japanese invasion in China in 1937.

Knowing the background of this sad loss and feeling that "Khataynameh" still remains, as far as I know, in Persian and a Turkish version, I decided to continue my father's unfinished work to make it popular to the vast Chinese and European people. I collected, through a few year's effort, several bibliographies scattered in Europe, including the original manuscripts of Dr. Hamidulla's and Prof. Kahle's translation of the Persian text. And I have by now finished the translation of these materials into Chinese and made some annotations from Chinese records.

Since I am not a professional historian, all these were done as my side work, so I must be very serious to it, before I publish them. For this reason I would like to consult you whether there is any possibility to get a grant from UNESCO or other Foundations, so that I can use it to search for more existing bibliographies personally from various European libraries and private collectors and discuss important questions with you and other sinologists or iranists. The final publication is also a problem to be discussed.

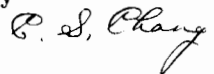
Of course, it is possible to start new translation of your book by contemporary iranists, but I think it is by no means easy to find people with such enthusiasm and background of research as profound as Prof. Kahle and my father. I believe it is the best and quickest way to carry on their work. I fully realize the importance of this work and take it as my duty to do it.

In July of this year, I had a long talk with Dr. K. Haneda in Tokyo. He probably will also convey this information to you when he visits Teheran this year. I noticed your book was published by the UNESCO Culture Center in Teheran, so I think you can probably make a recommendation for me to get a grant from UNESCO. If you have other suggestions, please let me know it, or, if it is convenient for you, write me directly to the following address: Dept. of Electronics, Beijing Normal University, Beijing, China.

Thank you for your patience to read my long letter and
Looking forward to hearing from you

Yours respectfully

Chang Chih Shan



شده است.

دو نامه که از ایشان درباره این کتاب دریافت کرده ام در ضمائیم این کتاب چاپ شده است تا یادگاری بماند از گوشه ای از روابط فرهنگی میان دو کشور. دکتر ابوطالب میرعابدینی به مناسبت دورانی که در چین اقامت داشت و توانست اطلاعاتی از فرهنگ و جغرافیای تاریخی آنجا به دست آورد مقاله ای در توضیح بعضی از مباحث خطای نامه نوشت که در مجله آینده با نام «خطای نامه» چاپ شده است. سال شانزدهم (۱۳۶۹) صفحات ۷۰۷-۷۱۸.

در حال حاضر (۱۹۷۶) جوتن ادا Juten Oda دانشمند (ژاپونی) به ترجمه کردن خطای نامه به زبان ژاپونی مشغول است و امید است هر چه زودتر کتابش در دسترس قرار گیرد.

اکنون که پانزده سال از نگارش این سطور گذشته است هنوز از چاپ شدن کتاب او خبری نیافته ام.

طبق نوشته کاله (در ترجمه ترکی آن) محمد حمیدالله، خطای نامه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و چون کاله آن ترجمه را برای استاد چین شناس به نام Chang Hsing Lang می فرستد، اطلاعات مندرج در آن راجع به مسجد مسلمانان خانبالغ، توجه دانشمند چینی را جلب می کند. تا بدانجا که آن دانشمند را به مذاکره با خادم مسجد برمی انگیزد و بر محقق مذکور معلوم می شود که این خادم از احفاد همان خادم چهارصد و چند سال پیش است و مقام خادمی مسجد در خاندان آنها موروثی مانده است.

به حدی که توانائی داشتیم در مقابله و مطابقه و تصحیح متن کوشیده ام تا مگر نوشته ای شسته رفته در دسترس دوستداران باشد، ولی افسوس که هنوز اشکالاتی چند باقی مانده است که اصلاح آنها از توانائی و دانائی من خارج است. در توضیحات بدان موارد اشاره کرده ام. کلمات و اصطلاحاتی که چینی است محتاج شرح و تفسیرست و طبعاً از عهده کسانی برمی آید که چینی دان باشند.

امیدست محققان دیگر به پیراستگی بیشتر متن بکوشند و اشکالات را از آن دور کنند.

-۶-

کتابهای درباره چین

□ کتابی قدیمی که حاجی خلیفه در کشف‌الظنون یاد کرده است و نباید از ذکرش غفلت شود کتابی بوده است به نام «تواریخ ختای و احوال ملوکها» که ترجمه ترکی بوده است از تألیف مجدالدین محمدبن ضیاءالدین عدنان سرخکتی (عموی محمد عوفی) طبیب دربار سلطان قلیچ طمغاج خان سلطان سمرقند (این سلطان کمی پس از ۵۹۷ درگذشت) که برای آن پادشاه تألیف شده و حاجی خلیفه جداگانه آن را به نام «تاریخ ترکستان» آورده و گفته است مؤلف آن کتاب را برای طمغاج خان از ملوک «ختا» در ذکر احوال امم ترک و غرائب ترکستان تألیف کرد. نام مترجم ترکی بنا به ضبط حاجی خلیفه حافظ محمدبن علی قرشی است.

□ کتاب دیگر به نام «تاریخ چین» از آثار قلمی محمدزمان قمی نقاش مشهور است که به «فرنگی خوان» معروف بود. او نخستین کسی است که شیوه‌های نقاشی اروپایی را فراگرفت و در هنر خود وارد کرد. این محمدزمان مشهور به فرنگی خوان در عهد شاه عباس اول به ایتالیا فرستاده شده بود تا زبان و نقاشی بیاموزد. پدرش از مردم قم بود و حاجی یوسف نام داشت و مردی بود هنرمند. در نقاشی و قلمدان سازی آثار زیبا و خوبی از پدر و فرزندانش برجای مانده است. محمد زمان در روزگار پادشاهی شاه عباس دوم، حدود سال ۱۰۵۲ به رم رفت و در آنجا به مسیحیت گروید و به پائولو زمان Paolo Zaman شناخته می‌شد. ظاهراً به سال ۱۰۵۶ به اصفهان بازگشت و چون آوازه مسیحی شدن او شهرت گرفت ناچار شد به هندوستان برود و به دربار شاه جهان که تساهل دینی را پذیرفته بود روی آورد و آنجا مناصبی یافت. در سال ۱۰۷۱ که محمد زمان در دهلی بود نیکولو منوچی Niccolo Manucci مسافر ایتالیایی او را دید.

این مسافر در سفرنامه خود اشاره به این دیدار کرده است.^{۳۶}

یادگار اقامت محمدزمان در هندوستان که ناشی از نشست و خاست او با پادریان مسیحی بود دو کتاب است. یکی تاریخ چین است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال و کلکته (شماره ۱۱۲۴) موجود است.^{۳۷} این کتاب کوچک (۶۰ ورق) وصف تاریخی - جغرافیایی چین است و ترجمه است از نوشته شخصی که نامش را ایوانف (مؤلف فهرست) امکیوس یا ریکیوس (که از اعضای هیأت مبلغین مسیحی بود) خوانده محمدزمان فرنگی خوان مترجم آن است.^{۳۸}

کتاب به نام «تاریخ چین» و با نام مؤلف به صورت پادری ایکسوس به سال ۱۸۷۴ در کلکته^{۳۹} چاپ شده است.^{۴۰} استوری نام مؤلف را Exoos آورده است. این اسم همان است که در نسخه خطی ابکیوس و امکیوس کتابت شده.^{۴۱}

بنا به ضبط مقدمه کتاب^{۴۲} هیأت مبلغین مذکور در سال ۹۷۰ هجری به چین رفته بوده‌اند و کتابشان در اروپا مشهور شده بود. مترجم فارسی کتاب را نزد فردی از هیأت مسیحیان جهان آباد دیده بود. نام او در نسخه یورنو درآمده است. این نام صورت مصحف است از بوزیو (→ Buzeo یا Henry Busi). این شخص در سال ۱۶۴۸ به‌اگره آمد و به‌دربار داراشکوه نزدیک بود و در دهلی به‌سال ۱۶۶۴ مسیحی درگذشت.

مندرجات نسخه عبارت است از:

- در تحقیق اسم چین و اشتقاق آن.
- در بیان وسعت و بزرگی چین و وضع آن.
- در ذکر آنچه حاصل می‌شود در ممالک چین.
- در بیان صنایع جزئیة اهل چین.
- در بیان صنایع کلیة اهل چین و علوم و مراتب ایشان.
- در بیان عمل و تدبیر ملک‌داری اهل چین.
- در ذکر رسوم [و] آداب اهل چین.
- در بیان شکل و هیأت و کسوت و بعضی ضوابط و قواعد مردم چین.
- در بیان قواعد افسانه‌آمیز و رسوم لغو و بیهوده اهل چین.
- در مذهب اهل چین و اختلاف آن.^{۴۳}

اکنون که سخن از کتابهای دیگر مربوط به چین در میان آمده است مناسب است نام این چند کتاب را هم با استفاده از منابع، مخصوصاً بررسیهای آقای محمد تقی دانش پزوه، بیاورم تا معلوم باشد که در دوره فاجار علاقه مندی خاصی به ترجمه کردن کتابها و سفرنامه‌های مربوط به چین موجود بوده است.

- احوال چین نگارش الیس، ترجمه میرزا صادق راقم به سال ۱۲۶۱ قمری
- سفرنامه چین از طامسن، ترجمه سال ۱۲۸۷ قمری
- سفرنامه چین از دکتر موریس، ترجمه سال ۱۲۸۹ قمری
- سفرنامه چین از شو تسه، ترجمه سال ۱۲۹۰ قمری
- جغرافیای چین، ترجمه میرزا محمد حسین فروغی ذکاء الملک، کتابت ۱۳۰۱ قمری (کتابخانه مجتبی مینوی)
- تحقیقات درباره چین از ولتر، ترجمه اوانس خان ارمنی
- مرآة الزمان تاریخ چین و ژاپون از محمد ملک الکتاب شیرازی، چاپ بمبئی ۱۳۱۱ قمری
- سفرنامه چین و ژاپن و کره از ژرف و التن ترجمه ۱۳۱۷ قمری
- مرآة الشرق [در آداب و سنن قدیم چین]، از جیمز مرداک. ترجمه عبدالرحمن افغان، ۱۳۲۰ قمری. چاپ شده توسط هاشم محدث (تهران، ۱۳۷۱)
- تاریخ جنگ چین و قشون ملل اروپا تألیف سویچ لاج هنری لاندوریه، ترجمه لسان السلطان اسمعیل پسر صحاف باشی در ۱۳۲۱ قمری
- تاریخ چین و ماچین ترجمه ندیم السلطان میرزا محمد خلیل شیرازی در ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴ قمری (دو جلد). چاپ هم شده است.
- تاریخ و جغرافیای چین قدیم، مورخ ۱۳۲۲ قمری^{۴۴}
- سفرنامه تشرف مکه معظمه از طریق چین و ژاپون و امریکا، تألیف مهد یقلی هدایت (مخبر السلطنه). نخستین بار در سال ۱۳۲۴ شمسی چاپ شده ولی سفر در سال ۱۳۲۱ قمری اتفاق افتاده بود.

یادی از مساعدتها

این کتاب را در سفری که چند سال قبل که به قاهره رفته بودم شناختم و نسخه‌اش را در کتابخانه ملی آنجا دیدم و مقداری مطالعه کردم. چون مطالب آن را بدیع یافتم (مخصوصاً از این لحاظ که در زبان فارسی کتاب درباره چین کم است و این تألیف سندی عصری و مستقیم مربوط به مشاهدات مؤلف آن از چین است) طبع آن را مفید دانستم.

پس از اینکه عکس نسخه دارالکتب قاهره را به لطف دوستانم نصرالله مبشرالطرازی کتابدار آنجا به دست آوردم به استنساخ آن پرداختم. سپس به بزرگواری پروفیسور صادق عدنان ارزی و به مباشرت ابراهیم الگون^{۴۵} به عکس نسخه‌های سلیمانیه دست یافتم و اطلاعاتی درباره آن دو نسخه را از محمدتقی دانش پژوه حاصل کردم. عدنان ارزی نسخه‌ای از طبع ترکی قدیم و نیز منابع و مدارک دیگری که برای تحقیق درباره خطای نامه لازم بود بتدریج در اختیارم گذاشت و آنچه را به زبان ترکی بود برایم ترجمه کرد.

با این مقدمات چون متن آماده چاپ شد به شوق مندی ناصر پاکدامن و لطف چنگیز پهلوان کتاب به دست چاپ سپرده شد و یکی از منابع چین شناسی، هم برای فارسی زبانها و هم محققان دیگر از صورت نسخه خطی به چاپ سربی در دسترس قرار گرفت.

برای به پایان رسانیدن کار پژوهش، اوراق چاپ شده را در سفر تازه خود به ژاپن همراه آوردم تا فهرست و مقدمه تهیه کنم. روزی که دوستانم ک. شیمیزو و Kosuko Shemisu کتابدار فاضل کتابخانه شرقی (Toyo Bunko) و محقق مؤسسه مطالعات آسیائی توکیو به دیدنم آمده بود ضمن صحبت که از کتب و منابع فارسی درباره چین نام می‌رفت از این کتاب نام بردم. فوراً گفت بله محققان ما این کتاب را خوب می‌شناسند و یکی از آنها به نام جوتن ادا Juten Oda که از بودائیان و مقیم کیوتوست به ترجمه کردن آن از روی روایت ترکی پرداخته است و وقتی استانبول بودم از نسخه

خطی ترکی برای او عکس گرفته‌ام.

آنچه شیمیز و گفت‌اطلاعی و مزده‌ای بود. به‌راستی هاج و واج ماندم از وسیع بودن دامنه تحقیقات در ژاپن. بلافاصله متوجه شدم که قاعدهٔ چنین متنی می‌بایست مورد توجه ژاپنیها قرار گیرد. زیرا اکنون آنها در چین شناسی پا به پای امریکا و شوروی پیش می‌روند و به‌همراه مللی که سابقهٔ دو‌یست‌ساله در مطالعات چین شناسی دارند (مانند فرانسه و انگلیس) به‌همهٔ زوایای این رشته می‌نگرند و به ژرفی اشراف همه‌جانبه پیدا کرده‌اند. بجز آن در خطای نامه اطلاعات زیادی در خصوص اقوام مجاور چین مانند تبت و اویغور و مخصوصاً قلماق مندرج است که باز امروزه در تحقیقات تاریخی مورد نظر خاص ژاپنیهاست. باید دانست که ژاپنیها دربارهٔ تبت و مغول و اویغور متخصصان درجهٔ اول شده‌اند و انتشارات و تألیفات زیاد دارند.

به هر تقدیر خود را به کیوتو رسانیدم و به‌مدد و علاقه‌مندی دوست دیرین مینوبو هوندا M. Honda استاد ایرانشناسی و متخصص تاریخ مغول با جوتن ادا ملاقات کردم و نزدیک دو ساعت در باب متن خطای نامه و دقائق و مخصوصاً مشکلات آن با هم صحبت کردیم. معلوم شد آقای ادا در سال ۱۹۶۹، مقاله‌ای به ژاپنی دربارهٔ خطای نامه در مجلهٔ «شیرین» نشریهٔ انجمن تاریخ ژاپن به چاپ رسانیده که ذکر آن در کتاب ترکی محقق چینی هم نیامده است. محققان ترکیه هم از آن بی‌خبر مانده‌اند.

هم به معرفی ادا عکس یکی از نسخه‌های ترکی خطای نامه را که متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس است دیدم و آن را در کار خود مفید یافتم و به‌محبت مینوبو هوندا از آن عکس گرفتم.

درین ضمن به توکیو بازگشتم و با کوئیچی هاندا K. Haneda محقق جوان و فاضل ژاپنی که سابقاً در رشتهٔ تاریخ دانشگاه تهران دانشجو بود (فرزند دوست گرامیم ا. هاندا استاد تاریخ آسیای مرکزی در دانشگاه کیوتو) تجدید دیدار شد. معلوم شد او هم که علاقه‌مند به تحقیق در تاریخ روابط ایران و چین است چندسالی است با این کتاب آشنا شده است و عکس نسخه‌ای را که از آن شارل شفر فرانسوی بوده است در اختیار دارد و قصد کرده است ترجمهٔ ژاپنی آن را تهیه و منتشر کند. او نیز به شرحی

که پیش ازین گفته شد دو شبی نسخه را در اختیار من گذاشت و از آن سود بر گرفتم. از همه دوستانی که یادشان بر قلم آمد، برای محبتها و لطفهای بیکران تشکر می‌کنم و نیز از آقای فرامرز طالبی که به هنگام چاپ اول رنج بسیار از پس و پیش کردن نوشته‌ها و نمونه‌های چاپی از من دیده است.

اینک که چاپ دوم به چاپ می‌رسد سپاسگزاری خود را از مؤسسه مطالعات و تحقیقات علمی و مرکز اسناد آسیا که به کوشش خانم دکتر نسرین حکمی تجدید فعالیت کرده است، و دوستم دکتر محمدعلی صوتی ابراز می‌دارم.

ایرج افشار

کیوتو، هیجدهم خرداد ماه ۱۳۵۷

تکمیل و تجدید نظر شده در تهران

خرداد ۱۳۷۱

نشانه اختصاری نسخه‌ها

س = سلیمانیه، ق = قاهره

پیوستها و مآخذ

- ۱- این کتاب بطور چاپ لوحی در سال ۱۹۶۷ در تایپه تجدید چاپ شده است.
- ۲- قسمتی از مطالب کتاب او از راه کتاب «هرمزنامه» تألیف ابراهیم پورداود (تهران ۱۳۳۱) در دسترس فارسی زبانان قرار گرفته است.
- ۳- مراد مقاله «ترجمه علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری» است (مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، جلد ۳ ش ۱ ص ۱-۲۶، سال ۱۳۳۴ شمسی).
- ۴- اخیراً کتابی به نام «ایران به روایت چین باستان» تألیف عباس تشکری از انتشارات مؤسسه روابط بین‌المللی وزارت امور خارجه (تهران، ۱۳۵۶) نشر شده است. در آن اطلاعاتی نسبتاً مبسوط درباره روابط تجاری ایران و چین و مراودات

درباری، بانضمام معرفی متون رسمی تاریخ چین در خصوص ایران مندرج است. همه مطالب مرتبط به دوره اشکانی و ساسانی است. مؤلف کتاب را به زبان انگلیسی هم نشر کرده.

کتاب دیگری که پس از چاپ اول خطای نامه منتشر شده «تاریخ روابط ایران و چین» تألیف دکتر علاءالدین آذری است (تهران، ۱۳۶۷). برای آگاهی از نوشته‌های عمده دیگری که درباره روابط ایران و چین هست به کتابشناسی پایان کتاب مراجعه شود.

۵- بهترین تألیف در این باب کتابی است از J.C. Coyajee به زبان انگلیسی با این مشخصات: *Cults and legends of ancient Iran and China* (Bombay 1936). ترجمه فارسی آن به عنوان «آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان» توسط جلیل دوستخواه نشر شده است (تهران، ۱۳۵۳).

۶- به مقاله «چین در شعر فارسی» نوشته ایرج افشار مراجعه شود. مجله جهان نو، ۳ (۱۳۲۷) ۶۰۳-۶۰۲.

۷- شاید محکم‌ترین و قدیمی‌ترین نوع رابطه، میان ایران و چین سفرهای دریائی بود که ایرانیان برای تجارت و حمل‌امتنه از طریق دریای هند خود را به سواحل چین می‌رسانیده‌اند و حتی در شهرهای آن ساکن می‌شده‌اند. تا آنجا که ابن بطوطه نوشته است که در مجلس مهمانی، مطربان شعر فارسی را به آواز می‌خوانده‌اند و آن شعری که نقل کرده بیتی از طیبات سعدی است (ص ۶۷۶ و حاشیه ص ۶۷۷ سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد). این نکته بیشتر مؤید آن است که جماعتی ایرانی در آنجا مقیم بوده‌اند. در مورد روابط دریایی میان ایران و چین مخصوصاً به کتابهای دریانوردی ایرانیان از هادی حسن هندی و تیت انگلیسی مراجعه شود.

لفظ «جنگ» (به ضم جیم) بمعنی سفینه (کشتی بادبانی) یادآور همین سفرهای دریائی است و ایرانیان این کلمه را از زبان چینی فراگرفته‌اند و بر نوعی از نسخه خطی که مجموعه شعرهای پراکنده و نوشته‌های منشور خواندنی و مطالب پراکنده یادداشت کردنی بوده است اطلاق کرده‌اند (بمانند سفینه). هنوز هم «جنگ» در زبان چینی به همان نوع زورق بادبانی اطلاق می‌شود که هزار سال پیش می‌شده است و در

هنگ گنگ و بلاد دیگر مسافران را به تماشای آن می‌برند. بر کارت پستالهای زیبا که عکس از آن گونه کشتی چاپ می‌کنند نام آن را «جنگ» می‌نویسند.

۸- نگاه کنید به مقاله محققانه مجتبی مینوی تحت عنوان «ترجمه علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری» (حاشیه ۳ ص ۹) و نیز به مقدمه «تنکسوق نامه یا طب اهل خطا» از مجتبی مینوی (تهران، ۱۳۵۰).

۹- منتخب آن به اهتمام ولادیمیر مینورسکی چاپ و ترجمه شده است (لندن،

۱۹۴۲).

10. J. Needham, History of Sciences and Civilisations in China Vol. 3, p. 523.

۱۱- سمرقند در زبان و خط چینی Sa-ma-êrh-han تلفظ می‌شود.

۱۲- مخصوصاً به کتابهای متعدد گابریل فران G. Ferrand و م. رینو M. Rainaud و هادی حسن و غیر آنها مراجعه شود. از کتابهای گابریل فران نام آنچه مهمتر است آورده می‌شود:

- Relation des voyages et textes géographiques Arabes, Persans et Turcs relatifs à l' Extrême-Orient du VIIIe au XVIIIe siècles. Paris, 1813-14. 2 Vols.

- Voyages du Marchand Arabe Sulayman en Inde et en Chine. Rédigé en 851, suivi de remarques par Abu Zayd Hasan (vers 816). Traduit de l' Arabe avec introduction, glossaire et index. Paris. 1922.

از میان نوشته‌های م. رینو نام یکی را که مرتبط تر با موضوع است برمی‌شمرم:

- Relation des voyages faits par les Arabes et les Persans dans l' Inde et à la Chine, dans le IXe siècle de l' ère chrétienne. Paris, 1845. 2 Vols.

- کتاب هادی حسن (هندی) به نام A History of Persian Navigation from the earliest times to the sixteenth century (اکسفورد، ۱۹۲۸) اخیراً به ترجمه امید اقتدار با حواشی احمد اقتداری نشر شده است (تهران، ۱۳۷۱).

۱۳- یادداشت من، مجله یغما ۱۵ (۱۳۴۱): ص ۵۵۹.

۱۴- نگاه کنید به حسین مدرسی طباطبائی: تربت پاکان، جلد اول، قم، ۱۳۳۵،

ص ۴۹.

۱۵- در کارنامه طباحی تألیف حاجی محمدعلی باورچی بغدادی تألیف عصر شاه اسمعیل صفوی مکرراً و مصرحاً از «چینی» در همین معنی نام رفته است. (چاپ ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۷).

۱۶- خلاصه التواریخ، به کوشش دکتر احسان اشراقی. جلد دوم، ص ۵۲۱. تهران

۱۳۵۸.

۱۷- نگاه کنید به ایرج افشار: قلم‌اندازهای سفر ژاپن، مجله یغما سال ۱۳۵۱ و نیز

بیاض سفر (تهران ۱۳۵۵) ص ۱۱۱-۱۱۲.

تفصیل مربوط به این ابیات در مقاله محققانه تورو هاندا T. Haneda آمده است

نگاه کنید به کتاب.

Recueil des ouvrages posthumes de Toru Haneda, Tokyo, 1958.

در سالهای اخیر دوتن از استادان ژاپنی: ت. کورویاناگی در مقاله «اعتقاد فردوسی به سرنوشت» (راهنمای کتاب، ۲۰ سال ۱۳۵۷: ۵۷۰-۵۸۰) و خانم امیکواکادا در مقاله «بیتی از ویس و رامین در سندی ژاپونی» (آینده، ۱۵ سال ۱۳۶۸: ۷-۱۱) به تفصیل درباره این یادگار کهن یاد کرده‌اند. این سند در کیوتو نگاه‌داری می‌شود. اهمیت آن برای ما از این روست که چهار بیت شعر فارسی نوشته بر آن (متعلق به سال ۱۲۱۷ میلادی) به خط فارسی ایرانی است که در کشتی جای گرفته در بندر زیتون با راهبی ژاپونی به نام کیوسی (۱۱۸۹-۱۲۶۸ میلادی) آشنا می‌شوند و راهب مذکور از آنان می‌خواهد تا در دفترش یادگاری به خط سرزمین خود بنویسند و آنها آن ابیات را می‌نویسند. تاکنون رباعی مندرج در آن یادگاری شناخته نشده است که از کدام شاعرست. اما بیت اول (از مثنوی) با تفاوتی شباهت به بیتی از ویس و رامین دارد و مناسبت این تشخیص را خانم اکادا در مقاله خود آورده است. بیت دیگر زیر آن با مختصر تفاوت از شاهنامه فردوسی است. برای تفصیل به مقاله‌های کورویاناگی و اکادا مراجعه شود.

۱۸- از نوه اش کوانچی هاندا که از ایرانشناسان ژاپن است برای فرستادن عکس از

آن صفحه سپاسگزارم.

این کتاب توسط کارل یان K. Jahn چاپ شده است نگاه کنید به:

Die Chinageschichte der Rashid Ad-Din. Wien 1971. 75+577 p.

۱۹- لطائف الحقایق. تصحیح غلامرضا طاهر، جلد دوم، ص ۱۵ (تهران، ۱۳۵۷).

۲۰- طب اهل ختا. چاپ عکسی به کوشش مجتبی مینوی، ص ۱۶،

(تهران، ۱۳۵۰)

۲۱- جامع التواریخ. چاپ بهمن کریمی ۲: ۹۵۷، (تهران، ۱۳۳۸).

۲۲- این لغتنامه را مینوبو هوندا M. Honda به چاپ رسانیده است. نگاه کنید به:

On the *Hui-hui-kuan i-ü* (Chinese-Persian Vocabulary). "Annual Report on Cultural Science. Hokkaydo University." No. 11 (1963): 150-222.

۲۳- محمد شفیع لاهوری هم «مطلع سعدین و مجمع بحرین» را به چاپ رسانیده است (در دو جلد لاهور ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸) و هم شرح مسافرت غیاث الدین را از روی نوشته حافظ ابرو مستقلاً انتشار داده است. این سفرنامه به ترکی هم در سال ۱۱۴۰ قمری توسط اسمعیل عاصم افندی ترجمه شده و «عجائب اللطائف» نام گرفته است و به چاپ هم رسیده (استانبول، ۱۳۳۱ ق). ما هم در پیوست کتاب حاضر آن را چاپ کرده ایم.

۲۴- البته دکتر محمد امین ریاحی در دوره اقامت ترکیه نسخه های این کتاب را دیده بوده است. و وقتی ذکر آن با او به میان آمد متن را می شناخت. همچنین دکتر حسن جوادی که روزی ضمن صحبت از آن یاد می کرد می گفت قصد تصحیح آن را داشته است و چون از من شنید آن را زیر چاپ دارم طبعاً از نیت پسندیده خود انصراف حاصل کرد. ناچار من شرمندۀ اویم. مرحوم مجتبی مینوی قطعاً در ترکیه نسخه های این متن را دیده بوده است.

۲۵- عبارت عالم آرای عباسی اینطور است: «و در بهار سال دیگر (پیش از آن اخبار سال ۹۰۹ را آورده) به جانب ییلاق همدان توجه نمود. زمستان را در خوی و سلماس قشلاق کردند و رفع صارم کرد که آغاز فتنه کرده بود و به ولایت اورمی آمده دست درازی به حوashi مملکت می کرد به سعی بیرام خان قراملو و خادم بیک مشهور به خلیفة الخلفا وقوع یافت. دو برادر و پسر و اکثر سرداران به دست آمده به عقوبت

هر چه تمامتر به سیاست رسیدند و تمامی ایل و اولوس او به تاراج حادثات رفت.» (ص ۳۱، چاپ امیر کبیر).

در احسن التواریخ روملو (ص ۹۰) ذیل حوادث ۹۱۲ نقل شده است. روضة الصفا هم که تقریباً به همین عبارتست ذیل سال ۹۱۲ به نقل واقعه پرداخته است.

۲۶- کاله P. E. Kahle در تحقیق خود به این نتیجه رسیده است که مؤلف در سال ۱۵۰۶ میلادی (یعنی ۹۱۱ و ۹۱۲ هجری) در عهد سلطنت Cheng-te در خانباغ بوده است. (برای مشخصات تحقیق او به مآخذ مراجعه شود).

۲۷- به مقاله جوتن ادا J. Oda مراجعه شود. مشخصات مقاله در بخش مآخذ آمده است.

۲۸- به صفحه ۲۸ متن ترکی که در انتهای چاپ حاضر آورده شده است مراجعه شود. طبیعی است که این تاریخ نامربوط است و نمی تواند از گفتار مؤلفی باشد که مصرحاً سنه ۹۲۲ را سال تألیف کتاب خود گفته است.

۲۹- بلوشه به اشتباه حسین تبریزی یادداشت کرده.

۳۰- کتاب «نامه‌های ادوارد براون به تقی زاده»، به کوشش عباس زریاب خویی و ایرج افشار (تهران، ۱۳۵۶) دیده شود.

۳۱- دائرة المعارف اسلام، ذیل خطای نامه.

۳۲- در زبان ترکی سفرنامه دیگری هست که قسمتی از آن مربوط به چین و اتفاقاً از اواخر قرن دهم هجری است. این سفرنامه تحت عنوان «تواریخ پادشاهان ولایت هند و خطای و کشمیر و ولایت عجم و کاشغر و قلماق و چین و سایر پادشاهان پیشین اولاد چنگیز خان و خاقان و فغفور و پادشاهان هندوستان در زمان سلطان مرادبن سلطان سلیم خان من تألیفات دفتر دار سیفی چلبی المرحوم فی سنة ۹۹۰ تاریخنده» با مقدمه‌ای به فرانسه و ترجمه آن به فرانسه با مشخصات زیر نشر شده است:

L' ouvrage de Seyfi Celebi, Historien Ottoman du xvi Siècle. Edition Critique, traduction et commentaire par Joseph Matuy. Paris 1968. 232 p

۳۳- در دسامبر ۱۹۶۷ در دانشکده ادبیات دانشگاه انقره به‌اخذ درجه دکتری نائل شده است.

۳۴- این مطالب را دوست دانشمند مرحوم صادق عدنان ارزی استخراج فرموده است.

۳۵- زکی ولیدی طوغان هم در دائرةالمعارف اسلام گفته است علی اکبر از نوشته سلیمان سیرافی و غیاث الدین نقاش استفاده کرده است.

۳۶- برای آگاهی درباره او دیده شود:

A. M. Piemontese. - *Bibliografia Italiana dell' Iran (1492-1982)*. Napoli, 1982.

37- Concise descriptive catalogue of the persian manuscripts in the Curzon Collection, Asiatic Society of Bengal. By W. Ivanow. Calcutta, 1926. II. pp. 96-98.

۳۸- این نسخه به خط محمد نجم الدین دهلوی و سال کتابت آن «۱۹۰۰» قمری قید شده است. طبعاً غلط است.

39- *Persaian Literature*. By. C. A. Storey. London. 1936. vol. I, Section II, fas. 2. p. 432.

۴۰- تعداد صفحات آن در فهرست کتابهای چاپی تألیف خانبابا مشار ذیل «تاریخ چین» ۹۶ صفحه و نام مؤلف پادری اکسوس است. استوری تعداد صفحات را معین نکرده است.

۴۱- آقای یحیی دکاء در شرح حالی که از محمد زمان نوشت، مجله سخن، سال ۱۵ (۱۳۴۳/۴) و سپس در کتاب نگاهی به نگارگری ایران در سده های دوازدهم و سیزدهم (تهران، ۱۳۵۴) نقل شد نام مؤلف کتاب را Exos آورده است.

۴۲- بسم الله الرحمن الرحيم - بر حضرات مطالعه کنندگان پوشیده نماند که از قدیم الایام قانون اهل چین آن است که مردم بیگانه و غیر اهل چین را به ملک خود راه در آمدن نمی دهند و مردم چین را نیز نمی گذارند که به ملک دیگر بروند و از این جهت است که در هیچ جای دینا مردم چین دیده نمی شود و نیز حقایق و اخبار واقعی چین و اهل چین کما ینبغی به مردم ولایات دیگر نرسیده.

بدان که مردم چین دانشمندان و علماء را بسیار و بغایه الغایه اعزاز و احترام

می نمایند و جویای امثال آن مردم اند، تا آنکه در سنه نهصد و هفتاد هجری از پادریان و علمای فرنگ به حوالی چین رسیدند. بعضی از مردم چین با پادریان مذکور ملاقات و معاشرت نموده بر اوضاع و احوال، ایشان را جوابهای خوب دادند. بعد از آن پادریان به مرور لغت و زبان اهل چین را آموخته جمیع خطوط و علوم ایشان را تحصیل نمودند و عالم و واقف رسوم و اطوار ایشان و ممالک ایشان شدند.

بعدها پادری ایکسوس که پیشوای پادریان مذکور بود کتابی تصنیف کرد مشتمل بر اخبار و حقایق چین و آن کتاب را به فرنگستان فرستاده مشتهر (شاید: منتشر) کردند و به هر طرف فرستادند. به حسب اتفاق بنده بی زبان محمد زمان مشهور به فرنگی خان (کذا، فرنگی خوان درست است) به جهان آباد رسید و در پیش پادری بورنو که پیشوای پادریان ساکن جهان آباد است کتاب مذکور را دید و به خاطر رسید که آن کتاب را به زبان فارسی ترجمه نماید و پادری هم ترغیب نمود. پس از واجب الوجود استعانت نموده شروع ترجمه نمود...

۴۳- از این محمد زمان کتاب دیگر هم مانده که متن پزشکی کوتاهی است (۵۶ ورق) و آن را محمد زمان به هنگامی که از اصفهان عازم هندوستان بود و به قول خودش (در خطبه) مؤلفات یونانی (مرادش خط لاتینی و زبان ایتالیایی است) را می خواند به ترجمه آن پرداخت. نام مؤلف اصل کتاب را طهماسب طبیب نوشته و نام آن را «حدیقه عالم» نهاده است.

نسخه خطی این کتاب جزو کتابهایی بوده است که از M. Thévenot (در گذشته ۱۶۹۲) به کتابخانه ملی پاریس رسیده و ادگار بلوشه آن را در فهرست آن کتابخانه، جلد دوم (۱۹۱۲) ص ۱۰۸-۱۰۹ معرفی کرده است (شماره ۱۵۸ فارسی).

چند سال پیش دوست دانشمندم فرانسیس ریشارد توانست مطلب را بشکافد و معین کند که آن کتاب ترجمه Idea del Giardino del Mondo بود که اول بار در بولونی به سال ۱۵۸۲ منتشر شده بود و ترجمه ملخص فرانسوی آن هم به سال ۱۶۴۸ در پاریس انتشار یافته بود. مشخصات مقاله آقای فرانسیس ریشارد چنین است:

Une traduction persane d'un ouvrage italien au 17e siècle. *Studia Iranica*. VII (1978): 287-88.

باید گفته شود که اغلب نویسندگان تاریخ نقاشی ایران به احوال محمد زمان اشاراتی کرده‌اند و آقای یحیی ذکاء آن مراجع را بر شمرده است. پس از ایشان آقای محمد علی کریم زاده تبریزی در جلد دوم کتاب مفید «احوال و آثار نقاشان قدیم ایران» (لندن، ۱۳۶۹) به تفصیلی پرداخته و مخصوصاً کوشیده است محمد زمان نقاش را کسی بدانند غیر از محمد زمان فرنگی خوان تا شائبه مسیحی بودن از او دور شود. صفحات ۷۲۷-۸۱۴ کتاب مذکور دیده شود.

نیز مقاله‌های محمد تقی احسانی در «ره آورد» ش ۷ و ۸ (۱۳۶۴): ۱۵۱-۱۵۳ و هادی هدایت در فصلنامه هنر، ش ۱۱ (۱۳۶۵): ۶۶-۸۷ دیده شود.

۴۴- برای مشخصات نسخه‌های این تألیفات نگاه کنید به فهرست نسخه‌های تألیف احمد منزوی (جلد تاریخ و جغرافیا) و مقاله محمد تقی دانش پژوه: «نگاهی گذرا به پیوند فرهنگی ایران و چین»، در نشریه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز استاد دانشگاه تهران، جلد یازدهم و دوازدهم (تهران، ۱۳۶۲). ص ۱۰۱۱-۱۰۱۴.

۴۵- اکنون که کتاب تجدید چاپ می‌شود هر دو در گذشته‌اند. خدایشان بیامرزاد که هر دو کتابشناس و فاضل و از دوستان گرامی ایران بودند.

توضیحات، استدراکات و اصطلاحات چاپی

ص ۲۵ ص ۳ و ص ۲۷ آخر - مراد از گلشن طبعاً گلشن راز منظومه عرفانی مشهور شیخ محمود شبستری است و نام کتاب مذکور را در صفحه ۱۳۱ بطور کامل آورده است. البته شیخ هم در یکی از ابیات مثنوی نام کتاب را گلشن آورده است:

دل از حضرت چو نام نامه درخواست جواب آمد به دل کان گلشن ماست
چو حضرت کرد نام نامه «گلشن» شود زان چشم دلها جمله روشن

ص ۲۷ س ۱ - در نسخه های سلیمانیه و پاریس «سلیمان شاه» آمده است. قاعده و ظاهراً تصحیف سلیمان شأن است. شارل شفر بدون توجه به تصحیف کلمه چنین استنباط کرده است که مؤلف اگر چه کتاب را به نام سلطان سلیم تألیف کرد ولی یکبار هم آن را به پسر سلطان سلیم که سلطان سلیمان نام داشت تقدیم داشت و در خطبه از او یاد کرد. اشتباه شفر به زکی ولیدی طوغان هم سرایت کرده است (دائرة المعارف اسلامی به زبان ترکی).

ص ۲۸ س ۲۰ - مراد از نسبت «شیری» در دنبال نسبت «قوشچی» معلوم نشد.

ص ۲۹ س ۱۳ و ص ۳۷ س ۱۳ - «قلندر از دیده گوید» جزئی است از مصراعی که صورت های آن را در کتاب خلاصه، البلدان صفی الدین محمد حسین قمی تألیف سال ۱۰۷۹ دیده ام. آنجا ضبط شده است: «قلندر آنچه گوید دیده گوید» (خلاصه البلدان، به کوشش حسین مدرس طباطبائی، قم، ۱۳۹۶ ق. ص ۲۳۲).

ص ۳۲ س ۱۵ - درباره نام کتاب که «خطای نامه» است یا «خطائی نامه» به مقدمه

مراجعه شود.

- ص ۳۹ س ۱۳ - «گویان» در صفحات ۴۷، ۴۹ و ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴ نیز استعمال شده و از مصطلحات فارسی گویان ماوراءالنهرست.
- ص ۴۰ س ۶ - مراد از «حضرت خداوندگار» سلطان سلیم سلطان عثمانی است که مؤلف در عهد او می زیسته و در مقدمه خود به ذکر او پرداخته است.
- ص ۴۰ س ۱۵ - دو آتش بردارند (صورت صحیح).
- ص ۴۱ س ۱ - خرد و بزرگ آن ملک داروی توپ بسازند (صورت صحیح).
- ص ۴۷ س ۱۸ - «در میان مردم ما» مکرر چاپ شده و زائدست.
- ص ۴۸ س ۳ - «چین خوا» اسم پادشاه و علامت «و» در وسط آن نابجاست. نام او در صفحات ۶۷ و ۷۱ نیز آمده است: «چین خوانان».
- ص ۵۱ س ۹ - و چون جای مناسب یافتند خط نویسند (صورت صحیح).
- ص ۸۱ س ۷ - غرق آهن و پولاد [و] مسلح (ظاهراً صورت صحیح طبق ضبط ص ۸۴).
- ص ۸۳ س ۳ - شاید «گزه، اندازه» درست باشد. گز انداز ترکیبی است که نظیرش در این کتاب هست: تیرانداز (ص ۵۱).
- ص ۸۵ س ۱۶ - شصت و نه [درای] نواخته باشند (صورت صحیح تری است).
- ص ۹۳ س ۷ - ماهی دوبار به دیوان نیاید معاف است (صورت صحیح)
- ص ۹۵ س ۱۳ - و در هر [یک] از آن دیوانخانه یک دخترست (ظ صورت صحیح).
- ص ۹۶ س ۱۰ - گرمه دارو [و] هیزم (صورت صحیح).
- ص ۱۱۷ س ۱۳ - مراد مؤلف از «اینجا» در این مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه باشد.
- ص ۱۱۸ س ۱ - حقا [آنچه] که آن جماعت گفتند (صورت صحیح).
- ص ۱۱۹ س ۹ - در نسخ فارسی جاوه در همه موارد و در ترکی «چاوه» است.
- ص ۱۲۳ س ۱ - در شب درختان روان [پرورده] (صحیح می نماید).
- ص ۱۳۱ س ۲۰ - مصراعهای این بیت در گلشن راز چاپ جواد نوربخش

(تهران، ۱۳۵۷) و چاپ قربانعلی محمدزاده (باکو، ۱۹۷۲) بمانند نسخه‌های سلیمانیه مقدم و مؤخر آمده و مصرع «و یا هر ذره‌ای حق را تجلی است» در چاپهای مذکور «که در هر صورتی او را تجلی است» ضبط شده.

ص ۱۳۲ س ۱۰ - زاهدان از کجا و ما ز کجا / ما و دردی کشان بی سر گو (ظ صورت صحیح)

ص ۱۴۳ س ۵ - در ترکی «صوباشی» آمده است.

ص ۱۴۳ س ۱۲ - همراه صاحب [اسب] پیش پادشاه بفرستند. (صورت صحیح).

ص ۱۴۴ س ۴ - در صفحه ۱۱۴ س... آهن جامهای زرین آمده، ولی چون در آن صفحه و نیز در صفحه ۱۴۴ آن اصطلاح در ردیف رکیب آمده است علی الظاهر آهن جامه (زره) درست می‌نماید نه آهن جام (جام آهنی).

ص ۱۶۷ حاشیه ۵ - اصطلاحی که برای این دسته از جلادهای عصر صفوی در روضة الصفویه آمده «چگینی» است. نصرالله فلسفی در کتاب شاه عباس جلد اول و دوم اطلاعات سودمندی درباره آنها از کتب مختلف به دست داده است.

ص ۱۶۹ س ۱۲ - از دشمن زحمت بیشابیش نباشد (ظ درستتر می‌نماید).

ص ۱۷۱ س ۱۴ - یا شهری معظم [باشد] ضبط به مرتبه‌ای است (صورت صحیح).

اشکالات بازمانده

کرنده (ص ۵۵ س ۱۷)، بزررداری (ص ۵۸ س ۲)، یوشعبان (ص ۱۱۲ س ۱۹).

سخنی بر چاپ دوم

در هفت بند

سخنی بر چاپ دوم

در ایوان یکی تخت زرین نهاد
به آیین و آرایش چین نهاد
فردوسی

بشم و اشم ازین عالم به در شم
بشم از چین و ماچین دورتر شم
باباطاهر

گر التفات خداوندیش بیاراید
نگارخانه چینی و نقش ارتنگی است
سعدی

هرگز نکند فهمی زین کلک خیال انگیز
نقشش نخرم از خود صورتگر چین باشد
حافظ

در مقدمه پیشین گفته شد غیاث الدین نقاش که ایلچی بایسنغر میرزا پسر
شاهرخ میرزای تیموری بود به همراهی چند تن دیگر به چین سفر کرد و شرح آن سفر را
به رشته نگارش درآورد و نوشته شیرین و پرعجائب او را دو مورخ مشهور، یکی حافظ
ابرو و دیگری کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در کتابهای خود مندرج ساخته اند. البته

باید دانست آنچه این دو مورخ در تألیف خود آورده‌اند همیشه عین نوشته عبدالرزاق نیست و طبیعتاً از دستکاریهای مرسوم مؤلفان گذشته برکنار نمانده. لاجرم روایتی است از نوشته غیاث‌الدین که اصل آن در دسترس نیست و نمی‌دانیم نص او با این دو روایت چه دگرگونیها یافته. اما چون مضامین و مطالب دو روایت دور از هم نیست و غالباً یکنواختی اقوال میانشان هست ناچار خواندن هر دو متن ما را بهتر با واقع امور اتفاقی آشنا و آگاه می‌سازد. ظاهر این است که متن مورد اقتباس سمرقندی همان ضبط حافظ ابروست و معلوم نیست که متن غیاث‌الدین را در دست می‌داشته است.

چون شرح مسافرت غیاث‌الدین که یک قرن و اندی پیش از علی‌اکبر خطایی به چین رفته بود می‌تواند اطلاعاتی تکمیلی درباره آن سرزمین به خوانندگان بدهد مناسب دیده شد منقولات حافظ ابرو و هروی و عبدالرزاق سمرقندی براساس چاپ مرحوم محمد شفیع دانشمند پاکستانی نقل و به پیوست آورده شود. پس ضرور دانست در ابتدا کلمه‌ای چند به کوتاهی درباره این دو متن گفته شود.

۱- زبده‌التواریخ و مجمع‌التواریخ

شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید خوافی مشهور به حافظ ابرو در هرات زاده شد و چندی در همدان زیست و تحصیل کرد. چندی هم از معاشران تیمور بود. او در بازی شطرنج مهارت داشت. حافظ ابرو در سال ۸۲۰ به امر تیمور به تألیف کتاب تاریخ آغاز کرد و در ۸۲۶ روایت دیگری از آن پرداخت. بار دیگر در همان سال به نگارش تاریخ دیگری آغاز کرد که جنبه عمومی جهانی (به مقیاس روزگار مؤلف) داشت و در خیال می‌یخت که در چهار مجلد خواهد بود. ولی پیش از اینکه آن را به پایان برساند در سوم شوال سال ۸۳۳ در زنجان درگذشت.^۱ این تألیف را برای شاهزاده بایسنغر میرزا می‌پرداخت.

زبده‌التواریخ یکی از تألیفات اوست که گاه نسخه‌اش جزو مجمع‌التواریخ او کتابت می‌شد. نسخه‌های منفردش هم وجود دارد.

1. Persian Literature, By C. A. Storey. London, 1925. Vol. 1. pp. 81-89.

محمد شفیع متن زبده التواریخ را از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه بادلیان (اکسفورد) شماره 22 Elliot H، نقل و تصحیح کرد و آن را به نام «سفرنامه چین» در مجله «اورینتل کالج میگزین» (۱۹۳۰)، نشریه مدرسه شرقی دانشگاه پنجاب (لاهور)، به چاپ رسانید. پس از آن در جلد سوم مجموعه مقالات او که در سال ۱۹۷۳ به نام «مقالات مولوی محمد شفیع» در لاهور طبع شد نیز انتشار یافت.

باید گفت که همین بخش را K. M. Maitra استاد زبان فارسی مدرسه دیال سینگه (Dyal Singh) لاهور در سال ۱۹۳۴ با ترجمه‌ای که به انگلیسی از آن کرد با مقدمه L.C. Goodrich استاد رشته چین‌شناسی دانشگاه کلمبیا، با نام A persian Embassy to China به چاپ رسانیده است.^۲

شاید صورتی از سفرنامه غیاث‌الدین نقاش که حافظ ابرو در کتاب خود آورده به مناسبت مقارن بودن سال ایلچیگری (۸۲۲ تا ۸۲۵) با زمان تألیف کتاب حافظ ابرو که از ۸۳۳ در نمی‌گذرد از اهمیت بیشتری برخوردار باشد از آنچه سمرقندی سالهایی دیرتر در مطلع سعدین آورده است.

۲- مطلع سعدین و مجمع بحرین

کمال‌الدین عبدالرزاق بن جلال‌الدین اسحاق سمرقندی به سال ۸۱۶ در هرات زاده شد و همانجا به سال ۸۸۷ درگذشت. پدرش در دستگاه شاهرخ قاضی و امام بود. عبدالرزاق در سن بیست و پنج سالگی (سال ۸۴۱) هنگامی که شرحی بر رساله عضدالدین ایجی نوشته و آن را به نام شاهرخ مصدر ساخته بود به شاهرخ معرفی شد. در سال ۸۴۵ از طرف شاهرخ به ایلچی‌گری به هندوستان رفت و در ۸۴۸ بازگشت. پس از آن در سال ۸۵۰ متصدی منصبی در گیلان شد.

خبر دیگری که از احوال او داریم این است که در سال ۸۶۷ از جانب ابوسعید به عنوان شیخ خانقاه شاهرخیه در هرات زندگی می‌کرد.

۲. چاپ جدید آن در سال ۱۹۷۰ در نیویورک منتشر شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین تاریخی است حاوی اخبار از سال ۷۰۴ تا ۸۷۵ که مرحوم محمد شفیع لاهوری اجزاء مربوط به سالهای ۷۷۲ تا ۸۷۵ را در دو مجلد در لاهور (۶۸ - ۱۳۶۰ ق) طبع کرد و دو بار هم به طبع رسید. قسمت مربوط به سالهای ۷۰۴ تا ۷۷۱ را آقای دکتر عبدالحسین نوایی در تهران به زیور طبع آراسته (تهران، ۱۳۵۳).

مطلب مربوط به سفر غیاث الدین با عنوان «ذکر آمدن ایلچیان که به مملکت خطای رفته بودند و شرح غرائب و عجائب آن دیار»، در اخبار سال ۸۲۵ کتاب مذکور مندرج است. محمد شفیع در تصحیح آن تفاوتها را با آنچه در زبده التواریخ هست در حاشیه آورده و هم اشاراتی به نکات مندرج در چاپ کاترمر کرده است. مقصود از چاپ کاترمر همین بخش از سفرنامه است که توسط او نخستین بار از مطلع سعدین استخراج و همراه ترجمه فرانسوی در نشریه مشهور Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque du Roi. جلد چهاردهم (پاریس ۱۸۴۳) صفحات ۳۰۸-۳۴۱ (متن فارسی) و ۳۸۷-۴۲۶ (ترجمه فرانسوی). برای دیگر اطلاعات کتابشناسی به دنباله این مبحث مراجعه شود.

۳- عجائب اللطائف

پیوست دیگر، عبارت است از تجدید چاپ عکسی عجائب اللطائف که ترجمه ترکی عثمانی همین سفرنامه غیاث الدین است و آن را شیخ الاسلام اسبق کوچک چلبی زاده اسماعیل عاصم افندی در سال ۱۱۴۰ به آن زبان ترجمه کرده و علی امیری در سال ۱۳۳۱ قمری به عنوان «نوادر اسلاف کلیاتی: عدد ۶» به چاپ رسانیده است. چون این نسخه نایاب و دور از دسترس همگانی دانشمندان ترکی دان است مناسب دانست به چاپ رساند.

روان دوست شادروانم صادق عدنان ارزی متخصص مسلم کتابشناسی ترکیه شادباد که نسخه‌ای از کتاب را به من مرحمت کرد. ضمناً گفته شود ترجمه دیگر ترکی از سفرنامه غیاث الدین در سال ۹۰۰ توسط حاجی بن محمد اردستانی برای حاکم ترک اردستان ترجمه شده. نسخه شماره ۴۸۲

مجموعهٔ براون و نسخهٔ فلورانس بنا به گفتهٔ کاترمر (استوری، ص ۲۹۶).

۴- اخبار ایلچیان خطای

بخش دیگر از پیوستهای کتاب اخبار مربوط به مسافرت و ایلچی گری کسانی است که از جانب خطای به دربار تیموریان آمدند و مکتوب‌های پادشاه آن سرزمین را آوردند و در مطلع سعدین و مجمع بحرین دیده می‌شود:

- آمدن نخستین ایلچیان از پیش «دای منک‌خان» در ۸۱۵.
- آمدن ایلچیان بار دوم از پیش «دای منک‌خان» در ۸۲۰.
- آمدن ایلچیان بار سوم از پیش «دای منک‌خان» در ۸۲۸.

دای منک‌خان (از سلسلهٔ مینگ که میان سالهای ۱۳۶۷ تا ۱۶۴۴ در چین پادشاهی کردند) هموست که نامش در کتیبهٔ مسجد جامع سیان نقرست و من متن آن سنگنبشته را در سفرنامهٔ خود نقل کرده‌ام.

۵- حواشی محمد شفیع

یادداشت‌های پائینه صفحه‌ای محمد شفیع در چاپ‌های زبده‌التواریخ و مطلع سعدین عبارت است از:

- به دست دادن سنوات تطبیقی میلادی،
- تفاوت ضبط نسخ و ضبط‌های غلط،
- ذکر مطالب مطلع سعدین در حواشی زبده‌التواریخ، برای نشان دادن تفاوت مضامین دو روایت،
- شناساندن موقع جغرافیایی محلها،
- آوردن ترجمهٔ انگلیسی برای مفهوم ساختن بعضی اصطلاحات.

در چاپ کنونی آن قسمت‌ها از حواشی او نگاه داشته شد که برای تصحیح انتقادی مفید بود، ورنه از آوردن معانی کلماتی که برای استفادهٔ ناآشنایان به زبان فارسی بوده خودداری شد، مانند معانی که برای قاز، طنیک و امثال آن آورده است.

۶- جنگ چینی (یا) سفینه ایلانی

نخستین طنینی که کلمه چین در من افکند مربوط به سالهای کودکی است در خانه از مادر و پدرم می شنیدم که گاهی از چای چینی حرف می زدند. در روزگار جوانی آوازه هنری چین در درونم کشتی دیگر پیش آورد.

ذکر صورتگر چین در شعرهای بلند زبان فارسی همیشه مرا در خیال به سرزمینی می برد که زبان و ادبیات فارسی در گوشه هایی از آن رواج داشت و در دامنه های پامیر و فراخنای کاشغر از فرهنگ ایرانی نمونه ها و سنخها در پژوهشها و گفتارها بازمانده است. در همان روزگار آن نوجوانی بود که مقاله خام «چین در شعر فارسی» را نوشتم (۱۳۲۷)

ده سال پس از آن بود که نعمت همسفری استاد فقید مرحوم بدیع الزمان فروزانفر را در مسافرت افغانستان یافتم و چون نمایشگاهی از کارهای چین در آنجا برپا شده بود به چشم تن گونه گونه صنایع دستی و هنرهای زیبای آن کشور را دیدم. گلدانی خریدم که اگر چه گربه ای آن را انداخت شکست اما هنوز بندزده اش از دلاویزیهای زندگی است. به همین مناسبت زمانی که در جنگی از عصر صفوی (سال ۱۰۸۵) نام ده قسم از چینیه های مرسوم در آن روزگار را یافتم در نویس کردم و در مجله یغما (سال ۱۳۴۱) به چاپ رسانیدم.

پس از آن با خطای نامه آشنا شدم. خطر کردم و آن را به چاپ رسانیدم. چندی نگذشت که به همصحبتی و همگامی محمدتقی دانش پژوه برای دیدن نسخه های خطی فارسی که در شهرهای چین پراکنده است دیدار از آن خطه پیش آمد. فرصتی شد که به چشم سر، ببینم آنچه را که اینجا و آنجا خوانده بودم (بهار ۱۳۵۹). من پانصد و هفتاد سال پس از غیاث نقاش به چین رفتم. یادداشت هایی که نوشته ام همچون چراغ مرده است در برابر شمع آفتاب. اما چاپ می کنم مگر روزی نکته ای از آن برای خواننده ای سودمند افتد.

۷- کتابشناسی سفر غیاث الدین به چین

اخبار مبادله سفر میان چین و ایران هم در مآخذ چینی و هم در کتابهای فارسی

مندرج است.

در باره سفر هیأت چینی بنابه نوشته L. C. Goodrich در دو کتاب مختصر چینی اخبار و اطلاعات گفته شده است. یکی کتاب Chen Cheng (۱۴۵۵-۱۳۷۰) و دیگری از آن Li Hsien (۱۴۴۵-۱۳۷۶) است. ایلچیان چینی در فوریه ۱۴۱۴ از نانکینگ (نانکن) از سوی پادشاه چین موسوم به Yung-lo حرکت کردند و به هرات که پای تخت شاهرخ بود آمدند و در بازگشت از سفر در نوامبر ۱۴۱۵ گزارش مأموریت را با عنوان Hsi-yü hsing - ch'eng chi به دربار مینگ تقدیم کردند. گزارش دیگری هم داده اند که Hsi-yü fan-kuo نام دارد. این گزارشهای گرانبها که مدتی گمگشته بود در سال ۱۹۳۷ بصورت عکسی انتشار یافت (پکن). در مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی اطلاعات مختصری درباره سه هیأت چینی هست که در پیوستهای این کتاب نقل شده است.

سفرنامه‌ای که غیاث‌الدین نقاش، ایلچی بایسنغر میرزا از مشاهدات چین نوشته است در چند متن تاریخی فارسی از جمله حافظ ابرو (به شرحی که دیدیم)، مطلع سعدین سمرقندی، احسن التواریخ روملو (چاپ دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۱۳۸ به بعد)، حبیب‌السیر (جلد چهارم) و در روضة الصفا به عین عبارات یا به نقل و تلخیص مندرج است.

شاید آخرین کسی از قدما که چنین کرده پیشاوری مؤلف کتاب «نگارستان عجائب و غرائب» است که با استفاده از روضة الطاهرین تألیف محمد طاهر عمادالدین و با اشاره به مندرجات نگارستان قاضی احمد غفاری و ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی منقولاتی از سفرنامه غیاث‌الدین نقاش را در آغاز کتاب خود آورده است. (با مقدمه محمد محیط طباطبائی، تهران، [۱۳۴۱، ص ۹-۲۱].

افرادی که نامشان به عنوان ایلچی و نماینده از جانب شاهرخ و فرزندان او و دیگر امرای تیموری در سفرنامه آمده چنین است:

از سوی شاهرخ	شادی خواجه (رئیس هیأت) و گوکجه
از سوی الغ بیگ	سلطان شاه و محمد بخشی
از سوی بایسنغر	سلطان احمد و غیاث‌الدین نقاش
از سوی ابو الفتح ابراهیم میرزا	—

از سوی سیور غتمش

ارغداق

—

از سوی محمد جوکی

* * *

اما در زبانهای خارجی مطالعات مربوط به این ایلچیگری و اخبار آن
به ترتیب تاریخی چنین است:

1696 *Ambassade de Schahrok... à l' Empereur du Khatai. Relation de divers voyages curieux... données au public par les soins du feu M. M. Thevenot. Paris, 1696. Tome seconde, III et IV partie.*

1785 *An account of embassies and letters that passed between the Emperor of China and Sultan Shahrokh, son of Amir Timur. Extracted from The Matla us Sadein of Abdur Rezak and translated by William Chambers. The Asiatic Miscellany. Vol I. Calcutta, 1785. pp. 71-97, 98-113.*

1843 Etienne M. Quatremère.

Notice de l'ouvrage persan qui a pour titre Matlaassadein. Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque du Roi et autre bibliothèques. Vol. XIV, part 1, pp. 303-341, 387-426.

ترجمه است از روایت مذکور در مطلع سعدین و مجمع بحرین. ترجمه
انگلیسی مقاله کاترمر در جلد سوم *Collection Astley's of Voyages* چاپ
لندن صفحات ۶۲۰-۶۳۲ منتشر شده است (ظاهر آدر ۱۸۴۷).

1866 Henry Yule

Cathay and the Way thither. London, 1866. Vol I. pp. cxcix - ccxi.

حاوی ترجمه خلاصه نوشته کاترمر.

1873 E. Rehatsek

Indian Antiquary. March 1875. pp. 75-83.

ترجمه اخبار ایلچی از روی روضه الصفا.

- 1897 W. Barthold
Hafiz-i Abru i ego sochineniya. al - Muzaffariyah Sbornik statei uchenikov Professora Barona... Rozena. St. Petersburg, 1897. pp. 1-28.
- 1915 Henry Yule
The embassy sent by Shah Rukh to the court of China. Cathay and the way thither. Revised by Henri Cordier. Vol. I. London. pp. 271-289.
- 1928 W. Barthold
Turketan Down to the Mongol Invasion. Tranlated by H.A.R. Gibb. London. 1928. p. 56.
- 1930 (محمد شفیع لاهوری)
چاپ سفرنامه از روی ضبط حافظ ابرو در مجله اورینتل کالج میگزین
- 1930 (محمد شفیع لاهوری)
چاپ متن سفرنامه جزو مطلع سعدین در مجله اورینتل کالج میگزین
- 1943 K. M. Maitra
A Persian Embassy to China. Being an Extract from Zubdatu't Tawarikh of Hafiz Abru. Lahore, 1934.
متن فارسی با ترجمه انگلیسی. متن آن بر اساس نسخه الیوت ۴۲۲ در بودلیان اکسفورد چاپ شده است. تجدید چاپ آن در سال ۱۹۷۰ با مقدمه گودریچ انجام شده است. مترامی گوید که در تاریخ خیرات موسوی و در روضة الصفا آمده است.
- 1941 (محمد شفیع لاهوری)
چاپ دوم مطلع سعدین و مجمع بحرین در لاهور بصورت کتاب
- 1946 Douglas Dunlop
Hafiz-i Abru's Version of the Timurid Embassy to China in A. D. 1420. *Glasgow University Oriental Society Transaction*. 1946. p. 19-90.
- 1958 W. Barthold

- Four Studies on the History of Central Asia. Translated by V. and T. Minorsky, Leiden, 1958, p.110.
- 1967 Henry Serruys
The Tribute System and Diplomatic Missions, 1400-1600. Bruxelles, 1961. p. 624.
- 1970 L. C. Goodrich
Introduction. A Persian Embassy to China. Being an Extract from Zubdatu't Tawarikh of Hafiz Abru. Translated by K. M. Maitra. New edition. New York. 1970.
- 1989 W. M. Thackston (Translator)
Ghigathuddin Naqqash. Report to Mirza Baysunghar on the Timurid Legation to the Ming Court at Peking. A Century of Princes. Sources on Timurid History and Art. Selected and Translated by W. M. Tackston. Cambridge, Massachusetts, 1989. pp. 279-291.

۸- فهرست اهم تحقیقات به زبانهای خارجی
در باره روابط ایران و چین همراه با بعضی از اشارات

Bailey, H. W.

The Culture of the Iranian Kingdome of Ancient Khotan in Chinese Turkastan. *The Memoirs of the Toyo Bunko*. 28 (1971): 17-29.

Bloch, E.

La Conquête des états nestoriens de l'Asie Centrale par les schiites. Les influences chretienne et bouddhique dans le dogme Islamique. *Revue de l'Orient Chrétien*. 3e Serie, T. V (xxv), No. p-2 (1925-26) pp. 3-131.

در صفحه ۱۹ یادآور شده است که چینیان در مساجد خود ادعیه ای را که به دیوار

آویخته‌اند یا کتیبه شده است به خطی نوشته‌اند که به نستعلیق ایرانیان شباهت دارد.

Botham, M. E

Islam in Kansu. *Moslem World*. 10 (1919): 377-340

در صفحه ۳۸۹ گفته است آخوند در تلفظ چینی Ahung است و این طبقه معلوماتی در زبانهای فارسی و عربی و ترکی دارند.

Bouvat, L.

دریغا عنوان مقاله را فراموش کرده‌ام. *Revue du Monde Musulmox*. Vol. 2

No. 2 (fev. 1908): 512-522.

در این مقاله کتابهای رایج میان مسلمانان چین که بسیاری از آنها فارسی است معرفی شده است.

Brestschneider, E.

Mediaeval Researches from Eastern Asiatic Sources. Fragments towards the Knowledge of the Geography and History of Central and Western Asia From the 13th to the 17th Century. 2 Vol. London [1887 مقدمه]

Broomhall, M.

Islam in China. New York, 1966.

Browne, E. G.

An inscription Recording the restoration of a Mosque at Hangechow in China A. D. 1452. Cambridge. 1911.

Cordier, G.

از کسانی است که درباره اسلام و مساجد چین مقالاتی در RMM دارد. از جمله درباره رساله دعای باران که به چین راه یافته بود بحث می‌کند و توضیح داده است کیسه‌ای که هفت هزار سنگ ریزه در آن می‌کردند با یک شمشیر و یک لوح مسین که بر روی آن دعا نوشته بود در دست آخوند قرار می‌گرفت و او آن دعا را می‌خواند. لو سین بووا همانجا درباره دعای طلب باران در ایران مطلب نوشته است. RMM سال ۱۹۱۴ شماره ۲۶ صفحه ۸۴ به بعد دیده شود.

Coyajee, J. C.

Cults and Legends of Ancient Iran and China. Bombay, 1936.

ترجمه فارسی آن از جلیل دوستخواه به نام «آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان (تهران، ۱۳۵۳) چاپ شده است.

Chang Hsing - lang

Materials from the Study of the Intercourse of China with others Countries. 6 volumes. Peking, Catolic University. 1930.

کتاب به چینی است. در جلد چهارم آن مطالب مربوط به ارمنیان و یهودیان و ایرانیان و در جلد ششم درباره ترکها و آسیای مرکزی مندرج است.

Ch'en Ch'eng

مقاله‌ای به چینی دارد درباره سفر ایلچیان چین به دربار شاهرخ در ۱۴۱۵ میلادی مندرج در نشریه کتابخانه مرکزی ملی. تایپه، ۱۹۶۸.

Darke, F. S.

Mohammadianism in the Tand Dynasty. *Monumenta Serica*. Vol. 8 (1940): 1-48.

Encyclopaedia Iranica:

- In pre-Islamic Time, by E. G. Pulleyblank.
- Islamic Period to the Mongols, by G. M. Rogers.
- In The Mongol Period, by Liu Yingsheng and P. Jackson.
- The Safavid Period, 907-1145/1501-1732, by J. M. Rogers.
- Diplomatic and Commercial Relation with Persia, 1328-1369/1949-90, by P. Mohajer.
- Persian Settlements in South Eastern China during the Tang, Sung and Yuan Dynastes, by Chen Da-sheng.

- Persian Language and Literature in China, by Huang Shi-jian and Ibrahim Feng Jin-yuan.

- Iranian Words in Chinese Texts. (ایرانیکا)
- Chinese Words in Persian. (ایرانیکا)
- Persian Language Teaching in Modern China. (ایرانیکا)
- China in Mideaval Persian. نوشته جلال خالقی مطلق
- Mutual Influence of Chinese and Persian Ceramics, by O. Watson.
- Mutual influences in Painting, by Toh Sugimora.

Chinese Turkestan (Sin - Kiyang).

- Geographical Overview (ایرانیکا)
- In Pre-Islamic Central and Inner Asia, by P.O. Skjaervo.
- Iranian Religious Terms in Pre-Islamic Central and Inner Asia, by P.O. Skjaervo.
- From the Advent of Islam to the Mongols, by I. Togan.
- In the Mongol Period, by M. Rossabi.
- Under the Khojas, by M. Rossabi.
- Iranian Groups in Sinkiang since the 1750 s., by Kim Ho-dong.
- Manicheism in Chinese Tukestan and China, by S. N. C. Lieu.
- Tuskish-Iranian Language Contacts, by G. Doerfer.

Enoki, Kazuo

Fu An's Mission to Central Asia. *Memoirs of the Research Department of The Toyo Bunko*. No. 35 (1977): 219-232.

گزارش تحقیقی است درباره سفر یکی از ناموران چین (An) که از جانب امپراطور هونگ وو و Hung-wu به سال ۱۳۹۵ میلادی به سمرقند رفت. در گزارش او نام سمرقند Sa-ma-êrh-han آمده است.

Etani, T.

Gazan's Embassy to China under the Yuan Dynasty *NOG*. 8(1966) No. 3-4.

Fang Ho

History of Interrelation between China and the Western World. 5 Volumes. Taipei, 1968.

کتاب به چینی است با عنوان Chung-hsi Chiao T'ung Shin

Ferrand, G.

Relations de voyages et textes geographiques Arabes, Persans et Turks relatifs à l'Extrême-Orient du VIIIe au XVIIe Siècles. 2 Vols. Paris, 1913-1914. 743 p.

Gray, B.

Persian Influence on Chinese Art from the Eight Century. to Fifteenth Century. *Iran*, 1 (1963): 13-18.

Grousset, R.

Histoire de l'Extrême-Orient. Paris. Vol. 1. 1929.

Harada, Yoshito

East and West. *The Memoirs of the Tyoy Bunko*. 28 (1970) and 29 (1971): 57-79.

Haywood, H. D

Chinese-Moslem Literature. A Study in Mohammadean Education. *Moslem World*. 23 (1933): 356-377.

صفحات مقدمه در دست غلط گیری بود که مقاله پژوهشی با ارزشی درباره سفارت رسولانی از دربار چین به دربار هرات به زبان انگلیسی انتشار یافت و طبعاً ضرورت پیدا شد که مشخصات آن در این کتابشناسی آورده شود.

Hecker, Felicia J.

A Fifteenth - Century Chinese Diplomat in Herat. *Royal Asiatic Society*. Third Series. Vol. 3 (1993): 85-98

Hirth, F.

The History of Ch'ang Kien: China's Pioneer in Western Asia. *Journal of American Oriental Society*. 37 (1919):

Hirth, F. and W.W. Rockhill

Chan Ju-kua: His Words on the Chinese and Arabic Trade in the 12th and 13th Centuries, Entitled Chu-fanchi. Petersburg. 1911.

Honda, M.

Relations between Persia and China under the Mongol Dominations. Cambridge University. Dissertation. 1956-57.

Ishida, M.

The Hu-chi, Mainly Iranian Girls, formed in China during the Tang Period. *The Memoirs of the Toyo Bunko*. 20 (1961): 34-40.

Ishida, M.

Etudes Sino-iraniennes. *The Memoirs of the Toyo Bunko*. 6(1932): 61-76.

Jahn, K.

Wissenschaftliche Kontakte zwischen Iran and China in der Mongolenzeit. *Iranzamin*. 1 (1981) No. 314: 50-56.

Kuwabara, Y.

On Pu Shou-keng, a Man of the Western Region. Who was the Superintendent of the Trading Ship Office in Ch'uan-chou Towards the end of the Sung Dynasty. *Toyo Bunko Serie*. 2 (1928): 1-47, 7(1936): 1-40.

Horovitz, Y.

Eine Moschee-Inschrift aus Leh. *Der Islam*. 8 (1918): 36-38.

در باره مسجدی است در له (لهاسا) که به ۱۰۷۸ هجری توسط شیخ محی الدین

ساخته شده و بر سنگ کتیبه تعمیر آن چنین آمده است:

که اسلام در ملک تبت فزود	بحمد اللہ از فضل رب و دود
مسلمان و دیندار، گبر و جهود	ز تعمیر مسجد همه خرم اند
سنه یک هزار، هشت و هفتاد بود	نخستین شریفی که کرده بنا
ز توفیف یزدان به احسان وجود	کنون بانیش گشت خواجه اسد
قوی گشت زین مسجد اسلام زود	خرد گفت تاریخ تعمیر نو

۱۱۵۸

L.B.

Mission d' Ollone. Recherches sur les Musulmans Chinois. Manuscrits Persans. *Revue du Monde Musulman*. 8 (1909): 219-222.

Laufer, B.

Sino-Irania. Chinese Contribution to the History of Civilisation in Ancient Iran. With Special Reference to the History of Cultivated Plants and Products. Chicago. 1919. 530 p.

Leslie, D.D.

The Identification of Chinese Cities in Arabic and Persian Sources. *Papers on Far Eastern History*. No. 26 (Austrialian National University).

Maejima, Sh.

The Muslims in Chuan-chou at the end of the Yuan Dunasty. *The Memoris of the Toyo Bunko* : 31 (1973): 27-51, 32 (1974): 47-71.

Maejima, Sh.

The Persians in Chinan-chou and P'ushou-Kang. *Shigaku*. 25 (1952), No 3 : 1-66.

Mahdihassan, S.

Chinese Origin of Piri-Mughan and Other Terms in Sufism. *Islamic Culture*. 53 (1979): 221-231.

در این مقاله می بینیم که «ملنگ» به معنی مجذوب کلمه چینی است و در چینی

mang-lang بوده است. mang معنی آواره و سرگردان دارد. نویسنده اظهار کرده است که همین کلمه به فارسی آمده و «مغ» شده است. مغبچه را ترجمه mang-erh چینی می‌داند. ترسا را هم صورت فارسی کلمه‌ای از چینی دانسته. درین زبان Tao-erh-tyu است.

Mason, I.

How Islam Entered to China. *Moslim World*. 19 (1929) 249-263.

Mason, I.

Two Chinese Moslem Magazines. *Moslem World*. 15 (1926): 385-387.

Mason, I.

Chinese-Moslem Chronology. *Moslem World*. 22 (1932) 69-71.

Mason, I.

Moslem Chronology in China. *Moslem World*. 27 (1937) 267-268.

می‌نویسد Chao Chên-wo که چینی‌ای مسلمان بود کتابچه‌ای درباره تاریخ ورود اسلام به چین نشر کرده، و در آن گفته است تاریخی که در رساله تألیف دو قرن پیش به قلم Liu Chia-ien در احوال رسول اکرم (ص) آمده و سال ورود اسلام به چین ۵۸۷ دانسته شده نادرست و ناشی از عدم توجه به سال شمسی و قمری است.

Miquel, A.

La géographie humaine du monde musulman. Vol. 2 Paris, 1975. pp. 71-126.

در آن اطلاعات خوبی از نحوه تصور ملل اسلامی درباره مردم شرق دور مخصوصاً چینها مندرج است. از این قبیل:

قدمت شناخت چین توسط غربیان را باید در نامهائی که به چین داده‌اند به دست آورد. آنها به چین «سرس» Seres و سینا و کاتای (خطای) گفته‌اند. کلمه «سرس» از لفظ چینی Ssu (ابریشم) آمده است که یونانیان به مناسبت تجارت ابریشم چنان گفته و شاید پیش از سال ۲۲۰ قبل از میلاد آن نام را به آنجا داده‌اند. اما سینا که شکل لاتینی آن است از قرن دوم قبل از میلاد از راه هند به اروپا رسید. «سینا» شکل سانسکریت نام سلسله Chhin است. نام Chhi-Tan Liao در قرن دهم به زبان روسی رفت و به صورت

Khatai استعمال شد. از آنجا به زبانهای اروپا آمد و به صورت Cathay گفته شده است.

Needham, J.

Science and Civilisation in China. Cambridge, 5 Vols. 1954-1985.

"Nigârèndè"

Notes sur les Muaulmans Chinois. *Revue du Monde Musulman* Vol. I. No. 3 (1907): 388-397.

Pelliot, P.

Les influences iraniennes en Asie Centrale et en Extrême-Orient. *Revue de l'histoire et de la littérature religieuse*. N. S, 3 (1912): 97-119.

Pelliot, p.

Les plus anciens monuments de l'écriture arabe en Chine. Avec des notes de MM. Cl. Huart et Denison Ross. *Journale Asiatique*, 1913, pp. 177-191.

Pickens, C. L.

Early Moslem Leaders in China. *Moslem World*. 26 (1936): 232-239.

در این مقاله اطلاعاتی درباره چندتن آمده: از جمله اینکه سعد وقاص که او را در چینی *Kan Ko Shih* یا *Wan Ko Shih* می نامند نخستین مسلمانی است که به چین آمده است. اما اسحق ماسون مزاری را که مسلمانان چینی از آن سعد وقاص می دانند مربوط به ابن وهاب می داند. او از اعرابی بوده است که در قرن نهم به چین آمده است.

درین مقاله بهاء الدین متوفی در ۱۲۷۵ میلادی که نام او به چینی *Pa Ha* *Tin* تلفظ می شود، و سید اجل شمس الدین عمر که در میان چینیان به شاهزاده *Hsien yang* معروف شده است و در تواریخ چین از او بیشتر با نام *Sai Tien-chih* یاد شده و از مردم بخارا بوده و به وزارت قویلیای خان رسیده بود، و پسرش که نامش در چینی *Na Su La Tin* تلفظ می شود و طبعاً نصرالدین بوده است، و رشیدالدین که پدر سید اجل شمس الدین بود و دوازده پسر رشیدالدین، معرفی شده اند.

Renaudot, E.

Anciennes relations des Indes et la Chine de deux voyageurs

mahometan qui y allèrent dans le IXe Siècle de notre ère. Paris, 1718.

این مأخذ را ندیده‌ام. نامش را در نوشته‌های دیگران یافته‌ام. ترجمه انگلیسی آن نیز

هست به نام:

An account of the travels of two Mohammadans through India and China. *General Collection of the Best and Most Intresting Voyages and Travels in all Parts of the World*. Ed. by J. Pinkeston. London. 1808-1814. Vol. XII. pp. 199-280.

Reinaud, M.

Relation des voyages faits par les arabe et les persans dans l' Inde et à la Chine dans le IXe siècle de l'ère chretienne. Paris, 1848.

Saguchi, Toru

The Eastern Trade of the Khoqand Khanate. *The Memoirs of the Toyo Bunko*. 24 (1965): 47-114.

Said, Hakim Mohammad

Medecine in China. Karachi, Hamdard Academy, 1981.

Sauvaget, J.

Ahbār as-sin wa al-hind. Relation de la Chine et de l'Inde, redigée en 851. Paris, 1948.

Stein, A.

Ancient Khotan: Detailed Report of Archeological Explorations in Chinese Turkestan. Oxford, 1907. 2 vols.

Stein, A.

Ancient Central Asian Tracks: Brief Narrative of Three Expeditions in Innermost Asia and North Western China. New York, 1964.

Stein, A.

Innermost Asia: Detailed Report of Explorations in Central Asia, Kan-su and Eastern Iran. Oxford, 1928. 2 vols.

Ting, Dawud C.M.

La Cultura Islamic en la China. *Revista del Instituto de Estudios Islamicos en Madrid*. VI (1968): 69-90.

آن را محمود مکی به اسپانیایی ترجمه کرده است.

Vacca, V.

The Viwes of a Chinese Moslem. *Moslim World*. 26 (1936) 68-78.

Vissière, A.

Le Seyyid Edjell Chams ed-Din Omar (1210-1279) et ses deux sépultures en Chine. *Revue du Monde Musulman*. 4 (1908): 330-3410.

Vissière, A.

Biographie du Scyyid Edjell Chams ed-Din. *Revue du Monde Musulman*. 8 (1909): 344-398, 10 (1910): 313-326, 11 (1910): 1-31, 12 (1910): 167-193.

Vissière, A.

Une chanson édifiante des chinois musulmans. *Revue du Monde Musulman* 11 (1912): 241-259.

ترجمه فرانسوی شعری در بیست و هشت بند، نوشته شده است که A. Cabaton آن را از زمرة اشعار صوفیانه‌ای دانسته است که مسلمانان چین می خوانده‌اند. کاباتون در نامه خود به «ویسیر» نوشته است که تأثیر دو تفکر بودائیگری و صوفیگری درین اشعار مشهودست. نام این قطعه شعر در چینی Po kou Tch'eng K'iuian است.

Waley, A.

Some Reference to Iranian Temples in the Tunhuang Region. *Bulletin of the Institute of History and Philology, Academia Sinica.*, 28 (1906): 123-128.

Wu Lien-Teh

Early Chinese Travelers and their Successors. *Journal of the Royal Anthropological Institute*. Part 1, x (1881): 20- 73, part 2, xi (1982): 83-116.

Yule, H.

Cathay and the Way thither, Being a Collection of Medieval Notices of China. London, 1910, 4 Vols.

گزیده مقالات فارسی

- آذری دمیرچی، علاءالدین: مقدمه‌ای بر روابط بین ایران و چین پیش از اسلام. بررسی‌های تاریخی. ۵ (۱۳۴۹) ش ۵: ۱۹۳-۲۱۰.
- اعتماد مقدم، علی: زبان و فرهنگ ایران در چین. هنر و مردم. ش ۸۰ (۱۳۴۸): ۱۲-۱۳
- اکبریان، مهرباب: روابط فرهنگی و سیاسی ایران و چین در عهد تیموریان (۱). مطالعات ارانی. ۱ (۱۳۷۱) ش ۱: ۱۴۷-۱۵۹
- تکمیل همایون، ناصر: روابط فرهنگی بین ایران و چین. ترجمه پرستو معین‌الدینی. سیر و سیاحت. س ۱ (۱۳۷۰) ش ۱: ۳۲-۳۵ و ۴۳
- تین شن چین: مقدمه‌ای بر روابط بین ایران و چین. ترجمه حسن جوادی. مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران. ۱۴ (۱۳۴۶): ۶۷۲-۶۸۹
- اکبریان، مهرباب: چین در منابع فارسی. سیمرغ (تهران). ج ۱ (۱۳۶۹) ش ۳: ۱۸-۲۳.
- جوجه چین: روابط تاریخی میان چین و ایران. ترجمه چانگ هونگ‌نین و زینگ یانگ شن. به اهتمام محمد جواد شریعت. نامواره دکتر محمود افشار. ۲ (۱۳۶۵): ۸۰۶-۸۴۶
- حمیدی، جعفر: تأثیرات دوجانبه فرهنگ ایران و چین در شعر و ادب فارسی. وزیر کشان. تهران، ۱۳۶۹. ص ۱۵۷-۱۸۸
- دانش پژوه، محمد تقی: نگاهی گذرا به پیوند فرهنگی ایران و چین و یاد برخی از نسخه‌های خطی آن سامان. ش ۱۱/۱۲ (۱۳۶۲): ۱۰۰۶-۱۰۳۴
- دبیرسیاقی، محمد: فارسی سرکوهی. نامواره دکتر محمود افشار. ۳ (۱۳۶۶): ۱۳۳۷-۱۳۷۰.
- ستوده، غلامرضا: کتیبه فارسی مسجد هان چو در چین. نشریه دانشکده الهیات دانشگاه مشهد. ش ۲۶/۲۷ (۱۳۵۷): ۲۴-۲۴۴. همچنین در مجله آینده. ۶ (۱۳۵۹): ۳۳۵-۳۳۹
- ستوده، غلامرضا: گزارشی از سفر چین. نشر دانش. ۸ (۱۳۶۶): ۶۰-۶۳.
- ستوده، منوچهر: من از بام دنیا می‌آیم. کیهان فرهنگی. ۵ (۱۳۶۷) ش ۱۱: ۵۱-۵۳

- سجادیه، محمدعلی: سخنی چند پیرامون روابط فرهنگی ایران و چین. کیهان فرهنگی. ۳ (۱۳۶۵) ش ۱۲: ۱۹-۲۰
- طاهری شهاب، محمد: عروس چینی در دربار ایران. سالنامه کشور ایران. ۲۴ (۱۳۴۸): ۲۱۹-۲۲۳
- عفان سلجوق: روابط چین با مسلمانان در قدیم. هلال. ۱۳ (۱۳۴۴/۵) ش ۲: ۶۸-۶۵
- فاروقی، عباس: [روابط ایران و چین]. مهر. ۱۳ (۱۳۴۶): ۴۳۵-۴۳۸ و ۵۸۵-۵۸۸
- فدائی، احمد: روابط تاریخی ایران و چین. مشکوة. ش ۱۷ (۱۳۶۶): ۱۰۷-۱۲۵
- قریب، بدرالزمان: کتیبه‌ای به خط پهلوی در چین. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ۴ (۱۳۴۳/۴) ش ۱: ۷۰-۷۶
- قریب، بدرالزمان: کشف کتیبه‌ای به خط پهلوی در چین. سخن. ۱۵ (۱۳۴۳/۴): ۱۱۷۸-۱۱۷۷
- نعیمی، علی احمد: روابط افغانستان و چین در قرن نهم هجری و تبادل هیأت‌های سفارت. آریانا. ج ۱ (۱۳۲۲) ش ۶: ۸-۱
- موسوی، حسین: روابط ایران و چین در عهد باستان. نشریه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره ۵ (۱۳۶۹) ش ۲: ۷۵-۹۴
- نوائی، عبدالحسین: مسجدی با کتیبه فارسی در چین. توشه. ۱ (۱۳۳۷): ۳-۵.
- نیرنوری، حمید: روابط ایران و چین و ژاپون در ادوار گذشته. وحید. ۶ (۱۳۴۸): ۵۷۷-۵۸۶
- هاندا، کوئیچی: روابط سیاسی ایران و چین در دوره ساسانی از خلال منابع چینی. بررسی‌های تاریخی. ۶ (۱۳۵۰)، شماره مخصوص: ۱۵۳-۱۷۰
- هاندا، کوئیچی: مذاهب ایرانی در چین از خلال منابع چینی. بررسی‌های تاریخی. ۶ (۱۳۵۰) ش ۳: ۲۷-۴۰
- یه‌ئی لیانگ: رفت و آمدهای دوستانه بین چین و ایران در زمان قدیم. سیاست خارجی. ۱ (۱۳۶۶): ۸۴۵-۸۷۰

متن خطای نامه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جملهٔ اشیاء از ذرات زمین و آسمان مسبِّحِ حق اند، و ان من شیء الا یسبح بحمده،
تبر کأ من کلام صاحب گلشن:

خداوند منزّه پاک بی عیب	که عالم را شهادت کرد از غیب
به هر وصفی که خوانی در شریعت	ورای آنش می دان در طریقت
توان اندر صفاتش ره بریدن	ولسی در ذات او نتوان رسیدن
یکی گفتا صفات او ندانند	که اندر ذات او چون ابلهانند
هزاران قرن اگر چه علم خوانند	سزاوار صفاتش هم ندانند
به ذاتش از صفاتش ده نیابند	بکلی سوی ذاتش چون شتابند ^۱

نعت سید انبیا^۲

محمد آنکه او را گفت «لولاک»	ز بهر تست این دوران افلاک
نبد ^۳ عالم که نور پاک بد او	مشرف گشته «لولاک» بد ^۴ او
وجودش مایهٔ بود فلک بود	به صورت چون بشر، معنی ملک بود
کسی کورا بشر دانست یا گفت	خطا کرد و خطا دید و خطا گفت

۱- س: این بیت را ندارد ۲- س: در نعت سید المرسلین

۳- ق: نبود ۴- ق: بود

بشر هر گز نداند راه از چاه	بشر را رهنمائی نیست همراه
به هر معنی ملك را تاج سر بود ^۱	به صورت چون بشر، معنی ملك بود
که آن خط را به حق او بود اولی	از آن معنیش امی گفت مولی
معانی جمع کرد و پس سخن راند	کتاب عالم و آدم فرو خواند
اگر چه هر دو رازیر زبان داشت	به ظاهر گفت باطن را نهان داشت
طریقت را درو بنهاد مدغم [اب]	شریعت را رباطی کرد محکم
چو آتش در میان سنگ و پولاد	حقیقت را میان هر دو بنهاد

مناقب چهار یار^۲

درا بو بکر و عمر خود کی شکی است	مصطفی و مرتضی هر دو یکی است
احمدش گفتا رفیق در جنان	سر ^۳ احمد بود عثمان در جهان
جمله را حق دان و بر خیز از میان	مصطفی و مرتضی و یاوران ^۴
جان هر يك غرقه تحقیق بود	گر علی بود و دگر صدیق بود
نی چو تو پیرو به تقلید آمدند	چون صحابه غرق توحید آمدند

در مدح مفخر السلاطین سلطان سلیم خان

زاد الله تعالی عمره و سلطنته^۴

مدح دیگران که جادر خور آید بر شهر یار اسلام پناهی را که جد پاکش ممدوح و مذکور سید انبیاء شده باشد که همانا من پادشاهی فتح اسلام قسطنطنیه بکند. گفت همین فخر [و] فضل بس مر سلطان روم را بر همه سلاطین روی زمین زاد الله تعالی عمره و سلطنته الی یوم الحشر و^۵ القراء،

۱- ق: چهار بیت اخیر را ندارد ۲- س: در مدح اصحاب رسول
 ۳- س: مصطفی او مرتضی او یاوران ۴- س: در مدح سلاطین روم
 ۵- ق: «الحشر و» ندارد

در مدح سلطان سلیمان شاه^۱

توی ای علم تو بر فوج فوائد سرور
 نه در اقوال تو یک ذره خطا یافته عقل
 نیست از هیبت تو ظلم [و] ستم تهمت نه
 بر سر راه وجود تو فلک کرده مقام
 نصرت دین توی ای رایت فضلت منصور
 مملکت را نبود از تو قوی تر خسرو
 [ای جهان بان ز تو شد چشم اهالی روشن
 ظل ایام خجل شکل ز تیغ تو چو زر
 خفته از هیبت تو فتنه و شر خسته جگر
 کیست جمشید بر دولت تو یک بنده
 نوع احسان همه بر خاطر تو بسته گذر
 بذل و بخشش ز تو یابد به سزا عقل و هنر
 بعده^۲ سبب جمع ساختن آن وقعه های^۳ غریب این بود که هر کس به درگاه
 خسرو اسلام پناه غازی الحق والدین سلطان^۴ سلیم خان بن بایزید خان از اطراف و
 جوانب عالم به تحفه های غریب می آیند، این فقیر کم بضاعت نیز از ملک چین و
 ماچین و خطا و ختن بیان رسوم غریب و آیین عجیب تحفه آورد.

فرد

بیش شاهان تحفه ای باید نفیس
 مرد بسی تحفه نباشد جز خسیس
 صاحب گلشن در تمثیل جام جم گوید^۵:

۱- ق: بیت ۲- ق: ذلل ۳- ق: شش بیت اخیر را ندارد

۴- س: «بعده» ندارد ۵- س: واقعه های

۶- س: سلطان الحرمین اعنی سلطان ایران و توران

۷- س: این عبارت را ندارد

حکایت ۱

یکی جم نام وقتی پادشا بود به صنعت کرده بودندش چنان راست چو وقتی تیره، جام از زنگک بودی بفرمودی که دانایان آن فن چو روشن گشتی آن جام دل افزای حکیمی گفت جام آب بود آن دگر يك گفت بود آینه‌ای راست بقدر علم خود گفتند بسیار بسی گفتند هر نوعی ازینها چو نفس تیره روشن کرد انسان چو انسان گشت اندر نفس کامل ز چرخ و انجم و وز چارار کان حقیقت دان اگر چه آدم است او بدار دوست گفتی پیر خود پاس که اندروی بینی هر دو عالم رهن علم است اگر تو نيك دانی

بنی آدم گروهی^۲ بس شریفند

شریفند و لطیفند و ظریفند

بعده، دیگر باعث آن بود که الغ بیک^۳ سلطان مرحوم استاد مولانا علی قوشچی شیری^۴ [را] به خطای فرستاد و کسان خود را گفت هر چه بینید و بدانید بنویسید که تمام اوضاع آن ملک از عجایبات است.

۳- س: الوغ بیک

۱- ق: این کلمه را ندارد ۲- ق: گروه

۴- ق: «شیری» ندارد (مراد معلوم نشد)

اگر با کافران چین و ماچین درافتی به که با این نفس پر کین^۱
 نقل کفر کفر نیست. قلندر از دیده گوید. حقا که از عجایبات است. این مرغ
 ضعیف ناطق است از برای بشاشت سلیمان زمان

رباعی^۲

ای کرده نهان رسالت خان^۳ خطا درویزه احسان و تمنای عطا
 چون هست دلت به مرکز عدل محیط زان صورت حیف را خطی خواند خطا

۱- این بیت در نسخه «س» بعد از «عجایبات است» و در عبارت بعد آمده است.

۲- ق: عنوان «رباعی» ندارد ۳- س: خوان

مقدمه^۱

در بیان آنکه در ایران و توران چهار پاره^۲ مملکت مسلمانی است در میانه دنیا، همه باقی کفارند در دور او. و آنچه ممالک مسلمانی است اول ملک عربستان، دوم ملک روم، سیم ملک عجمستان. این جمله در ملک ایران است و یک پاره در ملک توران، آن ماوراءالنهر است. و هر چه ملک عجم است یعنی عراق و خراسان قوراغ است و اکثر اوبی آب و علف، و آنچه زمین ماوراءالنهر است زمین فرح بخش^۳ و پر آب و علف و همه باغ و بوستان، و کشت کار ماوراءالنهر به آب روان است و همه بیلاغ تا سرحد خطای، و خطای خود تمام زراعت است [الف^۳] متصل^۴ تا کنار دریای مشرق.

فصل

در بیان تقسیم دنیا

هر چه کوههاست و شهرها در میان دنیا است کشیده راست تا کنار دریای مشرق و جانب شمالی دنیا کشیده همواره صحراست بی کوه و بی شهر الا کوه قاف کناری از دریا بر آورده، گوشه او به صحرای قلماق متصل شده. می گویند سد اسکندر

۱- س: بعده ۲- ق: «پاره» ندارد ۳- س: فراخ باش (درستتر می نماید)

۴- ق: متصله ۵- س: در تقسیم دنیا

آنجاست و از آن راه بیش از زمان اسکندر اهل قاف می آمده‌اند از گروه مرغ - سران و زاغ سران و اشتر سران و سگ سران^۱ و شهر زنان و امثال اینها. از آن راه که آمده‌اند شهرهائی که در آن راه است صورتهای ایشان را ساخته‌اند. قاعده خطای است هر گروهی که از هر راه بیایند صورت آن گروه را در دیرهای آن راه بکشند، مثل آنکه صورت رستم در آن راه که رفته و تا آنجا که گرفته و وفات کرده صورت او را کشیده‌اند. در ماسوای آنجا صورت او نیست. و جانب جنوبی دنیا هند است و همه جزایر او را عمان احاطه کرده‌است، بل که تمام دنیا را احاطه کرده.

فصل^۲

در بیان فاصله ایران و توران

در نهایت مشرقی ملك عجم آبی است آن را جیحون خوانند. این روی غربی او را ایران خوانند و طرف شرقی او توران، و آنچه ممالک توران است آن روی جیحون است.

اول بخارا و سمرقند، و شرقی اینها بدخشان و ترکستان است و طرف شرقی بدخشان کشمیر و طرف شرقی ترکستان^۳ ختن و طرف شرقی کشمیر و ختن ممالک خطای است تا کنار دریای مشرق و از آن [ب۳] روی دریا خبر نیست، و آن دریا نیم‌روزه راه در کنار خان بالغ، و خان بالغ پایتخت خطاست.

بیت^۴

بس که شنیدی صفت روم و چین خیز و بیا ملك سنائی^۵ بین
تا همه دل بینی بی حرص و بخل تا همه جان بینی بی کبر و کین

۱- س: استرسان و سگساران ۲- س: عنوان «فصل» ندارد

۳- ق: ختن ترکستان ۴- س: حکیم راست ۵- ق، س: ثنائی

پای نه و چرخ به زیر قدم دست نه و ملک به زیر نگین
 زر نه و کان ملکی زیر دست جو نه و اسب فلکی زیر زین
 تقدس و تعالی آفرید کاری را که طرف مشرق را به ملک چین بیاراست و
 چندین هزار لعبتان چینی را در اطراف و جوانب هر شهری و از گوشه و کنار [هر
 نگار] خانه چینی به جلو آورده

[فرد]

آن که خود را می نماید از رخ خوبان چوماه
 می کند از دیده عشاق بر خوبان نگاه
 سبحان الله! آن علیمی که علم مملکت داری به سر^۱ قلم به ایشان داده، از زمان
 آدم تا این زمان کسی خرابی درو نکرده.
 و نیز خطایبان می گویند که طوفان نوح به مانر سیده و طاعون در آن ملک نباشد و
 قحطی و قیمتی را علاج کنند، و بقای ایشان از فترات^۲ به سبب نگاهداشت قانون است
 تا به هدی که خاقان چین نتواند یک سر موی از قانون تجاوز کردن بیان کرده شود.

لجامه^۳

خطای نامه را آغاز کردم	در گنج معانی باز کردم
سخن گویم ز خوبان خطائی	نباشد کارشان جز دلربائی
همه سیمین بران نیک فرجام	همه بی مو محلق نازک اندام
همه چشمان تر کس روی چون گل	همه باریک میان و موی سنبل [۴ الف]
همه خورشید رویان پری زاد	نباشد مثلشان در آدمیزاد
همه شیرین لبان با ملاحظت	همه طوطی مقال اندر فصاحت

[فهرست ابواب]

باب اول در بیان راههای خطای، و دورملك خطای خندق و دیوار بودن، و میلهای متصله و دیده بانان متعدد، و يك ماهه راه خبر دشمن در يك روز یافتن، و عجائب آنکه از کدام گروه بودن از يك ماهه راه در يك روز بدانند، و در خورد آن دشمن یراق^۱ بکنند گفته آید.

باب دوم در بیان دینهای مختلف ایشان و دین محمدی علیه السلام از همه دینها بهتر بودن در پیش ایشان هم اگر چه برین دین نیستند اما خواهان دین محمدانند، زیرا که سید انبیاء را به اصطلاح خطایان بهترین آدمیان گویند^۲ و خود را در دین شکمونی می دارند و شکمونی به نام پیغمبر بوده می گویند، و خارق عادات که از و منقول است گفته شود.

باب سیم در بیان شهرها و حصارها که ساخته اند و می سازند^۳، و ترتیب محله و بازارها و پاس خانهها و پاس بانان و دیوانخانههای پادشاهی گفته شود.

فصل^۴ در بیان یامخانهها که از برای اسبان جدا و از برای ارا به جدا ساخته اند و می سازند، و از برای آینه و ورونده منفعتها که درو مهیا کرده اند گفته شود.

۱- س: یراغ ۲- س: از «زیرا» تا اینجا را ندارد ۳- س: می سپارند

۴- س: پادشاهی او و در بیان

باب چهارم در بیان لشکرها که در آن شهرها می‌باشند، و ورزش کردن آن لشکرها که در سپاهگیری و تیمار اسبان، و بر دوام در ملازمت امرای خود حاضر بودن و به مراتب تابع بودن، و متصل [ب۴] آن عسکرها را به کار داشتن و قواعد و قانون ایشان در حرب گفته شود.

باب پنجم در بیان خزینه‌ها که در آن شهرها نهاده‌اند از زر و نقره و گرمدارو و عناب و فندق و [گردکان] تا به حد کاه و هیزم [و] در دخل و خرج او هر چیزی که از پادشاهی است، احسن اقمشه بودن از اطلسهای ملون و کرباس و نقده^۱ و غیره، و هر شش سال دوره آن خزینه‌ها تمام شدن [و کیفیت آن].

باب ششم در بیان تخت و سلطنت و نشان و مهر [و خط] های او و سرای و دیوان او و دیوانخانه‌های میران بیرون سرای و دیوانخانه‌های پادشاهی^۲ درون سرای و خادمان^۳ و دخترخانه‌ها که با کمرهای بشم^۴ اختصار خط می‌کنند در دیوانخانه‌های درون سرای.

فصل^۵ - و چند هزار بودن دختران و خادمان در سرای، و ضبط کردن آن دختران ملك خطای را از درون سرای و ضبط کردن خادمان ملك خطای را از بیرون سرای، و چند هزار بودن لشکرها که درها را نگاه می‌دارند و چند هزار پاسبان در دور سرای او، و چند تو بودن سرای او و درهای عجیب و دربندهای غریب و کوس عدل و [کیفیت آن].

باب هفتم در بیان زندان او از برای زنان جدا و از برای مردان جدا، و مهمات زندان بر همه امور ملکی پیش ایشان مقدم است. زیرا که کار خون همه جا عظیم است و پیش ایشان عظیم تر.

فصل - در بیان میرانی که در زندان مهمات می‌پرستند و دیوانخانه‌ها و باغچه‌ها [ب۵] و بستانها که در زندان است. شهری است نامش زندان، و چون ملك ایشان دوازده قسم است زندان نیز دوازده فرقه است، و جایهای مجبوسان^۶ و درصندوقها آدم را حبس

۱- ق: نقد ۲- س: امرای ۳- س: که ۴- س: دختر خانه‌ها اند

۵- س: ندارد ۶- س: از «شهری است» تا اینجا ندارد

کردن و به انواع اهل جرمش گفته شود.

فصل^۱ - در بیان مهندسان قانون ایشان و بر انواع قتل و قصاص صورت دادن ایشان .

فصل - در بیان تفتیش خاقان چین به نفس خودسالی یکبار مرخونیان را تا سه سال، زیرا که امروز کشتنی را بعد از سه سال بکشند و چندین هزار آدم را در تمام خطای در یک روز قتل کنند و آن روز منتشر شده است به حساب تقویم^۲، و سرهای مقتولان را هر یک در صندوقه جدا گانه کردن و سالی یک بار گروه گروه دفع کردن زندانیان سه ساله گفته شود.^۳

باب هشتم در بیان سالی یک بار عید کردن چینیان در تحویل چله دی^۴ و سالی یک بار در آن روز دعوت و توی دادن خاقان بر امرا و لشکر خاصه را و ایلچیان را که از اطراف و جوانب عالم آمده اند، و در آن توی خاقان بر تخت اژدها پیکر ننشینند و بر نیم تختی نشینند و به آوازا و سازهای غریب عیش و نوش کردن و خلق را در نظر خود بر سر شیرها نشانند^۵ [گفته شود].

باب نهم در بیان دوازده قسم بودن ملک خطای، و نام هر قسم چیست [و نام شهرهای آن قسم چیست و از هر قسم چه متاع حاصل شود مثل مشک و ریوند و فغفوری و مروارید و یاقوت و زر و نقره و غیره] [و کیفیت آن].

باب دهم [ب] در بیان توی و تعظیم عیش و نوش در میان درختان که سرو بر ایشان هم آغوش شده، باغچه های روان الوان به الوان، عرقها و میها که از برنج سازند، و درخت فروشهای ایشان موزون شاخچه بندی کرده، و نعمتها و گللهائی که مخصوص آن ممالک است، و مثل امنیت او در ماسوای او نیست گفته شود.^۶

باب یازدهم در بیان [خرابات زنان و] خراباتیان و استسقا مخصوص خراباتیان بودن [و] تعلق دار پادشاه و کس پادشاهی و زریادشاهی به خرابات نارفتن، و کسانی که

۱- س: ندارد ۲- س: از «تاسرسال» تا اینجا را ندارد

۳- س: «گفته شود» ندارد ۴- س: زمستان

۵- س: از «در آن توی» تا اینجا را ندارد ۶- س: بیان کرده شود.

زر به آنجا تلف می کنند و عاقبت ایشان گفته آید، و بازیگر بهای ایشان، در دوازده مقام رقص کردن و سازهای عجیب نواختن و به آوازهای غریب خواندن^۱، و معلم خانه های سازنده ها و خواننده ها^۲ و رسن بازی خوبان [او گفته آید].

فصل^۳ - در بیان خوبان [ایشان] عقیفه و ستیره بودن و همه سیاه چشم و نرگس چشم، سرخ و سفید بودن و لطافت اندام خوبان ایشان. دیوانه و مصروع نابودن در آن ملک، و اثر جن به طریق تسخیر بودن [و کیفیت آن].

باب دوازدهم در بیان هنرهای عجیب و علاجهای غریب و توپ بازی و صورت بازیها بر عکس ممالک دیگر.

فصل^۴ - در بیان آنکه علم نجوم پیش ایشان بغایت معتبرست و کاملان آن منجمان [سالها] در حبس^۵ بودن و [سالی یکبار] محل تقویم خزینه را بر تقویم کردن و تغییر وقت و ساعات نگاه داشتن، و از برای نصیحت عام و عبرت آنها و متاعها علامت نهادن، و شعر و معما [و] چیستان گفته شود.^۶

باب [عالف] سیزدهم در بیان مقنن خطای و سبب آن چنان ضبط کردن خطای چه بود، و چند سالزنی پادشاه بودن و هنوز اثر سرا و بنای او و صورت او بودن [و کیفیت آن].

باب چهاردهم در بیان خطاط^۷ خانه ها و مدرسه ها - نقل کفر کفر نیست - و معلم خانه ها، و شب و روز پیش همه ایشان مقسوم بودن بتخصیص از برای پادشاه که ساعتی از آن قسمت نتواند تجاوز کردن، اگر چه در خواب بود بیدار کنند^۸، و اگر نه پادشاه چون خادمان خود گناهکار بود، زیرا که از قانون تجاوز کردن رسم نیست، گفته شود.

باب پانزدهم در بیان مردمانی که از اطراف مغرب بیایند یعنی از ممالک

۱- س: از «وکسانی» تا اینجا را ندارد
۲- اصل: خاندنها
۳- س: ندارد
۴- س: ندارد
۵- ق: حفظ
۶- س: بیان کرده شود
۷- س: خطاط
۸- س: از اینجا تا آخر عبارت را ندارد

اسلام از راه خشکی درآیند، و سند در آمدن ایشان و پیشکش ایشان از اقمشه و جواهر و اسبان و شیر و یوز و سیاه گوش، و تعظیم کردن خطائیان مر اینهارا درجایش گفته شود.

باب شانزدهم در بیان قلماق به نوبت هر سال بیست هزار کس در آمدن و پیشکش آوردن و بخشش گرفتن و متاعی که از ایشان حاصل شود، و نام شهرهای ایشان و تنکار^۱ روی زمین ایشان بودن و در و مروارید رویدن^۲.

فصل - در بیان تبت و سگان تبت و اصل [تبت] ازان سگک بودن و پیشکش ایشان و معاش ایشان از پادشاه خطای بودن، بیان شود.^۳

فصل - در بیان مردمانی که از شرق هند می آیند و پیشکش ایشان و قماش خریدن ایشان [عب] مذکور شود.^۴

باب هفدهم در بیان زراعت و قحطی و قیمتی و آتش شهر را سوختن [و] علاج^۵ کردن ایشان و عجائب آسیاب و هیزم ایشان.

باب هژدهم^۶ قلندر از دیده گوید- نقل کفر کفر نیست- در بیان کعبه ایشان و پرواز کردن حاجیان ایشان و دم داری و از راه ذکر دم زدن اهل ریاضت ایشان و پاپاسان از مرد و زن به چه طریق بودن و بت پرستی کار جهلا بودن پیش اهل دانش ایشان، و کفار مشرق را میل تمام به اسلام بودن چه از شهری و صحرائی گفته شود.^۷

باب نوزدهم^۸ در بیان زر و نقره و پول^۹، و کاغذ به جای پول^۹ خرج کردن و صراف بودن زن و مرد، و همه شهری و شهر نشین و بیت المال واقچه ساختن، رسم نی و آتش بازی عام است.

باب بیستم^{۱۰} در بیان قانون و قواعد نگاه داشتن و یک سخن را دوبار گفتن و

۱- س: تنه کار ۲- س: روی دن ۳- س: «بیان شود» ندارد

۴- س: «مذکور شود» ندارد ۵- س: دوا ۶- س: ندارد

۷- س: «گفته شود» ندارد ۸- س: باب هژدهم ۹- س: پل

۱۰- س: نوزدهم

يك كار را دوبار فرمودن نیست. اگر دوبار گفته شود و یا فرموده شود انتقام کنند.^۱
از ترس [فوت] قانون رحم بر یکدیگر نکنند تا به حدی که پدر بر پسر و پسر بر پدر و
مادر روی نبینند.

باب بیست و یکم^۲ در بیان نگارخانه چینی و تکلف در پوشش و بسیار بودن
جامه‌ها، و کاغذ بریه‌های عجائب و غرائب، و در برداشت موتی رسوم [و] آیین ایشان بیان
کرده شود.^۳

بیت^۴

این جهان را چون زنی دان خو برو [۷ الف]	خویشتمن آراید اندر چشم شو
مرد را می‌پرورد اندر کنار	مکر و شیوه می‌نماید بی‌شمار
چون بیابد خفته شو را، ناکهان	زود گرداند هلاکش در زمان
بر تو بادا ای عزیز نامور	کز چنین مکاره باشی با حذر

۱- س: از «اگر دوبار» تا اینجا را ندارد

۲- س: بیستم ۳- س: «بیان کرده شود» ندارد ۴- س: مثنوی

باب اول

در بیان راههای خطای

از دیار اسلام از جانب خشکی سه راه است: یکی راه کشمیر، دوم راه مغولستان، سیوم راه ختن.^۱

و آنچه راه ختن و کشمیر است همه مردم به مردم است پر آب و علف، الا در آن سر پانزده روزه کم آب و کم علف، الا در هر منزل بکاوند به قد مرد یا بیش آب به در آید، و بعضی جای يك بدس^۲ که بکاوند آب به در آید.

و آنچه راه مغل^۳ است یعنی ملك چغتای است راه نيك^۴ است. میر تیمور از آن راه قصد رفتن کرده است و فرموده که در هر منزلی قلعه‌ای ساخته‌اند و در هر قلعه‌ای چند هزار لشکر تعیین کرده که زراعت بکنند و غله جمع سازند، و چون لشکر بر آن راه برود تنگی نکشد. گویا عمرش وفا نکرده و چون اجلش رسید تحسر کرده [و گفته] که ما همچون کافران خطای و ایغور^۵ و قلماق و تبت را گذاشته تیغ بر ممالک اسلام کشیدیم گویان - درین حسرت جان داده.

۱- س: یکی راه ختن و یکی راه مغولستان ۲- س: بدسک (؟) (بدس همان بدست است)

۳- س: مغول ۴- س: خوب ۵- س: اوی غور

مثنوی^۱

آنکه عالم داشت در زیر نگین این زمان شد تو تیا زیر زمین [ب۷]
 آنکه بر چرخ فلک خونریز بود گشت در خاک لحد ناچیز زود

فصل

و از کنار جیحون تا [به] سرحد خطای سه ماه راه است، یعنی هر روزی يك منزل [که مقدار دو کوچه عسکر جهانگشای حضرت خداوندگار باشد] تابه در بند سکجو، و درین در بند قلعه‌ای ساخته‌اند بغایت مضبوط. از طرف بیرون این قلعه خندق بریده و دیوار زده و بارو کشیده چند ماهه راه به دور خطای، و ابتدای هر منزل شهر و حصار بودن ازین جاست.

[و] همچنین ابتدای میلها نیز از آنجاست و در بلندی و پستی، در کوه و صحرا همه بر یکدیگر نمایان، و دید بانان متعدد بر سر آن میلها نشسته. [اگر] از طرفی که دشمن پیدا می‌شود - اگر روز باشد دود بیندازند، و اگر شب باشد آتش بردارند بر سر میلها. يك ماهه راه خبر دشمن در يك روز برود.

عجب آنکه به آتش بدانند که کدام گروه و چه سپاه‌اند، زیرا که اگر دشمن از طرف مشرق باشد يك آتش بردارند، و اگر از طرف شمالی بود دو آتش بردارند، و اگر از طرف دیگر بود سه آتش بردارند، مثل هذا.

[و] قوت لایموت دید بانان از یادشاهی است، ماه به‌ماه. کیفیت حال دید بانان در بیان زندان گفته شود.

و دیگر شب و روز میلها را به نوبت پاس می‌دارند و جرس می‌گردانند و چوبك می‌زنند. و آن میلها را پغنه نیست الا به نردبانهای رسن شیو^۲ می‌آیند و بالامی روند. اگر دشمن بیاید به ایشان کار نتواند کرد، زیرا که آب و نوشه و اسباب حرب حاضر دارند [الف۸]، از امثال سنگ و تفک. و به تفک تیر می‌اندازند به آتش مقدار چهار

۱- س: بیت ۲- (= شیب)

انگشت. چوب او، وپیکان بر آهن زهراب داده، و همه خرد^۱ و بزرگ^۱ آن ملک داروی توپ بسازند و آتش بازی را دانند، گفته شود.^۲

و چند بار صد هزار لشکر که هستند همه تفک اندازند، و نیز توپ اندازی بدانند و با همه سلاح آراسته و ورزش کرده. کیفیت ورزش ایشان در جایش گفته شود.

باب دوم

در بیان دینهای مختلف ایشان

و آن چیز که اعتقاد خاقان چین است آن است که خدا را بیگانه گی^۱ بدانند^۲ و خود را در دین شکمونی می دارد^۳. منقول است که او پیغمبر بوده است و حضرت محمد را علیه السلام به نام شین چین بخوانند یعنی بهترین آدمیان.

فصل ۲

و در درون سرای خاقان صورت سرور عالمیان را ساخته اند به انواع جواهر مرصع، و آن صورت بر تخت زرین نشسته و لوح سیمین بر کنار آن صورت نهاده^۴ و اندر آن لوح چندین هزار نقطه سیاه نمایان، و آن صورت نظر بر آن لوح دارد. اگر شخصی در آنجا درآید آن صورت^۵ دست به مثابه^۶ دعا بردارد. آن، نقطه ها که بر روی آن لوح است محو گردد و باز چون دست فرو گذارد چندین نقطه بی عدد باز در ظهور آید.

و حال آن صورت تمثیل است بر آنکه چون سید انبیا دست به دعا بر آوردی

۱- کذا (= به یگانگی) ۳ و ۲ - ق: بدانند، می دارند ۴ - س: ندارد
۵- سها: از «لوح سیمین» ندارد ۶- ق: لوح ۷- هر سه نسخه: مشابه

آن همه نقطه‌های سیاه عصیان از نامه اعمال امت محو شدی، و چون دست از دعا برگرفتی چندین هزار امت پریشان روزگار هم در ساعت نامه اعمال خود را باز سیاه کردند^۱ و خاقان در ایامهای شریفش به آن صورتخانه مذکور در آید و سری به طریق تعظیم فرود آرد و از برای تعظیم آن صورت به کیش خود ختم و دعوت فرماید.

[شعر در] نعت [رسول ص ۲]

بعثت او سرنگونی بتان	امت او بهترین امتان
بریده ناف پیدا شد ز پرده	ز مادر نیز آمد ختنه کرده
چو آمد بر زمین آن صدرعالی	به طفلی در سجود افتاد حالی
گفت یارب امتم آزاد کن	جمله را در حشر تو دلشاد کن
گفت بخشیدم تمام ^۳ امت	بلکه جمله از کمال حرمت
مصطفی آمد یقین فخرجهان	تاجدار پادشاه جاودان

فصل

[خاقان چین از سرای هرسال بیرون آمدن]

و در بیرون شهر خانباغ خاقان چین مسجد [ی] ساخته خاصه از برای عبادت خود. در سالی یکبار محل قتل زندانیان بر آن برود. و در آن مسجد صورت نیست و در دیوار قبله آن مسجد آیتهای کلام الله است و اسمای اعظم نوشته‌اند به خط مسلمانان و به خط خطای واضح کرده.

چون قصد طواف آن مسجد بکند چند روز پیش از آن روزه بگیرد و روزه دار بر تخت روان بنشیند و چندین هزار لشکر بیاده [همه غرق آهن و مسلح و تیغها

بر کشیده و بر سر دوش نهاده [پیش پیش خاقان چین می روند و قطار پیلان را ارا به- های زرین بسته اند و در روی ارا به ها محفه های ملبس به اطلسهای ملون پوشش کرده اند و] بر [آراسته پیشر پیش خاقان چین می کشند. العلم عند الله. کمایش [قرب] هزار سازنده بود که سازهای عجیب و غریب می نواختند و صف کشیده بودند از چپ و راست تخت خاقان، و خاقان با خاصگیان خود که تخت او برداشته بودند در میان صف سازنده های رفت^۱ و سازها می نواختند که از خوشی او هر نفس جان و تن را الوداع می کرد و از خادمان مسلمان دو کس بودند که بر اسبان سواریش پیش تخت می رفتند از غایت عظمت و حرمت اسلام، و باقی امرا و وزرا همه پیاده بودند.^۲ و چون خاقان با این همه تجمل چون به آن مسجد مذکور برسد خاقان چین صایم و سرو پای برهنه از تخت فرود آید و روی نیاز به درگاه بی نیاز بر آستانه مسجد بمالد [و مناجات بکند]:

توحید^۳

کریمی که هر کز درش سر بتافت
به هر در که [شد] هیچ عزت نیافت
سر پادشاهان کردن فراز
به در گاه او بر زمین نیاز

من عطار

من درین زندان آهن مانده باز
خویش را سازم چون سودائیی
ز آرزوی آب خضرم در گداز
چون به دست آرم ز آب زندگی
می روم هر جای چون هر جایی
سلطنت دستم دهد در بندگی
و مقدار چهار هزار مردمان عادی بودند که در غایت بلندی و لکی و شجاعت و پهلوانی. خطائیان آنها بر ما عرضه می کردند و مفاخرت می نمودند^۴

۱- ق: می رفتند ۲- سها: از اینجا تا ده سطر بعد در صفحه بعد آمده

۳- س: بوستان ۴- سها: از «خطائیان» تا اینجا را ندارد

فرد

چند هزارش بود مردان این چنین يك به يك بکزیده بود از ملك چین عادیان جمله جبه و جوشن زراندد پوشیده و خودهای مرصع بر سر نهاده و سر تا قدم در آهن و پولاد مرصع مستغرق شده با همه اسلحه جنگ آراسته، و ازین جمله عادیان مذکور هزار او همه تیغهای زراندد بر مثال تخته دکان عطاران بر کردن نهاده و پیش پیش خاقان می رفتند^۱ و با هیبت و سیاست هر چه تمام تر. و هزار از آن عادیان مذکور مسلح، همه گرزهای زراندد به صورت سر آدم بردوش نهاده در عقب تخت خاقان می رفتند^۲ با صلابت تمام. و [هم] از آن عادیان مذکور مسلح هزار از چپ و هزار از راست و سنجقهای منقش بردوش نهاده و درغایت سطبری و از نوک سنجقهای ایشان فانوسهای رنگارنگ آویخته^۳ و در آن مسجد چون در آید^۴ او به لفظ خطای سلام بکند و سری به اسماء الله فرود آرد و روی به جانب آیتهای کلام الله بایستد و پای راست بر بالای پای چپ بنهد و بر يك پای بایستد و به ناله های زار بنالد و بهزاری زار بزارد.

مثنوی ه

نالم او را ناله ها خوش آیدش وز دو عالم ناله و غم بایدش
باش چون دولاب نالان، چشم تر تا زباغ جانت بر روید^۶ خضر
بگرید و بگوید الهی تو دانائی و تو بینائی و تو مرا بر سر خلق پادشاهی دادی و
قتل این مقدار خلق در امر من نهادی و من به قدر وسع خود احتیاط کردم [و] شرط
آن بر جای آوردم. دیگر تو دانئی.

۱- سها: می روند ۲- سها: می روند

۳- سها: ازین جا ببعده مطالبی است که در نسخه ق پیش ازین آمده است.

۴- سها: و چون سر از آستانه مسجد بردارد در مسجد در آید و ۵- سها: مولانای روم

۶- سها: رویت

فرد^۱

کدام با گناه و کدام بی گناه منم مانده حیران درین چاه چاه

[عطار]

کاشکی صد چاه بودی چاه نی خاشه رویی^۲ بودمی و شاه نی
 بودمی محمود کلخن تاب من تا^۳ نما ندیم اندرین غرقاب من
 [در جهان چند آنکه جان می یافتی در جهان محمود کلخن تاقتی]
 آن ز همت بود کان شاه بلند آتشی در پادشاهی او فکند
 خسروی را چون بسی خسران بدید صد هزاران ملک و صد چندان بدید
 حق که جبار جهاندار آمدست سلطنت او را سزاوار آمدست

گدای درش^۴ خاقان چین در آن مسجد مذکور از آن مقولات مذکور بگوید
 و اظهار عجز و افتقار نماید و ناله ها و گریه های دراز بکند و زاریهای دلسوز
 جانگداز هر زمان تازه به تازه نماید، از صبح تا بیگاه شام. [چون بیگاه شد و شام]
 در آمد [سر] به سجود نهد و به همان طریق سر به سجود نهاده ناله ها و زاریها با
 سوز و نیاز جانگداز دم به دم زیاده کند، راست تا صبح چاشت [و بعد از چاشت] از
 مسجد بیرون می آید به صد نیاز. از برکت ریاضت ملکش بر چشمش حقیر شده و
 دار و گیر او را در نظر همتش رونق نمانده، و اثر ریاضت در چهره او ظاهر، همچون
 هلال ضعیف و نحیف شده.

فرد

عشق هر لحظه بر او چون زور کرد عشق شاهی شیردل را مور کرد
 بدمه^۵، و چون به صد عجز و ضعف و نیاز بیرون آید و افطار بکند و بر تخت

۱- سها: لمؤلفه ۲- ق: خوشه چینی ۳- سها: می
 ۴- سها: «گدای درش» ندارد ۵- سها: ندارد

سلطنت بنشینند و به همان آئین که آمده و اگر دد^۱ و به همان طریق برود و روی به شهر و سرای خود بنهد [کانه ملك و سلطنت او شدادی است. از آن سبب گویند] مثلاً^۲ کسی که تمام روی زمین را حکومت داشته باشد آن مقدار تجمل تواند نمودن و خود اعتقاد خاقان چین و خلق او بر آن است که تمام روی زمین در حکم اوست و در خلق چین را اعتقاد بر آن است که سوای ممالک ایشان شهر در عالم نباشد، و در خطای نام این ممالک ندانند. از برای آنکه خطائی را رسم نیست از خطای بر آید^۳ و ممالک عالم را ببیند و بداند [درما] سوای ایشان شهر بودن را.

و نیز همچون اعتقاد کرده اند که سوای ملك ایشان همه عالم صحراست و در فرمان خاقان است. چون اکثر آینده ها [و] دشمن خطای [از] صحرای بیابند، ازین جهت همه عالم را صحرا و صحرایان دانند.

و خاقان چین خود را خداپرست و در دین شکمونی می داند و حکیم مذهب است و بت پرستی کار جهلاست گویان در کتابهای مذکورست، و همه امرای ایشان را نیز طریق اعتقاد همین است. زیرا که پادشاه [در همه علوم] پیش ایشان اعلم ممالک بودن شرط است، و امرای ایشان نیز شرط است که عالم باشند در دین خود و در علم سیاق یعنی در ضبط امور ملکی.

حکایت

امرای خطای پیش خان خطای خط در آورده اند که چندین هزار خانه وار مسلمان مخلوط است در میان مردم [ما]، مثل علف بیگانه در میان گندم. [نمی] شود که اینها را پاک سازیم و دیگر اینها مال نمی دهند. خاقان چین سه جواب فرموده: یکی آنکه پدران ما درین کار هیچ تصرف نکرده اند ما چگونه تصرف کنیم. و دوم آنکه ما را حکم بر ظاهر ایشان است، باطن ایشان را چه کار داریم. و سیم آنکه کاش مایان را هم نصیب شود همچنان مسلمان شویم. از بعضی حرکات خاقان

۱- سها: باز ۲- سها: بعضی ۳- سها: بر آید... ببینند... بدانند

فهم می‌شود که مسلمان خفی است و از ترس زوال مملکت نتواند ظاهر کردن، زیرا که ملک او را به رسوم [و] قانون کافری ضبط کرده‌اند.

و پدر این پادشاه چین، خوا^۱ به نام این زمان کین طای خان او مسلمانان را بغایت دوست‌داشتی و هفت میر مسلمان از زمان سابق تا این زمان صاحب منصب بوده‌اند و می‌باشند و دیوانخانه‌های آن میران مسلمان را بر سایر امرای خطای مقدم ساخته، و جماعتی از خادمان مسلمان مأمورند بدان که پیش او در همه ایام پنج وقت بانگ نماز بگویند و جامه‌ها بطریق مسلمانان بپوشند و دستارها در سر ببندند و در نظر خاقان چین پنج وقت نماز را بر جماعت بگزارند و خاقان را این چنین نماز گزاران بغایت خوش آید و دین مسلمانان را به خطایی^۲ و کنگک زین، گویند یعنی دین پاکیزه خوانند و خطائیان را بلکه همه کفار مشرق رامیل تمام است به اسلام و به آن قانون که خطای را ضبط کرده‌اند. ایشان می‌گویند این طریق و دین شکمونی است.

[قصص]

شکمونی را می‌گویند پیغمبر بوده است و در آن حین که از مادر زائیده هفت قدم راه رفت و در هر قدم او گلها شکفت و ریاحین بردمید و با خلق درسرخ آمد و به خدای دعوت کرد و خلق قصد کشتن او کردند و اشارت بر کوه کرد. کوه بشکافت و او در دل سنگ [درآمد] و کوه التیام یافت و سنگ بر طور^۱ بلور طراوت^۲ پیدا کرد و شکمونی پیغمبر علیه السلام در میان سنگ می‌نمود که به عبادت مشغول بود و کافران پاس آن می‌داشتند که چون بیرون آید بکشند و او بعد از مدتها برآمد به صورت شیری و بر آن خلق حمله کرد و آن خلق از او در میدند و او از میان ایشان به در رفت و مدتی ناپیدا بود و بعد از آن باز به ظهور آمد و خلق را دعوت کرد، و ارو بسیاری خارق عادات منقول است، و عاقبت آن خلق به دین او درآمدند

و کتاب او را قبول کردند و به شریعت او در عمل آمدند. این زمان از تاریخ او چهار هزار سال گذشته است و دین او را تغییر داده، گروهی بت پرست و گروهی آتش پرست و گروهی آفتاب پرست و گروهی ماه پرست و گروهی گوساله پرست از گروه یهود و تورا در زمان سابق رفته اند و آنجا باشیده این زمان بسیارند.

و قانون خطای بر آن است که از اطراف و جوانب عالم از هر گروه که بیایند و گویند که ما خاقان چین را گفت آمدیم و درین دیار می باشیم گویند می گذارند اگر ابدی درو باشند، و اگر در اول حال به این سند نیایند و به سند تجارت و ایلچی بیایند نگذارند ابدی درو باشیدن.

لانشیه^۱ گروه مسلمان نیز بسیارند [که] پادشاه خطای را گویان رفته اند و ابدی درو مانده. و دریک شهری که کنجان فو گویند سی هزار خانه وار مسلمان دارد و درو مشک زرچه حاصل می شود. و از هر گروه که در خطای برای باشیدن در آیند از ایشان هر کز مال نگیرند بلکه منصب و بخشش از پادشاهی بدهند.

و خاقان چین در خانبالغ [چهار] جامع ساخته از برای مسلمانان [و] از پادشاهی نود مسجد ساخته اند در ممالک خطای از برای مسلمانان و از برای هر طائفه در زمان سابق جایهای عبادت از پادشاهی ساخته اند. این زمان نیز به همان قانون است. هر گروه را نشانها و علامتها و دیرهای جدا گانه از پادشاهی ساخته اند.^۲

و لجامه ۳

چون به ملک چین روی ای نیک ذات	صد هزاران خلق بینی جمله مات
فرقه های مختلف بی مر دروست	هر رهی را ره روی دیگر دروست
هر یکی گوید که اسلام این ره است	هر که جوید غیر این ره گمراه است
آن یکی گوید که اسلام این بود	هر که جوید غیر این بی دین بود

۱- سها؛ ندارد ۲- سها؛ پادشاهی است ۳- سها؛ لمؤلفه

باز بعضی حکمتی در ساخته	در حکمت را ثمین پرداخته
باز بعضی راه خود کرده بیان	از ره تقلید داده صد نشان
باز بعضی بت پرست [و] بی خبر	بینبر از راه و دور از راهبر
سر به سر از راه بیراه آمدند	از ره حق کور ^۱ و گمراه آمدند
سر به سر چون کافر [و] گمراه شدند	در ره توحید او بسی ره شدند

[عطار]

باز بعضی مؤمنان ره شدند	از طریق راه حق آگه شدند
[باز بعضی صادقان ره شدند]	از طریق ذوق حق آگه شدند
باز بعضی واله و حیران شدند	اندر آن دریای بی پایان شدند
گر تو اندر راه حق عاشق شوی	راه حق را آن زمان لایق شوی

بعده^۲، و هر کس به هر دین که هست دین دیگران را دشمن ندارند و با ایشان عداوت ندارند، بتخصیص [مردم] آن^۳ همه دینها مسلمانی را پسندند و هر کس به دین محمدی در آید و دیگران او را منع نکنند بلکه پسندند^۴ و رغبت کنند.

۳- سها: این

۱- س ۶۰۹: کر ۲- سها: ندارد

۴- س: از «وهرکس» تا اینجا را ندارد

باب سیم

در بیان شهرها و حصارها و ترتیب آن

آن چنان است که در حصار ادنای ایشان پانصد خانه وار کس است و هم ازین ده حصار تابع شهری است که نام او هن، و ده هن تابع شهری است که نام او شن، و ده شن تابع شهری است که نام او کو، و ده کو تابع شهری است که نام او کوتای، و ده کوتای تابع شهری است که نام او جو، و ده جو تابع شهری است [نام او] دنک جو و ده دنک جو تابع شهری است که نام او فو، و فو عبارت از مصر جامع است و در قانون خطای آن است که در هر قلمرو امین و مفتش گذاشته اند که دائم در تفتیش و پرسش اند که کجا توان حصار ساختن و یا شهر ساختن. و چون جای مناسب که یافتند خط نویسند به پادشاه و آن خط چون به پیش پادشاه برسد در خورد آن خط پادشاه لشکر تعیین می کند از برای شهر ساختن و در چند گاه سازند و در کدام روز و در کدام ماه تمام شود.

و به این حکم لشکر بیایند و کار کنند و شهر را مربع طرح^۱ بیندازند و دیوارهای او را از خاک بسازند و همه برج و باروی او را بسازند و درون و بیرون او را بیندایند و همه تیراندازها را در یچه های منقش و در روی باروسنگ توده های طوب در چیده به صورت میل [و] از روی باروی حصار [نمایان] و در هر کرد برج^۲

۱- سرها: طرح (در همه موارد) ۲- سرها: برج

حصار چوبی بر مثال نیر کشتی بس بلند نشانیده و بر کمر آن چوب «کیله‌ای» گذرانیده و در نوک^۱ آن چوب «شنوک» نشانیده و آن علامت اعلام و تنبیه است بر خلق که هر روز به «کیله» حاصل سازید و به «شنوک» خرج خود سازید تا معاش توانید کرد. و بعد از آن طرح دیوانخانه‌های پادشاهی و طرح محلتها^۲ و بازارها را بیندازند و حولیها و دکانها و عسس خانها، همه این جمله را طرح بیندازند و در [و] دیوار او را بسازند و بیوشند. اگر کسی در بلندیا بر و در محله‌ها را و حولیها را و دیوانخانه‌ها را این همه را توان شماریدن، زیرا که بغایت به ترتیب ساخته‌اند.

و مردمانی را که به سر قلم از شهرها نوشته‌اند از برای آن چند هزار خانه وار و از هر شهری چه مقدار و از اهل هر صنعت گروه گروه در کدام ماه و در کدام روز شهر پر شده و از هر چیز که طلبند همه دکانها پر شده. اما چون خلق شهر پر شدند [در شهر] و محله و خانه و بازار قرار گرفتند و حولیها و دکانها و خانه‌ها را از پادشاهی به بهای ارزان به ایشان بفروشد و آنان که قوت خریدن ندارند به کرایه ارزان به ایشان بدهند از برای آنکه^۳ همه شهر و محله و حولی و دکان و خانه و بازار همه از پادشاهی عمارت کرده‌اند و لشکر درو کار کرده‌اند و در بالای هر دروازه‌ای طبلی نهاده‌اند و پاسبانان موکل کرده‌اند. [از] اول شب تا صبح به نوبت پاس می‌نوازند^۴ و در پنج پاس روز می‌شود و پاسبانان در بازار و محله در همه جای دهه دهه‌اند و به نوبت پاس می‌دارند و جرس می‌گردانند و چوبک می‌زنند و هیچ‌گذر از پاسخانه و پاسبانان^۵ خالی نیست.

اما دیوانخانه‌های پادشاهی از آن قبیله^۶ است که در هر شهری چه مقدار از اهل قلم و از اهل علم صاحب منصبی که هست دیوانخانه‌ای در خورد [منصب او] از پادشاهی عمارت کرده‌اند. و در هر شهری به میری که منصب داده‌اند جای باشش او و دیوانخانه او و خدمتکاران او و زر و غله او همه از پادشاهی است. و از برای ضبط چه نوع مهمی که تعیین کرده‌اند شب و روز در پی آن است از جهت شغل [به] ضبط مملکت.

۱- س‌ها: نوکه ۲- س‌ها: محله‌ها ۳- س‌ها: چنانکه مذکور شد
 ۴- س‌ها: می‌زنند ۵- س‌ها: پاسبان ۶- س‌ها: بعده ۷- ق: قبیل (?)

در قانون خطایان نه سیرست نه شکار و نه شرب، الا در وقت طعام خوردن دو سه پیاله [عرقی] به کار برند. هست و لایعقل شدن در قانون ایشان گناه است. و در ضبط مهمات چنان ترسان و لرزان اند که ناگاه مبادا که برو نکته بگیرند که از منصبش بیفتد و به حبس و قتل برود [و] نوعی گناه باشد که زن و دختر او در خرابات نشینند و پسران اولشکری شوند. هرگز روی مادر و خواهر نبینند و نام [و] نشان^۱ ایشان کم شود، و خانمان خراب آن است. و قانون ایشان درین مرتبه نازک است و باریک و پرهول.

[بعده]، و زیاده از سه ماه در درون خطای راه رفتیم. هر روز [منزل] ما در شهری بود معظم و یا درحصاری که از همه چیز آراسته بود و هرگز منزل ما در صحرا واقع نشد. نه شب و نه روز در صحرا منزل نکردیم. الا همه پیوسته شهر بود. و در هر مابین منزلین ده فضولی است به طریق کاروانسرا. آن را نیز از پادشاهی ساخته اند. اگر برقی یا سرمایی سخت شود آنجا در آیند. و حصار زواید را حساب نیست.

و اکثر چنان است که در جایهایی که از دشمن پر خوف باشد مردم منع قلعه‌ای [از برای پادشاهی] یا میلی که دیدبانان بر و توانند بودن می سازند و خط به پادشاهی می دارند و خط عرض حال او به پادشاه معلوم می شود و در خورد کار او به او منصب می دهند یا بخشش. اگر منصب زیاده شود بخشش نیست و اگر بخشش دهند منصب نمی دهد و هر ساله بخشش بدهند به امرا یا منصب را ترقی بدهند.

فصل^۲

در بیان یام خانه‌ها^۳

که در آن شهرها و قلعه‌ها ساخته اند و می سازند از برای آینه و رونده مثل ایلچیان و اولاغچیان [که] بیایند و حکم و نشان بیارند، و اگر اسب و آدم^۴ خواهند

۱- سها: ندارد ۲- سها: بعده ۳- سها: یامها
۴- سها: و اگر آدم خواهند بدهند و اگر اسب خواهند بدهند.

بدهند و اگر ارباب خواهند بدهند. و هرگز^۱ امرای خطای و خطائیان به هر ملک و مملکت که بروند ایشان را اسبان و کسان خود نباشد و هر چند میر معظم باشد کسی خود یکی دارد یادو. الا در هر منزلی همه تنعم و تجمل او اوائث^۲ او از پادشاهی حاضر. و هرگز امرای خطای براسب نشینند و بار خود بر ارباب بار نکنند الا در محفه^۳ بنشینند و قرب پنجاه کس محفه^۴ او را برداشتن را به نوبت متعین اند و گروهی گرزهای طلا و نقره بر پشت بسته و گرزهای زرانود به قد سنجقها^۴ در دست بر هوا برداشته پیش پیش او می روند. و گروهی^۵ تیغها [ی] عملی بر مثال نخته^۵ دکان عطاران زرانود و سیم اندود بر سر دوش نهاده از پیش و پس می روند. و گروهی سنجقهای رنگارنگ، فانوسهای رنگارنگ از نوك سنجقها در آویخته از چپ و راست او می روند. اگر در راه شب شود آن فانوسها را روشن کنند و در روشنائی او بروند. غرض و مقصود تجمل است، و اگر نه در شب در راه ماندن محال است و به این حشمت محفه^۶ او را می برند منزل به منزل و صندوقهای رخت او [را] هر صندوق را دو کس از چوب آویخته و به گردن برداشته و پیش پیش او دو اندیده می برند، و باین تجمل به هر منزل که برسد در خورد منصب او دیوانخانه ای از پادشاهی ساخته اند به آنجا فرود آید و جامه خوابها از پادشاهی از اطلس منقش [و در تختی از برای خوابگاه او بر آراسته] و پرده ای از اطلس منقش از پیش تخت منقش آویخته و نیم تخت منقش دیگر بیرون در ایوان آن سرای نهاده و همه اسباب معاش و عشرت او را حاضر ساخته و همه خدام و خدمتکاران آن دیوانخانه در پیش او حاضر استاده و همه امرای آن شهر مرتبه مرتبه در خورد مراتب و منصب خود به دیدن او بیایند، از برای آنکه از پیش پادشاه می آید و یا می رود. درین هر دو لازم تعظیم او و به هر منزل که برسد خبر به آن منزل دیگر بفرستند که این چنین کس به این چنین مرتبه آمد و می آید و آن مردم در خورد آن کس یراق^۷ بکنند و آن شخص به آن همه تجمل ملک خطای را بگردد و کار و حکومت که به او متعلق است بسازد

۱- سها: و «هرگز» ندارد ۲- هر سه نسخه: اساس ۳- سها: محافه

۴- ق: سنجاق ۵- سها: ندارد ۶- سها: محافه ۷- سها: یراغ

و به همان تجمل واکرود. به همان دستور آمدن^۲ می رود تا خانباغ و چون به نیم روزه خانباغ برسد همه رخت خود به کرایه به ارا به بار کند و آن دارو کیر او همه پنهان شود و خود [براستری] یا مر کبی به کرایه به شهر درآید، زیرا که قانون چنان است و در خانباغ هر چند میر معظم است یک سواری می گردد الا خادمان.

[فصل ۳]

[اگر خادمی] خواهد که از سرای برآید از برای مهمی اول پای او برآید یک روز پیشتر و این پای لوحی است منقش [مهر کرده] که درو گاهی حکم می نویسند و بیرون می فرستند. آن روز که ازین پایها برآید همه [اهل] شهر خبردار [می] شوند. همه کس سگ و مرغ و خوک خود را بر بندند و همه شهر را بر بند و پاک سازند و راههای پادشاهی عمارت کنند و ازین پایها خادمان معتبر را می باشد یعنی به آن درجه رسیده که مملکت تواند ضبط کردن. چون آن خادم برآید همه شهر واقف باشند و پیش از برآمدن آن خادم از سرای همه مردمان و خدمتکاران او که از برای خدمت خادمان سرای متعین اند حاضر شده گروه گروه جماعتی^۴ همه لباسهای پاک پوشیده و گرزهای زرانندود در سردوش نهاده، [و گروهی گرزهای زر اندود و سیم اندود در پشت بسته و چوماقهای زرانندود] در سرسنجقها تعبیه کرده و لباسهای منقش پوشیده و آن چوماقها را در دست گرفته، و گروهی لباسهای زربفت پوشیده و تیغهای زرانندود بر دوش نهاده، و گروهی کوندها چوبها و بندها و زنجیرها همه حاضر ساخته و منتظر ایستاده تا چه فرماید، و گروهی تخت روان مزین به اطلسهای ملون بر آراسته و برداشته ایستاده اند بر در سرای پادشاه، و چون آن خادم از سرای برآید بر آن تخت روان بنشینند، و گروهی از آن ملازمان به یک ساعت نجومی به هی می تمام پیش از او رفته اند و مردم آن راه و بازار آمدن آن خادم خبردار شده همه گریخته و پنهان شده و اگر کسی و یا سگ و مرغ و خوک در نظر او آید آن کس را و یا صاحب

۱- سها: باز ۲- سها: منزل به منزل ۳- سها: بعده ۴- سها: گروهی

آن حیوانات را حاضر سازند بفرمایند^۱ هفتاد چوب بزنند و به حبس بکنند از جهت آنکه قانون نکه^۲ نداشته‌اند.

فصل^۲

و اگر ازین خادمان به حکومت مملکت می‌رفته باشند^۴ به آن اساس و تجمل مذکور به هر منزل که برسد و یا به هر شهری که در آید همه اهل قلم و اهل علم همه پیش ازو بیایند و به تعظیم تمام به شهر درآرند، و چه نوع پادشاه را و حکم پادشاه را^۵ حرمت و تعظیم می‌کرده باشند آن خادمان را نیز همچنان حرمت بکنند.

و بعد از گذشت پادشاه حکم آن خادمان بر امراء ممالک بغایت جاری است و به هر دیار که بروند و پای آن خادم پیش ازو به دو منزل [و] سه منزل در رفتن است و به هر شهر و منزل که آن پای در رسد خلق آن منزل یا آن شهر همه در اضطراب شوند و همه چیز بسیار شود و روی به ارزانی نهد و دزد و حرامی کم شود و سرداران و متغلبه^۶ ترسان و لرزان شوند و آن خادم چون به آن شهر یا منزل در آید آن شهر تمام^۷ و بر-کمال در نظام [آمده] باشد و همه جا منادی در دهند که کجاست مظلوم؟ [و] کیست ظالم؟ اگر مثل این ندا در دادند لازم شد مظلوم را عرض حال خود کردن. اگر دادخواه نخواهد گناهکار شود و از آن که خادم غمازان آن شهر را طلب کند و از کدام زمان که مفتش نیامده او تفتیش کند و غمازان را و غیره را زهره دروغ گفتن نباشد زیرا که خادم مفتشان نهانی نیز در آن شهر در کار کند و داد دل مظلوم از ظالم بستاند.

و يك سبب آباد [و] معمور و محفوظ ماندن ملك چين آن خادمانند که و کیل نفس خاقان چین اند که به جای فرزند اویند، و اکثر آن خادمان مسلمانند و هر خادم را که به [حکومت] مملکتی [که] بفرستند به آن تجمل مذکور برود

۱- سها: بفرماید ۲- سها: نگاه ۳- ق: ندارد ۴- سها: با

۵- سها: «و حکم پادشاه را» ندارد ۶- سها: سرداران متغلب ۷- سها: تمام برکمال

و [آن] مملکت را ضبط کند و آن مقدار که بگذرانند در آنجا حکومت کند. چون به جای او دیگری را تفویض کنند به همان صفت و تجمل خادم اول و اگر دود و باز^۲ به همان حشمت و سلطنت با مال و نعمت خود به اساس هر چه تمامتر منزل به منزل بیاید راست تا سرای پادشاه، [و] چون به دسر ساری برسد همه مال و نعمت خود را به ساری در آرد و او را رسد کمریشم در میان بستن و یکی از خادمان خاص پادشاه او باشد. [بعده]، باز آمدیم به آنکه یا مخانه‌ها را چنان ساخته‌اند که بعضی آینده و رونده را که منصب ادنی بود به پیام اسب فرود آرند و بار و مال او را در یام ارا به فرود آرند، و همه مردم که از اطراف و جوانب خطای در آیند به رسم ایلچی در آیند و اگر نه نگذارند در آمدن، و چون به رسم ایلچی در آیند همه^۳ دهده شوند.

از متاع‌هایی که ازین جانب برده‌اند بعضی را پیشکش پادشاهی بکنند و اسبان را مطلقاً پیشکش پادشاهی کنند و همه متاعها [را] خطانیان قبول کنند و بنویسند و مردمان هر دهه را بنویسند با متاعی که پیشکش کرده‌اند، و از ده کس دو کس به خانباغ بفرستند و باقی را در ده روز درون خطای شهری است [که] آن را قمچو^۴ گویند در آنجا نگاه دارند. جای باشیدن ایشان یام اسب، و ماه به ماه همه اسباب معاش ایشان از پادشاهی بدهند.

و در خانباغ همه [این] خلق را بخشش بدهند از اطلس و تافته و کرباس و غیره، سوای بهای آنکه پیشکش کرده‌اند [نیز] بهای پیشکش آنها بدهند بتمامه [به] آنها که خانباغ رفته‌اند، و بعد از سه سال آنها که خانباغ رفته‌اند بیایند. تا آن زمان همه [آن خلق را که در سر حد نگاه داشته‌اند مذکور شد که] ایشان را^۵ از پادشاهی بدهند اسباب معاش و غیره و آن گروه را که به خانباغ بفرستند عیش و عشرت مرایشان راست، زیرا که هر روز پنج کس را يك گوسفند بدهند از یام اسب، و هر روز هر کس را پنج «شموک» برنج سفید کرده^۶ بدهند و آرد و هیزم و همه اسباب

۱- س‌ها: باز ۲- س‌ها: «باز» ندارد ۳- س‌ها: ندارد ۴- س‌ها و ترکی: کنجو

۵- س‌ها: برآید ۶- ق: پیشکشها ۷- س‌ها: «ایشان را» ندارد

۸- شاید: گرده

طبخ و خدمتکاران، و هر کس را ده تا بستر و بالین و لحاف و غیره [و] در روی تختی از اطلسهای ملون بر آراسته آن جامه خوابها نوبودن را - جهت آنکه بزررداری چهار پنج ساله تحمیل کرده اند که از اطلس و کمخا و غیره جامه خوابها حاضر دارد [و خدمت بکنند] و با آینده و رونده آن منزل بدهد و به خدمت حاضر باشد، و چون مدت او بگذرد^۲ جامه خوابهای خود را بگیرد و به دررود و قرنها کسی را با او کاری نباشد [ما] سوای خراج چهل درهم نقره، و دیگری به جای او بیاید به جامه خوابهای نو به صد لطافت نوع اول و کفشهای منقش در پیش پای نهاده هم از اطلس [و] از برای روی ساق موزه پوشیدن از اطلس منقش دوخته، و اسبی به زین و لگام^۳ و کپنکهای رنگارنگ [و کله بارانیهای رنگارنگ] و دو خطائی پسی کاکل پریشان در رکاب، هر یکی دوان، و صراحی فغفوری خود عرقی^۴ بدهند، و این جمله در یام اسب بدهند. و گاه باشد که صد کس یا دوست کس را اسب و ارابه [و آدم] این جمله حاضر بدهند و هیچ غوغا در میان نیاید.

اما در یام ارابه، ارابه بدهند - بر هر کسی دو سه ارابه و در خورد بار، و کس باشد که زیاده از ده ارابه بدهند. بارهای این مردم را بار کنند و ارابه چیان منزل به منزل می برند.

و صد روز [در] درون خطای تا خانباغ^۵ رفتیم. هر روز با این تجمل آراسته همه شهر و حصار آراسته بود از همه چیز و در هیچ منزلی عاجز نشدیم از برای آنکه همه شهر و حصار از همه چیز پر بود، و هم در رفتن بدین ترتیب و هم در آمدن.

و درین صد منزل جمله پیوسته [شهر] بود که یک [روز] منزل در صحرا واقع نشد، و در همه منزلها این اشیای مذکوره حاضر [و مهیا] بود^۶ و بعضی در خانباغ زیاده می شود امثال قاز و عرق و عناب و فندق و گردکان و چای بدهند.

و درین یامهای اسب و ارابه [و] از برای خدمت امرا و مطلقاً در خدمت زواید

۱- سها: از «وبا آینده» تا اینجا ندارد ۲- سها: به سرآید ۳- ق: نظام

۴- ق: عرق ۵- سها: تا خانباغ ۶- سها: «جمله» ندارد

۷- سها ۶۱۰: دارند

و در خرج زواید از منعمانی که در ممالک خطایند که سالها با فقرا برابر، هر^۱ ساله
چهل درهم^۲ نقره خراج دادماند و پس [بر] هر يك از آن نوع مردم را از آن خرج و
خدمت که عقل^۳ در بیان قانون و شرح آن عاجزست حواله کنند پنج ساله یا شش
ساله. چون از آن خدمت خلاص یافت^۴ قرنها با او کاری ندارند سوای خراج چهل
درهم نقره، و لشکریان را درین جمله خرج و خدمت نباشد.

بیت^۵

ای درهوس رویت گل چاک زده دامان بر یاد لبث خلقی خون جگر آشامان

۱- سها: همه ۲- سها: درم ۳- سها: زبان قلم ۴- سها: شود
۵- سها: فرد

باب چهارم

در بیان لشکرها که در آن شهرها گذاشته اند

مکمل به همه اسباب حرب مثل طوپ و تفنگ^۱ و غیره، مسلح و غرق آهن، و علوفه^۲ هر یکی^۳، ساهی بک تغار^۴ برنج سفید کرده^۵ و بک تغار^۶ گندم و بیست درهم^۷ نقره مرسوم بدهند، و اسبان را در روی بازار و محله در نظر مردم نمایان، چندین هزار اسب را در طویله^۸ [لشکریان] کشیده^۹، سالی دوازده ماه و هر روز دوبار کاه و جو از پادشاهی بدهند، و اگر یکی را اسب تلف شود صد چوب بزنند و از پادشاهی اسب بدهند.

فصل

در بیان ورزش ایشان در سپاهگیری و چندین هزار لشکر که در تمام ملک خطای است ماسوای خانباغ

هر سحر^۱ به جملگی [امرا و لشکری] سوار شوند به تمام سلاح حرب

۱- سها: تفک ۲- سها: بک ۳- سها: مت (= مد) ۴- شاید: گرده
۵- سها: درم ۶- سها: بسته اند ۷- سها: و ۸- سها: همه

آراسته و در آهن و پولاد مستغرق شده و به میدان ورزشگاه حاضر شوند و دو صف بر کشند و از هر دو جانب نعره‌ها بزنند و بر همدیگر حمله کنند و بی محابا هر دو صف برهم بزنند. و رای کشتن هر چه توانند بکنند و به گرز و کویال و نیزه حرب کنند. [بزنند و بیندازند و اسیر کنند] و از زخم زدن و شکستن هیچ باک ندارند و حال آنکه بغایت چست و چابک و سلحشورند^۱ که رد و بدل می کنند.

و اگر نه بازی خطائیان بغایت سخت است و به مرتبه‌ای که [ما] سوای کشتن زخم و ضرب را بازی گویند، قبول می کنند و جرم نمی کنند، از برای آنکه هفتاد قبیله ایشان سپاهیگری را در میدانگاه هر روز ورزش کرده‌اند، بی محابا زدن و خوردن و انداختن و شکستن و بستن و اسیر کردن^۲، و بر دوام برین طریق هر روز ورزش کردن ایشان در تمام دنیا کس نشان ندهد ما سوای ملک چین [یعنی خطای].

و ضبط خطائیان^۳ در لشکر کشی به مرتبه‌ای است [که] اگر بفهمائید در يك ساعت نجومی پنجاه هزار کس سوار شده به همه سلاح [حرب] آراسته حاضر ایستاده باشند از برای آنکه پیشه ایشان شده هر روز که سحر بر خیزند و به ورزشگاه حاضر شوند به همه سلاح آراسته و دو صف بر کشیده و بر هم زده چنانکه مذکور شد، و^۴ چون از ورزشگاه^۵ باز گردند در سلاح خانه‌ها سلاح بیندازند و اسبان را در طویله‌ها^۶ ببندند^۷ و در خدمت امرای خود حاضر شده صف در خور مراتب خود بایستند و امرا ایشان را خدمت نفرمایند، الا خدمت اسبان خود می کنند.

- ۱- س‌ها: سلاح شورند ۲- س‌ها: در میدانگاه بی‌دهشت به ضرب زدن و زخم خوردن و انداختن ورزش کرده‌اند. ۳- س‌ها: ایشان
 ۴- س‌ها: از «پیشه ایشان» تا اینجا را ندارد ۵- س‌ها: میدان ۶- ق: طبیله‌ها
 ۷- س‌ها: از اینجا تا سطر ۹ صفحه بعد با نسخه ق تفاوت دارد، لذا نقل می‌شود.

«و پیاده به درمیران خود به خدمت حاضر شوند و شب و روز را به خدمت چه نوع تعیین کرده‌اند ساعتی از آن نتوانند تجاوز کردن و این چنین و ازین ضبط و ازین ضابطه در لشکر کسی در ما سوای خطای معلوم نیست. و نگاه داشت قانون و قواعد خطای در ما سوای خطای نیست و اگر خلق اسلام بلا تشبیه شریعت را چنان بگیرند به عنایت حق بی شک همه ولی شوند.»

و در زمان کار و ورزش نباشد، و کار آن لشکریان چیست، شهر و حصار ساختن و محله‌ها و بازارها و پاس‌خانه‌ها و عسک‌خانه‌ها ساختن و دیوان‌خانه‌ها و یام‌خانه‌ها ساختن، و اگر آن شهر تمام شد در همان ایام به سرفلم مردم را به شهر بر ساختن، و اگر آن لشکرها کار نداشته باشند چه مقدار که در شهرها بیکار بوده‌اند به ورزش روزگار گذرانیده‌اند، آن گروه را بفرستند تا آن مقدار مدت در خندق دور خطای کار می‌کنند.

و در هیچ حال خطایان بیکار نباشند، و شب و روز از پادشاه و کدا را متعین است به مقسوم، و از آن ضابطه و ربط در روی زمین هیچ کس نشان ندهد در ما - سوای خطای. بلا تشبیه اگر اهل اسلام شریعت را همچنانکه حق اوست بگیرند بی‌شک همه ولی شوند به عنایت حق

فرد

رعیت نوازی و سرلشکری نه کاری است بازیچه سرسری
[و در همه ممالک خطای هر روز کار همین است. بلاعذر يك روز ترك نتوانند کرد.]

در پایتخت همه امرا و لشکری هر صباح به^۱ دیوان خاقان چین حاضر شوند [و حاضر شدن به میدانگاه در ماسوای پایتخت به منزله دیوان خاقان است، و طریق دیوان خاقان چین در جایش مذکور شود] و هر گز روزی تعطیل نباشد^۲، و [در] هیچ شهری نباشد که از پنج هزار و ده هزار [و بیست هزار و سی هزار و چهل هزار] تا پنجاه هزار لشکر درو [حاضر] نباشد و شب و روز منتظرند که تا چه فرمایند^۳، و این لشکرها در همه این شهرها چنان است که [اگر بفرمایند در يك ساعت جمله^۴ مسلح حاضر شوند^۵

۱- س‌ها: و در خان‌بالغ هر سحر در ۲- س‌ها: «و هر گز روزی تعطیل نباشد» ندارد

۳- س‌ها: «و شب و روز منتظرند که تا چه فرمایند» ندارد ۴- س‌ها: همه

۵- از اینجا بعد «س‌ها» اختلاف دارد: «و دائماً در خدمت حاضرند و زهره غیبت ندارند و سیر و شکار در قانون ایشان نباشد.»

چنانچه مذکور شد، و از آنچه بر آن لشکرها تعیین کرده اند هیچ ذره ترك و تاخیر و غیبت [و] شکار و فراغت در قانون ایشان نباشد.

فصل ۱

و علامات مراتب لشکریهای ایشان

و هر ده کس را يك «توغ» است و يك خیمه و در سی کس سه توغ و سه خیمه و يك سنجق^۲ سرخ^۳، بدین ترتیب تا هزار^۴، و هر هزار کس را يك علم سرخ و توغ^۵ و کوس و کره نای و توغها و سنجقهای مذکور، و هر پنجاه هزار کس را پنج هزار توغ و قریب^۶ دو هزار سنجق^۷ و پنجاه علم سرخ و يك علم زرد از همه بزرگتر و پنجاه کوس و پنجاه توغ و پنجاه کره نای و پنجاه جفت^۸ سنج و کوس و کبر که^۹ و پنج هزار ارايه طوب و پنجاه هزار لشکر را پنجاه هزار تفنگ^{۱۰} [است، از بهر آنکه هر کس که لشکری است يك تفنگ لازم است که به او تیر اندازند به آتش] و این جمله [اسباب و] علامات پنجاه هزار کس بود. این جمله لشکر حاضر^{۱۱} يك قسم از دوازده ممالک چین بود^{۱۲}.

عطار^{۱۳}

این دو صد چندین سپاه و لشکرند	سر به سر میر اجل را چا کردند
روز [و] شب پیوسته لشکر می رسد	یعنی از پی میر ماسدر می رسد
چون درآمد از همه سوئی سپاه	هم تو باز افتی و هم نفست ز راه
هر که خورد او از اجل يك تیغ دست	هم قلم شد تیغ و هم دستش شکست
گر منم میر اجل در کار و بار	چون اجل آید بمیرم زار زار

- ۱- سها: ندارد ۲- ق: سنجاغ ۳- سها: ندارد ۴- و تمام لشکر ایشان بهمین قانون است ۵- س ۱۰: بوغ ۶- سها: ندارد ۷- ق: سنجاغ ۸- سها: «پنجاه جفت» ندارد ۹- سها: و از هر جنس پنجاه جفت چنانکه مذکور شد («کوس و کبر که» ندارد) ۱۰- سها: تفنگ ۱۱- سها: است که لشکر ۱۲- سها: ملک خطای است ۱۳- سها: مثنوی

هست پی در پی لوا خورشید سان	[پادشاه فقر را در ملك جان
بوده دریا يك غم از ابر عطاش	چرخ كجلی کرده افسر خاك پاش
بوده خیل سر كشان او را گدا	تاج خود کرده ملوكان خاك پا
[فیض بخش عالم از نور ضمیر]	جمله رادلجوی و ره بردست گیر

و مراتب میران لشکرها

سردار ده کس را «شیجن» گویند، و سردار صد کس را «بای خو»، و سردار هزار کس را «سنخو» گویند، و سردار ده هزار کس را «جو خو» گویند، و سردار بیست هزار کس را «یان سمزن» گویند، و سردار سی هزار کس را «سمزن» گویند، و سردار چهل هزار کس را «یان ذنبن» گویند، و سردار پنجاه هزار کس را «ذنبن»، و سردار پنجاه هزار لشکر در روز حرب سه میر معظم است: اول «طی کن»، دوم «دوتانگک»، سیم «ذنبن».

«طی کن» خادم است. از سرای پادشاه برآمده و به جای پسر پادشاه است. و کیل نفس خاقان است و در يك قلمرو ضبط همه شهرها بدو تعلق دارد و صاحب اختیارست و بر همه امرای اهل قلم و اهل علم آن قسم مقدم است. و بعداً او «دوتانگک». [و این] «دوتانگک» دیوان کل يك قسم است و بر همه امرای اهل قلم آن قسم مقدم است و همه خزینه ها و حسابهای آن قسم به دست اوست و به طریق مجبوسان او را نگاه می دارند، و این «دوتانگک» را زن و فرزند نیست. این همه احتیاط از برای آن است که مال پادشاه اسراف نکند.

و دیگر خادم را نیز سردار معظم ساخته اند از بهر آنکه مال پادشاه اسراف نمی شود.

«طی کن» و «دوتانگک» از عوام خلق اند که به آن مرتبه رسیده اند. «طی کن»

به واسطه آن که خود را بریده و خدمت سرای خاقان کرده به آن مرتبه رسیده، و «دوتانگ» از جهت علم و کمال به آن مراتب رسیده. و آن خادم و «دوتانگ» چون بمیرند اثری از ایشان نماند زیرا که مال ایشان از آن پادشاه است و ایشان را ذریات نباشد و مرتبه و منصب ایشان به کسان ایشان نماند.

و سیم «ذنبن» است که او میر لشکر پنجاه هزار کس است و ضبط و حساب آن لشکر در دست اوست، و او را اولاد و ذریات هست و بعد از فوت او اولاد او را مرتبه و منصب بدهند.

پس دوازده قسم ملك خطای را هر قسم او را سه سردار ضبط می کنند: اول خادم که ضبط همه شهرهای آن قسم به او تعلق دارد که [او را] «طی کن» گویند، و دوم دیوان کل آن قسم که ضبط همه خزینه ها و حسابهای مالیه آن قسم به او تعلق دارد که او را «دوتانگ» گویند، و سیم میر لشکر آن قسم که ضبط همه لشکرهای آن قسم بدو تعلق دارد که او را «ذنبن» گویند.^۱

۱ - از «سردارده کس را» (سطر صفحه قبل تا اینجا) از نسخه های «س» نقل شد زیرا در نسخه «ق» تلخیص و تحریف شده است. صورت مندرج در «ق» اینک در حاشیه آورده می شود: «و هر ده کس را یک کس سروصد راده و هزار راضد علی الترتیب تا پنجاه هزار و پنجاه هزار کس را سه سردار معظم، یکی خادم که ضابط یک قسم از دوازده قسم شهرهای خطای بود که او از سرای برای ضبط آن قسم برآمده بود به جای پسر خاقان چین بود، و کیل نفس ناطقه پادشاه بود. اختیار آن قسم او دارد و بر همه امرای اهل قلم و اهل علم اختیار [دار] است.

و دوم میر دیوان است. کل یک قسم از دوازده قسم ملك چین را دیوان کل است و خزینه های آن قسم در ضبط اوست و او را زن و فرزند نباشد و دائماً به طریق محبوبان نگاه می دارند که مال پادشاه اسراف نکنند و خادمی را که نیز سردار و معظم ساخته اند سبب آنکه زن و فرزند ندارد و مال پادشاه اسراف نمی شود.

و سیم میر لشکر است که در قلمروی یک قسم هر لشکر که هست در ضبط اوست و او را اولاد بود و اولاد او را مراتب و مناصب بود و به خلاف خادم و دیوان، و خادم هر چه حاصل می کند عاقبت به سرای رود. میر دیوان اگر بمیرد نه دنیایی دارد و نه اولاد. ولی از آن کار اگر ترقی کند مراتب عالی یابد و یکی از آن شش ضابط خطای شود و مال و نعمت فراوان یابد.

و ضبط دوازده قسم ممالک خطای را به همان طریق کرده اند.

و 'جنگ کردن' [لشکرهای خطای را] نادرالواقع است، زیرا که طمع به مملکت کس ندارند و دائماً در ضبط ممالک خوداند^۲ و نیز لشکر^۳ بیکار نگذارند. [ویبوسته بر کار دارند مثل آنکه شهر سازند یا میل سازند یا حصار سازند و یا در خندق دور خطای در کارند] می گویند اگر [لشکر] بیکار بود فتنه بود^۴.

[فصل]

[در قواعد حرب ایشان]

اما^۵ حرب خطائیان بغایت سخت بود. قواعد حرب ایشان چنین بود که اگر قریب دشمن شوند عقب و چپ و راست لشکر را خندق سازند و راههای ارا به گذارند و از پیش روی ارا به درچینند. و ابتدای حرب ایشان به طوپ بود و هفت صد هزار مرد خطای را هفتصد هزار تفنگ باشد، و همه آن لشکر مثل آن به همه اسباب حرب آراسته و هیچ چیز نباشد که دریکی نباشد و دریکی باشد. همه با همه اسلحه حرب برابر مستعدند، زیرا جمله را از خزینه داده اند و جمله آن لشکر در کار و رزقش برابرند و آن هفتصد هزار لشکر همه به یکبار تفنگ اگر بکشایند کوه بود پست گردد. و نصرت [اهل اسلام] بر ایشان در آن است که لشکر خطای^۶ در سر کوجه بود^۷، زیرا که [ایشان] تا یسل نکشند^۸ و اجازت ندهند جنگ نکنند. روز حرب

۱- ق: جنگ کردن خطائیان ۲- سها: «زیرا که» تا اینجا را ندارد ۳- سها: ایشان ۴- سها: بیکار گذاری فتنه کنند ۵- سها: چون عبارات این قسمت بسیار متفاوت است نقل می شود: «در قواعد حرب ایشان و چون هر جا که فرود آیند دور لشکر پاره ای خندق بزنند و پاره ای ارا به درچینند و خندق زدن دور لشکر را پیش ایشان در يك ساعت نجومی است. لشکر خطای و جنگ خطائیان بغایت گران است. در روز جنگ عقب و چپ و راست لشکر گاه خود را خندق بزنند و از پیش روی لشکر طوپ درچینند و چندین هزار کس تفکهای تیرانداز در سردست حاضر، بتمامه لشکر خطای تفک دارند و در روز حرب اول طوپ اندازند، و دوم جمله به یکبار تفک اندازند و اگر عالمی سپاه باشد که طاقت تفک ایشان نیارد از برای آنکه هفتصد هزار تفک به یکبار بکشایند - اگر کوه بود طاقت نیارد.»

۶- سها: ایشان ۷- سها: کوچ باشند ۸- ق: زیرا که محل جنگ تا یسل کنند

هنوز ایشان یسل^۱ نکرده بودند خود را برایشان باید زد^۲، همچنان که^۳ اسن تیشی پادشاه قلماق بوده بغایت حسرت اسلام داشته.

حکایت ۴

[قصه] اوچنان بود^۵ که از طرف مشرق صحرای قبچاق، و درازی صحرای قبچاق هفت ماهه راه است و پهنای او سه ماه راه، و در آن صحرا شهر و کوه نیست الا همه خلق صحرا نشین مثل قاتار و اوزبیک و توقماق [و] اویغور و مغول و قلماق و تبت و غیره، و از دریای مشرق کوه قاف سر بر آورده و گوشه او به صحرای قلماق متصل شده و راهی از آنجا بر قاف بوده که پیش از زمان اسکندر اهل قاف از آن راه را زاغ سران و سگ سران و مرغ [سران] و استرستران از آن راه می آمده‌اند. اسکندر علیه السلام آن راه را سد بسته و آن سد که در مشرق می گویند آن است، و در دامنه آن سد خاکی سفید است تنکار گویند اصلش دانه، و در آن خاک مروارید مثال روید از گیاه مثل نخود زرد بیقدر و کم بها و در دامن آن سر هفت بار صد هزار قلماق هست^۴.

و یکی از [۱] مرای آن قلماق به نام اسن تیشی به صد هزار قلماق خروج کرد^۵ و به ضرب تیغ چند ماهه راه قلماق استان^۶ را گرفت و خان قلماق را اسیر کرد و تمام تبتستان^۷ را گرفت و ممالک اویغورستان را گرفت و مغولستان را [گرفت]، و روی به خطای نهاد و با خان خطای [به نام چین خواخان] در تاریخ هشتصد و پنجاه و چهار بود که جنگ کرد^۸ و هنوز لشکر خطای در لشکر آرائی بود که با ششصد هزار قلماق یک طوپ شد. اسن تیشی خود را زد بر هفتصد هزار

۱- ف: یس ۲- سها: یس باید که نگذارند که یسل بکشند و به یکبار خود را برایشان باید زدن

۳- سها: چنانکه ۴- س ۶۰۹: قصه ۵- سها: است

۴- سها: از «ودرازی» در سطر چهارم تا اینجاست ندارد و بجای آن دارد: «از پای آن سدی که اسکندر در مشرق بسته در دامنه قاف در راه قاف سد کرده.» ۵- سها: از آن دامنه

به نام اسن تیشی میری از امرای قلماق با شصت هزار کس خروج کرد

۶- س ۱۰۶: قلماق ایستان ۷- س ۱۰۶: تبت ایستان ۸- سها: مقابل شد

لشکر خطای و خان خطای را اسیر گرفت و واگشت. زیرا که زیاده از آن با خطائیان نتواند کردن. زیرا که گریختن خطائیان رسم نیست و به کشتن تمام نشوند و هر که بگریزد در قانون ایشان واجب القتل بود. اگر چه ده هزار و بیست هزار و چندان که بود جمله را بکشند از ترس فوت قانون. پیش خطائیان در جنگ کشته شدن و گریختن هر دو یکی است.

و چون پادشاه قلماق خان خطای را اسیر کرد و واگشت لشکر خطای برهم زده شد و بماند.^۱

فرد

ز مایک سوار و ز مبران هزار سیاهی لشکر نیاید به کار در قانون [نامه] خطای مذکورست که تمام لشکر خطای در سریک حصیر^۲ زمین کشته باید شدن^۳، آن مقدار^۴ زمین به دشمن نباید داد.

و در صحرای قلماق دو شهرست یکی قراقوروم و یکی قونار اووی و طرف شمالی آن دو شهر ظلمات را نشان می دهند و در آن دو شهر مذکور بازرگانان می باشند و در بیرون آن شهرها خلق صحرا نشین.

و چون خاقان چین را اسیر بردند بازرگانان که در شهر قراقوروم بودند اسن تیشی با ایشان سپرد و گفت خاقان را شما نگاه دارید و تیمار و تربیت او را شما بکنید که او شهری و شهر نشین و شما نیز شهری و شهر نشین. بازرگانان قبول نکردند و جای

۱- سها، عبارت زیاد تفاوت دارد: «و شصت هزار کس خاصه خود را آراسته کرد و یک طوپ شد. هنوز خطائیان در لشکر آرائی و در ریسل کردن بودند که پادشاه قلماق خود را برایشان زد و خان خطای را اسیر کرد و بازگشت. دریای لشکر خطای برهم زده شد و بماند، از برای آنکه در قانون خطائیان گریختن نیست و اگر از خطائیان صد هزار کس گریخته باشند که همه را لازم می آید گردن زدن.»

۲- س ۱۰۶: خانه ۳- سها: شد ۴- سها: حصیر

تخت مثال برای خاقان ساختند و به دعوت‌های گوناگون تربیت اومی کردند. بره‌های بریان و برنج‌های مزعفر و شیر و شربت و غیره [به] تعظیم تمام خدمت اومی کردند.^۱ بعد از چند گاه اسن تیشی که پادشاه قلماق بود^۲ دختر خود را بدوداد و خاقان چین را داماد خود ساخت و رسول به خطای فرستاد و گفت خاقان چین را من به فرزندی قبول کردم و داماد خود ساختم. معلوم شما باد که من او را به جایش می‌فرستم. شما نیز او را قبول کنید و تخت او را با او دهید.^۳ امرای خطای [چون این خبر شنیدند] در جواب فرستادند^۴ که ما [دیگر] او را قبول نمی‌کنیم و پادشاه نمی‌سازیم و او دولت ندارد^۵ [و او را اگر دولت می‌بود اسیر نمی‌افتاد] و ما پادشاهی دیگر برداشتیم.^۶ و چون این خبر به پادشاه قلماق رسید خبر به خطای^۷ فرستاد که جنگ را حاضر باشید که رسیدم.^۸ چون امرای خطای این خبر شنیدند بترسیدند از برای آنکه^۹ ضرب [جنگ] قلماق را دیده بودند.

[بعده] امرای [خطای] تدبیر کردند که خان تو را دفع کند.^{۱۰} خط نوشتند [به درون سرای فرستادند] از برای خاقان نو که باید بدانند که در درون سرای در قلعه چهارم باغی است در غایت لطافت^{۱۱} و در درون آن باغ نگارخانه‌ای هست به چنین زینت [های] غریب‌مزین و مصور به صورتهای عجیب^{۱۲}،

- ۱- س‌ها، تفاوت بسیار دارد: «و در صحرای قلماق شهری است که نام او قراقریم. چون این تیشی خان خطای را اسیر برد به آن شهر که نام او قراقریم است بازرگانان می‌نشینند. خان خطای را به ایشان سپرد و گفت که او مرد شهرنشین است و شما مزاج شهریان را می‌دانید. خان خطای را شما نگه دارید و تربیت سازید تا ببینیم که چه می‌شود. بازرگانان خاقان را تربیت می‌کردند و مسند نشست او را تخت مثال ساخته بودند و لباسهای پتکلف‌پر و پوشانیده و دعوتها و نعمتهای رنگارنگ از برای او مثل بریانها و برنجها [ی] مزعفر و طعامهای رنگارنگ می‌پختند.» ۲- س‌ها: «که پادشاه قلماق بود» ندارد
- ۳- س‌ها: از شما این می‌خواهم که من او را بر شما بفرستم و شما او را پادشاه بردارید و تاج و تخت او را بدو دهید. ۴- س: نشنند، نوشتند ۵- س‌ها: و دولت اورفته است
- ۶- س‌ها: و مادگیری را پادشاه برداشتیم. ۷- س‌ها: خطائیان. ۸- س‌ها: آدم
- ۹- س: زیرا ۱۰- از برای دفع آن پادشاه که نوبرداشته بودند.
- ۱۱- س‌ها: «در غایت لطافت» ندارد ۱۲- س‌ها: به صورتهای عجیب مصور

باید که چون خاقان نو در آمده است آن باغ را تماشا کند و سیر آن نماید و آن نگارخانه را نظاره مصوران او سازد^۱ که از عجایب است به ظاهر، از برای خاقان نو آن نوشتند و در نهان از برای خادمان و دختران که درسرای سردار [بودند] نوشته بودند که تدبیر و مصلحت در آن است که چون خاقان نو^۲ در آن باغ درآید باید که در آن باغ^۳ را ببیندند و خاقان نو را محبوس گردانند. قضیه چنین و چنین است^۴، و چون خاقان نو آن خطرا بخواند هوای سیر آن باغ درسراو افتاد و ذوق نظاره^۵ آن نگارخانه در دل او نقش بست و با خاصگیان خود [به] سوی آن باغ روانه شد. و چون خاقان نو در آن باغ درآمد با خواص خود [و او] در سیر و تماشا بود که در را از بیرون بستند و در مقابل^۶ در تخته گرفتند و سرب ریختند و دیواری شد از سرب به روی در^۷. از برای طعام دادن مقدار يك صحن [طعام] در آمدن^۸ سوراخ کردند و خاقان نو خود [با] خواص خود محبوس شد^۹.

[فرد]

دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد [

فرد

ملك سلیمان مطلب کان هوی است ملك همان است سلیمان کجاست؟

حکایت

حال عالم را پیرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت یا خواب است، یا بادست، یا افسانه‌ای

-
- ۱- سها: باید که خاقان آن باغ را سیر کند و آن نگارخانه را تماشا کند ۲- سها: ندارد
 ۳- سها: آن در ۴- سها: «قضیه چنین و چنان است» ندارد ۵- سها: تماشای
 ۶- سها: ۷- سها: بد روی دراز سرب ۸- سها: درآید
 ۹- سها: و خاقان نو خود با خاصگیان خود در اندرون باغ محبوس ماند.

گفتم اندر نعمت او دل که بندد گو بگو
 گفت یا مستی بود، یا گول، یا دیوانه ای
 گفتم از دنیا بها خواهد، چه باشد قیمتش
 گفت بادی می نیرزد نزد من نه دانه ای
 گفتمش پس چیست دنیا، یا چه را شاید بگو
 گفت یکدم با دو همدم در یکی ویرانه ای
 [بعده] خاقان پیشین^۲ را از قلماق قبول کردند و بیاوردند و بر تخت^۳ بنشانند و
 جام چین خواخان گویند^۴. و در زمان او مسلمانان را [بسیار] حرمت بوده. اینجا^۵ اثر آن
 حرمت باقی است و این زمان پسر چین خواخان پادشاه است^۶ به نام کین طای خان^۷
 و چون کین طای خان پادشاه شد قانون داد که پادشاهان خطای به جنگ لشکر
 فرستند و خود روند.

[و از آن] زمان [باز] خان خطای خود به جنگ نرود [و] لشکر بفرستد و
 خطائیان به جنگ مایل نیستند و اگر دشمن قوی بود^۸ بر مال صلح کند. [پیش ایشان
 کانه مفت است] نیز چون بیاید (۹). از برای آنکه خطائیان را [به همه] عالم صلح است. بلا
 ضرورت با کس جنگ نکنند^۹. از آن است [که] چندین هزار سال است که ملک
 ایشان خرابی ندیده و طاعون نیز در آن دیار نشود^{۱۰}

و عسکریان^{۱۱} خطای در پیش امرای خود هیچ نوع خدمت نکنند، الا همه
 محل دیوان حاضر شوند و در خورد مراتب خود صف در پیش امرای خود بایستند.
 و خدمتکاران امرای خطای را از اهل شهرها به طریق صالحون از دنیا داران
 می گیرند و قرنی باید که یکی را نوبت رسد، هر چند میر معظم باشد. چون معزول

۱- س: بمدانہ (۴) ۲- ق: چین ۳- سها: تختش ۴- سها: «و جام چین
 خواخان گویند» را ندارد ۵- سها: و هنوز ۶- سها: و این زمان پسر
 اوخان است. ۷- سها: از «و چون کین طای خان» تا اینجا را ندارد
 ۸- سها: «قوی بود» ندارد ۹- سها: ندارند ۱۰- سها: نباشد
 ۱۱- سها: لشکر

شود او بر کس خود نداشته باشد، زیرا که خلق خطای همه در دفترند و خارج دفتر کسی نیست که از آن خود سازد، و آنچه در دفترست جمله از آن پادشاه، و کار و خدمت پادشاهی کنند^۱.

فرد

این چه ضبط و این چه ربط^۲ [و] این چه کار

عقل را کمر مزد راهی پای دار

۱- سرها، عبارت فرق دارد: «ولشکر خطای [را] درخانه میر و امرای خود خدمت کردن رسم نیست. سوای آنکه هر کس در خورد مراتب خود گروه گروه صف کشیده در پیش امرای خود بر پای بایستند و خدمتکاران امرای ایشان اهل شهرند. به نوبت از برای هر نوع خدمت و میری که شهری را حکومت دارد و یا بیست و سی هزار کس را سردارست چون معزول شود هیچ کس [با] خود ندارد. از برای آنکه همه خلق شهری و لشکری همه از پادشاهی است، زیرا که همه در دفتر است و خارج دفتر کسی نیست که از آن خود سازند.»

۲- سرها: این چه ضبط است و چه ربت (؟)

باب پنجم

دربیان خزینه‌هایی^۱ که در آن شهرها نهاده‌اند
از زر و نقره^۲ و قماش و کرباس و غیره امثال برنج و گندم و جو و
عناب و فندق و گردکان و گرمه دارو و کاه و هیزم

[و] خزینه‌های کاه و هیزم چنان است که در هر طرف شهر کوه‌هاست^۳ در چیده
از^۴ کاه پشته‌ای بر مثال کوهی. کارگران^۵ در بالای او بر مثال مرغی می‌نمودند.

فرد

عزیزا کاه بر کی کاه منت گرانتر آمد از صد کوه محنت
و در غایتی است که اگر کسی ببیند پندارد که دیوان سلیمان کار کرده‌اند،
و هر يك از آن کوه کاه شش ماهه چند هزار لشکر را متعین است که از برای اسبان
آن لشکریان^۶ هفته‌ای يك بار از آن کاه می‌دهند.
و کوه‌های هیزم نیز همچنان است که کاه، و هیزم هفته‌ای [يك] بار به آینده و

۱- س‌ها: خزینه‌ها ۲- س‌ها: واز برنج و گندم ۳- س‌ها: «کوه‌هاست» ندارد
۴- س‌ها: در چیده‌اند ۵- س‌ها: کاری‌گران ۶- س‌ها: لشکری

رونده^۱ می دهند، و به لشکریان می دهند. اگر یکی تمام شود دیگری به جای او می نهند. برنج و گندم و جو نیز در هر شهر مثل او^۲ در انبارهای پادشاهی است. در ماهی یکبار با بازارگانان که به صفت ایلچی^۳ آمده باشند هر روزه ایشان را بدهند تا سه سال از برنج و آرد و گندم و گوشت و عرقی و هیزم^۴ و عناب و فندق و گرد کان و گرمه دارو، و هم لشکریان را نیز بدهند و هر شش سال^۵ دوره آن خزینه ها تمام شود. [واز زر و نقره و اطلسهای ملون و غیره] هر جنس^۶ که از پادشاهی بر آید احسن و افضل اقمشه بود.

و هیچ شهری و حصار نبود که در آن [ازین] مخزنها نبود، و لاینقطع در دخل و خرج اینها مشغولند [و] مضبوط. و دخل آن خزینه ها جریمه گناهکاران^۷ است زیرا که زرنگیرند اصلاً و چندان هزار انبار در ملک چین از جریمه است.

۱- سها ۶۰۹، آیند و روند. ۲- سها: هذا ۳- سها: به صورت
 ۴- سها: «وهیزم» ندارد ۵- سها: ساله ۶- سها: چیز ۷- سها: گنه کاران

باب ششم

در بیان ملك شادای و تاج و تخت جمشیدی خاقان چین
اگرچه او دعوی سلیمانی می کند، بلا تشبیه

حکایت

نهاده جام جم در پیش خورشید
وز آنجا شد به سر هفت اختر^۱
که نه در جام جم می شد عیانش
همه می دید تا آن هم ببیند
ولی در جام، جام جم نمی دید
حجابی می نشد از پیش آن باز
که در پاکی توانی دید ما را
که ببیند نقش ما در عالم خاک
زما، نی نام ماند و نی نشان هم

نشسته بود کیخسرو چو جمشید
نگه می کرد پیر هفت کشور
نماند از نیک و بد چیزی نهانش
طلب بودش که جام جم ببیند
نباشد آنچه در عالم، نمی دید
بسی زیر و زیر آمد در آن راز
به آخر گشت نقشی آشکارا
چو ما فانی شدیم از خویشتن پاک
چو فانی گشت از ما جسم و جان هم

۱- مصرع دوم از نسخه ق ساقط شده است.

تو باشی هر چه بینی، ما نباشیم
 چو نقش ما به بی نقشی بدل شد
 همه چیزی به ما زان می توان دید
 وجود^۱ ما اگر يك ذره بودی
 نبیند کس ز ما يك ذره جاوید
 اگر [از] خویش می جوئی خبر تو
 چو آمد چشم را مرگ تودر گوش
 اگر خواهی تو نقش جاودانی
 اگر خواهی تو نقش جاودان یافت
 کنون گر همچوما خواهی زماشو
 حصارى از فنا باید درین کوی
 چو کیخسر و از آن راز آگهی یافت
 یقینش شد که ملکش جز فنا نیست
 چو در صحرای خود شد چو خود دید
 چو مردان کم زدو خود را فنا گفت
 مگر لهراسب^۲ آنجا بود خواندش
 به غاری رفت بر آن جام باخویش
 کسی کو غرق شد از وی اثر نیست
 تو هم در عین گردابی بمانده
 که [تو] همچو یخی در آفتابی
 چو بی کشتی تو در دریا نشستی

که ما هر گز دگر پیدا نباشیم
 چه جوئی نقش ما چون با از شد
 که ممکن نیست ما را در میان دید
 هنوز آن يك ذره در خود غره بودی
 که آن ذره نگر در غرق خورشید
 بمیر از خود، مکن در خود نظر تو
 به مرگت گشت پیش از توسییه پوش
 کمال زندگانی مرگ دانى
 چنان نقشی به بی نقشی توان یافت
 به ترك خود بگو از خود فنا شو
 و گرنه بر تو زخم آید زهرسوی
 ز ملک خود دو دست خود تهی یافت^۲
 که در دنیا بقا را پس بقا نیست
 فنای بی خودی بر قد خود دید
 شهادت گفت و بر قدرت ثنا گفت
 به جای خویش در ملکش نشاندش
 به زیر برف شد دیگر میندیش
 از ساحل نشینان را خبر نیست
 نمی دانی که در آبی نمانده
 و یا کف گلی در پای آبی
 بگوید با تو دریا آنچه هستی

[بعده] تخت خاقان چین از زرسرخ است و به صورت اژدهاست که او رایبچ
 در پیچ کرده اند و بر بالای سراو جای نشست خاقان چین است و دور آن تخت مقدار

۱- اصل: وجودمی ما ۲- ق: داشت ۳- سها: لهراسب

ده ذراع باشد و بلندی او شش ذراع و درون آن تخت [مجوف است].

فصل

در بیان سرای خاقان چین

سرای خاقان چین [هفت] حصارست و در روی^۱ همدیگر کشیده‌اند و از همدیگر محکمتر، و در توی هر طبقه‌ای باغهاست و بوستانهاست و بتخانه‌هاست و نگارخانه‌هاست و دیوانخانه‌هاست^۲، و ساکنان آن جایها خادمان و دخترخانه‌ها اند که طبقه طبقه ترقی می‌کنند. جمله دختران [آن] سرای دوازده هزار و جمله خادمان سرای هفت هزار؛ و از آن جمله که به خدمت درمی‌آیند و به صحبت او می‌رسند سه هزار خادم و سه هزار دخترست که هر روز به نوبت از برای خدمت خاقان چین گروهی از دختران و گروهی از خادمان درمی‌آیند.

و بعضی از آن کهنه دختران که پدران خاقان را خدمت کرده‌اند و قانون می‌دانند و در درون سرای مملکت ضبط کرده‌اند از برای دختر چیدن به ممالک می‌فرستند و از آن دختران که ایشان بیسندند هر يك را در محفه^۳ جداگانه نشاندند با تجمل تمام محفه‌ها^۴ را برداشته شهر به شهر و منزل به منزل گروه گروه می‌برند و باحشمت هر چه تمامتر خیل خیل در سرای درمی‌آرند و پیش مادر پادشاه یکان یکان عرض آن پری پیکران حوری نژاد^۵ می‌کنند و آنها را که پسند [د] در طبقات می‌گذارند و از آنجا ترقی می‌دهند و آنها را [که] نپسندد و آنان که در سرای پیر شده باشند جمله ایشان را با خلعتها و بخششها بر نهجی که آمده‌اند به جای خویش واپس فرستند.

فرد

هر روز به منزلی و هر شب جائی چون زورق اشکسته به هر دریائی

- ۱- س‌ها: دور ۲- س‌ها: باغها و بستانها و بتخانه‌ها و نگارخانه‌ها و دیوانخانه‌هاست
 ۳- س‌ها: محافه ۴- ق: نه زاد ۵- س‌ها: می‌گزارند.

اما خادمان همه خوش‌پسران صاحب‌حسن‌اند که در حین طفولیت اگر خواهند پدران ایشان که خادم سازند پیش امرای آن شهر پسر را ببرند و عرض حال بکنند و از ایشان اجازت نامه‌ای حاصل بکنند، و آلات پسر را روی خاک بزنند همچون کف دست هموار و تیمار او بکنند و چون نیکو شود و خود را بداند به پایتخت برود و اجازت نامه‌ای با خود ببرد و مدتها از بیرون سرای خدمت خادمان درون سرای بکند تا یکی از خادمان درون سرای او را به پسری قبول کند و در سرای درآورد [و] مدتی تعلیم قواعد و قانون می‌کنند. چون کمال یافت در طبقه اول اگر محلی محلول افتد به او دهند و از آنجا ترقی می‌کند.

فصل ۱

و هر طبقه [ای] را مراتب او کاری است. و پرورش باغها و بوستانها [ی] درون سرای خادمان طبقه اول می‌کنند.

و در طبقه دوم خادمانی‌اند که کار ایشان آغوش آغوش خط در آوردن و بر آوردن است، و جهت کثرت خط [و کاغذ] در محاش گفته آید.

و در طبقه سوم خادمان معتبر [می] باشند که در دیوانخانه‌های درون سرای خود دختران معتبر [سرای] اختصار خط می‌کنند و در پیش پادشاه می‌درآیند و خاقان چین را در قسمت شب و در قسمت روز که از برای خط نگاه کردن و نشان کردن تعیین کرده اند از آن هر کدام [ترك و تأخیر] نتواند کردن و چون آن^۱ خطها را یکان یکان پیش خاقان بیارند^۲ و او در اختصار او نظر کند و ما حصل او را [بداند] اگر قبول است به دست بگیرد و به قلم سرخی بر بالای گردی خط بکشد، علامت قبول اوست، و اگر قبول نکند علامت نکشد. این است سخن گفتن خاقان با خلق بیرون یعنی به خط.

و هر قسمی از دوازده قسم ملك خطای را دیوانخانه‌هاست متعین در درون

۱- سها: ندارد ۲- ق: و بر آن ۳- سها: می‌دارند

سرای، همچنانکه در بیرون سرای و آن خطها همچنان قبول و ناقبول آغوش آغوش و بند بند بسته و سر به مهر از دیوانخانه‌های آن قسم که در درون سرای است به دیوانخانه‌های هر قسم ملك خطای که بیرون سرای است به در آید، و در هر يك از آن دیوانخانه‌های بیرون سرای^۱ سه میر معتبر نشسته و آن خطها را [بر گیرند و یگان یگان] واکند و قبول و ناقبول را بدانند، و بعد از آن نظر به آن حکم نوشتن و مهر کردن مهمات عوام است و از آن [خواص] حکم نوشته مهر کرده از سرای بر آید^۲.

و در طبقه چهارم سرای خاقان چین دیوانخانه‌های دوازده^۳ مملکت ملك چین است که در آنها از يك طرف خادمان معتبر و از طرف درون دختران معتبر کاردان مهم گزار^۴، همه کمرهای یشم بر میان بسته و تاجهای غریب [و] مرصع بر سر نهاده و از اطلسهای خطائی لباسهای زربفت پوشیده و از هر دو جانب آن هر دو گروه بیایند با تخت روان با تجمل تمام و در آن دیوانخانه‌ها بقدر مراتب خود فرود آیند و به قدر مرتبه بنشینند، و در پیشان يك دختر و در چپ و راست آن دختر دو خادم نیز با کمرهای یشم بر کمر بسته بنشینند، و از پیش روی گروه دختران صف بر کشیده و به خدمت برپای چون اصنام مصور ایستاده و بر چپ و راست گروه خادمان خطای به حسن صورت مشهور صف برپا ایستاده و آن دختران و خادمان کاردان مهم گزار^۴ و ضابطان ملك خطای در آن دوازده طبقه^۵ دیوانخانه‌های درون سرای جمله به مراتب بنشینند و اختصار [ر] خط بکنند [و] به علم و فراست و فیلسوفی از فحوای^۶ خطها چیزها فهم می‌کنند، و طریق ضبط مملکت از آنجا می‌نمایند.

کنز الحقایق^۷

به جان از طالبان راه دین شو گراینجا نیست سوی شهر چین شو
به علم عیسوی کن چشم روشن که تا باشد که بتوانی تو دیدن

۱- سها: نوشتن ۲- ق: حکم نوخط مهر کردن باشد ۳- ق: و از آن چهار ملك
۴- اصل: مهم گزار. ۵- سها: طبقات ۶- سها: فحوای ۷- ق: مثنوی

اگر در جهل خود دائم نشینی
 خر دجال و عیسی جز یکی نیست
 اگر دانا بود عیسی است بر خر
 مثال تن خر و عیسی است جانت
 چو جان نادان بود دجال باشد
 ز نطق عیسوی گیرد نشان جان
 چو دانستی یقین عیسی و دجال
 نشان مؤمنی دانسته‌ای چیست؟
 بروجان پدر رویت به راه آر
 ز فانی بگذر و باقی نکه دار

و در طبقة پنجم خزینه ملك چین است از زر و نقره و جواهر و كمخا و
 اطلسهای ملون خطای و قلغی^۲ و پای برگ و تافته و کرباس و غیره، و پیوسته این
 خزینه‌ها را به کار برند و به جای او دیگری بنهند.

و بعضی از دختران و خادمان هستند که در درون سرای خانه‌ها ساخته‌اند
 خستی از زر و خستی از نقره. مثل هذا خزینه‌های غریب و عجیب در درون سرای
 هست که گفته شود در جایش.

و هم در طبقة پنجم است جای شیران و بیران و پلنگان و یوزوسیا و گوش و سگان
 تبت، و [این] سگان تبت پریشم است و پر هیبت. از روی صلابت با شیر برابر [ی] می کند.
 و در درگاه عالی مفرخ سلاطین روی زمین سلطان روم را از آن سگان هستند
 که رومیان سگان ساسانی گویند ولی اصلاً از سگان تبت است و آن سگان تبت در
 کوه‌های خطای می باشد و حصول آن سگان از آنجاست.

و در طبقة ششم دوازده هزار خانه دخترست و جاهای نشست آن دختران در
 خور مراتب و منصب ایشان است.

و در طبقة هفتم سرای، خاقان چین خود و عیال خود و خاصگیان خود
 می باشد؛ و در اندرون سرای که عبارت از هفت قلعه هست که در درون^۳ همدیگر

۱- سرها: این بیت را ندارد ۲- ق: قلغی ۳- ق: روی

ساخته‌اند. و رای خاقان چین درو یک مرد نیست، و بلندی دیوارهای آن سرای به مرتبه‌ای است که مرغ بلند پرواز باید که در گاه پریدن از بالای او تواند گذر کردن، العلم عندالله. به آن بلندی^۱ و سطرپی^۲ دیوار در روی زمین کسی ندیده باشد در ما سوای آن ملک، و از بیرون دیوار آن هفت حصار بسر دور آن سرای هزار پاسخانه است و در هر پاسخانه‌ای ده کس اند. یعنی ده هزار کس پاس دیوار سرای خاقان چین می‌دارند، سوای آن لشکر که در دیوان گاه تخت اورانگاه می‌دارند. [آن لشکر] ده هزار کس اند، همه^۳ غرق آهن و پولاد مسلح و به همه سلاح آراسته [و پشت بر پشت هم نهاده از اول شب تا صبح نشینند و پاس تخت مذکور و آن درو در بندهای یک جانب را پاس ایشان می‌دارند و نظر به آن درها و در بندهای جانب دیگر را چند مقدار کس اند که نگاه می‌دارند و آن سرای مربع است. در دور او هزار پاسخانه است. گفته شد، و در هر پاسخانه ده کس همه مستغرق آهن و پولاد و به همه سلاح آراسته] شب تا روز خواب نکنند. در همه جا چراغ می‌سوزد و چوبک و جرس و فانوس گرد سرای می‌گردانند.

حکایت

پاسبانی بود عاشق گشته زار	روز و شب بی خواب بودش بی قرار
گاه می‌رفتی و چوبک می‌زدی	که ز غم بر روی، تارک می‌زدی
همدهی با عاشق بی خواب گفت	کی خراب خواب یکدم خوش بخت
گفت چون شد پاسبان را عشق یار	خواب کی آید کسی را زین دو کار
پاسبان را خواب کی لایق بود	خاصد مرد پاسبان عاشق بود
پاسبان و عشق با او یار شد	خواب از چشمم به دریا بار شد
پاسبان را عشق او نغز اوفتاد	کار بیخوابیش در مغز اوفتاد
پاسبانی کن بسی در کوی دل	زان که دزدانند در پهلو دل

۱- ق: دیواری ۲- ق، س، ۶۰۹: اصطبری. ۳- سها: و

هر که را این پاسبانی شد صفت زود یابد اندر آنجا معرفت
و آن ده هزار پاسبان در دورسرای خاقان چین لاینقطع در چوبك زدن و جرس و
فانوس گردانیدن اند پیوسته، [و در همه حصارها و شهرها در بالای دروازه‌ها طبل
پاس] می‌زنند و در دیرها درای می‌نوازند^۱ و در سر گذرها و عسس خانه‌ها چوبکهای
عجیب و غریب می‌نوازند. و يك شین و غوغای در این شهرهاست در شبها که صفت
توان^۲ کردن. در همه ملك چین پاسبانی بغایت مضبوط است. در همه شهرهای آن
نه از ترس دشمن است بلکه اظهار تجمل پادشاهی و ضبط مملکت است.
و از چهار جهت^۳ آن سرای درهاست و از جانب هر دری هفت دربند است. نیز^۴
دیوار هر حصاری [را] در بندی است، و درو در بند هر جانب [از برای] کاری متعین است و
از يك در و در بند او خزینه درمی آید که حاصل دوازده قسم ملك چین است که
آورده‌اند، و در بیرون آن درو در بندها بر ارا به‌ها نگاه می‌دارند. مدتها می‌باید که
نوبت رسد که به خزینه در آردند و از در دیوانگاه خرج آن خزینه‌ها می‌کنند و در
دربندهای يك جانب متعین است از برای خط در آوردن^۵، و درین در و در بند
نیز کوس عدل نهاده‌اند. و از در و در بندهای يك جانب دیگر خلق سرای درمی آیند و
می‌بر آیند و آن يك درو در بندهای يك جانب دیگر از برای دیوانگاه است.
خاقان چین گاهی که خواهد از سرای به در آید از آن درها و در بندهای دیوانگاه
به در آید در سالی يك بار یا دو بار با تجمل عجیب و غریب [که مذکور شد] و در همه
امور ملکی بغایت وزین^۶ است [و گران سر و متأمل و دوراندیش] و در آن وقتی که
و^۷ اگر در باز به همین درها و در بندها در آید.

و چون از چهار جانب درهاست و از جانب هر دری هفت دربندست و در هر دربندی
پنج جفت^۸ درست - دو در طرفین و سه در میان، و آن دو که در کنار [ها] است از و امر او

۱- ق: می‌زنند ۲- س ۶۱۵: توان ۳- س‌ها: جانب ۴- س‌ها: نظر به دیوار

۵- ق: در آوردن و بر آوردن. ۶- س‌ها: و زمین (تصحیح قیاسی است) ۷- س‌ها: باز

۸- س‌ها: دو طبقه

لشکرها به دیوان^۱ درمی آیند، و آن سه که در میان است خاصه پادشاه است که خود [و] خاصگیان خود از آن درها درآید و برآید. و بلندی هر دری مقدار يك گرانداز باشد. و آن درهای مذکور که گذرگاه پادشاه است از پولاد خطائی ریخته اند عجب. اگر از آن درها در روی زمین بوده باشد مگر در خطای کار کرده باشند.

و در بیرون هفت دربند، پیش روی هر دری يك حصار مضبوط ساخته اند^۲ و در سه طرف آن حصار درهاست که به رسم دربندهای درون سرای ساخته اند و غرابت آن درها مذکور شد.

و در درها و دربندها فانوسهاست به عدد ستاره های آسمان رنگارنگه، روشن کرده اند و از سر سنجقها آویخته و از هر دری و دربندی چنان نماید که نظاره کننده داند لطافت آن فانوسها را، و از هم دوری آن دربندها را. و در نیم شب همه اهل قلم و اهل علم حاضر شده اند و در بیرون آن درها و دربندها^۳ خیل و خیل و طلب [طلب] و سنجق سنجق^۴ همه انتظار می برند از برای آنکه گاهی خاقان پیش از صبح به دیوان به درمی آید^۵. هر کس که اهل آن دیوان بوده باشد حاضر نباشد گناهکار است و در بند و حبس برود.

فی زمانها، یکبار خاقان در صبح به دیوان به درآمد و در آن ساعت سه هزار امرا کم آمد- که به دیوان حاضر نشده بودند. همه گناهکار شدند و از منصبها بیفتادند و در بند و حبس رفتند.

و اکثر به دیوان [به] درآمدن خاقان پیش از آفتاب برآمدن است، و از آن ترس مذکور همه آن خلق حاضر شده و بر آن درها و دربندها انتظار می برند، و چون آن درها و دربندها را که مخصوص امرا و لشکری^۶ است به یکبار^۷ کنند و همه آن خلق ما خلق الله گروه گروه و خیل خیل در خورد مراتب خود در آیند از آن

۱- س: «به دیوان» ندارد ۲- س: از «پیش روی» تا اینجا را ندارد.
 ۳- س: «و دربندها» ندارد ۴- س: سنجاغ سنجاغ ۵- س: به درآید
 ۶- س: گناهکار ۷- س: لشکر ۸- سها: باز

درهای مذکور که مخصوص عوام است^۱ و دربانان و چاوشان از برای نمایش‌اند، و اگر نه آن خلق ما خلق الله که در آن دیوان حاضر می‌شوند هیچ حاجت منع و تأدیب و تعلیم نیست بلکه همه خلق چین از خواص و عوام بغایت ادیب و معلم‌اند. ادب و حرمت و عزت را در تمام دنیا کس برابر ایشان مداومت^۲ نتواند کردن، زیرا که از چندان هزار خلق که در دیوان درپیش خاقان چین برپای ایستاده‌اند کس را زهره نطق نباشد چه جای منع و تأدیب چاوش و دربان! خطائیان از آن مضبوط‌ترند که کسی بر^۳ ایشان راه تواند گرفت. [و] چون در آمده شود چندین هزار لشکر بینند که همه غرق آهن و مسلح نشسته پشت بر پشت هم نهاده، و نه خوردن و نه خفتن. و همه بیدار، پیش ازین مذکور شد، و پاس آن درها و دربندها که تحت خاقان چین بر آن جانب است می‌دارند.

مثنوی^۴

این نه صد، چندین سپاه و لشکرند	سر به سر میراجل را چا کردند
روز [و] شب پیوسته لشکر می‌رسد	یعنی از پی میر ماسادر می‌رسد
چون در آمد از همه سوئی سپاه	هم تو بازافتی و هم نفست ز راه
هر که خورد او را اجل يك تیغ دست	هم قلم شد تیغ و هم دستش شکست
گسر منم میراجل در کار و بار	چون اجل آید بمیرم زار زار

و آن جماعت مذکور که نگهبان تخت‌اند ده هزار کس‌اند - پاس تخت و دربندهای دیوان‌نگاه می‌دارند ماسوای دربانان و لشکری که از بیرون پاس سرای می‌دارند. و آن درها و دربندها که از جوانب دیگرست بقدر حال لشکر متعین است از برای پاس آن درها و دربندها.

مشهور چنان است که پنجاه هزار کس شب و روز از درون و بیرون سرای مشغول خدمت پادشاه خطای‌اند و از آنکه تعیین کرده‌اند در خدمت ساعتی

۱- سرها: «از آن درهای» تا اینجا را ندارد ۲- سرها: ندارد ۳- سرها: با

۴- ق: مقاله

احتمال ترك و تأخیر ندارند. و چون نزدیک بر آمدن خاقان شود به دیوان دو فانوس لعلی و صندلسی و طشت و آفتابه - این جمله زرین - از بیرون جماعتی اند که می آرند، و آن جماعت وقتی که خاقان از سرای بیرون خواهد که رود تخت خاقان چین را ایشان بردارند. و چون آن جماعت که بیایند به دربندسیوم باشند و آن فانوسهای لعلی [در] درون سرای در رود و به دربند چهارم و در بالای [او] کوسی بزرگ است مقدار پنجاه کس به دور او ایستاده در نوازش آرند و بسیاری بنوازند، و چون از نواختن کوس ساکن شوند، و هم در پهلوی آن کوس درای آویخته اند بر مثال گمبندی^۱ معلق در هوا از سقف طاق در آویخته [اند]، بعد از نواختن کوس آن درای را نوازند.

و طریق نواختن آن درای چنان است که چهارصد خادم از برای نواختن موکل آن در آیند و چوبی^۲ بر مثال تیر کشتی بس بلند^۳ [که] در مقابلۀ درای به یک پهلو [ی] از سقف^۴ در آویخته به زنجیرها و آن چوب را به آن عظمت عقب عقب ببرند مقدار چهل گام و رها کنند و سر آن چوب بیاید و به آن درای بخورد، چنان به ضرب صدائی از او بدر آید که تمام شهر خانباغ آن آواز را بشنوند [و] آن درای را با آن صفت در نواختن [آر]ند.

و خاقان در آمدن بر تخت نشستن و در آن حین که شصت و نه [درای] نواخته باشند خاقان به تخت بنشیند، و چون بر آن تخت زرین ازدها پیکر قرار گیرد يك ضرب دیگر نوازند. جمله آن نواختن درای هفتاد بود. و درائهای نواختن درای خاقان و کسانی که با اویند به سرعت هر چه تمامتر به سوی تخت و دیوان شتابند و خاقان را هیچ زهره تأخیر و توقف نباشد، زیرا که از قانون تجاوز کردن رسم نیست.

و در آن حین که خاقان چین بر تخت زرین ازدها پیکر قرار گیرد و آن درها و دربندها را [که مخصوص خاقان چین است] به یکبار^۵ کنند و در مقابل تخت خاقان چین آن درو دربندهای فولاد با صداهای^۶ با هیبت عجیب و به آوازه‌های

۱- س ۹۰۶: گمبندی، س ۱۰۶: گمبندی ۲- س ۲: چوب ۳- س ۳: سها: بزرگ

۴- س ۴: «از سقف» ندارد ۵- س ۵: باز ۶- س ۶: سداهای.

با سیاست غریب همه به یکبار و از شود چنان بلند آواز که تمام شهر خانباغ با آن عظمت آواز آن درهای مهن کور و آن درای مذکور و آن کوس مذکور شنوند و بشناسند و بدانند که خاقان چین بر تخت نشست.

و در هر دربندی سه فلاخن انداخته اند و آن فلاخنهارا بر صورت مار ساخته اند از سر تا دم ده «قولاج» باشد و حلقه حلقه ساخته و [سر] هر يك فلاخن در دست میری است و جملگی آن فلاخنها هژده عددست، و چون آن درها و دربندها همه به یکبار و از شود و آن امرا و لشکری و ایلیچیان که از اطراف و جوانب عالم آمده اند همه روی خاقان چین را ببینند که بر تخت از دها پیکر نشسته بر نشاط روی او آن فلاخنها را به یکبار در حرکت بیارند و بر افشانند، [و] بر مثال طوپ و تفنگ^۲ آوازه‌های با هیبت به یکبار به در آید که تمام شهر خانباغ گوش به آن آواز دارند و چون آن آوازه‌ها را بشنوند بدانند که خلق در دیوان روی پادشاه را بدیدند، و همه خلق آن شهر تحسّر کنند از آنکه ایشان روی پادشاه را نتوانند دیدن و هفتاد پست خلق بازار ندیده است روی خاقان چین را. از آن است که خلقی که به دیوان خاقان چین در آیند در بانان و چاوشان هیچ نگویند، زیرا که هیچ کس را زهره نباشد که خلاف قانون و ادب در درون سرای [ره] رود و قدم نهد. هر کس پیش از تخت نشستن خاقان آمد خوش [آمد] و اگر نه نگذارند [در دیوان در آمدن] و او^۴ گناهکارست.

و چون خاقان خواهد که به سیر و تماشای صحرا به در رود تمام خلق شهر دکانها ببندازند و پنهان شوند، از برای آنکه آداب ایشان چنان است اگر خاقان به صحرا به شکار رود دور از روی حاضران. اگر از اسب بیفتد و یا در پی شکار اسب دو اندرین هر در صورت گناهکار باشد^۵ و از پادشاهی معزول شود و سلطنت از اولاد او منقطع شود، زیرا که خلاف قانون کاری کرده است.

و در بسیاری از شهرهای خطای است که در هر يك از آن شهرها [از برای] پادشاهزا- ده هاسرای با تکلف ساخته اند بغایت مزین تا [به] حدی که پوشش دیوارها و خانه‌های

۱- ق: - ۲- س: ها: شد ۳- س: عا: تفک ۴- س: ها: آنکس

۵- س: ها: صفت گناهکار

آن سرایها از سفالهای فغفوری سبزست. و حاصل خرابات آن شهر را با آن پادشاهزاده‌ها تعیین کرده‌اند، یعنی قجبه خانه‌ها را حاصلش را. و بسیاری دیگر از پادشاهزاده‌ها هستند که رنجبری می‌کنند و روز خود می‌گذرانند.

و اگر خاقان چین به سبب گناهی از پادشاهی معزول شود سلطنت از اولاد او منقطع شود، و با خاقان وفات کند. دور از روی حاضران - ذریات نداشته باشد از آن پادشاهزاده‌ها که نگاه داشته‌اند در آن شهرها [هر] کدام که قابلتر بود بیاورند و بر تخت بنشانند.

فصل ۱

و چون خاقان چین خواهد که به دیوان به درآید همراه او سازها می‌نوازند که از همه انواع غریب، و نایها می‌نوازند که همه نوع او عجیب [است]، چنانکه از الحان آن سازهای عجیب و از خوشی آن نایهای غریب هر نفس جان تن را الوداع می‌خواست، و در زمان استماع آن آوازه‌های قاغ‌نوس مثال ارغنون^۲ ایثار و در آن اثنا یکان ضرب‌دهل کریمه [آوازی می‌نواختند که از کراحت] آواز آن دهل خوشیهای آن نایها و سازها ناخوش می‌نمود.

از دریای ابرار

زشت هم خوب است که آواز حمار کم شده

ار عنون آید به گوشم خصم اگر چه انکرست

و آواز زشت آن طبل ناخوش تنبیه بوده مر خاقان چین را که هان مغرور و

مشغول آن سلطنت نشوی و فریفته^۳ این الحانات نباشی که در عقب این خوشیها ناخوشی هست که آن مرگ است.

مثنوی^۱

مر که بنگر تا چه راه مشکل است کا ندرین ره گورش اول منزل است
 پند گیرای دل که گرداب بلاست زنده دل شو زانکه مرگت در قفاست
 ورا زین گرداب سر بیرون کنی هر نفس جمعیتی افزون کنی
 ور درین گرداب مانسی مبتلی سر بسی گردد ترا چون آسیا
 چیست دنیا سرنگون پایدار بقراری دائماً بر یک قرار
 گر همه دنیا مسلم آیدت گم شود تا چشم برهم آیدت
 ملک دنیا خاکساران را دهند عافیت پرهیز گاران را دهند
 و لذت نوای آن سازها موقوف است به سماع، [و] زبان قلم از تعریف^۲ آن
 سازها و ساز قاغ نویسی عاجزست و قاصر،

عراقی^۳

از خرابات مرا دوش به دوش آوردند
 بیخ و دم از در^۴ آن باده فروش آوردند
 شہسواری که نیامد به همه کون فرو [د]
 بر در خانه خمار فروش آوردند
 مطربان زیر لب از پرده اسرار نبی
 تا چه گفتند که فی را به فروش آوردند
 و از آن سازها بعضی مخصوص سرای خاقان چین است که در ما سوای آن
 سرای ننوازند - حکم است.

و چون خاقان چین به آن حشمت بر آن تحت اژدها پیکر نشیند بر آن خلقی
 که در آن در بندها توقف کرده اند [از] امرا و لشکری و ایلچیان که از اطراف و

۱- ق: بیت ۲- سها: بیان ۳- س ۶۱۰: ندارد، س ۶۰۹: مثنوی ۴- ق: پیش

و جمله آن خلق به مراتب خود و به سرعت هر چه تمامتر گروه گروه در آیند و هر گروه را مراتب و جای اومتعین است، و مردمانی که ازین طرف دنیا یعنی از دیار اسلام رفته باشند بر همه مقدم و دو سه قدم مانند [ه] نزدیک خاقان چین باستند^۱ و حرمت مسلمان را بر همه مقدم می‌دارند، و از مسلمانان پایه‌تر مردمان تبت باستند و از تبتان پایه‌تر قلماقان^۲ باستند و از قلماق پایه‌تر اویغوران^۳ باستند و از اویغوران پایه‌تر گروه اوجد و جورجت باستند و از اوجد [و] جورجت پایه‌تر گروه گروه و نوع نوع هندیان باستند.

و هر گروه از مملکتی آمده‌اند و هر گروهی به نوعی لباسها پوشیده و به زبان دیگر گونه سخن می‌کنند [و] به هفتاد و دوزبان در خطای سخن می‌کنند، و نامعدود و بسیار بودن زبانها را شبه نیست و بسیاری لغت الفاظ مختلفه می‌دانیم که در روم یکی موافق نیست.

و طرف راست خاقان چین لشکر و امرای اهل علم او باستند و طرف چپ [او] امرای اهل قلم باستند و طرف عقب تخت خاقان اهل سرای او باستند. بعضی در میان خادمان بوده باشد که دختران نیز بصورت خادمان بودند.

[و] هیچ کس راز هر آن نباشد که در دیوان خاقان چین سر بر آرد و در روی خاقان و یا غیره نگرند. و در پیش روی خاقان امرایی که از ممالک خطای آمده‌اند از برای طلب مراتب و منصب [و] گروه گروه پاپاس و امرای پاپاس و ایلچیان^۴ که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند جمله صف‌صاف در پیش روی خاقان ایستاده و آن درها و دربندهای مذکور در غایت لطافت سزاوار و مناسب سلطنت دنیا در پیش روی خاقان نمایان، و در آن دربندها صف‌صاف لشکرها و پیلان^۴ ایستاده و در آن هفت [دربند] مذکور آن همه خیل و حشم سلطنت خاقان چین در پیش روی او نمایان، و در آنجای^۵ [دیوانگاه خاقان] چین چندین هزار زاغ بلخی سرخ پای و سرخ [منقار] و مرغایان و انواع مرغان عجیب و غریب^۶ هر صباح به دیوان او حاضر می‌شوند

۱- ق: باستند (همه موارد) ۲- س ۶۰۹ وق: قلماق ۳- سها: اوی غوران

۴- سها: پیلان ۵- ق: اثنای ۶- سها: «وغریب» ندارد

و در بالای سرای به سفال پوشیها به فغفوری سبز در محل دیوانگاه می نشینند بی غوغا و بی ترك و تاخیر.

و در ماسوای دیوان و دیوانگاه [در سرای] اگر شرط ببندند نیابند، شبهه^۱ نیست که طلسم است و يك سبب دعوی سلیمانی خاقان را به دیوانگاه هر صباح حاضر شدن آن مرغان است

و در نهایت آن هفت دربند کوس عدل نهاده اند. و در ردیف آن در هر دربندی يك کوس عدل نهاده اند، و بر آن کوسهانگهانان موکل کرده اند، و اگر کسی را ظلم [رسیده بود] بیاید و آن کوس که بیرون هفت دربند است آن مظلوم ظلم رسیده يك ضرب بنوازد که آواز آن کوس به دربند دوم رسد و موکل [کوس] دربند دوم بنوازد. آواز آن به سیوم رسد و در سیوم بنوازد به چهارم برسد و مثل هذا در پنجم و ششم و هفتم. نزد خاقان چین کوس عدل را يك ضرب بنوازد. اگر آن کوس عدل نواختن در محل دیوان بود بسیاری از امرا بودند که عقلشان زائل شود و بعضی بیهوش شوند و بعضی بمیرند از ترس. و گروه آن امرا که شکایت از ایشان بود یعنی به کوس عدل نواختن جمله ایشان دربند و حبس و قتل بروند. زیرا که قانون بر آن طریق است.

و کسی راز هر يك سر موی از قانون تجاوز کردن نباشد و مبالغه نیست. حقا که بیان واقعی است. زیرا [که] امرا از خاقان چین بغایت ترسانند، و باقی خلق از امرا ترسانند، و خردان^۲ و خلق از کلاتران ترسانند. از برای آنکه قانون ایشان بغایت باریک است و نگاهداشت اولازم.

حکایت

یکی از امرای او را در دیوان در حضور خاقان چپ و راست کمر او از هم وا^۳ شد و کمر بر زمین افتاد و گیرند [ه] ها که عسسان سردیوانند او را گرفتند. خاقان

۱- اصل: شبهه ۲- س، ق: خوردان ۳- سرها: باز

چین از روی تخت نعره زد که «با! یعنی بخشیدم. گیرند [ه] ها او را بر زمین گذاشتند. او بیفتاد. نگاه کردند از ترس مرده بود.

و آن کس که کوس عدل بنوازد امرا را ترس از او از آن است که آن کوس عدل نواختن شکایت می شود از امرائی که مهمات آن کس تعلق به ایشان دارد، یعنی به داد من نرسیدند. آدمم و کوس عدل نواختم، و چون آن شخص کوس عدل نوازد هر دو زانو بر زمین نهد و بر سر زانو باسد^۱ و آن نگاهبانان کوس بیرون درجهدند و گردن آن کس را که کوس را زد - یعنی نوازنده آن کوس را - گردن ببندند و منتظر بایستند، و موکلان در بندها در هر در بندی که هستند یعنی نگاهبانان کوس [ها] هر گروه کوس خود را یک ضرب بنوازند و چون در هفت در بند هفت ضرب بر آن کوسها بزنند و آواز کوس هفتم به گوش خاقان برسد در حال خادمان خاص خود را بفرستد و از آن شخص تفتیش احوالش بکنند و از زبان او تذکره ای بگیرند و خط او را نیز بگیرند - که خطای بی خط سخن نکنند - و از آن دادخواه ضمان^۲ بستانند و رها کنند و اگر ضمان^۳ نداشته باشد در حبس بکنند، زیرا که مهمات او کلی باشد از جهت آن در حبس کنند، و آن خط و تذکره دادخواه پیش خاقان در آرند و آن خط و تذکره را خود بخواند و تفتیش آن حال به خواص خود بفرماید. و از سبب نواختن آن کوس بسیار کسان به حبس و قتل بروند. زیرا که قانون ایشان بغایت باریک است و نگاهداشت اولازم. چنانکه در تمام ملک چین اگر کسی یک چیز از قانون ترک کند او را بگیرند و توابع و لواحق او را [هم] بگیرند [و] جمله را در بند و حبس بکشند و جرم کنند.

باز آمدیم بر آنکه چون خاقان چین بر آن تخت ازدها پیکر قرار گیرد و تاج و تخت جمشیدی و درها و در بندها [ی] سرای شادای و دیوان سلطنت خاقانی خود را ملاحظه کرده بعده^۴ کانه دانسته که اینها را بیش بقا نیست، زیرا که در روی تخت بغایت مظلومانه نشسته [بود].

مثنوی

پادشاهان جهان در بندگی^۱ بو نبردند از شراب زندگی^۲
 ورنه ادهم وارسر گردان و دنک ملک بر هم می زدندی بی درنگ
 روی در دیوار بنشینند زرد روی یکدیگر نبینندی زرد
 آن طرف که عشق می افزود درد بو حنیفه شافعی در سی نکرد
 و امرای زبان دان هستند از برای هر طائفه ای جدا به جدا، و امرای زبان دان
 مسلمانان هفت میر مسلمان اند که از برای مسلمانان متعین اند.

و چون خواهند که ایلچیان را اجازت بدهند آن زبان دانان بیایند در حضور
 خاقان چین عرض حال هر گروه بکنند و گویند محل آن شد که بخشش داده شود و
 ایشان را اجازت داده شود. خاقان چین در جواب گوید که دانستم، و خزینه چیان می دانند
 ماسوای آن مقدار سخن از خان خطای - امرای بیرون سرای و خلق بیرون - نشینده اند و
 آن مقدار تکلم خاقان گویا از برای آنست که خلق بیرون بدانند که او را زبان هست، و
 قانون نیست مکالمه کردن خاقان [با امرای بیرون، و امرای نیز با او جز به خط
 سخن نکنند. و در حضور خاقان] نیز قانون نیست خط داشتن و در دربندهای یک جانب
 سرای مخصوص است از برای خط در آمدن و بر آمدن، [که] گفته شد.

و گاه باشد که خاقان چین در در بند سیم بر تخت بنشیند و امر او وزراء و ایلچیان
 که از اطراف و جوانب عالم آمده اند و لشکر و غیره و آن همه خیل و حشم مذکور گروه
 گروه و صف صف در آن دربندها تا در بند چهارم بایستند، و خاقان از طرف درون بر آید
 به آن ترتیب مذکور و به در بند سیم بر تخت بنشیند. و نه خاقان ایشان را ببیند و نه
 ایشان خاقان را. و از برای چنان حالت گروهی از امرای متعین است از برای عرض
 کردن آن خلق. و آن امرار در دست تخته ها باشد از دندان پیل^۳ تراشیده و
 منقش، و در اثنای عرض کردن آن تخته ها را در پیش روی بدارند و نعره ای در^۴ غایت
 بلندی بزند به صدای غریب و آواز [ی] عجیب و در آن نعره بگوید که چندین هزار امر او

۱- ق: زندگی (مثنوی: از بدرگی) ۲- ق و مثنوی: بندگی ۳- سها: فیل ۴- سها: به

چندین هزار لشکر و چندین هزار خاق که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند این جا همه^۱ [به دیوان] حاضرند و آن را بکوبد و خاموش کند و از درون سرای از پیش تخت خاقان در جواب خادم بلند آواز گوید که خاقان [دانست]. چون اندکی [به دیوان] مکث^۲ می‌کنند یک میر دیگر باز از بیرون به آوازی عجیب و غریب بگوید که فرمان چیست؟ از درون سرای^۳ جواب آید که اجازت است.

[فصل]

اگر خاقان چین در ماهی دوبار به دیوان در نیاید معاف است. اگر سه بار ترک کند، بلاعذر [گنهکار شود و یک گناه بر خاقان بنویسند و] گناه پیش ایشان ترک قانون است، و اگر خاقان چین سه گناه کند از پادشاهی معزول شود و اولاد او نیز گناهکار^۴ شوند و پادشاهی از نسل او منقطع شود و از آن پادشاهزاده‌ها که در بعضی^۵ شهرها گذاشته‌اند [و] حاصل خرابات آن شهر و جبه معاش او بود یکی را که اعلم^۶ همه خلق بود بیارند و پادشاه سازند و خاقان پیشین را عزل کنند^۷ از برای آنکه امرا و لشکری و خلق تابع اویند. در آن احکامی^۸ که به طریق قانون باشد و در خلاف قانون فرمان نبرد.

و همه عمر خاقان و امرا و خلق را اهتمام ایشان در آنست که از ایشان کاری خلاف [قانون واقع نشود]، از برای آنکه امرا و خلق به یک گناه مؤاخذ و معاقب شوند و پادشاه به سه گناه.

[فصل]

بعده^۹ امرا و پادشاهزاده‌ها با خاقان چین نتوانند مخالفت کردن از دو سبب: یکی آنکه همه لشکر و خلق از آن خاقان است و همه در دفترست و بیرون از دفتر

۱- سها: جمله ۲- هر سه نسخه: مکس ۳- سها: ندارد ۴- سها: گنهکار
۵- ق: از برای ۶- ق: از آن علم ۷- ق: وقت ۸- سها: ندارد

کسی در خطای نباشد، و هر چند میر معظم و یا پادشاهزاده باشد چون از منصب بیفتد يك كس یاد و کس خود داشته بود، چون مخالفت کند؟ و دوم آنکه در خلاف قانون زهره اطاعت ندارند.

به تاریخ مشهور میانه ایشان چهار هزار سال است که نه آفت طاعون دیده اند و نه خرابی از سپاه، از جهت نگاهداشت قانونی که در امور ملکی بغایت نافع است. از آن جهت^۱ که در امور ملکی و در ضبط ممالک بغایت و کمال رسانیده اند تا به حدی [که] هیچ خلل در ملک ایشان یافت نشود و هیچ دشمن به ملک ایشان رخنه نتواند کرد. از آنکه قانون و قواعد را ایشان بغایت مضبوط گرفته اند.

[و چون ملک ایشان دوازده قسم است مهرهای خطای نیز دوازده است و بر هر يك قسم مهری است یشم^۲ از سفید مقدار کف دست و بر پشت آن مهرها صورت اژدر از سنگ یشم تراشیده اند، و دهر کردن ایشان از سرخی بود و ده تو نشان^۳ بر روی هم بپنهند و مهر کنند. هر ده مهر کرده شود. زیرا که کاغذ ایشان حریر است.

و تعظیم نشان خاقان چنان است که اگر پادشاه را پسری شود یا خوابی یا هولی ببیند حکم بفرستد به دوازده قسم ملک چین از برای خلاصی مجبوسان و آن حکم را در محفه^۳ بپنهند و دو محفه^۲ خالی از برای تعظیم او در عقب آن محفه^۲ با حکم همه از اطلسهای ملون پوشش کرده و آراسته، قرب صد کس آن محفه^۲ ها را برداشته و به هر شهری و منزلی که برسند خلق آن شهر پیشواز بر آیند گروه گروه [و از برای هر گروه] به مراتب جایها ساخته اند تا آنجائی آیند و حکم را سر می نهند و به تعظیم تمام به شهر درمی آرند و به دیوانخانه عالی می برند و همه امرا و خلق هر صباح حاضر آنجا مثل دیوان خاقان تا آن حکم را بخوانند و مهم آن حکم از هم گذرانند.]

و چون آن امرا و خلق از دیوان خاقان چین بر آیند هر کس به دیوانخانه خود بیایند، و هر کس را درخور^۴ مراتب او دیوانخانه ای است و چندین هزار امرا

۱- ق: + است ۲- ق: یشب ۳- س ۶۰۹: محافه ۴- سها: خورد

را چند هزار دیوانخانه است.

و در همه شهرهای خطای به همان ترتیب مراتب دیوانخانه‌هاست که جمله آن را از پادشاهی ساخته‌اند و هیچ میری رازهره نباشد که از برای خود دیوانخانه‌ای سازد، زیرا که قانون نیست.

و چون امرا به دیوانخانه‌ها بنشینند در هر دیوانخانه‌ای سه میر بنشینند: یکی حاکم و یکی امین و یکی دیوان، جمله تعلق دارخان خطای‌اند. و همه از همدیگر ترسانند و هیچ کدام را زهره خیانت تقصیر نبود. از برای آنکه همه غماز یکدیگرند [زیرا که به اخبار تقصیر و خیانت یکی خلعت و منصب می‌یابند، چون غمازی که دیگر نباشند]. و به همین طریق در دیوانخانه‌های سرای نیز دختران و خادمان از همدیگر ترسانند.

و دیوانخانه‌های درون سرای به چه ترتیب است؟ [و دیوانخانه‌های بیرون سرای نیز به همان ترتیب است]، و در درون سرای دوازده دیوانخانه است مقدم بر باقی دیوانخانه‌های سرای، و در هر [یک] از آن دیوانخانه یک دخترست صاحب اختیار مفتش که یک قسم از دوازده قسم ملک خطای را اوضبط می‌کند و دو خادم معتبر: یکی در دست راست آن دختر [و یکی در چپ آن دختر و آن خادم که در دست راست آن دخترست امین است و آن که در چپ دختر] است دیوان [و آن دختر و خادمان را - هر یک را - مرکب و قلم و دفتر بر کرسی نهاده در پیش بردوام.

و پادشاه و امرای اهل علم و اهل قلم را در تمام ملک چین حال این است. و در ضبط قانون خطای هر قسم از دوازده قسم ملک چین را از پادشاهی مهر و قلم و خط دیگر گونه است. اهلش داند.]

و در آن دوازده دیوانخانه مقدم درون سرای همه به همان ترتیب است، و حساب دوازده قسم ملک چین در آن دوازده دیوانخانه مقدم درون سرای در پیش آن دوازده دختر صاحب اختیار کامل با فراست باکیاست^۱ به نهایت می‌رسد.

۱- س‌ها: «دیوانخانه مقدم درون سرای در پیش آن» ندارد ۲- س‌ها: سیاست

بر آن تقدیر، اگر گویند در خطای دختر است راست بود، از بهر آنکه چون دوازده دختر اند در درون سرای که احکام و ضبط دوازده قسم ممالک خطای در دست ایشان است و بر همه خادمان درون و بیرون سرای و بر همه امرای خطای در علم و کمال و در ضبط مملکت بر همه مقدم اند.

فصل

و در بیرون سرای شش میراند که ضبط دوازده قسم ممالک خطای در دست ایشان است:

یکی ضابط^۱ قانون ممالک [خطای] است،

و یکی ضابط خزینه زر و نقره و قماشهای ممالک خطای،

و یکی ضابط خزینه برنج و گندم و جو و عناب و گردکان و گرمه دارو [و] هیزم و گاه تمام ملک خطای است،

و یکی ضابط تمام [لشکر ملک خطای] است،

و یکی ضابط تمام [شهرها و حصارها که ساخته اند و می سازند و مرمت آن و دیوانخانهها و غیره و یامخانهها^۲ - چه یاماسب چه یام ازابه تمام ممالک خطای است، و یکی ضابط تمام سجن ممالک خطای است.

و از بیرون سرای آن شش میرکاردان مهم گذار در خانه خاقان چین ضبط دوازده قسم ممالک چین بر آن طریق مذکور می کنند و حساب آن را سال به سال به خط و دفتر با آن دختران که در دیوانخانههای درون سرای اند بدهند و آن دختران جمله آن را به خاقان به اختصار خط [منقح] به عرض برسانند و خاقان جمله يك سال احوال آن ممالک را بداند. زیرا که از برای هر مهمی خطی به خاقان رسانیده اند به کرات، و اکثر آن واقعات معلوم است.

و شب [و] روز را از برای خاقان چین به سه قسم ساخته اند: در يك قسم عیش و نوش

کند، و دريك قسم خواب رود،^۱ و درقسم سيم خط نشان کند. و درقسم عيش و نوش و خواب اختیاری دارد، آن مقدار که مقسوم است. اما درقسم خط نشان کردن هیچ قدرت تقصیر و تأخیر ندارد. اگر زیاده خواب کند بیدار کنند از برای خط نشان کردن. از برای آنکه تجاوز از وقت معین ترك قانون است.

و به ترك آن چنان، خاقان و دختران که آن روز نوبت خدمت از ایشان بود خود خادمان نوبتچی جمله گناهکار^۲ شوند، و اگر خاقان چین سه از آن گناه کند درقانون ایشان از پادشاهی معزول است و امرای چین به يك گناه مؤاخذ^۳ و معاقب شوند و از مرتبه [و] منصب خود بیفتند و در بند و حبس بروند.

و اگر امرای پادشاه یکان گناه عفو کنند جایز، و اگر پادشاه از امرای نیز عفو گناه کند جایز، و آن نادرالوقوع است. و جائی که از خاقان چین و امرای او نگاه داشت قانون آن چنان بود دیگر که را زهره ترك قانون است.

از جهت نگاه داشت قانون است که مملکت^۴ ایشان چندین هزار سال است خرابی ندیده است و هر روز در زیاده شدن است.

باب هفتم^۱

در بیان زندانهای خطای - نعوذ بالله

و در خانباغ دو زندان است؛ یکی را شین بو گویند، و یکی کمبو .
و آنکه کمبو گویند عقوبت او سخت و بندهای [او] گران. زنده بر آمدن از
آنجا نادر الوقوع است.
و آنکه شین بو گویند بند و عقوبت او خفیفتر و بیشتر [خلق] از آنجا به
سلامت زنده بر آیند.
و در هر دو زندان زنان جدا به جدا. و هر یکی شهری است نامش زندان. و هر
نوع گناهکار را که بیارند نظر به گناه آن گروه دیوانخانه‌ای است در بیرون زندان
و در آن دیوانخانه‌ها گناه هر گروهی را که ثابت کنند و به گردن ایشان لازم
سازند در حال بیان حادثه ایشان را خط سازند و پیش پادشاه در آرند و ایشان را به
زندان در آرند.

فصل

و چون به در زندان برسند سه میر معظم به در زندان دیوانخانه‌ای^۱ دارند و به در

زندان نشسته‌اند و آن میران دربان زندانند. چون پیش آن میران برسند نامهای گناهکاران^۱ را بنویسند و سبب گرفتاری ایشان را بنویسند و تاریخ گرفتاری ایشان را بنویسند.

و مملکت غیر خطای [را] ندانند. بپرسند که از کدام قسم مملکت خطای آمدید و نام آن قسم را بنویسند و تاریخ عمر هر يك بنویسند. آنها که سال خود ندانند دهان ایشان را وا کنند مثل سایر حیوانات و از دندان آدم سال آدم را حکم کنند. و بر روی هر يك مهری از مر کب بنهند و به زندان در آورند.

و چون ملك خطای دوازده قسم است زندان نیز دوازده قسم است و هر گروهی^۲ که بیارند به نام آن قسم مملکت طبقه‌های متعین است [یعنی حصارى جدا جدا] و گروه آن قسم را بر آن طبقه بپسند. و اگر یکی گناه کند مثلاً جنگ کرد بسبب يك جنگ کننده ده پانزده^۴ کس را از قوم و قبیلۀ او کردن بسته به زندان می‌برند. اگر زن و اگر مرد باشد که جمله را به زندان می‌برند. و هر گروه را از کدام دیوانخانه که گناه بر کردن ایشان لازم ساخته در قید و بند می‌آرند. باز وقت نجات ایشان به همان جای می‌برند و رها می‌کنند و گروه گروه در می‌آرند و گروه گروه می‌بر آرند.

و در همه ممالک^۵ خطای هیچ میری یا سوباشی زاهره نباشد که يك آنچه از هیچ گناهکاری بگیرد. ماسواى پادشاهی. و جریمه‌ای که از برای پادشاهی بگیرند در خورد گناه آن کس، و قبیلۀ او را نیز جرم بکنند و چند مد برنج سفید او بدهد و قبیلۀ او چند مد^۶ کندم و ارزن بدهند. در تمام ملك خطای جریمه به همین طریق است. زر گرفتن رسم نیست.

چون به زندان در آرند بپرسند که از کدام قسم خطای آمده‌اید. چون جواب بگویند که از فلان قسم اشارت کنند به طبقه آن قسم. از برای آنکه خطایان را

۱- س‌ها: گناهکاران ۲- س‌ها: باز
 ۳- س‌ها: گروه ۴- س‌ها: پونزده
 ۵- س‌ها: مملکت ۶- س‌ها: مت

تصور چنان است که از مشرق تا مغرب همه در فرمان خاقان چین است. ماسوای ممالک ایشان مملکت در عالم نمی باشد.

فصل ۱

سرگذشت ما چنان بود که مادوازه کس بودیم که به ^۱خانباغ رفته بودیم پیش خاقان چین [از قضا] ^۲یکی از جهلای ماجنگ کردبایگی از گروه تبتان و به سبب جنگک یک کس ما، جماعتی از آن گناه بی گناه را بند کرده به سجن در آوردند. ولی عنایت حق بود که مردم مسافر را چوب زدن و اشکنجه کردن نبود و جریمه دادن نیز بر مسافر نبود.

و چون ما گروه بی گناه را در آوردند در طبقه‌ای که به نام یک قسمی از دوازه قسم ممالک خطای است که او را قلمرو دوشنگ سی گویند در طبقه قسم او ما را در آوردند. چون در آمدیم مارا کاویدند که زرو نقره و دنیائی به خود نیارد ^۴گویان. از برای آنکه قانون ایشان بر آن است.

چون در آمدیم در فرقه‌ای از دوازه فرقه زندان خطای می بردند در راهی که از رفتن بسیار در درون زندان مانده شدیم و در درون زندان در آن رفتن می دیدیم دو رویه دیوانخانه‌ها نوع نوع ساخته بودند از برای پرسیدن انواع گناهکاران. در هر دیوانخانه‌ای سه میر معتبر نشسته: یکی در پیشان و دو در طرفین. و آنکه در پیشان است او پرسنده و حاکم ^۵ است، و آنکه در راست او نشسته او امین است، و آنکه در چپ او نشسته او دیوان است [یعنی نویسنده]، و هر سه میر معتبرند. از برای آنکه از غایت دانش و اعتبار ایشان است در زندان مهمات پرسیدن.

و در همه آن دیوانخانه‌های دو رویه امرا به همین قانون باشند و در آن دیوانخانه‌ها باغها و باغچه‌ها و بوستانها ساخته‌اند از برای امرا، و در زیر آن درختان و میداها در محل عیش و نوش زمانی فراغت کنند.

۱- ق: سرگذشت ۲- ق: در ۳- سها: + با ۴- ق: نباشد ۵- سها: مفتش

فصل

و هر روز صباح که از دیوان خاقان که او^۱ گردنده^۲ مرا در همه ممالک چین گروه گروه همه در دیوانخانه‌ها [ی خود] در آیند و مهمات می پرسند و هیچ يك راز هرۀ تأخیر و تقصیر نباشد. چون امرای زندان در آن باغها و بوستانها گروه گروه به دیوان-خانه‌های خود بنشینند از زندانیان انواع گناهکاران را در آن دیوانخانه‌ها به مراتب درخور گناه درمی آرند، و گروهی را به درمی برند، و گروهی را شکنجه می کنند، و گروهی را چوب می زنند، و گروهی را در بندهایی که خلاف این ممالک است می کشند، و گروهی را تخته‌های سرب [ناک] در گردن ایشان گذرانیده، و گروهی را تخته‌های جنازه مثال در گردن ایشان کرده و در پایهای ایشان کندهای سرب انداخته، و گروهی را از مویهای سر آویخته و انگشتان دستهای ایشان را در تاب-خالها کشیده و در خمهای ران ایشان میخهای شکنجه کشیده و بر روی رانهای ایشان دو رویه چپ [و] راست می زدند از عقوبت و از سختی عقوبت جمله بیهوش شده بودند و ما را اعتقاد چنان بود که جمله مرده‌اند.

اگر صدسال در دوزخ نشینی	ز مالک غیر آزردن چه بینی
چو دنیا مؤمنان را هست زندان	مشو ساکن درین زندان چو دزدان
چو دانستی سجن ^۲ بر مؤمنان است ^۳	کسی کورا نخواهد مؤمن آن است
بین تا از کجائی در حقیقت	چو ما آنجا روی اینک طریقت
وطن گاه تو گر دنیاست باری	دوسه روز آمدی اینجا به کاری
اگر دنیا ترا همچون بهشت است	یقین دان کافری کین از توزشت است
بدانی گر شوی عارف درین جای	که در سجنی، تو داری بند بر پای
بسکوشی تا از ویسائی نجاتی	نجاتی کاندرو باشد حیاتی
حیات جان تو از علم دین ^۴ است	چو دریای یقین دانی که این است
به سجن اندر کسی شادان نباشد	اگر باشد به جز نادان نباشد

۱- سرها: باز ۲- ق: سخن ۳- شاید: چو دانستی که سجن مؤمنان است

۴- ق: دین علم

اکسر درسجن میری بی خبردار به سچینت کنند آنجا نکوسار
 بکن جهدی و بیرون شوز زندان که نادانی است باشیدن به زندان
 وما جماعت بی گناه آن دیوانخانه های زندان و باغها و بوستانهای زندان را و
 امرای زندان را و گروه گروه خلق را در آن دیوانخانه ها در آوردن و گروه گروه
 بر آوردن و گروهی انواع اشکنجه کشیده را و آن همه عجایبات را می دیدیم و
 ترسان و لرزان می رفتیم تا رسیدیم به جائی که آن دیوانخانه ای بود بر همه دیوانخانه های
 زندان مقدم.

آن امرایی که در آن دیوانخانه بوده اند به منزله نفس ناطقه خاقان [چین
 بوده اند] و آن دیوانخانه از برای گناهکاران خواص خاقان چین بوده.
 چون مردمان مایان^۱ را در دیوان خاقان چین نزدیک تخت ایستاده می کنند
 از برای آن از خواص بوده ایم، و گروه ما را در آن دیوانخانه در آوردند در پیش آن
 امرای نشستیم. از برای آنکه ایشان مردمان ما را صحرایی و روستایی اعتقاد
 کنند از مردم ما ادب و حرمت و عزت و قانون طمع نکنند و ماسوای ممالک خود
 شهر در عالم ندانند.

و چون در پیش آن امرای نشستیم بر دست و پای بندها نهادند و به حبسگاه در آوردند و
 دروازه حبسگاه نیز کلیدند بغلها و آستینهای ما را از برای آنکه مبادا^۲ که تیغ و
 زر و مال خود در آوردند گویان دور از روی حاضران. چون در آوردند می بینیم دو
 رویه یعنی^۳ دو طرفه خانه های طولانی است پوشانیده. گروه گروه خلق را در تخته ها^۴
 کشیده [و] چار میخ و پنج میخ^۵ بر روی تخته به ستان خوابانیده دستها و پایهای
 ایشان را با وجود بند و زنجیر به زنجیرها در میخهای آهنین بسته و از موهای سر
 ایشان کشیده و در میخ بسته.

و گروهی را در بند و زنجیر کشیده و با وجود با آن نگذاشته و پایهای
 ایشان را از تخته ای گذرانیده و به ستان خوابانیده و از روی سینه ایشانها به زنجیر

۱- س: ما ۲- ق: نبادا ۳- س: ها: «دو رویه یعنی» ندارد

۴- س: تا: تم لقاها (?) ۵- ق: + یعنی ۶- ق: استان

صد گزی به اشکنجه‌ها کشیده، بیم آن است که استخوانهای سینۀ ایشان بشکند و ایشان در فریاد^۱.

و گروهی را در بند و زنجیر کرده و در صندوقها کرده‌اند، و کفی بالله شهیداً. غرض مبالغه نیست بیان واقع است، و آنها را که در صندوق می‌کنند کشند [ه]های پدر و مادرند و آن صندوقها مثلثه بود، یعنی سه برجه در غایت تنگی و پستی، و بلندی او به مقدار يك بدست^۲ بود. سبحان الله! چگونه گنجیده بود آن شخصی که سر صندوق را وا^۳ کردند! يك کس دیدیم که در درون صندوق با وجود بند و زنجیر اعضای او را خورده و در آن صندوق تنگ و پست به زور گنجیده و همه اعضای او با بلندی سر او برابر شده و در صندوق چسبیده^۴. گویا اعضای او همچون گوشت شده بود که در آنجا گنجیده بود. چون سر صندوق را وا^۳ کردند آن شخص با آن بند و زنجیر از آن صندوق برخاست، بطوری که هیبت [او] در مائثر کرد.

وما [را] در بندها و زنجیرها در آوردند، تا پنج روز. [بعده] حکم از سرای خاقان بر آمد که مایان را بند و زنجیر بردارند و خالی رها کنند. زیرا که ایشان این نوع عقوبتها ندیده‌اند گفته و طاقت آن ندارند. در حال مایان را خالی در زندان رها کردند.

و گروه گروه در زندان خلق بی حساب بودند که خالی رها کرده بودند، در خورد گناه ایشان.

[فصل]

پنجرة در مثالی بود به سوی زندان. زنان عورات می نمودند. از یکی در بانی پرسیدیم که چه مقدار زن محبوس اند. گفت پانزده هزار زن در زندان شین بو است. و بیست و شش روز دور از روی حاضران در آن زندان ماندیم. و در آن مدت هر چند روز از زندان به درمی آوردند و به طرفی از اطراف شهر خانباغ از برای تفتیش

۱- سها: فریاد ۲- ق، سها: بدسک ۳- سها: باز ۴- سها: چسبیده

می بردند به دیوانخانه ای به سیاستی که خیال می کردیم که مابی گناهان را جای کشتن آنجاست.

الحمد لله که گروه مایان را چوب زدن و اشکنجه کردن نبوده، و گروه خطائیان را گروه می آرند و چوب می زنند و اشکنجه می کنند، نعوذ بالله. و از بزرگی شهر خانباغ بود که در هر دیوانخانه ای که می بردند یک روز در رفتن و یک روز در رفتیش کردن می ماندیم و یک روز در آمدن بودیم، و چون قریب به خلاص شدیم - بلانشویه - پیش مفتیان ایشان بردند و دیوانخانه آن مفتیان هم در زندان بود. و هرگز از خاطر نرود خوشی آن باغ و بوستان که در زندان در دیوانخانه آن مفتیان بود.

و چون پیش آن مفتیان بردند و آن اقرارنامه ها که در دیوانخانه های اطراف خانباغ از ما نوشته بودند جمله آن خطها را پیش آن مفتیان نهادند و بزرگی کاغذ آن خطها مثل حصیر مصلی که از کاغذ خطائی بود و به خط خطائی نوشته بودند که ازین جمله به نام فلان کس جنگ کرده و بر کرده خود اقرار نمود و این جمله از همراهان او بودند. در گناه داخل اند. از آن سبب [که کس بد را همراه خود آورده اند]. این جمله را در بند و حبس آوردیم گویان نوشته بودند - بلانشویه.

آن مفتیان پیران کهن^۱ بودند. از برای آنکه بعد از ضبط مملکت تمام و کمال قانون را دانسته علمی و عملی^۲ او را به کار آورده، و امارت^۳ امرای خطای را نهایت امرای دیوانخانه های زندان بودن است. زیرا که پیش خطائیان بند و حبس و قتل بغایت عظیم است و برین جمله خطای را ضبط کرده اند.

و چون آن پیران کهن کار دیده روزگار گذرانیده مکتوبات را بدیدند و احوال ما دریافتند گفتند شما را گناه نیست. اما همراه شما یک تبت را به چوب زده و آن تبت هلاک شده. چون همراه شما بد کسی بوده از شما هر یک سه مد^۴ ارزن جریمه می باید داد.

۱- ق: کهنه ۲- سها: عملیه ۳- ق: عمارت ۴- سها: مت

اما آن کس که به چوب زدن قتل نفس کرده صورت می‌دهیم بر قصاص او که بعد از سه سال او را قتل بکنند. اما او را نگاه دارند تا آن زمان و شمارا بزودی بگذارند. و آن صورت را چون مفتیان خطای نوشتند و در سرای پادشاه فرستادند روز دیگر جواب به در آمد که آن شخص که خوبی است او را نگاه داشتند و میان را بگذاشتند. از برای آنکه در خانباغ همه مهم جزوی و کلی را به پادشاه باید عرض کردن. اما در ماسوای خانباغ به خادمانی که هر قسم [ملک خطای] را به آن خادمان^۲ تفویض کرده‌اند، اگر مصلحت جزئی باشد خادم حکم کند. اگر کلی بود به خاقان عرض بفرستند و هر چه سازند به علم اوست.

و بعضی زندانیان را بعد از بند و عقوبت بسیار چون روی به خلاصی نهند کرده کرده از زندان بیرون آرند و سر بازارها و گذرها کندهای سرب ریخته در کردن ایشان گذرانیده و در دست و پای ایشان بندهای آهن و از شیب^۳ بغلهای ایشان آویخته چنانکه پایهای ایشان به زمین نرسد [و آن عقوبتها از برای ترسانیدن خلق بود، و]^۴ در آن سختی اگر ماهی به سر بردند و زنده ماندند بعد از آن فرود آرند و هر يك را صد چوب بر کون برهنه^۵ ایشان بزنند، زیرا که قاعده خطای است. اگر مرد بود تنبان او را بکنند [و] بر کون برهنه او چوب بزنند، و اگر عورت بود بر بالای تنبان او چوب بزنند. و تحمیل جریمه کنند و جریمه او چند مد^۶ برنج سفید و یا گندم و یا ازن، و اگر قوت جریمه را دادن ندارد بر و چند ساله تحمیل میل بانی و یا پاسبانی و یا عسی و غیره از برای جرمانه او در جای او^۷ بفرمایند. و چون مدت آن خدمت به سر آید پیش ضابط آن شهر برود و عرضه داشت خود را ببرد و بر احوال او مطلع شوند و صد چوب بر کون برهنه او بزنند و بعد از آن خط خلاصی او بدهند. و جریمه خطانیان همه ازین نوعها بود، و زر و نقره جریمه ستانیدن رسم نیست.

۱- سها: بیرون ۲- ق: به خادمی ۳- سها: شیو ۴- ق: که به
آن عقوبت ۵- س ۱۰۵: کون بدنه ۶- سها: مت ۷- سها: ندارد

و چون آن گروه دارها کنند گروهی دیگر^۱ به جای آن جماعت پیشینه به همان نوع عقوبت [ها] بیاویزند و گروهی را چارمیخ کنند^۲ و انواع عقوبت ایشان بسیار است. و در همه شهرهای خطای در چارسوها و دربندها و گذرها و راهها گروه گروه به انواع عقوبتها در عس خانهها [ی] آن زندانیان گرفتارند و زندانیان چون به آن عقوبتها برسند شاد شوند، زیرا که آن عقوبتها علامت نزدیک شدن خلاصی ایشان است.

بعده^۳، و آن خلقانی که در آن زندانهای عالی اند لاینقطع هر روز گروه گروه هر گروه^۴ را به دیوانخانه دیگر گون می برند و تفتیش حال ایشان می کنند و چوب می زنند و اشکنجه می کنند و اقرار از ایشان می گیرند.

و هر گناهکار را ماهی یکبار نوبت تفتیش اوست، اگر چه سالی دوازده ماه به همان نوع تفتیش کرده اند و به تکرارها از او اقرارنامه گرفته اند. زیرا که کار زندان را بر همه امور ملکی مقدم داشته اند. و از حالهای زندانیان، پیوسته خاقان تفتیش کند.

و فی زماننا در زندان شین بوسه کس بمرند [در یک روز] از سختی بند و عقوبت. زیرا هر کس که می میرد از برای تلف شدن او خطپیش خاقان در^۵ می آرند که در زندان چنین کسی وفات کرد. از خاقان خط بر آمد که شما مگر در مهمات زندان تقصیر می کنید که سه کس در یک روز تلف شدند. امرای زندان بترسیدند و همه به یکبار در زندان درآمدند و گرد آن محبوسان و بندیان بر آمدند و بعضی را بندها تخفیف کردند و بعضی را خالی گذاشتند و بعضی را به طعام بیشتر دادن^۶ امر کردند.

و طعام زندانیان از پادشاهی می دهند روزی یکبار، و آنها که کس دارند از برای محبوسان خود از بیرون نیز طعام فرستند و آن طعامها را در زنبیلها با علامتها و خطها بیارند و در میانه^۷ هر حبس خانه ای توده کنند. که رازهره باشد که در

۱- س ۶۰۹: دیگر ۲- سها: «و گروهی را چهار میخ کنند» ندارد ۳- سها: ندارد ۴- سها: «و هر گروه» ندارد ۵- سها: ندارد ۶- سها: ندارد ۷- سها: میان

طعام یکی خیانت کند. حکم است که هر که مقدار يك نخود خیانت کند دزد و خاین باشد.

روزی دوبار محبوسان را رها کنند از برای قضای حاجت و از برای طعام خوردن. و هر کس بیاید^۱ علامت خود بداند و خط بخواند و طعام خود را بگیرد. چون طعام خوردند در بند و حبس می کشند.

اما از حالهای زندانیان پیوسته خاقان باخبر باشد. زیرا که هر گناهکاری را ماهی يك بار نوبت اومی رسد که دريك دیوانخانه‌ی او را تفتیش کنند و دیوانیان آن دیوانخانه خط بیان حال او را و اقرار و انکار و اشکنجه او را و مدت انواع تفتیش او را و جمله واقعات او را در ماهی يك بار در پیش خاقان درمی آورند، و از آن است که خاقان چنین جمله اهل^۲ زندان را از زن و مرد ایشان را نام به نام می داند و بر احوال واقعات اکثر^۳ ایشان مطلع است و از حال جمله اهل زندان خبیر.

و هر خط و دفتر که در دیوان خانه‌های بیرون سرای است در تمام ممالک [و در درون سرای است مثل آن از تمام ممالک] خطای.

سبحان الله! چه قانون و چه نگاه داشت قانون است که به سبب ضبط قانون و نگاه داشت قانون چندین هزار سال است که ملک ایشان خلل ندیده و دشمن بر ایشان ظفر نیافته. از هفت ساله تا هفتاد ساله، و از درویش و پادشاه، هیچ کس را سر موئی زهره ترك و تأخیر قانون [نباشد].

فصل

و آن گناهکار [ان] که واجب قتل اند خاصه از برای تفتیش ایشان خاقان [چین] سالی یکبار دیوان کند و چندین هزار خونی را، مفضلش را، دمه^۴ [در] دست گیرد و یکان یکان را به نام می خواند، و آن خونیان بر کردار خود پیش پادشاه

۱- ق: بیاید ۲- ق: بیگناه کاری ۳- ق: جمله حال ۴- سها: ندارد
۵- سها: دهه دهه

اقرار می نمایند و می گذرند و هیچ يك را زهره انکار نباشد. نقل کفر کفر نیست، از برای آنکه جهلای خطای از بسیاری حرمت، پادشاه خود را به خدائی می پرستند و پادشاه به آن راضی نیست^۱، و کفره خطای می گویند. - دوراز [روی] حاضران - خدای سه صد^۲ است و می گویند [از آن جمله] یکی خاقان چین است و آفریننده آن سه صد^۳ خدای یکی است که الله است و کفره خطای درین رنگ است.

و از آن سبب خونیان^۴ زهره دروغ گفتن و انکار ندارند، و اگر چه خاقان چین آن چنان اعتقاد ایشان معلوم است که راضی نیست از برای آنکه خود را خدا پرست می داند و از بعضی افعال او معلوم است و مذکور شد.

و دیگر آن خونیان را از آن سبب زهره انکار نباشد زیرا ماهی یکبار در هر دیوانخانه ای بر کردار خود اقرار داده اند تا سه سال، و خطهای ایشان جملگی به خاقان رسیده و خاقان چین جمله گناهکاران را که در زندان اند نام به نام می داند و اکثر را از راه خط می شناسد، خاصه مر خونیان را که سالی یکبار از پیش خاقان می گذرانند و به کردار خود اقرار می دهند و خاقان چین به قلم سرخ علامت خود نشان می کند تا سه سال. و هر آن جمله را که سه سال ایشان رسید حکم بر قتل ایشان بکند. آن روز قتل، [چندین هزار] خونی را علمهای سرخ بر سر ایشان نشانده خیل خیل و گروه گروه از سرای خاقان بیرون آورند و به قتلگاه ببرند و محل قتل ایشان در سالی یکبار بود. و در تمام خطای از تقویم محل قتل می دانند و چندین هزار سال است که قتل به روز می کرده اند.

و قریب تاریخ نهصد و دو (۹۰۲) بود که قحطی عظیم در يك قسم از دوازده قسم ملك خطای واقع شد که آن قسم را قلمرو شنکسی گویند. خلق بیحد تلف شد. عاقبت به حکمت علاج کردند.

۱- سرها: «و پادشاه به آن راضی نیست» ندارد

۲- سرها: سیصد

۳- سرها: ندارد

۴- سرها: ندارد

وبعد از آن حکمت شناسان فرمودند که [آن ضرا از خون ریختن بی وقت است به روز. بعد از آن] روز قتل را به شب بدل کردند و در يك شب چندین هزار خونی را در تمام ملك چین قتل کنند بتخصیص در خانبا اسغ . چون صباح شود به نظاره بیایند و بینند جمعی را [پیوند] ازییوند جدا کرده و جمعی را گردن زده و به روی هم پشته کرده و جمعی را پاره پاره کرده و هر گروهی را به نوعی کشته^۱ و جمعی را پوست کنده و سرنگون آویخته، و هر گروه گناهکار را به نوعی قصاص کرده اند.

و عجب تر آنکه سر چندین هزار مقتول را - هر يك در صندوقچه ای^۲ جدا [به] جدا محکم کرده اند و صاحب آن سر را بیان [حال او] کرده [اند] و نوشته که صاحب این سر چنین کس بود و از کدام محله بود و نام [او و] پدر او چه بود و گناه او چه بود و چند سال در حبس بود و در هر ماهی در کدام دیوانخانه ها کدام میران تقشیش کردند؟ و در هر سال پیش خاقان چه نوع اقرار کرد. آن خطها را بدان انواع نوشته در گردن آن خونیان آویخته به قتلگاه می آرند.

و چون سر از تن آن خونیان جدا شود سرهای مقتولان را در صندوقچه ها محکم سازند و خط هر کس را به صندوقچه^۳ سر او بچسبانند^۴ و تا سی سال در خزینه نگاه دارند از برای آنکه اگر کسی دعوی کند که چنین کس من به ناحق کشته شده حکم از پادشاهی بر آید که سر آن مقتول را از خزینه حاضر سازند، اگر کسی دعوی بکند بر آن^۴ سر بکند: آنچه احوال آن مقتول است بتمامه در کاغذ نوشته اند و در صندوقچه چسبانیده^۳. تا سی سال آن سرها در خزینه باشد. بعد از سی سال کسی را دگر دعوی نباشد سرها از خزینه بیرون آرند و به دریا اندازند. - و از آن نوع عجایبات در خطای بسیار است.

وسالی یکبار زندان را از زندانیان سه ساله پاک سازند. بعضی را گروه گروه به کشتن برند، و بعضی را گروه گروه [به میل بانی و دیده بانی فرستند، و بعضی را

۱- سها: «وهر گروهی را بنوعی کشته» ندارد ۲- ق: صندوقی

۳- سها: بچسبانند ۴- ق: برای

گروه گروه [به عسی و عسخانه‌ها فرستند، و بعضی را گروه گروه برپاسبانی و پاسخانه‌ها فرستند، و بعضی را گروه گروه در سر چارسوها و گذرها و راهگذرها و دربندها و اشکنجه‌های عجیب و عقوبتهای غریب نگاه دارند از برای عبرت و ترسانیدن خلق] چنانکه پیش ازین مذکور شد.

و چون میعاد آن گرفتاران به سر آید آن بندها و عقوبتها از آنها دور سازند و هر يك را صد چوب بزفند و در خورد گناه او از گندم یا برنج سفید یا ارزن و یا نخود و یاجو چند مد بگیرند و رها کنند.^۱

باب هشتم

در بیان سالی یکبار عید کردن مردمان خطای در تحویل چله زمستان

و سر سال و حساب سال [ایشان] از تحویل چله زمستان است، و چون چله تحویل کنند [عید کنند]، در تمام ملک چین^۱ تا مدت يك ماه در عیش و نوش باشند و در آن روز خاقان چین را دیوان و تجمل اردوچندان شود و چندین هزار امرا گروه گروه و خیل خیل و هر گروهی نوعی رنگ^۲ از انواع رنگها از اطلس خطائی پوشیده چنانکه ادنی پوشش خطائیان ده تو قماش بر روی^۳ هم بود. و از آن امرا گروهی همه اطلس سبز و گروهی همه اطلس سرخ و گروهی همه اطلس^۴ زیتونی. و آن امرا را اجازت بدهند گروه گروه و خیل خیل در صحن سرای خاقان چین درس خوانها^۵ و شیرها بر روی صندلیها صف بکشند [و ایلچیان و خلقی که از اطراف و جوانب عالم آمده اند همه را اجازت بدهند بر سر خوانها و شیرها صف بکشند] و خاقان بر صفت [ایوان] بلند [ی] بر ایوان سرای بر نیم تخت مزین بنشینند^۶ با تجمل تمام به ساز و صحبت به عیش و عشرت مشغول و آن صحن سرای در نظر خاقان از انوار و انواع اطلسهای ملون آن امرای مذکور چون بز ازستان

۱- سرها: خطای
۲- سرها: رنگی
۳- سرها: به روی
۴- سرها: ندارد
۵- سرها: خانها
۶- ق: نشسته

بزار بهار و نگارستان چین^۱ می نمود. و آن طوی^۲ و شیلان از برای امرای خودش^۳
در سالی یکبار بود.

کنز الحقایق^۴

بهبشت اندر مثل چون مطبخی دان	که باشد اندرو مرغان بریان
بهبشت پسر طعام از بهر عام است	تو عامی میل تو سوی طعام است
به دنیا خوردن و در ^۵ آخرت هم	جوی خوردن نخواهی عمریک دم
بهبشت صورت ارچه دلپذیرست	به نسبت بسا حقیقت ز مهر پرست
بهبشت خاص نه ^۶ ذوق طعام است	که ذوق جان بحق مالا کلام است
به صورت چون نت خورد این جهان را	به دست آور به معنی ذوق جان را
مشو شاد از بهشت و نعمت او	مترس از دوزخ و از ^۷ نکبت او
چو صدیقان ز هر دو کون آزاد	بجز در بندگی حق مشو شاد

و از برای ایلچیان هر بار که به دیوان بیایند به مطبخ پادشاهی در آرند و
بر سر خوانها و شیرها بنشانند، و در آن مطبخ آشپچیان مسلمان جدا و از آن کافر جدا.
و در در بند سیوم سرای در یک جانب دیوان نگاه پسر خاقان چین است. در سالی سه بار
بعد از ادای دیوان خاقان به دیوان نگاه پسر او حاضر شود: [جمله آن خلق که به دیوان
پدر او حاضر بوده باشند] در پیش آن پسر صف بایستند و آن پسر خورشید
طلعت ماه سیما که پدر او وفات کرده و این زمان او پادشاه شده و او سید انبیا را
در خواب دیده و ایمان آورده و چون بیدار شده کلمه شهادت را دیده که در دیوار
حجره او به خط سبز نوشته شده -- یوشعبان می گویند.

در میان مسلمانان خانباغ مرد عالم است. او را به سرای در آورده.

۱- سها: «و نگارستان چین» ندارد ۲- سها: توی ۳- سها: خدش

۴- ق ۱۰۶: در صفت بهار ۵- سها: خوردن و وز ۶- سها: نی

۷- سها: وز

و روز دیگر امرای خطای پیش خاقان چین خط در آوردند که خلاف قانون است آنچه تو کردی! او در جواب گفته که قانون بر ظاهر است. ظاهراً مخالفت ندارم به قانون، و شما بر باطن من چه کار دارید! چون مرا نیز بر باطن شما قانون نیست، [و ما باقی درجایش گفته شود] و مسلمان شده.

ومی گفتند بعد از پدر او به کمال او در ملک چین کسی نیست و آن پسر بر بالای نیمتخت زمانی بر پای بایستد و بعده در حرم خود در آید و آن خلق از دیوان او وا کردند.

و در دیوانگاه آن پسر مقدار [بیست] خانه بود که از در او به زنجیرها آسیا سنگها آویخته بودند. می گفتند همه آن خانهها پر خشت نقره است و هیچ احتیاج به آنها نداشتند، و از آن انواع خزینهها در آن سرای بسیار است.

باب نهم

دربیان دوازده قسم ملك خطای

و دريك قسم از دوازده قسم ملك چين سه ماه راه رفتيم.
قسم اول را شنگسى گویند و شهرهای آن قسم مذکور کنجان فو و کنجو،
وسوجو، دنک جو، و در جمله این شهرها مشك حاصل شود - و در غیره مشك نیست.
و هم درین قسم است جولان فو و کلان فو و خونان فو، و در [ین] جمله شهر مذکور
ریوند اعلی حاصل شود - و در غیر این شهرها ریوند نبود.
و جندی فو^۱ و جندی فو^۲، و جمله این شهرهای مذکور دريك قسم است که
در سر راه بود. آنکه در اطراف اوست عدد او را خدا دادند. بلا تشبیه آن جمله شهر
مذکور هر یکی [او] مصر جامع است، ادنای او مثل تبریز.
و قسم دوم از دوازده قسم ملك چين دیگر منزاستان است، و درین قسم
چناقهای عجایب و رکیبهای غرایب مرصع و آهن جامهای زرین و سیمین و غیره
[است]. و نام شهر مذکور^۳ نمطای^۴ و این نمطای پایتخت قدیم ملك چين است. فغفور چين و
پادشاهان پیشین را پایتخت نمطای بوده است. و در آن شهر چارپانگه نمی دارند الا عرابه^۵

۱- سها: جندی فو به فتح اول و سوم ۲- به کسر اول و سوم ۳- سها: مشهور
۴- ق: خطای ۵- سها: چاروا نمی در آید ۶- سها: ارا به

پیاده. همه چیز [ی] را با عرابه^۱ [پیاده] درمی آورند.

و در آن نمطای تخت و تاج فغفور چین و پادشاهان پیشین همچنان ایستاده و هر صبح چندین هزار لشکر و امرا که در آن شهرند به طریق دیوان پیش آن تخت حاضر شوند. و اگر يك روز ترك و تأخیر کنند جمله گناهکار شوند و از منصبها بیفتند و به حبس و قتل بروند.

و در تاریخ هشتصد و چهل (۸۴۰) گذشته بود که خانبالغ را بنا کردند و ترك تخت نمطای کردند و پایتخت را خانبالغ ساختند، از برای آنکه دشمن ایشان از این جانب است که آن را قلماق گویند. گذرگاه دشمن را مضبوط گرفته. آن دشمن بر خطائیان هرگز کار نکرده. زیرا که مملکت داری خطای^۲ بغایت معقول و مضبوط است. و قسم سیم از دوازده قسم ممالک خطای دیگر خانبالغ است.

[و در درون شهر خانبالغ در طرف شمالی او کول آبی است که مقدار دو میل از کنار تا کنار دیگر پهنای اوست که لشکر خطای از قعر زمین بریده به در آورده اند. چنان کارها از لشکر خطای عجب نباشد. زیاده ازده آسیا آب از او می جوشد و رودخانه عظیم می شود و به سرای خاقان چین درمی آید و آن هفت حصار را سیر می کند و از طرف دیگر^۳ او بیرون می رود و به شهر خانبالغ پیریشان می شود، و بر هر طرف شهر رود آبی روان.]

[و این] خانبالغ لفظ او یغورست و [گر نه] خطائیان به نام دیدو گویند یعنی پایتخت.

و متاعی که از آن مملکت حاصل شود نقره بود. و يك چشمه^۴ دارد مثال آب روان و چاهی دارد مثال سرکین کبوتر.

و نقره جیلی را خود نهایت نیست. از آن است که نقره در خطای ارزان است. اگر در باقی ممالک دنیا نقره نماند ربع نقره خطای همه روی زمین را بس بود. یعنی ربع نقره [ملك] چین با نقره تمام ممالک برابری می کند.

۱- سرها: ارابه ۲- سرها: خطائیان ۳- سرها: دگر ۴- ق: چشم

و از همه اقمشه ممالک چین در خانباغ بسیار است.
 و آن کانه‌های مذکور از قسم خانباغ در شهری است که او را دی تنک گویند.
 و سنگی که به جای هیزم می‌سوزند در خانباغ [است].
 زنجیل و مامیران چینی و کبابه چینی و غیره آنجا می‌کارند.
 و قسم چهارم از دوازده قسم ملک خطای، حیزا است و نام شهرهای آن ملک
 خوی جو و سالارفو^۱ [و غیره].
 و در آن ملک کر مه دار و بسیار می‌شود، امثال^۲ دارفلقل [و قرنفیل] و فلقل^۳ و غیره.
 و در آن ملک تنبل و سباری می‌خورند.
 و در آن دیار نمک بغایت قیمت است، چنانکه پنج درم [نمک] به یک درم
 نقره می‌دهند.

و قسم پنجم از دوازده قسم ملک خطای را^۴ فوکن سی گویند، واقمشه که
 در این قسم حاصل از می‌شود از کتی‌ها^۵ و از کمخاها و اطلسهای ملون خطای که مشهور
 است و کتانه‌های نازک و جنسی و غیره.
 و قسم ششم از دوازده قسم ملک خطای لمصین^۶ است و هر قسم را سه ماهه
 راه قلمرو است.

و در قلمرو لمصین همه ففغوری کار می‌کنند و اصل ففغوری از سنگی
 است بغایت سفید و باطراوت، و آن سنگ را آرد می‌کنند و می‌بیزند و
 حوضها ساخته‌اند^۷ از سنگ یکپارچه^۸ تراشیده‌اند، و اندر آن حوضها سنگ
 آرد کرده را بخیسانند و بر مثال رنگرزان چوب زنند و همچنان آب ریزند
 و چوب زنند تا مدتی که حل شود و در رسد و بعد از آن هم برهم زنند
 [و به حوض دوم رها کنند و از آنجا نیز برهم زنند] و به حوض سیم رها کنند و بعده
 گذارند تا آب او خشک شود و کلی صافی بماند و آن گل را به مشت و لگد بردوام

۱- ق خوی کینفو و خوی جو، س ۶۰۹: خوجو سالارفور ۲- س‌ها: مثال

۳- س‌ها: بیبل ۴- س‌ها: ویکی دیگر ۵- س‌ها: کیها ۶- ق: لمصین

۷- س‌ها: کرده‌اند ۸- س‌ها: یکپاره

می مالند مدتی مدید و ایام بعید. و آن فغفوریان اکثر چنان است که آن گل را میرائی کار می کنند. پدر می رساند و پسر کار می کند. و آنچه در زمستان کار می کنند از گلهای زمستانی دروکار می کنند مثل برگ نی و غیره، و آنچه بهار کار می کنند گلهای بهاری دروکار می کنند. یعنی در چهار فصل چهار نوع و چهار خیل کار می کنند، و مخلوط کار نمی کنند.

و مذکور شد که گل را در سه حوض صاف می کنند، و در حوض اول گل ادنی بود و هر چه از سازند بر گل و لك بود و زمین و ادنی بود، و از گل میانه میانه بود، و از گل اعلی اعلی شود.

و ده در حقه های آهن خطائی بنهند و در «دش» گذارند و «دش» را پر سازند و بیزند و همچنان بفروشد به ده هزار سیر یعنی صد هزار درم نقره. مشتری «دش» را سر بسته بخرد به طالع خود هر چه بر آید، و از اشکسته و درست. و آنچه دستگاه^۱ پادشاهی است در شیب^۲ کعبه او علامت است. و بعضی فغفوری باشد که هم در چین به هزار درم نقره بفروشد و از آن جنس را نگذارند اینجا آوردن^۳، و بعضی را به وزن طلا برابر می فروشد.

و در فغفوری سه خاصیت است که در هیچ جوهر نیست [مگر در بشم]: یکی آنکه هر چیزی که دور بریزند در حال دردا و را شیب^۴ بنشانند و صاف گرداند. دوم آنکه هر گز کهنه نشود، و سوم آنکه هیچ چیز او را نخراشد جز الماس و الماس را به او شناسند. و در او طعام خوردن و شربت خوردن طبع را زیاده کند، و هر چند لك بود در آتش یا در چراغ یا در آفتاب بدارند نقش بیرون از درون نماید.

و قسم هفتم از دوازده قسم ملك چین یعنی ملك خطای و نام شهر هائی که در قسم هفتم است یکی خنسای، و کلانی خنسای را [یکی می گفت] پانزده کس بودند که خنسای را دیده بودند. یکی از ایشان گفت بزرگی خنسای به مرتبه ای [است] که صباح از [کنار] شهر کوچ^۴ کردیم شب را میانه شهر منزل ساختیم و روزد گراز میانه

۱- سها: دست که ۲- سها: شیو (مترجم ترکی «شیو» آورده) ۳- ق: آمدن ۴- سها: کوچه

شهر روانه شدیم. شب را با آن کنار شهر منزل کردیم. حقا که آن جماعت گفتند که راست است، و اکثر شهرهای خطای همچنان است، و خانبالغ نیز بغایت معظم است. پیش خطای حساب خردی^۱ و بزرگی شهرها مثل حساب ابجدست و به حساب خانبالغ بیست و پنج «شن» است. هر «شن»، لانشیه، الله اعلم، پنج برابر کلاته^۲ بوده باشد. و درغلبه کی و بزرگی شهرهای خطای سخن نیست.

و قسم هشتم از دوازده قسم ملک چین، یونن گویند و دوریونن از دو طرف دریاست و از یک طرف خشکی^۳ و گویند طرف خشکی او را خندق بریده اند و دیوار زده اند. مقدار دو ماهه راه است. جهت دو ماهه راه را دیوار زدن و خندق بریدن آن بود که بسیار زمانها پادشاه^۴ جدا داشته، و هر دو [س] دیوار و خندق را به دریا وصل کرده اند. این زمان خطائیان گرفته اند و ضبط کرده.

و از دریای [او] استخراج مرواریدی کنند، و مروارید در آن دیار بغایت ارزان است. چنانکه در خانبالغ دودانه که با وزن یک درهم بود به سه درهم نقره بدهند. و از انواع جواهر کیله کیله ریخته اند. از امثال مروارید و یاقوت و پیروزه و غیره. درغایت ارزانی می فرورشدند. و هیچ حولی و خانه و دکان نبود که قفسی از جواهر نبود.^۵

و قسم نهم از دوازده قسم ملک چین، کولی گویند و این^۶ کولی استان^۷ ملکی است درغایت معموری و پر مال^۸، چنانکه^۹ ادنی بازرگان ایشان ده بار صد هزار سیر نقره دارد و هر سیر او ده درم نقره بود، و گاه باشد [که] یکی یا دو کولی استانی همه متاعهای مردم ما را بخرند.

و از خزینه خاقان چین به لشکریان خطای چندین هزار تافته خام از خزینه

۱- اصل: خوردی ۲- سها: ندارد ۳- ق: قلاته

۴- سها: مملکت یونن در کنج دنیا واقع است. دو طرف او دریا و یک طرف خشکی.

۵- سها: پادشاهی ۶- سها: درم ۷- سها: «او هیچ حولی» تا اینجا را ندارد

۸- سها: خطای ۹- سها: ندارد ۱۰- سها: کولستان ۱۱- سها: دو

۱۲- سها: چنانست که ندارد

می دهند و به چندین هزار قلماق همچنان، و به چندین هزار هندیان همچنان، و جماعت مسلمانان در عدد از همه^۱ کمترند و در عزت مقدم و در بخشش گرفتن بیشتر و بیشتر، و کره تبت و کره اوغور و کره اوجد و کره جورجت و غیره. و چندین هزار خلق را چندین هزار تافته^۲ خام بدهند و اطلسهای ملون [با آغوش و هر کس راسه جامه زربفت] به روی هم بوشانند و انواع قماشها نیز بدهند. و آن جمله مذکور را کولی استانیان بخرند و در بهای آن جمله متاعها زر و نقره بدهند. و آن همه تافته^۳ خام را «قلغی» سازند که باب شرف هند است و هندیان مشرق همه «قلغی» پوشند. و متاعی که از کولی استان حاصل می شود همه طلاست و کتانهای نازک.

و قسم دهم^۴ از دوازده قسم ملک چین، جاوه است و جاوه بندر است و از مکه و از همه بندرهای هند به جاوه می آیند و می روند و همه بندرهای خطای در تعلق جاوه است و طرف جنوبی و مغربی او هند است.

و متاعی که از وی آید همه^۵ [آن] متاع هنداست امثال شکر و گرمه دارو و قماشهای هند و یا قوت و غیر آن^۶. [و همه آن] متاعها به خانباغ می آید.

و قسم یازدهم از دوازده قسم ملک چین، ختن است و در زمان سابق سرحد خطای بوده است. این زمان سرحد اسلام است و اسلام تا آنجا فتح شده است، و قسمی که به نام ختن است و شهرهایی که در تعلق اوست از آن خطای است.

و متاعی که از و حاصل شود یشب^۷ است. و در ختن دورودخانه است یکی را آق قاش^۸ گویند، از وی شب سفید حاصل می شود و یکی را قره قاش^۹ گویند، از وی شب سبز و سیاه حاصل می شود. و در محل داس جو که آبخیز شود یشب را آب می آرد و چون آب پست شود ده روز [دو رویه] در کنار او یشب بچینند و هر چه بیابند بزرگ آن^{۱۰} از آن پادشاهی باشد و خردها^{۱۱} از آن غلامان [پادشاه]، و کان یشب^{۱۲} غایب

۱- سها: ندارد ۲- سها: غیره ۳- سها: یشم (در همه موارد)
 ۴- ق: آق قاشق ۵- ق: قره قاشق ۶- سها: او ۷- اصل: خوردها

است. کس نداند و یکی از رجال^۱ را کشف شده دیده که از سنگ می‌زاید و در زائیدن^۲ او کوه ناله می‌کند و چون از کوه زائیده^۳ شود بر مثال پنیر تر بود و چون بر زمین افتد از اثر باد و هوا سنگ شود به فرمان اله، و در خطای هیچ متاع به از شب نیست.

و قسم دو از درهم ازدوازه قسم ملك چین، بیلان فواست، و^۴ در نهایت انقطاع ارض در خطای در کنار دریای مشرق در شهر معظم است وان. یکی از آن دو وان سی کوبند و [آن] دیگر [را] وان دون. و مذکور شد که شهرهای خطای بغایت بزرگ می‌باشد.

و متاعی که از و حاصل می‌شود شکر بود، و نیشکر در آن دیار^۵ بسیار بود و پنج درهم^۶ نقره را يك شتر بار شکر^۷ می‌دهند. و آن قسم خطای بغایت گرمسیر^۸ است. و در همه شهرهای خطای هر چه خواهند هست^۹ و بسیار [و ارزان].

کنز الحقایق^{۱۰}

گفت اگر پرسی پیرس از بحر جان	درد فقر از هر که پرسیدم نشان
باشی از فقر اندکی یا بی‌خبر	سالومه چون در طلب بی‌یاوسر
رایت جاهت ز گردون بر گذشت	درد فقرت چون گریبانگیر گشت
هست پی‌درپی لوا خورشید سان	پادشاه فقر را در ملك جان
بر گرفته آشکارا و نهان	با الهش دل دل از یاد جهان
بوده خیل سر کشان او را گدا	تاج خود کرده ملوکان خاک پا
سوی خالق روی او، نه سوی خلق	دایم از خلق نکو دلجوی خلق

۱- س‌ها: رجال ۲- س‌ها: زائیدن ۳- س‌ها: زائیده ۴- س‌ها: «بیلان فواست» ندارد
 ۵- س‌ها: سنت ۶- س‌ها: درهم ۷- س‌ها: يك شتر شکر سفید ۸- س‌ها:
 گرم سیل ۹- ق: بسیار است ۱۰- ق: بیت

دل سلامت دیده آخر خویش را
لوح خالی ساخته از نقش خویش
جای دل آخر همان باید بدان
افسکند دل را امل در خاک راه

در پناه فیص او از صد بلا
دیده فانی خویش را از فوت خویش
کعبه کویشت بهشت جاودان
از فراز بارگاه عز و جاه

باب دهم

دربیان صحبت و طوی^۱ و تعظیم ایشان

همچون^۲ طوی و صحبت خطائیان در عالم کس نشان نداده^۳، زیرا که چون مجلس آراسته کنند خواه در باغ، خواه در حولی، درختهای روان پرورده در نظر آنها^۴ بعضی پر گل و بعضی پر^۵ میوه بی عدد حاضر سازند و به ترتیب بنهند و در شیب^۶ آن درختان شیرها^۷ بر پای سازند و در روی آن شیرها انواع نعمت و دعوت برچینند و آراسته سازند و صندلیهای زرنگار در دو طرف آن شیرها درچینند و خوبان خطای در آن صندلیها صف صف بنشینند، و از طرفی انواع سازندهها و خوانندهها بنشینند صف صف، هر کس به جنس خرد^۸ به ساز و صحبت مشغول. سازندهها و خوانندهها اکثر دختران بکر^۹ باشند و آن پیشه خوبان است و اگر خوب نباشد بر و تعلیم نکنند^{۱۰}، از برای آنکه اهلیت هر کار را در ذات آن کس ملاحظه می کنند و بعد از آن تعلیم می کنند^{۱۱}. و آن سازندهها به سازندگی و خوانندگی مجلس را گرم سازند و گروه

۱- سها: توی (در همه موارد) ۲- سها: و چون ۳- ق: داده ۴- سها: ظرف ۵- سها: در ۶- سها: شیو ۷- ن: شیرها ۸- سها: هر کس به جنس خود صف صف بنشینند و به ساز و صحبت ۹- سها: باکره ۱۰- سها: نگویند ۱۱- سها: «و بعد از آن تعلیم می کنند» ندارد.

گروه خلق در شیب^۱ درختان روان در روی صندلیها نشسته به عیش و عشرت مشغول و آن درختان را همه موزون [بسته اند]، شاخچه بندی کرده اند، مثل چارطاقها و رواقها و منظرها و گوشکها^۲ و راهروها و پنجره ها و طاقها، و آن همه موزون سبز شده و در گل و میوه دمیده^۳ و [در سروبر] خوبان مجلس هم آغوش شده و شاخ وبرک و میوه بر روی شیرها فرو گذاشته و آن سازنده ها گروه گروه در ساز و خواننده های خوش آواز^۴ و گروهی رقص از برای هر خیلی، و باز یگران نوع نوع همه خوبان، و همه [به] یکبار به ساز و صحبت و [به] عیش و تنعم مشغول. نظار گیان دانند ذوق آن مجلس را، و دنیا را جفت کافران گفته اند مگر آن طوبیهای^۵ خطاست^۶،

کنز الحقایق^۷

بجز خوردن اگر چیزی بخواهی	مرنج از من اگر گویم تباهی
که حیوانی، نه انسانی، به مقدار	که میلت نیست جز سوی علفزار
بهشت اندر مثل چون مطبخی دان	که باشد اندرو مرغان بریان
اگر طاعت برای آن کنی تو	که پای مرغ خود بریان کنی تو
اگر طاعت ترا بهر نعیم ^۸ است	ز بهر حق سزای آن جیحم است
هر آن کس را که باشد عقل همراه	نجد و یسد مطبخی الا زالله ^۹
نشان ابلهی چیزی دگر نیست	که مطبخ جوئی وزانت خبر نیست
چو دانستی که خوی خوش بهشت است	رها کن خوی بد زیرا که زشت است
به صورت چون تنت خورد این جهان را	به دست آور به معنی ذوق جان را ^{۱۰}

۱- سها: شیو ۲- سها: کوچکیها ۳- سها: پرو ۴- سها: هر گروه
 خیلی ۵- سها: توی ۶- سها: خطائیان است ۷- سها: بیت
 ۸- سها ۶۰۹: تعظیم ۹- سها: حضرت الله ۱۰- ق: سه بیت اخیرا ندارد

ترا گفته است رزق^۱ جان به دست آر که رزق تن دوان^۲ آید به خروار
وانکورو لایت چین^۳ مزه ندارد، و همه شراب او از برنج بود، و ده نوع
شراب و عرق دارد و جمله از برنج.

و درسرای خاقان چین در قلعه دوم، از مرمر سفید حوضی است به نه در و
بالای آن حوض را به گنبدی پوشیده اند، و از دوازده قسم ملک چین شراب برنج
درومی ریزند و از پنج درواز چهار در خرج آن شراب می کنند. روزی باشد که
هزار «فوجی» خرج سازند. زینسان خرج آن شراب چرا بود^۴ از برای آنکه
چندین هزار خلق که از اطراف و جوانب عالم آمده اند فوجی فوجی^۵ به ایشان
می دهند و با چندین خادم و دختران سرای بدهند^۶ و با چندین هزار امرا بدهند.
و خاصیت آن شراب برنج آن است که هر کس خورد فر به و تندرست شود.
از همه ممالک که می آرند يك طعام و يك رنگ بود.^۷

فرد

شرابی را که سرمستی صفات است حرامش [دان اگر آب حیات است]

رباعی

قدر گل و مل باده پرستان دانند نی تنگدلان و تنگدستان دانند
ای بیخبر از بیخبری معذوری سری است درین شیوه که مستان دانند

رباعی^۸

يك جرعه می از مملکت^۹ جم خوشتر دور قدح از غذای مریم خوشتر

۱- ق: ذوق ۲- ق: روان ۳- سها: آن ولایت ۴- سها: و این جمله
از خرج آن شراب بود ۵- ق: فوج فوج ۶- سها: و با چندین هزار خادم و خانه دختر
که درسرای است ۷- سها: از «از همه ممالک» تا اینجا را ندارد ۸- ق: ایضاً
۹- سها: ملکت

آه سحر از سینه هر خماری از ناله بایزید وادهم خوشتر

فصل

[و] تعظیم و آداب خطائیان به مرتبه‌ای است که گویا ادب و عزت و حرمت را از همه عالم جمع ساخته‌اند و به زن و مرد خطای داده‌اند.

بیت

ادب تاجی است از نور الهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی

باب یازدهم در بیان خرابات و خراباتیان

و در هیچ شهری از شهرهای خطای نباشد که محله‌ای جدا از برای زنان خرابات و اهل خرابات و خراباتیان نباشد.

و در بعضی شهرها^۱ پانصد خانه و او هزار خانه وار، صد هزار خانه وار^۲ باشند، و اکثر دختران میرانند که به سبب نوع نوع گناه - می باشد در قانون ایشان - که از پدران ایشان ظاهر می شود و به واسطه آن گناه به حبس و قتل می روند و پسران آن امرا لشکری می شوند [و] در پایه ادنی، و زن و دختران ایشان عورات خرابات می شوند، و روی پسران خود را مادر و خواهر هر گز نبینند.

و آن امرا [را] خان مان^۴ خراب شده و اثر و نشان او کم شده.

و انواع [آن] گناه آن است که حکم پادشاه را دور از روی حاضران نکرده باشند و یا جنایت^۵ و خیانت اندیشیده باشند^۶ و یا در خرابات با زنان مجلس کرده باشند.

و اگر از این انواع گناه [بعضی را] خلق شهری و بازاری کرده باشند به حبس و قتل بروند و پسران او را [نیز] لشکری سازند و زن و دختران او را بفروشند، و در گناه ما سوای خرابات^۷.

۱- سها: «و در بعضی شهرها» ندارد
۲- سها: «صد هزار خانه وار باشند» ندارد.
۳- سها: بودند
۴- ق: خان و مان
۵- سها: شکایت
۶- سها: بودند
۷- سها: «و در گناه ما سوای خرابات» ندارد

فصل

و استسقا مخصوص خراباتیان بود.^۱ سبب آنکه اگر باران نبارد از آن دیار خط پیش پادشاه بفرستند و از دوازده قسم ملک چین در همه فصول لاینقطع خبر [به] خط به خاقان چین بفرستند که برف چه مقدار [بارید و باران چند بارید و در هر باریدن چه مقدار] در زمین کار کرد.

و از همه امور ملکی همچنان خبر لاینقطع به خط پیش خان^۲ خطای بفرستند، و جواب خط آن امر را نیز لاینقطع از پیش خاقان به ایشان می‌رسد.

و در آن دیار که باران نشده باشد از خان خطای^۳ بر آید که در آن دیار استسقا کنند، و استسقا را عورات خرابات کنند، و جای استسقای خراباتیان دیرهای خطای بود. و خراباتیان چون عزم استسقا کنند همه توابع و لواحق خود را الوداع کنند و وصیت کنند، زیرا که ایشان طایفه‌ای زانیه‌اند و واجب القتل و قتل ایشان را موقوف کرده‌اند نظر به حکمتی، و دیگر آن که [از] اولاد خائنین‌اند و اگر باران نبارد و استسقای ایشان قبول نشود چندین هزار به حبس و قتل بروند، زیرا که از زمان سابق و از روز اول^۴ بر گردن ایشان تحمیل کرده‌اند [که اگر به استسقای ایشان باران نبارد از ایشان] می‌کشند، هر چند [که] خواهند و هر کدام را که خواهند، [و] از مال اوقاف آن دیرها از برای اهل استسقای عورتها سازند بلا حیوانی تا زمان مقصوده.

و چون آن قوم بی باک غارتگر دلها و دینها را از برای استسقا به دیرها حاضر سازند،

بیت^۶

می‌دهم صورت تغییر می‌گذارم موی سر
تا نبوشد روز من ماه خراباتی دگر^۷

۱- سها: بودن ۲- سها: خاقان
۳- سها: حکم ۴- سها: و از زمان
سابق ۵- سها: بکشند ۶- سها: فرد
۷- سها: این بیت پس از «بت رویان خراباتی» در دو سطر بعد آمده است.

ایشان نیز ترك جماع دادن بکنند و همگنان را الوداع بکنند و باصد ترس و لرزان [آن] بت رویان خراباتی بیایند گروه گروه [و] جای و مقام خود دیرها [را سازند] تا زمانی که باران بیارد.

و طریق استسقا کردن ایشان آن است [که] گروه گروه بنشینند [و] جماعه در سازندگی و خوانندگی آیند. و گروهی بر خیزند و به مقام سازها اصول نمایند، و رقص می کنند در دوازده مقام و بازیها و لعبهای عجیب و غریب می نمایند، و آن گروه به در آیند [و] گروهی دیگر در آیند و در پیش [بت] رقص می کنند و بازی می کنند و سر می زنند و زاری می کنند.

[و] چون آن گروه به در آیند گروهی دیگر در آیند، همچنان تادیر گاه از ترس جان، نه خفتن و نه خوردن و نه آسودن! شب و روز در زاریهای جانسوز و [نالهای] دل افروز.

مثنوی^۱

ماز آدم درد دل می خواستیم تا جهانی را بدو آراستیم
 و چندانی از آن نوع زاریها بکنند که اجابت شود و باران بیارد^۲، و حکمت
 [شناسان] خطای فرموده اند که اجابت استسقا به ناله جانسوز می شود و آن
 خراباتیان را پیدا کرده اند و به قتل ایشان را ترسانیده اند. و چون زاری ایشان از
 سر ترس و سوز بود به نادانی ایشان حضرت او نظر نکند و قبول کند و باران بدهد
 به مرتبه ای که دیده شد کوهها و آری سیل آمد و بسیاری از شهرهای معظم را خراب
 کرد. کریمی که^۳ از حضرت او هیچ کس نومید نشد.

۱- سها: فرد ۲- سها: «و باران بیارد» ندارد ۳- سها: «کریمی که» ندارد

بیت^۱

بیه نادانان چنان روزی رساند که صد دانا درو حیران بماند

[فرد]

جمله را روبه‌ره کعبه مقصود یکی است رند و سجاده نشین، زاهد و خورشید پرست
و اگر زاری ایشان درنگیرد و باران نبارد و از مجلس تجاوز کند چندین
هزار [را] بکشند [و] اگر قحط شود^۲ و اگر قیمتی شود بعضی را بکشند و بعضی
را رها کنند ولی چوب زنند.^۳

و در کوی خرابات معلم خانه [ها] است که اولاد اهل خرابات را که دختر بود
سازند کمی و خوانندگی تعلیم کنند، و اگر پسر بود بازیگری تعلیم کنند.
و دیگر عجایب آنکه آن خراباتیان، خورشید رویان پریزاد، خیل خیل سازها
را در گردن حمایل کرده و صراحیهای پرمی برداشته و ساغرهای فغفوری پرمی
بر سر دست گرفته و سازها را ساز کرده به خوانندگی حزین آواز کرده و ملبس^۴،

[مثنوی]

جمله موسیقار زن، بر بط^۵ سرای لحن داودی از ایشان جان فزای
بر کشیده آن بتان یک سر سماع عقل جان را کرده جان تن را وداع^۶
رقص کنان به شین و شور، تمام طلب طلب^۷ بر مثال قلندران، در بازار پرسه^۸
در آمده.

[بعده] و کسانی که زریادشاهی می‌خورند در خرابات عورات نتوانند رفتن.
اگر بگیرند بکشند.

۱- س: ۶۱۰ شعر، ۶۰۹: فرد ۲- س: ها: بجای «اگر قحط شود» فقط دارد اگر «قیمتی
شود» یعنی اجناس گران شود. ۳- س: ها: بکشند و بعضی را بگذارند. ۴- س: ها:
«وملبس» ندارد. ظاهراً در «ق» هم باشد. ۵- س: ها: برت ۶- ق: عقل و جان
را کرده جان و تن وداع ۷- ق: تیب تیب، س: ها: تلب تلب ۸- ق: پادشاه،
س: ها: برسه (ظاهراً همان پرسه و پرسه زدن لغت عامیانه فارسی است.)

و کسانی که زر به آنجا تلف می کنند بازرگانانند و اهل حرفت.
و در هر شهری چندین عرابه^۱ هاست از پادشاهی. کرد بازار و محله می گردند
و مرد [ه] های کسانی که زر به خراباتیان^۲ تلف کرده اند و از گرسنگی مرده می برند و
به دریا می اندازند و هیچ کس رحم بر ایشان نکند و از گرسنگی بمیرند و چندی
هستند^۳ که درس و برو چشمشان^۴ شپش افتاده.

و بعضی از ترس جان، هر دو کس به هم جمع شده اند و بر هم مشت زنی می کنند
و دکان به دکان گدائی می کنند و مشت^۵ بی دریغ بر سر و روی یکدیگر می زنند به
مرتبهای که سرهاشان شکسته و سر و روی ورم کرده، و با آن راضی اند که در هر
دکانی يك درم طعام بدهند تا نمیرند.

و با وجود آنکه ارزانی به مرتبهای است که يك درهم^۶ نقره را هفتاد پول^۷
می دهند و يك پول را يك كاسه آش می دهند، و با وجود آن ارزانی^۸ چندان از آنها که زرد
خرابات ضایع کرده اند از گرسنگی بسیاری مرده اند و می میرند و کسی چیزی
نمی دهد.

و آنان که مشت زنند در آن دکان که چیزی ندهند بگذرند^۹ و بر هم می زنند
چندان که صاحب دکان بترسد مقدار طعام بدهد. زیرا که اگر ندهد از آنها یکی
کشته شود و بر صاحب دکان غلبه بیاید، و در بعضی دکانها مقدار نخودی طعام بدهند
راضی شوند.

و بعضی از آن طایفه تنها باشند. از گرسنگی بی طاقت شده و [يك] دست خود را
در گل و گندگی آلوده کند و با هر کس برسد که جامه های پاك دارد^{۱۰} از چیزی
طلبد. آن کس ترسد و^{۱۱} چیز کمی بدهد، مثل يك فندق، يك بادام و اگر يك دانۀ

۱- سها: ارابه ۲- سها: خرابات ۳- سها: چندان اند ۴- سها: سروبه
دو چشم ایشان ۵- سها از « زنی می کنند » تا اینجا را ندارد ۶- سها: درم
(در همه موارد) ۷- سها: پل ۸- سها: ارزان ۹- سها: نگذرند
۱۰- سها: ندارد ۱۱- سها: آن کس از ترس جامها چیز کمی بدهد.

تلخ زرد آلو باشد [که] فافع است، و اگر چیزی ندهد بزند بر جامه‌ها [و] رسوا کند و از کس نترسد. زیرا که [در] هول جان است. ولی همچون کرده عاقبت بی قوت می‌شود و می‌میرد و هرگز بر و رحم نکنند، زیرا که او بر خود رحم نکرده است. و در اثنای مشت زنی ایشان شخصی طشت خاکستر بر چشم و روی یکی از ایشان^۱ زد، چنانکه نتوان گفت، و یک گوز^۲ داد و او^۳ هیچ نگفت و در گذشت. و از جهت خرابات به آن درجه رسیده‌اند.

و [اندر آن] شهرها رسم چنان است که بعد از پیشین که از کار بر خیزند همه به خرابات روند و آن خراباتیان همچون اصنام مصور خیل خیل همه ملبس و [مزین و] مذهب نشسته‌اند در چادرها^۴ و پنجره‌ها و منظرها [و] مشتری می‌خواهند. اگر کسی به دام ایشان افتاد به حولی در آورند که از باغ ارم نفس می‌زند و یسکی را قبول کرده‌اند، دهی دیگر به خدمت او ایستاده‌اند: گروهی سازنده و گروهی خواننده و گروهی رقاص. و بر روی تخت منقش بنشانند که بسترها و بالینها همه از اطلس و کمخا، و صفای آن اشیاء را چگونگی بیان کنم که زبان قلم قاصر است.

و ساعتی که در آن جای عیش و عشرت کردند، باز به جائی بروند که زیاده از اولین مقام و^۵ از همه اسباب صحبت آراسته و در لطافت و صفا از مقام سابق^۶ عشرت انگیزتر بود. همچنان از آنجا باز به جای دیگر مثل [هذا]، چنان بفریبند که آن کس هرگز یاد وطن خود نکند.

گلشن راز^۷

شراب و شمع و شاهد را چه معنی است	خراباتی شدن آنچه دعوی است
که با هر زده‌ای حق را تجلی است	شراب و شمع و شاهد عین معنی است ^۸

- ۱- سها: «از ایشان» ندارد ۲- سها: جوز ۳- سها: «و او» ندارد
 ۴- کذا، ظاهر آن در معنی چهاردری ۵- سها: «زیاده از اولین مقام و» ندارد
 ۶- سها: باز به جائی بردند که از همه اسباب صحبت آراسته و در لطافت و صفا از مقام اول
 زیاده بود همچنان... ۷- ق: بیت ۸- سها: مصراع اول و دوم جابه‌جاست.

و چگونه بیان کنم ساز کردن^۱ آن زهره جبینان را، [و] چون شرح دهم
رقص کردن آن پریزادان را، [و] چون تقریر کنم خوانندگیهای حزین ایشان را، و
چون بگویم ساقی کریهای آن سیمین بدنان را، و به چه عبارت تقریر کنم پاک و بی‌مو
و محلق بودن اندام ایشان را!

بیت^۲

مطرب از قول عاشقان بر گو	غزلی خوش، ترانه‌ای تر گو
سخن عاشقان بخواهی گفت ^۳	به عبارات همچو شکر گو
دف به صوت تو پای می‌کوبد	این حدیث را بازم از سر گو
[تو حدیثی ^۴ ز راه صوفی پرس	نکته‌ای از ره قلندر گو]
ما و دردی کشان بی‌سر و پا	زاهدان از کجا و ما ز کجا ^۵

و رسن بازی در خطای کار دختران با کره^۶ صاحب جمال است، و خوش طبعی^۷
خطائیان از اینجا فهم می‌شود.

[فصل]

وعورات امرا و خلق شهر را کس روی و موی وقد نبیند. از برای آنکه در
غایت عفت و ستراند^۸ و جمله سرخ و سفید و زر کس چشم و سیاه چشم^۹، سر وقد سیمین
بر و شوخ و شنک و شیرین لبان حاضر جواب.

بیت^{۱۰}

دلبری شوخ و شنک می‌باید با دو لب همچو قندمی باید

- | | | |
|----------------------------|------------------|--------------------------------|
| ۱- س ۱۰۶: «ساز کردن» ندارد | ۲- س ۹۱۰: ندارد | ۳- س ۶۰۹: سخنی به عاشقان |
| بخواهی گفت | ۴- س ۶۰۹: حدیث | ۵- س ۶۰۹: مصراعها پس و پیش است |
| ۶- س‌ها: پاکیزه | ۷- س‌ها: خوش طبع | ۸- س‌ها: عقیقه و ستیره‌اند |
| چشم سیاه | ۱۰- س‌ها: فرد | ۹- س‌ها: |

و آن عقیقه‌های مستوره چون خواهند که جائی روند به آنچه محفه‌ای بگیرند و آن حمالان در محفه به درحولی نهند و آن مستوران^۱ چنان در آیند و بر آیند که قد^۲ ایشان را کس نبیند. و از آن محفه‌ها در شهرهای خطای در کوچه و بازار خیل خیل^۳ می گردانند با اطلسهای ملون بر آراسته. دریغاکه آن رسم در شهرهای اسلام بایستی!

[و] مرد و زن در آن ملك همه سفید پوست و سیاه چشم بودند و زرد و کبود چشم در آن دیار ندیدیم.^۴

فصل ۵

و اثر جن در آن دیار به طریق تسخیر می‌باشد. مثل آنکه عورتی در آب برهنه درآمده بود و چون^۵ از آب سر بر آورده دید که جامه‌هایش در جای^۶ نیست و در جای دیگر دوید که جامه‌ها بگیرد. او صورتی دید در پیش جامه‌ها و آن صورت^۷ با زن در سخن درآمد و گفت من دیوام^۸ و بر تو عاشقم.^۹ اگر ترك شوهر خود می‌کنی من جامه‌های تو به تو بدهم [و مال بدهم]. عورت از ترس^{۱۰} جان با آن دیو عهد بست و آن دیو همراه عورت به خانه عورت آمد و عورت^{۱۱} قصه با شوهر بگفت و شوهرش^{۱۲} بترسید و ترك عورت کرد و آن عورت در خانبالغ جای و منزلی داشت [و] آمد و رفت خلق بسیار بود و آن دیو با مردم از مغیبات خبر می‌داد. مثل هشت هشت آوازی می‌آمد [و کس فهم نمی‌کرد]. آن عورت با مردم ترجمه می‌کرد. و از برای باشش آن دیو، تخت^{۱۳} بندبها کرده بودند. جای آن دیو بوده و از پیش او پرده‌ها آویخته بودند و از عقب پرده‌ها با خلق سخن می‌کرد چنانچه مذکور شد.^{۱۴}

و آن زن در اندک زمان نقره بیحد جمع ساخت. مردمان با آن زن^{۱۵}

- ۱- س‌ها: ستیران ۲- س‌ها: ندارد ۳- ق: خیلی ۴- ق: ندیدم ۵- س‌ها: حکایت
 ۶- س‌ها: «بود و چون» ندارد ۷- س‌ها: جامه وی جایش ۸- س‌ها: «و آن صورت» ندارد
 ۹- ق: دیوانه‌ام ۱۰- س‌ها: و بر تو عاشق شده‌ام
 ۱۱- س‌ها: ندارد ۱۲- س‌ها: «و آن دیو همراه» تا اینجا ندارد ۱۳- س‌ها: شوهر آن زن
 ۱۴- س‌ها: تخت ۱۵- س‌ها: از «بودند و از عقب» تا اینجا ندارد ۱۶- س‌ها: با او

گفتند وای بر آن زمان که او از تو درخشم شود. عاقبت زرها از تو ببرد. باری
 [اسباب و] ملك بخر. [و] آن زن ملك و اسباب بسیار خرید.
 روزی که آن دیو از آن زن^۱ خشم گرفت همه چیز آن عورت را برده
 بود و خانه‌ها و حولیها را، جمله درو دیوار آن را، خراب ساخته بود^۲ و باغها و
 بوستانها^۳ را درختها بر کند [و] زمینهای آن املاك را چنان سنگ بارانیده^۴ و
 سنگلاخ کرده بوده که هیچ قابل تیمار و زراعت نبود.
 و اثر جن در آن دیار این چنین بود. غیر ازین نوع مصروع^۵ نبود.

۱- س: «زن» ندارد ۲- سها: خراب ابر کرده ۳- سها: باغستانه
 ۴- سها: سنگ باران کرده ۵- کذا در هر سه نسخه، شاید «مسموع» بوده.

باب دوازدهم

در بیان هنرهای عجیب و ریگ ریزان^۱

از جوین صورتی ریخته بودند^۲ بر مثال میلی، درون او مجوف و دیگر صدانه زمر کب دریک هاون^۳ می کوبند. صبر گک غازه به یکبار شود. آن را غازه زرین گویند و هیچ برهم نجسبد.^۴ و آن هنر خاصه خطای بود و در ماسوای آن ملک^۵ کس نشان ندهد و لطافت آن سرخی به مرتبه ای است که مقدار پر ذباب^۶ يك کف دست را سرخ زرانود کند.

[بعده] و دیگر به سنگ آسیا^۷ قماش پردازند که زبان قلم از [شرح] آن قاصرست.

فصل

[بعده] از جمله علاجهای غریب آنکه سینه یکی را شکافتند^۸ و سختی دل او را بیرون کشیدند^۹ و بشکافت و زرد آب آن را در کاسه ای کرد^{۱۰} و زخم او را دوخت و باز به جایش نهاد و زخم سینه او را دوخته.^{۱۱}

و دیگر همراهی داشتیم که سالها به درد دل^{۱۲} مبتلا بود. چون به خطای در

۱- سها: «وریگ ریزان» ندارد ۲- سها: ریخته اند ۳- ق: او ان ۴- س ۱۰: ۶: نجسبد

۵- سها: آنجا ۶- نسخهها: زباب ۷- سها: آسیاب ۸- سها: شکافتن

۹- سها: کشیدن ۱۰- سها: گرفت ۱۱- سها: بدوخت ۱۲- سها: دل درد

آمدیم پیش حکیم بردند. سینه او را شکافته^۱، دل^۲ش او را گوشه اش برون آورده و مقدار درهمی^۳ بیرون آورده را بیرید و به صحرای انداخت^۴ و به جای زخم^۵ داغ کرد و به جایش نهاد و زخم سینه او را بدوخت و او نیز از آن الم خلاص یافت^۶، و از آن نوع [عجایب] بسیار است.^۷

اعتقاد فقیر آنکه اگر قرنی کسی در ملک چین بگردد همه روز عجایب دگر گونه ببیند که ندیده است.^۸

مثنوی^۹

به حکمت چو جاماس خواهی شدن	مدتی در طاس کی خواهی شدن
عاقبت عقرب مراو را نیش زد	او ندید از پس ولی از پیش زد
هم حکیمان جهان حیران شدند	اندر آن دریای بی پایان شدند

[فصل]

و طوب^{۱۰} بازی ظاهر^{۱۱} کار خراباتیان است. آبدان گاو را طوب ساخته اند و جماعتی خوبان و پری پیکران خراباتی دور^{۱۲} ایستاده و طوب در میان به سرپا می زنند، چنان نازل و با اصول که نمی گذارند که در میان به زمین افتد و دست را درودخل ندهند و به سرپازدن در هوا^{۱۳} در دورنگاه می دارند و نمی گذارند که از دایره بیرون رود. و صورت بازیهای غریب بر مثال شیر و ببر و پلنگ صورتها را بر روی بسته هر زمان دهنها و^{۱۴} کنند و پنجهها بکشانید، و بازیهای غریب و اصولهای عجیب^{۱۵} نمایند و آن گروه فرو روند و باز به صورتها، نوع نوع بر آیند و [دم و]

۱- سها: شکافتند ۲- سها: «دل و» ندارد ۳- سها: درمی ۴- سها: «وبه صحرا انداخت» تا اینجا ندارد ۵- سها: شد ۶- سها: بود ۷- سها: از اول عبارت تا اینجا ندارد ۸- ق: بیت ۹- سها: در همه موارد «توب» ۱۰- سها: «اعراض» ندارد ۱۱- سها: جماعتی دختران خرابات ۱۲- سها: «در هوا» ندارد ۱۳- سها: باز ۱۴- سها: «غریب و عجیب» ندارد

چهار دست و پای پنجه‌دار و روی و پوز بر مثال ددان تعبیه کرده حملهای غریب به دست و پای اصول نمودن عجیب، و غرابت آنها موقوف است به نظر.

فصل

در بیان آنکه علم نجوم پیش ایشان بغایت معتبرست

به مرتبه‌ای که چهار تن از کاملان^۱ ایشان سالها در طبقه اول سرای خاقانی^۲ محبوس اند و هر يك در باغ و بوستان جدا گانه در محلی که چله زمستان تحویل کند و آفتاب^۳ را گرد از آن چهار کس چهار تقویم به درآرند و در آن اقوال که اکثر موافق بود آن را قبول کنند و از آن چهار تقویم يك تقویم استخراج کنند [به امر خاقان] و پیش پادشاه برند.^۴

و خاقان همه را بداند و^۵ امر کند که از این تقویم بنویسند و اهل تقویم ده تو ده تو کاغذ بر روی هم بنهند و بنویسند. [از آن است که اوراق آن تقویمها از يك رو خوانده می‌شود و يك روی او خالی است. چون ده کس بنویسند صد شود و صد بنویسند] هزار شود. از برای [آنکه] کاغذ پسندیده^۶ حریبست. چون بر یکی بنویسند به هر ده درست بگذرد و ده صد شود و چون صد کس بنویسد هزار شود و چون ده هزار کس بنویسند صد هزار شود^۷ [و] در يك هفته خزینه را پر تقویم کرده باشند، و ارابه ارابه به حکم خاقان^۸ به شهرها قسمت کنند و به اهل علم و اهل قلم قسمت کنند، به حدی که^۹ هر کس که ده کس را حکومت کند یکی^{۱۰} بدهند.

و از جمله بخششهای سالیانه خاقان چین سالی یکبار تقویم است^{۱۱} و چندین هزار تقویم به چندین هزار کس بدهند و احکام تقویم در تمامی^{۱۲} خطای منتشر شود. و ساعات را به عبیر نگاه دارند. يك عبیر سوختن يك ساعت بود، مثل هذا.

۱- سرها: کملاي ۲- س ۶۰۹: ندارد ۳- سرها: باز ۴- سرها: پیش
 خاقان درآرند ۵- سرها: «همه را بداند و» ندارد ۶- سرها: «پسندیده خطا» ندارد
 ۷- سرها: چون بر يك نویسد ده شود و ده صد شود ۸- سرها: و او را به ارابه
 ۹- سرها: بدهند ۱۰- سرها: «به حدی که» ندارد ۱۱- سرها: ندارد
 ۱۲- سرها: از «واز جمله» تا اینجا را ندارد ۱۳- سرها: تمام.

و طوافان^۱ نمره و فریاد نکنند^۲ و از برای هر متاعی نوعی چیزی نوازند و مناسب اوعلامت بنهند و آن موضوع است به قانون و کس را زهره ترك و تغییر نبود. و در بیان معانی غریب شعر گفتن ایشان^۳.

بیت^۴

سالها در خون دیده پروریدم دیده را تاز بهر دیدن رویت به کار آید مرا

[و درین معنی نیز گفته اند: ^۵]

فرد^۶

به نطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به کرنگوئی صواب
چو انسان نداند بجز خورد و خواب کدامش فضیلت بود بر دواب

و درین معنی چیستان گفته اند.^۷

بیت^۸

چيست آن خانه‌ای که هست دو در^۹ کاندرو مار اژدها پیکر
همچو عیسی بود به يك نفسی مرده را^{۱۰} زنده می کند به نظر

۱- سها: طوافان ۲- ق: کنند ۳- سها: از «مناسب او علامت بنهند» تا اینجا را ندارد. فقط در انتهای عبارت آمده است «بیان شعر گفتن ایشان». ۴- سها: فرد
۵- فقط در نسخه ۶۱۰ آمده ۶- سها: شعر ۷- س ۶۰۹: عبارت را ندارد
۸- سها: قطعه ۹- سها: بود به دو در ۱۰- سها: مرده‌ای.

باب سیزدهم

[در بیان] مقنن خطای که بود^۱
و سبب آن چنان ضبط کردن خطای چه بود و
چند سال زنی پادشاهی کردن

فصل

ضابط و^۲ مقنن خطای شخصی بوده به نام بوجین گزین^۳. [و] پادشاه آن زمان عاجز آمد از ضبط خطای.

و در آن زمان بوجین گزین حکیمی بوده در علم سیاق بر کمال آمده و با خان خطای گفته اگر اجازت باشد ضبط خطای بکنم و مضبوط سازم. خاتون^۴ بدو تفویض کرده و او قانون نهاده و ضبط کرد.

و سبب آن چنان [ضبط، آن] بود که در آن زمان پادشاه خطای زنی بوده به نام لوزی خاتون. اثر دیوانگه او ویسل امرای او و لشکر او همه از سنگ تراشیده، و صورت آن عورت مقدار شصت گز هست که بر کوهی نقش کرده اند و دیوی بوده به صورت خری می آمده و با او مجامعت می کرده و صورت آن خر را نیز در آن دیوانگه

۱- سها: «که بود» ندارد ۲- سها: «ضابط و» ندارد ۳- سها: بوجین گزین، ق: بوجین گزین (در همه موارد) ۴- سها: «ومضبوط سازم. خاتون» ندارد

او از سنگ تر اشیده‌اند، و ازو يك پسرى زائیده به صورت آدم و پای او بر مثال پای خر و گوش او [نیز] بر مثال گوش خر. [و] چون از مادر زائید هر دو مشت او گره بود چون وا کرده‌اند^۱ در يك دست او چوب پاره‌ای بود و در دست دیگرش^۲ کاغذ پاره‌ای. نوشته این بود که: کشتن و راندن و زدن. حکما معنی آن چنان کردند^۳ که ضبط خطای با این سه چیزست یعنی به کشتن و راندن و زدن. بوجین گزین با این سه چیز ملك خطای را ضبط کرد و قانون نهاد.^۴

حکایت

بوجین گزین خود [با] شاگردان خود بر عرابه‌ها^۵ سوار شده کرد مملکت می گشت و قانون می نهاد و ضبط می کرد، و بر راهی گذشتند^۶ که کود کان خانه‌ها ساخته بودند از گل. گفت ای کود کان خانه خود [را] دور کنید تا عرابه‌ها^۵ بگذرد. [یکی از] کود کان گفت چه^۷ خوش مقننی که از خانه عرابه^۵ دور نکند و گوید که خانه از عرابه^۵ دور سازید! و آن چنان حکیمی به يك معقول از کود کی ملزم شد. و او تا زنده بود خطای مضبوط بود و چون او بمرد باز نام مضبوط شد و آخر عاجز آمدند و گفتند [که او به چه چیز ضبط می کرد. یکی گفت او دفتری داشت با آن ضبط می کرد. پرسیدند که آن دفتر او کجاست؟ گفتند کسی نمی داند. گفتند [پسر او کجاست؟ در زمان پسر او] [را] حاضر ساختند. از او پرسیدند [که دفتر] کجاست؟ [نگفت، و] چون صد چوب زدند اقرار کرد و گفت در کور با او نهادیم. گفتند که کور او و^۸ کن و دفتر [بیرون آر، و چون کور او باز کرد دفتر بیرون آورد، و چون دفتر] را کشادند در اول دفتر نوشته بود که هر که این^۹ خواهد که ملك خطای مضبوط شود هر چه در این دفتر است با آن عمل کند. اول آن کس که این

۱- س‌ها: باز کردند ۲- س‌ها: و در یکی ۳- س‌ها: حکما تعبیر کردن

۴- س‌ها: «و قانون نهاد» ندارد ۵- س‌ها: ارابه ۶- س‌ها: گذشتن

۷- ق: گفتند ۸- س‌ها: ارابه از خانه ۹- س‌ها: باز ۱۰- س‌ها: ندارد.

دفتر را^۱ از کور بیرون آورد باید او را^۲ کشتن، و بیرون کننده پسر بوجین گزین بود.

بالفعل او را کشتند و این اشارت بود بر آن که در امور ملکی اگر چه پسر تو بود نباید روی [او] دیدن و رحم کردن، تا مملکت توانی ضبط کردن.^۳
و بعد، هر چه در آن دفتر گفته بود^۴ با آن عمل کردند، تا ملک^۵ خطای مضبوط شد.^۶

و آنچه درین کتاب^۷ مذکور شده از ضابطه^۸ قانون اوست [ذکر کرده شد].

حکایت^۸

بلعمی کومر دعهد خویش بود	چار صد سالتش عبادت بیش بود
کرده بود او چار صد پاره کتاب	جمله در توحید در رفع حجاب
چار صد روز و شبش در یک سجود	غرقه کرده بود دریای وجود
یک شب از شبها شبی بس سهمگین	روی خود برداشت از خاک زمین
صد دلیل نفی صانع بیش گفت	شمع گردون را خدای خویش گفت
روی خویش آورد سوی آفتاب	سجده کردش هار کلبی از ^۹ کلاب
عقل کو از حد امکان بگذرد	بلعمی کردد ز ایمان بگذرد
عقل در حد سلامت بایدت	فارغ از مدح و ملامت بایدت

۱- سها: ندارد ۲- سها: کرده او را باید ۳- سها: از «بالفعل» تا اینجا را ندارد. ۴- سها: ندارد ۵- سها: «تا ملک» ندارد. ۶- سها: منضبط ۷- سها: دفتر ۸- در نسخه «ق» این حکایت منظوم در فصل هجدهم نقل شده است. چون چهار بیت کسر دارد برای نشان اختلاف در هر دو موضع نقل شد. ۹- سها: من، ق: کلباً از.

باب چهاردهم

در بیان خطاط^۱ خانه‌ها

بلا تشبیه معلم خانه‌های علم سیاق و مدرسهای علوم^۲ ایشان که^۳ در همه ممالک ساخته‌اند از پادشاهی است^۴. دیگر کسی [را] ساختن قانون نیست.

فصل^۲

و هر کس که آنجاها کسب کمال می‌کند^۴ از امرای اهل قلم خطای اوست و تحصیل علم^۳ قانون [ایشان کرده‌اند] و ضابط [قانون بل که] ممالک ضابط خطای ایشان‌اند.

و شب [و] روز پیش همه اهل خطای^۵ مقسوم است، بتخصیص از برای پادشاه که^۶ ساعتی از آن قسمت نتواند تجاوز کردن^۷. و قانون در دو قسمت شب و روز به مرتبه [ای] است که اگر پادشاه در خواب از قسمت تجاوز می‌خواهد بکند نگذارند و بیدار کنند از برای خط [و کاغذ] نشان کردن، و اگر نه امور ملکی تعطیل می‌شود. حقا که خاقان چین و امرای خطای به سر قلم ضبط در امور ملکی [بجد تمام] اقدام^۸ و اهتمام غریبی^۹ می‌نمایند. از بیان آن معنی زبان قلم قاصر است^{۱۰}.

۱- س ۵۹: خطاط
۲- ق: علم
۳- س‌ها: ۴
۴- س‌ها: ۳
۵- س‌ها: خطائیان
۶- س‌ها: و
۷- س‌ها: تجاوز کردن رسم نیست
۸- س‌ها: ندارد
۹- س‌ها: بجد تمام اهتمام غریب
۱۰- س‌ها: ندارد

باب پانزدهم

در بیان مردمانی که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند و می‌آیند

اول مردمانی که از راه خشکی می‌آیند، از ممالک اسلام مطلقاً به نام ایلچی باید در آمدن پیش خطائیان، از کوی [یا] شهری معظم از سوباشی یا پادشاهی معظم، خواجه و غلام همه برابرند. زیرا که [ما] سوای مملکت خود شهری و علوفه خوری در عالم ندانند.

و [تحفه] مردم راه خشکی، متاعی که ببرند اسب^۲ و الماس و صوف و چوخال^۳ [یعنی سقرلات و یشم و آس] و قاقوم^۴ و مرجان و شیر و یوز و سیاه گوش. این جمله باب آن دیار است.

و اسبان بارگیر را جمله قبول کنند و به لشکر [یان] آن سرحد بدهند. و اسبان خوب را همراه صاحب [اسب] پیش پادشاه بفرستند، و هر است را دوازده کس خدمتکار [از] منزل تا [تا منزل]، صد منزل^۵ بدهند.

و از آن دوازده کس^۵: شش [او] فانوسهای رنگارنگ در سر چوبهای رنگین منقش آویخته از پیش و پس و چپ و راست آن اسب می‌روند^۶، و شش دیگر: سه کس^۵ او خدمتکار جانب^۵ افسار^۷ و سراو، و سه کس او خدمتکار جانب^۵ دم او.

۱- سرها: علفه ۲- سرها: خشکی اسب ببرند ۳- سرها: صوف و جوقا

۴- (= قاقم)، سرها: ندارد ۵- سرها: ندارد ۶- سرها: راست اسب می‌برند

۷- سرها: اوسار.

وشیر را ده برابر اسب تجمل است و علوفه، و یوز و سیاه گوش را نصف شیر حرمت و علوفه است، و صد منزل همه ازین قبیل^۱ است. و بخشش^۲ که از برای شیر بدهند سی صندوق مال بدهند^۳ و در هر صندوق هزار پرگاله قماش بود از اطلس و کمخا و پای برکک و رکیب و آهن جامه زین و چناق خطای^۴ و مقراض و کارد و حتی که^۵ سوزن، یعنی از هر جنسی يك پرگاله از جمله هزار پرگاله^۶ در هر صندوقی. بر شیر سی صندوق و بر یوز و سیاه گوش پانزده و بر اسب عشر شیر، [و] از آن آدمیان هر کس را هشت جامه وار اطلس با آستر قماش با آغوش بدهند^۷ و سه جامه اطلس^۸ رنگارنگ بر روی هم پوشانند و^۹ هر جامه [او] دو کس را جامه شود [و] تائی کر باس که پهنای کر باس يك قلاج^{۱۰} بود و موزه و غیره. این جمله بخشش [که مذکور شد] ماسوای بهای پیشکشهاست، و این جمله بخشش و [انعام خاقان چین از برای هر يك مسلمان که الله تعالی او را الان فی هذه الزمان ایمان عطا کرده [و در دین] به اسلام در آمده، اگر چه آبای او چندین هزار سال است که در طریق کفر سلطنت کرده اند.

زیرا که خطائیان اولاد قابیل^{۱۱} اند، و این پسر کین طای خان که این زمان مسلمان شده است^{۱۲} حضرت سید انبیاء را در خواب دیده، دل او را بیرون آورده و شسته و برو ایمان تلقین کرده و او مسلمان شده و چون بیدار شده در دیوار حجره [دیده] که کلمه شهادت نوشته شده به خط سبز، و چون آن واقعه را بدید کلمه شهادت را تازه کرد و همه اهل سرای را اعلام کرد و بسیاری از خواص و عوام اهل سرای به تبعیت او مسلمان شدند و خط [نوشت یعنی کاغد^{۱۳}] و [بیرون سرای فرستاد و امرا و عوام خلق را از واقعه خود خبر داد که چه می گوئید؟^{۱۴} بعد از چندین هزار سال در ظلمات کفار مشرق بردل من نور ایمان تافت و این سعادت

۱- س ۶۱۰: قبيله ۲- س ۶۱۰: بخشیک، س ۶۰۹: بخشش ۳- سها: ندارد
 ۴- سها: «چناق خطای» ندارد ۵- سها: «حتی که» ندارد ۵- سها: ندارد
 ۶- سها: «با آغوش بدهند» ندارد ۷- سها: که ۸- س ۶۱۰: قولاچ
 ۹- نسخهها: قابل ۱۰- س ۶۱۰: کاغت ۱۱- س ۶۰۹: گویند

درجد و آباء و نسل و اولاد ففقور چین نصیب من شد، و اگر دانش شما را کمالی و اصلی هست باید که به اسلام بیایید.

و چون امر او خلق آن [خط] بخوانند و آن سخن بشنیدند جمله متحیر بماندند و در جواب نوشتند که از پدران تو هیچ کس مسلمان نشده و قانون نبوده که پادشاه خطای مسلمان بود.

و چون آن خط امر او را خاقان چین بخواند گفت معلوم شد که شما قانون نمی دانسته اید! دلیل آنکه پدران ما قانون بر ظاهر نهاده اند، و بر باطن شما هیچ قانون نیست و شما نیز بر باطن من چه کار دارید [و مسلمانی امری است معنوی]. و چون امر او و خلق [عوام] آن سخن بشنیدند از آن سخن ملزم شدند و برسیدند. زیرا که امر او را نادانستن قانون در یک مسئله گناه عظیم است و از آن سبب بسیاری از امر او و عوام و خواص در اسلام آمدند.^۱ زیرا که کفار مشرق را چه شهری و چه صحرائی - میل تمام است به اسلام.

و چون خاقان چین به اسلام آمد آن خلق چین را ضروری به اسلام می باید آمدن^۲، زیرا که همه آن خلق پادشاه پرستند. هر چه او^۳ بگوید قبول کنند، و چون آن نور از جانب مشرق قوت گیرد کفار مشرق در اسلام خواهند درآمد^۴ بلا نزاع، زیرا که ایشان را خصومت دینی نیست.

و چون^۵ افضل الغزاة العالم و مفخر السلاطین روی زمین، ظل الله فی الارض ممدوح النبی فی الاجداد^۶ سلطان روم چراغ در^۷ شب افروز او دلیل هدایت [ظلمات] کفار مغرب شود و به نور معرفت [ایمان سپاه] جهانگیر او نور مغربی را به نور مشرقی پیوندند و ظلمات کفر از روی زمین برداشته شود و معنی «اذا جاء نصر الله والفتح» آن زمان تمام^۸ به ظهور آید بحرمة النبی وآله و انعام او رسید و گذشت و چشم امید بر انعام تست، اللهم ارزقنا.

۱- س ۶۰۹: آمدن ۲- سها: آمد ۳- سها: ندارد ۴- سها: خواهند آمدن ۵- سها: «ممدوح النبی فی الاجداد» ندارد ۶- سها: بتمامه

بیت^۱

ای سخی طبعی که همچون آفتاب حال مسکینان به پیشت روشن است
و آن همه که مذکور شد ما سوای ایشان مذکور است یعنی ما سوای...^۲
پیشکشاست.^۳

۱- سها: شعر ۲- يك کلمه از نسخهُ «ق» خوانده نمی‌شود و در عکس سیاه شده
است ۳- سها: از «وآن همه» تا اینجا راندارد

باب شانزدهم

در بیان قلماق

هر سال بیست هزار کس از انواع قلماق گروه کرده می درآیند و بخشش می گیرند و می روند، و پیشکش ایشان یکان بیر [و] اسب^۱، و متاعی که از قلماق حاصل شود سمور باشد.^۲

و تنکار^۳ در صحرای ایشان بود به مثال مروارید. در آن خاک می روید به شکل نخود زرد و بی آب و کم بها.^۴

دو شهر است در صحرای قلماق یکی را قره قوروم گویند و [یکی را] قونار اوئی و آن هر دو شهر از آن بازرگانان است. و گویند ظلمات بر جانب شمالی آن شهرها است.^۵

فصل

در بیان ثبت و سگان ثبت^۶

و این ثبت قبیله اند بی حد^۷ در کوههای خطای می بوند^۸ [و ثبت گروهی است از کفار صحرائی].

پادشاهان خطای از زمان پیش^۹ آن کوهها را با ایشان داده اند. جهت دادن

-
- ۱- س ۶۰۹: بیر است س ۶۱۰: بیر اسب ۲- سها: بود ۳- سها: تنه کار
۴- سها: از «به مثال مروارید» تا اینجا را ندارد ۵- سها: یکی را قراقریم
گویند و گویند ظلمات بر جانب شمالی آن شهرست [و] یکی قونار اوئی ۶- سها: او
۷- سها: مردم ثبت ۸- سها: باشند ۹- سها: سابق

کوههای خطای با تبت^۱ آن بوده که یکی از پادشاهان خطای را دشمنی با عسکر [ی] قوی روی نمود. چون از هر [دو] جانب صف بر کشیدند و مقابل شدند سگی بر مثال هژبر در میان آمد و پیش پادشاه خطای رسید و به زبان آمد و گفت اگر [نو] دختر خود را به من دهی من سر پادشاه آن لشکر را از برای تو بیارم. خاقان با آن سگ عهد کرد که بدهم.

و گویند^۲ کوههای آن سگ بر مثال سپری بود، و آن سگ گویند چند خیزی زد و به صف دشمن رسید و خیزی زد و سر پادشاه آن لشکر را از تنه بر کند و پیش پادشاه [خطای] آورد و انداخت، و خاقان چین بر عهد خود وفا کرد و آن دختر را به آن سگ^۳ داد و آن سگ آن دختر را همراه خود برد با کوهها.

و آن دختر را از آن سگ فرزندان شد. و چون آن سگ بمرد و آن دختر خاقان با فرزندان [خود] خط [کاغذ]^۴ داد که پیش خان خطای برده این نوشته بود^۵ که قضیه چنین و چنین بود [و چنین شد] و این جماعت فرزندان من اند. پدر چه فرمائی؟^۶ چون آن جماعت خط با^۷ خاقان دادند و خاقان را احوال معلوم گشت^۸ و بخششها داد و آن کوههای خطای به ایشان داد^۹ و گفت شما... مائید... سال^{۱۰} بیاید و بخشش خود بگیریید.

و این زمان نیز به همان قانون هر ساله می آیند و از انواع قماشها می دهند. الحق از همه طایفه قماش بهتر به ایشان می دهند و چندین هزار خانه وار تبت راهر ساله قماش و غله سالیانه می دهند. و در کوههای هر مملکت خطای که هستند قانون چنان است که خزینه های آن مملکت از نقره و قماش و غله سالیانه به همه تبت می دهند.

و تبت مردمانی اند^{۱۱} از نسل آن سگ و از دختر خا [ق] خطای و از آن جنس

۱- سها: «با تبت» ندارد ۲- سها: ندارد ۳- سها: با او ۴- سها: ۶۱۰:
 کاغت ۵- سها: پیش خاقان فرستاد و گفت معلوم پدر باشد که ۶- سها:
 فرماید ۷- سها: به ۸- سها: و خاقان احوال معلوم کرد ۹- سها: از
 اینجا تا شش سطر بعد را ندارد ۱۰- ق: در هر مورد يك کلمه خوانده نمی شود
 ۱۱- سها: مردمان اند

سکافند که در کوههای خطای صحرائی و خانگی هستند. تبتیان از آن سکه واز آن سکان پیشکش می آرند برای پادشاه خطای.
و در درگاه عالی سلطان روم از آن سکان هستند که آن^۲ را سکان^۳ ساسانی گویند در روم، ولی اصلاً سکه تبت گویند.
و آهوی مشک را آن سکان شکار کنند و پیشکش تبتیان^۵ آن سکان اند، و طلای جبلی به خان خطای^۶.

فصل

در بیان گروهی از هندیان^۷

پیشکش ایشان پیل^۸ بود و به صورت به عورتان مانند [بودند] و ما را نگذاشتند^۹ که آنها^{۱۰} را بدانیم که زن یا مردند، از برای آنکه نگاهبانان^{۱۱} هستند. نگذارند اختلاط کردن^{۱۲}.

۱- سها: «صحرائی و خانگی» ندارد
 ۲- سها: تبتان.
 ۳- سها: او
 ۴- سها: ندارد
 ۵- سها: تبتان
 ۶- سها: «به خان خطای» ندارد
 ۷- سها: «گروهی از» ندارد
 ۸- سها: پیل
 ۹- سها:
 نگذاشتن
 ۱۰- سها: آن
 ۱۱- سها: نگاهبانان
 ۱۲- سها: «اختلاط کردن»
 ندارد.

باب هفدهم

در بیان زراعت ملك خطای

صد روز در درون ملك^۱ خطای رفتیم. متصل^۲ زراعت بود. کوه و صحرا و ریگستان و کوههای سنگ خاره را با عرابه خاک آورده بودند و ریخته^۳ و زراعت کرده، به مرتبهای که در آن شهر^۴ چاروا به صحرا به چرا رها نکنند، دائماً در خانه نگاه می‌دارند^۵، و غلبه گی خلق و معموری مملکت از زراعت می‌توان دانست، و شهریت را از چاروا رها نکردن به صحرا^۶.

و دو سه ماهه راه رفتیم^۷ در سایه درختان متصله، و دو رویه^۸ در راه نشانیده بودند به حکم پادشاه، و تمام ممالک خطای ازین قبیل است^۹.

و همه زراعت خطای با آب باران است. اگر باران نبارد قیمتی و قحطی شود. حکم از پادشاهی بر آید که علاج قیمتی بکنید. امر^{۱۰} بکنند که^{۱۱} هر کس زیاده از یک ماهه توشه داشته باشد بفروشد^{۱۲}، و جمله مردم گندم و برنج و آرد زیاده خود را به در آرد و بفروشد. اگر پنهان کنند به قتل بروند. از برای آنکه هر چه خریده‌اند همه در دفتر است.

۱- س‌ها: ندارد ۲- س‌ها: متصله ۳- س‌ها: ریگستان و سنگستان را خاک با
ارابه در آورده‌اند ۴- س‌ها: دیار ۵- س‌ها: دارند ۶- س‌ها: از «و غلبه گی»
در سطر قبل تا اینجا را ندارد ۷- س‌ها: «رفتیم» بعد از «متصله» ۸- س‌ها:
طرز ۹- س‌ها: «به حکم» تا اینجا را ندارد ۱۰- س‌ها: حکم ۱۱- س‌ها:
ندارد ۱۲- س‌ها: بفروشد.

و اگر قیمتی به آن دفع نشود^۱ به ده روزه حکم بکنند. اگر دفع نشود خلق فقرا را از انبارهای پادشاهی توشه بدهند و بگویند بروید به جایها و شهرهای^۲ سیری، و اگر دفع نشد و قحطی شد، نعوذ بالله، حکم بر ممالک بفرستند که هر کس که صد مد^۳ گندم بیاورد و بفروشد از برای خود^۴ او را [منصب] سرداری ده کس بدهیم و اگر دویست مد^۴ گندم بیاورد سرداری^۶ بیست کس بدهیم^۷، و اگر خواهد، و اگر نه سردار ده کس باشد و بر یک پشته او میراث باشد، و اگر سیصد مد بیاورد و بفروشد سه پشته از قبل او میری بکنند، و اگر چهار صد مد^۴ بیاورد چهار پشته میراث و با مراتب او بیفزایند^۸، مثل هذا چندان غله بیاورند در آن^۹ مملکت که سیر شوند. گویند دیگر میارید^{۱۰} که بس شد.

^{۱۱} و امثال خانباغ و بعضی شهرهای معظم را از ترس قحطی و قیمتی حکم است که زیاده از ده روز معاش نگیرند و اگر بگیرند سیاست بکنند. و مطلقاً چندین هزار لشکر را در تمام ممالک خطای نقره و گندم و برنج و پوشش و آب و جو و گاو و همیز و روغن و نمک، این همه ماه به ماه از پادشاهی می دهند. هیچ احتیاج به بازار ندارند، و چندین هزار انواع خلق که از اطراف و جوانب عالم آمده اند مثل هذا می دهند.

و آن چنان مملکت مضبوط در ماسوای خطای ندیدم و کس نشان نداده، و دزد و حرامی کس کشتن و حرامیگری کس نشان نداده و کس نداند. از برای آنکه هیچ کس بی نشان و بی علامت در شهر و صحرا نتواند راه رفتن. و تمام ممالک را به طریق عقل به سر قلم ضبط کرده اند.

فصل ۱۲

آتش شهر سوختن را به سه چیز علاج کرده اند [از برای محافظت او].

- ۱- سها: و اگر به آن نوع قیمتی دفع نشود ۲- سها: انبار ۳- ق: شهرهاری، سها: ندارد نمی شود ۴- سها: مت، ق: مط ۵- سها: «و بفروشد از برای خود» ندارد ۶- سها: سردار ۷- سها: بعد ۸- سها: از «و اگر خواهد» در سطر پنجم تا اینجا افتاده است. ۹- سها: در آرند بر آن ۱۰- ق: دیگر نیارید ۱۱- سها: از اینجا تا اول فصل در این صفحه افتاده است. ۱۲- سها: ندارد، سها: ۶۰۹: بعد.

یکی آنکه پاسبان آتش بر کار کرده‌اند بغایت مضبوط، و شب و روز جرس می‌گردانند و چوبک می‌زنند و حاضر باش می‌گویند.^۲

دوم حکم است که در [هر] خانه‌ای هر يك^۳ شب و روز^۳ يك «فوجی» آب حاضر داشته باشند.^۴ وای بر آن کس که آب حاضر نداشته باشد. نعوذ بالله^۳، چون آتش در گیرد همه کس جهد کند^۵ فوجی آب رسانیدن و آتش نشانیدن را. و اگر نتوانند آتش را کشتن، بازار و محله چنان به ترتیب ساخته‌اند که [به] يك طرف بازار و محله سوزد، نتواند که به جانب دیگر گذشتن. امکان ندارد.^۶ و از برای آنکه^۷ هر بازار و محله جدا به جداست از ترس آتش.

فصل^۸

عجایب آسیاب^۹ [و هیزم]

آنک [در خان بالغ هیزم سنگ است. و در^{۱۰} تمام خطای آسیا را] سنگ زیر او^{۱۱} می‌گردد^{۱۲} و آورده را با آب می‌یزد و آرد بیخته را جدا و سبوس را جدا بگیرند. و اگر کسی چنان سازد که سنگ بالا بگردد او را بکشند، از برای آنکه^{۱۳} تغییر قواعد و قانون ایشان^{۱۴} امکان ندارد. مثل آسیا تمام قواعد و قانون ایشان عکس قواعد و قانون ممالک عالم است^{۱۵}.

عجایب هیزم^{۱۶}

آنکه در خان بالغ کوهی است سیاه، و هیزم خان بالغ سنگ آن کوه است. ولی

- ۱- سها: «بغایت مضبوط و» ندارد ۲- سها: «و حاضر باش می‌گویند» ندارد
 ۳- سها: ندارد ۴- سها: ۶۰۹: بوند ۵- سها: کنند ۶- زائد بنظر می‌آید
 ۷- سها: زیرا که ۸- سها: بعده ۹- سها: آسیا و هیزم ۱۰- ق: +
 آنک در خان بالغ هیزم است (زائد می‌نماید) ۱۱- سها: ندارد ۱۲- سها: از
 اینجا با آتش عبارت ندارد ۱۳- سها: این سطر را ندارد ۱۴- سها: این بند
 را ندارد.

از برای پادشاهی هیزم چوب به کار کنند و مردم ما را، و چندان هزار خلق اطراف
را، و تعلق دار پادشاه را، همه هیزم و غیره - پیش از این مذکور شد.^۱

۱- نسخه‌های س ۶۰۹ و ۶۱۰ از سه سطر آخر صفحه قبل تا اینجا را ندارد

باب هژدهم^۱

بلا تشبیه در بیان کعبه خطای

چهار هزار سال است که دیری ساخته‌اند.^۲ می‌گویند^۴ در زمان شکمون^۵ علیه‌السلام بوده^۶، و مردمانی که از برای طواف او می‌روند در راه او انواع^۷ ریاضات غریب و چله‌های عجیب می‌بر آرند.

آخرین ریاضت ایشان^۸ آن است که کوهی است در غایت بلندی ریگک انداز^۹ و بر کمر او میخی زده مثل ران آدمی از پولاد، و آن کس که ریاضت او به نهایت^{۱۰} رسیده بود بر میان او رسنی [بر] بندند و فرو گذارند^{۱۱} تا بر آن میخ سوار شود و رسن از کمر بگشاید^{۱۲} و بر آن میخ چسبیده^{۱۳} با صد ترس و لرز [ه] نشسته. اگر پائین نگاه می‌کند چشم او^{۱۴} سیاه [می] شود، و اگر بالا نگاه می‌کند مثل هذا^{۱۵}. چهل [روز و] شب اگر در آنجا خواب نرود^{۱۶} و نترسد پرواز کردن آن کس را میسر^{۱۷} شود و از آن میخ پیرد و بر سر کوهی بنشیند و از کوه به کوه پرواز می‌کند و هر جا

۱- س ۶۱۰: این باب در دنباله باب قبل آمده است و عنوان باب هجدهم مربوط است به «در بیان زر و نقره» که در نسخه «ق» باب نوزدهم است، س ۶۰۹: عنوان «فصل» دارد
۲- س‌ها: ذکر ۳- س‌ها: ساخته ۴- س‌ها: «می‌گویند» ندارد ۵- ق:
شمعون ۶- ۶۱۰: «علیه‌السلام بوده» ندارد ۷- س‌ها: ندارد ۸- س‌ها:
ندارد ۹- س‌ها: «ریگ انداز» ندارد ۱۰- س‌ها: بر کمال ۱۱- س‌ها:
بگذارند ۱۲- س‌ها: و رسن باز کند ۱۳- س‌ها: چسبیده ۱۴- س‌ها:
چشمش ۱۵- س‌ها: آن ۱۶- س ۶۰۹: خاب ۱۷- س‌ها: مسلم.

می‌خواهد می‌رود، و اگر بر آن میخ نتواند^۱ نشستن و یا به‌خواب رود و بترسد^۲ بیفتد و پاره شود، و آن طایفه اهل پرواز را ورای پوست و استخوان در بدن چیزی نبود و خوردن آنها شربت آبی جوشانیده بادویه^۳ جای - که خاصیت و اعتبار او مذکور شد.^۴

حکایت منظومه^۲

چار صد سالش عبادت بیش بود	بلعمی کو مرد عهد خویش بود
جمله در توحید و در دفع حجاب	کرده بود او چار صد پاره کتاب
غرقه کرده بود دریای وجود	چار صد روز و شبش در یک سجود
روی خود برداشت از خاک زمین	یک شب از شبها شبی بس سهمگین
شمع گردون را خدای خویش گفت	صد دلیل نفی صانع بیش گفت
سجده کردش هار کلبی من کلاب	روی خویش آورد سوی آفتاب
بلعمی گردد ز ایمان بگذرد	عقل چون از حد امکان بگذرد
فارغ از مدح و ملامت بایست	عقل در حد سلامت بایست
از چنان صد عقل دم بریده پیش	گر تو عقلی ساده می‌یابی ز خویش
لیک مقصود تو گرداند تمام	گر چه عقل ساده باشد بی‌نظام
وی عجب، مقصود یابد زودتر	دورتر باشد چنین عقل از خطر

[و دم‌داری] اهل ریاضت ایشان چنان است که نه خوردن و نه گفتن و نه خفتن.

همچون چوب شده‌اند و در سه شب و روز یکبار نفس زنند و شربت آب مذکور بخورند و باز حبس نفس بکنند.

و بعضی دیگر چنان ورزش کرده‌اند که از راه ذکر نفس زنند مثل آنکه صحن خاکستر در میان پای خود بگیرند و تنبان را مقدار سفت^۵ سوزن بزرگ

۱- س‌ها: نتوانست ۲- س‌ها: خواب برد ۳- س‌ها: «که خاصیت و اعتبار او مذکور شد» ندارد ۴- هشت بیت این منظومه در نسخه‌های «س» در فصل سیزدهم آمده است و آنجا نقل کرده‌ایم. ۵- س ۶۱۰: سوف.

سوراخ کرده و از آن راه مهود^۱ در آن زمان که می‌خواهد نفس زند^۲، نظار گیان را^۳ اشارت به سوی صحن خاکستر کند. چون نگریسته شود [خاکستر] گرد می‌شود.

۱- سها: ندارد ۲- سها: بزند ۳- سها: «نظار گیان را» ندارد.

باب نوزدهم^۱

در بیان زر و نقره و پول^۲ و کاغذ به جای پول خرج کردن

چنان است که در شهری که پول را نیک نگیرند حکم از پادشاهی بر آید که به این چنین [مهر کاغذ] مهر کنید و به جای پول بگیرید. که را زهره بود که نگیرد و آن کاغذ مهر کرده را می گیرد و خرج می کند.^۳ چون پاره شود [یا ویران شود] نگیرند.

[چون خلق عاجز آیند راضی شوند با آنکه پول را [رایج] نگیرند و پول روان شود.

و زر و نقره خالص را سکه زنند و آنچه نبرند. مثل قلمی به گاز ببرند و به درم خرج می کنند. ادنی زر دار ایشان صد هزار سیر و دوست هزار سیر می گویند، و هر سیری ده درم نقره است. صد هزار سیر آنجا مثل صد هزار آنچه اینجا وزن دارد.^۴

و مرد ایشان همه صراف و مبصر، و ده نوع نقره می گیرد.^۵ همه را بدانند و بشناسد و [به] مراتب قیمت او بدانند.

و زن و مرد و خرد^۶ و بزرگ همه واقف و شهری و شهر نشین، چنانکه در

۱- سها: باب هجدهم ۲- سها: پل (در همه موارد) ۳- سها: می گیرند و
خرج می کنند ۴- سها: ندارد ۵- سها: می گردد ۶- سها: «بداند و»
ندارد ۷- سها: خورد.

تمام خطای يك كوی نبود الا [در حصارى و] همه محله و بازار آراسته.
 و آتش بازی عام است. خرد^۱ و بزرگ همه داروی طوپ^۲ را بسازند و همه
 آتشبازی می دانند.^۳

باب بیستم

در بیان قانون نگاه داشتن ایشان

به مرتبه‌ای است که اگر پدر را از پسر، و پسر از پدر و مادر سرموی خلاف قانون ببیند بلا توقف برود و غمز کند و خلعت و بخشش بیاورد و به کشتن بدهد و باک ندارد.

و از خرد^۱ و بزرگ^۲ چنان مطیع یکدیگرند که يك کار دوبار فرمودن و يك سخن دوبار گفتن نبود.

دریغ این در مملکت‌های اسلام بایستی!

اگر دوبار کاری را فرموده شود و یا گفته شود در قانون در خورد گناه او انتقام می‌کنند و رحم نمی‌کنند از ترس فوت قانون.

باب بیست و یکم^۱

در بیان نگارخانه چینی

و در همه ممالک چین هیچ شهری و محله‌ای و بازاری نبود که درو نگارخانه‌ها نبود در خورد هر يك، بعضی بغایت معظم^۲، مصور به صورت‌های عجیب و منقش به نقش‌های غریب^۳.

[و] در تمام ملک خطای هیچ حولی نبود که درو نگارخانه‌ای در خورد آن حولی نبود.

و عیب نگارخانه چینی صورت چند درو بودن است، و اگر نی بغایت جایهای یا صفا و مقامهای فرح بخش^۴ روح افزای جان آساست^۵.

فصل

در خانبالغ سه طوی^۶ بدهند از برای هر طایفه‌ای^۷ که از اطراف و جوانب عالم به خطای در آمده‌اند مذکور سه (؟) به نام ایلچی است و اگر نه نگذارند. چون طوی بدهند از برای هر جماعت جدا جدا سه کرات و در آن طوی

۱- س‌ها: بیستم ۲- س‌ها: نگارخانه‌های معظم نبود ۳- ق: عجیب ۴- س‌ها: «مقامهای فرح بخش» ندارد ۵- س‌ها: جان فزا ۶- س‌ها: توی (همه موارد) ۷- س‌ها: ازینجا تا «و در آن طوی» دو خط بعد ندارد.

میوه‌های رنگارنگ و لوت‌های^۱ گوناگون در همه خوانها در چیده.
 و از همه سازند[ه]ها و خوانند[ه]ها که خاص سرای خاقان چین‌اند
 خیل خیل حاضر شده^۲ و از همه بازیگران که در شهر خانبالغ است گروه گروه
 حاضر ایستاده^۳ و هر گروه به جنس خود^۴ صف بر کشیده و در آن اثنا یکی خادم از
 درون سرای [ویکی] میرلشکر از بیرون سرای و آن هر دو میر معظم با تجمل^۵
 مذکور با کمرهای یشم^۶ بر میان بسته‌اند^۷ بیایند از برای طوی دادن آن مردم.
 چون از تخت روانهای آن دو سردار پنجاه هزار کس فرود آیند و بنشینند
 و کمرهای یشم^۶ از میان بکشایند^۸ و کمرهای زر مرصع به انواع جواهر بر میان
 بندند و بنشینند و به عیش و طرب مشغول شوند و مهمانان را اشارت به عیش و^۹
 نوش بکنند. سازنده‌ها درساز درآیند و خواننده‌ها در ناله بیایند با آوازهای حزین
 دردناک. به یکبار فغان بر کشیده و سازها را مناسب آن نغمه‌ها ساز در ساز کرده.
 مغنیان خوش الحان هم مناسب هم آواز کرده^{۱۰} [و] بازیگران گروه گروه در
 انواع بازیها درآمده^{۱۱} اکثر چنان است از خوشی آن عیش و عشرت [که] عقلمها
 زایل شده مثال مدهوشان نظار گیان از خود رفته.

بیت

میان مجلس می مطربی مرا باید که از ترانه او روح در سماع آید
 و در اثنای آن ساز و صحبت به یکبار نه دانه دختران^{۱۲} نه ساله همه همقد و
 همسال^{۱۳} و همزاد، جمله اطلسهای زربفت پوشیده [و سرها برهنه] و کاکلها
 پریشان ساخته و زلفها حلقه حلقه انداخته، و آن لعبتان چینی چون در ناسفته^{۱۴}
 و آن گل غنچه‌های نوباوه نورسته نوشکفته به صد ناز و شیوه^{۱۵} از آن چاک نمایان

۱- س‌ها: لوطهای ۲- س‌ها: ایستاده ۳- س‌ها: شده ۴- س‌ها: «و هر
 گروه به جنس خود» ندارد ۵- س‌ها: هر دو با تجمل ۶- ق: یشب ۷-
 س‌ها: ندارد ۸- س‌ها: واکنند ۹- س‌ها: «و طرب مشغول شوند و مهمانان
 را اشارت به عیش و» ندارد ۱۰- س‌ها: از «به یکبار» در سطر قبل تا اینجا ندارد
 ۱۱- س‌ها: ازینجا تا آخر عبارت را ندارد ۱۲- س‌ها: دختر ۱۳- س‌ها:
 همسن ۱۴- س‌ها: «چون در ناسفته» ندارد ۱۵- س‌ها: «به صد ناز و شیوه» ندارد.

شوند. همه در اصول می آیند و در مقام سازها^۱ قدم می نهند. چون اصول کنان بیایند و رقص کنان روی خدمت بر زمین نهند و در دوازده مقام رقص کنند و در بیست و چهار شعبه اصول نمایند که غریب از آن مجلس برخیزد، و همچنان اصول کنان و به مقام سازها رقص کنان بیرون روند.

و بعد از آن دختران^۲، نه دانه پسران همه همسن^۳ چهارده ساله همزاد پریرویان^۴ خورشید طلعت حوری نژاد و به صد لطافت و طراوت و^۵ ظرافت. گروه اول بیایند و در دوازده مقام اصول نمایند و رقص کنند^۶ و شوش و شوروی در آن مجلس اندازند که جمله اهل مجلس را به هوش باز آرند و حلاوت نظاره ایشان و حرارت سماع ایشان و طراوت عذار^۷ آن خوبان و حالت هیأت مجموعی آن مجلس موقوف است به سماع و نظر.

فصل

و سه چیز در دیار ملك چین^۸ است که به ازو مگر در جنت^۹ باشد. یکی عناب در غایت بزرگی و شیرینی. به ازو مگر در جنت^۹ باشد. و دو نوع گل: یکی گل نیلوفر و یکی گل خشخاش، و هر يك مثل صحن کوچک و هر يك صد [برک] و صد رنگ. به ازو مگر در جنت^۹ باشد،^{۱۱} و فرق میان آن دو گل دشوار بود. الا بحسب مکان و برک توان فرق کردن. و یکی عناب در بزرگی مثل گردکان و در غایت شیرینی، و در هیچ ملك به ازو نبوده و آن مگر به اقتضای زمان و هواست و تمام قلمر و خطای از آن عناب مملوست و از آن عناب در شهری خزینه هاست. برای پادشاهی می رود. و عناب خطای را به ممالک

۱- سها: ندارد ۲- سها: بعد ایشان ۳- سها: نه پسر ۴- سها: «همزاد پریرویان» ندارد ۵- سها: «طراوت و» ندارد ۶- سها: ازینجا تا «حلاوت» در سطر بعد را ندارد ۷- سها: طراوت عذار ایشان موقوف است به سماع و نظر ۸- سها: در آن ملك ۹- سها: بهشت ۱۰- ق و س ۱۱- فاقد این عبارت است ۱۱- سها: ازینجا تا «جفت باشد» در سطر دوم صفحه بعد را ندارد.

عالم تحفه می‌برند و به‌ازو مگر درجنت باشد.
 و خطائیان^۱ در پوشش بسیار تکلف می‌کنند و هر کس را دوست و سیصد
 جامه بود و سی سال جامه‌ای را بپوشند و هنوز نو بود^۲، و^۳ در هر ماهی نوعی جامه
 بپوشند - ده تو بر روی هم و درغایت پاکیزگی.
 روز در کارند و هر گز دست به‌طعام نرسانند الا در قصعه‌های صغیر، و صحنهای
 صغیر در سر دست گرفته به جو که بین (۹) بخورند و شوربا را به صحرا ریزند و
 نخورند. می‌گویند از خوردن شوربا شکم کلان می‌شود.
 و مردم حکیم مذهب‌اند و طعام و شراب بسیار نخورند و آب سرد هر گز اباعن
 جد نخورده‌اند، سواى آب جوشانیده با ادویه‌چای.

فصل

و در برداشت موتی و رسوم و آئین ایشان از آن مسلمانان نیز^۴ پنج شش ساله
 بکشد، مثل آنکه کشتی سازند از کاغذ و درون او پر گل و کل بری و
 مثل منارها سازند از کاغذ بری درون [او] پر گل بری مثل آکنده از سر تا پای او به
 بزرگی و به بلندی و صورت^۵ مثل مناره بلند^۶ از چوب تیر کشتی مثال گذرانیده
 و بر روی گردون نشانیده و غیر آن صورتهای عجیب و غریب مثل شیر و پیل و غیره
 زر اندود متصل در حمله و حرکت اند.

و از آن کاغذ بریهای مذکور به‌غرابت [و] لطافت آنها در ماسوای آن ممالک
 ندیده‌اند^۷ و کس ساختن نداند^۸، و در هر ماهی يك بار در آرند و کرد بازار و محله
 و شهر گردانند به‌سازها و نایهای عجیب و غریب و باز به‌جایش برند.

۱- سها: خطای ۲- سها: باشد ۳- سها: ازینجا افتاده است تا «فصل» در هفت
 سطر بعد. فقط درینجا يك جمله دارند: «از آنک دست به‌طعام نرسانند» ۴- «از آن
 مسلمانان نیز» ندارد ۵- ق: یرق ۶- سها: «و صورت» ندارد ۷- سها:
 ازینجا تا «و به‌غرابت» در سه سطر بعد ندارد ۸- سها: پیدا نشود ۹- سها:
 ازینجا تا آخر عبارت را ندارد.

مثنوی^۱

<p>مانی آخر جاودان و لم یزل جان اگر صد ره بر آید درالم در میان صد غمش باشد خوشی از صفا و وز جلای دل نشان از دل اولمه افتد سوی ماه می نگر هر سوی خورشید و قمر آخر از فضل خودت ای رهنما</p>	<p>الفت ارگیری به تصویر اجل زنده جاوید را آخر چه غم چون بود دل در قضای سرکشی می دهد دود دل محنت کشان هر که باشد در دلش نور اله چون گشادی روی دلای دیده ور با اجل گردان دل ما آشنا</p>
---	---

حکایت^۲

<p>مگر در ابتدا عزمش چنان بود ز مس سفسه کند اکسیر سازد ز قشر بیضه و از موی مردم که اندک کیمیا بسیار زر کرد به قیمت خاک و زریکسان شد او را که اکسیری کنی در جوهر خویش ز جهدت کیمیائی شد دل فروز بود آن کیمیا از عالمی بیش نه موی سرفزون گشت از روانت نخفتی روز و شب تدبیر کردی دو عالم در ره این کیمیا باز ز خلق عالم آمد بر کنار او</p>	<p>فلاطون آنکه استاد جهان بود که استخراج زر تدبیر سازد چوپنجه سال شد در گوشه ای گم چنان اکسیر کرد و معتبر کرد چو زر کردن چنان آسان شد او را به خود یک روز گفت ای دل بیندیش چو قشر بیضه و موی سر امروز گراکسیری کنی در جوهر خویش نه کم آمد ز قشر بیضه جانت چوپنجه سال این اکسیر کردی کنون گسرهاقلی این کیمیا ساز چو عزمش جزم شد سالی هزار او</p>
---	---

۲- ق: سراسر این حکایت در انتهای رساله

۱- ابیات این مثنوی در نسخه ق نیست آمده است.

که از نورش دو عالم پریا کرد
 برو شد کشف اسرار الهی
 شبا روزی ر درد کار نشست
 که مالیدی ز سر تا پای درخویش
 زمستان دفع این بودی ز سر ماش
 که تابستان بمالیدی به خود بر
 بدادی تف تابستانش ایام
 به هر شش سال ازو یکبار خوردی
 نیفتادی رطوبت هیچ تحویل
 خور و پوشش دو پانصد سال این بود
 سکندر بود با او نیز همراه
 به غاری سهمگین در جنبشش کوه
 فلاطون مانده آنجا سینه پر تاب
 که هر دو آمدیم اینجا سخن جوی
 که خاموشیست نقد ما سرانجام
 به رنگ جاودان شو تا بمانی
 مرا باشد از ان عالی مقامی
 که ای خسرو! تنم مبرز مگردان
 به مبرز رفتنت خوردن نیرزد
 درو، نی علم گنجد نی فراست
 بخت آسایشی کن یک زمان تو
 که چندانی مرا خوابست درپیش
 مرا خود عمر پنداری کنون است
 روا نبود اگر خفتم زمانی

چنان از جوهر خود کیمیا کرد
 ز پیشش محو شد مه تا به ماهی
 دو پانصد سال در اسرار بنشست
 زمستان دارویی بودیش در پیش
 برستی موی همچون پر بر اعضاض
 سرشته بود یک داروی دیگر
 بریزیدی ازو آن موی اندام
 یکی دارو دگر بر کار کردی
 باستادی مزاج او به تعدیل
 اگر چه افضل روی زمین بود
 برش رفت ارسطاطاليس ناگاه
 نشسته بود افلاطون در اندوه
 درختی بود زیرش چشمه آب
 سکندر گفت آخر یک سخن گوی
 جوابش داد آن استاد ایام
 چو خاموشیست رنگ جاودانی
 سکندر گفت اگر خواهی طعامی
 چنین دادش جواب آن مردان
 مخور کاین خوردن آن کردن نیرزد
 شکم چون باشدم جای نجاست
 سکندر گفت ای مرد جهان تو
 جوابش داد پیر حکمت اندیش
 که نتوان گفت کان چندست و چون است
 چو هر دم می دهندم تازه جانی

چو گشت از گفت و گویش دل پریشان
به کوهی بر شد و بگریخت زیشان
سکندر و ارسطالیس هشیار
به هم بگریستند از درد بسیار

اگر تو کیمیای عالم افروز
چو سازی کیمیای سیم و زر هم
نمت را دل کن و دل درد گردان
نمی دانی ز افلاطون در آسوز
ز قشر بیضه و از موی سر هم
کزین سان کیمیا سازند مردان

مثنوی^۱

چون بلا را دل ز بهر روی یار
عالمی بسی چشم سر بینی عیان
هر که او شد در بصیرت بر کمال
ماند در کنج ریاضت متصل
ای خوش آن کوزا دین ره بر گرفت
آنکه خواهد رهبر این راه جست
هست مطلوب از دل و جان رو نهان
دل جلا کر یابد آخر روی یار
سالومه چون در طلب بی پا و سر
درد فقرت چون گریبانگیر گشت
پادشاه فقر را در ملک جان
چرخ کحلی کرده افسر خاک پاش
زرا کر گیر دبه کف باشد چو خاک
جمله را دلجوی رهبر دست گیر
در طریقت کرد از جان اختیار
جمع بینی صورت روحانیان
بر کمال آمد دلش از روی حال
اهل دل پنهان سوی حق میل دل
گشت يك رو دامن رهبر گرفت
دل بکل از غیر پردازد نخست
زان سبب دل بیخود آمد در جهان
زان جلا ظاهر شود بی انتظار
باشی از فقر اندکی یابی خبر
رایت جاهت ز گردون بر گذشت
هست پی در پی لوا خورشید سان
بوده دریا يك نم از ابر عطاش
نیست چون با آن دل او را زان چه باک
فیض بخش عالم از نور ضمیر

[خاتمه]

او هر چیز که در این کتاب مذکور شد همه^۱ را دلیل او را و عبرت و حکمت او را گفته آمد.

و آن که چند ماهه راه دور خطای خندق گفتیم آن گذرگاه دشمن بود^۲ که قلماق است. مشهورست به آدمی خوری. حاشا که ایشان آدمی خور باشند و سگان ایشان شرف دارد بر طایفه قزلباش بی دین خذلهم الله^۳.

و هیچ طایفه کفار ندیدیم آدمی خورند و نشنیدیم سوای قزلباش و توابع آن^۴. و چون راه گذرما بر تبریز افتاد و در آن حین صارم کرد با قزلباشان درغزات بود که برادر او و پسر او اسیر آن بی دینان شد و پسر صارم کرد را گفتند که در مجلس کباب فرمودند او را زنده. اول لقمه‌ای از خود خورد و به تبعیت او توابع و لواحق او خوردند و برادر او را زنده در دیگک جوشانیدند و پختند و فرزندان مسلمانان را و سگ و کربه را تول و رمه کرده خوردند. حسابش را خدای داند. و ممدوح النبی فی الابهاء والاجداد یعنی سلطان سلیم خان غازی را حق تعالی نصرت و قوت دهد که آن بیدینان را قهر کند و نام و نشان ایشان را از روی زمین پاک کند و شریعت محمدیه را احیائی بدهد، اللهم انصر من نصر الدین ، اللهم اخذل الله من خذل الدین. آنچه دعای يك فقیر بکند سپاه گران نتواند کرد.

۱- س: ۶۱۰ ازینجا تا اول عبارت «و از کارهای عجایب لشکر خطای» ندارد ۲-
س ۶۰۹: اکثر ۳- سها: ازینجا تا ۲۷ سطر بعد را ندارد ۴- چون نویسنده
از اهل تسنن بوده است چنین بی ادبی را روا دانسته است. ضمناً چون فقط در نسخه
«ق» آمده است ممکن است که الحاق کاتب نسخه باشد ۵- اشاره است به آن
دسته‌ای که «حلال خور» به آنها می‌گفته‌اند.

گر بود در ماتی صد نوحه گر
 آه صاحب درد آید کارگر
 و چون دشمن خطائیان خلق صحرائی اند قلماق و غیره و چند ماهه ...^۱ يك
 جانب خطای را ایشان دارند و آن جانب را که در مقابل ایشان است چند ماهه راه
 خندق بریده اند و دیوار زده اند و چندین هزار سال است چندین هزار لشکر خطای
 درو کار کرده اند و می کنند.^۲

و سبب آنکه قلماق را آهن و پیراق آن نباشد که هر بار تواند ویران کردن،
 اگر هم که جائی رخنه سازند زیاده به خطای نتواند ضرر رسانیدن. زیرا که در
 همه اطراف و جوانب میله است و دیدبانان آتش بردارند و خلق... که به صحرا اند،
 یعنی در زراعتها همه واقف شوند و به شهرها و حصار... روند.

و چون قلماق را کرد خطای آن رخنه را چنان مضبوط کرده اند که دگر بار
 نتواند از آنجا در آمدن.

زیرا که قاعده خطای چنان است که همه جای که دشمن است و راه یابد
 آنجای را کل مسدود گردانند.

و اگر چه عقل قبول آن مقدار ده روزه راه را احتیاط کردیم و در کنار او
 رفتیم همچنان دیوار و خندق بود که در کوه و صحرا می رفت. خدای داند نهایتش
 را. و آنچنان کارها از لشکر خطای عجب نبود.

و از کارهای عجایب لشکر خطای آنکه خطای را خطائیان می گویند در
 دوازده^۳ هزار سال به این کمال رسیده، زیرا که پیش خطائیان شب و روز محسوب
 است. مثل آنکه پانصد سال را هزار سال می گویند و چندین^۴ هزار سال را يك
 قرن و دوازده هزار قرن را دوازده هزار سال می گویند.^۵

و اصل بنای خطای را دوازده^۶ قرن است می گویند و هر قرن او هزار
 سال ایشان معمور شده^۷ و به این کمال رسیده.

۱- موارد نقطه چین بعثت سیاهی عکس قابل خواندن نبوده است ۲- از «و چندین
 هزار» تا آخر عبارت در نسخه س ۹۰۶ در اوائل «خاتمه» آمده است ۳- سها:
 «خطای را ندارد» ۴- سها: سیزده ۵- سها: چنین ۶- سها: «از دوازده
 قرن» تا اینجا را ندارد ۷- سها: بود (واژین پس تا آخر جمله را ندارد).

و [دلیل] آن که خطای دو ازرده قسم و هر قسم او در هزار سال ایشان معمور شده. و طریق معمور ساختن [خطائیان] خطای را چنان بوده که در اول حال که خطائیان کم بوده اند کنج دنیا را اختیار کرده اند، زیرا که چون قایل^۱ کشته شد اولاد قایل را راه ندادند^۲ و اولاد قایل رو به جانب شرقی ارض رفتند تا رسیدند به انقطاع^۳ ارض و آن مقام مذکور را اختیار کردند یعنی برج دنیا را که^۴ ارض خطای است و جانب جنوبی و شرقی او دریاست و جانب شمالی و غربی او صحراست. و چون در روی زمین ارض خطای را اختیار کردند و قرار گرفتند [و] تا رسیدند^۵ اتفاق کردند که ما را جایی باید ساختن که اگر دشمن بیاید بر ما دست نیابد، هر کس چیزی گفت و آخر بر آن قرار دادند و گفتند: دو طرف دیوار ما دریاست و دو طرف او خشکی، و آن دو طرف خشکی^۶ او را باید که خندق و دیوار بسازیم تا مردم ما را و چاروای^۷ مردم ما را و کشت و کار ایشان را از دشمن زحمت پیشاپیش نباشد و از کنار دریای مشرق^۸ ابتدا کردند. طول او سه ماهه راه و عرض او قریب يك ماهه خندق و دیوار ساختند.

و يك قرن که هزار سال ایشان است در آن خندق و دیوار کار کردند و در آن زمین شهر و حصار ساختند بی حد^۹ و ممالک خود را آبادان و معمور کردند^{۱۰} و آن را قسم اول گویند.^{۱۱}

و در قرن دوم مثل هذا دیوار و خندق بریدند^{۱۲} و عرض و طول از مثل زمین اول و

۱- نسخه‌ها: قابل (همه موارد) ۲- س‌ها: اولاد قابل کافر شدن و چون کافر شدن فرزندان آدم از میان خود اولاد قابل را راندن ۳- س‌ها: نهایت ۴- س‌ها: «برج» دنیا را که ندارد ۵- س‌ها: «تا رسیدند» ندارد ۶- س‌ها: «و آن دو طرف خشکی» ندارد ۷- س‌ها: چارپای ۸- س‌ها: دریا ۹- س‌ها: ندارد ۱۰- س‌ها: ساختند ۱۱- س‌ها: «و آن را قسم اول گویند» ندارد ۱۲- س‌ها: چون عبارات تلخیص شده و به شکلی دیگرست نقل می‌شود: «طول او سه ماهه راه و عرض او به دریای مشرق متصل و عرض او قریب يك ماهه به خندق غربی متصل ساختند و آن قسم دوم است که در قرن دوم ساخته‌اند و قرن مذکور شد که پیش خطای هزار سال بود و تمام شهرها و حصارهای او را نیز ساختند و قسم سیم را در قرن سیم مثل هذا ساختند. قسم سیم برکه رسید. بعد از آن دشمنان نشان که خلق صحرا ایند بسیار شده بودند و از قسم چهارم ابتدا کرده‌اند. زمین آن قسم را از دشمن گرفتند و از آن خود ساختند چند بار صد هزار لشکر» (پس ازین، از سطر ۹ صفحه بعد اختلاف‌ها نقل می‌شود).

سر خندق از شرقی و متصل به دریای مشرق و يك سر خندق غربی به خندق غربی
اول متصل ساختند و آن را قسم دوم گویند، و در آن زمین نیز شهری و حصار بی حد
ساختند و آن را نیز در يك هزار سال خطائی معمور ساختند.

و قسم سیم را نیز به طریق قسمین اول ساختند ولی از آنها محکمتر و مضبوطتر،
و ابتدای دید [ه] بانان و میلهای متصله دید [ه] بانان در آن زمان شد. از برای آنکه
خلق صحرائی بسیار شده بودند و زحمت به خطای می دادند.

و چون خواستند که زمین قسم چهارم را از دشمن بگیرند و از آن خود سازند
حکم از پادشاهی که چند بار صد هزار لشکر^۱ چند ساله یراق بر گیرند همه از
پادشاهی و هیچ چیز احتیاج خریدن الا^۲ از بازار نباشد و چند هزار سال است که
بر همان قانون مانده تا این زمان^۳.

و از آن لشکر و یراق شمه هائی دیدم که جای شهر ساختن می رفتند. چند
هزار ارابه فوجی و بیل و کلنگ و [قازمه و] میتین بار کرده بودند، سوای^۴ طوب^۵ و
تفنگ^۶ و از همه اسلحه حرب مکمل و آن چندان هزار ارابه به دور آن لشکر
همچون شهر روان به صحرای قلماق و قلماق را چنان ترسانیده اند به طوب و
تفنگ^۶ که در هر کوه و صحرا به سبب آبهای روان و علفزارها و مرغزارها که
قلماق بیلاق و قشلاق کرده اند وطن خود ساخته^۷.

و چون دانست لشکر خطای آمدن را کوچ و بنه خود را بار کند و بهایم
خود را براند و ترك وطن کند و برود، از برای آنکه داند که خطائیان با [آن]
زمین ایشان طمع کرده اند.

و قلماق با خطای نتواند حرب کردن، زیرا که قلماق را آلات حرب نباشد
[ما سوای تیر و کمان. و اکثر پیکان تیر قلماق از چوب گز باشد، و نعل اسب از
چوب] و میخ [نعل] اسب از چوب، و اکثر دیگه قلماق نیز از چوب.

۱- سها: تا اینجا ملخص شده است. ازین پس اختلافات نسخ نقل می شود. ۲- سها:
ندارد ۳- سها: ار «و چند هزار سال است» تا اینجا را ندارد ۴- سها: و مثل
۵- سها: توپ (همه موارد) ۶- سها: تفك (همه موارد) ۷- سها: مرغزارها
که قلماق وطن کرده است.

و چون خواهد که در دیگ چوبین گوشت پزد در دیگ چوبین آب ریزد و گوشت اندازد و سنگها را تفسایند در درون دیگ چوبین اندازد. آب و گوشت جوشی چند بزند و بیزد و آن را «ترکی جوش» گویند. و خام خوردن در هیچ جای ندیدیم الا در روم. گوشت قدید [را] خام می خورند. و پوشش قلماق پوستین سمور^۱. زمستان روی پشم او را می پوشند، و تابستان روی نحت^۲ او را می پوشند، و انواع پوستینها را همه همچنین می پوشند و بستر و بالین همه از پوست، و از پی کوسفند رشته، و سوزن میان ایشان بغایت قیمت [است]. يك سوزن را يك کوسفند می دهند.

و قلماق را اسب و شتر و کوسفند او را حساب نباشد. و خورش قلماق گوشت آهو و اسب صحرائی، و شتر صحرائی بسیار است.

و بر مال قلماق، خطائیان را هیچ طمع نیست. الا بر زمین ایشان. و چون قسمی از اقسام زمین قلماق را خطائیان قصد گرفتن بکنند^۳ و آن چندان هزار لشکر با آن یراق مذکور به هر آب و زمین که برسند مبصران ایشان چه نوع فرمایند و اگر حصار [ی] کوچک و یا شهری معظم [باشد] ضبط به مرتبه ای است در دو سه ساعت نجومی خندق او را کنده و با چندان هزار فوجی به يك ره آب ریختن دیوار کلین او را تمام سازند [و هر چند شهری باشد که معظم بود به دوره آب ریختن دیوار خاک کل او را تمام سازند. در دو روز تمام برج و باروی او را تمام سازند] و در [و در] بند او را بنشانند و در درون او لکشر گذارند و بری نگاه داشتن^۴.

و عمارت درون از امثال بازارها و محله ها^۵ و حویلیها و دیوانخانه ها [و دیرها و پاسخانه ها و یامخانه ها] و غیره همه را در و دیوار او را بسازند.

و از همه اهل حرف^۶ از هر طایفه ای در ایام معهود شهر پر شده و معمور از

چیز، پیش ازین مذکور شد.

و با آن زودی و آسانی ساختن دیوار شهر و حصار و بازار و محله از آن

۱- س ۶۰۹: ثمور ۲- یعنی طرف طبیعی ۳- سها: کنند ۴- سها: نگاه داشت ۵- سها: ندارد ۶- سها: حرفت ۷- سها: «روز» ندارد.

که همه آن دیوار ممالک از خاک است.

و دیگر قاعده آن لشکر دیوکار آدم صورت چنان است که در هر منزل که روز [فرود آیند] و شب باشد [و] حصاری یا شهری سازند و اگر هیچ کاری نباشد در آن منزل آن منزل را بی نشانه نگذارند مثل آنکه دور لشکر را خندق زنند^۱ و اگر سنگلاخ بود دیواری از سنگ بر گرد لشکر گاه درچینند و یا سنگ تود [ه]ها سازند که نشانه ماند. بعد از قرنها هر کس که بیند داند که لشکر خطای آنجا رسیده و^۲ منزل کرده بوده.

و در وادیهای هولناک شهر ساختن و یا یک ماهه و دو ماهه راه را خندق بریدن و دیوار ساختن^۳ لشکر خطای را کار روزمره بود.

[و آنچه از طرف دریاست دور او شش ماهه راه در هر منزل شهر و حصار متصل است و در همه لشکر و کشتیها و اسباب جنگ دریائی حاضر. تا اگر دشمنی از طرف دریا بیاید جواب او بگویند]

و چنانکه^۴ مذکور شد لشکر خطای هر قسمی از زمین قلماق که بگیرد و گرفته^۵ دگر دو سه سال آن قسم را در ضبط خود در آرد و به مرور باقی شهر و حصار و خندق او را کار کنند تا پانصد سال مسلمانانی که هزار سال خطای بود که در معموری هر قسمی سعی کرده [اند].

و دوازده قسم ملک خطای را بیان کردیم و [سیزدهم موقوف است تا اختصار همه فهم شود، زمین خطای را همچنین گرفته و] معمور کرده اند.

درین زمان کار به جائی رسیده که بر قلماق زمین را تنگ گردانیده اند و جهت جنگ قلماق با^۶ خان خطای ازین جهت بود، و آن جنگ پیش ازین مذکور شد و خان خطای شرط کرد صلح کرد که بعد از این قصد زمین قلماق نکند. زیرا

۱- س ۶۰۹: فروز ۲- سها: کنند ۳- سها: «رسیده و» ندارد ۴- سها: «و دیوار ساختن» ندارد ۵- سها: همچنین ۶- سها: «و گرفته» ندارد ۷- سها: خطائیان و.

که 'خلق صحرائی بسیار شده‌اند. و هر سال به سبب علفزارها گروه گروه با همدیگر در حرب‌اند.

[از طایفه قلماق چابک سوارتر در توکستان و توران زمین هیچ طایفه‌ای نباشد. مثل آنکه تیر را چپ‌وراست بیندازند و اسب گریز پای را و آهو را به کمند انداختن بگیرند، و درین همه فنون و لشکر کشی مرد و زن و دختر همه یکسان‌اند. مثل آنکه دختران قلماق پنج هزار و ده هزار لشکر جدا گانه بروند و سرداران ایشان دختران پادشاه و دختران امرا باشند و با عسکر دشمن حرب بکنند و غالب آیند و به غنیمت به قبیله خود باز آیند.

و به صورت و پوشش مرد و زن و دختر همه یکسانند و موی‌دار. بر سر کلاه قلماقی و جلاغوی سرخ به بالای‌او، و اکثر مردان قلماق بی ریش و کوسج،] و اگر میان آن فرقه‌ها و حرب ایشان بکنم سخن دراز شود.

[فرد]

آن کجا اینجا توان پرداختن باید آن را نو کتابی ساختن^۱
و از جهت عجله سفر خسرو اسلام پناه صاحبقران بعضی مذکور شد.^۲
و دیگر خطائیان می‌گویند از ابتدا تا این زمان ملک ما خرابی ندیده و طوفان نوح به ما نرسیده، و رای ممالک ماهمه روی زمین خراب^۳ است و مثل ضبط و ضابطه ما در امور ملکی در روی زمین کس ندارد و نداند.^۴ حقا که در امور ملکی هیچ کس^۵ به ضبط ایشان ندیدیم [و نشنیدیم] و کس نشان ندهد.
و از ادنی ضابطه قانون خطای این بود که به سر در طعام و آب نخورد و هیچ کس را زهره ترك و تغییر نباشد.

۱- س‌ها: جهت آنکه ۲- س‌ها: این عبارت را ندارد ۳- س‌ها: در انقلاب

۴- س ۶۱۰: هیچ پادشاهی را نباشد و نبوده است، س ۶۰۹: هیچ جای نیست

۵- س‌ها: هیچ جای این عبارت را ندارد ۶- س ۶۰۹: نشنودیم.

وازدنی ضبط ایشان^۱ آنکه^۲ در هیچ قرنی حرامی کسی را کشتن نشنیده‌اند^۳
 [وقطاع طریق نباشد من کل وجوه. مملکت را از اهل خیانت خلاص کرده‌اند و
 و حرامی نباشد و دزد اگر پیدا شوند] جان نبرند.
 و عجائبات ضبط خطای [یعنی ملک چین و ماچین] از آن بیشتر است که شرح
 توان کردن.

[مثنوی]^۴

چون که گل‌رفت و گلستان در گذشت نشنوی دیگر^۵ ز بلبل سر گذشت

فرد

مجموعهٔ مجموع کمال است که در ری ساقی بتوان یافت چو در ساغر ما می
 [و هر چیز که درین کتاب مذکور شد اکثر را دلیل اورا و عبرت و حکمت او
 را گفته آمد، والله اعلم بالصواب.]

تمت الكتاب علی ید عبدالضعیف
 سید علی اکبر خطائی
 فی آخر^۶ شهر ربیع الاول
 سنة اثنی و عشرون و تسعمائة
 بود که خطائی نامه را تألیف کرد
 در شهر قسطنطنیه ،
 والله الموفق والمعین^۷

۱- س ها: از «وکس» در سر سطر قبل تا اینجا را ندارد

۲- س ها: زیرا که

۳- س ها: نشنوده‌اند

۴- س ۶۰۹: فرد

۵- س ۶۰۹: زان بشنوی پس

۶- س ۶۰۹: اوآخر

۷- در انتهای نسخهٔ ۶۰۹ آمده است: کتبه درویش احمد.

فهرستهای اعلام و لغات

فهرست لغات و اصطلاحات و مدنیات

ارابه (عربه) ۱۳۰۶۶۶۵۸۵۵۵۴۴۴
 ۱۷۰۶۱۵۰۶۱۴۰
 ارابه پیاده ۱۱۵۰۱۱۴
 ارابه‌چی ۵۸
 ارابه طوپ ۶۳
 ارزانی ۱۳۰
 ارزن ۱۱۰۰۱۰۴۰۹۹
 ارغنون ۸۷
 اژدر ۹۴
 اژدها (و اژدها پیکر) ۹۱۰۸۸۰۸۵۰۷۶
 اسب ۱۷۱۰۱۴۷۰۱۳۳۰۷۳۰۶۱۰۶۰
 اسب بارگیر ۱۴۳
 اسب صحرائی ۱۷۱
 استخراج تقویم ۱۳۷
 استسقا ۱۲۸۰۱۲۷
 اشکنجه (= شکنجه) ۱۰۴۰۱۰۳۰۱۰۲۰۱۰۰
 ۱۱۰۰۱۰۷۰۱۰۶
 اصول (در موسیقی) ۱۶۲۰۱۲۸
 اصول کنان ۱۶۲
 اطلس ۷۹۰۷۴۰۵۸۰۵۷۰۵۵۰۵۴۰۴۴۰۴۳
 ۰۱۳۱۰۱۱۹۰۱۱۶۰۱۱۱۰۹۴۰۸۰
 ۱۶۱۰۱۴۴۰۱۳۳

الف

آب باران ۱۵۰ (به باران نیز نگاه کنید)
 آب جوشانیده ۱۶۳
 آبدان گاو (طوپ) ۱۳۶
 آتش بازی ۱۵۸۰۴۱
 آتش برداشتن ۴۰
 آتش سوزی ۱۵۱
 آرد ۱۵۲۰۱۵۰۰۷۴۰۵۷
 آس ۱۴۳
 آسیا سنگ ۱۳۵۰۱۱۳
 آسیاب ۱۵۱
 آش ۱۳۰
 آشچی ۱۱۲
 آغوش ۱۴۴۰۱۱۹
 آغوش آغوش ۷۹۰۷۸
 آفتابه ۸۵
 آقچه ۱۶۸۰۱۵۷۰۱۳۳۰۹۹۰۳۷
 آهن ۸۴۰۸۱
 آهن جامه ۱۳۴۰۱۱۴ (ظاهرآ مراد زره است)
 آهن خطائی ۱۱۷
 آهو ۱۷۱
 آهوی مشک ۱۴۹

بتخانه ۷۷	اطلس با آغوش ۱۱۹
بخشش ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۳۷	اطلس خطائی ۱۱۱، ۸۰، ۷۹
بخشش سالیانه ۱۳۷	اطلس زربفت ۱۶۱
بدس (بدست) ۳۹	اقرارنامه (و اقرار) ۱۰۶ تا ۱۰۹
برج و بارو ۱۷۱، ۵۱	اقمشه = قماش
برجه ۱۰۳	الماس ۱۴۳، ۱۱۷
برداشت موتی ۱۶۲	انبار = خزینه
برف ۱۲۷	انگور ۱۲۴
برنج ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۲۴، ۹۶، ۷۴، ۷۳	ارواق ۱۲۷
برنج سفید ۱۱۰، ۱۰۵، ۹۹، ۶۰، ۵۷	اولاغچی ۵۳
برنج مزعفر ۶۹	اولیته ۱۳۱
بزازستان ۱۱۱	اهل سرای ۸۹
بستر ۱۷۱، ۵۸	اهل علم ۱۳۷، ۹۵، ۸۹، ۵۶، ۵۲
بند ۱۱۰، ۱۰۶	اهل قلم ۱۴۲، ۱۳۷، ۹۵، ۸۹، ۶۴، ۵۶، ۵۲
بند آهن ۱۰۵	ایلچی ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۷۴، ۵۷، ۵۳، ۴۹
بوستان = باغ	۱۶۰، ۱۴۳، ۱۱۲، ۱۱۱
بیل ۱۷۰	
	ب
پ	بادام ۱۳۰
	باران ۱۵۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷
	بارانی ۵۸
	بارو ۱۷۱
	باروکشیدن ۴۰
پاپاس ۸۹	بازار ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۳۰، ۱۰۵، ۸۶، ۶۲
پادشاهزاده ۸۶ تا ۹۴، ۹۳، ۸۹	۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۸
پاسبان (وپاسبانی و پاس داشتن) ۸۱، ۵۲، ۴۰	بازرگان ۱۴۷، ۱۳۰، ۱۱۸، ۷۴
۱۱۰، ۱۰۵، ۸۲	بازی (بازیگر و بازیگری) ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۳
پاسبان آتش ۱۵۲	۱۶۱، ۱۳۶
پاسخانه ۱۷۱، ۱۱۰، ۸۱، ۶۲، ۵۲	باشش ۱۳۳، ۵۲
پای ۵۵	باشیدن ۵۷، ۴۹
پای برگ ۱۴۴، ۸۰	باغ (بوستان) ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۲۲، ۷۸، ۷۷
پرده ۵۴	باغ زندان ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰
پرسه ۱۲۹	بالین ۱۷۱، ۵۸
پرگاله ۱۴۴	بای خو ۶۴
پرواز کردن ۱۵۴	بیر ۱۴۷، ۷۰
پسر ۱۶۲، ۱۲۹، ۱۲۶	
پفته (پله، نردبان) ۴۰	

تذکره ۹۱	پلنگ ۸۰
ترکی جوش ۱۷۱	پنج میخ ۱۰۲
تسخیر جن ۱۳۳	پنجره ۱۳۱، ۱۲۳
تعظیم ۱۲۵	پوستین سمور ۱۷۱
تعلق دار ۱۵۳، ۹۵	پوشش ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۳، ۱۵۱، ۸۶، ۴۴
تغار ۶۰	پول ۱۵۷
تفتیش (و مفتش) ۱۰۳، ۹۵، ۹۱، ۵۶، ۴۹	پول پول (ریزریز) ۱۳۰
۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴	پول کاغذی ۱۵۷، ۳۷
تفك (= تفنگ) ۶۳، ۶۰، ۴۱، ۴۰	پولاد ۸۵، ۸۲، ۸۱، ۶۱
تفنگ (نفل) ۱۷۰، ۸۶، ۶۶، ۶۳، ۶۰	پولاد خطائی ۸۳
تقویم ۱۳۷	پولاد مرصع ۴۵
تنبیان ۱۵۵، ۱۰۵	پیروزه ۱۱۸
تنبل ۱۱۶	پیشان ۱۰۰
تنکار ۱۴۷، ۶۷	پیشکش ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۴
تو (تا؟) ۱۶۳، ۱۳۷، ۱۱۱، ۹۴	پیشین ۱۳۱
توپ اندازی = طوپ اندازی	پیکان تیر ۱۷۰
توپ بازی ۱۳۶	پیل ۱۴۹، ۹۲، ۸۹، ۴۴
توغ ۶۳	پیشواز ۹۴
توقماق ۶۷	
توی دادن = طوی دادن ۳۵	
تیر انداز ۵۱	
تیرو کمان ۱۷۰	
تیغ زران دود ۵۵، ۴۵	
تیغ عملی ۵۴	
	ت
	تاب خال ۱۰۱ (ظ = تبخال)
	تاج ۷۹
	تاریخ ۹۹، ۹۴
	تافته ۱۱۸، ۸۰، ۵۷
	تافته خام ۱۱۹، ۱۱۸
	تخت (وتخت ازدها پیکر) ۷۶، ۶۹، ۶۸، ۵۴
	۱۰۸۹، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۱
	تخت روان ۱۶۱، ۷۹، ۵۵، ۴۳
	تخت وتاج ۱۱۵
	تخته ۹۲
	تخته بندی ۱۳۳
	تخته دکان عطاران ۵۴، ۴۵
	تخته سرب ۱۰۱
	تخته شکنجه ۱۰۲، ۱۰۱
ج	
جامه خواب ۵۸، ۵۴	
جبه ۴۵	
جرس ۱۵۲، ۸۲، ۸۱، ۴۰	
جرس گرداندن ۱۵۲، ۵۲، ۴۰	
جرمانه ۱۰۵	
جریمه ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۹، ۷۴	
جلاغوی سرخ ۱۷۳	
جماع دادن ۱۲۸	

دیگ چوبین ۱۷۱،۱۷۰	۱۶۱،۱۳۲،۱۳۱،۱۲۹
دین خطا ۴۲ ببعد	خود مرصع ۴۵
دیو ۱۳۳	خورش ۱۷۱
دیوار زدن ۱۷۱،۴۰	خونیان ۱۰۷ تا ۱۰۹
دیوان (و دیوانخانه) ۷۷،۶۴،۶۲،۵۴،۵۲	خیمه ۶۳
۱۷۱،۱۱۵،۱۱۲ تا ۸۳،۷۹،۷۸	
دیوانخانه زندان ۱۰۲	
دیوانخانه عالی ۹۴	
دیوان کردن ۱۰۷	
دیوان کل ۶۵،۶۴	
دیوانگاه ۸۱ تا ۸۹،۸۴،۸۰،۹۰،۱۱۲،۱۱۳	
۱۳۹	
	د
	دار فلغل ۱۱۶
	داروگیر ۵۵
	داروی توپ (ظ=باروت) ۱۵۸،۴۱
	داش ۱۱۷
	دختر (دخترخانه) ۷۷ ببعد
	دختران ۱۶۱،۱۲۹،۱۲۴
	دختران باکره ۱۳۳،۱۳۲،۱۲۲
	دختران میران ۱۲۶
	دختر چیدن (انتخاب کردن) ۷۷
	درای ۸۶،۸۵،۸۲
	دریان ۱۱۲،۱۱۰،۱۰۶،۱۰۳،۸۶،۸۴
	دربند ۸۳ تا ۹۱
	درخت روان پرور ۱۲۳،۱۲۲
	درم ۱۵۷
	دروازه ۸۲
	دزدی ۱۷۴،۱۵۱،۵۶
	دققر ۱۴۱،۱۴۰،۱۰۷،۹۶،۹۵،۹۳،۷۲
	دکان ۱۳۰،۸۶،۵۲
	دم داری ۱۵۵،۳۷
	دم زدن ۳۷
	دندان پیل ۹۲
	دوتانگ ۶۵،۶۴
	دهل ۸۷
	دهه (دهه دهه) ۵۷
	دیده بان (ودیده بان) ۱۷۰،۱۰۹،۵۳،۴۰
	دیر ۱۷۱،۱۵۴،۱۲۸،۱۲۷،۸۲
دیگ چوبین ۱۷۱،۱۷۰	
دین خطا ۴۲ ببعد	
دیو ۱۳۳	
دیوار زدن ۱۷۱،۴۰	
دیوان (و دیوانخانه) ۷۷،۶۴،۶۲،۵۴،۵۲	
۱۷۱،۱۱۵،۱۱۲ تا ۸۳،۷۹،۷۸	
دیوانخانه زندان ۱۰۲	
دیوانخانه عالی ۹۴	
دیوان کردن ۱۰۷	
دیوان کل ۶۵،۶۴	
دیوانگاه ۸۱ تا ۸۹،۸۴،۸۰،۹۰،۱۱۲،۱۱۳	
۱۳۹	
ذ	
ذنب ۶۵،۶۴	
ر	
راههای خطا ۳۹ ببعد	
رسن بازی ۱۳۲	
رقص (و رقاص) ۱۳۱،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۳	
۱۶۲،۱۳۲	
رکیب ۱۴۴،۱۱۴	
رنگریز ۱۱۶	
رواق ۱۲۳	
روغن ۱۵۱	
ریاضت ۱۵۴ تا ۱۵۶	
ریگ انداز ۱۵۴	
ریگ ریزان (?) ۱۳۵	
ریونده ۱۱۴،۳۵	
ز	
زاغ بلخی ۸۹	
زبان ۸۹	

سکه ۱۵۷	زبان دان ۹۲
سنگ تبتی ۱۴۷،۸۰ تا ۱۴۹	زر (طلا) ۱۰۰،۹۹۰،۹۶،۸۰،۷۴،۷۳،۵۲،
سنگ ساسانی ۱۴۹،۸۰	۱۵۷،۱۴۹،۱۱۹،۱۱۷،۱۰۵
سماع ۱۶۲	زر سرخ ۷۶
سمن ۵۴	زراعت ۱۶۸،۱۵۱،۱۵۰
سمور ۱۷۱،۱۴۷	زردالو ۱۳۱
سنج ۶۳	[زغال سنگ] (= هیزم سنگ) ۱۵۲،۱۱۶
سنجق ۸۳،۶۳،۵۵،۵۴،۴۵	زن خراباتی ۱۲۶ بید
سنجق سنجق ۸۳	زن زندانی ۱۰۳
سنجق سرخ ۶۳	زنبیل ۱۰۶
سنجق منقش ۴۵	زنجیبیل ۱۱۶
سنخو ۶۴	زنجیر ۱۰۳،۱۰۲
سنگ آسیا (آسیا سنگ) ۱۳۵،۱۱۳	زندان (سجن) ۹۸،۹۶ بید
سنگ ففوری = ففوری	
سنگ هیزم = زغال سنگ = هیزم سنگ	
سوباشی ۱۴۳،۹۹	
سوزن ۱۷۱،۱۵۵،۱۴۴	
سیاق (علم) ۱۴۲،۱۳۹،۴۷	
سیاه گوش ۱۴۴،۱۴۳،۸۰،۳۷	
	س
	ساز ۱۶۲،۱۲۹،۱۱۱،۸۸،۸۷،۴۴
	سازندگی (وسازنده) ۱۲۸،۱۲۳،۱۲۲،۴۴،
	۱۶۱،۱۳۲،۱۳۱،۱۲۹
	ساعت ۱۳۷
	ساعت نجومی ۱۷۱،۶۱،۵۵
	ساغر ففوری ۱۲۹
	ساقی گری ۱۳۲
	سال خطائی ۱۷۰،۱۶۸
	سباری ۱۱۶
	سیوس ۱۵۲
	ستان ۱۰۲
	سرای خاقان ۷۷ بید، ۱۳۸،۱۲۴
	سرب ۱۰۱
	سر به مهر ۷۹
	سرخ (قلم سرخ) ۱۰۸،۹۴
	سفال پوشی ۹۰
	سفال ففوری ۹۰،۸۷
	سقرلات (سقرلاط) ۱۴۳
ش	
شاخچه ۱۲۳،۳۵	
شاخچه بندی ۱۲۳،۳۵	
شبو و روز ۱۶۸،۱۴۲	
شپش ۱۳۰	
شتر ۱۷۱	
شتریار ۱۲۰	
شتر صحرائی ۱۷۱	
شراب ۱۲۴	
شراب برنج ۱۲۴	
شعبده ۱۶۲	
شکر ۱۲۰،۱۱۹	
شکنجه = اشکنجه	
شن (نوعی مقیاس) ۱۱۸	

ط

طاعون ۹۴
 طاق ۱۲۳
 طبل ۸۷، ۸۲
 طشت و آفتابه ۸۵
 طلا = زر
 طلای جیبلی ۱۴۹
 طلب طلب (دسته دسته) ۱۲۹، ۸۳
 طلسم ۹۰
 طواف ۱۳۸
 طوپ (اسباب بازی) ۱۳۶
 طوپ (اسلحه) ۵۱، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۸۶،
 ۱۷۰، ۱۵۸
 طوپ اندازی (توپ) ۴۱
 طوپ بازی ۱۳۶
 طوی (وطوی دادن) ۳۵، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۶۰،
 ۱۶۱
 طویله ۶۱
 طی کن ۶۴، ۶۵

ع

عبیر ۱۳۷
 عبیر سوختن ۱۳۷
 عرابه = ارابه
 عرق (عرقی) ۵۲، ۵۸، ۷۴، ۱۲۴
 عسخانه ۵۲، ۶۲، ۸۲، ۱۰۶، ۱۱۰
 عسی ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۰
 علاج طبی ۱۳۵
 علم زرد ۶۳
 علم سرخ ۱۰۸، ۶۳
 علم سیاق ۱۳۹، ۱۴۲
 عناب ۳۴، ۵۸، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۹۶، ۱۶۲
 عید ۱۱۱

شنوک ۵۷، ۵۱

شوربا ۱۶۳
 شهر ساختن ۵۱ بیهمد، ۶۲، ۶۶
 شهر نشین ۱۵۷، ۶۸
 شهری ۶۸
 شیجن ۶۴
 شیر ۱۴۴، ۱۴۳، ۸۰
 شیر (نظیر میز) ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳
 شیر (خوردنی) ۶۹
 شیلان ۱۱۲

ص

صالفون ۷۱
 صحبت ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱
 صراحی ۱۲۹
 صراحی ففوری ۵۸
 صراف ۱۵۷
 صندلی ۸۵، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 صندوق ۵۴، ۱۰۳، ۱۴۴
 صندوقچه ۱۰۹
 صورت ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۳
 صورت بازی ۱۳۶
 صورتخانه ۴۳
 صوف ۱۴۳

ض

ضابط ۷۹، ۱۳۹، ۱۴۲
 ضابطه ۶۲
 ضبط ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۶۴ تا ۶۶، ۷۲، ۹۶
 ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۳۹ تا ۱۴۱، ۱۷۲ تا ۱۷۴
 ضبط امور ملکی (سیاق) ۴۷

قلعه ۸۰۰۵۳۶۴۰۰۳۹	غ	غازه ۱۳۵
قلعی ۱۵۷		غلبه‌گی ۱۵۰
قلعی (تافتة خام) ۱۱۹۰۸۰		غله ۱۵۱۰۱۵۰۰۱۴۸۰۵۲۰۳۹
قلم ۹۵		
قلم سرخ ۷۸	ف	
قلندر ۱۳۲۰۱۲۹۰۳۷۰۲۹		
قماش (اقمشه) ۱۱۶۰۱۱۱۰۹۶۰۷۴۰۷۳		
۱۴۸۰۱۴۴۰۱۳۵		
قماش هندی ۱۱۹		فانوس ۱۴۳۰۸۳ تا ۸۱۰۵۴۰۴۵
قماش با آغوش ۱۴۴		فانوس لعلی ۸۵
قوراغ ۳۰		فنفوری ۱۲۹۰۱۱۷۰۱۱۶۰۹۰۰۸۷۰۵۸۰۳۵
قولاج (قلاج) ۱۴۴۰۸۶		فلاخن ۸۶
قیمتی (= قحطی) ۱۵۱۰۱۵۰۰۱۲۹۰۳۷۰۳۲		فلغل ۱۱۶
		فندق ۱۳۰۰۷۴۰۷۳۰۵۷
		فوجی (کوزه‌مانند) ۱۷۱۰۱۷۰۰۱۵۲۰۱۲۴
ک	ق	
کارد ۱۴۴		قاز ۵۸
کاروانسرا ۵۳		قازمه ۱۷۰
کاغذ (= کاغذ) ۱۴۴		قاغنوس ۸۸۰۸۷
کاغذ ۱۶۳۰۱۴۴۰۱۳۷۰۱۰۴		قاغم ۱۴۳
کاغذ (بجای پول) ۱۵۷		قانون ۰۶۸۰۶۳۰۵۶۰۵۵۰۵۳۰۵۱۰۳۹۰۳۲
کاغذ بری ۱۶۳۰۳۸		۰۱۰۷۰۱۰۴۰۹۷ تا ۹۰۰۸۶۰۸۵۰۷۷
کاغذ حریر ۱۳۷۰۹۴		۰۱۴۸۰۱۴۵۰۱۴۲ تا ۱۳۸۰۱۲۶۰۱۱۳
کاغذ خطائی ۱۰۴		۱۵۹۰۱۵۲
کاه ۱۵۱۰۹۶۰۷۲۰۶۰		(تمام باب) ۱۷۳۰۱۷۰۰
کبابه چینی ۱۱۶		قحبه‌خانه = خرابات
کبرکه (= کورکه) ۶۳		قحط (قحطی) ۱۵۰۰۱۲۹ (به قیمتی نیز نگاه کنید)
کپنک ۵۸		قدید ۱۷۱
کشان ۱۱۹۰۱۱۶		قرن خطائی ۱۶۹۰۱۶۸
کتی (نوعی پارچه) ۱۱۶		قرنفل ۱۱۶
کرباس ۱۴۴۰۸۰۰۷۳۰۵۷		قشلاق ۱۷۰
کرسی ۹۵		قفس ۱۱۸
کرنده (?) ۵۵		قلاج (= قولاج) ۱۴۴۰۸۶
کره‌نای ۶۳		

ل

لباس ۷۹
 لحاف ۵۸
 لشکریسان (لشکر) ۵۹ ببعده ، ۷۳، ۷۴، ۸۱
 ۸۳ تا ۹۳، ۹۶، ۱۱۵ تا ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۷۰ تا ۱۷۳
 لعبت چینی ۳۲
 لك ۱۱۷
 لکی (کلفتی) ۴۴
 لوت ۱۶۱
 لوح منقش ۵۵

م

مال پادشاه ۶۵، ۶۴
 مال دادن ۴۷
 مال گرفتن ۴۹
 مالیه ۶۵
 مامیران چینی ۱۱۶
 مبصران ۱۵۷، ۱۷۱
 مت = مد
 محفه ۴۴، ۵۴، ۷۷، ۹۴، ۱۳۳
 مد (= مد) ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۱
 مرجان ۱۴۳
 مرغ ۸۹، ۹۰
 مرغابی ۸۹
 مرکب ۹۵، ۹۹
 مروارید ۳۵، ۶۷، ۱۱۸، ۱۴۸
 مسجد ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۹
 مشت زنی ۱۳۰، ۱۳۱
 مشك ۳۵، ۱۱۴
 معلم خانه ۱۲۹، ۱۲۲
 مغیبات ۱۳۳

کفش منقش ۵۸

کلاته ۱۱۸

کلاه بارانی = کله بارانی

کلاه قلماقی ۱۷۳

کلنگ ۱۷۰

کله (کلاه) بارانی ۵۸

کمخا ۵۸، ۸۰، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۴۴

کمریشم ۵۷، ۷۹، ۱۶۱

کند سربی ۱۰۱، ۱۰۵

کوپال ۶۱

کوس ۶۳، ۸۶، ۸۷، ۹۱

کوس عدل ۸۲، ۹۰، ۹۱

کول ۱۱۵

کوه وار ۱۲۸ (کوهها وار)

کهنه دختران ۷۷

کیله (مقیاس) ۵۲، ۱۱۸

ک

گاز ۱۵۷

گدائی ۱۳۰

گردگان ۵۸، ۷۳، ۷۴، ۹۶، ۱۳۰، ۱۶۳

گردون ۱۶۳

گز ۱۷۰

گز انداز ۸۳

گرز ۵۴، ۶۱

گرز زرانندود ۴۵، ۵۴، ۵۵

گرز سیم اندود ۵۴، ۵۵

گرمه دارو ۳۴، ۷۳، ۷۴، ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۹

گل بری ۱۶۳

گندم ۶۰، ۷۳، ۹۶، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۱

گوز = گردکان

گوسفند ۱۷۱

۱۵۷،۱۵۱،۱۴۸	مفتش = تفتیش
نقره جیلی ۱۱۵	مفتی ۱۰۵،۱۰۴
نگارخانه ۷۷،۷۰	مقراض ۱۴۴
نگارخانه چینی ۱۶۰،۳۸،۳۲	مقنن ۱۴۰،۱۳۹
نگاهبان ۹۱	منظر ۱۳۱،۱۲۳
نمایش ۸۴	موزه ۱۴۴،۵۸
نمک ۱۵۱،۱۱۶	مهر ۱۵۷،۹۹،۹۵
نوبتچی ۹۷	مهر خطای ۹۴
نی ۱۲۷	مهر کردن ۱۵۷،۷۹
نی بازی ۳۷	مهر یشم ۹۴
نیزه ۶۱	میتین ۱۷۰
نیشکر ۱۲۰	میخ آهنین ۱۰۲
نیلوفر ۱۶۲	میخ چوبی ۱۷۰
نیمتخت ۱۱۳،۱۱۱،۵۴	میخ شکنجه ۱۰۱
	میدان ورزشگاه ۶۱
و	میدانگاه ۶۲،۶۱
	میران لشکر - لشکر
واپس ۷۷	میل ۱۷۰،۱۳۵،۵۳،۵۱،۴۰
وازشدن (بازشدن) ۸۶	میل بانی ۱۰۹،۱۰۵
ورزش ۱۵۵،۶۶،۶۲،۶۱،۱۱	میل ساختن ۶۶
ورزش کردن ۶۱،۴۱	
ورزشگاه ۶۱	
وکیل نفس خاقان ۶۴،۵۶	
	ن
ه	نای ۸۷
هاون ۱۳۵	نجوم ۱۳۷
هشت هشت ۱۳۳	نخود ۱۱۰
هفت دربند ۹۱،۹۰	نخود زرد ۱۳۷،۶۷
هیزم ۱۵۳ تا ۱۵۱،۹۶،۷۴،۷۳،۵۷	نردبان رسی ۴۰
هیزم سنگ (زغالسنگ) ۱۵۲	نشان ۹۴
	نشان کردن ۱۰۸
س	نعل اسب ۱۷۰
یاقوت ۱۱۹،۱۱۸	نقده ۳۴
	نقره ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۶، ۸۰، ۷۴، ۷۳، ۶۰
	۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۰ تا ۱۱۵، ۱۱۳

۱۳۹،۶۷،۶۶ یسل	۹۶،۵۸،۵۷،۳۳ یام اراجه (عراجه)
۱۱۹،۱۱۷،۹۴،۷۹،۵۷،۳۴ یشم (یشب)	۹۶،۵۸،۵۷،۳۳ یام اسب
۱۶۱،۱۴۳،۱۲۰	۱۷۱،۹۶،۶۲،۵۷،۵۳ یامخانه
۱۴۴،۱۴۳،۸۰ یوز	۶۴ یان ذنبن
۱۷۰ ییلاق	۶۴ یان سمزن
	۱۷۱،۱۷۰،۱۶۸،۱۶۳،۵۴ یراق

فهرست اعلام جغرافیائی واقوام و ادیان

	الف
<p style="text-align: center;">ترسا ۴۹</p> <p>ترکستان ۱۷۳،۳۱</p> <p>توران ۱۷۳،۳۱،۳۰</p> <p style="text-align: center;">ج</p> <p>جاده ۱۱۹</p> <p>جندی‌فو ۱۱۴</p> <p>جورجت ۱۱۹،۸۹</p> <p>جو ۵۱</p> <p>جولان‌فو ۱۱۴</p> <p>جیحون ۴۰،۳۱</p> <p style="text-align: center;">چ</p> <p>چفتی ۳۹ (= چفتای)</p> <p>چین (= خطای) در اغلب صفحات</p> <p style="text-align: center;">ح</p> <p>حیزا ۱۱۶</p>	<p>آق‌قاش (رود) ۱۱۹</p> <p>اسلام = مسلمان و مسلمانی</p> <p>اوجد ۱۱۹،۸۹</p> <p>اوزبیک ۶۷</p> <p>اویغور (ایغور) ۱۱۹،۱۱۵،۷۹،۶۷،۳۹</p> <p>اویغورستان ۶۷</p> <p>ایران ۳۱،۳۰</p> <p style="text-align: center;">ب</p> <p>بخارا ۳۱</p> <p>بدخشان ۳۱</p> <p style="text-align: center;">ت</p> <p>تاتار ۶۷</p> <p>تبت ۱۴۷،۱۱۹،۱۰۴،۸۹،۸۰،۳۹،۳۷ تا</p> <p>۱۴۹</p> <p>تبتان ۱۰۰،۸۹</p> <p>تبریز ۱۶۷،۱۱۴</p> <p>تبتستان ۶۷ (شاید تبتان؟)</p>

خ

خانبالغ (۳۱، ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۸۵، ۸۶، ۹۸،
 ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰،
 ختن ۱۱۹، ۳۹، ۲۷
 خراسان ۳۰
 خطا (= چین) در اغلب صفحات
 خنسای ۱۱۷
 خونان فو ۱۱۴
 خوی جو ۱۱۶

د

داس جو ۱۱۹
 دریای عمان ۳۱
 دریای مشرق ۳۱، ۶۷، ۱۲۰، ۱۶۹، ۱۷۰،
 دنک جو ۱۱۴، ۵۱
 دوشنگ سی ۱۰۰
 دی تنگ ۱۰۰
 دیلو ۱۱۵

ر

روم ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۸۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۱،

س

سالار فو ۱۱۶
 سکیو ۴۰
 سمرقند ۳۱
 سو جو ۱۱۴

ش

شن ۵۱
 شکمون ۲۳، ۴۲، ۴۷، ۴۸

شنگ سی ۱۰۸، ۱۴۴

شین بو (زندان) ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶،

ظ

ظلمات ۶۸، ۱۴۴، ۱۴۷

ع

عجم ۳۱
 عجمستان ۳۰
 عراق ۳۰
 عربستان ۳۰

ف

فنفوریان ۱۱۷
 فو ۵۱
 فوکن سی ۱۱۶

ق

قبیچاق ۶۷
 قراقورم (قره قوروم) ۶۸، ۱۴۷،
 قره قوروم = قراقورم
 قره قاش ۱۱۹
 قزلباش ۱۶۷
 قسطنطنیه ۲۶
 قلساق (قلساقستان) ۳۰، ۳۷، ۳۹، ۶۷ تا ۷۱،
 ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۶۷ تا ۱۷۴
 قمجو ۵۷
 قونار اوی ۶۸، ۱۴۷

ک

کشمیر ۱۱، ۳۹
 کمة خطای ۱۵۴
 کلان فو ۱۱۴
 کمبو (زندان) ۹۸
 کنجان فو ۴۹، ۱۱۴
 کنجو ۱۱۴
 کنگ زین (مسلمانی) ۴۸

خطای نامہ	۱۹۰
منزستان ۱۱۴	کو ۵۱
ن	کوتای ۵۱
نمطای ۱۱۴، ۱۱۵	کولی ۱۱۸
	کولی استان ۱۱۹
	کوه قاف ۶۷، ۳۱، ۳۰
و	ل
وان ۱۲۰	لمصین ۱۱۶
وان دون ۱۲۰	
وان سی ۱۲۰	م
ه	ماچین ۱۷۴، ۲۹، ۲۷
هن ۵۱	ماوراءالنهر ۳۰
هند (ہندیان) ۱۴۹، ۱۱۹، ۸۹، ۳۷، ۳۱	مسلمانان (مدا سلام = کنگک زین) ۳۷، ۲۶
	۶۷، ۶۲، ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۳۹
	تا ۱۴۳، ۱۳۳، ۱۱۹، ۹۲، ۸۹، ۷۱
ی	۱۵۹، ۱۳۵
یونن ۱۱۸	مشرق ۱۴۵، ۱۴۴، ۳۷
یہود ۴۹	مغرب ۳۶
ییلان فو ۱۲۰	مغول (مغولستان) ۶۷، ۳۹
	مکہ ۱۱۹

اعلام تاریخی

ر	رستم ۳۱	الف	ابوبکر (خلیفه) ۲۶ ابو حنیفه شافعی ۹۲ اسکندر ۶۷، ۳۱ اسن تیشی ۶۷ تا ۶۹ الغبیل ۲۸
س	سلطان روم ۱۴۵، ۱۴۹ (سلیم خان) سلیم خان غازی ۲۶، ۲۷، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۷ سلیمان ۷۰ سنائی ۳۱	ب	بلمعی ۱۴۱، ۱۵۵ بوجین گزین ۱۳۹ تا ۱۴۱
ش	شکمون ۱۵۴ ← نیز به شکمونی در اعلام جغرافیائی نگاه کنید شین چین (محمد) ۴۲	ت	تیمور (امیر) ۳۹
ص	صارم کرد ۱۶۷	ج	۲۸ جم
ع	عثمان (خلیفه) ۲۶	چ	چین خواخان ۴۸، ۶۷، ۷۱

خطای نامه	۱۹۲
ل	عراقی ۸۸
لوزی خان ۱۳۹	عطار ۵۰،۴۴
م	علی (امیر المؤمنین) ۲۶
محمد رسول الله ۴۲،۲۵	علی اکبر خطائی (مؤلف) ۱۷۴
میر تیمور ۳۹	علی قوشچی (مولانا) ۲۸
ن	عمر (خلیفه) ۲۶
نوح ۱۷۳،۳۲	ق
ی	قابیل ۱۶۹،۱۴۴
یوشعبان (?) ۳۱۲	ک
	کین طای خان ۱۴۴،۷۱،۴۸

فهرست اسماء کتب

کنز الحقائق ۱۲۳۵، ۱۲۰۶، ۱۱۲۰، ۷۹
گلشن ۱۳۱، ۳۷، ۳۵

خطای نامه ۱۷۴، ۳۲
دریای ابرار ۸۷

در وقت سپید لرزیدن

محرک که در آنست که لک ز بهت این دوران افکاک
خسید عالم که نور پاک به داد مشرق که مشرق لولا که بیا
دیو کوشش با لیر که کنگه بد بصورت چون شمشیر کنگه
که کی بار بارش زانست که کت خطا کرد و خطا دید خطا
بشور راه نمانی نیست که راه بشور که کند انوار از آجا
بصورت که در او گویان بشور بهر منی که کتک طایع سر بود
از آن پیش از آنکه کتک بیوا که آن خطا بر اخط او بود او
کتب عالم او که در او آن معانی جمع کرد و بس خطا
خطا کتک به باطنی نمانست که کتک به روز بر زبان داد
شرفیت که از باطنی کرد حکم طریقت که روز بهنگام بد

مخازنه منور پاک به حیب که عالم در شام و کتک که
به هر کتک که از شام در کتک و رای کتک منور پاک به حیب
قران انداخته شام به هر کتک و رای کتک منور پاک به حیب
کجی کتک منور پاک به حیب که انداخته او را به حیب
مخازنه منور پاک به حیب که عالم در شام و کتک که
به هر کتک که از شام در کتک و رای کتک منور پاک به حیب
قران انداخته شام به هر کتک و رای کتک منور پاک به حیب
کجی کتک منور پاک به حیب که انداخته او را به حیب
مخازنه منور پاک به حیب که عالم در شام و کتک که
به هر کتک که از شام در کتک و رای کتک منور پاک به حیب

۱

پیوست

قانون نامه چین و خطای

یا

ترجمه تاریخ نوادر چین ماچین

به ترکی

بوحکایت مجیه و بنواد در غریبه جین ماچین بادشاها لرنک احوال انک و ولا بئرک و عساکرک
 و رعایاسن و قلمرک و شهر و قصبه لرنک و جمیع قانون و قاعده لرنک و بئرک و باغ و بومنا لرنک
 و حوی دکنش لرنک و خطای کوز لرنک مان و احوال بئرک که باجمده منصفین منصفین خیر و نیک اولمشک

- ۱۱ باب اول خطایک بوللری و ملکینک محافطه سی بیاننده در . . .
- ۱۲ باب ثانی مختلف دینلری بیاننده در
- ۱۳ باب ثالث شهر و حصاره دیوانخانه لری بیاننده در
- ۱۴ باب رابع اول شهرده بولتان عساکرک قانون و نظام لری بیاننده در
- ۱۵ باب خامس خزینہ و غلال و مهمانلری بیاننده در
- ۱۶ باب سادس تخت و سلطنت و سوامی و نشانی لری و خادملری بیاننده در
- ۱۷ باب سابع زندانلری و مل زندان احوال لرنک بیاننده در
- ۱۸ باب ثامن الای و سلطنت لرنک بیاننده در
- ۱۹ باب ناسع ملک خطای قاج قسم لوب و منا علری بیاننده در
- ۲۰ باب عاشر عیش و عشرت لری بیاننده در
- ۲۱ باب حادی عشر سارند و نوازنده لری بیاننده در
- ۲۲ باب ثانی عشر نجوم و سائر فنون غریبه بیاننده در
- ۲۳ باب ثالث عشر ضبط بلده سی بیاننده در
- ۲۴ باب رابع عشر خطاط خانه و معلم خانه لری بیاننده در
- ۲۵ باب خامس عشر اول بلده یه کلان اصحاب تجارت احوال بیاننده در
- ۲۶ باب سادس عشر اول بلده نک قبایل بیاننده در
- ۲۷ باب سابع عشر اداره ملک و اینلری بیاننده در
- ۲۸ باب ثامن عشر مسکوکات و صرافلری بیاننده در
- ۲۹ باب ناسع عشر قوانین و قواعد نده دقلری بیاننده در
- ۳۰ باب العسرون البسه و تعظیم خانه لری بیاننده در



<p>بر نام خداوند تبارک و تعالی جلاست و ستایش من حضرت اعلی کورتاج هویت نبود بر سر طغر برداشته در حضرت اودست نما صای و مجوسی و یهودی و نصاری</p>	<p>اغاز سخن به که کند مردم دانای سر دفتر قانون کتبخانه دانش منشور سلاطین مالک نژود پیش شاهان جهاندار و سلاطین جهان پیش بر سده و هفتاد و نهاده بر تسلیم</p>
--	--

سپاس میبودت اساس اخلاص لباس اول حکمرشاس حضرتت که افقسطوا ان الله یحب
المقسطین بیورب جمهورا مور معدلت سلوک مکار مراخلاق و مراسم قوانین و اشعار ایله
تخلیه و سیلم الذین ظلموا ای منقلب یقلبون بیورب احکام حکامر انامی غامر ظلم عقوبت
انجامدن تخلیه ایلوب عدل و احسان امن و امان ایله نوامان و رابطه رفاهیت عالمیات
اولمغین ان اراهه یا مبالعدل و الاحسان بیورمشدر قوانین بیاض صحایف افلاک مرفوم
اولان هه موجودات دازه علینده داخل و سوار مرکز خاکده مره سوم اولان کلیات و جزئیات که
بر کار و کار یکمیتی شاملد درخراش مثبت کامله سنده مخزون اولان جواهر اسرار امور
علم شامل مفتاح اولوب دو بیارات ماهره سنده مرکوز اولان مضرات و رموزه مشاعل
قدرتی معباعدر و عنده مفتاح الغیب لایعلمها الا هو بر قادر در در که لوح ابداع اوزره قلم
قدرت و اختراع ایله نسخه مکونات و جریده قانون حکماتی بر دمه سواد عدمدن بیاض
وجوده کتورب طراز کارگاه کائنات انا قدرتی بر طرز ایله مخبر و بر مثال ایله تصویر
اینشدر که وقت ایجاد دن ابد الابد ده دکن وجود هر موجود تقدیرینه مطابق و هر حکم

لازمه الوقوع محکمه نبوده قضایه موافق اولوب منشآت عام صغری و کبری و مجتهدات
 جهان بست و بالاسی مسنده عقول خرده بیان واله و حیران و تخیر سرگردانه در الاله الخالق
 والامر تبارک الله رب العالمین و سلسله بکناتده جنس ادبی عن مخلوقات ایدوب نوع بیخ
 و لغد کرمانجامد موجب افتر و اسعد و اکرم و امجد قلدی زمره انبیایی اولوالمعزم
 و فرقه اصغری صاحب جزئی اول نوبک اعدلی و اکمل و اول جنسک اعقلی و افضل فیلوب
 هو برین لباس نبوت و خلعت رسالت ایله سرفراز و تشریف خطاب و انزال صف و کتاب ایله
 بناز ایلدی کلمات جامع لری واسطه سیله مناهج رشد و صلاح معین و مبین کورنیوب
 برتو افتاب سنن لامعه لری رابطه سیله شاهراه فوز و فلاح واضح و روشن اولدی
 صلوات الله علیهم اجمعین ما دارت السموات لعل الارضین و درود نامحدود و ساس
 نامحدود اول مقتدای زمره رسل و مسئله امور عقل و کل سلطان بارگاه اصطفای
 بلبل خوشنوی و ما یبطق عن الهوی و مظهران هو الاوحی و بلبلد پرواز و هو
 بالافق الا علی مکات بردار ذی فندی پوشنده خلعت لولاک و نوشنده رحمت
 جام انا اعطیک منبع لطف خدا و دلیل راه هدی اولان حضرت محمد مصطفی ک
 علیه افضل الصلوات من انبیایا مزار بویه انوار سعادت لرینه ایتار اوله که ملوک
 دین و پادشاهان عدالت ایین دن حایان بیضه اسلام اولان مجاد کرام و انجاد
 عظامی جلایب السلطان ظل الله مآوی کل مظلوم ایا تخلیه و تخیر و کینت حسن
 صاقت بیور منلورد در فخره اخرت لرنده ان المقسطین علی منا بر من نور برله تعبیر

بیور منلورد علیه من الصلوات سماها و من التسلیات انماها

محمد که افرینش سایه اوست که ذیبت نه فلك پایه اوست فلك را خاک پایش تاج ذریبت
 ز عزت نعمها طه و یس فرشته در رکابش راه پوی فلك میدان او را نیمه کوی
 کل خوشبوی ایز فیروزه کلشن شبستان جهار از اشع روشن طفلیش هر مه بود هر چه باشد

کرامت پیش ازین دیگر چه باشد

و دعوات سعادت قرین مجوم اسان دین و گوکوب برج تمکین اولان اعوان و انصار ای احمد
 مختار و اختیار مجاهدین و مهاجرین و انصارک مرا قد مغفرت مرا صدقه اولسونکه هر بری
 احبای قانون عدل و انصاف دن صدیق و صبر و اطفاى کانون ستم و اعساف دن عتاف
 و حیدر در اصحاب کالتقوم با یسما فدیتمه اهتدیتم رضوان الله علیهم اجمعین علی ارواحهم
 تحف لغایا من الله الذی خلق الیایا نکل کان منسوباً الیهم سلام الله مجموعاً علیهم

بعد عادت واجبا لوجود مطلق و سنت نسبت به حضرت حق بونک او زربنه جارد بد که هرگز
 تمهید قصر احکام شروع تشبید و تأسیس اساس اصل و فرع ایچون بر صاحب قرآن عالمینا
 وجودی واسطه امن و امان اولوب منشی جفا لقم و کاتب رقم قدم منشور خلافت بالت
 بسط خاک بر باد شاه جمشید جاه صاحب ادراک نامنه نخر بر و شطیر ایدوب انا جلنک
 تخلیفة فی الارض عنوانیله معنون و احکام قدر و جلالتی نص کریم تو قالمک من تشاء
 ایله سدر من ایلوب اول ذممة سر بر سلطنت و خلعت خلافت شکرانه می ایچون ضعیفای
 امت و رعایای ملتة عدل و نداد و ندرت ایدوب دایما فاکو با عدل مغهون کوش
 و هو شایله استعاج ایدوب و امر بالمعروف و سداسنه جان و دلدن اتباع ایمل جمله فرافندند
 بناء علی هذا بادشاه ساسقران و نتیجة زمین و زمان رعیت پرورد عدل کسرت سلطان
 اسکندر منش خاقان سلیمان افریش ارسطو و لغمان دانش کچسور و کسری روش
 فریدون منوچهر پیش هوشنگ شاعر غضنفر شکار اسفندیار دیار کعباد اقتدار
 نظمه روی سپهر ظفر و پناه هدی همجو فضا کاملان همجو قدر کار مکار قادر در هر
 انتقام قاهر کردون قوان مفضل مهر اطضاع مقبل کیوان وقار نثر فالحمد لله الذی
 فضله علی اقوانه من السلاطین و زاده بسطه فی العالم و تجبه صاحب الملكة الملكة مالک
 الملكة السلیمانیة الامرا المؤمنة بامر الله الدیان ان الله یامر بالعدل و الاحسان شعر
 شهید که ایزد کند یادی که یازد که با او کند یادی ازان دمکه راه سواری گرفت
 بی شاهی و شهر یادی گرفت بآنک زعدش بر اذنه کشت برو تاج و تخت بدر تا ز کشت
 ستم رازیان عدل را سو و ازر خدا راضی و خلق حشور ازر نثر السلطان ابن السلطان
 و الحاقان ابن الحاقان تاج بحق و الخلافة و لدنیا و الدین سلطان مراد خان ابن السلطان
 سلیم خان ابن السلطان سلیمان خان من الله سبحانه علی العالمین با نامه خلافت و سلطانه
 و مد علی كافة المسلمين طلال عدله و احسانه و ضاعف ابادیه علی العالمین کا اضعف
 اعادیه من العالمین مصراع و بر حوا الله عبدا بقول امین بیت از بین عمرش امین میکند
 چون دعای ملک و ملت میکند نثر مطیع انظار سعادت انار و مطرح محضات عدالت
 شعار پادشاه مری همواره هست مرضی حضرت الهی و شرایع جناب رسالتناهی
 در اوقات بهجت ایا تلمیذی همیشه افاضت خیرات و اشاعت مبرات صرف ایده
 کلمش در احسن کا احسن الله الیک فحواسی دمت شاهانه لرزیه دین و فرض
 و واجب فرض ایلوب دایما هست علیه لری تشبید مبانی دین و تمهید قواعد یقین

و اتفاق بنیان دین اسلام و احکام شرع سیدالانام و نیت بلند همت حسروانه لری همواره
 عدل ساعه خیر من عبادت سبعین سنة سعادتش فائز اولوب بجاده همیشه میوب نسایم
 حافظ لوی ایله باغ جهان معطر و جریان جو بیار ناقل لری برله کلزار زمان نازه و تردد
 و سایر سلاطین ربع مسکون و وارث ملک سلیمان و افریدون و الحاصل قطب الملوک
 و السلاطین جمیع پادشاهان روی زمین اوزر لرینه بوفصل و افتخار بسدر که جد بزکوار
 سپهر و قارخورشید اقتدار لری لیث معرکه مغازی ابوالفتح والنصر بیت محمد خان
 باراه سنیه که آمد فاتح قسطنطنیه نثر مدوح و مذکور سید انبیا و سدا صغیا اولوب
 وارث ملک سلیمان جنشید قدر و کیوان ابوان واضح مراسم العدل و الاحسان بنم مناسم
 اولان مصراع شهر یار تاج بخش و والی کیتی ستان نثر لردن ربیبی قسطنطنیه یب
 فتح ایلسه کو که رد دیو بیور مثلر در خلا الله سبحانه ملکه و سلطانه و واضح علی کافه
 انام الایام بره و احسانه و لا زالت برایات سلطنته منصوبه علی قم الزیبا و اعلام
 اعداته منکوبه فی تحت الثری صدمات نکبات کانون چرخ نکوه مذ منصون و اصول
 دوحه کامرانی لری تقلبات فصول زمانی ایله امان دبا بیده موثق و مأمون و نهال
 عنر لری کنار جو بیار سلطنت و عظمتش برقرار اولوب قد نهای پیشار نامی و مغروس
 و بنیاد قنای دولت اباد لری اختلال و اختلاف فنا جهان بینیاد نامراد و چرخ تحت
 اباد میدادست نهادن سامی و مغروس باد بکیمص و مجمل المبعوث علی ارشاد الیباد
 الی سبیل الرشاد نظم جهان در سایه او ارمیده جو مرمدم در سواد شهر دیده
 زمین زنیسان که شد در را و او خاک سرد کو بگرداند سوز افلاک بدور افش
 بلند و رنگ همراز بهم چون عاشق و معشوق دمساز شکار چشم اهو شیر پیشه
 بدورش عشق بازی کرده پیشه ضرایرا اگر در جلوه ناز باخاری خلد از روی غلا
 زمشکان سوزن ارد شیر خو مخوار برون اردن پای نازکش خار چنین کر عهد این
 شاه جهات کبر خراب اباد عالم یافت تعمیر دل ویران مشتاقان رنجور محب نبودکم
 کرد بیت معمور الهی تا بود افلاک انجم امیاد انام نیکش از جهان کر اما بعد
 بو کتاب مستطاب صبر بن نقاب خطا و ختن و چین ما چین ملوک لریک قانون نامه سیدر که
 زبان فارسیدن لسان ترکی عذب المیان ترجمه اولندی و اول دیارک پادشاه عالیجاه ستان
 سپاه لری اصلا قانون لرینه مخالف سر مو تقبیر و تبدیله قادر اولوب اگر با الفرض
 قصد ایلسه لر قانون لری و زره سلطنتدن معزول اولوب سلاطین عدالت ابیل لری

اولاد نندن پادشاهلته استحقاقی اولاد نلدن بریستی تحت سلطنته کچوروب وزرا و امرا
 و رها یا و برایا امر و نهینه اطاعت ایدر لر و قانول نلرنده خاقان اولن لر اعلم خلا بقی و لوق
 کو کدر و اول مغزول اولان پادشاهک اولاد و انسا بلرنندن شانلری وارد و و هریب
 سببندن جائز دکه اول آمده حاضر اولان صاحب مشورت وزرا و امرایه انتقام
 قصد ایده لرد یوا صلا بریسن نخته جلوس ایتدیر مبوب رجال و نسادن جمیع توابع لوا
 حقی بر حصن حصینده جمع ایدوب و اوزر لرینه نفا نندن مؤککلو قویه رق حفظ
 ایدوب و طشره دن بر کسنه بی اول جامعه جمع اولغه قومیوب مستوقا اکل و شرب
 و کسوه لرینی علی جار العاده تعیین ایدر لر تنبیه معلوم اوله که ولایت ایران
 و نوزانده درت مملکت وارد دکه خلق مسلمانلرد اول ملک عرب ایگنی ملک روم
 ایچنی ملک مجستان ذکر اولتان اوج ملک ایرانده در بر ملک ولایت تورانده دکه
 ماورالنهدر لر و اولکجه حمیده در عراق و خراساندر بوللرنیک اکثری باب
 و علفدر و اولکه ماوراءالنهدر زمین فرنج و واسعدر صوبی و عطفی و فرزد و باغ
 و بستانلرد و دکر منلری و زراعتلری و سازا کاکوز امور لر ی اقا صوابله درودگی
 بیلا قدر تا سرحد خطایه و ارنجه ولایت خطای خود کلیا زراعت ارنلوب تاکار دریای
 مشرقه و ارنجه اصلا برد زراع مقداری زمین خالی یوقدر در بیان تقسیم دنیا طاقدر
 و شهر لکه سیانه دنیا در تاکار دریای مشرقه و ارنجه چکمشدر جانب شمال دنیا
 طاقدر و شهر سوز و کل صحرادر الا کوه قافک کنارنده بر دریا چقیوب انک بر کوشه
 صحرای قلیاق نام ولایته متصل اولمشدر در لر که سدا اسکندر انده در و اول بولدن
 زمان اسکندر دن چوق اول نقل ایدر لر که کوه قاف مخلوقا نندن انواع طور باشلو
 و دوه و مسکار باشلو و ساز بونک امثال مخلوقا نندن اول بولدن ارمی زاد شهر نرنیه
 کلسلرا بمش و اول بولده اولان شهر لک اهل الیسی انلرک صورتی در دیوار کرده
 نصویرا بنشلور در رسم و قاعده خطای بودر که هر قوم و جماعت که هر یولدن
 کولدر لر اول کوهک صورتلرنی اول بولده کلیسالر و مجمع عظیم اولان محللرک
 در دیوار لرینده نقش ایدر لر و رسم داستان سیاوش قانی افراسیاب تورانیدن
 طلب ایچون ایراندن تورانه عسکر کچوب وارد قده اول بولدن که کتمشدر و اول
 بر لر که انشدر و نه محله کدو نیک و ساز جمیع اوضاع و اطوار نیک صورتها اولد بار لکه
 نصویرا پدوب اندن غیری بر صورت یافتلمشدر و جانب جنوبی دنیا هند در جمیع

جزایر لرپی عمان احاطه اینستدر بنگه تمام ریشایی عمان احاطه ایستددر در بیان فاصله میان
 ایران و توران نهایت شرقی مجده بودیاد وارد که همچون دبر لوانک غریبی جانبی ایران
 و طرف شرقی سینه توران دبر لرو اولکه مالک توراندن همچون جانبندن اول بخارا و سمرقند
 و جانب شرقی سی بدخسان و ترکستاندر و طرف شرقی ترکستان چین ماچین و جانب شرقی
 کشمیر و ختن مالک خطایدر کنار دریای مشرقه و اریجه و اول دریانک نهایتندن خبر
 معلوم دگردد و اول دریان بش میل مسافه مقداری خان بالغه بنشور و خان بالغ پای
 تحت خطاید و خطا باد شاهرگی حکم ایلدیکی و لا بتلورده اصلاخرابه یوقدد و طاعون
 اولمز و خط واقع اولسه علاج ایدر لرو و فتراندن انلرک ملکته اصلا ضرر و کزندگیسب
 دوراد علیه السلامدن بوزمانه کتبییه قدر سلطنتلری بقا اوزده در و سببی وضع
 قانونلردن برزده و شه نجما و زائید کلمه یوندر نظم خطای نامه را آغاز کردم
 در کج معانی باز کردم سخن کوی زخویان خطای نباشد کارشان جن دلریان همه
 سیمین بران و نیک و فرجام همه بی موخلفی نازک اندام همه چشان زکس روی چون کک
 همه نازک میان موئی جو سنبل همه خوردشید رویان پری زاد نباشد مثلشان در ادبی زاد
 همه شیرین لبان با ملامت همه طوطی مقال اندر فصاحت و بعده بو کتاب مشکین نقاب
 بکوی باب اوزرینه وضع اولتشددر باب اول خطانک بوللری و ملکتنک دور و خند
 و دیواری و میلههای متصله و دیده بان متعدد لری بیانته در و برایلی ایلق بولدن
 دشمن بگوندن در السلطنه خاقان بالغه و اصل اولور و عجایب بودر که اولقدر مسافت
 بمیده دن اول کلن عد و قتی طائفه دندر بلور لرو و اکاکوده رفصنک تبارک کوردر لرو
 الباب الثانی اربان مختلفه بیانته در و دین محمدی صلی الله علیه و سلم عدلرنده جمیع
 ادیاندن مغر و معظم و مکرمدر اگر چه انلر دین محمدی اوزرینه اولیوب شامکوف
 نام شخصی بیعبر اعتقاد ایدوب و اندن جوق حوازه اذات نقل ایدوب درت بیک بیلدن
 زیاده در که انک دین و شریعتی اوزرینه حامللوردر الباب الثالث شهرلر و حصارلر که
 بنا ایستلوردر و وضع اینسه لر که در انک بیانته در و ترتیب محلات و بازار لری
 و یاش خان لری و پاسپاقلری و یادشاهلر نیک دیوانخانه لری و یام خان لری تعیینلور
 در که انلر ایچون بنقه و حریر لرایچون بنقه ایستلوردر و اینده برونده ایچون انده
 انواع منفعتلر حاضر و مهیا ایستلوردر الباب الرابع اوله شهرلورده اولان همه کورک
 سپاهیلقرده در و شلری و انلرینه تیمار لری و عمل الدوام کنه و بکلرینه ملازمتده حاضر

اولمقلقلری و سرتاب ایله تابع اولملری و خریدیه قواعد و قانونلری بیاننده در الباب الخامس
 اول شهرده فونلان خزینه لرالتون و کمشدن و زاد و زواده ایچون حفظ اولنان غلال و کسرمه
 و عناب و فندق و فسندق و جوز و لوز و ناصهان و او دونه و اریجه و دخل و خریجی بیاننده در
 و هر سنه که پادشاه جانبندن و یریلور احسن ایشیه و ملون اطلسلر و بیلر و سربیلور
 و خزینه لرك در و دیوارلری و التي بیلده دوری تمام اولور الباب السادس تحت و سلطنت
 و نشانلری و مهرلری و خطلری و سرای و دیواض و طشیره سرایده اولان بکلرنیک
 دیوانخانه لری و ایچری سرایده اولان بکلرنیک دیوانخانه لری و سرایلری که اشده
 اولان قزلرك خادملری و اغالریدر که ضبط ایدرلو و ایچ سرایده نقدربیک قزاقولان
 وارد و پادشاه خدمتی ایچون نقدر لاله عذار عذارلر وارد و مدکور سرایده
 انلرك و غیری امورک ضبط و ربطی ایچون نقدربیک خادملر وارد و ملک خطانک
 قزلری و اقربا مسندن اولان سلاطین عالی تژاد و خواقین صاحبا مجاد و سائر وزرای
 عظام و امرای کرامک قزلریکه در خدمت لری سینده ملک خطاندهان دایه سیله سرایده
 نشو و نما بولمخی التماس ایدوب مقبول واقع اولدقده اول سرایده مراتبه کوره فردا
 فرما مسکن و مأوی لری اولوب بودکلرنده هر بیلده برکوه نوروز کونده عالی جمیت
 اولوب ملک خطا قزینک حضورینه کلوب جمعنه شمع اولوب بعده مرتبه کوره خلعتلر
 و عطا و احسانلری ایله مکانلرینه عودت ایدرلو امر سلاطین و وزرا و امرانک و نیکه
 بریسنه ایچق میسر اولور خاصه خطا پادشاهنک قزلری ضبط ایچون و سائر سلاطین
 و وزرا و امرانک خدمتیون نه مقدار خدام با اعتبار وارد و طشیره سرایک دخی ضبط
 و ربطیه مقدار خدام با احترام تعیین اولمشدر و سرای قبوسنی حفظ ایچون مقدار
 عسکر جراد وارد و ایچر و حویله سرایک دورینی حفظ ایچون مقدار با سبابت
 تعیین اولمشدر و سرایک حد و مقداری و اوصافی و انده اولان عجیب قولری و غریب
 در بندلری و دلغریب گوشه لری و پادشاهک انده اولان کوس مدلی بیاننده در الباب
 السابع اهل زندان بیاننده در اولر ایچون بشقه و عورتلر ایچون بشقه مکان ایدوب
 امور و مهمات زندان انلرك قانونده جمیع اوامر ملکندن مقدمدر زیرا که قتل نفس
 هر پرده عظیمدر خصوصاً انلرك عندنده عظیمدر و اهل زندانک مهماتی صورتن
 ایچون تعیین اولنان بکلر و دیوانخانه لر و زندانلرنده با غمه لر و ایستانلر و صندوقلر
 حبس ایدوب و سائر اهل جریمه مقدار بجه انواع سیاست تعیین اولمشدر انلرك بیاننده در

قانوننامه قتل و قصاص جارید و خاقان چین هر یلده بر کره کند و نفس نفیسی ایله قانونی
 اوزره فان ایدلری تفتیش ایدوب مغنولرک باشلری بند و قلدره بشقه حفظ ایدوب و ییلده
 بر کره ارباب جرایمدن اوج بیل مجوس اولنلری کره کره ازا ایدر لر الباب الثامن سلاطین
 چین اهل جنبه ییلده بر کره تحویل جله زمستانده بیرام و طوی ایدوب و کلمجک ییلک
 اولکونده کیر و امر و خاصیه و لشکریه و اطراف و جوانب عالمدن کنن اچیلره و سائر
 معتبر ادمره کلی ضیافتا ایدوب و خلعت فاخره لو کیدر و رب رعایتلر ایتدیگی بیانده در
 الباب التاسع ملک خطای اون ایکی قسم اولوب هورفسنک ادی و اول قشک شهری
 و ادلری و هر سده مسک و ریوند و فغوری و ایجو و یا قوت و التون و کش و غیره
 حاصل اولان متاعک بیانده در الباب العاشر طوی و تعظیم و عیش و نوشلرکه اغاجلر
 اراسنده باغچه لرده بعضا فاجلری سرو ایله هراغوش ایدوب و بعضا اغاجلرک
 شاهلری بر وجهه تربیه ایدوب شوپله موزون ایدر لرکه نخلبند شمعدن اولوجه ایلکه
 قادر اولوب صاحبندن کلی بها ایله ساتون الوردلر شکوفه و کللری وار در انواع نمت
 و الوان الوان شرابلری که جمله برنجده ندر اول مالکده مخصوصدر اندن تکر و لایته
 اولماز انلرک بیانده در الباب الحادی عشر خرابات زنان و سائر خرابا تیلر و استقا
 یعنی فیضو طلب ایلمکی خرابا قیه مخصوصدر اول کسه لرکه التون و کش و املاک
 ضیاعی انده تلف و ضایع ایدوب و انلرک عاقبتلری و سارنده و خواننده و رسن باز
 محبوسلرک تعلیم خانه لرینی و مذکور لرک کوزللی الوده دامان اولوب عقیقه
 و شیریه اولوب جمله سیاه و یازام چشم اولوب و چشملرک لونلری سرخ و سفید
 و لطافت اندام و نازک ترلکده بیجدیل اولوب و اصلا اول اقالیده دیوانه و مروع
 اولدقلرک بیانده در الباب الثاني عشر اول مالکده اولان سائر ملکلرک عکسی
 و هنرهای عجیب و حلاهای غریب و طوب و صورت باذلقلری بیانده در اول دیارده
 علم نجوم غایت معتبر در اول زمره نک کاملری دانا جسده اولوب سنه ده بر کره
 خزینه تقویله و پروب و تغییر وقت و ساقی حفظ ایدوب نصیحت و عبرتله ایرون متاعلر
 و علامتلر قویوب و شعرو معانی و لغز که چیستان دیگله معروف و مشهور در انلرک بیانده در
 الباب الثالث عشر مقنن خطای وافی اولوجه ضبط ایلمک نه ایدی و بجه بیل رعورت
 پادشاه اولق و هنوز سیراینک اثری و بناسی و صورتی ظاهرا ولد بنک بیانده در
 الباب الرابع عشر مخطاط خانه و مدرسه لر و معلم خانه لر بیانده در و کبیر و کوندزلری

ساعت و درجه و دقیقه و وزینه قسمت اول نوشتند اصلاح احوال و اوقات بود و بخصوصاً
 پادشاه هلمی همچون وضع اولتان اوقات اول قسمتند بر ساعت تجاوزه مجال محال در کرم
 پادشاه هلمی و بقوله اولور سه دهه و با قدر لر لرانك بیاننده در الباب الحامس عشر
 اول کسنه بیاننده دو که طرف مغربدن یعنی مالک اهل اسلامدن قوروجا بنده
 کلور لر ونه وجهله کلد کلرینک صورتی و جواهر و نقشه وات و ارسال و پارس
 و قره قولاق که سیاه کوش دیر لر مذکوره پیشکش لرینی چکد کده خطای لرک انلره
 ایلد کارنی نظیم و تکریر لری بیاننده در الباب السادس عشر قلما قدن هر یل نوبت
 ایلد کلوب بخشش لرین لوب و انلرک ولایتینده حاصل اولان متاع و شهر لرینک ایدی
 و تنکاد اول زمینده اولد یضک بیاننده در و تنکاد کاف جمعی ایلد بر نوع دوزدر
 یورق هندی دیر لر قوبو جمیلره الیون ارتک ایچون لازم اولور و تلین ایتمکسه
 لازمدر و هر دیش بنو کینی کیده در قور دوفی قیرر و اهر یسینی کیده در سومر ایلد
 همچون ایدوب ایچنه طولد لر لر و ولایت تنک و مسکان تبت بر کوبک شخصینه اولانند
 ظهور ایدوب انلرک معاش و پیشکشنی پادشاه خطای دن اولوب و طرف هند دن
 کلان کسنه لرک پیشکش لری و نوجهله اولد قورینک صورت لری بیاننده در الباب
 السابع عشر زراعت و قحط قدن هر نسنه قیمتدار اولوب و شهره تیا سنک علاجی
 و کورما قورینک دورانی و اود و نلرینک احوالی و دین و مذ هبلرنده کعبه لرینک و حاج
 زوار لرینک صورت طوایف لری و اروعور نلرینک بوللرده اولان ذکر و قسیم و ریاضتگر
 و اول قومک اهل دانش و پیشلرندن بعضینک کثرت مجاهده و قلت اکل و شرب و نوم ایلد
 دیده مشاهده لری بتوفیق الله تعالی نوما کثاده اولوب بت پرستک کال نقصان عقل و تقی
 جهل دن اولد یعنی ملاحظه ایدوب اهل اسلامک طرز و روش لرینه میل قاملری اولد یضک
 بیاننده در الباب الثامن عشر التون و کش و اروعور تک جمله سی صراف اولوب
 و ایش با زلفی دخی جمله سی بیلوب و بوللره متعلق سائر امور لرینک بیاننده در الباب
 التاسع عشر قانون و قواعد لرینی بر وجهله ضبط و ربط ایدلر در که بر سوزی
 ایکی کره بیورمق بو قدر تولیدی بو قاعده حالاً اهل اسلامده اولیدی قوت قاعده
 و قانون خوفندن بر برینه رحما یلیوب استام لری شول حده وار مشدر که اولد
 با با سنه بابا اولفته شفقت ایتملر و والد و والده لرک و اولهولرک کورنر لر قانون
 و قاعده لری موجبیه اولار و انسابنه مرحتا یتیمو قانولری خوفندن و هر ایدوب

کند و لر بالذات انتقام ایند کلونیک بیاننده در الباب المشرون نکا رخاتر چین و جامه و لباسه
 ایند کلوی کل تکلیف لوی و جمع مالک چینده هیچ بر شهر و محله و بازار بود که صورت های
 ایله منقش و معظم نکا رخانه لرا و لیا پر و موتا لرینی نوجهله تمهیز و تکفین ایند کلوی
 بیاننده در مشوی این چهار از چون زنی دان خو برو خویشتن از اید اندر چشمه شو
 مرد را می پرورد اندر کنار مکرو شیوه می نماید بی شمار چون بیاید خفته شورا نا کھات
 زود گردانده هلاکش در زمان بر تو باد ای عزیز نامور کورچین مکاره باشی در حذر

باب اول در بیان راه های خطای

ملك خطانك ديار اسلام دن اوج بولى وار در جانب بردن برى كشمير و برى ختن و برى
 مغلستان ختن و كشمير بولى اباد اندر ادم ادم او زرينه صوي و علقى و افردر و اما
 مغلستان طريقك او نيش كونك مسافه مى صومرز و علفسوز در اما هر منزله ادم بوي
 مقدارى قازسه لر صوجيقار و بعضى محلنده بر ذراع مقدارى قازل قدده صوجيقار
 اما مغول يمنى چنتاى بولى واسع و لطيفند بولدر امير تهور اول بولدن كنگه قصد
 و غزيت ايدوب هر منزله بر قلعه يا پهنه امر و هر قلعه ده بيك ادم تبين ايتنكه زراعت
 ايدوب غله جمع ايدو لرتا كه عسكو اول بولده طارلق كورميه لر بو ما بينده اجلا برشد كه
 تمسرا ايدوبه در ايديكه حيف هزار حيف كه خطاى و ايفور و قلماق و تبت كې كغارى
 قويوب ممالك اسلامه قليچ چكدم ديوسرت ايله جان و بردى مشوى انكه عالم دادور
 زرتكين اين زمان شد قوتيار وى زمين انكه بچرخ فلك خويز بود كنت در خاك محمد ناهين
 و كمار چيوندن سرحد خطايه و ارنجه اوج ايلق بولدر و هر كون بر منزله تا زريند سكبويه
 و ارنجه اول در بنده بر قلعه حصين يا پمشلردر كه غايته مضبوط و متين و بو قلعه نكست
 طشوه سنده جب چوره بر عظيم خندق كسوب بعده بر ديوار استوار چكوب بار و
 ايتمشلردر اندن بر نجه ايلق بول دور ولايت خطايدن بار و چكوب هر شهر و حصارك
 ابدى منزلى اندن اولوب و متعدد ديدنه بانلر همچون كوه و صخره ده بلند و پست نمايان
 اولمغچيون ميللر وضع اولمشدر ابتدا سى اندند كه ديدنه بانلر اول ميللر او زرنده
 او نوروب هر طرفدن دشمن كوز لوب كوند وزده اولورسه دخان كجه ده اولورسه
 آتش ايله ميللر او زرندن بر ايلق دشمن خبرين بر كونده يتشدر بوب و ميلور لركه دشمن
 قننى قويدن در و علامت لوى اولدر كه مشرق هر فندن ايسه بر آتش يقار لر و اگر شمال طرف فندن
 ايسه ايكي آتش يقار لر و اگر طرف جنوب دن ايسه اوج آتش يقار لر و اگر جانب مزبدن ايسه

دردت آتش بقادر و دیده بانلرک قوت لایموتی ماه بماء پادشاهلری جانبندن ویریلوب
 و کیفیت حال دیده بانلری اهل زندان احوالندن بیان اولنور و کیمه و کوندوزده میللرک
 نوبت ایله حراست اولنور و جرسلرا صیلوب متصل جلالر اول میللرک نزد بانلری
 ایبدن اولمضله دشمن کلدکده بوقارویه جکرلر صولری و ازقلری بانلرنده در والت
 حرلری طاش و تفنک و او قدر و تفنک ایله فورشون برینه اوچلرنده دردت برمتق
 زهله رایله صویرلش بولات بیکانلی او قلا تروملر مثلا مذکور او قلا اگر قبله ایکنه قدر
 اصابت ایکنه هلاک ایدر و اول ولایت خلقنک کوچکی و سوکی باروت ایکنی بلوب
 اش بازلق اول دیارده تمام اولمشد ریجه بوزبیک خلق اول دیارده و ارا بسجله سی
 طوب و تفنک اتمق بیلور لر و ولات حربک جمله سیله اراسته اولوب کیفیت و رزشلری بیرنده

بیان اولنور انشاء الله باب ثانی مختلف دیلرینک بیاننده در

خاقان چینگ اعتقادی بونک اوزرینه درکه خدای بریلور و کند و سنی دین شامکونی
 اوزرینه اعتقاد ایدر وانی پیغمبریلور و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم اقدیمزه
 سنین جبین دزلر دیلر ریجه بهترین ادیان دیمک اولور و خاقلک ایچ سراینک سرور
 عالم اقدیمونک تصویرینی چکوب انواع جواهر ایله مرصع ایدرک اول صورتی بر تخت
 زرین اوزرینه وضع ایدوب و بر لوح سمیعی اول صورتک کناننده فویوب و اول لوحده
 نیجه بوزبیک سیاه نقطه لرا اولوب و اول صورت متصل اول لوح اوزرینه ناظر اولمضله
 قچانکه بر شخص اول محله کلوب لوحه متوجه اوله رق البین دعایه قالد رسه لوحک
 اوزرنده اولان نقطه لر کلیا محو اولور و دعادن فارغ اولوب البینی اشاعه ایدر درکه
 ینه اول نقطه لر حسابدن متجاوز اول لوحک اوزرنده ظاهر اولور و بوسورت اکا
 تمیلدر که چون سید انبیا و سدا صغیا اقدیم حضرتیلوی مبارک یدلرینی دعایه قالد رسه
 اول نقطه های سیاه امت نامه اعمال لرندن محو اولوب و دست سعادت لرینی بوزلرینه
 سودوب ایدر درکه ینه نیجه بوزبیک پریشان روزگار امتک فی الحال نامه اعمال لری کیر و
 سیاه اولوردی و خاقان چین هندلرنده و سائر شریف ایاملرنده صور تخاننه مذکوره
 کلدکده غایت تعظیم و تکریر ایله باشنی اوکنه که رک اول صورته تعظیم ایچون کند و دین
 و اینیلری مقتضایه ختم و دعواتلر ایدر مشغولی بعثت اوسر نکونف بیان امت او
 بهترین امتان جوامد بر زمینان صدر عالی بظفل در محمود اقاد خلی بریده ناف پیدا
 شد ز پرده ز مادر نیز آمد خسته کرده گفت یارب اتم ازادکن جمله را در خسر کن ازادکن

گفت بخشیدم تمام امت بلکه جمله از کمال حرمت مصطفی مدینه منوره فرجهای
 تاجدار پادشاه جاودان :: فصل بیرون آمدن خاقان چین هر یک از سرای خود ::
 و بیرون شهر خانبانگه خاقان چین کند و خاصه عبادت چون بر مسجد بنا ایدوب و بیلکه برکه
 زندان بیرون قله مستحق و نلسری کورمک همچون اول مسجد و در و اول مسجد دره صورت
 یوقدر و درت دیوار و قبله سنده کلام الله هدن غیره سننه یوقدرایت کرمدن و اسماء
 اعظمه مسلمانر خطیله یا زیلوب و نقش خطیله جوانین تزیین اینستلر و خاقان اول
 مسجد طوافه کنک قصد ایلدکه بر کون اول اوج طویر و صوم او زره تخت روانه
 را کبا غره مسجد ایلر و بجه بیک غرق آهن سنکر بیاده قلمچلرین جکوب هدیکر لیله ملاءبه
 سیف ایدرک اهسته اهسته خاقانک اوکنده کیدر لر و قبیلر قطارینی التون عرب له سره
 بغلیوب و عرب له ریوزینه ملون اطلفسدن پوشستلر و انواع زینتلر ایلر ارایستلر ایدوب
 خاقان چینک اوکنجه یاب یاب جکر لر بیک مقداری بلکه دخی زیاده سازنده لر تخت خاقان
 چینک چپ و راستده انواع عجیب و غریب کزیده سازلر نواخت ایدوب و خاقان
 کند و نک خاصکیلر ایلر که تختی کتور لر سازنده لر صفا راستده یور یوب بر وجهلر
 سازلرین نواخت ایدر لر که خاقان چینک کمال جذب و لطف ایلرندن نفس و جان و تنه
 الوداع دیمک استر و خاقان مسلمانلردن همان ایکی کسنه ی اته بندیر اهل اسلامه
 غایت تعظیم و تکریم جهتندن باقی امر و وزر دوکل بیاده اولوب در بیک مقداری عادی
 کسنه لهر بری بیاده یور بیدکده باشلری ایلر ایلر برابر اولور بیت هر چند هزارش
 بود مردان ایچنین بیک بیک بکزیده بودان شاه جنین به خطاییلر بوداردن و ازان دملره
 ایلر عرض ایدوب معاشرت ایدر لر و اول عادیلر جمله ذواند و وجه وجوشن کیوب خود
 مرصعلری باشلرینه قیوب از با تا بفرق مرصع آهن پولاده مستغرق اولوب کند لر برینی
 جمع اسلحه جنک و حر بله اراسته ایدوب مذکور عادیلردن بیک نفر کسینه عطا دلر
 دکانک تخمه سی کمی ذراند و در قلملری عربان او موذلرینه قیوب انواع هیبت و سیاست
 ایلر خاقان چینک اوکنجه یور دلر و مذکور عادیلردن بیک مقدار بدخی ادم باشی صورتند
 کوزلر کتور ب اصف شوکت و سطوت ایلر ادر بجه یور یوب و مزبور عادیلردن
 بیک مسلح صاعنده و بیکدانه صولنده منقش سجا قلرا و موذلر زنده و سجا قلمرنیک
 یلما نلرند و رنگارنگ فانوسلرا صوب و خاقان چین بو عظمت و ابهت ایلر مسجد
 وارد کرده صافرا و لمغله سر و بار هنه نخستدن اینوب استانه مسجد دومی نیازی

درگاه بنیاده قویوب انواع نضوع و زاری ایله مناجات ایدوب دیوب که مشوی
 کوبیکه هرگز درش نتافت بهودرکه هیچ شد عزت بتافت من درین زندان هنرمانه باز
 زار زوی اب حضرت در گذار خویش را سازیر چون سورا میروم هر جای چون هر جای
 چون بدست ارم زاب زنده کی سلطنت دستم دهد در بنده کی چون باشی استانه
 مسجد دن فاله دیوب مسجده کبر و لفظ خطای ایله سلام ویروب یوزینی کلام شریف
 ایتری جانیه ایدوب صاخ ای اغنی صول ای اغنی اوزرینه قویوب برق برایاق اوزرینه طوروب
 ناله های زاری ایله اکیه رق جان و دلدن نظم نالم اورا ناله ها خوش آیدش وزر و ناله
 ناله و غم آیدش باش چون دو لای نالان چشم تر تا ز باغ جان نور وید حضرت
 دیرک اب دیده سین رخساری اوزره جاری ایدوب الهی سن دانا وینا سن و سن
 بنی خلاق اوزرینه پادشاه ایلدک و بوقدر خلق قنک بنه ارمه حواله ایلدک
 وین کندی قدر و وسع صغم مقداری احتیاط ایله اجرا ایلدو باقیسن سن بیورسن دیو
 بوایات مضمونجه اظهار عجز و حیرت ایدردی از مہج الإسرار شیخ عطار شعر
 منم مانده حیران درین جایکاد کدام باکناه و کدام بیکناه کاشکی صد جا ک بودی
 جاه فی خاشه روی بودی و شاه فی بودی محمود کفین تاب منی تا ماند منی درین
 غرقاب منی در جهان چندا که جان می یافتی در جهان محمود کفین یافتی از همت
 بود کان شاه بلند اتشی در پادشاهی در فکند خسرو ویرا چون بسی خسروان بدید
 صد هزاران ملک صد چندان بدید حق که جبار جهان در آمده است سلطنت اورا
 سزاوار آمده است نذر خاقان چین چون اول مسجده کلوب ذکر اول نالان احوالی
 دیوبک اظهار عجز و افتقار کوسوزوب ناله های حزین و کربهای این دراز و زرای
 بهای دلسوز و کدازی هر زمان تازه تازه صباح دن شامه دن نالان و کربان اولوب
 اخشام اولد قده باشی مسجده یر قویوب چاشت زمانه زمانه دکین اسلوب مژگود
 اوزره سوز و نیاز لیله ناله و زاری ایلوب بعد مسجده دن چقوب برکت ریاضت دن
 ملکوتی کوزینه حقیر کوزو کوب و نظر هستند دار و گیر و لایقی نه دونق قالیوب و اثر
 زیاضت جهمه سنده ظاهر و باهر و هلال مثال ضعیف و نحیف اولوب بیت
 عشق هر لحظه برو چون زور کرد عشق شاهی شیر دل را مور کورد نذر بعله اقطار ایدوب
 سلطنت نختنده او نوروب اول ایبن ایلد که کلدی کیر و اول طریق اوزره واروب
 شهره و سرایه داخل ولور کانه انک ملک و سلطنتی شداری اولوب اول سیدل بعضی

کسه لورکه تمام روی زمین حکمرانیستلوردانی دخی نلردن عدا بدر لر زیراکه اول بمثل که
انده وارد راندن زیاده اولوق میسر دکدر و خاقان چین و خلتنک اعتقاد لری انک
اوزرینه در که انک مالکندن خیری عالمده بر شهر اولیه و ولایت خطاده بو ولا یستلرک
ادف بیلر لزا اول جهتد که اهل خطایه رسم و عادت دکدر که کند و ملکتر ندن چیغوب
سائر مالک عالمی کشت ایدوب کوره لر و بیله لر و اعتقاد لری بونک اوزرینه در که کند
ملکتلر ندن خیری جمله عالم صحرادر و خاقانک فرمانده در چون خطایه صلح طریقله کلان
خلتک اکثری و دشمنی صحراییلر در بو جهتدن جمیع ناسی صحرای بیلر لر و خاقان چین
خدا پرست و دین شاکوفی اوزره اولوب حکیم مذهبدر و بت پرستک کار جاهلاندر
دیو کابا بلرنده مذکور در و جمیع وزرا و امر استک دخی اعتقاد ی بونک اوزرینه در زیراکه
پادشاه انلرک قانونده جمیع علومده اعلم علماء عالم اولوق شرطدر و وزرا و امراسی
دخی شرطدر که عالم اوله لودینلرنده و علم سیاستده یعنی ضبط امور ملکه حکایه
خان خطایه بر کون و زراسی جمع اولوب دیدیلر که اهل اسلامدن بزرا بیله مخلوطدر
بغای ایجنده علف بیگانه کی بونلری پاک ایدلم و بونلر مال دخی و بزرا لور که بیت المال
نفلری اوله مرقومونه خاقان چین اوج و جمله جواب و بردی بری بودر که بزم اجدادن
بو امرده هیچ صرف همت ایجا مشلر در بزنجیه ایدلم ایکنجی بزرا حکمز بونلرک ظاهرند
حالاً بونلردن بر منکر احوال ظاهر دکدر باطلنردن نه مصلحتز واردر او چینی نویشد
بزه دخی انلرک دینی نصیب اولوب بزورده انلرکی مسلمان اولیدق خاقانک بونک کی
بعضا احوال و اقوال و حرکاتدن فهم اولنور که حقیقته مسلمان اولوب زوال ملکتی
خوفندن ظاهر ایدمه میده رک پنهان طور زیراکه ملک رسوم قانون کافر لیمضبوطدر
و سنه سنه ده پادشاه اولانک با با سنه پادشاه چین دیر لرایدی بعده اولان بوزمانه
کلجه طای خان دیر لر و مزبور پادشاه اهل اسلامه غایت محبت ایدوب سنه
تاریخه کلجه اسلامدن یدی کسه صاحب منصباً و مشلر در و کوندن کونه عزت
و حرمتلری زیاده او نموده در و دیوانخان لورده مسلمانلر امراسی خطا بکلری اوزرینه
اوزرینه تقدیر اولوب خادمان مسلمانانندن بر جماعت مأمور لردر که بش وقت اذان
اوقیوب اهل اسلام لباس و عمامه سیله خاقان چین نظر نده بش وقت نمازی دا ایدر لر
و خاقان چین بو جمله نماز و نیازدن غایبده خوشحال اولمغله دین اسلامه لسان خطایده
دین پاکیزه دیر لر و خطاییلرک بلکه دو کلی کفار مشرک دین اسلامه میل کللیسر

وارد در اول قانون که خطای ضبط ابلشنلورد در بر لور که بوطریق دین شامکو سید که
 پیغمبر لریدی و نادان طوغد یعنی حینده بدی. قدم یوریبوب هر قد منده کله و ریجاندر
 ظاهرا اولدی سوزه کلوب خلق دین حقه دعوت ایلد که خلق فی اولدر مک استیوب
 هجوم ایند کلرنده اول بر طاعه انارت ایتسیله طاع یار یلوب پیغمبر ایینه کیرد که
 ینه طاع قیاندی و شامکو فی یجه زمان اول طاع ایچنده عبادت مشغول اولوب و کافر لر
 طیشره منده مترصد اولد بلر که چقد قد اولدره لر و مذکور مدت مدیده در نضکوه
 بر ارسال صورتده ظهور ایدوب اول خلق اوزرینه هوم و هجوم ایند که خلاف
 اندن قاجدیلو اولدخی خلق بیتدن چیقوب بر یجه مدت غیابدن صکره ینه ظهورد
 که رک خلق حق اعتقاد ایندیکی دینسه دعوت ایلدی و اندن جوق حورار و عادات نقل
 ایدر لر عاقبت خلق انک دینسه کیروب و کتابی قبول ایدرک انک شریعتی اورده عمل
 ایتدیلو و انک ظهوری زمانی تاریخی بوزمانه کلنج که ۹۹۹ در دوت بیک یلدت
 متجاوز اولوب حالانک امتی دینی تغییر ایتشلورد بعضی بت پرست و بعضی
 اقباب پرست و بعضی ماه پرست و کاساله پرست اولوب زمان سابقده یهود و ترسا
 دخی واروب اول دیارده نوطن ایتشلورد و قانون خطای بونک اوزرینه در که
 اطراف و جواندن قنی کروه که کلوب زخا فان چینک تحت حایه سنه کیروب
 بود یارده ساکن اولمق استرز دسه لر جانب حکومتدن اگر ایدی قالمق استر اییه
 محل کومتر سین دیوامر اولنور یوق اگر حمله ایله بر مدت او توروب ینه ککنک
 قصد یله کلد بلر ایسه اهل اولان انلرک مرانی فهم ایدوب اقامتہ رخصت و بر منزل
 و اهل اسلامدن جوق کسه لر وارد در که پادشاه خطایه واروب انده متمکن و متأهل
 اولوب قالمشلورد و بر شهر که کینا قو در لر او نوز بیک مقداری مسلمانلر انده مقیم
 اولمشلورد و هر کروه که خطایه نوطن ایچون کله لر انلردن مال و خزاج المزلر بلکه
 پادشاه جانبندن منصب و بخشش و بر دلر و خان بالنگه خاقان چینک پای تختیدر
 انده مسلمانلر ایچون دوت جامع بنا ایلشندر و سائر مالک خطاده پادشاه جانبندن
 طقسان جامع و مسجد بنا اولنوب و هر طائفه ایچون پادشاه جانبندن بر لر و مکانلر
 وضع اولنوب هر کروه که بشفه مکانلری و علامت و نشانلری اولمنله بیتوقف واروب
 افده ترول ایدر لر مشوی چون بملک چین دوی ای نیک ذات صد هزاران خلق بیسی
 جمله مات قدمهای مختلف یجد و روست هر می دار هر می دیگر د روست هر یک

گوید که اسلام این است هر که جوید غیر این ره گم هست از یکی گوید که اسلام این بود
هر که جوید غیر این بی دین بود با بعضی چکنی در ساخته در حکمت را نمین برداخته
باز بعضی راه خود کرده بیان زره تقلید داده صد نشان باز بعضی بت زیت و بی خبر
بی خبر از راه دور از راهی سربسوز از راه بی راه آمدند از ره حق و گور و گمراه آمدند
از مهج الاسرار شیخ عطارد فریدالدین قدس سره باز بعضی مؤمنان ره شدند از طریق
راه حق که شدند باز بعضی صادقان ره شدند از طریق دوق حقا که شدند باز بعضی
واله و همیان شدند اندران رویایی پایان شدند گرفتارند در راه حق عاشق شو
راه حق را از زمان لایق شوی و هر کس فتنی رنده اولورسه اخردینده اولانی تعیب
و انکه عداوت ابلز لر فقط جمیع دیانک عالمی و عالمی دین اسلامی نمین و پسند
ایدر لر و هر یک که تحت لواء دین محمدی بی داخل اولسه اول کسسه بی هیچ بر کسسه منع
ایتمیوب بلکه پسند و ترغیب ایدر لر الباب الثالث شهر و حصار لری بیاتنه در
و ترغیبی بود که ادنی حصار لرینده بشیوز خانم و لوق کو کرد و بوحصار فرینده
بر شهره تا بعد که انک ادی هن در واون هن بر شهره تا بعد که اکاشن دیر لور
واون شن دخی بر شهره تا بعد که نامی گو در واو کو کذک بر شهره ملحقه در که
اسمی کوتای در واون کوتای بر شهره تا بعد که جیو دیر لر واون جودخی بر شهره
منسوبدر که نامی دنک جودر واون دنک جو بر شهره ملحقه در که وقو دیر لور که
مصر جا معدن عبارتدر و قانون خطای بود که هر قلمروده بر امین و بر مفتش
وارد در که دائم تقیش و تقیش اوزره ۲ ولوب نه برده حصار و یا شهر بنا ابلتک
مناسب و معقول ایسه باد شاهه عرض ایدر لر باد شاهدخی بنا اوله حق محل ایچون
مهندس و بنا لر تعین ایدر لر مرقومون اول هله واروب شوپله کشف و تخمین ایدر لر که
فلان وقت باشند یعنی حاده نقد زمانده و تقیای و کونده تمام اولور کلوب
باد شاه لرینه بویه خبر و بروب اکا کوره باد شاه طرفین اوستاد لر کیدوب
مرقومونک مدت تخمینده تکمیل و تمام ایدر لر شوپله که تخمین لرینده اصلاحا اولور
و بنا الله کلری شهر و یا حصار ای مریح طرح ایدوب و دیوار لرینی طبر اقدن بنا ایدر لر
و برج و بارو لرینی طوب طاشیله دوندروب و حصارک یوکسک بر محله کئی دیرک
مثالنده بر دیر لر دیکوب و مذکور در ک و سطنده بر کله و اوچنه بر شنک شکلی
وضع ایدر لر که اندن شهر خلقنه نبیه و اعلام اولور که بونده بر کله تحصیل ایدوب

بر شنگ صرفاً بلبک تا که معاشرایده ببله سز بعده دیوان پادشاهی طرفدن اولر و محله لر
 و با ز اولر و فوسس خان لر و دکا نلر غایت لطیف تر نیب ایله طرح ایدوب بنا ایدر لر
 شویله که بر کسه اول شهرک قیوسندن کیروب بالا سنه کتسه محله لری و خانه لری
 و دیوانخانه لری کزوب کمال ترتیبندن صایمغه قادر اولور زیرا غایتده هندسه اوزره
 بنا ایشلور و اول شهر یا حصار ایچونکه نقدربیک خانه در اگا کوره هر شهر دن و جمیع
 اهل صنعتدن شهرک و سمنه کوره ادر تعیین اولنوب و هر شهرک قریب و بعدنه کوره
 شهر لردن چیقوب شهر جدیده عزیمت لرنیه و بر کونده جمله سی بردن اولر محله و اصل
 اولما لری امر اولنور و اولکونده جمیع تعیین اولنان خلایق بر برده جمیع اولوب
 جمله بردن شهر مذکوره داخل اولور لر و شهر خالی ایکن مالا مال اولوب و هر
 یککه کزک امتعه واقشه دن و سا تر لوار زماندن مطلوبی اولور ایسه اولکون
 شهرک دکا نلرنده موجود اولور بعده چون خلق انده موجود اولوب محله لر
 و اولر و دکا نلره قور ایدیه لر اولری و دکا نلری پادشاه جانبندن انلره اهور
 بها ایله فروخت اولنور و انلرکه صاتون المنه قدر تلیری یوقدر ترحم اولنوب انلره
 اوجوز کوا ایله و بر لر زیرا شهر و ایچنده اولان اولر و با ز اولر و دکا نلر و کار بان
 سرای لر پادشاه جانبندن عمارت اولنمشدر و هر در و ازه نیک بالا سنده عظیم
 کوملر و چاکلر وضع اولنمشدر و با سبب انلر منوکل اولوب اختتامدن صباحه قدر
 نوبت ایله با سبب انلردن اونر نفر متصل چاکلری چاله زوق حراست ایدر لر و بشنجی
 نوبتده صباح اولور و هیچ بر بر یوقدر که با سبب اندن خالی اوله و هر شهر
 و حصارک دیوانخانه پادشاهیلری وسعت و قسسته اوتوره حق و البیرک منسب
 و پایه لرینه کوره پادشاه جانبندن کندی و خدمتکار لری ساکن اوله حق قدر
 خانه لر بنا و انشا اولنوب علوفه و طله لری دخی جانب خاقانیدن تعیین اولنور
 و ضبط و ربط امرنده مراسمده مرسوم اولندیغی وجه اوزره حراست مملکت
 و ضوابط اموال و مسائر رعایا و برایای رعایتده اهما مالا کلام ایدر لر و حاقان
 خطاییدن سیر و شکار و مجلس شرب مختار لری اولیوب همان حکام طما مده
 برایکی بیاله تجیح ایدر لر زیرا قانونلرنده مست لایعقل اولمق گناه عظیمدر و ضبط
 مهماتده شویله ترسان و لوز اندر لر که مبادا خدمت لرنده بر قصور و غفلت واقع
 اولوب ناکاه بر حال ایله منصبلریندن عزل اوله لر زیرا عزل ایله خلاص اولیوب

ا کاحس و قتلدن ابکی سیاست مستحق و نورلر بری امر اولنور که عورتی و قزبی و سائر
 اقربا سیکه عورتدر لر خرابانده او طوره لر و او غللی عسکرا اولوب مدت عمر لرنده
 هر کوز بر لر بنی کور میه لر تا نام و نشا نلری یوق اولوب خانما نلری خراب و بیاب اوله
 قانونلری بومر تبه ده بار یک بر هولدر غایت خوف و خنیت یله امور لرنده مقیم
 اولد قنلرندن بکیمی ییلده بر کسه یه بوسیاست واقع اولمز بعده اول دیاره سفر
 ایدن کسنه لردن و معتمد علیه ادر ملردن منقولد که اوج ایدن زیاده سرحد خطایه
 داخل اولوب هر منزلوز بر شهر یا خود بر حصاده ایدی جمع لوازم وارز و مز ائنده
 حاصل اولور ایدی هر کیمه ده و کوند زده بیان و صحرا ده نزول ایلک واقع اولیوب
 متصل شهر و ابادانلق ایدی و هر ایک منزلنده خاقان چین جان بنیدن کار بان مرایلو
 یا پلشنده که شدت شتا وحدت کوما واقع اولور ایسه ائنده و روندنه اول محله
 کیروب آرام و راحت اوله لره کار بان سزایده ائنده و روندنه ایچون پادشاه
 جان بنیدن نان و نعمت کلور مسافره کیت دیمک یوق قدر اکر برای ائنده مجاور اولسه
 و اکر بعض مراحل و منا هله خوف دشمن واقع اولسه ائنده حاضر اولان مالدار
 ادر ملر بر قلعه یا خود بر مالی میل بنا ایدله لکه ائنده دیده بان و پاسا نلر ساکن اولور
 حفظ و حراست ایدله لر و بعد واقع حالی و ایند کلری مصرفی خاقانه عرض ایدلر
 خاقان مندار اولوب اولمخلده منعم کسنه لر و ارایسه عتاب بلکه عقاب ایدر که
 نیچون بوزمانه کلجه تأخیر ایدوب یا همد بکوز و یا بکا عرض ائید بکوز دیو اول بنا ایدنک
 مصرفی بلا قصور ادر ائند نصکوره حالنه کوره منصب و یا بخشش و بر لر اول
 ادر مک منصبی و یا خاقانک عندنده حرمتی دایما ترقی ایدر فضل و اول شهر
 و قلعه لکه ایتشلور و ایدر لر ائنده و روندنه دن مثلا برایچی و بار مسافر ایچونکه
 حکم و نشان ایله کلشلور در حالترینه مناسب مکانلر ایدوب ادم اسفر لر ایسه
 و اکرات و قاطر وار په طلب ایدر لر ایسه کفایت مقداری و بر لر و هر کوز امراء
 خطای و خطایانکه هر ملک و دیاره که کیدر لر ایلرک انلری و اوج نفر دغیری
 کندوبه متعلق کسه لر ای و ایلان نغدر عالی مقدار و صاحب وقار میر معظم و سردار
 محترم اولسه ده هر مراحل و منازلده جمع تنعم و تجلی پادشاه جان بنیدن مقدار نجه حاضر
 و مهیاد و هر کوز امراء خطایه نیز و عمر به به یو کلر بنی یو کلر لر نه انکات دروه و قازرک
 قتلندن اوله لکن قانونلری ایدر که زمان قدیمدن بویله وضع اولمشدر امیر لری محفیه

یروب اللی مقداری قوی هیكل و توانا کسه لرهبین اولوب نوبت ایله محفه بی کتور لر سر
 و کندیه قوشلان عسکرك بعضی التون بالدزلی و بعضی کوش قابل کوز لر لی لرنده صلو توب
 دار آله هسته هسته یور لر و بعضی لوشیر فرمایان کبی عمل ز داندور و سیم اندور و قیلیری
 عربان ایدوب اوموز لر ی بر بنده طوته رف و کیلیری رنگا رنگ سفافلو و سفافلو اوجنه
 انواع الواله ملون فانوسلر صا غنده وصولنده کیدر لر اکر یولده کجه ایریشویه فانوسلر
 یا قوب نوزنده یور لر یونلردن غرض مقصود همان عرض تجملدر یوخسه منزل کیمیه فالق
 محالدر یوحشت و ایت ایله محفه بی منزل بمنزل ارفه لر بنده کتور لر و صندوق و سایر
 رحمت و اسباب لرینی دخی اکیشر کسه خوب اوزرینه اصوب اومور لر بنده فالدره رف موی
 الیهک او کجه یور لر بو عظمت و شوکنله هر منزل که ایدر لر اول امیرک مرته و مقناطیه
 پادشاه جان بنیدن دیوانخانه لر اولخله نزول ایتدکده خوابا می ایچون برخت و اکاکور
 جامه خوابی ملون اطلسدن و تختک او کنده منقش حریر لر دن برده لر اسیلوب و سرائیک
 طشده سنده انواع تزیین ایله بر نیم تخت اولوب کند و تک جمیع اسباب عیش و عشرت
 و خدم و وحشتنک دخی کلیا لوازمی مانده حاضر اولوب و اول شهرده اولان اکابر و اعیان
 مراتب و مناصبر ی و زره موی الیهک پادشاه جان بنیدن کلدی کی جهندن اکا تبریکه کلوب
 تعظیم و اکرام و توقیر و احترام ایله رسم خوش آمدی اجرا ایدر لر و بعد زمان اول ولایتدن
 منسباخر و یا عزلی ایله کیدر ایسه ده بنه سرحان تعظیمی واجب سیلوب اکابر و محافظ
 مملکت بزجاج منزل برابر کیدرک ابدن و داع ایدوب کیر و عودت ایدر و منقول اولان
 امیر کبیر هر منزل کلدکده او کنده اولان منازل نه منسبا ایچون کلدی کی اعلام ایدر
 و اول قوم دخی انک حدنه کوره تعظیم و تکریر ایدر اول شخص دخی تجمل و داداتی ایله
 منزل بمنزل کیدرک خانبا لنگه دار السلطنه خطایدر بر فرسخ فالد قه اول شوکت
 و حشمتی کیدرک جمیع اسباب و دختی کرا ایله عرب لره یو کده رزه کند و دخی اجرت
 ایله برات باخود بر قاتره سوار اولوب اظهار ذلت ایله شهره داخل اولور ز باقونلرین
 شویله در که هر تقدیر سردار معظم و سپهدار محترم اولسه ده خانبا لعه کیردکده تعظیما
 یکسواره اولور لر و اول خادم لره خاقاندن بر امره مأمورا ولوب سر ایدن جقهسه لر انلرت
 پامالی بر کون اول جقار و پای رید کلوی انواع نقوش ایله مزین بر لوحدر که مأمورا اولان
 کسه تک مأموریتی انک اوزرینه یاز یلور و مذکور پایلردن چنانکه بر نامه سی دیوانخانه خاقاند
 جقهسه اماغی شهر چله خبر دار اولوب هر کس اولکون سک خوک و مرته لرین خانه لر سرب

با ضلیه رق شهرک زوقاقلرینی سیلوب سپوروب نظهر ایدر و ذکرا و لنان خادم لمرکه
 با بلسا جی مالک منبطور بطنه قادر و محنتم و محترم کسنه لر اولخله اهل بله واقف
 اولدقلرنده انواع زیب و زینتله ذکالترین و ذوقاقلرین تزین ایدر لر اول میر معنیره
 خدمت ایچون تعیین اولنان خدام برکون اول پاک و مفرج لباس لریکیوب سرایدن چقار لر
 و کوره کوره اولوب کیی زران دود و کیی عظیم کور زلری باشلری و اوموز لری اوزره
 قویه رق و کیی زردسته کور زلری ارقه لرینه بند ایدرک و کیی سیماقلری باشند
 ترتیب ایله تعبیه ایدوب و کیی لررنده کتوره رک و کیی زران دود تیغ لری عریان
 اوموز لرنده قویه رق و کیی اظهار سیاستا ایچون عظیم چوبلر و بند و زنجیر قالدن
 و کیی زربغت و ملونا طللسلر ایله اراسته و پداسته تحت اطرافنده طوزر لر و الحاصل
 انواع انعام و در لوصورت و زینت ایله مزین اوله رق سوای خاقان قوسنده نوجمله
 فرمان قضا صادر و جاری اولور دیو حاضر و منتظر اولوب طوزر لر تا که اول خادم سراید
 چقبوب اول تخت روان اوزرینه اولوره بعده عساکر مرقومه ساعت بخومی مقداری
 های وهوی تمام ایله انک او کجه یور یوب شویله بر کسه نک کلب و یامر غی طشند ده
 کورنسه صاحبی کتوروب یتیم چوبا و در لر و حبس ایدوب قانونه رعایت ایتمیوب
 مخالفت ایندی ییچون و حکومت ملکنه کیدن مذکور حاد ملر بوعظمت و شوکت ایله
 هر منزله و شهره و اصل اولدقلرنده اول شهرک اهل قلمی و صاحب علی تعظیم تمام
 و اکرام و احترام ایله استقبال ایدرک اول کسه بی شهره کتوروب پادشاه ایلدکلری
 عرفی اکادخی ایدر لر و اول مامور لرک امر و جانکه امر و نیلری غایبه جاریدر و اول
 مامورک پاییکه برات و امرنامه سیدرنیکیم ذکر اولندی معتبر ادملر ایله کندودن
 ایکل اول منزل اول کیدر و اول شهر خلق غایت اضطرابه دوشر لر و زار و زواده و سائر
 امتعه واقشه لرینی اظهار و نظرینی رزان ایدر لر و حرامی و مفسد لری فاجه .
 منقلب اولان حکام و سردار لر ترسان و لرزان اولور لر زیرا که خصمه جانبته مخالف
 و مخالفان اولور دی. مبله و محابا اولدنیوب جرا و سزالی نه ایسه اجرا اولنور و اول
 مامور هر شهر و قصبه یه که داخل اولسه شادیلرندا ایندی برکه مظلوم لر کسولسر
 و نیم ظلم ایندیسه اعلام ایتمولر و قانونلرنده بعدا لندا اگر مظلوم لر کلوب حالترین
 عرضا بلنلر ایسه کنکار اولور لر بعده اول مامور غایبان شهری طلب ایدوب کندودن
 اول کلن مفتشدن کلدیکی زمانه دکین واقع اولان ظلم و عدلی کمال احتیاط ایله تعقیبش

و شخص ایدوب و کند وک رخى معتمد عليه عماد لری وارد کرد که مخفی اوله رق شهری نجس
 ایدر لر و اول اجلدن کسنتک حدی یوقدر که اموری اخفا ایدوب بلان سویله لر بوموال
 اوزره مأمور نرداد مظلومی ظالمدن البور لر مالک چنیک اباد و معمود اولمستک
 برسببی مذکورہ مفتشلرد که امانت واستقامت اوزره متصل رعایا و برابانک جمیع امور^{بله}
 اعلام ایدوب خاقان چینه خبر ویر لر اول جهندن برامور مخفی و مستور قالمیوب
 یاکوره نذارک ایدر لر و اول مأمور مفتشلرک اکثری مسلما نردد که خاقانک عندده
 اوغلتدن عزیزدر و مذکور لردن برینی برملکنه حکومت کوندرسه اول تجمل و تعظیم
 ایله واروب بریجه مدت حکومتدن صکره برینه اخری مأمور اولسه اولگسه بنه کمال
 اکرام واحترام ایله منزل بمنزل جمیع مال و منالیه سرای خاقانیه داخل اولوب مال
 و جاهنه متصرف و خاقانک خاص خادم لرندن اولور فصل یام دیوبوسته بریدر لر
 استیجال ایله بریدر خبر و نامہ التک ایچون بعض منازلده آنلر و قانر لر سلسلر
 و اول آنلره یام اسب و اول منزخانه به یا مخانه بریدر ولایت خطاده عادت بویله درک
 اینده ورنده ایچون غایتده تکلف و زینت اوزره یا مخانه لر بنا ایتمشردر و تجارتلر
 اول دیاده وارد قلمرنده انلری عزت اکرامله اول یا مخانه لره ایندیر لر و اسباب
 و مناهلر ایچون رخى مکلف بنا اولمش و وسیع محطلر اولغله اشیا لرینی عربه لر ایله اول محله
 چکر لر زیر اخطا ولایتنک اکثری زمین صحرا اولغله اسباب و تجملات لرینی دوه و قاتره
 یوکلتمیوب صر به به تحبیل ایدر لر و اطراف و جوانیدن اول ولایت واران تجارتلر ایچون
 رسمنده وارد لر زیر تجارت و میرا ایچون طریقله واران اصلا بلده لرینه قومیاز لر
 و تجارتلر سرحد چینه یقین وارد قلمرنده اوزر قرا ولوب بوجانیدن کتور دکلری
 متاعلرک بعضیستی خاقانیه پیشکش ایدر لر و انلرینی خود مطلق پادشاهه برکذار
 ایدساره خاقان جانندن هدیه لری قبول اولنوب هراون نغره بر مکان تعیین ایدر لر
 و تقدیم ایندکلری هدیه لر بر بازوب مرقوموندن اوزن و یا بکری تقریبی کرسی ولایت
 اولان خانباغه ارسال ایدوب باقی قلان جماعتی اول کونک بول چین ولایت ایچنده
 کتیبو اولور شهر اولغله انلری اول شهره کتوروب وجه مذکور اوزره یا مخانه لره
 مربوط اولان مهمانخانه لره اوزر نفر مسافر و یروب اسباب معیشت و سایر لوازم انلرینی
 رخى ماه بامه میری طرفندن ویر لر و خان باغه کیدن کسلره جانب سلطنتدن
 اطلس و دیبا و تافته و سایر اتمعه زیبادن بخشش و افامدن صکره بعد الزمان

بیشکندرتك بها سیدی بالزباده ادا اولنور و اوج اولدغه دخی بوکسه لرت
 کتلورینه رحعت و برلمز بعد خانالغدن جیقوب سرحدده اولان رفیقونیک یا تلرینه
 کاجنه قدر ایکی جاعتک دخی تعینات و لواز مانلوی میدی جانبدن و بریلور مثلا اون
 نفره کونده بریقون و برشنک باک و کفایت مقداری برنج و یاغ و او دون و اوون و ساژ
 اسباب طغملری طوز و بیرینه و اربضه بالنگکیل و بریلور و سردار لرینه ملون
 اطلسلرایله اراسته و پداسته و ایچنده اطلس اوزرینه صرمه ایله غایت لطیف
 اشلمش برقات نفیس جاینجاب ایله برنخت و تبعه سنه رریف و کفنا و اطلسدن
 و حریردن البسه لر و بررلو و بونلو ملک چیندن جقوب کند کلونده مرقومونه خاقان
 طرفندن و بریلان اسباب ایجا ملرینه بر احد تعرض ایتیوب هان خراج نامیله ادم باشنه
 فرق درهم کش لور لر فصل مرقومون کند کد نکسکه مثلا بوز و اوکیوز ادمله ایچی
 نامیله برنچار دخی کسه اکا دخی زیاده سیله عزت لرایدوب جامه خوابلرینی منقش
 اطلسدن و سرموزه و کفشلر و ریکارنک اول دیارنک که کلوندن که اجمویه عالمدر
 یغور لقلو و دولند بور کلوی و بریلوب و سردار لرینه التون رختایله مزین
 برات و ایکی جوان کاکل بریشان خطا مجبولری انک ایکی رکابنده مز رکش لباسلو
 ایله والدرنده ایکی التون تبتسی ایچنده عرفی ایله ملو ایکی فغفور صراحی احداث ایدوب
 و اسبابلرینی تمخیل ایچون کفایت مقداری عرب لر و بررلو وانک خدمه سیدیخی
 خدمتی رؤیت ایچون برابر کید لر و مرقومونک بالکلیه لوازمات و تعیناتلری خاقان
 طرفندن ادا اولنور و بعض نقات ناسدن مسموعدر که یوز کون مقداری خطا
 و لا یئنده هر کون بو نجل ایله اراسته اوله رق بول کندک اصلا منزلت صحرا ده
 واقع اولدی دایما بر شهر و یا حصاده نزول ایدر ایدک و جمیع لوازم و مهمات مزهر بند
 موجود اولور ایدی عودنده دخی جمیع امور میزده هیچ برخل و ذلل واقع اولد
 : : : باب رابع اول شهرلر ده حفظ و حراست ایچون قولان همکون بیانه در : : :
 جمعیسی از باناسر عرفی امن و لوب طوب و تفنک و ساژالات و اسباب حربله اراسته
 و پیراسته در لر و هر برینه ایده برمد باک برنج و برمد بخدای و یکومی درهم کش و بررلو
 و تلری بازار و محله لوده خلقک کودینه فادشو برلر ده طبله ایله بافلو اولوب بیس
 و غلغملری میدی جانبدن و بریلور و اگر برنک اتی تلف اولسه سیاستا یوز دنگلک
 او دوب بعد بنه جانب میدیدن برات و بررلو فصل ساهلیق اپن و در دشرلی تمامت

مالک خطایده دارا سلطنته اولان خانبا لغد نصیری نقدر علوفه خور لشکری واریسه
هر صباح بکلی ایله آهن و بولا ده مستغرق اولوب و تمام آلات و اسباب حربله اراسته
و زمین اوله ورق معین اولان ایوان میدانه حاضر اولور لر و ایکی صف چکوب شویله که
ایکی دشمن بربرینه مقابل ولد قده نصره لر او روبرو الات حربی ضمیمه عمله کتور لر اریسه
بولور دخی بربرینه جان ستانان جمله ایله جنک ایدرک بری بربرینه اندن بقوب بند
و اسیر ایدر لر همان قتله قصد ایتمز لر چا کسوار دلاور لشکری ظاهرا اولان زقیلر و زیاده
مرتبه لر و بربریه و تمام حرب تمام اولد قده نصکوه اسیر لک بندک کشاد ایدر لر و بومابینه
شکسته و زحمار اولمقدن پاک ایتمز لر زیر اینلرنده عیب دکدر و شویله ملاحظه اولنه که
روی زمینده خطا عسکری کبی چشت و چابک و سلاحشور و دلیر و دلاور بر طائفه
یوقدر اسلوب مذکور اوزره اولان جنک و فتالی او یون عدا یوب هر کون حاضر
بومضول اوزره در و زحمار اولنلرک یاره لری ایوا و لجنه او یون کیر میوب جمله یه
حاضر اولور لر جمله سیکه چمش قبیله در هر کون و رز لشری بو طرز اوزره در و لشکر
کشکده ضبط و ربطلری بر مرتبه ده در که بر ساعت نجومیده الی بیک عسکر جمیع
سلاح حربله اراسته سوار اولوب حاضر اولور لر باعث و داعی اولد که هر کون
اسلوب مذکور اوزره میداندن خانه لرینه کلد کلونده سلاح لرینی چقا روبرو انلرینی
طویله لرینه با غلده نصکوه دیوان اسباب لرینی کیوب یاره اوله درق بکلرینک
فیوسنه کلوب روز و شب تعین اولان خدمت لرنده حاضر اولور لر مادر دکلور در که
بر ساعت تأخیر ایده لر معلوم دکدر که بو مجملین لشکر کشک و حد و کشکانه ده قواعد
و قانون لرینی حفظ و حراسته خطا قومی کبی بر طائفه اوله بلا تشبیه اسلام شریعتی
بو یله رعایت ایسه لر نهایت بار یله جمله سی بلا شک اهل ولایت اولور لر دی بیت
رعیت فوادی و سر لشکری نه کاریست با زیجه سوسری و خانبا لغد هر محسور
دیوانخانه ده حاضر و واقع اولان امور و ناظر اولور لر و بلا عذر بر کون ترکنه قادر
اوله نزلر و ترتیب و قاعده دیوان خاقان محسنده ذکر اولنور و جمله مالک خطاده هیچ
بر شهر و حصار یوقدر که بشبیک اون بیک بکچمبیک و با او تو ز قرق بیک و الحاصل
اکل بش بیک اکثری الی بیک عسکر دن خالی اوله و ذکر اولنان عسکر امر اولننه
بر ساعت نجومیده الات و ادوات حربله اراسته و پراسته سوار اولوب حاضر
اولننه مقتدر لر در و سیر و شکار مطلق قانون لری دکدر و علامات و مراتب

لشکر لوی بود که هر اوزن نقر کسسه نیک بر توغی و بر چه می اولوب و هر اوزن نقرک اوج
 چه می و بر سنجاق اولور و هر بیک یک سنک سردارینه بر قول توغ و ایکی کوس سرنای و ایکی
 نقر و ایکی سنج قصبین اولور و جمیع عسکری بوقانون اوزده مرتب اولوب الی بیک
 عسکوه بشیک توغ و ایکیک سنجاق و یوز کوس و یوز سرنای و یوز نقر و یوز
 سنج والی قزبل طلم و بر عظیم صاری سنجاق و بشیک طوب و الی بیک تفک که هر سرب
 سپاهیه لازندر و یوز کرا و یوزان جمله الات حرب الی بیک عسکر کدر و عساکر خطا
 اوز ایکی قسدر مذکور عسکرا نیک بر قسیدر که حدید نقری خاقان چینی خزینه سند
 طوغه و تیار اولور و امرانک مراتبی او باشی به سبب و یوز باشی به یا عشو
 و سر هزاره سنجود بر لر و اوز بیک کشینک سردارینه جوخو و بکرمی بیک عسکرک
 ضابطه یان سزند و اوز بیک عسکرک امیرنه سزند و قز بیک دلاوردک سرفشکنه
 یان دین و الی بیک سپاه سهارینه دین دبر لر و جنگ کوننده الی بیک عسکرک اوج
 امیر معظم و مشیر محترم لری اولور و انلرک برنجینه طکن و ایکیجینه دو قاتک
 و او پنجینه دین طکن دید کلمری خاقان سوانیدن چقه بر ما مورد که خاقانک
 ارغل مقامنده اولوب نفس خاقانک و کیلید رو بر قسید اولان جمیع شهر لک ضبط
 و ربطی اکا متعلقدر و دو قاتک دیوان خاقانده بر محتمم و مشیر معتمد که جمیع
 امرای اهل قلمک مقدمیدر و خزینه نیک ابراد و مصارفی و جمله حسابی اکا متعلقدر
 وان دانما محبوس کبی حفظ ایدور و اول کسه نیک زن و فرزندای اولوب کندی
 طواشیدر و انک اوزرینه ما موردینه طواشیلردن بر سردار با احترام و امین واجب
 الاکرام و اردر انک جمیع امورینه ناظر در اما حاکم دگدر و بوقدر احتیاطه سبب
 مال پادشاهی فی اسراف یا تمک خوفنددر و طکن ایله دو قاتک عوام خلقند
 اولوب بوقدر مراتب خطایه و اصل اولملری کند و اختیار لریله الت نواله و ناسلطری
 قطع ایدوب سرنای خاقانده استقامتله خدمت ایدوب و دو قاتک انواع علومده
 کامل و ما هر خصوصاً علم حسابده فایز فاضل اولخله اول مرتبه به و اصل اولمشدر
 طکن و اول خادم ناظر و دو قاتک فوت اولدقدنیه انلرک اولاد و انسا بلری
 اولدیفندن مال و املا کلمری بکیله خزینه به قالور اما دین که الی بیک لشکرک
 سر عسکریدر اول عسکرک ضبط و ربطی کلیا اکا مفوضدر و انک اولاد و انسا ب
 و اردر فوت اولدقه مال و منالی او غلربنه و یروب میری جانبدن دخی مراتب

و مناصب و برادر و عساکر مالک خطا اوز ایکی قسدر هر قسمی الی بیک مبارز دلاور و دودوهر
 قسنتک اوج میرمهر و معتبری وارد بری اول خادمدر که شهر لورک جله ضیطی اکا متعلقدر
 اکا اصطلاحا نکرنده طرکن بر لور ایکنی اول میرمهر مدر که ضبط و حساب مالیه اکا نموند
 اوجینی اولشکر کش عد و کشندر که روز حربه اول عسکوک ترتیب و قعیبه سی و ظهوره
 کتورد کلری مبارز و مجاهد لری مقابله سنده مراتب و مناصب و بریک وانام و احسان
 اینک انک رأی دلپذیرینه مربوطدر نکر ذکر اولندی و لشکو خطا اعدا ایله جنک و حرب
 اینک نادر واقع اولور لکن عسکوک و سوار لری بی اصلا بیکار قوماز البتة بر این پایه انلری
 مشغول ایدر بایشور و یا بر حصار بنا ایندیور هیچ اولما زایسه شهر و یا حصار لورک اطراف لری
 یکیدن حندق فاز بر لور و اعتقاد لری بونک اوزرینه در که اگر عسکری بیقید و بیکار
 بر افسق نیجه فتنه لر حاصل و اشکاره اولور فصل قواعد حر بلری بودر که چون لشکر
 عدو مقابله کلوب بر منزله نزول ایده لر اوز دقیقه ایچنده اطراف لری عظیم بر حندق
 فازوب و عربه لرینی دخی دائره لرینه چکوب حصار ایدینور لر و جنک لری غایت کراندر
 و ذکر اولندی وجه اوزره طایفه لرینی یا بدقد نصکوه طولیرینی دخی غایت هندسه
 ایله دشمنک کلک و فزرا ایده جنک طرف لری ترتیب ایدوب و فتنک انداز عساکر دخی
 تفنگ لری طولیروب حاضر طور لر مقدمه اهل اسلامدن طولیروش و برمت
 انلر دندر بعده بدیوز بیک عسکوک بر جا فتنه انش ایدر لر جمع صحرای عالم سپاه ایله
 مالا مال اولوب کوه قاف مثالی مقابله سنده طور سه لر تاب اورمقاومتا وله نرسور
 فصل اهل اسلامک اول قوم اوزرینه نصر تلری بو طریق اوزره در که خطایلت
 عسکری قونوب کوجرا بکن عساکر اسلام بزین هجوم ایدوب خطایک اردوسنی پریشان
 ایدر لوزیرا عسکوک خطای یوم محاربه ده استخکا مانلر نندن جعفر لرانک ایچون عساکر
 نصرتما اتر اسلام جد وجهد ایدر لر لشکر خطایه استحکام ایندیرمدن جله سنی براغوردن
 طوب اولوب هجوم ایده لر نیجه که اهل اسلامدن قلماق پادشاهی اسن نیشی نام بر
 پادشاه بنام بو طریق ایله ظفر باب اولدی صورت حکایتی بودر که حضرت اسکندر که
 مشرق جانبندن دامن کوه قافده سد چکش در اول طرفه صحرای فیقاد اصرای
 قلماقدن اسن نیشی نام بر امیر دلیر انش بیک کزیده سرور و مبارز دلاور عسکوک
 طرفه بر خر و ج ایدوب وجه مذکور اوزره ضرب نبر و شمشیر ایله بعض ملکت لری
 غورستان و منستان بلده لرینی فتح ایدوب تاریخ هجرتک سکز یوز الی در دنه چین

خوارزنام خطا سلطانك اوزرینه هجوم ایلدی و خطا عسکرنی طایبه یا پهنه یا خود
 مهلات عرب لرینی اطراف لرینه حصار ایدنمکه قوم یوب خطا عسکری میدانده ایکن عظیم
 جنگ وجدال و حرب و قتال ایدوب بنایت الملك المنال خان خطای اسیر و دستگیر
 ایدرک طونوب مکنه کندی و اول دریا کبی لشکر خطای سر و پاقلدی زیرا جنگ
 قانونده قاجق ایله اولمک بردر مثلاً اگر بوزبیک نفر جردن قاجسه جمله سنک بوینر
 اورلر و قانونلرنده شویله مسطور درکه و لایتلوندن بر حصیر مقداری بیر دشمن
 الورا لورایسه انک اوزرنده جمیع عسکر هلاک اولوق کر کدر بعد امیر اسن بنش
 خاقان چین صحرای قلعه قراقریم نامنده اولان شهر معتبره کنوروب خطا پادشاهی
 انده اولان بازگان معتبرانه سوزلر شهر نشینلر سوزلر شهر لیمزک ایچنی بزود ابو
 بیلور سوزد یوب انلره تسلیم ایلدی انلور دخی خان خطای انواع عزت و حرمت ایله
 پرورش ایدرک تحت مثالی بر مسند ترتیباً ایدوب و رنگارنگ لباس فاخر لری کیدر و
 هر کون کونا کون اطعمه لور ایله ضیافت ایدرک بر مدت کجده کد نضکره بر کون مذکور
 پادشاه یا عدل و داد خان خطایه قزین و یروپ داماد ایلدی و بعد ملک خطا ناک
 وزرای اعظم و امرای محترم و رؤسای عزیز و محترم لرینه رسول رسال ایلدی که
 بن خاقانی او غلغله قبول ایدوب و قیزی اکا و یروپ کندیمه یقین ایلدم و شیدی مرادم
 بودر که انی ینه سزه کوندره بر سوز دخی کاکان پادشاه لغنی تسلیم ایدوب تاج و تختی
 مقرر قیوب اطاعت ایدرک سوز و زرا و امراء چین بو خبری ایشند کلرنده جواب ایتدی لکه
 بزانی شه نکر و پادشاه لغنه قبول ایتمز زیرا بخت بر کشته در اگر طالعی سعده اوزره
 اولیدی بویله دولندن دو شوب اسیر و افتاده اولوزدی حالاً بز قانون و فاعده
 اوزره صاحب سعده تلردن برینی پادشاه لغنه قبول ایدوب اطاعت ایتدک دیونامه ی
 پادشاه قلعه کوندر دیلر امیر دخی بو جواب ایشید بچک زیاده غضبه کلوب خطا بیله
 خبر کوندر دیکه حاضر اولک که واردم انشاء الله تعالی اگر حق تعالی بکافحت و نصرت
 و یرسه جزا و سزا کوی کور سوز دیوانها اید بچک و زرا و امراء خطا بو خبری ایشید بچک
 سابقا واقع اولان حرب مقاتله بی ملاحظه ایدوب بو شیدید دن غایت ترسان و لر زان
 اولدی لور بعد از آن وزرا و امراء و سایر صابند تدبیر مشاورت ایدوب کند ولری نصب
 ایتد کلری پادشاهی دفع و رفع ایتک صد دنده اولدی لور و حیل و خدعه ایدوب خاقان
 عرض و اعلام ایلدی لکه درون سر ایدرک در دخی قلعه ده اولان باغده رنگارخان بهشتا سا

و قصر ملك فرسا وارد كه صور عجايب و ساثر ترتيب غرايش تما سنده عقول خردان چيدان
 و سرگردان در ديونوصيف و ترغيب ايديجك خاقان اول باغي تفرج و سيران ايتكه طالب
 و راغب و لوب و اول سرايده سررارا اولان خاد ملره سرا خبر كوندرد يلو تديبر و مصطن
 بود كه خاقان اول باغه كيرد كده جميع قولري قبايوب خاقان حبس ايديه سز چون خاقان
 اول با فك تو صيغك وليچنده اولان مانند ولدان و حورانك ترفيك ذكر اولان نكارخانه نك
 ذوق و تماشا سى قلبنده نقش با غليب خواص خدييله اول باغه عزيت ايدوب ذوق و صفايه
 مشغول اولد قوه با فك قولري اوزرندن بند ايدوب تحت مقابله سنده برخانه ذير زينه
 حبس ايدرك حبس مذكوره انجق بر يك صحنى صناعق قدر بجزه بر اقوب خاقان چين
 حاصه كيرى اول باغه مجوس بتديبر صده خاقان قديملى ينه اوزر لوبه خاقان ايدنكه
 راضى اولوب ايجى كوندرد كلرنده خاقان مذكور الاى و سلطنت ايله قلما قدن حرکت ايدنكه
 خا بنا لعه كلوب ينه تحت سلطنته جلوس ايلدى وانك زماننده مسلمانلره كل عزت و حرمتلر
 اولدى حالاسنه ستمانه ده اوضلى كين طى خان نام پادشاه سپهر احتشام و اهل اسلام
 انك ايام عدالت انجمنده غايتده استراخته درلو و حزب مذكور در نكوه پادشاه
 خطاء كند و نفسيله حربه وار مشدد لازم اولان محالره عسكرو كوندرد و بالطبع اهاك
 خطاى اصلاحك مائل دكللردر اكر دشمن ظاهرا و لسه مال و يروپ صلح اولور در و كيسه
 ايله بلا ضروره حرب ايتك استمزلرانك ايجون جميع عالم ايله صلح اوزره در لور اول سندن
 خاندانلرنده نيجه بيك بيلدركه سلطنت برقرار اولوب ولايتلرى خرابق كوردمشدر و اول
 ديارده اصلاطاعون اولمز و ملكلرنده اولان خلق و كور عسكرى و كور شهرى جمله سى
 اسم و رسميله دفترلرنده قيد اولوب خارج از دفتر بلده لرنده بر كسه يوقدر و جمعيسنك
 حال و مقدارينه كوره تعيينلرى وارد در ماه بماه يا سنه بسنه ميرى جانبدن ختلورى
 و يبلور و زرا و امرانك و ساثر اهل مناصبك مقدارلرينه كوره خدمتلرنده ادمر قيبين
 اولمشدر كيجه و كوند ز خدمتلرنده مقيم اولور لر مثلا بر شهر نامدارك بيك و كيرما و توز
 بيك عسكرك سردارى عزل و يا فوت و اوسه يا نلرنده كند و لرينه متعلق دوت بشركسه
 بولنخله سردار مذكورك برينه اخري نصاب و لجه نلردن برى نظارت ايدوب و جميع خلق
 خطاى خاقان طرفدن و ضيفه خور اولد قلرندن اول بلده نك و زرا و امر اسندن
 بر كسه پاره ايله كندينه ادم جلب ايتكه قادر اولما زلر بودى بر تديبر عظيتمد كه
 پادشاهلرى اوزرينه عصيان ايدوب خروج ايتكه قادر اولما زلر

باب خامس شهر لرنده اولان معادنن التون وکش وبریخ و قورشون و غیره و قشاثر در
 و سائر انلرک امثالی امتعه دن و غلال و فواکه دن بریخ و بغدادی و ادره و سائر خوب و الما
 و ارمود و اوزم و انار و غاب و فندق و فسق و جوز و لوز و غیره اصناف لریله و لایر لرنده
 واقع اولان امراضک ادره لرندن مخزون اولان خزانن بیاننده در * و هر شهر طرفنده
 صان و اوردون طاعنرکی بسته بسته جمع اولنوب و بونلرک اوزر زده قوش مثالی بر شکل
 و همیکل عظیم ایلیوب غایتده یوکسک محلهه نشانن ایچون وضع ابلمشلر در جمع شهر خاق
 طشره دن کلان کمنه لر نیجه فریخ بولدن اول شکل کوردک اکر حاخلری و ادرسه کلوب
 الورلر و اول صان الی ایده بر جمع عسکرک آلمریه صرف اولنوب تمام اولور بعد برینه بر
 اولقدر دخی بعلور و اوردون و صان جمع عساکره و اینده ورونده بر هفتده برکوت
 و بریلور و بریخ و ادره و بغدادی و حیویات سائر و فواکه تر و خشک هر شهرده انبار بارشایک
 جمع و حفظ اولنور و جمع لشکر کفا ظری مقداری هر ایدیه برکوه و فواکه ایکی کوندن صرف
 اولنور و ایچی صورتده کلان بازرکا نلره اوج بیله دکین بریخ و بغدادی وات و عرق
 و غاب و جوز و سائر دانه و فواکه ک انواعدن و بریلور و عساکره دخی کذلک و بریلور
 نکرا اولان خزن ایدیکلری امور الی بیله برکوه تمام اولوب برینه بر اولقدر دخی جمع
 اولنوب بائما بومضوال اوزره صرف اولنور و خاقان چیندن انعام و احسان التون
 وکش و دریا و امنس و سائر اقمشه و ملبوعات و هر جنسک اصلا و ریبا سندن اعطا اولنور
 و هیچ شهر و حصار یوقدر که بوانبار لرا اولیه و لاینقطع بوا سلوب اوزره جمع و صرف اولنور
 و بوجمع اولان مال و قماش و البسه و فواکه و حیویات و غیره کنه کار لر جریمه سندن حاصل
 اولور زیر ادره مقابله سنده التون وکش المیوب بوقدر بیک انبار اول دیارده جریمه لر دن
 اداره اولنور * باب سادس خاقان چینک تاج و تخت و سلطنتی بیاننده در * خاقان چین
 ضلالت ایین اکر چه سلطنت سلیمان و اسکندر یونانی نو دعوا سنایدر تحت خاقان
 چین اول التوندن اولوب و کرا و التوندن بر صورت اژدرها بیجا بیچ اولوب حاظه ایتشد
 و انک باشی و چند خاقانک نشانکاهی اولوب عرضی مقداری اوز ذراع و در تقی ازان
 ذراع اولوب درونی مجوفدر فصل سراسی خاقان چین یدی حصار در که هر بری و کزین
 محکم و استواردر و هر حصارده باغ و بیستان و بنخان و دیوانخانه و نگارستان لر بنا اولنشد
 و ایدیه ساکن اولان قزلیر و خادملر که وارد در طبقه طبقه عادتلری اوزره ترقی ایدر لر
 و جمله خادمان سراسی یدی بیک باکوه قزلیر و اوزن ایکیک جوان توانادر و انلر دنگه

خدمت خاقانه کلورلرخدام با احترامدن اوچيك دختران سعادت اخترلردن اوچيك
 هرگون نوبت ايله خاقان حين صحبتده مشرفا ولورلر و بعضی قزلكه خاقانك با بالريك
 خدمتده اولمشلردر و انواع رعایت ايله سرای خاقانیده قالمشلردر قانولمیری
 اوزره درت بش یلده برکوه خاقان ایچون ولایت چینه باکره و پاکیزه قزلرجه ایچون
 خادمه ایله کشت و کزاد ایدرک خاقانه لایق حورامثال عذرالدون بولده قلمرنده
 غایت نغظلمیردن صحفه لره اصناف دینت ایله تمجیل ایدوب شهر بشهر منزل بمنزل
 انواع عزت و حرمتله خاقانك سراینه کوروب خاقانك والده سنه یا هشیره و حالته
 نسیم ایدرلر بعده یکان یکان اول بری بیکر چشمه جاد و وهلال ابرونا زین قزلری
 عرض ایدرلر و طبقه لر نیمه تریین ایدوب قابلیتیرینه کوره ترقی اولوب رعایت
 اولتور و بونوال اوزره استخدام اولتور و انلرک ایچنده مقبول اولیان قزلری اول سرایه
 پیرا اولان خاتونلره بخشش و انعام و احسان اولتوب انلرخی مکانیرینه کوندر لر
 بیت هر شب بمنزل و هر شب جانی چون زورق اشکسته بدریانی و اول سرایده
 اولان خدام با احترامک جمله سی مالک حسن و جمالدر و خادمه اولان رعایت و شفا
 خلقه اولمز بوجهندن اهلان بلده فاینده جمال و پاکمال اوزره اولان افرایا و اولاد زینی
 ریاست خاطر ایچون حین طفولیتلرنده خاقانه خادم ایدرلر و بونک کیمی امر شروع
 ایتمک مراد ایتسه لوقانولمیری بودرکه شهرلرنده اولان بکیرینه وار و با اولاد و افرای زینی
 عرض ایدر و اندن اجازتنامه الوب خادم اوله جوق کسنگ الات رحولیتی قطع و طهر ایتسه
 ایدوب معالجه و تیمار ایدرک صحت بولدقده شهرلرینک امیری اجازتنامه لر ایله خاقان
 سعادت شعارک پای تخته واروب سرایده سردار اولان خادمک اذنیله امرلرینی
 اولاد لر ایله خاقانه عرض ایدرلر بعده اول کسسه نیجه مدت سرای بیرونده اولتوره
 خدمت ایدوب کما ایلده درون سرایده اولان اعالره کسبا استحقاق ایلدکده ایچکیمی
 سرایه داخل اولوب انده دخی نیجه مدت خدمت ایلدکده اول خادملردن کمال امانت
 و دیانتلو و زیاده زکات و متانتلو بر خادم رفیوی تخت تربیه سنه الوب نیجه مدت
 فواحد و قانون و احوال ضبط مملکت و جمیع امور سلطنت معلوم اولیجی طبقه اولیک
 برینک محلی محمول اولدقده انک برینه نصبا و لنوب بده زکات و خدمتی مقابله سنده
 تدریج ایله ترقی بولور و هر طبقه نک مراتبی و معین کاری وارد در فصل ایچ سرایده
 اولان طبقه اولک خادمی با غلرک و بستانلرک پرورشنی و سایر اموری خدمتده

تعیین اولنشد در ایکنی طبقه خادمترینک مشغولتیری بود که شکوای قصه لرینی و سایر مکانی که
 اطراف عالمند کلور انلری ایچر و ادخال ایدوب جوان چقا در لر و کزیت قصص و مکاتبه عملنده
 ذکر اولنور اوچینی طبقه خادمتری ایکنی طبقه دن معتبر لر در وانلرک خدمتی ایچ سرایده
 اولان دیوانخانه لرده تعیین اولنان دختران سعدا ختران ایله او توروب واقع اولات
 قصص و مکتولبری توجه و احتصار ایدوب حضور خاقانه قزلر تقدیم ایدر لر و خاقان
 چینه عرض اولنان عرضنه با قوب نشان اینکه کیچه و کوندرده وقت تعیین اولنشد در
 شوبله که بر ساعت ترک و تأخیره مجال محالده چون خاقان اول خطوره نظر ایدوب
 مضمونی معلوم اولدقده مقبول اولانک اوزرینه سرخ ایله خط چکرکه علامت قبولده
 مقبول اولیانه خط چکر خاقانک امر و وزیر اسیله ظاهر سولیشمس یوقدرده که براسر
 عظیم واقع اوله که مشاوه ده کلمات واقع اوله و اون ایکی قسم ملک خطانک طشره ده
 اولان اون ایکی دیوانخانه لر کی ایچ سرایده دخی بعینه دیوانخانه لر وارد در و بیرون سرایده
 اولان دیوانخانه لرک هر برنده طقوز و زیر صاحب تدبیر وارد ذکر اولنان مقبول
 قصه و کاتبلو خاقان حضورندن ایچ سرایده اولان وزیرایه حقوق طشره ده اولاب
 قتی دیوانخانه دن کلدیسه ایصال اولنوب انلر دخی نوجهله فرمان اولدیسه اکاکون عمل
 ایدر لر در دخی سرایده اولان خدام با احترام ذکر اولندینی اوزره اول سرایده اون ایکی
 ملککته ایچون وضع اولنان دیوانخانه لرک بر طرفدن خادمان معتبر و بر جانبندن دختران
 سعادت ختران باشلرینه غریب و عجیب مرصع تاج با ایتها جملر قیوب و لباسهای انواع نخیل
 زربفت و خطای کتفا و طلسلر کیوب و میا نلرینه بشدن کر لر با قلبوب ایکی جانبندن
 انواع زینتایله تخت روانه بنه رک دیوانه کلوب مرا تیغجه بر لور تیغجه او نور لر و هر
 وزیرک حضورنده بر دختر معتبر و ایکی جانبندن ایکی خادم سعادت ختر او توروب
 و قمارنده اغالر و قزلر صف صفا ولوب طور لر و اول سرایده اولان دفاتری
 کوروب اجمالک البوب فرستایله نحو اسنه مطلع اولنوب صواب اوزره ضبط و ربط
 مالک ایدر لر بشخی سرایده خزائن و دفاین ملک چیندر جواهر زواهر و سیم وزر و
 زربفت و سواسر و اطلس و کتفا و پای برک و تاقه و سازاقنه و اتمعه انده جمع و صرف
 اولنور و اول سرایده بعض خادمه و قزلر التون و کشتدن اولان کوچملوری و سایر خزانق
 حفظ و ترتیبه تعیین اولنشد و اصلی و ترتیبی ذکر می عملنده شرح اولنور و اول سرایده
 ارسال خانه لر وارد که انده ارسال و پلنک و ببر و پارس و سیاه کوش و سایر دنده

یعنی برخی جانور لرصف صف ترتیب اولوب بسلر لر و سگان نبت ریکله معروف کلابکه
 هربری هیت وصلابنده ارسلانه برار کلوب جنک ایدر لر دیار رومده براق دیدکلری
 کلاب انلردندر که خطاطا غلرنده حاصل اولور التی سرایده اون ابکی بیک وانلرک
 هر برینسک مقدار لیمبر نجه مکالتوی و معین خدمت لوی وار در بدیخی سرایده خاقان
 چنک کند و عیالی و خاصه کیلری، ولور و اول سرای بدی قلعه در که بری بری
 اینجده اولان نجه سی قزلر لر و خاقان دغیری برار کن یوقدر و اول سرایک بلندگی
 بر مرتبه ده در که مرغان بلند پرواز کر که در که اوزرندن کجه بله لر و عرضی دخی روی
 زمینده کیمسه کورمستند مکر که سدا مسکندر معادل اوله دیر لر و اول حصارک طشره
 و اطرافنده بیک با سبان خانه وار در و هر با سبانخانه ده اون نفر کیمسه اولوب جلدی
 اون بیک نفر در که دیوار سرای حصار ی حفظ و حراست ایدر لر انلردن ما عدا که
 دیوانگاه تختی محافظه ایدر لر انلردخی مرد بهادر در که جمله سی بولاز و الات حرب
 مستغرق ارقه به و یروب اول رو احدن اخر صباحه دکن المرنده فانوس لر
 ایله محل محل وضع اولنان جا کله اوره رق کشت و حراست ایدر لر و حصار لر
 اوزرنده دخی معین طلب لر وار در و کلبرک دخی در ایلری وار در بولر با شنده
 عسکانه لکه ترتیب اینتلر در هر برینک معین صد لوی اولغله نوبت بنوبت
 اول وضع اوزره چوبلر ایله اورد قلمزنده در لو در لوصدا و اوز لر ظاهر اولوب
 صباحه دکن بو سوال اوزره حراست ایدر لر توصیف و تعریفه قابل دکلدر و بو ذکر
 و تعیین اولنان احتیاط و با سبان لر خوف دشمندن اولوب همان ضبط مالکک غایت
 تجمل و قدرتی اظهار و اشعار در و اول قلعه صفت سرایک درت جانبنده قبول وار در
 و هر قبوسنده بدی در بند بنا و هر قبو در بند جوانی بر امر ایچون تعیین اولمشدر
 بر در و در بنددن اون ابکی قسم مالک چنک محصول کلور و اول قبو در بند کثرت محصول
 عرض و تسلیمنده که عرب لوابله کمشدر نتیجه مدت انتظام چکر لکه حتی نویلری کلوب
خرنیه تسلیم ایدر لر و معین اولان جوابک مصارف و جیب اولد یواندن صرف اولنور
 و اول سرایک بر قبوسندن عریضه لور کتور و ب جوان چقادر لر بو در بند ده دخی
 کوس عدالت قولمشدر و بر قبور دخی خاقان چن بیلده بر ویا ابکی کره تجمل عجیب
 و سلطنت غریب ایله چیموب دیوانخانه لوی کشت ایدرک احوال لرنیه تأمل ایلوب
 بنه اولناب و در بند دن خاصکیلر ایله مکاتبه عودت ایدر و اول در بند لورک دیوار لوی

یو کسکلی شول مرتبه ده درکه بالاسندن برتا و اوقی اشمز و خا فانک کجی کی قبول بولاد
خطا ییدن رو کمشدر که نظیری روی زمینده کورلما مشدر و ایچر و ده اولان
در بند لوك هر برسینک اوکنده بنیان منبجی قمر زمینده سسکه و اصل و بروج رفیجی
اوج هواده اسان هفتینیه مشاکل بر حصار بنا اولمشدر و اوج طرفه ایچ سرایک
غریب و عجیب قولری و در بند لوی وارد و اول در و در بند لوده ستاره های سماز
عددی رنگ برنگ فانوسلر اوچته اولمشدر که بالالرنده و نصف اللیده جمع وزرا
وامرا و دفتر دار و اهل قلم صاحب رفر و سایر اهل دیوان اول قولرک طشره سنده
حاضر اولوب خاقان چینگ قدومنه منتظر اولور لر که خاقان صبح کاذب
اول دیوانه چقار اولوقت ما موران دیواندن کیم بولمنا ایسه بعد العزل بند وزندان
دخی مستحق اولور و نقل ایدر لر که ستشه ده برکزه خاقان مادندن مقدم اول
صباحده دیوانه چیقوب وزرا و امرا و سایر حضوری لازم اولان دواندن اوچیک
کشی بولمغله خاقان امر یله جله سی ایدی عزل اولوب حبس اولندی و خاقان اکثر یا
دیوانه طلوع اقبابدن اول چقار و بوقدر خلق اولدر و در بند لوده خداوند کار لر نیک
قدومنه انتظار کچکر لر و در بانان و چاوشان همان اظهار قدرت و اشعاع جزیت ایچوندر
اول دیوانه حاضر اولورک هیچ منع و تأدیب و تعلیم و ترقیه احتیاج لری بوقدر و اهل
چینگ خواص و عوامی غایبه ادیب و معلم اولوب خرم و عزت و سایر ارباب و رعایته
نظیر لری بوقدر و چندان هزار خلق سیر و شکار خانه لرنده عیش و عشرت بلبوب
خاقانک هبت کامل و سیاست شاملی خوفدن هران و زمانده حضورنده ایچ اوزره حاضر
بولوب زره قدر نقطه زهره لوی اولمز بوسورتده منع و تأدیب در بانان و چاوشان
یرمی قالور اولدر و در بند لور امرا و لشکری به متعلق و مخصوصدرا فی خلق ما خلق الله
تمام سلاح حربله اراسته اولوب کروه کروه و خیل خیل مراتب لر بجه کبر و ب ارقه ارقیه
و بره دک اینیلری اوزره بر لو برنده طور لر اولدر و در بند که خاقان چین تختی
اول جاننده ایتمشدر حفظ و حراست ایدر لر و اولجا عتکه نکهبان تخت خاقان و در
و در بند و دیوانخانه لور در اوف بیک کمسنه در که در بانلردن و طشره سرا بی حفظ
و حراست ایدن لشکوردن غیر ی اولدر و در بند لور که اطراف و جوانبده واقع اولمشدر
جمله سنک حراستنده از پاتا سولات حرب و ضربه مستغرق الی بیک نفر تعیین
اولمشدر که کجه و کوند زده بر ساعت خدمت لرنده اولماغه احوال بحالدر و خاقان

چنین سعادت فرین دیوان کیوان ابوانه جفاق اراده ایندکه ایگی فانوس لعلین
 والتونیدن مرصع جواهر ایله برکرمی وطست آفتاب ز دین اول خدمتده تعیین اولنات
 خادمان عزت همین ترتیب و اییلری اوزره انواع تزیین ایله اوچینی دربنده کؤرلر
 و آندن قانولری اوزره خاقانک اونوردیغی تختی اوکنده قورلور و دریغی دربنده
 اوزرنده الی نفر آدم و بر رئیس و معتبر آدم واردرکه کوسلر چلارلر و کنبندمانند
 سفقدن زنجیر ایله اصلش معلق برچاک واردرکه اول چاک چالمقا همچون در تیوز
 خادم تعیین و لمشدر و بر بوی کبی درکی کبی چو بی صنعت ایله فرق آدمیره چکولر
 و کوس جانلر نوبتلرین تمام ایندکه اول چو بی برندن بوشا ندیروب زور قوتله
 اول چاکه کلوب طوقوند قده برصد اید اولورکه خانباغ شهینک جمله خلق اول
 صداییشید و بیلورلرکه بادشاه عالیجاه تخت عدالته جلوس ایتمشدر و اول
 چوب درایه کلوب طوقوند قده خادمترینه صنعت ایله اولکی مکانه چکرلر و خاقان
 چنین اولدیغی محلدن قالمقوب تخت مثال محفه سنه موار اوله رق کرسی سلطنتی
 اوکنه کججه چانک مذکور التمش طوقو زکوره چالنور و خاقان اول التونیدن اژدها
 پیکر تخته چغوب او قور دقده برخی چالنوب تمش نوبت اولور و خاقان تخته جلوس
 ایندکه اول در بندلرک که خاصه خاقانه متعلقدر بیکار چیلور و اول قبولرنت
 زاننده هیبت عجیب ایله صدالرو انواع سیاسی و مهابق مشتمل و خوف و خشیت
 مشعل و اژه لر صادر و ظاهرا اولور خانباغ خلق اول کوسلر و اول دارای و قبولر
 اجد یعنی صدالردن معلوملری اولورکه خاقان تخت عدالت عوانه جلوس ایتمشدر
 و هر در بنده اون سکر عدد دیلان صورتنه او نرقولاج فلاحن یعنی سبازنجی
 بار و دایله بلان خلقه خلقه اولوب ترتیب و لمشدر جمیع خلق دیوان بادشاهی
 کورر کلرنده برا و غور دن اتش و پردکده طوبلو کبی یانق صدالرضا هرا اولوب
 آندن جمیع اهل بلده متنبه و خبر دار اولورلرکه اهل دیوان خاقانک یوزین کور مشلور
 و شهر خلق خاقانک یوزین کورمکه متمسکلر در اول جهتد تکه انلرک دیوانه متعلق
 بر حاجت لری اولدیغجه دیوانه دخول ایدمز و نقل ایدرلرکه بتش تابه دکنینا دملر واردر
 خاقان چنینک یوزین کور ما مشلور در و خاقان سیر و نماشای صحرا مراد اینسه شهرک
 جمله خلق دکانلرینی قبا یوب بنهان اولورلر ادا ب و قانولری بودرکه اگر خاقان
 شکار همچون صحرا بیچقسه اتفاق خلق اوکنده آندن روشسه و یا شکار در نجبه

ات صالحه بویکی صورتدن کنهکار اولور و پادشاهلقدن معزول اولوب اولاندندخی
 سلطنت منقطع اولور زیراخلاف قانون کدودن صادر اولدی دیرلر و ولایت خطاندک
 اکثر شهرلنده خاقان زاده لر ایچون انواع زیب و زینت ایله سوایلر ترتیب ایدوب
 دیوارلرینک یوزلرینی سوخ و سفید و زرد و سبز و قفقوری چینی دن و جاملریغی
 زربجدن ایدرلر و اول شهرک نجبه خانه لری حاصلنی اول شهرزاده به تعیین ایدرلر
 و بعض برکناه ایله خانلقدن عزل اولوب نسلدن سلطنت منقطع اولان خاقانلرک
 اولاد لرندن واردرکه غایت فقیر لکلرندن رنجبرک ایله اوقات کچورلر و قیامکه
 محالقت قانون ایله برخاقان عزل و یا بلا ولد فوت اولوب سلطنت خالی اولسه
 اولوقت قدیر معزول اولان خاقانلرک نسلدن اکل و افضل واردشد و اجدلایق
 تحت و تاج برخاقان زاده و ارایسه اکی کوسئ سلطنته جاویس ایندیره رک کندیلرینه
 خاقان ایدنوب خدمت و عبودیتنه دامن در میان ایدر و خاقان دیوانه چقاف
 اثنا سنده اطرافنده انواع سازلر چالرلر و اول نایلرک الحان غریب و ساز سازلرک
 او از عجیبه هر نفس جان نندن انواع ایتک استر و اول قیوس و ارغنون مثال
 او از لیک اثنا سنده کوبه او از میکی برکریه طبل او از می صادر اولور شوایله که انک
 استماعی کراهنند اول سازلردن حاصل اولان ذوق و نشاط و سدور و جوری
 هیچ و افنا ایدر و اول طبلک زشت او ازندن خان چینه تنیه قصد اولور که زندهار
 بو نجل و عظمت و وحشت و ابهت مشاهده سندن سلطنته معزور اوله که بونک
 عقینده موت واردرکه بو نشاط و جوری خوار و بی مقدار ایدر و اول سماع
 خاقان جنبه مخصوصدیر که ماسوای سوامی سعادت انوارده انوار تکاب ایتسه ل
 ملامک اولور لر چون خاقان اول هیبت و عظمت ایله دیوان کیوان ایوانه تحت
 از درها یکد ملک منظرینه جاویس ایدر اول در ایدرله اولان ایمن و ایمان و لشکر
 ظفر ایشی و اطراف و جوانیدن کلان ایچی و رسولله ایچولر ایزارتی اولوب
 مرتبه لرینجه کروه کروه متعین اولان مکالرینه و ایزارتی طوور لر جاتیا ملس
 اسلامدن کتلره معزز و مکومر اولغین تحت خاقان او کده ایکی اوج قدیم مقدار
 جمیع خلقدن مقدم طوور لر و اولور و نکلر و نکلر متب خلقی تمک طلاق بعد حو و جب
 بعده کروه کروه هندیلر و ساثر ما لکدن کلان خلایق کروه کروه نوع نوع جنس
 جنس لبا سلر کیوب و درلودیلری واردرکه دیار و مدن کلان اصلا ایشتمشد

ديك اولور و اول كسنه كه كوس عدلی اور مقاسر كوس او كنده ابكي ديز اوز رينه
 او توروب اورر و اول كوس بگيلري اول كسنه بي حفظ و ربط ايدر لر بعده بر بری
 اردندن كوسلرا و ريله رق خاقانك مسموغ اولد قده در حال خاص خادملر ني
 كوندروب اول خادملر اول ادمك احوالت صوروب اقوالك بازرلر و اول مسكين
 خطن الور مجر دقولي خاقانه عرض ايتزلر خطن المايغه بده اندن كغیل الوب صالحو بر لر
 اكر ضافي بوغليه حبس ايدر لر زيرا اول كسنك احوالی مهمات كليه دنه اولخله اولك
 جهتدن حفظ اولور و تذكوه بي خاقان چين جاننه عرض ايتد كلرنده بالذات اوقوب
 احوالني تفيش ايدر اكر قولنده صادق ايسه اول بگلر كونا هلرينه كوره حبس و غلام
 و قتل اولور ايبيلرنده اصلا ميل و محابا بو قدر تمامت ملك چينده براحد قانونلر دن
 بر جزئي نشته بي ترك ايلسه جمله سي توابع و لواحقيله حدس و بنده چكوب جرائم
 الور لر و بعده هر مانعه نك جدا جدا بر جانلري واردر و مسلما نلر ك مصالحی همچون بر مبد
 معتبر نهيبن اولنشد و همچيره اجازت و عطا و احسان و بر مك و قتي كلكه هر قومك
 زباندان و ترجمانی خاقانك حضورينه و اروب عرض و نیاز ايدر لر خاقان چين دخی همان
 خطاب ايدوب معلوم اولدی ديوجواب و بر رايچ سرايده اولان وزرا و امر و وساير
 انده اولان خاقان خطايدن بو قدر كلام ايشيد لر بوكله دخی كوي اخلايقه لساف
 اولدغي بيلدر ميگيوند زيرا و امر ايله مكمله ايلك قانونلري دكلدر و خاقان
 حضورنده خطاظهار ايتيوب لازم اولان اموري بشقه محمله تخر ايدوب عرض
 ايدر لر و سرايك بر جانبنده عرض و جواب همچون مخصوص بر در ويند و اردر كه ذكر اولت
 و كاه اولور كه خاقان اوچتي در بنده تخت فوروب او تور و ذكر اولنان وزرا و امرا
 و اطراف و جوا بنده كلان اچيان و عسكريان خيل و حشهر يله كروه كروه در چي در بنه
 كلنجيه صف صف اولوب طور لر و خاقان چين ايجر و دن ترتيب مذكود اوزره در و در بند
 ستمك اولان تختنده او تور رشوبله كه نه خاقان خلق و نه خلق خاقانی كورد لر و امر نك
 المونده قيل ديشندن معول منقش تخته لری اولخله اول اتاده بوزلرينه طو توب جمله سي
 بردن صدا و از غرسيا يله تعظيما بر بقره بلند اور لر بعده صوت جبرايله اميد كير ندا
 ايدوب عرض ايدر كه اطراف و جوانب عالم دن بيحد و مدا و اچيان و ساير عساكر
 ظفر مأثر حلالا بادشاه عالمنا هك در كاه سعادت اشيا هلرينه حاضر و انعام و احسانلرينه
 مظهر دوشمكه ناظر در لر ديو خا موش اولور در دن سرايدن دخی خاقانك تختی او كند

برخاهم بلند او زده لوم خاقانی اولدی دیوندا ایدوب ساکت اولور بعد مرحمت کت
ایجاب نه ایسه خاقانک امر وارده سیله رؤیت اولنور و اگر خاقان دیوانه بر کره جغتو
ایسه معافدر اکر او چکره ترک ایسه کنه کار اولور و انلرک اینده گناه عظیم ترک
قانوندر شویله که خاقانندن اوج گناه صادر اولسه خاقانلقدن عزل اولوب ذکر
اولندی بی وزر و بعد مدت مدیده خاقانلق محلول اولنه قدر نسلندن منقطع اولوب
وجه سابق او زره اول شهزاده لورن بعض شهرلر و مسوایلر و محصولات ابات بیله معاش
ایدنلر دین بر علم و افهم و اعقل و افضلنی کتوروب خاقان ایدر لر و کند و دن خلاف
قانون و قوعیله معزول اولان خاقانلر بعد العزل قادر دکلردر که مخالفت ایدوب
وزرا و امرنک و لشکر کی کند و بیه تابع ایدوب عزلندن خلاص اوله بیله و جمیع پادشاهلرنیک
و وزرا و امرنک و جمهور خلقک اقدام و اهما ملری بونک او زرینه جار ایدر که انلردن
خلاف قانون بر کار ظهور کلمیه اول سببندر که جمیع خلق بر گناه ایله معاف اولور لر
خاقانندن او چگاه صادر اولمیجه عزل اولمز لر فصل خاقان زاده لر و وزرا و مسو
ساقان جینه ایکی جهندن مخالفته قادر دکلردر بر سببی بودر که جمیع لشکر موجود
اولوب خارج از دفتر بر کسه یوقدر هر چند شهزاده معظم و میر محترم مخالفت
قصد اینسه لریا نلورنده ایکی اوج کسنسه فالمز ایکنی سببی بودر که خلاف قانونه اطاعت
زده قدر زهر لری یوقدر قانون او زرینه اقا و وطن و اوغل اتاسن قتل ایدر
ایلیرنیه مخالف رفوت صادر اولسه مابینلرنده مشهور اولان تواریخده مستطورد
درت بیک بیلدر که ولایتلرنده طاعون و بر خراب اولیوب و عساکری بیندک فتنه
و فساد و قوعوبلا مشدر و اعدا ملکلرنیه کلوب رخنه و بر مکه قادر اولیوب رنجیه
ایده مدیکی قانون و قاعده لرینی نهایت مرتبه ده حفظ و حراست ایتد کلرندر و چون
مالک خطای اون ایکی قسم اولوب هر قسمک یشم طاشندن ال ابر سی کمی مهر لری
واردر که او زلرنده ازرها صورتی نقش اولنمندر و مهر لری سرخ رنگه او ریلوب
و کاغذ لری حریر و لمغله اون عدد برای بربری او زرینه فیوب بر مهر با صلده
جمیع سنه نشان حاصل اولوب کفایت ایدر و تعظیم نشان و مهر خاقان اول مرتبه در
اگر خاقان تماشایه و ساژ مخصوصه زخی نوعا سیره کتیش اولسه و با خود سیرند
مخالف امور کورسه و اول امور به بحضور اولسه و یا اون ایکی قسم مملکت چینه
میسوس اولان خلقک قانونلری او زره طلاق لازم کلمسه مدبر مالک اولان وزرا

و امر ما زوندر که املوك خلاصی همچون خاقانم عرضا حیاچ اولوب احكام یازده لم
 و اول مر سوملری تمخیل ایدوب و تعظیم و تکریم چون ایکی خالی حصه دخی ملون اطللسر
 ایله اورتولری تزیین ایدرك اكا الحاق ایدوب برآیکوز نفر معتمد علیه کمنسه لرایله
 کوندر لر و اول کمنسه لر بمجوسلرك شیر و منزل لرینه وارد قلرنده انده اولان اوام
 و اکا بر تینجه قارشو جقوب معین اولان مکان لرینه تعظیم و تکریم ایله ایندیر لر و هر
 شهرك امر سنک مقدارینه کوره که خاقان چین طرفدن دیوانخانه بنا اولنسندر علی
 الصباح اول شهوده اولان امراء سلطنت و ایمان دولت دیوان لرینه جمع اوله رق احكام
 قضا احکامی لچوب حکم اولنان اموری بلا تاخیرینه کتور لر و هر دیوانخانه ده اوج
 میر صاحب ندبیر وارد در که بری حاکم شهر و بری امین و بری مال میر نیک قبض و صرفه
 ما مورد و هر بری برندن خونناک و تر سنناک اولوب خیانت و تقصیره زهره لوی
 یوقدر که ارتکاب ایدله لر ز بر ا خاقان جان بندن هر برده جا سوملر و غا ز لر تعیین
 اولنسندر که بر کجه ده تقصیر و خیانت لوی و صیانت و دیانت لوی اتش ملا ملری
 اشار لر نندن خاقانک معلومی اولوب ما موران جزا و سزالی رینه کوره عزل و قتل
 و دولت و سعادت بولور لر بو طریق اوزره درون بیرون سرایده اولان دختران
 و خادمان و ساژامرا و ضابطان بری بر لرندن ترسان لر در و اون ایکی قسم ملک خطا
 بیرون سرایده هر قسمه بر دیوانخانه بنا اولنوب بیرون سرایده دخی انلر کجی
 بر دیوانخانه لر وارد و هر برنده بر دختر سعادت اختر مفتش و حاکمه و ایکی
 جانب لر نندن ایکی خادم معتبر تعیین اولنوب صاغ طرفنده اولان امین و صول
 جانب لر ننده اولان خادم لر دیوانخانه لر دفاتر نه ناظر اولوب علی الدوام دفتر لر
 و پادشاه جان بندن مهر و دوات و قلم و التون کرسپلر اوزره طور و بر و ذکر
 اولنان اون ایکی قسم ولایتک هر بر نیک مهر و خطی بر کونه در که اهل بیور لر
 و جمیع مالک امور و تدبیری اول اون ایکی نزل لر انده در کویا مالک خطایه اول قولو
 بادشاه در دیشک جائز در و بیرون سرایده رأی جهان ارا اولان دیوانخانه لرك
 ضبط و ربطی اتی و در بر افلا طون نظیر مشتری مشیر ارسطون د بیلرک رأی
 و تدبیر لینه متعلق و مفوضدر بری طابط قانون مالک خطایدر و بری
 برنج و بندهای واربه و فوکه نازه و یابسه و مهبات و دخا ز و علائکه مالک
 چنین ضبط و صرفا و لنورا کا متعلق و مفوضدر و بری ما مور معادن و امنع

وبری ضابطه جمیع عسکرها را در هر در و بری مالک چینه انشا اولنان شهر
 و حصار و دیوانخانه و منزلخانه و ساثر مبریه متعلق ابنیه لرا و زربنه ناظر در و بر
 مالک کرده اولان جمیع محسورک اوزربنه ناظر در و موحی الیهم سنه ده برکه کند و لر
 متعلق دیوانلرک مورینی علی وجه التفصیل دفتر ایدوب ایجر و دیوانخانه ده اولان
 کند و نوره متعلق اولان حکام با احترامه ایصال ایدر لرا نلر دخی بطریق الاجمال
 یا ذوب خاقانه عرض ایدر لرو خاقانک اول سال فرخنده فالده واقع اولان احوال
 معلوم اولور زیرا هر مضمرا همچون خاقانه کرات و مرات ایله صدور بولان امور
 عرض اولغله زیاده کسب معلومات یلشنند و یکجه و کوندزده خاقانه اوج وقت
 تعیین تقسیم اولمشند بر قسی عیش و نوشه و بر قسی خواب و استراحتنه
 و بر قسی امور مملکت ضبطی همچون خط و نشاننه و در ما اوزربنه حکومته محصور
 عیش و استراحتنه تخصیص اولنان وقت خاقانک اختیارینه موقوفدر کرات
 عیش و عشرت و کرات استراحت ایلیه اما وقت سلطنت و حکومتی کدکده هیچ
 تأخیر و نقصیره اقتداری اولیوب اگر خوابده اولسه دخی ایقاظ ایدر لرا زیرا
 وقت معین فوت اولسه مصالح عبادت تأخیر اولوب ترک قانن لازم کلور و اول
 کون نوبت و خدمتده اولان خدمه لرا خاقانی ایا ندر مد قلی همچون کنه کار اولور لرا
 و خاقان چین بر ایده اوچکوره بو وضعی ایدر سه قانن لری اوزره سلطنتند
 معزول اولور و وزرا و امر خاقانلر نیک غایت عدلندن بر کنانه غفوا ینسه لرا
 جائزدر و اما ساثر امر و حکامدن بر کنه صادر اولسه مأخوذ و معاقب و مرتبه
 و منصب لردن عزل اولوب بند و جمله مبتلا اولور لرا اگر خاقان بعض وزیر بر تدبیر
 بر کنانه غفوا ینسه جائزدر اما نادرا لوقوعدر پس خاقان و وزراسی قانن لربنه
 بمرتبه ده رعایت و صیانت ایستد کد نصکره ساثر خلقک نه حد لری وارد رکه
 مخالفت ایده لرا اول جهند ندر که نیمه بیک بیلدنبر و بلده لری اصلاحی کورینو
 کوندن کونو معصوم و ابادان اولغله در باب سابع مالک خطانک زندانگربانته
 خانبا لغد ایکی زندان وارد رکه برینه شین بو و برینه کبو دبر لرا ایچنی زندانک
 محنت و عفو بقی سخت و شدید اولغله اندن صانع خلاص اولان نادر در اولکی
 زندانک شدت و مشقتی اندن حیفیدر که اکثری سلامت اوزره چقار لرا یکی
 زندانده عوز لرا همچون بشقه مکان وارد ر و هر شهرده زندانلرا اولوب کنا هلربنه

کوره معاقب و معاقب اولور و هر زندانک او کنده بر دیوانخانه اولوب هر کنه کارک گناهنی
 انده ثابت والزام ایدرک کیفیتنی خاقانه عرض و تقریر ایدر لر بعد امر خاقان ایله قید
 و بند ایدوب حبس ایدر لر و سابق ذکر اولنان اون ایکی قسم ملک چینک هر بر قسمی
 ایچون خانبا لغده مخصوص بوزندان و برر زندان دیوانخانه سی نشا اولنشد درکه
 کناهنک ایچانه کوره هر قسمک کنه کارینی اول قسم ایچون خانبا لغده تخصیص اولنان
 زندانه ارسال ایدر لر و اول زندانده هر کسک جرمنه کوره طبقه و عذابلر تعیین
 اولنشد و اهل چینک اعتقاد لری بونک اوزرینه درکه مشرقدن مغربه قدر و روی
 زمین خاقانک حکمنده اولوب اندنغری پادشاه یوقدر و مذکور زندان دیوانخانه لرن
 هر برنده اوج مده محترم و مشایر محترم تعیین اولنشد درکه نقد رجمه کلور ایسه
 انلرک حضورینه کلوب اسم و رسم لری تحقیق و جرم لرنیک حد و مقداری تعیین
 و ابتدای دخول لرن و تاریخ عمر لرن و کال مرته صورت و علا متلرن تحقیق ایدوب
 اول کسه لری معین و مستحق طبقه لره حبس ایدر لر مثلا رجال و نسادن بری جنک
 ایلسه انلرک قوم و قبیله لریدن اون نفر مقداری کسنه لرنک بویونلرینه ذنجیر اوروب
 حبس ایدر لر و هر کوره طریق لری اوزره قنغی دیوانخانه ده حبس اولور ایسه کناهی
 مقداری سز و جزاسن بولد قده بیه اول دیوانخانه دن خلاص اولور لر و دانما کوره
 کوره مجرم لر داخل اولوب بر طرفدنخی اطلاقی لازم کلا نلر انا اولور لر و ممالک خطایه
 اولان مشیر و میراندن برینک حدی یوقدر که پادشاه معین اولان جریمه ذنجیر
 بر در هر اله لرو اول کنه کارک و سائر اول کسه ایچون حبس اولنلرک توابعدن اقبه
 النبیوب کناهنه کوره برنج سفید و معاقب اولان توابعدن بغداد و دار و الور لر
 فصل و ملک چینه قاعده و قانون لرن و امور بلده لرن خبر الموق ایچون کیدن
 کسه لر دن نقل اولنور که اون ایکی کسه رفیق اوله رق خانبا لغده خاقانک
 حضورینه وارد رق قضاء رفیق لرنیک برتیا اهل نبت قومندن بریسیله نزاع ایدوب
 کنه کار اولدی اول کنه کارک جریمه یون بزیکنه هله بدختر بنده جکوب حبس ایلدی لرنه ایسه
 بز قول لرنه حق جل و علی حضرت لرنیک عنا بقی معین و ظهیر اوله رق مسافر اولنلر انکنجه
 اتیک و جریمه الموق قانون لرنده اولیوب اون ایکی قسم ملک چیندن بز لری دوشنکی می
 دیمکه معروف طبقه کوندردیلر و مسافر دن حبس لازم کلا نلر قانون لری بونک
 اوزرینه ایمشکه التون و کشش و سائر متاع دنیویدن برنسنه به مالک دکلدر دیو

در قلمرینه قید ایدوب اصلا مال و منافع لرینه تعرض ایتمزلا امیش و مر قومون نقل ایدر لکه
 کنه کار اولدیغیزده بزه تقیین اولان مکان اوز ایکی قسم خطا زندانک اواخر نده ایدی
 وزندان مزبورک اولندن کیروب معین اولان مکانه واریخه وسعت و طولندن یوریلوب
 بیطاعت اولدق وزندانلرک بویک قیوستندن داخل اولد کله ذکر اولدیغی وزره ایکی
 نوع نوع دیوانخانه لرنا اولنیشکه مجرملرک کناهلرینی انده تقیتیش و فخصر ایدر لروهر
 دیوانده امیرلرک بری امیر کیردرکه دیوانخانه نک صدر نده اونوروب احوالی علی
 التفتیق معلومات ایدینور و ایکی امیر بانوقیرک بری مشارالیهک صاغنده بری مولده
 اونوردر لور و سوا الیهما نک صاغده کیسی مین وصولده کیسی کاتب دیواندر و مشارالیهک
 اوچیغ و زرا و امرانک عدل و اکرم و افضل و اهلیدر و حکایت ایدر لرکه اولامیر لره
 مصلحتلرندن فارغ اولدقلرنده عیش و نوش و استراحتلریمون باغلو و باغجه لسر
 و بستانلر و سایه داراغا جلرالتنده و ترهتلریمون لطیف صغه لر و اولمکرنده و اسح
 میدانلر و جنت مثال مکانلر وضع ایتنلردر فصل و هر کون صباحین دیوان خاقانک
 مصاحلرین کوردرکد نضکوه هرامیر و وزیر مصلحتلری اوزرینه کیدر لرامرای
 زندان دخی دیوانخانه لرینه واروب زندانلرنده اولان کنه کارلری دیوانخانه لرینه کتوزو
 احوالی فخصر ایدر لروهر برینک مراتبیه کینه شکینه و کینه طیاق اوردوب بوکلا بیلرده
 اولان سیاستلر خلاقی بوغا زینه قورشوندن کران طوقلر کچوروب و کینیک بوغازینه
 تابوت مثال تخته لر و ایاقلرینه قورشوندن کران بوقا غولر اوردق و کینی صاحبندن
 اصوب اللربنی و برمقلربنی اتشه اوردق ایاقلربنی قزغین کوبه صوفرلر شویله که
 سختی عقوبتدن بیهوش اولوب کورنلر هلاک اولدی قیاس ایدر لرو بزر زندانک
 دیوانخانه لرینی و باغ و بستانلرینی و امرای زندانی و گروه گروه خلقی دیوانخانه لسره
 کتوروب و بعضیسنی چقاروب و کینیسنه شکینه ایندکلربنی کوروب ترسان و لرزان
 کیدرک بر دیوانخانه به پیشدک که جمله زندان دیوانخانه لرینک مقدمی اولوب و انده اولان
 امرای خواص خاقان چین امیش بزر دخی سابقا خاقانک حضورینه وارد یغیزدن بزر دخی
 خواص عدا و لوب اول دیوانخانه ده اولان وزرا حضورینه کتوروب اونور تدبیر
 و مسافرا اولانلر انلرک یا ننده مردیان صحرا و روستای عدا اولنور و کند و لرک
 قومی کبی انلردن ادب و حرمت و قانولرینه رعایت مأمولک ایتمز لرحون امرانک
 اوکه واروب اونور دق دست و پایمه بندلر اوردوب حبسینانه ایلدیلو و حبسینانه

قبوسنه وارد یغیزده اوزریمزده سلاح بولغا مق اوزره ارا بوب حبسخانه به ادخال
 ایندی یلرکه حبسخانه نك ایکی طرفنه کوره کوره خلقی تخت لره با غلیوب چارمیجه چکرلر
 وکسی لی وایاغی بندده ایکن صا چلرندن اصمشلر و بو خدا بنوردن صکره یوزی
 اوزرینه تخیه یا تروب وایقلرینی کوکسلوی اوزرینه چکوب بعده یوزار شون
 مقداری بزنجیر ایله دخی باغلولر صا نورسنکه سینه لرینک کیکلری شکست اولدی
 واول بیچاره لرك فریاد و فغانی بر مرتبه ده درکه قیدر اولماز و بعضیلرینی بند و زنجیردن
 ما عدا صد و قلره وضع ایتشلر وکفی بالله شهید بوا مورده مالغه بو قدر بیان واقدر
 صد و قلره حبس اولما ندر بدر و ما در لرینی قتل ایدنلردر و اول صد و قلره اوج کوکله
 وغایت هست و تنک اولوب یوکسلکی بزراع مقدار بیدر و صد و قلره برینی اجدیلر
 ایچدن بند و زنجیر ایله بر شخص ظاهر اولدیکه بند و زنجیر اولدینی بیر ییقوب
 و اول صد و غم مقداری ملاحظه اولسه کویا اول شخصک جمیع اعضا سنک عظمی
 کج اولمشدر که اول صد و غم صغشدر بونک کی مهیب صورت مشاهه سنه جانز
 بدتمزدن و باغ ایتک مرتبه سنه واردی بودر مانده لریدینی ذکر اولدینی اوزره بند
 و حبس ایندی یلو و بش کوندن صکره خاقانندن امر و اراده اولدیکه بند و زنجیر میز رفع
 اولوب زندانه خالی قوبالر زبیرا انوریا باقی صحرایلردر بونک کی عقوبتلوی بلزلر
 و طاقت کتورملر دیش فصل و بجزر مثال زندانلردن عورتلر حبس اولدینی سیره
 باقیلور برونک اولغله اندن در بانلرک بریسنه سوال ایتدک که زندانه نمقدار
 مجوسه عورت واردر جواب ایتدیکه حالا باد فتر اون اکیک عورتدر مصنف
 ایدر بودر مانده لر یکرمی التی کون مجوس قالدق و هر کون کوره کوره خلقی حقا درلر
 ایدی و خانباغ طرفندن جوق تغیشنه ادرملر کتوروب سیاحتخانه لرده کنا هلرینه کور
 عقوبتلر ایدر لر می و بو بیکنار هلر اول شدت غذا بلر مشاهه سندن مشویله
 اندینه ایدر ایدک بزلردخی بو مجوسه هلاک اولورز و خانباغ شهرینک بو کیک
 اول مرتبه ده درکه کنه کار اولدیمزده بر گونه دیوانخانه به واردر و بر کون تغیشده
 قلوب فریاسی کون زندانه کیرمک ممکن اولدی و خلاصه قریب اولد یغیزده بنزی
 منتیلرینک حضورینه کتوریلر و مقبیلرینک دیوانخانه سیدخی زندانه در بو قدر
 عالمی کشت و گذار ایلدک هرگز اول مقبیلرک مکاف و باغ و باغچه بوستانلرینک مثالی
 کورمدک و لطافت و طرا و تیدخی خاطر دن فراموش اولمز و مومی الیهک حضورینه

وارد قدمه خانباغ طرفدن بازيلان حرم واقفوار نامه لویزی مفتیلرینه عرض ایتدیلرکه
 صحابه مثال برکا غدخطایی اوزره خطخطایی ایله فلان کسنه جنک ایدوب و رفیقاری
 جرمنه اقوار ایدوب اول محلده بولند قلمری اجلدن حبس اولندیلر و اول مفتیلر
 واختیار لری اولوب و جمیع مناصبلرینه داخل و اصل اولوب ضبط ماکده تحصیل
 و تکمیل علمی و عمل قانونلرنده فائق اولخله اول مقامه لایق اولمشلردر زیر اخطایلر
 بند و حبس و قتل نفسدن عظیم امور یوقدر چون اول پیران کار دیکه و روز کار
 گذرانیه مکتوباتمیزی کوروب احوالمنزه واقف اولدقه اکبره ظاهراسزک جریمکز
 یوق اما هراهمکز بدخوا اولخله بت قومندن برینی خطایله اوروب هلاک ایلشر
 و قانونمرا اوزره سزک بریکز سیاستا برشک و یا برمدطاری و برمک واجب اولمشدر
 و اول قاتل اولان کسنه اوج بیل حبس اولوب بعد قتل اولنور و سزندی اولوزمانه
 دکین بریره کیکه قومایوب حبس ایدلر مفتیلر بو اسلوب واقع حالی یا زوب سزای
 پادشاهه کوندردیلر ایرتسی جواب کلدیکه قاتلی حفظ ایدوب رفیقاری اذادیده سز
 زیرا خانباغده جزئی و کلی امور خاقانه عرض اولنور اما خان بالعدن غیری شهر لردک
 حکومتی خادملره تفویض اولمشدر اکدر جزئی اولسه حکم ایدر و اکر کلی اولور ایسه
 البته خاقانه عرض لازمدر و بعض زندانیلرکه بند و عقوبتدن خلاص اولسه لری
 بازار باشلرنده و سائر کذرکا هلرنده کسک بویونلرنده قورشوندن اخر بتدلسر
 و کسک بوخازینه تحته لرو کسک اللرنیه و ایا قلمرینه دمزن بوقا غولر و سائر انواع عذاب
 مبتلا ایدرک سیاستلرینی خلقه اظهار ایدرلر و اخرنده هر بریک چیلای ارقه سنه
 یوزدکک اوررلر اکر عورت ایسه طوفی اوزرندن اوررلر و جریمه لری مجبوت
 کنا هلرینه کوره بر قاج مدبریج با بنهای و یا دار و الورلر اکر فقیر اولوب جریمه
 و برمکه قادر دکل ایسه اجر سز بر نیجه بیل پیل بانلق و یا با سبانلق و یا سائر
 خدمتلرده استخدام اولورلر و مدت بدل جریمه لری تمام اولدقه عرضخالق حاکم
 و والی اولان کسنه به کوستروب مطلع اولد قلمرینه سیاستا یوزدکک
 اوروب بعد از ادلق خطلی و یورلر خطا بیلرک جریمه لری بو اسلوب اوزره اولوب
 التون واجه الملق عادتلری دکدر و مجرملرکه کنا هلرینه کوره جزا و سز لری
 بولد قدنصکره چار سولرده و کذرکا هلرده اولان عسما نه لرا و ککه اول
 کورقار لری گروه کروه جقاروب کنا هلرینه تشهید ایتدکلرنده اول عقوبت دیکه لری

بوحالتی کورده شاد اولور لوزیرا که خلاصاق نشانیدر وغایت کنه کار اولان
 زندانی هر کون مقدار لرینه کوره اشکنجه واجب و لمشد در صف جفا و رب
 و هر کوهی اون یکی دیونغانیه که انلرایچون اعدل و اکمل وزرا و امر تئین اولمشد
 بجهلمری نوبت ایله مومی الهمک حضورینه کتور و ب احوال لری تقیش اولندرق
 او زر لرینه واجب اولان شکجه و عذابدن جزا و سزالی و بریلور و بریلده که اون
 ایکی ایدر هر برینه ایده بر نوبت دوشوب تاکه اون ایکی دیوانده اولان امرانک
 حضور لرینده هر سنه ده اون ایکی کره احوال لری تخص اولندرق: قرار لری ثابت
 اولوب یا زیلور و بوتکار دن مراد احوالی مستور و مخفی قالمیوب محفوظ اولور
 و قانون لرینده اهل زندان خصوص لری جمیع امور ملکندن مقدم طور توب خاقان
 متصل اول جانبه کنر اندر ولایت چین سکنا سندن نقل اولنور که بزور زمانه سزده
 شبن بره نام بر زندانده شکجه و شدت بند و کثرت عقوبتدن برکونده اوج نفر کسه
 هلاک اولدی و قانون لره تلف نفسه خاقان دن خط کلک کوکدر و مزبور لری و فاق
 خبری خاقانه وارد قده غضبه کلوب وزرا و امرایه ایچر و دن خط خاقانی چقد بکه
 مهمات اهل زندانده اولقدر اهل و امهال ایدر سزکه برکونده اوج کسه هلاک
 اولور بو عتایدن عقاب خوفن ایدوب جمله وزرا و امر بالانفاق زندان لره کلوب
 احوال مجوساتی تقص ایدرک بعضیلرینک بند و زنجیر لرینی تخفیف و کینک عذابی
 تأخیر و طعام لرینه دقت و زیاده ایندیلو و اهل زندانک اکل و شر بی خاقان
 جانبدن اولوب کونده برکوه و بر لر و چین اکلده قید و بند لرین رفع ایدوب
 و قضای جاحلر ایچون کونده ایکی کره رخصت و بر لر بعدینه مکان لرینده حبس
 ایدر لر و زندانده اولان لریک توابعی طشره دن مجوسلره طعام کتورمک جائز دد
 اما هر برینک طرف لری حکام اوکنده علامت لر یله معلوم اولوب ادخال و لخر لجنه
 کلی تقیش و تقص ایدر لر و خاقانه جمیع اهل زندانک ایده بر رجال و ساندن اسم
 و رسم و سایر جر و جنایتی تفصیل اوزره عرض اولندرق خاقانک معلومی اولور
 و خانبانعدن غیر جمیع مالک اهل زندان لرینک رخ احوال لری خاقان چینک
 معلومیدر سبحان الله نوجهله ضبط قانون دبوکه در تبیک بیلدن زیاده ملکلرینه
 خلل کلیوب دشمن لری و لای لرینه ظفر بولما مشدر ظا هر بودر که شاهدن کدایم
 و ارجه کسه قانون لرینه زره مقداری ترک و تأخیره قادر اولمدیغی ایچوندر

فصل و اول کنا هلرکه واجب القتل در انلرک تفتیشچون خاقان بالذات یلده برک
دیوان ایدوب اول خونیلری اونرا و نر جلاد لر المرینی طوته رق حضوه کتور در
ومر قوملر کنا هلرینه اعتراف ایدرلر انکاره اصلا بحال لری یوقدر اولمهدنکه اهل
چینک جهلامی خاقانه غایت تعظیم و تکریم لرندن حاشا حد در دیو اعتقاد
ایدر لر و خاقانک ظاهرا بو حاله رضا می یوقدر زیر کند و منی خدا پسرست
ملاحظه ایدر اما کفره خطا دیرلر که بزه کور نما و جیوز تکدی وار در و حال که
برسی کورینور خاقاندر و اول او جیوزی خلق ایدن بر خدا در که اللهم در اول
سبیدندر که اهل خطا دن قاتلر و سائر کتکار لر ایدر کلمری جریمه خاقانک
معلومیدر دیو انکار ایدر مزلر و خداوند کار لری بو امور سیاستی ملکه انفعدر
دیو سکوت ایدر و اهل جفته نک انکاره بحال لری اولدینک برسی بیخ بودر که
اون ایکی دیوانده محاکمه ده اوج یلده دکین هر ایدر بر حال لری و اقرار لری
خاقانه عرض اولمغله انکار ایدر مزلر خصوصا خونیلر ایچون یلده برک خاقان
دیوان ایدوب اعتراف لری اوزره خط لریه قلم سوخ ایله علامتا بدر و اوج
بیل تمامنده مزبور لرک قتل لریه حکم ایدر و نیجه بیک جمع اولنان قاتل لرک
باشلریه قزل عملر ایله علامت لر ایدرک کوره کوره سزای خاقان دن چقاروب
قتلک هلرینه کتوروب قتل ایدر لر و اهل چین کند و لرینی علم ریا خسته ساهر
طونوب تقوی لر نده قتال و قحط عظیم واقع اولور دیو بویله بتارک ایدر لر که
ومصنف ایدر تاریخ هجرتک طغوز یوز ایلکینی سنه سی تراول ولایتده اولوب
مالک چینک روشنکیسی نام قسمنده عظیم قحط و بجد خلق تلف اولدی بعد
ازان حکمت اوزده بر علاج اینکچون اولر زمانده اولان حکمت شناسان
وعقلا و فضلا جمع اولوب رأی لری بونک اوزرینه مقرر اولدی که قتلر واجب
اولن لری کوندز قتل ایتوب کیجه هلاک ایدر لر بعد تمام ملک چینده بر کچر ده
حد و عددن افزون نیجه یوز بیک آدمی درلو درلوشکلر ایله قتل ایلدیلر
خصوصا خانبا لغده بر جمعک اعضا لرینی بند بند ایدر لر و برفرقه نک بونلرین
اوروب و برجامتک المرین و ایا قلرین کسوب و بعضی لرینک دریلرین
یوزوب و کینیک بوغازندن اصوب و کمن چنگاله اوروب و کمنی پاره پاره
ایلیوب و کمنی سرنگون اصوب و الحاصل هر برینی برسیاستله قتل ایلیوب

صبح اولدقه خلق تماشا به پیغوب بو جانلری مشاهده ایند کلمه جمیع خلقه خوف -
وحنیت که رن اکثر ناس فعل فساد دن رجوع و فراغت ایدوب نضرع و زاریه مائل
اولمیرله باذن الله تعالی وقتا سوده اولدی ونفل اولنور که کلجک قتل زمانته اول
سنه نك عشری مقداری ادم هلاک اولدی و عجبیلری بودر که بو قدر بیک هلاک
اولان ادمینک باشلرینی بشقه بشقه صند و قلره قویوب و اول کسه نك کندی و بدر نك
اسم و سنی و شهر و محله سنی و کناهنی و قاج سنه حبسه اولد یعنی و هرایه قنی
دیوانخانه تعیش اولنوب هر بیله خان چین اوکنده نه نوع کناه ایندیکنی اعتراف
وا قرار یازیلوب حجت اولد یعنی او صند و قجه لره قویوب او توزیله دکن حفظ
ایدر لر شاید که اول مقتوللرک تعلقا تندن بر کسنه کلوب نیم بابام و یا او غلوم و یا
برادر و یا اقربا مدن برسی ناحق بره قتل اولنمش دیود عوا ایدر ایدر ایدر ایدر ایدر ایدر
امر یله اول مقتولک باشنی بولوب حجت مرقومه ایله کناهنی اثبات و مدعیلری الزام
ایدر لر و جمیع خلق اول کسه نك بیکناه قتل اولد یعنی بلور لر یله اول باشلری
خرینه دن اخراج ایدوب دریا به القا ایدر لر خطا نك بو مقوله عجایب و غرابی حال
بیاندر و اوج سنه ده بر محسوسا و نکر دن زندانی بوشا لدوب قتل لازم کلاقی قتل
و اطلاق لازم کلاقی اطلاق و جریمه و برکه قدرتی اولیا نلری مقدار بجه خدمت
میریده استخدام و بعضیلری کنا هلرینه کوره چار سولرده و بول باشلرینه و در بند
خلقه موجب عبرت اولمچون شکرجه لو و غریب محقوتلر ایدر لر باب نهم
اهل خطا نك سنه ده نوجهله عید ایند کلمی بیانته در اهان چین بیله برکوه فصل
شنانک نهایتند عربده ییل باشی محرم اولد یعنی کبی انلرک دخی ییل باشی و ماللر نك
تحصیل حساب اول زمانده تمام اولمخله تمام مالک چین خلق عید ایدوب برای مقدار کجه
و کوندز سوز و ساز ایله متصل عیش و نوش و صحبت مشمول اولور لر و خاقان
چین ایوان سوایده بر عالی صغه او سنده تهل تمام ایله التوندن بر مزین تخت
اوزرینه اونوروب جمیع وزرا و امرایه حضور خاقانه حاضر اولمخله اجازت اولور
بو قدر بیک بیکلر و بکلر نکار نك اطللس خطا بیله مزین و اداسته بعضیلری
اصغر و کیمی احمد و کیمی زیتوف و کیمی الماسی و ساز الوانله کروه کروه قاعه لری
اوزره بری برینک یا ننده اونوروب اطراف عالمدن کلان اچیان و سازمنز و محترم
اولان خلا بجه دخی اجازت و فرمان اولد رقی اول دیوان ژبا مکانه حاضر اولور لر

و خاقان رخی اولگون دیوان کیوان ابوانک تزیین و تحسینی اضعاف ایدرک ما سندن
 دیوان اسکندر صاحب یونان اولوب اولگون جمیع وزرا و امرا و سائر جوانیندن
 کلان اچیلری و اکابر و اعیان ضیافت ایدر و اوچینی دریند سراینک بر جانینده خاقان
 چینگ ولی عهد اولان اوغلتک بر دیوانکاهی واردر که بیلده اوچکوره خاقان حضورینه
 اولان امرانک دیوانه جمع اولورلر و سائر اکابر و اعیان خاقانک دیوانده حاضر
 اولدقلری مثللو انک حضورینه حاضر اولورلر صاحب کتابدن منقولدر که
 بزم زمانمزده خاقان فوت اولوب حضورینه وارد بغیر اول پسر خورشید طلعت
 عطار در فطنت بدرینک تخته جلوس ایتدکه واقعه سنه سید انبیا و سدا صفا
 اکمل النسیا اقدیمیزی کوروب حضور سعادتلرله ایمان ایله مشرف اولمش و او یاندقه
 حجره سنک دیوانده بشیل خطله کلمه شهادتی بازمش کورمسيله اولز مانده
 خانباغنه علماء اسلامدن بر عظیم الشان و ساطع البرهان کسینه اولغله اول
 ذات شریفی جلب ایدوب اسلامی اظهار و اشعار ایلیمش ایرتسی وزرا و امرای
 خطای ایشیدوب مشارالیه ایلدیکک خلاف قانونمزد درید کلرینده خاقان
 عدالتنوان انلره ظاهرا بنه سنک قانونکزه مخالفت یوقدر و بنه سنک باطنکوره
 اولان خلاف قانون سکیم وارمیدر سزخی بنه باطنده اولان اموره دخلکسز
 اولسون دیدکده بوجوابله جمله سی اسکات و الزام اولدیلر باقی اموری
 محملنده ذکر اولنور و نقل ایدر لکه پادشاه اولوب قانونلری و وزر دیوانده
 حکم و حکومتد نکوره حلوتنده بر نیم تخت او زره تواضعا بر زمان ایاق او زره طوروب
 بعد حضرت حقه نیاز ایدرک بجه ایدوب حرمی جانینه کیدر ایش دیوان خلقیدخی
 بعد محملرینه کیدر لر ایش و اول پادشاه عالمناه زمانده غایت عدلندن سازنا خاقانک
 خزان و دفاتندن زیاده بر کچی التون و بر کچی کموشدن بکومی خزینه بنا اولوب
 اچیلرینه دخی کرمین طاشلری کچی زنجیر لایله التون و کموش ایلدر قی مالامال بلوا اولمش
 باب ناسع ملک خطانک اون ایکی قسی تفصیل و بیانده در مصنف ایدر ملک چینگ
 اون ایکی قسمندن بر قسمنده ایکی ای بوریدک قسم اولنه سنلسی دیرلر بو قسمک
 شهرلرینک ادی کینان قو و کینو موجو و دنک جو بواج شهرده مسک حاصل
 اولور غیر شهرلرده اولماز وینه بو قسمده جولان قو و کلان قو و خونان قو بو
 اوج شهرده راوند اعلی حاصل اولور و خدیقو و حیدیفو و بیلان قو بو شهرلر

اول قسبه بول اوزرنده واقع اولمشدر و اطرافنده اولان شهر لر بجد و بیا بلندرو هر
 شهرده مصر جامع وارد رادق شهری تبریز کبدر ایگینی قسبه نزارستان دیرلروانده
 عجاب جینی لر و طبقلو و التون و کش و پرخدن غراب طاسلو و صخلرو و تپسیلر
 و صراحیلرو اونی بیللر ایدر لکه کوپ نلر حیران اولور لر و بوفسک بر مشهور شهری
 نطاید رکه بای تحت ملک چیندر فغفور چین و خاقانان اقدمین و سهندا همان پیشینه
 بای تحت اول شهر ایدی و شهر مذکوره به چار با حیوان کیرمز بوکلرینی هر لر بوکلر و ب
 پیاده اولمرو اول شهرده فغفور چین و خواقین پیشینک تاج و تختلری عادت
 اوزره برلرنده طور و هر صباح اول شهرده اولان امر اوایان اسلوب سابق
 اوزره اول تحتک اطرافنده جمع اولوب طور لر لاکو بر کون ترک ایسه لر جلسی
 کنه کار اولوب امراسی معزول و سائر کبراسی کیسی قتل و کیسی حبس اولنور لر و حالاً
 بای تحت اولان خانبالغ تاریخ هرنک سکز یوز قر قنده بنا اولمشدر و انشاسته سب
 بودر که دشمنلری اولان قلماق طائفه سنک اول محل کذر کا هلری اولغله انلری
 منع و دفع ایچون خانبالغی بنا و بای تحت ایتمشلورد زیرا اهل چین کسیه تعصب
 ایدوب ضرر قصد ایتمز لر همان حکمت اوزره بلده لرین حفظ و ضبط ایتمکله اجتهاد
 ایدر لر اوچینی قسم ممالک خطایدن خانبالغدر و مذکور شهرک ایچنده طرف
 شال لیسنده برار ماق وارد رکه ایکی میل مقداری طول و عرضی وارد ر اهل چین
 اول نفری قهرندن هندسه ایله شویله فاز مشلورد رکه اندن اوتوز دکومن
 یوریدر لر و برور ورخانه تحصیل ایدوب خاقان چینک اول یدی حصارده اولان
 سرایلرینه و اطرافلرنده اولان خانه لرینه کیر و ب اعدا خانبالغدن جقوبیچو اینده
 اولان باغ و بوستانلری سوار دقدنضکره اطراف ملکته دروان اولور و خانبالغ
 لفظ غوریدر اهل چین لساننده ادی دبو درکه بای تحت دیمک اولور و اول
 مملکتک متاعی کشددر و چینک معدن سیم اول مرنبه ده کثرت اوزره درکه اگر
 ممالک ربع مسکونده کش حاصل اولسه خطا معدنلرنده اولان کمونک رنجی
 کفایت ایدر ایدی و ممالک چینده ذکر اولنان معدنلر و امتعه و قماشلرک کثرت
 خانبالغده در و مذکور معدنلرک و متاعلرک اصلی خانبالغنه قریب دی تنک
 نام بر شهرده در و او دون برینه طاش بقار لر دیدکلری شهر خانبالغدر که
 زنجیل و مایلز چینی و کبابه چینی و سائر ممالک انساب اولان ادویه لر

اول شهرده زراعت اولنور و دردی قسنه هیزا در لر و اول فوسك شهر لری مشهور نیک
 اسنه جو جو سالار فور لر و اول دیارده فلفل و قرنفل و بلبله و سائر معتبر ادویه لر
 و دار و لر جوق اولور اما طوز غایبده قبتدار اولوب بر در همی بر در هم کوسه
 صانیلو و بنجی قسنه فوکسی در لر در لر و اول طللس و کینا و کاندن نازک قاشلر
 و سائر ملبو نادن چینه نسبت اولنور متاعلر انده حاصل اولور و البتی قسنه
 مسین در لر که طول و عرضی اوج ایلق بولد که بوفسك جمیع خلقی اسکی معدن
 و فغفوری ایشلر لر و اصل فغفوری غایتده لطیف بر بیاض طاشد که لطافتنه
 نهایت یوقدر و اول طاشی اون کی سحی ایدوب ایجه الکسردن کچور لر و بعد بیکاره
 طاشدن بر برینه متصل اوج حوض اولوب دفعه اول دو کلبش طاشی نقاسلرک
 بو یا از دکوری کی حوض اولده صوابله ازوب کالیله حل اولد قده او زرینه صو
 طولد یروب متصل نیجه زمان قاشد لر لر بعد اندن ایکنی حوضه سوز لر لر انده دخی
 عادت لری او زره نیجه مدت طوروب و مالش لر یوب بعد اندن دخی صاف ایدوب
 او چینی حوضه سوز لر و انده تا صوبنی چکوب با لچق کجا و لقا قدر بر ا قور بعد
 او با لچنی دخی دانما لنگر لر ایچنده بالدر کی مدت مدیده سلا به ایدر لر و اکثر زمانده
 اول با لچنی با لری سحی و سلا به ایدر یوب کماله اریخه عمر لری کماله ایه رک فوت
 اولوب اولاد لرینه میراث قالور بعد انلو عمله کتور لر لر و قیش فصلنه ایتد کوری
 فغفور یلرک او زرنده اول فصلده اولان چیچکلرک صورتن نصویا ایدوب و بهار
 اولان بهارک و الماحصل فصول اریخه ده اولان اذهارک شکلی نقش ایدر لر و ذکر
 اولدیغی وزره اوج حوض مراتبجه صاف ایدوب حوض اولک بقیه سنده قلات
 با لچقدن ایتد کوری جینی طبق و کاسه ارفی و ایکنی حوضدن ایتد کوری میانه او چینی
 حوضدن ایتد کوری غایت اعلا اولور و بعض فغفوری واردر که برنده بیک در هم
 صانیلور و بعض جنسی التون ایله وزن ایدر لر انک کی فغفور یلری سائر دیاره
 جقار ملر و فغفور یده اوج خاصه واردر که بشمد تغیری هیچ بر جواهرده یوقدر
 بری بودر که ایجه هر نه قونلسه زهر و دردی نخته سوز یلوب صاف اولور ایکنی
 بودر که اسکیمزا و چینی سی بودر که الماسدن غیر ی هیچ بر نسته انی خراشید
 و تأثیر ایتمز و الماسی نکله تجر به ایدر لر و انک ایچده طعام بیک و شراب ایچمک
 عقل و ادراکی زیاده ایدر و طبیعته نافعدر و هر نقدر قالیک اولوب ایتد کوری

نقش کوزکسه اشته یا جرافه و یا کوشه طولد قه نقش نما هراولور ویدی قسنسک
 اولک شهرینه خنسای دیرلرکه اول شهری بو ولایتدن اویش کسنه کورمشلردر انلردن
 برسی نقل ایتدیکه اون شهرک بیوکلکی اول مرینه ده درکه کنار شهردن برصباح سعی
 ایدوب بوریدک احشام اولد قه نصفند کلوب قونوق ایشی قالمون مغرب وقتند
 شهرک اخرینه نزول ایلدک اول جماعت دخی بونک کلای صحیحدر خطانک اکثر شهرلری
 بوموال اوزره درو خانباغ خود شهر عظیم اولدیغی وصف و مقداری سابقا ذکر
 اولمشید و خطا بیلرک باندند شهر لر نیک بیوکلکی و کوچکلکی حد حساب اجد کبیر
 و خلفک غلبه و کثرتن موز بوقدر و سکرخی قسنه بون دیرلرکه ربع مسکونک هابندند
 واقع اولمشدر ایکی طرفی دریا برجانلی بردرکه ایکی ایلق مسافه مقداری خندق کسوب
 دیوار حکمشلردر و سیمی اولدرکه زمان اولدند اول دیوارک حکومتی غیری حاکمه
 متعلق اولوب حال اهل چین اول بلده بی شخیر ایدوب ضبط ایشلردر و اول
 دیاردن کثرت اوزره اعلا و ادنی انجو خصوصالو لوه لالا حاصل اولمشله
 غایتند اوزان اولوب شویله که خانباغک بردرهم وزند اولان انجولو لوه
 اوج درهم کوشه سازلر و قره جاننده اولان برلرده دخی یا قوت و فیروزه و ساز
 جواهر معدنلری چوق اولدیغندن انلردخی غایت اوجوزدر و مالک خطانک
 طوق زنجی قسنه کولی دیرلر و اول ولایت غایت معور اولوب شویله که ادنی
 بازرکانک سرمایه سی بوز بیک درهم اولوب و کاه اولور که اولد یارده اولان
 بازرکانلر بیلده حکام چین اولان سلاطین خزینه مندن اخراج اولان عساکر
 خطایه بیجه تاقه خام ملون اطلسلر و هر کسسه بیلده اوج کره کیدر دکلوی
 اوچر جامه زر بفت و ساز تاقسه احسان ایلدیکی و بیجه بیک قلناق خلقته و جماعت
 هند و مسلمانره که عده از و غرنده معزز و مکرم و نجشش و انعامک سازلرندن
 زیاده و بیلکه محترم اولوب و نبت و ایغو و اوجد و جورجت و ساز بیجه
 بیک خلقک متاعلری کولستانه کنوروب انه اولان بازرکانلره سازلر بعد اولد
 متاعلری اهل هندک شوق جانندن کلان بازرکانلر اولورلر و اونجی قسمی جاو دز
 و اول عظیم بنددر که جمیع هندک بندرلرندن اکامتاع کلور و مملکت چین بندر لر نیک
 جمله سی اول بندره محاجدر زیر طرف جنوبی و مغربی ولایت هند متصلدر جمیع
 امتعه هند خانباغه اول بندردن کلور و ملک چینک اون برنجی قسمی حن درکه سابقه

سرحد چین ایدی حالا سوحدا اسلاملا و ایچر وده اولان شهرلری شاقانه متعلق د
 و انده حاصل اولان شاماک اعظمی یشم طاشیدر و شتند ه ایکی نهر و اردر که برینه اق قاش
 دیر لر اندن یشم سفید حاصل اولور و دیگرینه قره قاش دیر لر اندن یشل و سیاه جقار و و
 اول نهر لورک طاشوب بعل نزول ایتدکده اون کوند نصکره نهر مذکور ه نک گاداند
 یشم دوشور لر و قانون لر یخه بیو کلری پادشاهه مخصوص در خرده لر ی جمع ایدن کسنه لور که
 و یشمک معدنی قاید کور مش کسنه یوقدر نقل ایدر لور که اهل اللهدن برینه کشف
 اولوب خبر و بر مسکه حیواندن اولاد طوغدینی کی یشم دخی اول دبارک طاشلرنده
 اولان طاشلردن ظهور ایدر و طوغدینی زمانده ناله لر ظاهر اولوب کوزدن باش
 اینکی جقار و بره دوشدکده اب و هو ا تا نیرندن قدرت و فرمان حی و منان ایلهاش
 اولور و مالک خطایده اندن معتبر بر جوهر یوقدر و ملک چینک اون ایکی قسی نهایت
 انقطاع عرضده که دریای مشرق کنار ایدر و انده ایکی شهر معظمه و اردر که برینک
 ادی وان سی و برینه وان دون دیر لر و اول ایکی شهرک بیو کلکی خاخال کبیر و انده
 حاصل اولان مناع شکوردر و کترق اول مرتبه ده در که اوج در هر کوشه بر من عراف
 و بر لر و اول ولایت غایتده اسیدر * باسالحا شوا اهل چینک صحبت و طوی وانک
 ترتیب و تعظیم لری بیاتده در * اهل چینک صحبت و طوی لری کی تعظیم و تعظیم لری مناک
 هیچ بر اقلیم خلقنه میسر و ولما مشدر و صورت عشرت لرنیک ترتیبی بودر که کونک
 طشرده اولان باغ و بستان و کونک بستان سرا یلرنده اولان مکانلرک برجا نلرنده
 مثال سر و وارغوان موزون فلانلر دیکوب بر طرفده انواع کللر و شکوفه لر وضع
 ایدرک و بونلرک مقابله سنک رنگارنگ صندلیه لر فور و ب صاف نعمت و میوه لر
 و صراحی لرله اراسته و خوبان خطا بیلرک سازنده و نوازنده و کونیده لر یله پیراسته
 اولوب اوقات فراغت لرنده صحبت لرنه مشغول اولور لر و اکثر سازنده و خواننده لری
 حسن باکده دختر سعدتا خنلر در خصوصاً خواننده لری داوردی الحان اولیلرله
 اصلا تعظیم ایتدیر لر اول جهتدکده هر امودی حکمت اوزره ملاحظه ایدوب علی
 مخصوص مجلس شربه لایق اولان حسن روی و خوب اواز در که زیب و زینت و یره
 قطعاً خوبی روی خوبی اواز می برده یکی به تنه ایل چون شود هر دو جمع در یکجای
 کار صاحب دلان شود نر بحال لرنه کروه کروه خلق اول ترتیب اولان صندلیه لر
 اوزرنده اول موزون دراشلر و چا و ظافلر و راقلر که کل و میوه لرله برین ایلنلر

سایه لرزنده؛ و توروب سازنده لرماسزلریله و خواننده لرهراوازلریله و رقاصه رهبازلریله
صحت و عیش و نوشه مشغول؛ و لورلر و دنیا جت کا فراندر دیدکلی خدمتکوی
چیناندر و اول ولایت اوزملرینک مزه سی یوقدر اول سیدن مجلسرینه اون درلوعرف
و شراب قورلر و جمله سی برنجنددر و سرای خاقانک ایکجینی قلعه سنده اق مر مردن
حوضلرینا اولنوب اوستلری اورتلشددر ملک جنیک اون ایک فسندن خانباغخه کلان
جمله خلقک شرابلری انده در و نیجه خادملر و سزایلرده اولان قزله و نیجه بیگ
امرا و کبرایه اندن و بریلور و اول برنج شرابنک خاصیتی اولدر که بدن سمردر و تندرست
اید و تعظیم و ادب اهان چین سومرته ده درکه کویا ادب و عزت و حرمتکه جمیع خلق
عالمه تقسیم اولمشدر انلرک مردان و زنانه و برانشدر ادب و حرمتلری بومرته ده در
باب الحادی عشر خرابات و خرابانیلریا ننده در مالک جنیک هر شهر ننده مفیده عورتلر
ایچون باشقه محله لروارددر اقلی بش انیوه اوردر و مزبورده لرا کذ بکلر قزلیدر که
بدرلریندن درلورلو کنا هیلر ظاهر اولنوب قانونلری اوزده حدیس و قتل اولنوب
او غلوی و برادرلری اذنی بایه ده عسکری اولوب عورت و قزلینی جزاء خراباته
سوردر لراند نصکره اول کنهکار اولان وزیر و یا امیرک ارکان جماعتی خاقون
جماعتی کورمز و اول بکلرک خانمانلری اولیجه خراب و بیاب اولوب نام و نشانلری
ذکرا اولان کنا هیلرک انواعی بودر که خاقاندن صادر اولان امری اول حیده حاضر
اولان انساندن نوما سترایتکی قصد ایدوب خلق براز کیدوب خلوقده حکمی اجرا اینکه
جرت ایده و یا خود شکا بقیسی اولوب و یا خیانت اینکه اندیشه ایده و یا خرابانده
اولا عورتله مجالسه ایتمش اوله ذیرا خرابانده اولان نسوانک روی زمینده حسن
و جالده امثاللری یوقدر ذیرا جمله سی وزرا و امرا قزلیری و همیشه لری و عورت
ابلیس و شیطانک و سوسه سیله اختیارلری ایدن کیدوب خصوصاً ایام حوائی
اوله بی اختیار عاشق اولوب اول مفاسده ارتکاب واقع اوله و ذکرا اولان کنا هیلرک
بعضی شهر خلقتدن دخی هاهرا و لسه کندولری حدیس و قتل اولنوب عورت
و قزلیری و قزاقنداشلری اسپر و دستکیر اولوب صابیلور و او غلوی و قزداشلوی
عسکر اولورلو فصل استسقا قانونلرینده خرابانیلره مخصوصدر سینی اولدر که
اون ایک قسم ملک چینه اولان وزرا و امرا لا یقطع احوال ولایتی خاقانه عرض بدوب
و متصل جوابلری کندولره و اصل اولور و انفاق بریده یا غمور یا غسه و یا قار

یاغوب قاج کون ملورسه ویا قاج کره باران اولوب وهر یاغور یاغده ندر زوبیت
 زراعت اولنمقدور ساثر احوال رعایا و برایا دایما خاقانه آنها اولنوب جوانی التوز انفاغ
 بریده یاغور یاغده یعنی خاقانه عرض ایتسه لور خاقان جیندن خط کلور که استغای ایدک
 واستسقا خرابانده اولان زمانه مخصوصدر و خرابانیلرک استسقا عملی اول ولا ایتسه
 اولان کلیسا لورده در و انده اولان خرابانیلر استسقایه غزم ایتسه لر جمع توابع ولوا
 حقلرینه وصیت ایدوب الوداع ایدر لر زبراکه اول طمانعه راتیه اولغده واجب القتل
 اولوب و انلرک قتل حکمت اوزره در و بر جماعت دخی خاشلر اهل و اولر بدرکه انلورک
 دخی استسقا سی مقبول اولوب باران اولسه نیجه بیکی قتل و حبس اولنور بر اولک
 قومی خرابانده سور دکلمری زمانده شرط اولنمشد کیم کرفول اولمز ایتسه اول ولایت
 حاکمی انلردن دیلدی بیکی قدر قتل ایده و اول زمانده انلره اولکلیساده اولان او قافدن
 برهیز طعام و بر لر حیوانان اکل ایتمکله نضفیه تحصیل ایدر لر دیوا اعتقاد ایدوب
 نازمان معضوده دکین حاللری بومنوال اوزره اولوب اول زمان جماعتن برهیز ایدر لر
 واستسقایه حقد قلمری او انده اول بت رویان هزاران ترس و بیم ایله نالان و کربان
 و سوزان ولرزان اوله رق الوداع کمان اول محله دیوان اولور لر بیت می دهم
 صورت تغیر میگذارد موی سو تابوشند روز سن ماه خرابان دیکر نثر و صورت
 و طوطو استسقا لری اول جماعتک خاشنه و سازنده لرندن برکرو هی او توروب
 ساز لرین چاله رق و کوشه لری دخی اون ایکی مقامه علم موسیقی سوز و ساز ایله
 عمله کنوروب و رقاملریدی اصول ایله طاق قلمری طاق اولغده بازیهایی عجیب و لغیب
 غریب کوسر لر بعد برکروه دخی قالغوب بت و کنده بازیلر و رقصلر انلر ایدرک
 انواع زار بلق ایله یوز لرین بره سور لر و بو اسلوب اوزره جوق جوق کیروب
 چقار لر و نیجه زمان ترس جان و تندن نه بملک ونه اویقوا و بومق کیمه و کوندن زار
 جاسوز و ناله های دل افروز ایله نظم ما زادم در دل بیخواسیم تاجها فی را
 بزار راستیم بو نوع زار بلقلمری اول مرتبه ده ایدر لر کتا و هاب فی ملت و خلا ق
 بی منت اول درر مند و مستمند بیچاره و او اوره لرک احوالنه مرحت ایدوب دعوتلرین
 اجابت ایدوب مانند میل غم باران بر مرتبه ده کثرت اوزره اولور که طاهر کیم
 سیلر کلور نیجه شهر معظملمری خراب و بیاب ایلر و حکمت شناسان چین دیر لر که اجابت
 استسقا ناله جاسوز ایله اولور اول سبیدن خرابانیلری جمع ایدوب انلری قتل ایله

قور قور لر لر اندرخی خوف حیاة و جانندن از دل و جان او و زاری و ناله ایند کمرنده
 حضرت ایزد منان و اول حی مستهان انلرک نادانلغله ایند کمری کناهلرینه باقیوب
 باذان احسان ایدر اگر انلرک دعا لر می مقبول اولیوب یا غمور یا غمسه و یا خود قحط
 اولسه و یا از یا غموب اکثر اشیا بهایه جقسه اول خراباتلرک اکثرین قتل و تلف
 ایدر لر فصل و کوی خن باندن اول قومک اولاد لر یچون معلم خانه لر بنا ایشلر در که
 انده نخرتمه بیکر لرینه سازنده و خواننده لک و بسر خور شید فر لرینه دقا صلق
 و عجب و غریب اولیوب لر تعلیم ایدر لر و اول خور شید روی سنبل موی بری زاد
 و خور و انزاد لر خیل خیل ساز لرینی بو یول لرینه جائیل ایدوب و صراحی و ساغر لرینی
 مدام مدام ایله طولد یروب اللرینه الوب نظم جمله موسیقار زن بریط سرای
 لحن داوودئی ایشان جان فدای نذر قص کتان شور و شیوه بی پایان ایله جوق
 جوق مانند قلندران چاک کریبان اولوب با زار لرده سیدان ایدرک عشاق لرینک
 سیم و زرین و سائر اتمعه و زیورین الوب تما شای کلدسته قد و تازده کلرک خدر لریله
 عشاق لرینی دلشاد و پر نشاط ایدر لر اما خاندن علوفه خور اولان اهل مسند
 خراباق دختر لر ایله صحبت و عشرت ایدر لر اگر طو نیلور لر ایسه فصاحت در دیو
 قتل اولنور لر خرابا نیلورده تلف مال و منال ایدر لر اکثری اهل صرف و با زار کالورد
 و هر شمرده خاقان جانندن عربه لر و معتد کسنه تعیین اولننند که مال و منال لرک
 خرابانده تلف ایدوب غایت فقر و فاقه دن بازار و محله لرده هلاک اولان لری
 کتوروب دریایه انر لر زبرا مملکت خلق اولان و انسا بلری اول قبا حته سالک اولوق
 خوفندن سیاست قصد ایدوب اول کسنه لره اصلا مرحت ایتیموب برجه و بریمکن
 اجل قلدنن هلاک اولور لر و بعضیلری غایت فقر لردن باشلرینه و بد لرینه کهمله
 دوشوب اکیشر کسنه برز یله اتفاق ایدرک خلق اوکنده و کثوب ضرب مستند
 ایله باشلرین باروب و بو زلرین شیشدر لر اوله که دکا نلرده اولان با زار کالورد
 مقداری نسنه و بره لر و با وجود او جوق لوق بر مرتبه ده در که بر در هر کموشه بتمش
 بول و بر لر و بر بوله بر کاسه طعام و بر لر و بول و جوز لعه کوره اول قومه زده
 مقداری مرحت ایتیموب اصلا نسنه و بر لر بو مسبدن ناچار اولوب هلاک
 اولور لر و اول اتفاق ایدن حریف لر غایت جوع لرندن صاحب دکا ن اولنر حضور
 ایلدر حالات ایدر لر که قتلدن غیر می مفارقه درمان اولیه و اگر اول سالک لر دن

بری دکانلری اوکنده هلاک اولسه صاحب دکاکین معاتب و معاقب اولوب کلی عزمت
 جکرلر اول جهنم دن البنده بر مقدار نسنه و بر لر شو بیله که عطار لری بر نانه خود و با برجه
 فندق و با فندق اولسه دخی راضی اولور لر و اول جماعتک بعضیسی غایت غیر تندت
 و کزت قلندن لئی با جغه سوروب اکا بردن هر کیمه راست کلور سه اندن احسان
 طلب ایدر کرا اول کبار نسنه ایدر سه جابیندن اولقدر رخصت وارد در که جامه
 و لباسلرینه اول با لجنی سوره شو بیله که بردانه فندق و با فندق و بر سه راضیدر و بر سه
 انون رسوا ایدر و اول کسنه جانی فور قوسندن ایتمشدر بر لر بو سیدن بر ایکی کسه
 اینسه معذور در کز زیاده ایلسه هلاک ایدر لر و نقل ایدر لر که بر کون بر کسه اول
 فقیر لر دن بر نیک باشنه بر لکن صیحا ق کل دو کدی بعد صلح اولد قلرنده اول کسنه
 بردانه جوزء راضی اولدی و اول ولایتد عادت بودر که بعضی سفیه اصنافلر اولده
 صکره کار و کسبلر دن فراغت ایدوب خرابانه وار لر و نخل با تیلر دخی صنایع مصور کبی
 مذهب لباسلر ایله کندولرین تزین ایدر ک مشغری شکار ایتک ایچون شاه نشینت
 و بخره و قصر لرده او توروب داملرینه کز قارا و لالری باغ جنان مثالی لطیف
 مکانلره کتوروب رقاصلر و خواننده و سازنده لرک جمله سی کروه کروه و نیل خیل
 قار شور لینه کلوب اطلس و کیمیا و ساثر اقیسه خطادن بست و با تیلر ایله مزین و مجلا
 تختلر و زرینه جلوس بتدیروب عیش و عشرت ایدر لر کلام کلشنی شراب و شمع
 و شاه دراجه معنیست خرابانی شدن اخرجه دعویست شراب و شمع و شاهد معین
 معنیست که با هر زره خضر اجملیست اول زهره جبین و حوران زاد سازنده کوبینه
 و اول پری زاد سمین بدن رقاص و سا قیلرک اول حینده صادر و ظاهر اولان حرکات
 و سکناتلر نیک توصیف و تعریفده لسان سریع البیان و قیاد و زبان عاجز و سرگرد اندر
 و اهل چینک خصوصاً لطافت طبیعتلری بوندن معلومدر که جا بنا زر لری دخی حسنا
 و حیله قزلردر فصل اول خرابانده اولان معزول و زرا و امر و ساثر اکا بر نسا
 و کیمه لری و ساثر مالک چینک نسا طائفه سی عقیفه و لطیفه و سمین تن و سردو
 قد و نرکس چشم و شوخ شنک شیرین زبانلردر و اول قومدن اصلاحه یاغ و صا
 و کونک کوزلو کیمسه بو قدر جمله سی نهال قد و لاله خد و اهو چشم دلر و نقل ایدر لر که
 اول دیارده تسخیر جن اولور مش از جمله و قبیله بر هورت عربان اولوب صویر کوش
 و صودن چقد قه انون بر اقدینی محله بولیب ارکن لباسنی بر غیر می برده

کوروب و با سنک یا ننگ بر شخص ظاهر اولوب عورته خطاب ایتشکه بن دیوبرکه سکا
 عاشق اولوب بونجه وقت سرگردان اولدم و شهیدی اگر زوجگی ترک ایدوب بنی قبول
 ایدر ایسک اسبابی و بر بر و بیدن سکا کلی مال دنیا حاصل اولور عورت دخی خوفند
 اکلکه عهد باغلیه رق اسبابی کیوب وقوع حالی زوجنه کلوب خبر و برد کده
 مر سوه دخی خوفند عورتی طلاق ایلدی اول عورت دیو ایله خا نبالغه اولوب
 خانون دیو واسطه سیله بعض بعید محللرده واقع اولان مغیباتدن خبر و بر مکله خلق عالم
 اوزرینه جمع اولوب و هر کیم برن دایچون سوال ایتسه بر عجیبی و از ظاهرا اولد رت
 کسه فهم ایدیه میوب اول عورت ترجمه ایدر ایدی و کثرت شیوعندن شول حاله وارد بکه
 عورتک خانه سنده تحت بند لوقوریلوب و اول دیوک مکانه دخی بر تحت تعیین ایدرک
 اوکنه برده لر کوب از زمان ایچنده خلقدن بیحد سیم و زر حاصل ایلدی بعد بعض
 اقربا سی جمع اولوب خانونه نصیحت ایتدیلرکه اگر قضا یا اول دیو سکا غضب ایدر
 ایسه حاصل اولان التون و آنچه بی سندن الور مصیبت بودرکه سن بومیلی اسباب
 املاکه صرف ایله که الماغه قادر اولیه دید کلرنده خانون دخی انلرک کلام لریتی قبول
 ایدرک اول پاره بی املاک و اسبابه صرف ایلدی اتفاق برکون دیو خسته کلوب عورتک
 نقد رفد و اسبابدن جمع ایتدیکی اشیا و ارایسه جمله سنی لوب و خانه سنک و صانون
 الدیغی باغ و بوستانک در و دیوارک و اشجارک قلع و جمع ایدرک خراب و بریشان
 ایدوب کندی شویله که باغ و خانه سی اصلا تیار و زراعته قابل اولیوب تلف و لنگ
 اثر جن اول دیارده بو وجهله اصلا مصروع اولماز باب التاق عشرا اول دیارده
 مخصوص اولان هنرهای عجیب و علاجهای غریب بیانده در اول دیارده حیوانات
 سکرندن بر قماش دوزلرکه وصف و ترفیغه قلم نکتہ بیان عاجز و نا تواندر و غریب
 علاجلرندن بری بودرکه براد مک قلبند بر مرض اولسه سینه سین چاک ایدوب مرض
 اولان محلی بولور لر اگر زرداب ایسه شیر نغده ایله و یا ساثر علت ایسه الات ایله النوب
 ینه اول کسه نک محده سین و یا باغر صفین محلنه وضع و کمال هنر ایله زخمی دیکوب
 علاج و مرهم ایتسیله باذن الله تعالی اول المدن خلاص اولدی و اول دیارده بونک
 کبی بجای و غرائب شیلر بیجا بدر فضل اول بلده ده طوب و اینامق خرابا تیلرک
 کار ایدر و طوب لری صبرک قا و غنی یعنی ابدانی و فوزوب و اخرینی باغلیوب طوب نشان
 ایدر لر خرابان اولان ماه جبین دختر سعادت فر نیلر خلقه اولوب اول طوبی اورتیه

کتور لر و صنعت ایله ایاق لر یله اصول اوزره اوره رق اوینار لر شو یله که برافمازلر که
 طوب یه دوشه و یاد اوزه لر ندن حقه و صورت بازلق دخی انلره مخصوصدر مثلا
 ارسلان و قبلان و سائر حیوانات صورتلرین دوزوب کیرلر و ذکر اولنان یرنجیلر
 هینتند اغزلرک و پنجه لرین احویب بر لرینه حمله ابدنک عرب اصوللر ایله عجیب اوینولر
 کوسترلر و اول گروه اوینولرین تمام ایدوب جقد قد صورت اخرایله بر فرقه دخی کلوب
 اوینا دلر دخی جقد قد بر نوعی دخی میدانه کیر لر بو منوال اوزره بی نهایت صورتلره
 کیره رک الیری و ایاق لر یله انواع باز یلر کوسترولر اصولدن چهار لر حاصل کلام
 ایندک لری حرکات و سکنا تک حقیقی کور مکه موقوفدر تعریف و توصیفی قابل تعبیر
 و مکن تحریر کدر فصل و علم بخود عند لرند غایت معتبردر و اول علیک افضل
 واکلندن درت نفر کسنه بی اولکی سربایک طبقه لرندن باغ و بستان لرندن اهل و عیال لر یله
 بشقه بشقه مکانلرده انواع عزت و حرمت ایله جمیع لوازمات و مهمان خاقان جان بندن
 و بر طوب انلر بحسوس کی اصلا طشره به چهار لر و اول نوروزده که انتاب عالمتاب
 برج حمله نقل ایدر اولوقت انلرک هر برسی بر تقویر چهاروب خاقانه عرض ایدر لر
 و خاقان اول زمانده اولان حکا و فضلا و سائر بجهین جمع ایدوب اول تقویر لک اقوال
 و احکام لرندن متفق علیه اوله رق بر شیخه ترتیب و ترجیح ایدر لر بعده خاقان جان بندن
 اول تقویرک یا زلسنه امر اولنوب کاتلره و یریلور و هر کاتبان کاغذی بر بری
 اوزرینه قویوب تقویمی یازر و کاغذ لری حریردن اولوب غایت لطیف و نحیف اولغله
 بر کاتب کاتبندن نفیس اوله رق اون کاغذه تأثیر ایتسیله بر کاتبک بر یاز مسیله
 اون تقویر چهار و اون کاتبدن یوز شیخه و یوز شیخه دن بیک رساله یاز یله رق
 بو منوال اوزره بر هفتده ده بر خزینه تقویر طولار بعده علما و وزرا و امرا
 و سائر اهل قلم و اون کشتی به حاکم اولنلره بر تقویر و یرلک امر اولنوب مکتوب
 اولان تغا ویر عمر به لره تمهیلاننا قالم چینه تقسیم و منشر اولور و اول ولایتک
 خلق وقت و ساعتلرینی غایت حفظ و حراست ایدوب وقت فوت ایتور و نصیح
 و سیاست عالم ایچون عبرتله و مناع خلقه علامت لرایدوب و شعر و معاولغزه
 دخی واقف و مشغول و احوصل هر فنده زیاده سیله عالم و ما هر در لر
 باب ثالث عشر بر وجهه قانون لری ربط اولسنک سببی بیانلده در زمان
 اوائلده مالک چینک سلطنتی محلول اولوب و سلطنته مناسب رجالدن کسه

بولشیوب ناچار خاندان خاقاندن لوزی خاتون نام برخا نوقی خاقانه ایتدیلسر
 و اول زمانده حکمادان بوجین کزین نام بر حکیم ذوفنون اولمله خاقانه به کلوب
 اکر اجازت و بررسن سنک جانبدن حکمت و سیاست ایله الکه نری ضبط و اداره
 ایده بردیدکه خاقانه دخی اول حکمه رتبه وزارت و پروب امور مملکتی اکا نقویض
 ایلدی و حکیم مذکور تدبیر و لایته عقل و فراست ایله مشغول اولوب تمام ریب
 و زینت و پردی بو ائاده بر طاع اوزرنده اول عورتک و زرا و امرا و سائر عساکرنیک
 صورتی طاشه بونوب و عورتک صورتی دخی الهش زراغ طاشدن کسوب و یانته
 اشک صورتک بر دیوظاهر اولدی و اول حمار صورتک اولان دیو کلوب ظاهرده
 عورتک جماع ایدوب بعد زمان اول خانوندن صورتی ارمی و ایاغی و قویاغی خسرو
 شکنده ایکی الی بومولی برا و غلان طوغدی بعد اول او غلان او چلریک اجد قده
 برانده بر حوب برانده بر باره کا غدا اول کا غده یازلمش که اولدرمک و سورمک
 و دوکک اولر زمانده اولان حکما تعبیر ایلدی لکه ضبط مالک چین بواج و جهلمک
 اولدرمک و سورمک و دوکک در بونلر ایله بوجین کزین مالک چینی ضبط ایلدی
 فصل بوجین کزین شاکر دلریله عرب لره سوار اوله رق اطراف مالک چینی دور
 ایدوب هر ولایتک دخل و خرجی رؤیت و حکمت ایله قانونلره وضع ایدرک ضبط
 مالکده کزرنک انفاقا بر شهرک محله لرینی عرب لره لریله کزرنک بوللر اوزرنده او غلامنلر
 چاموردن اولردور مشلر ایش حکیم خطاب ایدوب دیمشکه اولر بکری یئک تاشکه
 عرب لره کسبون انده اولان برزکی او غلان جوابا یتشکه مجهد که حکیم حکمت اوزره
 اوزره مالک کشت ایدوب عدالت اوزره قانونلر وضع ایدرکن عربی خانندن
 دور ایتیب خاننه عربیه دور ایتک بیورر دیدکده انک کی حکیمی بر جواب
 باصواب ایله ملزرا ایلدی و اول حکیم مدت مدتی ایا لته چین و لانتی مضبوط
 اولوب اندن صکره خلق عاجز قالمظه و ذرا و امر جمع اولوب دیدیلر که اول نه طریق
 و اسلوب ایله ضبط و ربط ایدردی اعیان و لایتدن بری انک بردق قانوننامه سی
 و ارایدی اول قانوننامه موججه ضبط ایدردی دیدکده اول قانوننامه بی نقد
 نقیش و نقص ایتدی لری اینه ده بولند قده حکیم او غلنی دیوانه احضار ایدوب
 سوال ایتدی لری او غلان زده ده در بلیم دیوانکار ایدمجه سیاست طریقیله یوزرکنک
 اوردی لری نه اقرار ایتدکده مومی الهم اکر اقرار ایتز ایسن سنی محابت شکجه لته

ملاک ایدر زید کلرند و اولان جان خوفندن با بامک مقبره سنه مدفون دویو
 اقرار ایندکه واریدر بک قبرینی اجوب کتور دیدیلر اولان دخمه قبردن قانوننامه
 کتور ب و وزیرایه تسلیم ایندکه او قودیلر اول قانوننامه ده یاز مسکه مالک
 چینی ضبط اینک استیا نلر بود فزده مکتوب اولان قانون اوزره عمل ایدوب
 اصلا مخالفت نسونلر بود فزری بنم قبرمدن اول کیم جقار رایسه انی قتل اینک
 کرک دیو وسیت ایلش قانوننامه بی جقاران حکیم زبورک اولخلی اولخله بدریک
 وصیته اشتالا فی الحال قتل ایدیلر بعد اول قانوننامه اوزره عمل ایندکسند
 جمیع ولایت مضبوط اولوب ذکر اولنان قانونلر اول فیلسوف دوفونک تدبیر
 اختراع و ایجاد ایدر که نیمه بیک بیل اول مالکده تبدیل و تغییر اولوب علی حاله
 جاریدر باب رابع عشر تعلیم معلومرا ایچون بنا اولنان مدرسه لر بیانه در جمیع
 مالک چینده علم سیاق ایچون معلم خانه لر و کندولره متعلق اولان علومرا ایچون
 مدرسه لر بنا اولوب بناسی و سائر خرج و مصارفی خاقان جانندن اولوب
 سائر کسسه لر اول بنالره انجه صرفا اینک قانونلرندن دکدر و اول مکانلرده
 کتب کال ایدلر اولاد امرای اهل قلمدر ضبط ملک و قانونلری علمی تحصیل
 ایدوب بلکه حقیقتده ضابط مالک چین انلوردر روز شب اول قومک حرکات
 و سکنا نلری ساعات ایله تخصیص اولنشد رخصوصا ذکر اولندیغی وجه اوزره
 خاقانلریک اوقاتی کیمه کوندزده تعیین اولنان قسستن بر ساعت تجاوز ایلک
 رسم و عادت دکدر ضبط اولقانلری بر مرتبه ده در که خاقانلری اگر خوابده
 قسستن تجاوز اینک مراد ایسه قومایوب بیچار ایدر لر زیر اخط و نشان ایلمکه
 فرصت فوت اولوب امور ملک معطل اولنق لازمکلور حقا که خاقان چین و وزیرا
 و امرای صاحبابین امور ملک ضبطده و سائر رسوملری ریظنه جد واجتهاد تام
 و اتمام تماملری هیچ بر مالکده بیسرا اولما مندر و اولماز باب خامس عشر اطراف
 و جوانندن کلوب کیدن ادملرک احوالات بیانه در اول کسسه لره که اهل اسلامدن
 فوری جانندن کلور مطلقا ایچی نامند کلور لر زیرا انلرک عندند کویدن و یا شهردن
 کلان کرک صوباشی و کرک پادشاه کرام و کرک خواجه و غلام برابر در زیر اکتد و ملک
 و شهرلرندن غیره عالمه شهر ولایت یوقدر دیوا اعتقاد ایدر لر و جانب بزد
 کلان لورک معتبر هدا یا لورمده که اول ولایت غایت مقبولدر الماس وات و سیوف

واصفلات و شب و مرجان و ارسلان و قیلان و مارکیر انریدر اول سرحدده اولات
 لشکر و برلر و علاندرک بانثریه خانباغه بوز منزل بر دن تعظیم و توقیر لرحون ادرلر
 قوشوب صاحبلیله درگاه عالمیناه خاقان چینه کوندردلر و هراته اون ابکی خدمتکار
 تمین ایدرلر انلردن التي نفری رنکارنک فانوسلوی رنکین و منقش نیزه لسه
 باغلیوب انلرک صاخ و صولنده بوردرلر و با فی قلان التي نفرك اوچی باشه و صاچنه
 و اوچی قوبروغنه و حشکبسنه خدمت ایدرلر و اسهلانک اون ات اعتباری و پارس
 و سیاه کوش ارسلانک نصفی اعتبارلری وارد مثلا هدیه بی ارسلان اوله اونوز
 صندوق مال و برلر و صندوقلده اطلس و کفا و پای برک و سائر اتمعه به داشی
 لباس و اوزنکی حتی مقرص و بچاق و ایکنه به و ارچنه و برلر و قیلان و قره قولاقت
 کتورنلره ارسلانک نصفی مقداری احسان وات کتورنلره عشوی مقداری انعام
 ایدرلر و اول کسنه لورک هر برسنه ذکر اولنان پیشکشلردن ماعدلر فاقتر یوک
 اطلس و کیمخاندن قماش و برلر و بربری اوزرینه رنکارنک اوج خلعت و برلر لکه
 برسی ایکی کسبه خلعت اولور و ذکر اولنان خلعتلوی مست و با پوشه و ارچنه
 بله انعام ایدرلر فضل و خطا بیلر نسل و اولاد قابلدندر که قرنداسی مایل قتل
 ایتدکه حضرت ادم علیه السلام قصاص ایچون قابل قتل اتمک قصدا ایتدکه قابل
 قاجوب چین ارضنه واردی و انده متکن اولوب بعد زمان اولاد و انسانی اول
 و لابنده بی حد و حساب اولدی الان فی هذا الزمان کین طای خاقان حضرت سید
 انبیا و سندا صغیا محمد المصطفی علیه الصلاة والسلام اقدمزی واقعه سنه
 کوردیکی انک قلبی جقاروب یودی وینه برینه قویوب اکا ایمان تلقین ایلدی
 بعد بیدار اولدقه سزایک دیوارنکه بشل خطله کلمه شهادت یازلمش کوروب
 خاص خدمه سی اولان اهل سزایک جمله سنه و فوجحالی بیلدر دکه اهل سزایک
 جمله سی بی توقف ایمان کتور دیلر اگرچه انک ابا و اجدادی نیجه بیک کفر طریقتده
 سلطنت سوردیلر ایسه بوکایات عدلندن سعادت و سلطنت اخرت ک نصیب
 اولدی و بیرون سزایک اولان امر و وزرا سنه خط یازوب واقعه سندن خبر
 و یروب دیدکمه بو قدر بیک بیلدر اهل مشرق طلبات کفر ایچینه قالمشلر حالاسنه قلبده
 نور ایمان درخشان اولوب نسل و اولاد دفعور چینه بو سعادت بکا مبسر اولدی اگر
 سزکدخی کال عقل و دانسکز و ارایسه بودولته نائل اولوک ریدی و ذرا و امر و سائر

اکابر بوخیری ایستد که مخیر اوله رق جواب یاز دیلر که سنک اجداد عالی نژادک هیج
 بریسی مسلمان اولدی و قانونموره یوقدر که خاقانمزمسلمان اوله خاقان و زراسنک
 خطلرون اوقود قه جواب ایندی که معلوم اولدی که سنزلر قانون بلنر ایتمش ستر زیر
 بزور اجداد من سنزلر ظاهر یکزه اولان امور ه قانون وضع ایدوب باطنکرده اولان
 احواله قانون قوما مشدد سنزلر دخی نیم باطنه اولان خصوصه بر وجهله دخلکر
 اوله من دیدی چون وزرا بوکلای ایستد که خوفلرندن ملزم و اسکت اولدیلر زیرا که
 امرایه بر مسئله ده قانون بلمسک غایت عظیم کناهدر شویله که خاقان اول کناه مقابلسنده
 استه سه قتل ایلر قانونلرینه مخالف دکلدر بوسبیدن و خوفلرندن امر و خاص و عامت
 چوق کسنه لر مسلمان اولدیلر و کفار مشوقک شهری و صحرا بیلرینک دین اسلامه میل
 تماملری وارد و جمیع خلق چین خاقان برستد لر نته کیم سابقا ذکر اولدی ایدی که
 بعض جهلای قوم غایت تعظیلرندن حاشا تکریدر دیو طبار لر ایدی چون خاقان لر نلیت
 دین اسلامی قبول ایندی کی خاتمه شایان اولد قه اکثری خاقان لرینه تبعیتا مسلمان
 اولدیلر و اهل خطانک دین باندک مشرفله مساعد اولغله اصلا تعصب و خصومت
 یوقدر همان جد و جهد لری امور دنیویع قانونلری ضبطنه در باب سادس عشر
 قلماق قومنک بیانته در قلماق قومنک انواعن کروه کروه هر بیل بکری بیک معتاد
 ادم کلوب و خاقانه پیشکشترین چکوب بخشنلر لورلر و هدیه لری بیر واسپردر اول
 ولایت حاصل اولان مناع سبور در که قلماق صحرا لرند شکار ایدر لر و تکاد ایدر کلری
 طوز که بوق هندی دیر لر فیو بجیلره النون لهله مکه و تلین ایچون لار و لور اوک
 دخی قلماق دن کلور و اول صحرا ده ایکی معظم شهر وادر که برینه قراقودم و برینه
 قورنای ادمی دیر لر و اول شهر ده اولان خلقک جمله سی بازرگانلردر و نقل اولنور که
 ظلمات اول جانبک شالینسنده در فصل قوم تبتک و کلیرینک بیانته در نقل ایدر لر که
 سابقا بت خلق چین طاعلرندک ساکن ایدیلر و اول قوم صحرا کفار لرندن برکروه ایدی
 ایدی زمان وائلده خطا خاقان لرندن بری اول طاعلری اول قومه عطا ایلدی
 سببی بو ایدی که وقتیه چین خاقان لر برینک اوزرینه بر قوی دشمن کلوب کثرت
 عسکرندن مقاومتدن عاجز اوله رق ناچار قارشو جقدی ایکی عسکر بر لر لر یله صفلر
 مقابله اولد قه طاع جانبدن بر کلب هنریشال میدانه کلوب خاقان عسکرینه
 بتین کلوب ادم کی زبان فصیح ایله خاقانه خطاب ایدوب اگر دختر سعادت اخترین

بکا و بررسن شدی دشمنك باشنی سكا كتوره بر خاقان دخی غایت مجزیدن رضا
 و یروب عهد ایلدی و اول کلب شویله عظیم الجنه ایدیکه هر قولای غی قلقان کبی ایدی
 همان اوج درت کره صحرایوب دشمن عسکرینه بستند که هول و هیبتدن لشکر عدو او کندن
 قاجد قلمرنده بر ضرب ایتسیله پادشاه عدونك باشنی بدنندن فو پاروب خاقانك او کنه
 کتوردی خاقان دخی یا خوفدن و یا عهدنه و فاسندن و عدینه و فایدوب کریمه سنی
 اول کلبه تسلیم ایلدی کلب دخی دختر خاقان الوب طایح جانبنه روانه اولدی و دختر
 مذکورنه نك اول کلبدن جوق اولادی ظاهرا ولوب بعد زمان اول کلب هلاکت
 اولدقه قزی خانه خبر کوندروب واقع حالتی و اولاد و اسوائلی اعلام ایتدکه
 خاقان کلی انعام و احسان ایدوب اول طاعنی اول قومه تمليك ایلدی حالانته خلقی
 اول سک ایله دختر خاقانك نسلندندر و اول کلب مسجور ایدی دیرلو و اول جنس
 کلبلر اولورکه ارسلان ایله جنك ایدرلر و نت خلقی انلری کو چکدن شکار ایدوب
 تربیه ایدرلرکه تا که اسنان ایله مواسنت ایله که خاقانده بیسکش کتوره لر زیبا
 بنایتنه معتبر هدا یا لرندندر و پادشاه عالمناه خلیفه روی زمین سلطان روم
 حضرت تیرنیک دخی درگاه عالیجا هلرنده اول کلبلردن واردرکه اینه ساساقی
 دیرلو اما اصلی زکرا اولان کلبلر دندرکه و لایتلرنده شکار لری مسک اهور لیدر
 فضل هند بیلرک و هدا یا لرک بیاتنه در اول قومک معتبر هدا یا لری فیل و زرافه در
 و اول و لایتلره کلان خلق صورته عورته مشابه لر در و بز لری قوم ایدرکه انلر ذاتا
 اری عورتی بله لر زیبا و زر لرنده نگاهانلر واردرکه جمع اولوب الفت ایتکه قومازلر
 باب سابع عشر ذرا عتلی بیاتنه در مضاف ایدر بوزگون مقداری ولایت چینک
 ایتنه کندک طایح و صحرا سنی بالتمام ذراعت ایدوب طاشلق و قوملق اولان محلسره
 بله عربه لر ایله طو پراق کتوروب ذراعت ایتشلر خلاصه بر قارش بر ذراعتدن خالی
 کورمدک و اول ولایتنه چار بالری صحرا یه چقار میوب خانه لر نه بسلسلر و ایکی اوج
 ای مقداری کندیکمز بوللرکه ایکی جا نینده متصل انا جلود کشلر انلرک سایه سنه
 یور میوب اصلا اوزریمزه کونش طو قومندی و جمیع مالک چینک ذراعتی میهور ایلدر
 اگر میهور یا غنسه نخط اولور و نخط اولدقه خاقان دن علاج ایلیک دیوا سر و اراده
 وارد اولور و علاج لری بودرکه هر کشتی زاد و زوا ده سندن کند ویر کفایت مقداری
 بر ایلقی ایقویوب باقیسن خلفه بیع ایدرلو اگر بر کسه بر کونلک زیاده ایقورسه قتله

مستحق اولور زیرا هر قدر غلال بیع و شرا اولور ایسه میری طرفندن دفتر اونوب ضبط
 اولمنشدر اگر بوجوالدن غلال دفع اولمز ایسه فقره ایسه اشیار باد شاهیدن حاله کوره جرابیه
 تعیین ایدوب وسعت اولان بر لره وارک دیر لیرا که بو طریق ایله دخی دفع و رفع اولمز
 ایسه جمیع ولایت احکام ارسال اولنور که هر کسه که یوزمت بغدادی کتور رسه
 بکری نفر متصب و ریلور بوا سلوب اوزره نقد زباده کتور رسه اکا کوره پایه
 و مقدار بولور بعد اطراف و جوانیدن اولقدر غله کلور که ولایت مالامال اولور
 جمله بنه حکم ارسال اولنور که بسدر اتق کتور مک دیونیه اولنور فصل
 و شهر لندن حریق واقع اولسه اوج و جمله دفع ایدر لیر بری بوکه با سابلر کیجه
 فانوسلر ایله ذکر اولنان چاکلری حاله رق کوز لر اتش واقع اولسه فی الحالی
 سویندر لر ایکیچی و جوی بودر که هر آورده هر کیجه و افرصولر حاضر ایدر لر و ای
 اول کسه نک حاله که صوفی اولیوب اتش ظهورنده در حال دفع اولیه اول کس ی
 اولاد و انسابیله اتشه بقار لر اوچینی و جوی بودر که اتش خوفندن محله و بازار لرینی
 بر برینه متصل ایتمیوب مابین لرینی انفصال اوزره بنا ایتمشدر ذر شویله که زیاده
 حریق اولوب سویندر مکه امکان اولسه اتش متصل اولیوب دفع اولور فصل
 اول ولایت بر جنس طاش واردر که اودون برینه بقار لر و دکرنلری بنا سنک
 فانوی بودر که دکرنن تحت طاش دوشر لر اوستنه قومازلر بر کسنه دکرنن
 اوستنه طاش قوبسه خلاف قانون ایلدی دیو اولدر لر فصل اهل چینک
 بلا تشبیه صورت حج و طواف لر و اول بوئده چکد کلری زیاضت لر شویله در که
 درت بیک بیلدن مجاوز پیغیر اعتماد ایتد کلری سنا مکونی زمانه بر عظیم کلیسا
 بنا اولمنشدر انک طوافه کیدن خالق اول طریقده عجیب ریاضت لر و غریب حله لر
 چکر لر و اخر ریاضت و کمال مجاهد لر نیک نهایتی بودر که اول کلیسا یه قریب
 بر طاع واردر که اول طاعنک کمزنده ادم اولونمی کبی بر میخ وضع اولمنشدر
 اول کسه نک که ریاضتی کماله یئتشدی اول میخه برایب باغلو و براوچنی کندی
 میانه باغلیوب اول اب ایله اول میخ اوزرینه چقار و ایپی بلندن جوزوب
 یره براغور و هزار خوف و حشیت ایله انده اولورر اکرا شاغ و یا یوقاری
 باقسه کوردی قرار یره دوشوب بیک باره اولورر اکرا اول میخ اوزرنده قرف
 کون مقداری او یومیوب و خوف ایتمیوب اولورر ایسه کثرت ریاضتندل اوچنده

قدرت کلوب اول طاع اوزرینه واررواندن نزه به مراد ایتسه پرواز ایدرواگر
اول میخ اوزر زنده اوتورمغه قادر اولمیوب کندویه اوتیوعبله ایدر سه دوشوب
پاره پاره اولور واول طائفه نك بدلتندك همان دری وکک فالور واکل وشریلری
بعضاد ویرلری صوابه قینا دوب اچرلر واول جماعتک ریاضت لری بر مرتبه ده درکه
بیمویاچیمبوب و اوبوماقدن برچوبیه دونوب اوج کون اوج کجه ده برکع نفس
ویروب ذکر اولنان ادویه ایله قینا مش صویاچیمبوب به حبس نفس ایدر و بعضیلر
شویله ورزش و عادت ایدر لکه نفس لری نیک بولدن چقار لر باب ندمن
عشر مسکو کالتلی بیانده در اول دیارده اچمه برینه قطع قطع کاغذ لکسر لر
واوزر لرینه سکه مهرینی اوروب بلده لرندک صرف اولور نو فکده مذکور کاغذ
اعتبار لری ازلسه حکم وارد در اولور که اسلوب قدیم اوزره صرف وخرج ایله لر
بعده یک حدی وارد که بیع وشراده مخالفت ایده واول ورقه لر صرفند
پاره لوب ضایع اوله رضی اولور لکه اول مابینرندک رایج در وان اوله وخالص
التون وکشلرینه بودیاد لرده اولان رسوم اوزره سکه اینتر همان میز لری
اوزره پاره پاره کسوب عیار نجه خرج ایدر لر و اصطلاح لرندک یوزیک الیک
یوزیک سیر دیر لر هر سردید کلری اون درهم کشند واول ولایتک ار
وعورت لری باجمعهم صرف و مبصر لر در مابینرندک اون نوع اچمه صرف
اولور جیبیسک قدر و مراتبین بیلوب اکاکوده بیع وشر ایدر لر واولولایتک
محله و بازار لر جمع اسور ایله اراسته و پیراسته اولوب خصوصاً اشباذلقه
خور و بزر کلری و میر دوزن ما هر اولوب باروت دوزر لر باب ناسع عشر
قانون لری حفظ و حراستی بیانده در اولیایده بر مرتبه ده اعتبار لری وارد که
بدر بسردن و بسردن سردن سردن سردن سردن سردن سردن سردن سردن سردن سردن
عرض ایدوب خلعت و بخشش المور لر اگر اول فعل موجب قتل ایسه ده کتمه اینمیوب
افشا ایدر لر و حفظ و حرامت حرکات و سکنات خصوصاً کالانده بر مرتبه ده درکه
کوچک و بویک برایشی ایکی کره بیور مق و برسوزی ایکی کره سوبلیک یوقدر
و قانون لری دکدر کنه کار اولور لر و ترجمه اینمیوب جزا و سزای اوزره استقا
ایدر لر بران تأخیرا ولمان باب عشر و ن کارخانه لری بیانده در جمع مالک
چینده بیع شهر و محله و بازار یوقدر که صورتهای عجیب ایله مصور و نقش

نگارخانه لراولیه مثلا تمامت ملك چینه برحولی یوقدر که مقدارینه کوره نگارخانه
 وضع اولنما منرا اوله و خانبا لغه هر طائفه ایچون فراده فراده انواع اطعمه و میوه
 های رنگارنگ ایله ملون اوج سماط چکیلور و طرفنده سرای خاص خاقاندن
 سازنده لر و کونیده لر و اول شهرده تعبت باز لر حاضر اولوب اول اشناده
 درون سرایدن بر خادوم مهتر و بیرون دیوانخانه ده اولان امراء لستگردن
 برامیر معتبر انواع نچملات و میانلرینه یشب کسر لر باغلیوب اول سماط لرت
 او زریه حاضر اولور لر و یشب کسر لر دن چقاروب لئوندن انواع جواهر
 ایله مرضع کسر لر قوشانه رق سماط لر او زریه طوروب همانلر عیش و نوشه
 اجازت و اکل و شربه اشارت ایدر لر و سازنده لر ساز لرتک الوب و خواننده لر
 او از خریله در ناک ایله ناله لره آغاز و باز بکر لکر و کروه انواع اصول ایله
 جلوه لر ایدر لر بوساز و سوز و صحبت لر اننا سسه او زریاشنه هم قح و هم زاد
 اون دختر نیک اختر اطلسهای زربفتلره مستغرق کاکل لرنی برینان و زلف لرنی
 خلقه خلقه ایدرک اول لعبتان چین و اول غنچه های نوب او و نور سیه کلر
 سکفته اولوب انواع اصول ایله رقص کنان اول میانه کلوب اون ایکی مقام
 و بکری درت شعبه او زره باز بلر ایدوب شویله که اهل مجلسک سرور و نسا طلرند
 فریاد و فغانی اسانه برابر اوله رق بو اسلوب او زره دختر لر مجلسدن جقدقه
 اون درت یاشنده اون دانه محبوب خورشید طلعت ملک نهاد و قمر بهجت
 حوری نژاد انواع لطافت و ظرافت ایله مجلسه کلوب انواع اصول لراوله رقص
 ایدر لر اولرک حلاوت نظاره لری و حرارت سماع و طراوت عذار لری کور مک
 و ایشیکه موقوفدر قلم و زبان ایله تحریر و تقریری ممکن دکدر فصل و اول
 ولایتک اوج نسنه واردر که اندن اعلام کرخنده اوله بر عبادد که کوچک
 الما مقدارند در و طعنک لذتی قابل تعبیر دکدر و ایکی چچک واردر که بری
 کو کنار و بری نیلوفر و هر برینک بو کلکی کوچک صحن مقداریدر و هر برینک
 یوز پیراخی و سکسان طفسان رنگلری واردر و اهل چین اکا برینک لبا سلرند
 کلی تکفلری واردر شویله که هر برینک ایکی اوچبوز قفانلری واردر و قفانلری
 دکشدره رک او توفرق سنه کیرلرینه کهنه اولوب بکی بطور فصل
 و مونا لر نیک تمهیز و کفیننده رسوم و اینلری بودر که کندی جانلرند مقبر لرت

حاضر ایدر لر مشویه که کمی مثال بر عظیم سنه یا بوب ایچنی طهراق ایله طول در لر
 و بیوکک و بلند لکه مناره کبی بنا ایدر لر و متانت و لطافت اولو کانتد تعبری بر سر ده
 اولیوب و هیچ بر دیار خلق انک کی بنایه قادر دکلرد و هر نه که بوکانه ذکر اولمشد
 اکثری عبرت و حکمت در و سابقا ذکر اولمشد که فیجه انلر ولایت چیک کذر کا هلر نه
 دشمنه اولان خندق لری در و نند سیر و سفر ایدوب کندک فیجه بیک بیل بو قدر
 عسکری ایشلری اولدینی وقت معطل اوتور سوب عسکر لرینی خندق فازمغه صرف
 ایتشلر در و ایدر لر طول و عرضی مقدار اید و کی حد و حصر دن بیرون اولدینی
 ظاهر و با هر در فصل مالک چیک تواریخندن منقولدر که اون اوج بیک بیلده
 ولایت چین بوکاله ابرمشدر زیر اکیجه و کوندز بلکه هر ساعتده و در صعد لر نه
 محسوب و مضبوطدر مثلا بشیوز بیله بیک بیل دیر لر زیر انلر کیجه و کوندوز
 بشقه حساب ایدر لر ذکر اولان اسلوب اوزره بیک بیل لرینه بر قرز دیر لر و اصل
 بنای چین اون اوج قرن اولوب بر قرن لری حسابجه بیک بیلدر دیر لر دلیل لری
 بوکه مالک چین اون اوج قسما اولوب هر قسسی بیک بیلده معمور اولمشدر
 دیر لر و اول ولایتک معمور اولسنک اصلی بودر که اول حالده خطا بیلر از
 اولغله بر کوشه دنیا ی اختیار ایتدیلر زیرا که هابلی قابل ولدرد که کافر اولتو
 اولادی دخی کافر اولدی و حضرت ادم علیه السلام فابلی و اولادی قتل ایتک
 فصد ایتدکه خوف لرندن قاچوب مشرق طرفه کتدیلر و غایت خوف لرندن وسط
 ارضده تمکن ایده سوب تا انقطاع عرضه یعنی ارض چینه که جانب شرقی
 و جنوبی دریا و عربی و شمالی صحرا در و اول محله واروب فرار ایتک مراد
 ایتدیلر و اتفاق ایلدیلر که بزه مسکن و برجای حصین لارند که اوزر بزه
 اعدا کلدکه ظفر بولیه و تدبیر ایلدیلر که ایکی جانبهمز دریا و ایکی طرفه صحرا در
 دریا جان بندن خود دشمن کله مز جانب بردن کرگدر که خندق فازوب بنا
 ایده لم اگر دشمن کلور ایسه مالمزه و کشت و کزار مزه و کار مزه فرصت
 و ظفر بولیه لر بونک اوزرینه کنار دریا دن ابتدا ایدوب طولی اوج ایلق و عرضی
 بر ایلق مقداری مسافه خندق کشیکه و دیوار یا همغه باشیلوب بر قرز که انلرک
 حسابجه بیک بیلدر اول زمینده خندق و دیوار و شهر و حصا لر بنا ایتکه
 قدر لرینی صرف ایدوب اول اقلیمی معمور و آبادان ایلدیلر قرن نانیله دخی

بومنوال اوزره اوج ایلق طولی و بر ایلق عرضی برجانبی دریای مشرقه و برجانبی
 دریای غربیه متصل خندق و دیوار چکه رک و ایچی شهر و حصار بنا اید و با اول قرن
 دخی عمر لیبی تک بناسنه صرف یلدیلر قرن نالت دخی اسلوب سابق اوزره خندق
 و دیوار و حصار و شهر اعمار و انسا سنه نذل مقدرت ایدیلر و لکن بوقرنه صحرا
 خلق جوغالوب بعض و عداوت اظهار ایتلمه یله جنک و جدال و حرب و قتال لازمکدی
 قرن رابعه اهل چینک اول قسمه و لاینه قلماق نام صحرا یلر مستولی اولوب وطن
 ایتشلر ایدی و اول قومی اول دیار دن ازاله ایتک لازمکه نجه بوزیک لشکر مهیا
 تدارک ایدرک جمیع مصارف خاقان جانبندن اولوب هیچ بجزنی سنه بی بازار دن
 المنه احتیاج اولدی و فی زمانه هذا انده حاضر اولان معتمد علیه مسافر لردن
 مستقولدر که اول لشکر و تهیه و تدارک لرتیک بعضی صورتی مشاهده ایدک از جمله
 اتفاق بریره حصار انشا ایتکه کندیلر بجد و عدعربه لره بیل و کولیک و قازیه
 رکورک و طوب و تفنگ و سایر اسلحه جنک بوکلتدیلر که عسکرک اطرافه کویا شهر لردن
 روان اولور لر و قلماق خلق یلدیلر که مکان و وطنلرینه طمع ایدوب کلور لر
 و اول قومک خطایله جنک و جدانده مقاومت ایدم مره زرا قلماق قومک نیر و کمانده
 غیری الات حر لری اولیوب و اولرتیک بیکانی دخی انجنددر و آنرتیک فعلی کذلک
 طعام پشرد کلری ظرف لری دخی اعاجنددر زیر و لایتلرنده دمر و باقر ممد یوقد
 و طعام پشیره جنک اولد قلرنده اول اعاجندن اولان دستلرتیک ایچنه ات ایلر
 صوبی قویوب بعه و افراط شلری اشته قویروب ایچنه براغود لر اول حرارتدن
 آنلری پشروب و اول طعاملرینه ترکی جوش دیر لر و اهل قلماقک البسه لری
 سمور دندر قیش کورکی ایچنه یازین طشره سنه کیر لر و پستر و بالینلری
 قیوز در یسندن و لباس و قیصلری دخی قون یوکندن اگر لر و ایکنه عندلرنده
 شویله قیمتلوردر که بر ایکنه بی برقیون صانون الورلو و قلماقه ات و دوه و قیون
 و سایر بهایمک حسابی یوقدر و اکل لری اهو و صحرا بی ات و دوه در که انلر کدخی
 حد و حسابی یوقدر و خطاییلرک قلماق مالنه طبع لری یوقدر اول برلرینه طمع ایدر
 که اراضیلری غایت منت و لطیف قدر بر جربینه بر شنک ذراعتدن سائر دیار ده
 اولان فرق شنک مقداری غله حاصل اولور چون یلر لردن بعضی سنه قصد
 ایتدکلرینه اسلوب مذکور اوزره تدارک ایدوب بحساب عسکرله اول محله

و از وب قانونی اول محله بر شهر عظیم و یا بر حصار چنگمد در فی الحال یکی او چون
 ده با چغدن بنا ایدوب و اطرافه خندق کسوب و در و دیوار لرو وضع ایدر لر و کفایت
 مقداری عسکر قیوب و اینجند لشنکر ایچون عمارت لر و با ناز لر و محله لر و جوی لر
 و دیوانخانه لر و کلیسا و یا بنخانه و مسافر خانه و جمیع اهل حرفدن شهری مالا مال
 ایدر لر و از زمانده اسلوب مذکور اوزره بر شهر بنا اولمقدرد و دیوار لر طراقدن
 اولدیغنددر و اول دیوکار ادم صفت عسکر ک فاعده لری بودر که بر منزله
 کلسه لر و انده او کیجه یا تمق ایجاب بیسه البتده بر شهر و یا بر حصار فلک
 استوار بنا ایدر لر اگر هیچ ایشلری اولسه اول منزلی بی نشان قوم از لر هیچ
 اولمز ایسه دور لشنکر ظفر رهبره خندق کسر لر اگر اول منزل طاشلق ایسه
 عسکر لر نیک اطرافه طاشلری جمع ایدوب دیوار مثال ایدر لر و یا خود بلوک
 بلوک طاشلری یار لر که بعد زمان اول محله هر کیم کلسه بلده که اول منزله سابقا
 لشنکر خطا تر اول ایتمشدر و هولناک و ایدر ده شهر لر یا تمق و بر بلوق حوقناک
 بر لر ده خندق لر کیم خطا بیلر کار ایدر و در یا جانیدن که اطلاق التی ایلق
 یولدر هر منزله شهر و حصار متصل اولوب و جمعینده لشنکر و جمیع مهات
 و اسباب جنگ حاضر در اگر بر جانیدن عده و ظاهر اولسه جواب و بر لر و لشنکر
 خطا نک هر قسمی اهل قلما قایله یکی اوچ سنه ده بر حرب ایدوب بر مقدار بر لر بی
 الور لر و الدقلری محله در حال شهر و حصار لر بنا و خندق لر کسوب ضبط ایدر لر
 و اهل اسلام حساب اوزره بشیوز بیل که خطا بیلر اعتباری اوزره بیک
 بیلدر هر قسمک اعسارینه سعی ایتمشدر و واللہ اعلم بالصواب ملک چینک
 اون یکی قسمی بیان ایندک اون اوچینی قسمی دخی قلما قدن الدقلری بر لر در
 ذکر اولندی حالا بوزمانده زمین قلما قی اول جماعته خطا بیلر تنک ایدوب
 و خاقان چین ایله صلح و شرط ایلدی لر که بعد زین خاقان چین قلما قی زمینه
 قصد ایلیسه لر سببی بودر که قوم صحرا جو خالوب هر بیل علم لر را ایچون خطا بیلر
 گروه گروه ایله عظیم جنگ و جدال ایدوب قیل و قالدن خالی اولما لر اگر اول
 فرقه نک مابینلرند و اقع اولان حرب و مغاللات بیان اولنسه سوز دراز و ملال
 خاطر کوش انداز اوله جغدن کنار اختصار اختیار اولندی و اهالی چین بر لر که
 بود یارک ابتدایا مسندن نیجه بیک بیلر در که اصلاح بلوق کورمدک و طوقان

حضرت فوج علیا الصلوة والسلام بزم ولا یتزده واصل اولمدی وخطا ما کنکت
 وراسته اولان اراضی کلیا خراب و ویراندر و امور مملکتده بزم ضبط و ربطیز و قانونت
 وقاعدت مزهج برماکه میسر اولما مشدر دیورجم واعتقاد ایدر لر حفاکه امور ضبط
 مملکتده انلرک نظام و قانونلری کبی کوریلوب ایشیدلما مشدر و هیچ برقریزه حرای
 قتل اولندیقی مسموح اولما مشدر زیرا غایت نادر الوقوعدر بالفرض بر محله

قطاع الطریق پیدا اولسه فی الحال دفع و رفع یعنی قتل ایدر لر
 و الحاصل اولولایتک بحایاتی و ضبط قانونلر
 غریباتی نقدر تقریر و تحریر اولسه
 بینه مختصردر والله اعلم
 بالصواب

شنوی زان بس زبیل مرکزشت
 ساقی بتوان چوساغر مامی

چونکه کل رفت و کاستان در کدشت
 مجموعت مجموع کالست در وی

ایشو تواریج جین ما چون
 طوق بخانم غامره استیج کما لیکر لظون غرافادست کاهله
 اناجر جلیلمد عضر همنانوزن علاوقه طبع و تمثیل
 اولنیز فیکر یکنون سینه سینه جازا لآخر
 او حیدره چتا مبدیز
 اولمشدن

۱۲۷۰
 ۲۴

جمهور عدولت سلوکی سکارم اخلاق و مراسم قوانین و اسنفاق
ایله تخلیه و تسلیم الذین ای متعلقب یغیب لبونون بیوردوب انکام
حکام انامی غلام ظلم عقوبت انجادن تجلیه و تخلیه ایوبوب
عدو احسان امن و انان الی قوانین و رابططه اطیان یافت
عالیان اولسغین انق اندی نایم بالعدل والاحسان یور
قوانین بیان صیغایف افلا که مرقوم اولان هله موجودت
دائرة علمنده داخل و سواد مرکز خالده مرسوم اولان کلیات
و غیر بنائی پرکار پرکار حکمتی شالدر خزین مشیت کالیند
مغزون اولان جوان هر سر راه موره علم شالعی متفاح اولوب
دوانرا اوت باهره سننده مرکز اولان مضمرت ورت
شالقره رتی مصباح صفاخ النیب لایعلیها الا هو

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز سخن به کذ در دم وانا بزم خداوند تبارک و تعالی
سر دفتر قانون یک خانیز دانش حدوت و ساینصبت حضرت افلا
مشور سلاطین ممالک ز رویش کراچ نوبت بود بر سر طغیلا
شاه جهان سلاطین جهانیش بر داشته در حضرت اودست نینا
برسد و فانیست خاده نسیدیم

صالحی و مجوسی و یهودی فاضلا

سپاس مجربیت اساس اخلاص لباس اولان کلم عدل حکم شاس

حضرت کرانقسطی انانذ بحیب المغضلبین بیوردوب

۲

پیوست

سفر نامہ چین

روزنامچہ خواجہ غیاث الدین نقاش

ایلچی بایسنغر میرزا

۸۲۲ - ۸۲۵ ہجری

(دو سال و دہ ماہ و پنج روز)

نقل از زبده التواریخ حافظ ابرو

بکوشش محمد شفیع لاهوری

[۳۸۳ب] ذکر آمدن ایلچیان که به ختای رفته بودند

و حکایات و قواعد خطائیه^۱

در یازدهم رمضان المبارک سنهٔ خمس و عشرين و ثمانمائه^۲ ایلچیان که [از] پیش بندگی حضرت اعلیٰ^۳ خلد الله تعالی ملکه و سلطانه مقدمهم شادی خواجه و کوکجه و از پیش مخدوم و مخدوم زادهٔ عالم و عالمیان بایسنغربهادر^۴ خلد الله تعالی ملکه و سلطانه به ختای رفته بودند مقدمهم سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش به دارالسلطنت هرات رسیدند، رفتن ایشان در ششم ذی القعدة سنهٔ اثنی و عشرين و ثمانمائه^۵ بود و آمدن در یازدهم^۶ رمضان مذکور که مدت دو سال و ده^۷ ماه و پنج روز باشد، بیلاکاتی و تنسوقاتی که پادشاه ختای فرستاده بود رسانیدند و حکایات غریب از اوضاع و رسوم آن ممالک تقریر کرد [ند].

و خواجه غیاث الدین مذکور از آن روز باز که از دارالسلطنت هراة [به] عزیمت سفر ختای بیرون رفته بود تا به آن روز که باز آمد به هر موضع که رسید آنچه دیده بود [۳۸۳ الف] از چگونگی راه و صفت ولایت و عمارت و قواعد شهرها و عظمت پادشاهان و طریقهٔ ضبط و سیاست و عجایبی چند که در آن دیار مشاهده کرد [بطریق روز نامهٔ ثبت نموده] بجهت آنکه معتمد علیه بود و بی غرض و تعصب نبشته مضمون و محصل آن حکایات نقل افتاد.^۸

* * *

در ششم ذی القعدة [ه] از دارالسلطنت هرات بیرون رفتند و در نهم ذی الحجة به بلخ رسیدند و تا غرهٔ محرم^۹ سنهٔ ثلاث و عشرين و ثمانمایه بسبب بارندگی و سرما آنجا بودند و بعد از آن کوچ کرده از گذر کلف^{۱۰} گذشته در بیست و دوم به سمرقند

رسیدند.

و پیشتر از آنکه ایشان برسند به دو ماه امیرزاده اعظم الغ بیگ گورگان ایلچیان خود سلطان شاه و محمدبخشی را باجماعتی ختائیان که می رفتند فرستاده بود، ایلچی امیرزاده سیور غتمش^{۱۱} نور الله مرده نیز برسد ارغداق به نام و از آن امیرشاه ملک اردون^{۱۲} نام و از آن شاه بدخشان خواجه تاج الدین جمع شد و در عاشر صفر^{۱۳} با ایلچیان ختای از دارالسلطنت سمرقند روان شدند، در [اوائل] ربیع الاول به تاشقند رسیدند و در دوازدهم^{۱۴} به سیرام^{۱۵} و در غره^{۱۶} ربیع الآخر به آش پره و درحدادی عشرين ربیع الآخر به ایل مغول^{۱۷} [۳۸۴ ب] درآمدند. مرغزارها [ی] خوش بود و فصل بهار. هرروز کوچ می کردند.

ناگاه خبر رسید که اوئیس خان^{۱۸} شیر محمد اغلان را طلب داشته بود تا قتل کند و قل محمد و بعضی از امراء مغول جهت از اوئیس خان یاغی شدند و ایل به هم برآمد، ایلچیان متوهم شدند و کوچ کردند.

بعد از آن خبر رسید که فتنه تسکین یافت و امرا به اوئیس خان [اطاعت] کردند و امیرخدایداد که امیر معتبر آن دیار بود برسد و ایلچیان را استمالت داد و پیش اوئیس خان رفت. ایلچیان ایمن شده به راه خود رفتند.

تا در هژدهم جمادی الاول^{۱۹} به موضعی رسیدند که بیلغوتو می گفتند و آن از حساب ایل محمدبیگ بود. آنجا توقف کردند چندانکه بعضی از داجیان^{۲۰} و نوکران شاه بدخشان و غیره که متوجه ختای بودند جمله برسیدند.

و در بیست و یکم جمادی الاول^{۲۱} از آنجا کوچ کردند و در بیست و دوم از آب کنگه^{۲۲} گذشتند و در ثالث عشرين ایلچیان محمدبیگ را که حاکم این الوس بود دیدند و پسر محمدبیگ سلطان شادی گورگان داماد شاه جهان بود که خاتون^{۲۳} [او] جواهر خاتون امیرزاده اعظم جوکی بهادر خلد ملکه باشد.

در بیست [وهشتم] جمادی الاول [۱۳۸۵] در مرغزار و جلکاء یلدوز درآمدند و از آنجا گذشته به ایل شیر بهرام رسیدند، و پسر شیر بهرام آنجا بود، باوجود آنکه آفتاب^{۲۴} به سرسرتان رسیده بود یخ می پست، چنانکه دو انگشت بری یخ می شد. در هشتم^{۲۵} جمادی الآخر خبر رسید که پسران محمدبیگ داجی را که

ایلچی اویس خان بود غارت کرده، داجیان و ایلچیان متوهم شده گفتند ما را سعی می باید کرد که خود را زودتر به سرحد ختای رسانیم و دره ها و کوههای سخت^{۲۶} بود و اکثر اوقات باران و ژاله می بارید.

در اواخر جمادی الاخر به شهر طرفان رسیدند و درین شهر اکثر کافران^{۲۷} بودند و بت می پرستیدند و بت خانه بزرگ داشتند در غایت تکلف و بتان بسیار در آنجا بعضی نوساخته و بعضی کهنه، و در پیشان صُفّه یک صورت بزرگ که می گفتند که این صورت سا کمونی^{۲۸} است.

و در دوم رجب^{۲۹} ازین کوچ کردند و هوا در غایت گرمی بود، پنجم رجب به قرا خواجه رسیدند. در دهم رجب جمعی ختائیان رسیدند و گفتند اسامی ایلچیان و عدد ایشان بنویسند.

در نوزدهم رجب به موضعی رسیدند که آن را صوفی انا می گفتند و یکی از سادات ترمذ که او را خاندزاده تاج الدین نام بود [۳۸۵ ب] آنجا لنگری ساخته و ساکن شده و [او] داماد امیر فخرالدین حاکم مسلمانان قامل بود.

و در حادی عشرین رجب به شهر قامل رسیدند و درین شهر امیر فخرالدین مسجدی بزرگ ساخته بود و در مقابل بتخانه ای ساخته بودند بغایت بزرگ و دروی بتی بزرگ ساخته، از چپ و راست بتان دیگر خردتر بسیار بودند و در پیش بتی بزرگ مقدار بچّه ده ساله صورتی از مس ساخته در غایت صنعت و خوبی، و بر دیوارهای خانه صورت گریهای استادانه کرده و رنگ آمیزیهای خوب و بر در بتخانه صورت دو دیو که بر یکدیگر حمله کرده باشند، و منگلی تیمور بایری^{۳۰} جوانی بغایت صاحب جمال حاکم قامل بود^{۳۱}.

در خامس عشرین رجب از آنجا کوچ کردند و بعد از آن راه اکثر چول بود^{۳۲}. هریک روز و دوروز به آب می رسیدند.

تا دوازدهم شعبان^{۳۳} به موضعی رسیدند که از آنجا سکجو^{۳۴} که اول شهر ختائیان و قراول ایشان بود ده^{۳۵} روزه راه چول بود. جمعی از ختائیان به موجب حکم پادشاه به استقبال ایلچیان آمده بودند و مرغزاری نزه بوده.

هم در آن روز [در] مرغزار [ی] صُفّه عالی ساخته و سایبانهای کرپاس زده

و شیره‌ها^{۳۶} و صندلیها نهاده و انواع ماکولات از قاز و مرغ [۳۸۷ الف] و گوشت پخته و فواکه و میوه‌های خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب کرده و بر هر شیرهای نخلی بسته.

القصه در آن بیابان طویی که در شهرها بدان تکلف نتوان ساخت ترتیب کرده بودند و شیرها و خوانها نهاده، و بعد از طعام انواع مسکرات از عرقی و سرمه^{۳۶} در کار آوردند و مجموع رامست ساختند و بیرون طوی هر کس را بقدر مرتبه گوسفند و آرد و جو مایحتاج سفر و عرقی و سرمه بدادند و این ساختگی مجموع از سکجو آورده.

و آنجا نسخه کردند که با هر کسی چند نو کردند و داجیان حجت می گرفتند که می باید که نوکر زیادتی ننویسند که یاساق ختای زیکست^{۳۶} و هر کس دروغ گوی شد او را وقعی نمی ماند و بسیار بازرگانان پیش ایلچیان نوکر می شدند و خدمت می کردند. القصه نسخه نبشتند بدین تفصیل:

امیر شادی خواجه و کوچجه دو یست نفر، سلطان احمد و خواجه غیاث الدین صد و پنجاه نفر، ارغداق شصت نفر، اردوان پنجاه نفر، خواجه تاج الدین نوکر شاه بدخشان پنجاه نفر.

نوکران امیر و امیرزاده اعظم الغ بیگ گورگان خلد الله ملکه پیشتر رفته بودند و نوکران امیرزاده ابراهیم سلطان خلد الله تعالی ملکه هنوز نرسیده بودند.

روز شانزدهم [۳۸۶ ب] ایلچیان را خبر کردند که امروز دانک داجی طوی می دهد و او از جانب پادشاه ختای حاکم آن سرحد بود که از طرف قامل است و از سکجوتا شهر [او؟] نه یام بود، و او با لشکری پنج شش هزار سوار به استقبال آمده بود و مجموع ایلچیان سوار شدند و نزدیک یورت دانک داجی آمدند. طریقه فرود آمدن ایشان در صحرا چنان بود.

لشکریان مربع فرود آمده بودند چنانکه به پرگار و سظاره مربع کنند و خیمه‌ها [ی] طناب در طناب کشیده چنانچه بهیچ جا راه پیاده نبود که بدان میان درآید و چار دروازه بر چهار طرف آن مربع گذاشته و میان آن مسافتی بزرگ، و در وسط آن مسافت صفت بزرگ ساخته به مقدار یک جریب و خیمه بزرگ دو تیر^{۳۷}

خطائی در پیش او زده مثل شاه‌نشینی دامنها برداشته و تالاری از چوب ساخته و از کریاس سایبانها زده چنان که از^{۳۸} یک جریب زمین تمام سایه کرده بود و در زیر دو چوبه صندلی داجی نهاده و از چپ و راست صندلیهای دیگر [وایلچیان بر جانب چپ و امرای خطا بر جانب راست نشستند] از آنکه^{۳۹} [پیش ایشان تعظیم] جانب چپ زیاده [از جانب راست] است.

و بعد از آن پیش هر کسی [از] ایلچیان و امرا دوشیره نهادند و در یکی نعمت الوان میوه‌های خشک ختائی و قاز و مرغ [۳۸۷] و سان گوشت پخته و در یکی کلیچه و نانهای خوب و نخل^{۴۰} بندی از کاغذ و ابریشم چنان خوب که صفت [نتوان] کرد.

و در پیش سایر مردم یک شیره هریک را [و] در برابر کورکه بلند نهاده و خمها و خمیره‌های چینی و صراحیهای بزرگ و خرد از چینی و نقره و زر پهلوی کورکه.

از چپ و راست جمعی از مطربان ایستاده و یاتوغن و کمانچه و بینة ختائی و نی از دو نوع، بعضی نفس در سرنی می‌کنند و بعضی در پهلوی نی، و طنبک خطائی و موسیقار و طبلی دور و یه بر سر سه پایه نهاده به اصول می‌زنند و سنج و چهار پاره و دهل در پهلوی ایشان، و بازیگران ایستاده، پسران صاحب جمال سرخی و سفیدی مالیده که هر کس ببند گوید دخترانند، کلاهما بر سر و مروارید در گوش و بازیگریها دارند مخصوص ختائی که مثل آن در عالم هیچ نیست.

و از پیش آن صُفّه تا چهار دروازه که آن خیمه‌ها زده‌اند مردان جیبه‌پوش با نیزه‌های دراز در دست ایستاده چنانکه یک پای بر پای دیگر نمی‌جنبند و يساول خود حاجت نیست، جهت آنکه يساق و سیاست ایشان از آن زیاده است که وصف توان کرد.

بعد از آنکه [۳۷۵ ب] مردم را بنشانیدند کاسه‌ای داشتند و قوش دادند قراو و خوردند. میردوسون که دیوان در حکم اوست برخاست و کاسه داشت و صندوق^{۴۱} نخل بندی با او بردند و هر کس را که کاسه داشت یک شاخچه نخل بندی در سَر دستار او زد، و به یک ساعت مجلس را گلستانی ساخت.

و بعد از آن بازیگران را فرمودند تا بازیها کردند به انواعی که شرح آن [به] تقریر نیاید، از آن جمله از کاغذ مقوی صورتهای ساخته اند [از] هر جانوری که در عالم باشد ^{۴۲} و بر روی بندند که هیچ رخنه از کنار گوش و روی پیدا نیست که گویا وصله از آن حیوان است، و به میان آن صورت در می روند و بر اصول ختائیان رقص می کنند چنانکه عقل در آن خیره و مدهوش می گشت.

دیگر پسران همچو آفتاب خاوری صراحیها و پیالها در دست ایستاده و بعضی طبقاتی نقل از قند ^{۴۳} و عتاب و چهار مغز و شاه بلوط مقشر و لیمون و سیرو پیاز در سرکه پرورده و دیگر تره‌ها ^{۴۴} که در ختای می باشد که درین بلاد نیست و کس ندیده و نام او نشنوده و خر بزه ^{۴۵} بریده و هندوانه اینها مجموع بر طبقی خانه‌خانه ساخته و هریک را جدا جدا در جای کرده. چون [۳۸۸] امیری ^{۴۶} را کاسه داشتند فی الحال آن پسر پیش آمد و طبق پیش داشت تا به نقلی که طبیعت بدان میل کند تنقل کند.

دیگر لکلکی ساخته اند از کرپاس و ترقو ^{۴۷} و پرها بروی زده و منقار و پای او سرخ کرده چنانچه مطلق به لکلک می ماند اما بزرگتر است، چنانکه پسری به میان صورت در می رود و همه جای خود را می پوشد، چنانکه همین صورت لکلک می نماید و بر اصول غنایی که ختائیان می زنند پای می کوبد و سرازین طرف و آن طرف جنباند که حاضران [حیران] مانده بودند. ^{۴۸}

فی الجملة آن روز به آخر رسید [و] به همین نوع گذرانیدند و آن استعداد ده روزه راه چول به استقبال ایلچیان آورده بودند.

و در سابع عشر شعبان المعظم از آنجا کوچ کرده به چول درآمدند. اما آن زمان... ^{۴۹} به قراول ^{۵۰} قلعه ای است محکم و خندقی عمیق در گرد آن کشیده و راه بر میان آن قلعه [آنچنان که از در قلعه] ^{۵۱} می باید آمد و به در دیگر بیرون رفت، چون به قلعه درآمدند تمام مردم را بشمردند و نام بنوشتند و از آن دیگر بیرون گذاشتند.

بعد از آنکه از قراول بگذشتند به شهر سگجور رسیدند و یامخانه بزرگ بر در آن شهر [بود] چنانکه جمله در آن یامخانه فرود آمدند و ایلچیان را نیز گفتند اینجا فرود آیند که رسم این ولایت هم چنین است، بعد ازین هر چه مایحتاج [۳۸۸] ب

شما باشد جمله از یامخانه بدهند و چهار پایان و رخوت ایشان جمله به دفتر بردند و از ایشان ستانده به معتمدان سپردند.

و بعد از آن هر چه مایحتاج ایلچیان بود از مرکوب [و] ماکول و مشروب و مفروش جمله در یامخانه مرتب می داشتند. هر شب آن مقدار که بودند هر یکی را کتی و یک دست جامه خواب ابریشمین با خدمتگاری که هر چند فرمایند بجای آورد.

و این سگجو^{۵۲} شهری بود بغایت پاکیزه و قلعه محکم و وضع شهر مربع درست نهاده چنانچه به سظاره و پرگار^{۵۳} سازند و میان بازار پنجاه گز شرع پهنا داشت. مجموع آب زده و جاروب کشیده، چنانکه به مثل اگر روغن بریزد جمع توان آورد، و در خانه های ایشان خوک اهلی بسیار بود، و در دوکان قصابان گوشت گوسفند و خوک پهلوی یکدیگر آویخته.

انواع محترفه دکانها نهاده، و در بازار ایشان چارسوی بسیار و بر سر هر چهار سوی چهار طاق از چوب خوازه^{۵۴} بسته در غایت تکلف و کنگره ها بروی نهاده هم از چوب، و مقرنس ختائی^{۵۵} بسته.

و در باروی شهر در هر بیست قدم برجی سر پوشیده ساخته و چهار دروازه بر چهار دیوار آن در برابر هم ساخته و از غایت راستی ازین [۳۸۹] در آورد آن یک می نمود، چنانکه کسی تصور می کرد که نزدیک است و مالی بدانجا خواهد رسید اما بسیار راه بود.

و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه ساخته بر طریق ختای که ایشان پوشش عمارت مجموع خرپشته می سازند [و] چنانکه در مازندران به سفال بی رنگ می پوشند ختائیان اکثر به کاشی چینی پوشیده اند.

و درین شهر بتخانه های بسیار بود هر یک مقدار ده جریب کم و زیاده مجموع زمین آن از خشت پخته تراشیده فرش انداخته و خشت پخته ایشان به مثل سنگ جوهری دارد و محکم است و بتخانه ها [را] چنان می دارند که قطعاً از قاذورات در آن نتوان یافت و پسران خوش شکل بر در بتخانه ایستاده مردم غریب را راهبری می کردند.

از شهرهایی که در حکم دیوان پادشاه بود اول آن شهرست که رسیدند و از آنجاتا خان بالق که تخت گاه پادشاه بود نود و نه یام بود مجموع معمور^{۵۷} چنانکه هر یامی برابر شهری و قصبه ای و مابین شهرها چند قرغو^{۵۸} و کی دی قو^{۵۹}.

قرغو عبارت است از خانه ای که به مقدار بیست^{۶۰} گز بلندی ساخته اند و دائم ده کس درین خانه ساکن اند به کشک^{۶۱} و البتّه آن را چنان [۳۸۹ ب] ساخته اند که قرغوی دیگر نماید، اگر ناگاه قضیه ای پیدا شد مثل لشکری بیگانه از آنجا که سرحدست فی الحال آتش کردند و آن قرغوی دیگر چون علامت آتش دید او نیز هم چنین در یک شبانه روز سه ماه راه واقف شدند که حالی هست و در عقب آتش آن حال که واقع شده است مکتوب کردند و در کیدی قوها به دست یکدیگر رسانیدند.

وکی دی قو عبارت از خانه واری چند است که در محلی ساکن گردانیده اند و یاساق و مهم ایشان اینست که چون خبری برسید شخصی معدّ ایستاده فی الحال آن را به تعجیل به کیدی قوی دیگر رسانید، هم چنین با آن دیگری تا آن زمان که به پای تخت رسانیدند و از کیدی [قو] تا کیدی قوی دیگر ده مرّه متعیّن است و هر شانزده مرّه یک فرسنگ شرع است.

و جماعتی را که در قرغومی نشانند به نوبت است، چون ده روز می گذرد ایشان می روند و عوض ایشان ده کس دیگر به نوبت^{۶۲} می آیند.

اما جماعتی که در کیدی قوی باشند آنجا ساکن اند و خانه ها ساخته، عمارت و زراعت دارند و کار ایشان آنست که خبری برسد به کیدی قوی دیگر رسانند.

و از سکجو^{۶۳} تا قمجو [۳۹۰ ا] که شهری دیگر بود بزرگ نه یام بود، و قمجو^{۶۴} از سکجو بسیاری بزرگتر و معمورتر بود، و دانک داجی که بزرگتر داجیان سرحد بود در آن شهر حاکم بود.

و در هر یامی چهارصد و پنجاه اسپ و درازگوش^{۶۵} یرغه^{۶۵} از برای ایلچیان که پیش حضرت سلطنت شعاری و فرزندان رفته بودند می آوردند و پنجاه شست عرابه و پسران که موگل اسپان بودند ایشان را بافو می گفتند و آنها که موگل درازگوش

بودند لوفو [و] آنها که عرابه می کشیدند جنبو^{۶۶} و ایشان بسیار بودند از برای آنکه ریسمانها بر عرابه بسته اند و آن را همان پسران به دوش می برند.

اگر بارندگی و اگر کوه پیش می آید که آن پسران به دوش و قوت آن عرابه ها را از یام به یام می رسانند و هر عرابه دوازده کس می برند، پسرانی همه خوش شکل، مرواریدهای دروغی ختائی در گوش و موپها^{۶۷} بر میان سرگه زده^{۶۸}، اسپان که می آرند با زین [و] لجام و قمچی [می آرند] و این باقویان تا یام جلاو^{۶۹} می دوند چنانچه درین بلاد پیکان به تعصب^{۷۰} بدونند [۳۹۰ ب].

به هریامی بقدر مرتبه که تعیین شده گوسفند و قاز و مرغ و برنج و آرد و عسل و دراسوا^{۷۱} و عرق و سیرو و پیاز [در] سرکه پرورده و انواع تره ها و بقول که در سرکه پرورده اند بیرون آن مایحتاج که در یامخانه ها مقرر کرده اند [می دهند و] به هر شهر که می رسیدند ایلچیان را طوی می کشیدند.

و دیوانخانه را دسون^{۷۲} می گویند. در دسون که طوی می دهند اول در پیش کور که روی به طرف خان بالق که تخت گاه پادشاه ایشان است تختی نهاده اند و پرده ای از آن پهلوی تخت آویخته و شخصی پهلوی تخت ایستاده نمدی^{۷۳} بزرگ پاک در پهلوی تخت انداخته اند. امرای بزرگ و ایلچیان را پهلوی آن نمد داشتند و سایر مردم را در پس پشت ایشان صف می ایستند.^{۷۴}

و آن شخص که در پهلوی تخت ایستاده است به زبان ختای ندا کرده سه بار. بعد از آن داجیان سه بار سر بر زمین نهادند و ایلچیان و سایر مردم را نیز تکلیف کرده اند که سر بر زمین نهند و صفها چنان راست ایستاده اند که مسلمانان در نماز ایستند. بعد از آن که این سر نهادند از آنجا هر کس به سر شیره ها که از برای^{۷۵} ایشان نهاده اند رفتند.

و درین روز که دانک داجی [۳۹۱ الف] در قمجوجماعت ایلچیان را طوی می داد دوازدهم رمضان المبارک بود. از ایلچیان درخواست کرد که طوی پادشاه است و پادشاه شما را عزیز داشته، اکنون شما چیزی بخورید.

شادی خواجه و اصحابی که کلانتران ایلچیان بودند ایشان نیز درخواست کردند که ما را این تکلیف می کند که در^{۷۶} دین ما روا نیست. دانک داجی ایشان

را معذور داشت و شیرها و آنچه از برای ایشان ترتیب ساخته بود به وثاقهای ایشان فرستاد .

و درین شهر قمجوبتخانه [ای] بود بس بزرگ چنانچه عمارت اصل بتخانه و آنچه داخل او بود پانصد گز در پانصد گز بوده باشد و در میان این عمارت بتخانه بود، در وی بتی خفتیده ساخته اند که پنجاه قدم طول آن بت بود و نه قدم کف، و دور کله سر او دریست و یک گز شرع و گرد برگرد آن عمارت به تکلف بتان دیگر. در پس پشت و بالای سر او هریک بیست گز^{۷۷} و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان^{۷۸} هر یک به مقدار آدمی چنان متحرک که کسی تصور کند که این کافران زنده اند و بر باقی دیوارها صورتگریها که مجموع نقاشان عالم انگشت حیرت به دندان گیرند، و این بت بزرگ خفتیده [۳۹۱ ب] یک دست به زیر سر نهاده و یک بر روی ران و تمام آن بت بزرگ را مطلقا کرده اند، و انواع رنگها و لباسها پوشانیده و نام آن شکمانی فومی^{۷۹} گفتند و فوج فوج از کافران می آیند و پیش آن بت سر بر زمین می نهند.

دیگر بیرون آن عمارت بت خانه ها گرد بر گرد همچون کاروانسرائی خانه ها در پهلوی یکدیگر، چنانک هر خانه به سر خود بتخانه ای بود و انواع پرده های زربفت و کرسیهای مطلقا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی و آرایش تمام. درین قمجوده بتخانه چنین معظم بود و یک خانه دگر ساخته بودند که مسلمانان آن را چرخ فلک می خوانند مثل کوشکی مثنی و از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها ساخته، در هر منظری مقرنس ختائی بسته و غرفه ها و ایوانها، [و] گرد منظرها در افزینها^{۸۰} و انواع صورت ساخته مثل تختی زده و پادشاهی نشسته و از چپ و راست خادمان و غلامان و دختران ایستاده و هریک به خدمتی مشغول. علی هذا این پانزده طبقه که درو منظرها ساخته اند از خرد و بزرگ مقداریک وجب و خردتر و بزرگتر به مقداریک گز در یک گز^{۸۱} و در زیر همه صورت دیوان ساخته اند که کوشک را بردوش گرفته اند و دور^{۸۲} آن کوشک بیست گز بود و بلندی^{۸۳} آن دوازده گز و این مجموع از چوب^{۸۴} تراشیده، اما چنان مطلقا کرده اند که کسی تصور کند که آن تمام از طلا ساخته اند، و سردابه ای زیر آن ساخته و میل^{۸۵} آهنین از زیر

تا بالا تعبیه کرده و سر آن میل در زیر بر سر کرسی آهن نهاده و یک سردیگر بر سقف خانه که آن کوشک در آنجا است محکم کرده چنانکه در آن سردابه به اندک حرکتی این کوشک بدین عظمت در چرخ می آید و مجموع درودگران و آهنگران و نقاشان عالم می باید که تفرج آن کنند و از آنجا تعلیم صنعت گیرند.

و ازین یامها می گذشتند و شهرهایی که می رسیدند طویها^{۸۶} با ایلچیان و نوکران می دادند، چندانکه به خان بالق نزدیکتر می شدند تکلفات زیاده می شد، و رختها و چهار پایان ایلچیان و نوکران که بگذاشتند درین قمجو سپردند که در وقت مراجعت باز تمام و کمال به ایشان سپردند و آنچه از برای پیشکش پادشاه آورده بودند از ایلچیان بستاندند^{۸۷} و خود غمخواری آن می کردند.

هم چنین هر روز به یامی و هر هفته به شهری می رسیدند تا در چهاردهم شوال^{۸۸} به آب قراموران رسیدند و آن آبی بزرگ بود قریب به جیحون، بروی پلی بسته بودند به کشتی در غایت خوبی و محکمی. زنجیری به عظمت [۳۹۲ ب] از آهن به ستبری ران آدمی بود از آن طرف و ازین طرف تا ده گز بر خشکی گذشته و بر [دو] طرف^{۸۹} دو میل آهن هر یک به ستبری میانه مردی در زمین محکم کرده، و آن زنجیرها بر آن استوار کرده و به قلابهای بزرگ کشتی را بدین^{۹۰} زنجیرها بسته، بیست [و] سه کشتی بود. بر بالای کشتیها تختهای بزرگ انداخته بودند در غایت محکمی و همواری، چنانکه [بی] زحمت مجموع چهار پایان از بالای بگذشتند، و از آن طرف آب قراموران شهری^{۹۱} معظم بود. ایلچیان را طوی کردند از همه طویها بزرگتر که پیشتر کرده بودند.

و درین شهر بتخانه [ای] بود بغایت بعظمت و تکلف، چنانکه از سرحد تا آنجا مثل آن عمارت ندیده بودند.

و سه خرابات بزرگ بود درین شهر [و] دختران صاحب جمال در وی. می گفتند که ازین دختران بعضی هنوز مهر بکارت دارند.

و اصناف پیشه وران بسیار در غایت حذاقت درین شهر بودند.

اگرچه مردم ختای اکثر صاحب حسن اند، اما این^{۹۲} شهر را حسن آباد

می خواندند.

و از آنجا بر شهر^{۹۳} دیگر گذشتند، تا دوازدهم^{۹۴} ذی القعدة به آبی^{۹۵} رسیدند که دو برابر جیحون بوده باشد [۳۹۳] موجهای بزرگ داشت. کشتیها را حاضر کردند، مجموع از آن آب به سلامت بگذشتند، و چند آب دیگر بعضی به کشتی و بعضی به پل گذشتند.

در سابع عشرین ذی القعدة به شهر صدین فو^{۹۶} رسیدند. شهری معظم و غله بسیار و عمارات خوب، از جمله بتخانه ای به عظمت چنان که در میان خانه بتی ساخته بودند از برنج ریخته و مطلا کرده گویا تمام از طلاست. مقدار پنجاه گز بلندی آن بت باشد و اعضای آن را جمله مناسب هم ساخته اند و جمله اعضای او صورت دست کشیده اند و بر کف هر دستی صورت چشمی کشیده و آن را بت هزار دست می خوانند و در مجموع^{۹۷} شهرتی دارد، اولاً دکانی بزرگ محکم [از سنگ تراشیده های خوب کرده که این بت و عمارت اطراف او بر آن دکانی است، و دیگر رواقها و منظرها و غرفه ها بسیار برگرد آن چند آشام،^{۹۸} چنانکه آشام اول از کله پای^{۹۹} او گذشته و آشام دوم به زانوی او نرسیده و آشام سوم از زانو گذشته و دیگری به میان او رسیده و دیگری به سینه او رسیده، همچنین تا به سر او عمارات متکلف استادانه.

و بعد از آن سر آن عمارات به مقرنس^{۱۰۰} در آورده [۳۹۳ ب] و چنان پوشیده که مردم در آن حیران می شد و آن هشت آشام شده است، در هر آشامی هم از بیرون برگرد عمارت می توان گردید و هم از اندرون این بت بر پا ایستاده ساخته اند و دو قدم اوکه هر یک قدم ده گز باشد بر بالا [ی] تیغه ای^{۱۰۱} ریخته ایستاده، همچنین قیاس کرده اقلش می باید که صد هزار خروار برنج در آن عمل خرج شده باشد.

و دیگر برگرد آن بت بزرگ بتها [ی] خردتر ساخته از گچ و رنگ آمیزی و مطلا کرده اند و کوها و کمرها^{۱۰۲} و مغازه ها صورتگری نموده چنانچه بخشیان و راهبان و جوگیان در چله نشسته اند و ریاضت می کنند و قچقارها^{۱۰۳} و تکه های^{۱۰۴} کوهی و بیر و پلنگ و ازدها و درختهای مجموع در گچ کاری نموده و باقی دیوارها را صورتگری کرده اند، چنانچه استادان

ماهر در [او] حیران بمانند و عمارات اطراف برین قیاس .
و درین خانه چرخ گردانی مثل آنکه در قمجو [دیده] شد، اما این را از آن بسیار
متکلف و بزرگترا.

همچنان کوچ کردند و چهار پنج فرسنگ می راند [ند] تا روز هشتم ۱۰۵
ذی الحجه شبگیر کردند، هنوز [۳۹۴] تاریک بود که به دروازه ۱۰۶ خان
بالق رسیدند، شهری بغایت بزرگ چنانکه هر دیواری یک فرسنگ بود که
چهار فرسنگ دور آن باشد و برگرد دیوارها [ی] شهر بسبب آنکه هنوز
عمارت می کردند ۱۰۷ صد هزار چوب محوزه (؟) ۱۰۸ که هر یک پنجاه گز
بوده باشد خوازه ۱۰۹ [بسته] ۱۱۰ بودند و چون هنوز پگاہ بوده دروازه‌ای
نگشوده بودند، از آن برج که عمارت می کردند ایلچیان را به شهر در آوردند
و بر در کریاس پادشاه فرود آمدند.

و بر در اردو مقدار هفصد قدم فرش سنگ تراشیده انداخته بود. چون
به کنار فرش رسیدند ایلچیان را فرمودند که پیاده شوید. پیاده از روی آن
فرش بگذشتند و بر در اردو رسیدند. بر آن طرف در ده پیل پنج ازین طرف
و پنج از آن طرف ایستاده بودند و خرطومها بر راه داشته، ایلچیان از میان
خراطیم پیلان گذشتند و درون رفتند. قریب سه هزار آدمی آن زمان را که
هنوز روشن نشده بود بر در سرای پادشاه بودند. چون از در اول در آمدند
مسافتی مقدار ۱۱۱ سی صد گز در دویست و پنجاه گز بود. در پیش آن
مسافت کرسی سی گز ۱۱۲ بوده باشد و بر بالای کرسی ستونهای پنجاه گزی
بر پائی کرده و عمارت بر بالای ۱۱۳ [۳۹۴ ب] و طنبی ۱۱۴ ساخته شصت گز
در چهل گز و بعد از آن سه دروازه بود میانین بزرگتر و چپ و راست
خردتر، و آن میانه ممر پادشاه است و هرکس از آن نمی گذرند و از ممر
چپ و راست کور که [و] ناقوس نهاده و آویخته و دوکس ۱۱۵ منتظر [تا]
پادشاه کی به تخت برآید، و قرب سی صد هزار آدمی درین فضا از زن و مرد
جمع گشته و قرب دوهزار مغنی ایستاده آواز بم و زیر با هم ساز کرده و به
زبان ختائی و اصول ایشان دعا [ی] پادشاه می گویند و قریب دو هزار دیگر

بودند که هر یک در دست سلاحی داشتند، بعضی ناچرخ و بعضی دورباش و بعضی ژوپین و بعضی حربه و بعضی خشت فولاد و بعضی تبرزین و بعضی نیزه و بعضی شمشیر و بعضی گرز و بعضی بادبزن ختائی و بعضی [چتر] گرد بر گرد آن حوالی خانه‌ها و در پیش خانها صدفه‌های سرپوشیده و ستونهای معظم بر کنار صدفه‌ها و دیوار خانها مجموع شبکو^{۱۱۶} از چوب، و فرش سنگ تراشیده چنان که مجموع استادان هر صنعت در آن حیران بمانند.

القصد چون روشن شد ناگاه آنها که بر بالای کوشک بودند و منتظر که پادشاه کی به تخت برآید کور که و دهل و دمامه و صنج و نی [۳۹۵] و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه بگشادند و خلائق درون دویدند. و قاعده ایشان چنان است که به دیدن پادشاه دویده روند.

چون ازین فضا به فضای دوم رفتند و آن قریب سی صد قدم بود و در برابر کوشکی از آن کوشک اول به عظمت‌تر و پیش گشاده تختی آوردند مقدار چهار گز و گرد تخت مثل بلسک خرگاه قسین^{۱۱۶} گرفته از اطلس زرد مجموع زرفشان^{۱۱۷} اختائی کرده، به اژدرها و سیمرخ و نقوش ختائی، بر بالای تخت کرسی از زر بنهادند و از چپ و راست ختایان صف کشیده ایستادند، اول امرای تومان و هزاره و صده قریب صد هزار^{۱۱۸} و هر یکی در دست تخته مقدار یک گز در چهار یک شرع و زهره آن ندارند که بغیر از آن تخته بجایی نگرند و در عقب ایشان مقدار دویست هزار دیگر^{۱۱۹} جیه پوشان و نیزه داران و بعضی شمشیرهای برهنه در دست ایستاده و صفها راست کردند. و مجموع آن کافران چنان خاموش که گویا هیچ متنفس آنجا نیست.

و شاه از درون حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره آوردند مقدار پنج پایه و بر آن تخت بنهادند و بر بالای تخت صندلی از زر بنهادند و پادشاه به بالای برآمد و بر صندلی [۳۹۵ ب] نشست و پادشاه میانه بالا، محاسنی بزرگ و نه کوچک^{۱۲۰} اما مقدار دویست سی صد موی از محاسن او چنان دراز که بر بالای صندلی [لی] کی بود سه چهار حلقه زده بود و از چپ و راست

تخت دو دختر ماه‌روی مویها بر میان سرکرده^{۱۲۱} و گردن و عارض گشاده، مرواریدهای بزرگ خوب و درگوش، کاغذ و قلم در دست گرفته منتظر که پادشاه چه گوید و چه حکم فرماید. هر چه آن روز بر زبان پادشاه بگذرد ایشان قلمی کنند، اگر حکم را تغییر می‌باید کرد خط بیرون فرستند تا اهل دیوان بر آن موجب عمل می‌کنند.

القصّه چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و از جانبین ختاییان صفها کشیده بایستادند از مقابل روی پادشاه این^{۱۲۲} جماعت ایلچیان را با بندیان دوشادوش پیش پادشاه بردند، اول یار غوی بندیان پرسیدند^{۱۲۳} و مقدار هفصد کس بودند. بعضی دو شاخه در گردن و بعضی زنجیر و بعضی یک دست بر تخته گرفته و بعضی پنج شش را گردنها بر یک تخته دراز بند کرده و سرها از تخته بیرون [۳۹۶]، هر کس حسب مرتبه و قدر گناه، هر یکی را یک کس موکل که موی آن گناهکار گرفته منتظر پادشاه که چه گوید و چه حکم فرماید. بعضی را به زندان فرمود و بعضی را به حکم کشتن.

و [در] مجموع خطای هیچ امیر و داروغه [را] حکم کشتن نیست و هر کسی که گناهی کرده گناه او را بر تخته پاره بنوشتند و بر گردن او بستند به زنجیر^{۱۲۴} و دو شاخه [و] آنچه حد گناه اوست در کیش کافری ایشان، و آن گناهکار را روانه خان بالق کرده اگر یک ساله راه است هیچ جای نمی‌تواند بود تا آنجا رسید.^{۱۲۵}

القصّه چون بندیان رفتند ایلچیان را پیش [بردند] چنانکه تا به تخت پادشاه مقدار پانزده گز مسافت ماند و یک کس از آن میران که تخته در دست دارند آمد و زانو زد و به خط خطائی احوال ایلچیان را نبشته بر خواند مضمون آنکه از راه دور از پیش حضرت خاقانی خلافت پناهی و فرزندان ایلچیان آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات آورده‌اند و به پای تخت [به] سرزدن آمده‌اند.

چون شرح تمام بخواند مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرای تومان و مقربان پادشاه بود و زبان عربی و پارسی و ترکی [۳۹۶] ب] و

مغولی و ختایی [می دانست] و کلمچی میان پادشاه [و] ایلچیان [بود] و از دوازده دیوان یکی تعلق بدو داشت پیش آمد. با چند نفر مسلمانان زبانان عربی و پارسی و غیره که تابع او بودند برگرد مسلمانان بایستادند و گفتند که اول دو تا شوید و بعد از آن سر بر زمین نهید سه کرت، اما پیشانی بر زمین نرسانیدند. بعد از آن مکتوب حضرت اعلیٰ سلطنت شعاری خلدالله ملکه و مکتوب مخدوم و مخدومزاده عالمیان امیرزاده بایسنغر بهادر خلد ملکه ۱۲۶ در پارچه اطلس زرد پیچیده به دو دست بلند گرفته که قاعده چنان است که هر چه تعلق به جانب پادشاه دارد در زرد می پیچند. ۱۲۷ مولانای قاضی آمد و آن مکتوب ۱۲۸ بستاند و به دست خواجه سرای داد. ۱۲۹

بعد از آن پادشاه از تخت فرود آمد بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند. یکی دگله و دو قبا و امراء [و] خویشان و فرزندان ایشان را جامه پوشید.

بعد از آن هفت نفر ایلچیان پیش بردند: اول شادی خواجه و کوجبه، ۱۳۰ بعد از آن سلطان احمد و خواجه غیاث الدین و ارغداق و اردوان و تاج ۱۳۱ بدخشی و ایشان را گفتند زانو زنید. زانو زدند.

پادشاه از ایشان [۱۳۹۷] احوال بندگی حضرت سلطنت شعاری خلدالله تعالی ملکه و سلطانه پرسید و بعد از آن پرسید که قرایوسف ۱۳۲ ایلچی می فرستد و مال می آورد. ۱۳۳

در جواب گفتند که آری ایلچی مال می فرستد و داجیان نیز دید ۱۳۴ که ایلچیان او آمده بود و مال آورده.

دیگر پرسید که آنجا نرخ غله گران است یا ارزان.

در جواب گفتند که غله ارزان است [و] نعمت فراوان.

گفت آری چون دل پادشاه با خدای درست است ۱۳۵ حق تعالی نیز

فراخی نعمت ارزانی داشته.

دیگر گفت که ایلچی می خواهم که به قرایوسف بفرستم که آنجا

اسپان خوب باشد، در راه ایمنی هست؟

در جواب گفتند که از این ایمنی هست، اما اگر حکم شاه رخ سلطان باشد توانند رفت.

گفت آری آن را دانسته‌ام. گفت بعد از آن که از راه دور آمده‌اید برخیزید و آش بخورید و از آنجا که ایلچیان را به فضای اول که نشسته بودند بردند و هر کس را یک شیره [و] صندلی بنهادند و بر هر شیره از نقل و غیره چنانچه پیشتر گفته شد.

چون آش بخوردند ایشان را به یامی که از برای ایشان تعیین کرده بودند بردند و سلطان شاه [۳۹۷ ب] و بخشی ملک که نوکران امیرزاده اعظم مغیث‌الحق والدین الغ بیگ گورگان خلدالله تعالی ملکه بودند^{۱۳۶} ایشان را در یامخانه نزدیک آن فرود آورده بودند.

درین یامخانه‌ها در هر خانه کتی به تکلف و بستر و بالش اطلس و کمخا، دو کفش کمخا در غایت نازکی دوخته و کوشکه^{۱۳۷} و صندلی و منقل آتش^{۱۳۸} و ده کت دیگر از چپ و راست آنها همه با بستر و بالش اطلس و کمخا و زیلوچها و حصیرهای نازک که از طول و عرض پیچیده می‌شود و نمی‌شکست، و هر کس را بدین نسق یک خانه^{۱۳۹} مقرر کرده و یک دیگ و کاسه و چمچه و شیره [و] هر روز آن ده کس را یک گوسفند و یک قاز و دو مرغ و هر یک را دو من شرع آرد و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ اندرون پُر حلوه و یک ظرف عسل [و] سیر و پیاز و سرکه و نمک و از تره‌ها [ی] ملّون که درختای می‌باشد و دو^{۱۴۰} کوزه در اسون و یک طبق نقل و خدمتگار چست و چالاک همه صاحب حسن بر دو قدم ایستاده از بام تا شام و [از] شام تا بام که یک لحظه غائب نشوند.

روز دیگر که نهم ذی‌الحجه بود که سجین^{۱۴۱} آمده و سجین آنها را می‌گویند که ایشان را ملازم ایلچیان کرده و در اردوی پادشاه هر جا که باشد گرگیراق^{۱۴۲} ایلچیان ایشان می‌سازند چنانکه اینجا شقاول^{۱۴۳} گویند، ایشان را بیدار کرده که برخیزید که پادشاه طوی می‌دهد و از برای هر کس اسپان زین کرده آورده، ایلچیان را سوار کرده به اردوی پادشاه بردند و ایشان

را در کریاس اول بنشانند^{۱۴۴} و ایلچیان را به پای تختگه داد^{۱۴۵} بود بردند و از بهر پادشاه پنج بار سر بر زمین نهادند و پادشاه از تخت فرود آمد. باز ایلچیان را بیرون آوردند و فرمودند که از اردو بیرون روید که طوی خواهد بود و خود را سبک سازید که ناگاه در میان طوی به قضای حاجت محتاج نشوید که آن زمان بیرون نمی‌توان آمدن. جماعتی بیرون آمدند و پراگنده شدند، باز جمع گشتند و درون رفتند و از کریاس اول گذشتند و به کریاس دوم که تخت‌گاه دادست رسیدند و از آنجا گذشته به کریاس سیم درآمدند، صحنی بغایت گشاده و فرشهای سنگ تراشیده در غایت خوبی و لطافت، در پیشانی آن طنبی بزرگ که مقدار شست گز بود، و روی^{۱۴۶} اردو [و] آن کوشکها بر جانب جنوب، و قاعده ختائی در عمارت ایشان آن است که روی عمارت و در خانه بر جانب جنوب [۳۹۸ ب] می‌کنند، و در درون طنبی تختی به عظمت نهاده [از قد مردی بلندتر و سه طرف نردبانهای نقره] یکی از پیش و دو از چپ و راست، و دو خواجه سرای ایستاده و بر دهان^{۱۴۷} چیزی بسته از مقوی کاغذ تا بن گوش و باز تخت دیگر خردتر بر بالای آن تخت نهاده که پادشاه بر بالای آن می‌نشیند که آن مثل صندلی است بر تخت می‌نهند، اما از صندلی بزرگتر و بسیار گوشها و متکا دارد و پاهای غریب از چپ و راست آن مثل عودسوزی بلند با قبه که بر مهر آن نهاده، و آن تخت [و] عودسوز و صندلی مجموع از چوب^{۱۴۸} تراشیده‌اند و مطلق کرده‌اند.

[مولانا قاضی گفت هشت سال است که این تخت طلا کرده‌اند.]
درین مدت این طلاکاری او هیچ ساویده نشده است و دیگر ستونها و پله‌ها و چوبها که درین عمارت بود مجموع از جوشه^{۱۴۹} رنگ کرده‌اند و روغن داده که قطعاً استادان عراق و خراسان مثل آن رنگ و روغن به کار نمی‌توانند برد.

و شیرها [ی] طعام و نقل و نخل بندی پیش پادشاه نهاده، و از چپ و راست تخت داجیان صاحب وجود ترکش و شمشیر بسته و سپر حمائل کرده و در پس پشت سپاهیان ناچخهای دراز در دست گرفته و در پس پشت ایشان

جماعتی دیگر شمشیر برهنه در دست گرفته [۳۹۹ الف] و بر طرف دست چپ که پیش ایشان مرتبه آن زیادت از دست راست است جای ایلچیان مقرر کرده پیش امرا و آن کس ۱۵۰ که تعظیم می کنند سه شیره می نهند و از آن فرودتر دو تا به یک شیره و می باید که در آن روز هزار شیره مرتب کرده [بل] زیاده پیش مردم نهاده باشد.

دیگر در برابر تخت پادشاه پیش پنجره طنبی کور که بزرگ نهاده و شخصی بر بالای صندلی بلند ایستاده و پهلوی او اهل ساز از انواع منتظر و مترصد، و پیش تخت هفت چتر آن هر یک از رنگی در غایت تکلف.

و دیگر بیرون طنبی از چپ ۱۵۱ و راست مردم جیبابوش ایستاده قریب دویست هزار نفر و از برابر تخت پادشاه مقدار یک گزوار که به کمان سخت بیندازند مثل [جیناق] ۱۵۲ بزرگی که ده گز باشد [در ده گز] یک دیوار ۱۵۳ از اطلس زرد، و در اندرون آن آش پادشاه ترتیب می کنند [و] دراسون، و هرگاه ۱۵۴ بجهت آش پادشاه دراسون ۱۵۵ نعمتی می آورند، به یک دفعه اهل ساز بنیاد ساز زدن می کنند و آن هفت چتر پادشاه در چرخ می آید و با آن خوردنی روان می شود تا نزدیک تخت، و آن آش با دراسون را در حقه بزرگ نهاده که پایه ها دارد [۳۹۹ ب] و سرپوشی از آن جنس بر وی می پوشند. چون ازین جنس استعدادات مرتب شد ایلچیان بر پای ایستاده منتظر دری^{۱۵۶} از پس تخت که در حرم بود [و] پرده بزرگ آویخته و طنبی ابریشمین بر گوشه ۱۵۷ آن بسته از دو طرف و سر طنباب به دست دو خواجه سرای و میان طنباب بر بکره^{۱۵۸} بود که چون طنباب بکشیدند آن پرده پیچیده شد به مثل حصیری که در پیچند به مقدار یک قدم وی، [به این نوع در باز شد] و پادشاه بیرون آمد و سازها می نواختند.

چون پادشاه بر تخت نشست [همه خاموش شدند و بالای سر پادشاه به ده گز بلندی کله بسته بودند. چون سایبانهای چهارده گری از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله بودند بر آن باسمه زده] و [چون] قرار گرفت ایلچیان را نزدیک تخت بردند و فرمودند که سر بر زمین نهید، پنج کرت سر

بر زمین نهادند.

پس اشارت کرد که ایشان را بنشانید. هر یک را بجای او پیش شیرها که نهاده بودند بنشانند و غیر آن که بر شیرها بود ساعت به ساعت آنها و گوشتهای بره و قاز و مرغ و دراسون آوردن گرفتند، و بازیگران به بازی درآمدند.

اول جماعتی پسران چون [ماه]، مثل دختران سرخی و سفیدی بر روی مالیده و حلقه‌های مروارید در گوش کرده و جامه‌های زربفت ختائی پوشیده و نخلها و گلها و لالها [ی] ملّون که از کاغذ رنگین و ابریشم بسته بودند بر دست گرفته [و] در سر ۱۵۹ خلانید [ه] [۱۴۰۰] بر اصول ختایان رقص کردن گرفتند.^{۱۶۰}

بعد از آن دو پسر قریب به سن ده سالگی بر بالای دو چوب معلقها زدند و انواع بازیها کردند.

بعد از آن شخصی برستان^{۱۶۱} خفتیده و پای خود بالا داشت و چند نی بزرگ بر کف پای او نهادند و شخصی دیگر اینها را مجموع به دست بگرفت و پسری ده دوازده ساله آمد و بر بالای اینها رفت و درازی هر نئی هفت گز بوده باشد. بر سر اینها به انواع بازیها کرد و به آخر یک [یک] نی می‌انداخت تا یک نی نماند. بر سر آن یک نی معلق‌ها زد و بازیها [کرد]. بعد از آن حرکات غریب ناگاه از سر آن نی خطا شد چنانکه همه گفتند که افتاد، آن شخصی که خفته بود و نی بر کف پای او بود برجست و او را در هوا بگرفت.

دیگر جماعتی گویندگان و اهل ساز پهلوی یکدیگر، شخصی یاتوغن نواخت و دوازده مقام اصل نموده بر خلاف اصول و آهنگ ختایان و شخصی دیگر بینه^{۱۶۲} مثل آن و دیگری موسیقار و [باز هم ازینها یکی یک دست بر موسیقار و] یک دست بر بینه و صاحب بینه یک دست بر بینه و یک دست انگشت بر ثقبهای^{۱۶۳} نی که در دهان دیگری است و صاحب نی دهان بر نی و چهار [پا] ره بر دست مجموع بر اصول که هیچ یک خارج نگردند.

و این [۴۰۰ ب] مجلس تا آخر نماز پیشین برداشت و پادشاه هم در مجلس بازیگران را انعام فرمود تا چاو آوردند و نقد بدیشان داد، و پادشاه برخاست و به حرم درآمد و ایلچیان را اجازت شد.

و میان صحن آن بارگاه چند هزار جانور پرنده مثل زاغ و زغن و خاد و فاخته و قمری و موسیچه میوه‌ها و ریزه‌ها که افتاده بود می‌ربودند و هیچ از آدمی نمی‌رمیدند و چون شب می‌شود هم بر آن درختان میان سرای می‌آرامیدند و آن را کسی مزاحم نمی‌شد.

القصه این ایلچیان از هشتم ذی‌الحجه^{۱۶۴} سنه [اثنین]^{۱۶۵} و عشرين و ثمانمائه تا [اوائل] جمادی‌الاولی سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه که مدت پنج ماه باشد درین شهر بودند و هر روز علفه‌ای که در روز اول مقرر کردند بتمام و کمال بدیشان رسید و بیرون آن چندین کورت ایشان را طوبها دادند و ترتیبها کردند و در هر کورت که طوی شد بازیگران از نوعی دیگر این طوی دیگر و^{۱۶۶} تکلفات زیاده از مقدم.

فی‌الجمله روز دیگر که عید اضحیٰ بود [و] درین شهر خان بالق پادشاه از برای مسلمانان مسجدی ساخته است ایلچیان و جمعی مسلمانان که در آن شهر بودند در^{۱۶۷} [آن] مسجد رفتند و نماز عید گزارند [۴۰۱ الف] و بعد از دو روز دیگر باز ایلچیان را طوی دادند و هر باریکی را طوی می‌دادند عظمت خود را بیشتر و به نوعی دیگر ایلچیان [را] می‌نمود و بازیگران به انواع دیگر بازیگری می‌کردند، و حقه‌بازیهای غریب.

در هفدهم ذی‌الحجه جماعتی گناهکاران را به سیاست‌گاه فرستادند و قاعده کافران ختائی در دفترهای ایشان نبشته است که از بهر هر گناهی چه نوع عقوبت کنند.^{۱۶۸} بعضی [را] گردن می‌زنند و بعضی را از داری آویزند و بعضی را پاره‌پاره می‌کنند.

چون حکم شد که یکی را به عذاب [قتل کنند]^{۱۶۹} قدری آهک در سر ایشان می‌مالند تا مویشان بال^{۱۷۰} شود. بعد از آن گرد سرش به کارد ببریدند^{۱۷۱} و پوست سرش بر مثال کله پوشی از سرش در ربود. بعد از آن

پاره‌ای آهک بر آن سر پوست کنده ریختند و بعد از آن بر دار ۱۷۲ می‌بندند از سه موضع: اول از گردن، دیگر از میان، دیگر از ساق پای و دستها از پس پشت بسته، و جلادان روی بروی می‌ایستند و اگر صد کس را حکم کشتن شود البته صد جلاد ایشان را بکشند و رسم نیست که جلاد دو کس را بکشد.

و بعد از آن [که] هم چنین بسته است جلاد کاردی و قلابی در دست [۴۰۰ ب] دارد و به قلاب از روی سینه ایشان گوشت بر می‌گیرد و به کارد می‌برد مقدار یک روی ناخن. تمام روی سینه او پلنگ رنگ کردار ۱۷۳ از چوبی درشت [که] مثل سوهانی ساخته‌اند به دو دست محکم بر روی سینه ایشان می‌مالند چنانکه خون ناب روان می‌شود.

بعد از آن دیگ آب جوشان کرده‌اند [و] آفتابه آب جوشان، شخصی دیگر بر آن جراحیها می‌ریزد و دیگر جاروبی در دست آن را می‌شوید و آن کافران نعره می‌زنند و بعضی خاموش‌اند و تحمل می‌کنند و چون این عمل کردند و جراحیها را به آب گرم تازه‌تر ساختند دو کارد پیش شانۀ او فرو بردند و سیخی آهن سرخ کرده کارد بر می‌کنند و به جای آن سیخ آهن تافته فرو می‌برند تا آن سوراخها ۱۷۴ داغ می‌شود و بعد از آن بر می‌کشند و قمی مسین که گلاب بدان در شیشه‌ای ریزند نایژه آن را به موضع سیخ نهاده و آب جوشان در وی می‌ریزند چندانکه از آب جوشان گوشت سرخ ایشان سفید می‌شود. چون عملها کردند و هنوز نمرده بود باز بنیاد بریدن ۱۷۵ می‌کنند. القصه تا آخر روز آن شخص را بدین نوع عذاب [۴۰۲ الف] می‌دهند.

و اگر می‌خواهند که عذابش زیاده باشد تا به ده روز بدین نوع نگاه می‌دارند و بعد ازین عذابها چون مُرد شکمش باز می‌کنند و مجموع آلات بیرون کرده و قُبْرغها ۱۷۶ جدا جدا کردن گرفتند و هر قُبْرغه که جدا کرد کارد مثل قصابان در دهان می‌کردند تا تمامت استخوان ریزه ریزه کردند و پس از آن عرابه آوردند و آن مرداریها بر آن بار کردند، در بیرون شهر مفاکی است

آنجا می‌اندازند.

و در باب گناهکار احتیاط کنند، چنانچه پادشاه را دوازده دیوان است. اگر شخصی به گناهی متهم [شد] می‌باید که به هر دوازده دیوان گناه برو ثابت شود و خصمان او را به او مجادله فرمایند. چنانکه مثلاً اگر در یازده دیوان گناه برو ثابت شده است و در دیوان آخرین ثابت نشد آن شخص را امید خلاص هست^{۱۷۷}. اگر حجتی پیدا کرد که بدان سبب شخصی که در شش ماه^{۱۷۸} راه زیاده یا کمتر است حاضر می‌باید کرد تا تحقیق شود او را نمی‌کشند^{۱۷۹} و در حبس نگاه می‌دارند و به طلب آن شخصی می‌فرستند تا او بیاید و بجهت کنند و بعد از آن قضیه‌ای به آخر رسانند و بسیار گناهکار در حبس ایشان می‌میرد، و هر کس که مُرد تا [۴۰۲ ب] حکم پادشاه نشود در خاک نمی‌توانند کرد.

و در روز بیست و سیم محرم مذکور نبشته بود که آن روز بغایت سرد به اردوی پادشاه رفتند بسیار ختاییان که بودند و بندیان که از شهرها [ی] دور آمده بودند مجموع از سرما مرده و بر در کریاس پادشاه و بر در راهگذارها افتاده و مرده و اسپان پای بر ایشان می‌نهادند و می‌گذشت، و شخصی روایت کرد که آنجا اندرون شهرست و پناه است. در بیرون شهر قریب یک تومان آدمی از دی باز آن سرما مرده‌اند و مثل سگ که در ولایت اسلام مرده باشد و در کوچه‌ها زیر پای آوردند آن کافران از آن خوارتر افتاده بودند، و بندیان پادشاه با دو شاخه و زنجیر بر دست و پای هم‌چنان چنگ شده بودند [و] با خاک شدند.

در سابع عشرین محرم مذکور مولانای قاضی کس پیش ایلچیان فرستاد که فردا سر سال نوست و پادشاه به اردوی نو می‌آید و قولی پادشاه است که هیچ کس دستار و جامه و طاقیه و موزه سفید نپوشد، و رسم ایشان آن است که لباس سفید در تغزیه می‌پوشند.

و در شب بیست و هشتم هنوز نیم شب بود که سجین^{۱۸۰} آمد و ایلچیان را بیدار کرد و سوار ساخت [۴۰۳ الف] و به اردوی بردند و آن

عمارتی عالی بود که بعد از نوزده سال تمام شده بود و آن شب در چنان شهر معظم هرکس در خانه و دکان خود چنان فنار^{۱۸۱} و شمع و چراغ افروخته بودند که گفتم مگر آفتاب برآمده است، چنانکه مثلاً اگر سوزنی بیفتادی پیدا شدی و آن شب زهر سرما شکسته بود، مردم [را] به اردوی نو^{۱۸۲} در آوردند، و از مجموع ختای و چین و ماچین^{۱۸۳} و قلماق^{۱۸۴} و تبت و قامل و قراخوچه و چورچه^{۱۸۵} و دریا بار و سایر ولایات که نام آن معلوم نیست صد هزار آدمی در آن اردوی بودند.

و پادشاه امرای ولایات خود را طوی می داد. ایلچیان را در بیرون تخت گاه^{۱۸۶} شیرها نهادند و امرا خود را در درون بارگاه و تخت گاه خود نشانده بود، و هم چنان غلبه دویست هزار آدمی شمشیر و گرز و ناچخ و ژوبین و دورباش و حربه و تبرزین و آلات حرب در دست گرفته، قریب یک دو هزار آدمی با دبیزن ختائی در دست گرفته ملون و منقش، هر یک برابر سپری بر دوش نهاده و بازیگران و پسران رقص می کردند به طریقه های غیر مکرر و خلعتها و تاجها و لباسها بر خود راست کرده که شرح آن در وصف نگنجد و صفت [۴۰۳ ب] آن عمارت مقدور بیان نیست.

فی الجمله از در بارگاه تا در بیرون یک هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و در درون حرم خود کسی را راه نبود. از چپ و راست عمارت در عمارت و سرا در سرا و باغ در باغ و مجموع فرش سنگ تراشیده^{۱۸۷} که از خاک چینی پخته اند که مطلقاً جوهر او به سنگ مرمر می ماند و مقدار دویست یا سی صد گز طول و عرض، و هر حوالی که بود سنگ فرش مقدار مویی کج [نه] شده و [نه] پیچیده که کسی گوید به قلم جدول کشیده اند، و سنگ تراشیده ها [به] اژدر و سیمرغ ختای منبت و مغفر مثل یشم تراشی که آدمی در آن حیران می شد، سنگ تراشی و درودگری و گل کاری و نقاشی و کاشی تراشی^{۱۸۸} در مجموع این بلاد هیچ کس [چون ایشان] نمی توان کرد، مگر^{۱۸۹} استادان این بلاد بینند تا باورکنند و انصاف دهند. فی الجمله در نیم روز این طوی آخر شد و هرکس به وثاق خود رفتند.

و در نهم صفر سحرگاه اسپان آوردند و ایلچیان را پیش بردند و هشت روز بود که پادشاه از حرم بیرون رفته^{۱۹۰} بود و در بیرون شهر خانه سبزی ساخته بود و در آن خانه هیچ صورت و هیچ بت نبود و پادشاه را عادت بود که هر سال آن چند روز حیوانی [۴۰۴ الف] نمی خورد و پیش حرم نمی رفت و کس را پیش خود نمی گذاشت و می گفت که خدای آسمان را عبادت می کنم و به عبادت خود مشغول بود.

القصّه آن روز باز گشته بود و به حرم می آمد و بسیار تجمل و عظمت و لشکر و خدم همراه بود. پیلان آرایش کرده پیش می بردند و محفّه^{۱۹۱} مدّور مطلقاً بر دوش گرفته بودند.

علمهای سیاه و سرخ و زرد و سبز و زنگاری منقّش به صورت آفتاب و ماه و ستارگان و کوه و دریا و خطوط خطای در پس و پیش او، دیگر نیزه داران و شمشیر [و] ناچخ و ژوبین و دورباش و حربه و گرز و شمشیر و تبرزین و چوگانها با زلف دراز و بادبیزن خطائی و چتر می بر [د]، و پنج محفّه دیگر آرایش کرده مجموع مطلقاً بر دوش مردم، و سازها که شرح آن نمی توان داد بسیار، و مقدار از پنج هزار^{۱۹۲} نفر آدمی از پس و پیش پادشاه می رفتند که یکی پیش و یکی پس. بی قاعده زهره نداشتند که بروند، و کس را زهره نبود که آواز بر آرد، چنانکه گوئی هیچ متنفس نیست بجز آواز سازهای ختائیان که دعای پادشاه می گفتند. چون پادشاه به حرم بیرون رفت باز گشتند و هر کس به وثاق خود [۴۰۴ ب] رفتند.

دیگر در آن ایام رسم ایشان چنان است که شب چراغ می گویند. هفت شبانه روز در اندرون کریاس پادشاهی کوهی از چوب می سازند و روی چوب به شاخ سرو می پوشند چنانکه گوئی کوهی از زمرد است و صد هزار چراغ تعبیه کرده اند و چند هزار آدمی از مقوئی کاغذ ساخته و رنگ چهره و جامه چنانکه از دوری به آدمی می ماند و ریسمانها بر آن چراغها تعبیه کرده اند و موشکها از نطف ساخته که چون یک چراغ را برافروختند موشک بر آن ریسمانها دویدن^{۱۹۳} گرفت و به هر چراغی که رسید روشن شد

چنانکه به یک نفس آن چندان چراغها [که] از بالای کوه تا پایان ۱۹۴ هست روشن می‌شود، در شهر نیز بر در خانه‌ها، دکانها چراغ بسیاری افزونند و در آن هفت روز هر کس هر گناه که می‌کند برو نمی‌گیرند و پادشاه بسیار بخشش می‌کند و کسانی که باقی دیوان دارند و بندیان زندان همه را آزاد می‌کند.

و در آن ساعت منجمان چنان حکم کرده بودند که آتشی پیدا خواهد شد که خانه‌های پادشاه را از آن ضرر رسد، بدان سبب شب چراغ [نه] ساخته بود. اما امرای ختائی بدان وعده شب‌چراغ جمع شده بودند و ایشان را طوی [۴۰۵ الف] داد و انعام فرمود.

در روز یکشنبه سیزدهم سپهینان^{۱۹۵} آمدند و مجموع ایلچیان را پیش پادشاه بردند و در کریاس اول نشانند و مجموع خلایق که از هر دیار آمده بودند صد هزار زیادت^{۱۹۶} جمع گشتند و در کوشک اول تخت مرصع نهادند و درهای کوشک گشادند و پادشاه بر تخت نشست و مقدار صد هزار آدمی در پایتخت زانو زدند و سر بر زمین نهادند و بعد از آن بنشستند و نظاره می‌کردند که تخت دیگر آوردند بلند^{۱۹۷} و در پیش روی پادشاه نهادند و سه کس بر بالای تخت برآمدند و حکمی ویرلیغی که از پادشاه شنیده بود دو کس آن یرلیغ را نگاه داشتند و یکی به آواز بلند بر خوانند، چنانچه مجموع خلایق شنیدند اما به زبان ختائی بود و مردم ما فهم نمی‌کردند.

و مضمون آن حکم این بود که دهم این ماه سر سال بود و شب‌چراغ بود و مجموع بندیان و گناهکاران و آن کسانی که باقی دیوان داشتند بخشیدیم مگر کسی که خون کرده بود و ایلچی تا سه سال به هیچ دیار نرود و زود^{۱۹۸} نقل احکام به هر دیار فرستادند. چون آن حکم^{۱۹۹} که خوانده شد بجهت تعظیم حکم پادشاه [۴۰۵ ب] چتری آوردند و بر سر احکام داشتند و بر چوبی که آن چوب را در زر گرفته بودند و حلقه بر آن بود و طنابی ابریشمین زرد بر آن حلقه آن حکم^{۲۰۰} را از آن بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرو می‌آید، و در پای کوشک مجموع سازها با دهل و دمامه می‌زدند در

فرود آمدن ۲۰۱ حکم و دو محفه مطلقاً آمده بود. چون آن حکم فرود آمد و در یک محفه نهادند و یک محفه از پیش روان شد و مجموع سازها همراه او و خلایق بیرون آمدند. از اردو آن حکم آوردند تا بدان یامی که ایلچیان بودند، تا از آنجا نقل احکام به هر دیار فرستند.

اما پادشاه چون از کوشک فرود آمد مجموع ایلچیان را طلب کرد و طوی داد تا نیمروز. چون طوی آخر شد هر کس به طرفی رفتند.

در غره ربیع الاول ایلچیان را طلب داشتند و پادشاه فرمود تا ده شانقار ۲۰۲ حاضر کردند و گفت شانقار به کسی نمی‌دهم که اسپ خوب برای من [نه] آورده است و به کنایت و صریح ازین نوع سخن گفت. آخر ازین ده شانقار سه به سلطان شاه ایلچی مخدومزاده عالمیان الغ بیگ گورکان و سه به سلطان احمد که ایلچی شاهزاده [۴۰۶ الف] بایسنغر بهادر خلد ملکه بود و سه دیگر به شادی خواجه که ایلچی حضرت اعلیٰ خلدالله تعالیٰ ملکه و سلطانه بود، فاما شانقاران را به جانورداران خود سپرد.

روز دیگر ایلچیان را طلب کرد و گفت شانقارهای خود را نشان کنید. ایشان گفتند ما نشان کردیم. پادشاه گفت لشکر من به سر حد ولایت می‌رود، شما نیز یراق خود بکنید ۲۰۳. با لشکر من روی به ولایت خود آرید. گفتند هر چه پادشاه فرماید چنان کنیم.

بعد از آن [ار] غداق را که ایلچی امیرزاده سیورغمیش نورالله مرقد ۲۰۴ بود گفت شانقار نیست که به تو دهم [و اگر هم می‌بود نمی‌دادم تا] همچنانکه آن بار از ۲۰۵ اردشیر نوکر امیرزاده ابراهیم بهادر باز ستاند [ند] از تو نیز نستاند. او در جواب گفت اگر پادشاه عنایت فرماید و شانقار بدهد کسی از من نتواند ستاند. پادشاه گفت تو اینجا باش تا شانقار برسد به تو دهم و درین نزدیک دو شانقار می‌رسد آن را به تو دهم.

در هشتم ربیع الاول سلطان شاه [و] بخشی ملک را طلب فرمود [و] سنکشی ۲۰۶ فرمود [و] سنکشی به زبان خطائی انعام باشد. سلطان شاه را هشت بالش ۲۰۷ نقره و سه جامه پادشاهی با استر ۲۰۸ و بیست و چهار قلعی ۲۰۹

ولوولیل^{۲۰۹} بیاورد و اسپ یکی با زین و یکی بی زین، و صد چوبه تیر نی و بیست [۴۰۶ ب] و پنج کیبر^{۲۱۰} سه پهلوی ختائی و پنج هزار چاو و بخشی ملک را نیز مثل آن، اما یکی بالش نقره کمتر بود، و خاتون ایشان را بی بالش نقره نیمه آن قماشها فرمود.

و در آن روز ایلچی اویس خان رسیدند با دویست و پنجاه نفر و او را بویا^{۲۱۱} تیمور اتکا می گفتند و پادشاه را دید و سر بر زمین نهاده و مجموع ایشان را جامه وارهای پادشاهی دادند و علفه معین کرد.

و در یوم الاثنین ثالث عشر [ربیع الاول] ایلچیان راطلب داشتند و پادشاه فرمود من به شکار می روم. شانقاران خود را بگیرید^{۲۱۲} [و] نگاه دارید که اگر دیرتر بیایم شما معطل نشوید و طعنه ای چند زد که شانقاران خوب می برید و اسپان بد می آرید. شانقاران را تسلیم ایلچیان کردند و پادشاه به شکار رفت. بعد از آن پادشاهزاده از طرف یمنای^{۲۱۳} آمد و روز بار به جای پادشاهی می نشست.

[و هژدهم ماه ایلچیان به دیدن او رفتند، در طرف شرقی خانه پادشاه به طریق پادشاه] نشستند بود و از چپ و راست همان رسم^{۲۱۴} بود و ایلچیان را هم چنان که پیشتر، شیرها نهادند و آش خوردند و متفرق شد.

در غره ربیع الاخر سجنان^{۲۱۵} خبر کردند که پادشاه از شکار بر می آید پیشواز می باید رفت. رفتند و تا نماز پیشین در بیرون بودند. آخر معلوم شد که روز دیگر می آید. به وثاق باز گشتند. چون به پیام رسیدند شانقار [۴۰۷ الف] کبود سلطان احمد مرده بود. باز همان زمان سجنان آمدند و گفتند سوار شوید و امشب در بیرون باشید تا سحرگاه پادشاه را توانید دید و باران می بارید^{۲۱۶}.

چون سوار شدند بر در یام مولانا قاضی و جمعی با او ایستاده بودند بغایت ملول. از جهت ملامت استفسار کردند. مخفی گفت که اسبی که حضرت سلطنت شعاری خلدالله تعالی ملکه و سلطانه برای پادشاه فرستاده بود در شکار بر آن اسپ سوار شده و آن اسپ پادشاه را انداخته و پای^{۲۱۷}

متألم شده و ازین جهت غضب کرده و حکم شده که ایلچیان را بند کرده به شهرهای شرقی ختای فرستند. اصحاب ازین خبر بغایت ملول شدند. در آن ملامت وقت سنت بود که سوار شدند تا نیم چاشت مقدار بیست مره^{۲۱۸} رفتند. اما از غلبه لشکریان که به شهر می‌رفتند گذر نبود.

القصه به اردوی پادشاه که شب فرود آمده بودند رسیدند. مقدار پانصد قدم در پانصد قدم دیواری که ده گز بلندی آن بود و چهار قدم عرض هم در آن شب که فرود آمده بودند برآورده، و دیوار قالبی در ختای زود می‌سازند و دو دروازه گذاشته و از پس دیوار که خاک [بر] داشتند خندقی شده و بر دروازه‌ها مردان کاری با سلاح [۴۰۷ ب] باز داشته و برگرد خندق مردان با سلاح تا روز بود، و در اندرون آن از اطلس زرد دو چتر مربع به چهار ستون که بلندی آن مقدار بیست و پنج گز بر پای کرده و در گرد آن دیگر خیمه‌ها و سایه‌بانها همه زرد، اطلس زرنشان کرده، چون از سوادشهر به صحرا در آمدند پیدا بود.

القصه چون مقدار پانصد قدم بدین موضع ماند مولانا قاضی اصحاب را فرمود تا پیاده شوند و هم آنجا باشند تا پادشاه برسد و خود پیش رفت. چون پیش پادشاه رسید لیداجی و جان‌داجی که به زبان ختای یکی را سرای لیدا و یکی [را] جبکفو^{۲۱۹} می‌گفتند ایستاده بود و پادشاه در بحث گرفتن ایلچیان بود.

بعد از آن لیداجی و جان‌داجی و مولانا قاضی سر بر زمین نهاده و درخواست کردند که اگر حضرت پادشاه ازینها رنجیده اینها را گناه نیست که اگر سلاطین ایشان اسپ خوب یا بد فرستاده‌اند ایشان را چه اختیار، و بر پادشاه خود حکم نمی‌توانند کرد که بیلاکی خوب باید فرستاد، و دیگر اگر مجموع اینها را پاره پاره کنند سلاطین ایشان را هیچ تفاوت نمی‌کند و این جا نام پادشاه به بدنامی منتشر شود و در همه عالم،^{۲۲۰} که بعد [گویند] چندین سال غایب پادشاه ختای با ایلچیان [۴۰۸ الف] بی‌رسمی کرد و ایشان را حبس و سیاست فرمود. پادشاه را از ایشان این سخن پسندیده آمد و مستحسن داشت و ببخشید.

و بعد از آن مولانا قاضی آمد شاد و مژده رسانید که حق تعالی به فضل و کرم خود برین جمع مسلمان غریب رحم کرد و بر کل پادشاه پرتو مرحمتی انداخت. بعد از آن شیرها آوردند که پادشاه فرستاده. اما آن روز مجموع گوشت خوک با گوشت گوسفند آمیخته بود. مسلمانان از آن نخوردند. و پادشاه سوار شد. چون از در اردو بیرون آمد بر اسب بلند سیاه که چهار دست و پای او سفید بود و آن اسب حضرت امیر و امیرزاده اعظم مغیث الحق والدین الغ بیگ گورگان خلدالله تعالی ملکه فرستاده بود، قبائی ۲۲۱ زربفت زرد بر آن اسب انداخته بودند و پادشاه قبای سُرخ زربفت پوشیده و از اطلس سیاه غلافی دوخته و ریش را در غلاف کرده و هفت عدد محفّه خرد سر پوشیده از عقب پادشاه برگردن گرفته می آوردند که در اندرون آن دخترانی بودند که با پادشاه [به] شکار رفته بودند و یک عدد محفّه بزرگ مربع که هفتاد کس برداشته بودند از عقب ایشان و دو اختاجی از چپ و راست جلای ۲۲۲ پادشاه گرفته، هر دو جامه های [۴۰۸ ب] زربفت پادشاهی پوشید [ه] که آن اسب قدم را یک یک آهسته بر می گرفت و مقدار یک تقنار ۲۲۳ از دست راست و یکی از دست چپ از پادشاه دور سواران صف زده که بر یکی قدم پیش و پس ۲۲۴ [و صفها چندانکه چشم کار می کرد، هر صفی از دیگری بیست قدم دورتر] چنانکه از اردوی که سوار شدند تا در شهر چنین صف زده می رفتند، و در میان پادشاه با ده داجی و مولانا قاضی و لیداجی و جان داجی می رفت.

بعد از آن مولانا قاضی پیش ایلچیان آمد و گفت فرود آئید تا ۲۲۵ پادشاه پیش رسد سر بنهید. چنان کردند و چون پادشاه نزدیک [رسید فرمود که سوار شوید. ایلچیان سوار شده] با پادشاه همراه بودند. پادشاه بنیاد گله کرد با شادی خواجه که بر آن اسب که تو آورده ای سواری کردم در شکار گاه، و از غایت پیری و بی قوتی افتاد، و مرا انداخت و از آن روز باز دست من درد می کند و کبود گشته و بسیار طلی انداختیم تا پاره ای دردش ساکن شده است.

بعد از آن شانقاری طلب کرد و یک کلنگ پرانید و شانقار را رها کرد. رسید و سه لگد زد و گرفت و بعد از آن پادشاه فرود آمد و صندلی آورد [ند] و در زیر پای او نهاد [ند] و صندلی دیگر از برای نشست نهادند. بر صندلی نشست و سلطان [۴۰۹ الف] شاه را طلب کرد و آن شانقار بدو داد. شانقاری دیگر طلب کرد به سلطان احمد داد و شادی خواجه را هیچ نداد و سوار شد. تا خرگوشی پیدا شد شانقاری بر دست داشت بر خرگوش انداخت و دو سگ عقب خرگوش از میان بیرون رفت تا بدانجا که چشم کار می کرد. باری به سلامت بیرون رفت. چون نزدیک شهر رسیدند خلاق بسیار از ختائی و غیره بیرون آمده بودند. فوج فوج از ختایان به زبان ختائی دعای پادشاه می گفتند. بدین شان^{۲۲۶} و شوکت آمد و ایلچیان به وثاق شدند.^{۲۲۷}

یوم^{۲۲۸} الاثنین [رابع] ربیع الاخر سنه^{۲۲۹} سحین ایلچیان را سوار کرده برد و گفت امروز پادشاه سنکشی^{۲۳۰} می دهد. ایلچیان پیش رفتند و چون سلطان شاه و بخشی ملک [را] پیشتر سنکشی داده بود ایشان را [نه] طلبیدند. چون پادشاه بنشست شیره های سنکشی پیش پادشاه جمع کردند.

بعد از آن پادشاه فرمود شیره ها بگرفتند و به یک طرف بردند و امرا^{۲۳۱} را نیز پیش شیره ها فرستاد، چنانکه پادشاه از بالای تخت می دید.

اول سلطان احمد را طلب کردند [۴۰۹ ب] و سنکشی^{۲۳۲} تسلیم او کردند و بعد از او غیاث الدین را، و بعد از او امیرشادی خواجه را شیره پیش نهادند، و دیگر کوچه و دیگر ارغداق، و بعد از آن اردوان، و دیگر تاج الدین بدخشی را و تفصیل هر شیره ای:

آنچه شیره شادی خواجه بود ده بالش نقره و سی اطلس و هفتاد پارچه^{۲۳۳}

دیگر قلقلی^{۲۳۴} و ترقو و لودشا [و] کپکی و پنج هزار چاو [و] خاتون او را چاو و بالش نقره نبود، اما ثلث قماش بود.

و سلطان احمد و کوچه و ارغداق را هر سه، هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس و باقی قماش از قلقلی و ترقو، و لودشا، مجموع نود [و] چهار وصله، مع خواتین [و] هر یک هزار^{۲۳۵} و هزار چاو.

و غیاث‌الدین و اردوان و تاج‌الدین بدخشی را هریک هفت بالش نقره و شانزده اطلس و ترقو و لودشا و کپکی مجموع هر یک را هفتاد و هفت و صله و دو هزار چاو.

ایلچیان سنکشها [ی] ۲۳۶ پادشاه ستانده به وثاقهای خود رفتند.

و درین اثنا یکی از خواتین پادشاه که محبوبه او بود درگذشت و سبب آن تعزیه دیگر پادشاه را نمی‌توانست دید و آن را اظهار نکرد تا ساختگی‌ها [ی] [۴۱۰] تعزیت تمام شد. بعد از چند روز در بیستم ۲۳۷ جمادی الاول گفتند که حرم پادشاه گذشته است و او را فردا دفن خواهند کرد. درین شب ناگاه از قضای الهی از آسمان آتشی از اثر برق که بر سر آن کوشک پادشاه که نوساخته بودند رسید و آن آتش در آن افتاد و چنان در گرفت که گویا صد هزار مشعله است که روغن ۲۳۸ و فتیله درگرفته است، و این عمارت که اول آتش در وی افتاد بارگاهی بود هشتاد گز طول و [سی گز] عرض و استونها لاژورد و حل ۲۳۹ بکار برده و روغن وار، که در آغوش سه مرد نمی‌گنجید. چنانکه مجموع شهر از روشنائی روشن گشت و از آن جا سرایت کرد به کوشکی که بیست گز از آن دورتر بود، و از ۲۴۰ عقب آن بارگاه کوشک حرم بود و از آن بسیار به تکلف‌تر، آن نیز بسوخت، و بر گرد آن گوشکها و خانه‌ها بود هریک خزانه آتش در آن افتاد و قریب دو یست و پنجاه خانه بسوخت و بسیاری مرد وزن بسوختند و تا روز شد هم چنان می‌سوخت و آن روز تا نماز دیگر چند آنچه سعی کردند آن آتش تسکین نمی‌یافت. اما پادشاه با امرا از آنجا بیرون رفته [۴۱۰ ب] بود و ملتفت آن آتش نشد که آن روز از روزها [ی] نیک در کیش کافری خود می‌داشتند، فاما ازین غصه در بت‌خانه رفت و بسیار تضرع کرد که [خدای آسمان بر من غضب کرد و] تختگاه من بسوخت و من هیچ کار بد نکردم، پدر و مادر را نیازرده‌ام و ظلمی نکرده‌ام و ازین غصه بیمار شد و بدین سبب معلوم نشد که آن مرده را بچه نوع دفن کردند و چون به خاک بردند، اما بسیار آرایش کرده بودند.

از جمله بسیار علمها و چوگانها از کاغذ رنگین ساخته و نقاشی کرده بودند و تختی از کاغذ مقوی مقدار ده گز و بر آن تخت صورت آدمیان از کاغذ و صورت اسپان و اشتران بزرگی، اسپ و اشتر مجموع ملون مویهای دروغی و زین و لجام

و غیره، و یک دو هزار شیره پُر نعمت الوان و عرقی و اسپان خاصه آن زن بر آن گه [که] دَخمه بود گذاشتند که به سر خود می چرید که هرگز دیگر ایشان را نمی گیرند، و در آن دخمه بسیاری از دختران و خواجه سرایان که نزدیک بودند مجموع در آنجا غارها کنده بودند و علفه ایشان پنج ساله^{۲۴۲} در پیش ایشان نهاده که هم آنجا باشد تا وقتی که علفه تمام شود ایشان نیز [۴۱۱ الف] هم آنجا بمرند. باوجود این همه ترتیبات^{۲۴۳} بواسطه آن آتش معلوم نشد که او را چون بردند.

و خستگی پادشاه زیادت شد و پسرش به بارگاه می آمد و می نشست، و ایلچیان را اجازت رفتن شد و ایشان را هنوز ساختگی مرتب نشده بود، آن مقدار که بعد از اجازه در آن شهر بودند ایشان را علفه ندادند.

در منتصف جمادی الاول ایلچیان از خان بالق بیرون آمده داجیان با ایشان همراه کردند و همچنان که در رفتن به هریام [که] می رسیدند همه چیز^{۲۴۴} واولاغ و عرابه می گرفتند و در شهرها و قصبه ها ایشان را طوی می دادند.

در غره رجب به شهر پنگان^{۲۴۵} رسیدند. مجموع حکام و اکابران شهر تعظیم ایلچیان و داجیان کردند و به استقبال بیرون آمدند و بسیار شهر خوش و به قاعده بود که آنجا بارهای مردم می گشادند و می دیدند که در بارها چه چیز است و هر چه حکم بود که [از] ختای بیرون نبرند مثل چا و^{۲۴۶}، اما ایلچیان حکم حاصل کرده بودند که بار ایشان نکاوند.

روز دیگر ایلچیان را طوی به عظمت دادند و تکلف بسیار کردند. [از] آنجا روز به روز کوچ می کردند.

تا پنجم شعبان به قراموران رسیدند و از آنجا به قرار هر روز به یامی [۴۱۱ ب] و هر هفته و کمتر به شهری می رسیدند و طوی می خوردند.

تا بیست و سیم شعبان به شهر قمجو که چهار پایان و نوکران در وقت رفتن سپرده بودند رسیدند و کسان خود با هر چه گذاشته بودند همه سلامت یافتند. فاما خبرهای یاغی گری بود اطراف مغولستان و راه نایمن نشان می دادند، بدان سبب آنجا توقف کردند تا دو ما [ه] و نیم نزدیک.

و در هفتم ذی القعد [ه] از قمجو کوچ کردند و در هفدهم به سگجور رسیدند

و آنجا خبر راه بدیشان می دادند. چند روز در آنجا توقف کردند. ایلچیان شیراز و اصفهان آنجا رسیدند. پهلوان جمال الدین از اصفهان ایلچی امیرزاده اعظم امیرزاده رستم^{۲۴۷} و امیرحسن از شیراز ایلچی امیرزاده اعظم ابراهیم سلطان بهادر، و بیش از حد صفت نایمندی راه کردند و ایشان گریخته بیراهه بر کوهها زده بودند و رسیده، و بدین سبب در سکجو مدتی دیگر مقام کردند.

تا منتصف محرم الحرام سنه [خمس و] عشرين و ثمانمائه از سکجو کوچ کردند، و چون به قراول رسیدند اهل قلعه گفتند که قاعده اهل ختای آن است که همچنانکه در وقت آمدن اسماء مردم شمارا^{۲۴۸} نبشته اند در وقت بیرون [۱۴۱۲] رفتن نیز همان دفتر پیش آرند و احتیاط کنند^{۲۴۹} و اگر نه پادشاه بر ما غضب کنند. فی الجمله نبشتند.

و در جمعه نوزدهم^{۲۵۰} شعبان سنه ثلث عشرين از قراول ختای گذشته بدان ولایت در رفته بودند.

و در جمعه پانزدهم محرم^{۲۵۱} سنه خمس و عشرين و ثمانمائه از قراول ختای بیرون آمدند و از ترس یاغیگری راه چول اختیار کردند.

و در ثامن^{۲۵۲} ربیع الاول از چول گذشته به سبب آنکه از ختن متوهم بودند چند روز در آن صحاری بودند.

تا در دهم جمادی الاول سنه المذکور به ختن رسیدند، و از آنجا کوچ کرده در سادس رجب به کاشغر فرود آمدند.

و در حادی عشرين رجب از عقبه اندکان^{۲۵۴} گذشتند، و از آن منزل بعضی به راه سمرقند رفتند^{۲۵۵} و بعضی^{۲۵۶} به راه قراتگین^{۲۵۷} و بدخشان. در بیست و یکم شعبان به حصار^{۲۵۸} شادمان رسیدند.

در غرة رمضان المبارک به بلخ آمدند [ند].

و از آنجا در عاشر رمضان المبارک سنه خمس و عشرين و ثمانمائه به دارالسلطنت هراة صانها الله تعالى عن الآفات و البلیات فرود آمدند و به آستان بوسی حضرت سلطنت شعاری رسیدند، بمنه و کرمه.

یادداشت‌های زبده التواریخ

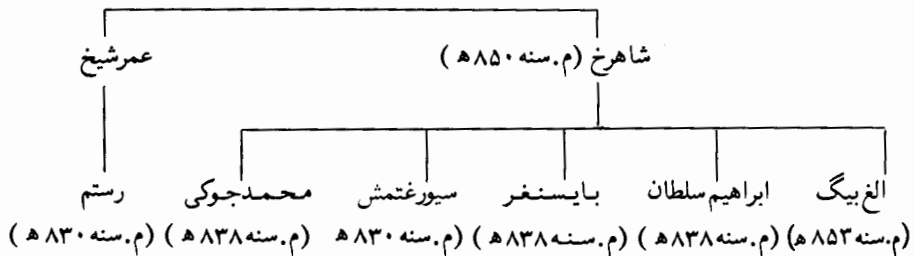
(۱) رجوع کنید به Cathay and the way thither مصنفه سیر هنری یول (Yule) جلد اول صفحات مقدمه‌اش برای تعلیقات بسیار مفید برین سفرنامه که بعضی از حواشی صفحات آینده هم از آن کتاب مأخوذ است، صاحب مطلع السعدین همین سفرنامه را مختصراً درج کتاب خود کرده است، و ازین روی مقابله متن به آن کتاب کرده شد، و دو نسخه از و به کار برده، اولاً روتوگرافی این کتاب که در خزانه مخطوطات پنجاب یونیورسیتی موجود است و از اصل حاصل کرده‌اند که مال کرائست کالج کیمبرج است و ثانیاً نسخه مطبوعه این سفرنامه که قاترمیر از روی مطلع السعدین در Notice et extraits etc. vol 14,1 شایع کرده و زیاداتی که از روی مطلع السعدین درج متن شد محدود به قلابین این طور [] و آنچه قیاساً افزوده شد در قوسین این طور () .

(۲) سنه ۱۴۲۲

(۳) یعنی شاهرخ سلطان پسر تیمور گورکان.

(۴) بایسنغر پسر شاهرخ سلطان بود و چون ذکر برادرانش و غیرهم در سطور آینده می آید نسب و فیات ایشان درج ذیل کرده می شود.

تیمور (م. سنه ۸۰۷ هـ)



(۵) ۲۳ نوامبر سنه ۱۴۱۵

(۶) اصل: پانزدهم

(۷) اصل: دو

۸) در مطلع السعدین گفته است که میرزا بایسنقر به تأکید تمام خواجه غیاث الدین را گفته که هر چه بیند بطریق روزنامه‌چہ ثبت نماید.

۹) یکم محرم سنه ۸۳۳ هـ = ۱۷ جنوری سنه ۱۴۲۰

۱۰) برکنار آمدن بر راه نخشب در صغد ۱۸ فرسخ از بلخ

۱۱) وفات این امیرزاده در سنه ۸۳۰ هـ واقع شد. پس ظاهر است که این جمله بعد از وفات امیرزاده افزوده شده.

۱۲) والی خوارزم

۱۳) ۱۰ صفر سنه ۸۲۳ هـ = ۲۵ فروری سنه ۱۴۲۰

۱۴) ۱۲ ربیع الاول سنه ۸۲۳ هـ = ۲۷ مارچ سنه ۱۴۲۰

۱۵) سیرام واقع بود برکنار رود اریس که معاون سیحون است و هشت میل بشرق چیمکنت، قبل از حمله‌های مغول این شهر را اسبججاب نام بود.

۱۶) پانزدهم اپریل سنه ۱۴۲۰

۱۷) یعنی بلاد مغول (یول)

۱۸) رک به یول ص ۵۲۵

۱۹) سی و یکم می سنه ۱۴۲۰

۲۰) رک به یول ج ۱ ص ۵۵۱ حاشیه ۱

۲۱) ۴ جون سنه مذکور

۲۲) مطلع السعدین: آب کنکر، اما بقول قاتر میر غالباً این همان آبی است که آن را رود کون گز گویند.

۲۳) حاصل این که شاه جهان را دو دختر بود: یکی در حباله ازدواج سلطان شادی ولد

محمد بیگ و دیگر در عقد میرزا محمد جوکی ولد شاه رخ بهادر.

۲۴) یعنی قریب به ۲۱ ماه جون سنه ۱۴۲۰ م

۲۵) ۲۰ جون سنه ۱۴۲۰ م

۲۶) اصل: دادر که‌های سخت

۲۷) یعنی بودائیا بودند

۲۸) یعنی ساکیامنی

۲۹) ۱۳ جولائی سنه ۱۴۲۱ م

۳۰) اصل: بابری، مطلع (نسخه قاتر میر): بابری، حبیب السیر: بابری.

۳۱) در مطلع السعدین می نویسد: و از آنجا به بیست و پنج کوچ راه چول و بادیه قطع کرده به هردو روز آب می یافتند و دوازدهم ماه شعبان در اثناء بیابان بشیر و گاوقطاس دوچار شدند و آنجا گاوچنان بزرگ می شود که گویند نوبتی سواری را از پشت زین بر سر شاخ ر بوده و مدتی بر سر شاخ

بود (بجای شیر در بعضی نسخ شتر نوشته است) یعنی شتر وحشی و گاو قطاس که yak است.

(۳۲) یعنی مفازة گوبی را عبور می کردند، چول یعنی بیابان و ریگ زار است.

(۳۳) ۲۲ اگست سنه ۱۴۲۰

(۳۴) Sucheu

(۳۵) مطلع: دو

(۳۶) خوانچه پایه دار

(۳۶/۱) نوعی از شراب متعارف ترکستان (بهار عجم)

(۳۶/۲) کذا، محمد شفیع حدس زده که «اینست» درست است.

(۳۶/۳) ۱۶ شعبان سنه ۸۲۳ هـ = ۲۶ اگست سنه ۱۴۳۰ م

(۳۷) مطلع السعدین: نیزه، حبیب السیر: تیره، و درص ۲۷۵ س ۳ به جای دو چوبه و آن خیمه

دو تیره

(۳۸) کذا در اصل اما غالباً صوابش مقدار است

(۳۹) اصل: چنانکه از، تصحیح قیاسی است و زیادات از مطلع.

(۴۰) مطلع: نخلی

(۴۱) اصل: صندل، تصحیح از روی مطلع

(۴۲) کذا در اصل، محمد شفیع حدس زده است به «باشد» (ا.ا.).

(۴۳) مطلع: فندق

(۴۴) اصل: ترها کرده

(۴۵) اصل: جریره، مطلع: خربزهای

(۴۶) مطلع: امیر کسی را کاسه داشت

(۴۷) ترغو نوعی از بافته ابریشمی سرخ رنگ باشد (هفت قلزم)

(۴۸) مطلع: که مردم حیران می شدند

(۴۹) کذا ناقصاً در اصل بدون بیاض، مطلع السعدین و بعد از چند روز بقراول رسیدند و این

قراول قلعه ایست الخ. در آخر سفرنامه گفته است که در جمعه ۱۹ شعبان سنه ۸۲۳ هـ از قراول ختای گذشتند.

(۵۰) قراول در لغت بمعنی کسی که سیاهی ببیند و بر دیدبان نیز اطلاق کنند و

میرشیکاری که صید را از دور ببیند و فوجی که پیش پیش رود و از سیاهی زدن غنیمت خبر دهد چه / او

هم دیدبان است (بهار عجم). بقول یول درین موضع از قراول دروازه دیوار چین مراد است که به صورت

قلعه ای است و او را کیایوکوان (یعنی قلعه دروازه یشم) می نامند و هوان سانگ در مائه ششم ذکر

از و آورده و در عهد شاهان منگ حد سلطنت چین این جا منتهی می شد.

(۵۱) بر قیاس عبارت مطلع

(۵۲) اصل: شکجو

(۵۳) اصل: برسکار

(۵۴) مطلع: مجوزه (و در نسخه مجوزه) بر صفحه ۲۸۳ این لفظ را مخوره نوشته است.

(۵۵) مقرنس بنای بلند و مدور را گویند که با نردبان بران روند... و بمعنی رنگ برنگ هم آمده و در کنزاللغات عربی نوشته: عمارتی را گویند که نقاشی کرده باشند و هفت قلم. قاتر میر او را مرادف Varnished قرار داده است و یول او را این طور ترجمه کرده Covered with lacquer of cathay. اما به گمان محال نیست که مراد مصنف این است Surmounded with spires, in the Cathay on fashion.

(۵۶) اصل: ختای، عبارت مطلع السعدین این طور است: و درین شهر چند بتخانه هریک قریب به ده جریب

(۵۷) اصل: معذور تصحیح از روی مطلع

(۵۸) اصل قوعو، اما در مواضع دیگر قرعو و قراغو، اما در مطلع السعدین در هر موضع قرغو نوشته است.

(۵۹) کذابه هر موضع، اما در مطلع السعدین گئی ذی فونوشته است، (و در بعضی نسخ قو بجای

(فو

(۶۰) مطلع:

(۶۱) چوکی و پاسداری

(۶۲) اصل: بیوست.

(۶۳) اصل: شکجوه تا همجو، تصحیح از روی مطلع

(۶۴) قمجوز از شکجو، تصحیح از روی مطلع، قمجوز = Konchen

(۶۵) اصل: پرغه، مطلع السعدین: یُرغه (در بعضی نسخ یرقه)، یورغا اسپ راهوار را گویند (رسالة فضل الله خان)

(۶۶) مطلع: چینو، چنو، بیسفو (باختلاف نسخ). کاترمر در ترجمه اش Tchifou نوشته است، یعنی که چیفو بوده باشد در اصل.

(۶۷) مطلع: بر سرگره، اما رجوع کنید به ص ۲۸۵ س ۱

(۶۸) یعنی بسته

(۶۹) (= جَلُو)

(۷۰) اصل: تعصب، مطلع: بتعصب و در بعضی بتعصب (حبیب السیر: باقویان بتعصب

یکدیگر پیش پیش اسپ دوند)

(۷۱) در مطلع السعدین این لفظ را در اسون نوشته است (به معنی شراب برنج است، ا.ا.)

(۷۲) مطلع: دوسون

(۷۳) اصل: نمند

(۷۴) عبارت مطلع السعدین این طور است: باقی مردم در پس پشت ایشان صف صف بسان مسلمانان در صف های نماز ستاده.

(۷۵) اصل: پره‌ای، تصحیح قیاسی است

(۷۶) اصل: درین، تصحیح از روی مطلع

(۷۷) مطلع: گزی

(۷۸) یعنی درویشان بودائی مذهب لامه‌ها، رجوع کنید به انسائیکلوپید یا آف اسلام

ذیل بخشی

(۷۹) اصل: سکانی، تصحیح از روی مطلع، این شکمانی محترف سکيامنی است

(۸۰) کذا در چاپ محمدشفیع، صورت مصطلح «دارافزین» است (۱.۱).

(۸۱) محمد شفیع حدس زده که «یک گز» درست است.

(۸۲) اصل «در» تصحیح از روی مطلع و حبیب السیر.

(۸۳) مطلع (نسخه کاترم): بلندی دوازده گز، (نسخه کرائست کالج): بلندی دوازده گز،

حبیب السیر: ارتفاعش دوازده گز، یول (I,cciv حاشیه) می گوید: عبارتی که به ابعاد این کوشگ تعلق دارد (یعنی دوریست گز و دوازده گز محترف و ناقابل فهم است).

(۸۴) اصل: جواب، تصحیح از روی مطلع

(۸۵) اصل: سیل.

(۸۶) اصل: که

(۸۷) در مطلع السعدین افزوده است: مگر شیری که مرزا بایسنفر فرستاده بود و پهلوان

صلاح الدین شیربان خود به درگاه پادشاه رسانید.

(۸۸) مطلع: چهارم ۱۳ شوال سنه ۸۲۳ هـ = ۱۲۲ اکتبر ۱۳۲۰ هـ

(۸۹) مطلع: بر دو طرف آب

(۹۰) اصل: برین

(۹۱) بقیاس «یول» این شهر غالباً Lancheu بوده باشد که دارالخلافة صوبه کاتسواست،

و اغلب که خواجه همین را حسن آباد خوانده

(۹۲) اصل: درین

(۹۳) اصل: بشهر

(۹۴) مطلع: چند شهر

(۹۵) ظاهر است که ایلچیان رودخانه هوانگ هورا بار دگر عبور می کنند به محلی که او

حداصل است میان صوبه شنسی و شانسی (یول)

(۹۶) اصل: جهدین قو، مطلع: صدین قور — بقیاس «یول» این شهر Chingtingfu

بوده باشد.

(۹۷) مطلع: خطا

(۹۸) حیب السیر: طبقه

(۹۹) بند پا. کعب (هفت قلزم)

(۱۰۰) اصل: بمقرنش

(۱۰۱) اصل: تنقه، اما تیفه در مطلع السعدین، قاتر میر این لفظ را بمعنی pedestals گرفته، و غیر محتمل نیست که تیفه باشد که مرادف تیه (بمعنی پشته است)، در مطلع السعدین بعد لفظ ایستاده جمله دیل را افزوده است و آن خود نمی نماید و گوئی معلق ایستاده.

(۱۰۲) یعنی گریوه ها و پشته ها.

(۱۰۳) قوچقار بمعنی گوسفند شاخ دار است، (رساله فضل الله خان). قاتر میر (در حواشی این سفرنامه) نوشته است که قوچقار گوسفندی است وحشی بزرگ، علی الخصوص در بلادی که به نواح منبع جیحون است یافته می شود.

(۱۰۴) اصل: ملهای، تصحیح از روی مطلع، تکه بز نر را گویند (رساله فضل الله) اما در هفت قلزم تکه بالفتح نوشته است و گفته که بمعنی بز نر آمده اعم از بز کوهی و غیر کوهی و بز نر را نیز گویند که سرگروه و پیش رو گله گوسفندان باشد.

(۱۰۵) ۱۴ دسمبر.

(۱۰۶) اصل: هنوز، تصحیح از روی مطلع.

107) "The City had been resently reoccupied alter the temporary transfer of the court to Nanking." Yule,icciv.

(۱۰۸) در مطلع سعدین مجوزه آمده و هر دو محل تردیدست (۱.۱).

(۱۰۹) چوب بندی که بجهت نقاشی کردن عمارت یا آئینه بندی و امثال آن بندند (از هفت قلزم). در وقفنامه ربع رشیدی آمده است. (۱.۱).

(۱۱۰) بیاض در اصل، از روی مطلع نوشته شده

(۱۱۱) مطلع: فضائی.

(۱۱۲) مطلع: کوشکی کرسی آن سی گز.

(۱۱۳) مطلع: بالای آن.

(۱۱۴) طنابی: طئیی ایوانی که توی ایوان کلان باشد، سنجرکاشی.

فتاد برف، بخاری سبک برافروزم	که وقت صحبت شبها و گوشه طئبی است
به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط	مراکه مصطبه ایوان و پای خم طئبی است
	(بهار عجم)
	(حافظ)

در شالامار لاهور چون براه امرتسر رود از دروازه کلان داخل می شویم اولین جاها که درو قدم می نهیم خانه ایست ظنّبی که صاحب پادشاه نامه (جلد ۲ ص ۳۱۲) در صفتش می نویسد: عمارت شمالی که آرام گاه اقدس [یعنی آرام گام شاه جهان پادشاه] است... خانه ایست ظنّبی بطول ده گز و عرض هفت و در وسط آن حوضی است منبت کار از سنگ مرمر چهارگزر در چهار و در بازوی آن دو حجره. این حوض درین وقت موجود نیست. اما تا چند سال پیش ازین بود، و این دروازه کلان که حالا موجود است در زمان صاحب پادشاه نامه نبود، و خانه ظنّبی مذکور مدخلی از جانب شمال نداشت.

(۱۱۴) کذا، مطلع: و بر بالای کوشک پشت دروازه.

(۱۱۵) مطلع: فضا

(۱۱۶) مطلع: شبکه

(۱۱۶*) مطلع: مثلث همچو خرگاهی قسین، مفهوم جمله بقول قاتر میر اینست: (Round the throne stood a triangular pavilion, having the from of a tent, made of satin).

بنک سیخ آهنی باشد که سر آن را پهن کرده باشند برای نان از تور جدا کردن.

(۱۱۷) اصل: زرد مجبور یشان، تصحیح از روی مطلع

(۱۱۸) مطلع: بغایت بسیار

(۱۱۹) مطلع: افزون از حدود شماره

(۱۲۰) اصل: کوچ، در مطلع بعدش افزوده: نه کوسه

(۱۲۱) مطلع: گره زده. (۱۲۲) اصل: و این

(۱۲۳) اصل: رسیدند، تصحیح از روی مطلع

(۱۲۴) اصل: بخیر، تصحیح از روی مطلع.

(۱۲۵) بقول یول این درست نیست، در قانون خطائی فقط حکم قتل باید اولاً در دارالسلطنت

در عدالتی خاص تصدیق شود.

(۱۲۶) در مطلع افزوده: و باقی شاهزادگان و امرا را

(۱۲۷) اصل: پیچید، مطلع پیچند

(۱۲۸) مطلع: مکاتب

(۱۲۹) در مطلع افزوده است: و پادشاه گرفت و گشاد و دید و باز بخواجه سرا داد.

(۱۳۰) اصل: کوچکه

(۱۳۱) مطلع: تاج الدین

(۱۳۲) قرایوسف از تراکمه قراقیونلو بود و اینها اولاً به جنوب بحیره وان متسلط شده بعد

هنگامی در ارمنیه و آذربایجان بنای حکومت خود نهادند، جلوس قرایوسف در حدود سنه ۷۹۰ هـ

بود، در یورشهای تیمور به مرات از ملک خود فرار شد و باز آمد و بالاخره بعد وفات تیمور در سنه

۸۰۷ هـ باز باطمینان بر تخت سلطنت نشست و در سنه ۸۲۳ هـ بمرد.

(۱۳۳) مطلع: آوردند (و در بعضی نسخ: دهد)

(۱۳۴) کذا

(۱۳۵) مطلع: راستست

(۱۳۶) اصل: بودند که

(۱۳۷) مطلع: کوشکه (جنلیق یا جینلق)

(۱۳۸) مطلع: منقل و جایگاه آتش

(۱۳۹) مطلع: در یک خانه

(۱۴۰) اصل: در تصحیح از روی مطلع

(۱۴۱) اصل: همچنین، مطلع: سجنین (وسجین در اکثر نسخ)، اما یول (I,ccvi)

می گوید که لفظ چینی *soe jen* است که بمعنی *Palace man* یا خواجه سراسر است، و مرادش درین محل این است *an officer who has charge of the ambassadors* گمان می شود که در نسخه اصل این کتاب سجنین نوشته بود که محرف سجن است. اما در بعض جاها این لفظ در کتابت محرف شد.

(۱۴۲) بظاهر بمعنی ساز و سامان است، کرک پوستین و پشم را گویند و یراق بمعنی

سامان ضروری است (چنانچه یراق کردن بر صفحه ۲۹۷ س ۱۶ بمعنی سامان سفرو آماده کردن آمده است) پس گویا معنی ترکیب اولاً سامان پوشیدنی ها باشد. در آئین اکبری گر کیراقخانه بمعنی *Wardrobe* آمده است، و به تعمیم مطلق ساز و سامان در کتب لغة این لفظ را نیافتیم.

(۱۴۳) مطلع: شقاوول، صاحب لغات نوائیه می نویسد که شیقاوول آن کسی است که

ایلچیان را مصاحب باشد، بقول قاتر میر در حواشی این سفرنامه: *is one who introduces the ambassadors* شقاوول و بحواله تاریخ رشیدی شقاوول را مرادف مهماندار قرار داده، *Shaw* در فرهنگ ترکی نوشته است که شقاوول صاحب منصبی کبیر است نزد شاهان ایشیای وسطی: حاکم بر قاضی ها و ملاها.

(۱۴۴) در مطلع افزوده است: تا روز آن زمان قرب دو یست سیصد هزار آدمی جمع شده

بودند، چون روز شد آن سه دروازه را گشادند.

(۱۴۵) مطلع: پای تخت، دادگاه (محمد شفیع به صورت به پای تختی که داد [گاه] است

ضبط کرده ولی به استناد پنج سطر بعد آن را به پای تختگه داد ضبط کردم. ا.ا.)

(۱۴۶) اصل: روی ازدوان

(۱۴۷) اصل: دوهانی

(۱۴۸) اصل: جب، تصحیح از روی مطلع

(۱۴۹) اصل: حدشه، مطلع: جوشه

(۱۵۰) اصل: لکسن، مطلع: هرکس

(۱۵۱) اصل: است از

۱۵۲) بیاض در اصل، این لفظ که معنی اش معلوم نشد در بعضی نسخ مطلع جینلق و در بعضی جینلق نوشته

۱۵۳) در مطلع ندارد

۱۵۴) اصل: نیرکاه، تصحیح از روی مطلع

۱۵۵) اصل: و دراسون

۱۵۶) اصل: که دری

۱۵۷) اصل: آن گوشه

۱۵۸) اصل: یک کره، تصحیح از روی مطلع

۱۵۹) اصل: در سر حداند، مطلع: بر سر خلانیده

۱۶۰) اصل: کردند

۱۶۱) یعنی مستقلی شده (محمدشفیع استان چاپ کرده و در لغات ستان ضبط شده است

(۱.۱)

۱۶۲) اصل: بیشه (درین موضع و به جاهای دیگر بلبسه، بلبسه)، مطلع: بینه (و پیه).

۱۶۳) اصل: بنقهای

۱۶۴) این سهواست از مصتف از آنکه رفتن ایلچیان از هرات به ذیقعه سنة ۸۲۳ بود

(۲۷۱) و رسیدن ایشان به خان بالق به ذی الحجة سنة ۸۲۳ هـ که درینجا (و به تبع زبده در مطلع

السعدین نیز) نوشته است.

۱۶۵) اصل: اثنی

۱۶۶) مطلع: نوعی دیگر بهتر از پیشتر بازیها کردند، شاید در اصل «بازیگری از نوعی دیگر

ازین طوی دیگر» بوده باشد.

۱۶۷) اصل: از

۱۶۸) تفصیل انواع عقوبات را صاحب مطلع مرفوع القلم کرده، تصحیح درین سطور قیاسی

است.

۱۶۹) بیاض در اصل بقدر دوسه لفظ، و بعدش لفظ او، آنچه محدود بقوسین است از روی

حدس و تخمین افزوده شد.

۱۷۰) بالی (؟)

۱۷۱) اصل: بکارند بیرندید

۱۷۲) اصل: برادر

۱۷۳) اصل: آواز پلنگ زنگ کرد از، تصحیح قیاسی است، پلنگ رنگ آن که جلدش

چون پلنگ نقطها از رنگ دیگر داشته باشد.

۱۷۴) اصل: سارخها

۱۷۵) اصل: بردیدن

- (۱۷۶) قبرغه (بهلو).
- (۱۷۷) یول می گوید: شک نیست که مصنف درین باره مغلطه خورده است.
- (۱۷۸) مطلع: ماهه
- (۱۷۹) اصل: کشتند
- (۱۸۰) در مطلع بعدش افزوده: و خشت تراشیده
- (۱۸۱) مطلع: کاشی کاری
- (۱۸۲) مطلع: اگر
- (۱۸۳) مطلع: نرفته
- (۱۸۴) اصل: تحفه در مطلع مثل متن
- (۱۸۵) اصل: همجین سخن، مطلع: وسحنین، رجوع کنید به حاشیه ۱۴۱
- (۱۸۶) اصل قتاز، تصحیح از روی مطلع، فنار = paper lantern
- (۱۸۷) اصل: بود، تصحیح از روی مطلع
- (۱۸۸) اصل: کاجین، تصحیح از روی مطلع (نسخه کرائست کالج)
- (۱۸۹) اصل قلمساق، تصحیح از روی مطلع (نسخه مذکوره)
- (۱۹۰) یول در نقشه ایشیا که در جلد اول کتاب خود شامل کرده است بلاد چورچه را در مانچوریا نشان داده است، و بر حاشیه ص ۲۶۷ گفته است که ایشان اجداد مانچوهای این زمان بودند.
- (۱۹۱) اصل: نخوکاه، تصحیح از روی مطلع (نسخه مذکوره)
- (۱۹۲) مطلع: پنجاه هزار
- (۱۹۳) اصل: و بدو یدن
- (۱۹۴) اصل: بان ماه، تصحیح از روی مطلع
- (۱۹۵) اصل: سخنان، مطلع سجنین و سجنین و سجنینان باختلاف نسخ
- (۱۹۶) مطلع: زیادت از صد هزار
- (۱۹۷) اصل: و بلند
- (۱۹۸) مطلع ندارد
- (۱۹۹) اصل: حکم بود چون
- (۲۰۰) اصل: حاکم، تصحیح از روی مطلع
- (۲۰۱) اصل: آمدند
- (۲۰۲) رجوع کنید به حاشیه یول (I,ccvi) که از آن مستفاد می شود که این جانور بر ساحل بحر منجمد شمالی یافته می شود و او را رؤسای ایلهای تاتاریه شمالیه بخاقان چین بیاج می فرستادند. در هفت قلم (بدیل سنقر) می گوید که آن «مرغیست شکاری از جنس چرخ. گویند بسیار زنده می باشد و پادشاهان پیوسته بدان شکار کنند. اما شوقار را جنس چرخ (Hawk) گفتن

- درست نیست. رجوع کنید به فرهنگ شا (Shaw) که نام اصلاحی این جانور را (Falco Hendersani) نوشته است.
 (۲۰۳) اصل: بکنند.
- (۲۰۴) وفات امیرزاده در سنه ۸۳۰ هـ و قصه متن در سنه ۸۲۳ هـ واقع شده. پس این جمله دعائیه را حافظ ابرو هنگام تألیف این حصه کتاب در سنه ۸۳۰ هـ افزوده است.
- (۲۰۵) اصل: باز از شیراز او، مطلع: آن کرت از اردشیر نوکر میرزا سیورغتمش، قاتر میر کرت را کره اسپ - نوشته است.
- (۲۰۶) در اکثر نسخ مطلع سنکش نوشته است (و در یکی سنکس). اما در اصل بهر موضع یاه در آخر نوشته است.
- (۲۰۷) رجوع کنید به یول (۱: ۱۱۵ حاشیه ۴) برای معنی این لفظ، حاصلش این که بالش مقداریست از زر که بقول جوینی وزنش پنج صد مثقال است (خواه از سیم باشد و خواه از زر) و بقول وصاف بالش زر دو هزار دینار و بالش سیم دو صد دینار و بالش چاوده دینار قیمت دارد، اما در مصتفات مات بعد قیمت بالش ازین ها متفاوت است.
- (۲۰۸) اصل: استراباد، تصحیح از روی مطلع
- (۲۰۹) مطلع قاتر میر قلعی لیک باسا، مطلع (کرائست کالج): قلعی ولودلنگ و شاد، رجوع کنید به حاشیه ص ۲۳۴
- (۲۱۰) اصل: گئیر، پیکان پهن که به شکار اندازند (بهارعجم)
- (۲۱۱) مطلع (نسخه کرائست کالج): بوت
- (۲۱۱/۱) ۱۳ ربیع الاول سنه ۸۲۳ هـ = ۱۸ مارچ سنه ۱۳۲۱ م اما بحساب و وستفلد این روزیوم الاثنین نبوده، بلکه چهارشنبه بود.
- (۲۱۲) اصل: بگردد.
- (۲۱۳) مطلع (نسخه کرائست کالج): ولایت نمنا، گنج البحر بحواله ظفرنامه نوشته است که زخان بالغ تا به تمنای که از شهرهای معظم خطاست چهل منزل می گویند.
- (۲۱۴) اصل: رستم تصحیح قیاسی است. جمله در مطلع این طور است: و اطراف همچنان برآراسته.
- (۲۱۵) اصل: سجستان.
- (۲۱۶) اصل: بازان
- (۲۱۷) اما در سطور آینده پادشاه خود می گوید که دست من درد می کند
- (۲۱۸) مره = یک فرسنگ شرعی (ص ۳۲۶) که باندازه یول قریباً $\frac{1}{4}$ ۳ میل بود و مسافتی که طی کردند کم از پنج میل، اما بحسابی که او بحواله کلاو یخو درج کرده است می توان گفت که شش میل رفتند.
- (۲۱۹) مطلع (قاتر میر): جیکفو (نسخه کرائست کالج): خیکفو
- (۲۲۰) مطلع: و گویند (اصل عاتب بجای غایب که تصحیح قیاسی است)

- (۲۲۱) مطلع: عبائی
 (۲۲۲) جلو عنان اسپ
 (۲۲۳) مطلع: نغمار، نُخمار بمعنی تیری آمده که پیکان نداشته باشد و بجای پیکان گرهی داشته باشد (هفت قلم) (۲۲۴) مطلع: هیچکس یک قدم پیش و پس نمی نهاد.
 (۲۲۵) مطلع: چون
 (۲۲۶) اصل: دادن، تصحیح قیاسی است
 (۲۲۷) در اصل بعدش افزوده: و چون سلطان شاه، که غالباً سهواً نوشته است نظر بر سطور بعد.
- (۲۲۷/۱) در مطلع ندارد، بحساب و وستفلد بروز ۴ ربیع الاخر چهارشنبه بود
 (۲۲۸) در مطلع ندارد
 (۲۲۹) اصل: سحسین
 (۲۳۰) اصل: سیکشی
 (۲۳۱) اصل: امیرزائیر، مطلع: امرا را هم
 (۲۳۲) اصل: میکشی
 (۲۳۳) پارچه بقول قاترمیر
 (۲۳۴) مطلع: قلمی و ...، بظاهر قلمی و غیره همه انواع قماش است چنانکه قرینه عبارت اینجا و در سطور آینده بران دال است و نیز از شمول ترقو و ساورین ها ظاهر می شود و ترقو به قول صاحب هفت قلم نوعی از بافته ابریشمی سرخ رنگ است و سارا هم او نوعی از قماش نوشته است.
 (۲۳۵) مطلع: سا
 (۲۳۶) اصل سیکشما بودند
 (۲۳۷) مطلع: هشتم
 (۲۳۸) اصل: روغن روغن
 (۲۳۹) یعنی زرحل چنانچه در لفظ حل کاری
 (۲۴۰) مطلع: در
 (۲۴۱) اصل: و دروغی
 (۲۴۲) در مطلع افزوده: بل زیاده
 (۲۴۳) اصل: این همه ترییات، مطلع: این آیین، تصحیح قیاسی است.
 (۲۴۴) اصل: خیر، مطلع: چیز
 (۲۴۵) اصل: سکان، مطلع (نسخه قاترمیر): بیکان، (نسخه کرائست کالج و در یک نسخه دیگر): نیکان، بقول یول (I,ccvi)، این شهر غالباً (Ping yongfu) واقع در صوبه شانسی است که در قدیم الایام دارالسلطنت چین بوده است، و ازین روی در متن پنگان نوشته شد که فی الجملة بابعض نسخ مطلع مطابقت دارد.
 (۲۴۶) مطلع: جاد و غیر آن
 (۲۴۷) برادرزاده شاهرخ سلطان که والی اصفهان بود، رجوع کنید به شجره نسب آل تیمور در ابتدای این حواشی
 (۲۴۸) مطلع: شماره و علیه مردم را
 (۲۴۹) مطلع: القصه احتیاط کرده.
 (۲۵۰) ۲۹ اگست سنه ۱۳۲۰ م مگر بحساب وستفلد این روز پنج شنبه بود نه جمعه، و

همین طور ۱۵ محرم نیز جمعه نبود بلکه پنجشنبه بود، اما چنانکه معلوم است در حسابات و مستفاد فرق یک روز اکثر پیدا می شود.

(۲۵۱) مطلع (نسخه قاترمیر) نوزدهم محرم (نسخه کرائست کالج و نسخه دیگر): هژدهم ربیع الاول، بهرحال ۱۵ محرم درست نیست از آن روی که در سطور گذشته گفته است که منتصف محرم از سکجو کوچ کردند و قراول از سکجو بظاهر سه روزه راه بود (چنانکه از بیانات مصطف - رک به ص ۲۷۶ بعد - بالواسطه می توان اخذ کرد).

(۲۵۲) مطلع: هجدهم ربیع الاول ۸۲۵ سنه ه = ۲ مئی سنه ۱۴۲۲ م

(۲۵۳) مطلع: نهم جمادی الاخری، ۱۰ جمادی الاولى سنه ۸۲۵ ه ۲ مئی سنه ۱۴۲۲ م

(۲۵۴) اندکان همان اوش است.

(۲۵۵) کذا در مطلع، اما صاحب حبیب السیر می گوید که ایلچیان میرزا الغ بیگ راه سمرقند پیش گرفته.

۳

پیوست

مخرائب و عجائب خطای

نوشته عبدالرزاق سمرقندی

مؤلف مطلع سعدین و مجمع بحرین

ذیل سال ۸۲۵ هجری

از روی روزنامه غیث الدین نقاش

ذکر آمدن ایلچیان که به مملکت خطای رفته بودند و شرح غرایب و عجایب آن دیار

در وقایع سنه اثنین^۱ و عشرين مذکورست که حضرت خاقان سعید ایلچیان مُقَدِّمُهُم شادی خواجه^۲ نامزد مملکت خطای فرمود و میرزا بایسنغر سلطان^۳ احمد و غیاث الدین نقاش را ارسال نمود، و به تأکید^۴ تمام خواجه غیاث الدین را گفته بود که از آن روز که از دارالسلطنه هرات بیرون رود تا به روزی که باز آید در هر شهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت^۵ و عمارت و قواعد شهرها و عظمت پادشاهانه و طریقه ضبط و سیاست ایشان و عجایب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار روز^۶ به روز به طریق روزنامه^۷ ثبت نماید.

درین سال یعنی خمس و عشرين^۸ فرستادگان یازدهم رمضان به هرات رسیدند و بیلاقات و تنسوقات پادشاه خطای به عرض رسانیدند، و حکایات غریب و کلمات عجیب از اوضاع و رسوم آن ممالک تقریر کردند. و چون خواجه غیاث الدین مضمون آن^۹ ولایات و حکایات بی غرض و تعصب نوشته بود زبده^{۱۰} و نقاوه آن سخنان ثبت افتاد، و العهده علی الراوی، و درین مقام شرح^{۱۱} این کلام بنوع بسطی اختتام خواهد یافت.

ایلچیان^{۱۲} شانزدهم^{۱۳} ذیقعه از دارالسلطنه هرات روان شدند و نهم ذی حجه به بلخ رسیدند^{۱۴} و از کثرت^{۱۵} بارندگی تا غره^{۱۵} محرم سنه ثلاث و عشرين در بلخ ماندند، و از آن جا روان شده^{۱۶} بیست و دوم به سمرقند رسیدند، و میرزا الغیبگ پیشتر ایلچیان خود

سلطان شاه و محمد بخشی را با جمعی خطایان فرستاده^{۱۷} بود. ایلچیان خراسان در سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزا سیورغتمش^{۱۸} ارغداق^{۱۹}، و ایلچی امیر شاه ملک اردوان، و ایلچی شاه بدخشان تاج [الدین]^{۲۰} جمع آمدند، و به اتفاق ایلچیان خطای عاشر صفر از سمرقند بیرون رفتند و از تاشکند^{۲۱} و سیرام^{۲۲} و آس پره^{۲۳} گذشته یازدهم ربیع الاخر به ایل مغول^{۲۴} درآمدند^{۲۵}.

و خبر یافتند که اويس خان قصد شیر محمد اعلان کرده الوس به هم برآمد^{۲۶}. و باز خبر صلح و تسکین فتنه رسید^{۲۷}، و امیر خداداد^{۲۸} که صاحب اختیار^{۲۹} آن دیار بود به ایلچیان رسیده استمالت داد^{۳۰} و پیش اويس خان رفت.

و ایلچیان هژدهم جمادی الاولی به موضع بیلغو تو که از حساب^{۳۱} محمد بیگ^{۳۲} بود رسیدند و چندان توقف کردند که داجیان و نوکران شاه بدخشان ملحق شدند، و از بیلغو تو کوچ کرده^{۳۴}.

و بیست و دوم از آب کنکر^{۳۵} گذشته بیست و سیم محمد بیگ حاکم الوس را دیدند، و پسر محمد بیگ سلطان شادی گورگان داماد شاه جهان بود که دختر^{۳۶} دیگر او را میرزا محمد جوکی داشت.

و بیست و هشتم^{۳۷} به مچلکاء یلدوز^{۳۸} و ایل شیر بهرام در آمدند و در آن بیابان بی پایان با آنکه آفتاب در سرطان بود آب دو انگشت یخ می بست. و هشتم جمادی الاخری^{۳۹} خبر آمد که پسران محمد بیگ داجی را که ایلچی اويس خان بود غارت کردند^{۴۰}، و ایلچیان متوهم شده با آنکه اکثر ایام باران و ژاله بود از دره ها و کوهها به سرعت گذشتند.

و آخر ماه^{۴۱} به شهر طرفان^{۴۲} رسیدند، و درین شهر بیشتر بت پرست بودند و بتخانه بزرگ داشتند^{۴۳}، و در پیشان^{۴۴} صفه صورتی بزرگ بود و می گفتند صورت شا کمونی^{۴۵} است.

و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده پنجم ماه به قراخواجه رسیدند، و دهم ماه خطایان آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم^{۴۶} ایشان نوشتند.

و نوزدهم به قصبه اتا صوفی^{۴۷} فرود آمدند و آنجا یکی از خاندان مصطفوی و فرزندان مرتضوی خاندان زاده^{۴۸} تاج الدین از سادات ترمذ^{۴۹} داماد امیر فخرالدین حاکم مسلمانان قائل بود لنگری ساخته^{۵۰} و [در] لنگر اقامت انداخته.

و بیست و یکم رجب به شهر قائل رسیدند و درین شهر امیر فخرالدین مسجد عالی^{۵۱} و معبد متعالی ساخته^{۵۲} و در غایت تکلف پرداخته بود، و کافران نزدیک مسجد بتخانه ای داشتند که^{۵۳} بر اطراف آن بتان خرد و بزرگ به صور بدیع نگاشته بودند، و بر در بتخانه صورت دودیو بر یکدیگر حمله نمودند^{۵۴}، و منگلی تیمور بایری^{۵۵} جوانی صاحب جمال^{۵۶} حاکم قائل بود.

و از آنجا بیست و پنج، راه چول و بادیه قطع کرده به هر دو روز آب می یافتند^{۵۷}. و دوازدهم ماه شعبان^{۵۸} در اثناء بیابان به شیر^{۵۹} و گاو قطاس^{۶۰} دوچار شدند و آنجا گاو چنان بزرگ می شود که گویند نوبتی سواری را از پشت زین به سر شاخ ربود و مدتی بر سر شاخ او بود، مصراع: «باشد سخنی غریب اگر راست بود».

و چهاردهم شعبان به منزلی رسیدند که [از] آنجا تا^{۶۱} سکجو^{۶۲} که اول شهر خطاست ده روز راه چول بود^{۶۴}، جمعی خطایان^{۶۵} خبر ایلچیان یافته به موجب فرمان^{۶۶} استقبال نمودند.

به یک روز در مرغزاری صفه عالی ساخته^{۶۷} و سایبانها افزاخته^{۶۸} و شیرها و صندلیها نهاده و خوردنیهای قاز^{۶۹} و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک و تر بر طبقهای چینی ترتیب داده بودند و زبر^{۷۰} سر هر شیر^{۷۱} نخلی بسته و سبزیها و خوانها آراستند^{۷۲}. و در آن بیابان طویی مرتب ساختند که در شهرها میسر نشود، و چون از طعام فارغ شدند انواع مسکرات^{۷۳} درکار آوردند، و همه کس را^{۷۴} گوسفند و آرد و جو و مایحتاج دادند^{۷۵}، و اینها را به احترام تمام پیش ایلچیان فرستادند^{۷۶}.

و نسخه گرفتند^{۷۷} که ایلچیان هر کس چند نفر نوکر دارد^{۷۸}، و داجیان حجت گرفتند که زیادت نگویند که هر کس^{۷۹} که دروغ گوی شد او را وقتی نمی ماند و بازرگانان در سلیک نوکران منتظم شده^{۸۰} خدمت می کردند و نسخه به این تفصیل بود:

امیر شادی خواجه و کوکجه دو بیست نفر، سلطان احمد و غیاث الدین صد و پنجاه نفر، ارغداق^{۸۱} شصت نفر، اردوان پنجاه نفر، تاج الدین^{۸۲} پنجاه نفر، و ایلچیان^{۸۳} میرزا الغ بیگ رفته بودند^{۸۴} و قاصدان^{۸۵} میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده.

و شانزدهم شعبان ایلچیان را خبر کردند [۳۳۵ب] که امروز دانک داجی^{۸۶} که حاکم آن سرحدست^{۸۷} طوی پادشاهانه^{۸۸} می دهد. ایلچیان به یورت او آمدند^{۸۹}. و خطایان به صورت مربع فرود آیند، طناب در طناب، چنانچه هیچ آفریده به

میان در نتواند آمد مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته‌اند، و میان آن فضائی بزرگ، و در میان فضا دکانی^۹ بلند ساخته مقدار یک جریب و خیمه بزرگ دو تیره خطائی^{۱۰} در پیش^{۱۱} زده مثل شاه‌نشینی دامنها برداشته و تالاری از چوب و سایبانها چنانچه یک جریب تمام سایه بود و در زیر دو تیره بزرگ^{۱۲} صندلی داجی نهاده، از چپ و راست صندلیهای دیگر و ایلچیان بر جانب چپ و امراء خطا بر طرف راست نشستند، و پیش ایشان تعظیم طرف چپ زیاده از طرف راست است، مصراع: «که شاه عادل دل در بدن بود سوی چپ».

و پیش هریک از ایلچیان و امراء دو شیر نهاندند در یکی گوشت پخته و قاز و مرغ و میوه‌های خشک خطائی، و در یکی کلیچه و نانهای خوب و نخلی^{۱۴} از کا[غذ] و ابریشم بغایت خوشنما^{۱۵}.

و در پیش باقی مردم هریک شیره‌ای بود^{۱۶}، و در برابر کورکه پادشاهی که بر مقامی بلند^{۱۷} بود خمها و خمه‌های چینی و صراحیهای خرد و بزرگ چینی و نقره^{۱۸}. و در چپ^{۱۹} و راست کورکه مطربان ایستاده یا توغن^{۲۰} و کمانچه و پییه^{۲۱} و نون دو نوع که در سر و پهلو نفس کنند^{۲۲} و تنبک^{۲۳} و موسیقار و طبل دوروی بر سر سه پایه نهاده^{۲۴} و صنج و چهار پاره و دهل همه را به اصول و نوا در آوردند^{۲۵}، و پسران صاحب جمال سُرخ و سفیده^{۲۶} مالیده و بسان دختران مرواریدها در گوش کشیده^{۲۷} بازیگریها^{۲۸} کردند که، مصراع: «مثلی آن در زمانه نتوان دید».

و ازین فضای گشاده تا چهار دروازه^{۲۹} مردان جیبا پوش نیزه‌ها در دست از دو طرف راه ایستاده پای از پای بر نمی‌دارند^{۳۰}، و يساول حاجت نیست^{۳۱} و مردم را در محل مناسب نشانده و کاسه داشته قوش^{۳۲} و قراو دادند و خوردند. امیر دوسون حاکم دیوان کاسه داشت^{۳۳} و صندوق نخل بندی با او می‌بردند. هر که را کاسه دادند^{۳۴} شاخچه نخل بندی بر سر دستار او زده مجلس را گلستانی ساخت.

و بازیگران از کاغذ^{۳۵} مقوی صورت^{۳۶} جانوران ساخته بر روی بسته بودند و بهیچ وجه روی و گوش ایشان نمی‌نمود^{۳۷} و بر اصول خطائیان رقص می‌کردند.

و پسران همچون آفتاب صراحیهای شراب ناب^{۳۸} در دست ایستاده و بعضی طبقهای نقل بر کف^{۳۹} از فندق^{۴۰} و عناب و چهار مغز و شاه بلوط مقشیر و لیمو و سیب و پیاز در سرکه پرورده و تره‌های^{۴۱} دیگر و خربزه بریده و هندوانه^{۴۲} بریده در طبقی خانه خانه

جداجدا برکف نهاده^{۱۲۳}.

چون امیرکسی را کاسه داشت^{۱۲۴} آن پسر طبق پیش آورد تا هر نقل که میل کند تنقل سازد.

دیگر لکلکی بزرگ بغایت شبیه ساخته‌اند^{۱۲۵} چنانچه پسری در درون او می‌رود و آن لکلک بر اصول پای می‌کوفت^{۱۲۶} و هر طرف سر می‌جنباند به نوعی که مردم حیران می‌شدند، آن روز تا شب مجلس عیش و نشاط در غایت خرمی و انبساط بود.^{۱۲۷}
و هفدهم^{۱۲۸} ماه شعبان به چول در آمده بعد از چند روز به قراول رسیدند، و این قراول قلعه‌ای است محکم^{۱۲۹}، اطراف آن کوه، و راه آن چنان که از در قلعه درمی‌باید آمد و به دری دیگر بیرون رفت. ایلچیان به قلعه درآمده همه را شمرند و نام نوشتند و از قلعه بیرون گذاشتند.^{۱۳۰}

و از قراول به شهر سکجو آمدند، و داجیان ایلچیان^{۱۳۱} را در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آوردند، و رخوت ایشان مجموع ستانده و به دفتر برده سپردند.
و مایحتاج از ماکول و مشروب و مفروش و مرکوب در یامخانه‌ها مرتب می‌داشتند. هر شب کتی^{۱۳۲} و دستی جامه خواب ابریشمین با یک خدمتگار فرمان‌بردار برای هر کس مقرر و مرتب بود.

و این سکجو شهری معظم^{۱۳۳} و قلعه‌ای محکم^{۱۳۴} است، مربعی درست^{۱۳۵}، بازارها گشاده، عرض بازار پنجاه گز شرع، همه آب زده و جارو کشیده.^{۱۳۶} در خانه‌ها خوک اهلی^{۱۳۷}، و در دکان قصاب^{۱۳۸} گوشت گوسفند و گوشت خوک پهلوی هم آویخته.^{۱۳۹}
و در بازارهای ایشان چهار سوی بسیار، و بر سر هر چهار سو چارطاقی^{۱۴۰} از چوب خوازه^{۱۴۱} بسته در غایت تکلف و کنگره‌ها بروی نهاده هم از چوب و^{۱۴۲} مقرنس خطائی بسته.

و بر^{۱۴۳} باروی شهر در بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته، و چهار دروازه بر چهار دیوار شهر برابر هم گشاده از غایت راستی نزدیک می‌نمود، و از میان شهر تا دروازه راه بسیار بود.^{۱۴۴}

و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه خرپشته به رسم خطائی^{۱۴۵}، چنانک در مازندران. اما در مازندران به سفال بیرنگ پوشند و خطایان به چینی^{۱۴۶} پوشیده‌اند.
و درین شهر چند بتخانه بود هر یک قریب به ده^{۱۴۷} جریب بغایت پاک، و زمین

آن^{۱۴۸} از خشت پخته تراشیده فرش انداخته، و خشت پخته آن^{۱۴۹} بسان سنگ جوهر دارد.^{۱۵۰}
و بر در بتخانه‌ها پسران خوش شکل ایستاده و صلاهی عیش و عشرت در داده^{۱۵۱}،
مردم غریب را رهبری می‌کنند و از راه بری می‌کردند.^{۱۵۲}

و این اول شهر خطاست و از این جا تا خان‌بالق^{۱۵۳} که تختگاه پادشاه است نودونه پام
بود همه معمور، هر یامی برابر شهری و قصبه‌ای، و مابین یامها چند قرغو [و] کی دی [فو].^{۱۵۴}
قرغو عبارت است از خانه شست^{۱۵۵} گز بلندی و دایم^{۱۵۶} ده کس درین خانه باشند^{۱۵۷} و
آن را چنان ساخته‌اند که قرغوی دیگر می‌نماید. چون قصه‌ای پیش آید^{۱۵۸} مثل لشکر
بیگانه^{۱۵۹} فی الحال آتش کنند تا آن قرغوی دیگر دیده^{۱۶۰} آتش کند، همچنین آتش می‌کنند
تا در یک شبانروز سه ماهه راه واقف شوند که حالی واقع است و مکتوب^{۱۶۱} مشروح
متعاقب رسد، و در کی دی فو^{۱۶۲} به دست یکدیگر داده می‌رسانند.

و کی دی فو^{۱۶۳} عبارت از خانه‌واری چند است که در محلی ساکن گردانیده‌اند، و
یاساق^{۱۶۴} و مهم ایشان آن است که چون مکتوب یا خبری رسد شخصی آماده ایستاده
در حال به کی دی فوی دیگر رساند^{۱۶۵}، همچنین تا آن زمان که به پای تخت رسد، و از
کی دی فو تا کی دی فوی دیگر ده مره^{۱۶۶} است، و هر شانزده مره یک فرسنگ شرع است.
جماعتی که در قرغو باشند هر ده روز به نوبت ده کس آید^{۱۶۷} و آن ده که آنجا باشند
روند، اما جمعی که در کی دی فو باشند همانجا ساکن‌اند و خانه‌ها ساخته عمارت و
زراعت دارند.

و از سکجو تا قمجو که شهری دیگرست بزرگ‌تر از سکجو، نه یام بود، و
دانک داجی^{۱۶۸} که بزرگتر داجیان سرحد بود درین شهر حاکم است.
و در هر یامی چهار صد و پنجاه اسپ [و] دراز گوش^{۱۶۹} یرغه^{۱۷۰} برای ایلچیان می‌آوردند و
پنجاه شست عرابه^{۱۷۱}، و پسران که موکل اسپان بودند ایشان را بافو گویند و موکلان
دراز گوش را لوفو، و آنها که عرابه می‌کشند جنپو^{۱۷۲} و عرابه کشان بسیار باشند که ریسمانهای
عرابه گرفته بردوش می‌برند.

و در راه هر چند بارندگی و کوه باشد آن پسران عرابه‌ها از یام به یام می‌رسانند. هر
عرابه‌ای دوازده کس می‌برند، پسران خوش شکل مرواریده‌های دروغی خطائی^{۱۷۳} در گوش
و مویها بر سر گره زده، و اسپان بازین و لجام و قمچی می‌آوردند، و بافویان تا یام دیگر بر
سر جلا و بسان پیکان به تعصب^{۱۷۴} می‌دوند.

و در ۱۷۴ [هر ۱۷۵] یامی^{۱۷۶} گوسفند و قاز و مرغ و برنج و آرد و عسل و در اسون^{۱۷۷} و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده^{۱۷۸} و تره‌ها می دهند. دور هر شهر ایلچیان را طوی دهند. و دیوانخانه^{۱۷۹} را دوسون^{۱۸۰} می گویند. در هر دوسون^{۱۸۱} که طوی باشد اول پیش کورکه روبه^{۱۸۲} طرف تختگاه پادشاه^{۱۸۳} تختی نهند و پرده‌ای آویخته^{۱۸۴} و شخصی پهلوی تخت ستاده و نمدی بزرگ پاک در پای^{۱۸۵} انداخته، و امراء و ایلچیان بر بالای آن نمد^{۱۸۶} و باقی مردم در پس پشت ایشان صف صف بسان مسلمانان در صفهای نماز ستاده. و آن کس که بر پهلوی تخت باشد به زبان خطائی ندائی کند سه بار. بعد از آن داجیان سه بار سر بر زمین نهند و ایلچیان و مردم را نیز تکلیف کنند که سه بار سر نهاده هر کس به سیر شیره‌های خود رود.

و درین روز که دانک داجی^{۱۸۷} در قمجو مسلمانان را طوی می داد دوازدهم رمضان بود. از ایلچیان درخواست که طوی پادشاه است و شما را عزیز داشته چیز خورید.^{۱۸۸} ایلچیان درخواست کردند^{۱۸۹} که در دین ما روا نیست. دانک داجی^{۱۹۰} ایشان را معذور داشته هر چه ترتیب کرده بود به وثاقهای ایشان فرستاد.

و درین شهر قمجو بتخانه‌ای بود^{۱۹۱} پانصدگزر در پانصدگزر در میان آن^{۱۹۲} بتی خسیپده^{۱۹۳}، پنجاه قدم طول آن بت، و نه قدم طول کف پای او و دور کله^{۱۹۴} سر^{۱۹۵} او بیست و یک گز^{۱۹۶}، و بتان دیگر پس پشت او و بالای سر او هر یک گزی^{۱۹۷} و کمتر و بیشتر، و صورت بخشیان هر یک به مقدار آدمی همه چنان متحرک که گوئی زنده‌اند، و بر دیوارها^{۱۹۸} صورتگریهای^{۱۹۹} خوب کرده این بت بزرگ خسیپده^{۲۰۰} یک دست به زیر سر نهاده و یکی بر روی ران، و او را مطلقاً کرده‌اند^{۲۰۱}، و نام آن شکمانی فومی^{۲۰۲} گویند، و فوج فوج می آیند و پیش آن بتک سر بر زمین می نهند، و در گرد آن عمارت همچون خانه‌های کاوران سرا بتخانه‌ها بود^{۲۰۳}، انواع پرده‌های زربفت و کرسیهای مطلقاً و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته بودند، و درین [شهر]^{۲۰۴} قمجو ده بتخانه^{۲۰۵} معظم بود.

و خانه^{۲۰۶} دیگر ساخته بودند که مسلمانان آن را چرخ فلک می خوانند^{۲۰۷}، مثل کوشکی مثنی، و از زیر تا بالا پانزده طبقه، و در هر طبقه‌ای منظرهای مقرنس خطائی و غرفه‌ها و ایوانها و برگرد منظرها در افزینها و انواع صورت ساخته مثل تختی زده و پادشاهی نشسته، و از چپ و راست خادمان و غلامان و دختران ایستاده.^{۲۰۸} در مجموع آن پانزده طبقه منظرهای خرد و بزرگ ساخته بودند و صورتهای بدیع پرداخته.^{۲۰۹}

و در زیر آن کوشک صورت دیوان که آن را بردوش گرفته‌اند، و دور آن کوشک بیست گز بود و بلندی دروازه ده گز^{۲۰۸}، همه از چوب تراشیده، اما چنان مطلقاً کرده که گوئی تمام طلاست، و سردابه‌ای در زیر آن و میلی از آهن از زیر تا بالا در آن^{۲۰۹} تعبیه کرده و یک سربیل بر روی^{۲۱۰} کرسی آهن نهاده و سردیگر بر سقف خانه‌ای که آن کوشگ^{۲۱۱} در آنجاست محکم کرده چنانکه در سردابه به اندک حرکتی آن کوشگ معطم در حرکت^{۲۱۲} می‌آید، مجموع نجاران و حدادان^{۲۱۳} و نقاشان عالم باید که از آنجا^{۲۱۴} تعلیم صنعت گیرند. و هر چند به خان‌بالتق نزدیکتر می‌شدند در شهرها و یامها طویهای^{۲۱۵} ایلچیان زیادت می‌دادند، و درین شهر قمجو رختها و چهارپایان ایلچیان را سپردند و به وقت باز آمدن همه را باز دادند^{۲۱۶}، و آنچه برای پادشاه آورده بودند از ایلچیان ستاندند^{۲۱۷} مگر شیرکه میرزا بایسنغر فرستاده بود و پهلوان صلاح‌الدین شیربان خود به درگاه پادشاه رسانید.

القصه هر روز به یامی و هر هفته به شهری می‌رسیدند تا چهارم^{۲۱۸} شوال به آب قراموران^{۲۱۹} که برابر جیحون^{۲۲۰} بود رسیدند، و بر آن آب پلی به زنجیر و بیست و سه کشتی بسته بودند، هر زنجیر به سطبری ران آدمی ده گز از هر طرف برخشکی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهن هریک به سطبری میان مردی در زمین محکم کرده و زنجیرها بر آن استوار ساخته و کشتیها را به قلابهای بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتیها تخته‌ها انداخته و همه محکم و هموار ساخته، ایلچیان بی‌زحمت عبور نمودند. و در آن^{۲۲۱} طرف آب قراموران شهر معطم بود. ایلچیان را طوی دادند بیشتر از طویهای پیشتر، و درین شهر بتخانه عظیم بود چنانکه از سرحد خطای تا آنجا مثل آن عمارت ندیده بودند، و سه خرابات و دختران صاحب جمال^{۲۲۲}، اگرچه دختران^{۲۲۳} خطایی بیشتر صاحب حسن‌اند اما آن شهر را حسن‌آباد^{۲۲۴} خوانند.

از آنجا بر چند شهر دیگر گذشته دوازدهم ذی‌قعدة به آبی^{۲۲۵} رسیدند و برابر جیحون، و از آنجا به کشتی سلامت گذشتند.

و از چند آب دیگر به کشتی و پل عبور نموده بیست و هفتم^{۲۲۶} به شهر صدین فو^{۲۲۷} رسیدند، شهر معطم و غلبه بسیار، و بتخانه‌ای^{۲۲۸} بعظمت، و بتی جسیم از برنج ریخته و مطلقاً کرده پنجاه گز در بلندی، متناسب^{۲۲۹} اعضا، بر^{۲۳۰} اعضای او صورت دستها^{۲۳۱}، برکف هر دست صورت چشمی، و آن بت را هزار دست خوانند، و در خطای^{۲۳۲} شهرتی دارد، و کرسی^{۲۳۳} از سنگ خوب تراشیده که این بت و عمارت^{۲۳۴} بر آن کرسی است، و دیگر روافها

و منظرها و غرفه‌ها برگرد او چند آشام. [آشام]^{۲۳۵} اول از کله پای او گذشته، و آشام دوم به زانوی او نرسیده، و دیگری از زانوی او گذشته، و دیگری به میان رسیده، و دیگری به سینه، همچنین تا سر. و سر آن عمارت متکلف^{۲۳۶} به مقرنس در آورده و چنان پوشیده که مردم در آن حیران‌اند^{۲۳۷}، و هشت آشام است و در همه آشامها از درون و بیرون توان گردید. و این بت را ایستاده ساخته‌اند و دو قدم او که هر یک قرب ده گز باشد در بالای دو تیغه^{۲۳۸} ریخته ایستاده، و آن خود نمی نماید و گویی معلق ایستاده^{۲۳۹}. صد هزار^{۲۴۰} خروار برنج تخمیناً در آن عمل خرج شده باشد، و دیگر بتکان خرد^{۲۴۱} ساخته‌اند از گچ و رنگ آمیزی کرده^{۲۴۲} و کوهها و کمرها از گچ نموده^{۲۴۳}، و در آن کوهها و کمرها و غارها و مغاره‌ها صورتگری کرده چنانکه بخشیان^{۲۴۴} و رهبانان و جوکیان در چله نشسته‌اند و ریاضت می‌کشند^{۲۴۵}. و قچقار و تکه^{۲۴۶} و بیر و پلنگ و اژدرها و درختان نموده و بر دیوارها^{۲۴۷} صورتگریها^{۲۴۸} کرده در کمال مهارت، و عمارات اطراف در غایت لطافت^{۲۴۹}، و در این شهر نیز^{۲۵۰} چرخ گردانی مثل قمجی اما از آن بزرگتر و به تکلف تر.

و همچنین هر روز چهار فرسنگ و پنج فرسنگ می‌رفتند تا هشتم ذی الحججه هنوز^{۲۵۱} تاریک بود که به دروازه خان بالق^{۲۵۲} رسیدند، شهری بغایت بزرگ، چنانچه^{۲۵۳} هر دیواری یک یک فرسنگ بود^{۲۵۴} و بر دیوارهای دور شهر به سبب آنکه هنوز عمارت می‌کردند صد هزار خوازه بسته بود^{۲۵۵}، و هنگام صبح دروازه نگشوده بودند ایلچیان را از برجی که عمارت می‌کردند به شهر در آوردند و بر در کریاس پادشاه فرود آوردند^{۲۵۶} و بر در کریاس^{۲۵۷} مقدار هفتصد قدم فرش^{۲۵۸} سنگ تراشیده انداخته بود. پیاده از روی فرش گذشته به در اردو^{۲۵۹} رسیدند. بر هر طرف در پنج پیل^{۲۶۰} ایستاده و خرطومها به راه داشته، ایلچیان از میان خرطومها گذشتند و درون^{۲۶۱} رفتند. قریب صد هزار آدمی آن زمان را که هنوز روشن نشده بود بر در سرای پادشاه بودند.

چون ایلچیان درآمدند فضایی دیدند بغایت وسیع و جانفزای و هوایی بسیار لطیف و دلگشا^{۲۶۲}، و در پیش آن^{۲۶۳} کوشکی کرسی آن سی گز^{۲۶۴}، و بر بالای کرسی ستونهای پنجاه گزی بر پای کرده و عمارات بر بالای آن، و طنبی ساخته شصت گز در چهل گز، و در پیش ستونها^{۲۶۵} سه دروازه، میانی^{۲۶۶} بزرگتر و چپ و راست خردتر، و این میانه ممر پادشاه است و از طرفین خلق می‌گذرند و بر بالای کوشک پشت دروازه چپ و راست کورکه و ناقوس نهاده و آویخته و دو^{۲۶۷} کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی به تخت

برآید، و قرب^{۲۶۸} سیصد هزار آدمی بردرگاه^{۲۶۹} جمع گشته، و دو^{۲۷۰} هزار مغنی ایستاده و آواز بم و زیر با هم^{۲۷۱} ساز کرده به زبان خطایی و اصول، ایشان دعای پادشاه می‌گویند. و دوهزار^{۲۷۲} دیگر سلاح‌دار ناچرخ و دور باش و زوبین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز در دست داشتند و بعضی بادبیزن خطایی و چتر گرفته، و بر اطراف آن فضاخانه‌ها و صفه‌ها و ستونهای معظم برکنار صفه‌ها^{۲۷۳} و دیوارخانه‌ها مجموع^{۲۷۴} شبکه و فرش سنگ تراشیده^{۲۷۵}.

القصة چون روشن شد آنها که بر بالای کوشک منتظر پادشاه بودند^{۲۷۶} کورکه و دُهل و دمامه و صنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشادند و خلاق درون دویدند، و قاعده در دیدن پادشاه دویدن است.^{۲۷۷}

چون ازین فضا به فضای دوم رفتند و آن نیز بغایت وسیع و دلگشا^{۲۷۸} بود و در برابر کوشکی^{۲۷۹} از اوّل بعظمت تر^{۲۸۰} تختی آوردند مقدار چهار گز، و گرد تخت مثلث همچو خرگاهی^{۲۸۱} قسین^{۲۸۲} گرفته از اطلس زرد، مجموع زرافشان خطائی کرده^{۲۸۳} و نقوش^{۲۸۴} خطائی سیمرغ و اژدر^{۲۸۵} نموده، و بر بالای تخت کرسی از زر نهاده^{۲۸۶} و از چپ^{۲۸۷} و راست خطایان صف کشیده ایستاده^{۲۸۸}، اوّل امرای تومان و هزاره و صده بغایت بسیار^{۲۸۹}، هر یک را در دست راست تخته‌ای مقدار یک گز شرع طول و در عرض یک چارک^{۲۹۰} و بغیر آن در جائی ننگرند و در عقب ایشان فزون از حدّ و شمار^{۲۹۱} جیباپوشان و نیزه‌داران و بعضی شمشیرهای برهنه در دست، صفها راست ایستاده^{۲۹۲}. مجموع چنان خاموش که گوئی یک متنفس اینجا نیست.

و پادشاه از حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره پنج پایه بر تخت^{۲۹۳} نهادند و بر بالای تخت صندلی از زر. پادشاه بر تخت برآمد و بر صندلی نشست. مردی^{۲۹۴} میانه بالا، محاسنی نه بزرگ و نه کوسه^{۲۹۵}. مقدار دویست سیصد موی از میان محاسن چنان دراز^{۲۹۶} که سه چهار حلقه در کنار پادشاه^{۲۹۷} زده بود، و از چپ و راست تخت دو دختر ماهروی مویهای خود^{۲۹۸} بر میان سرگره زده^{۲۹۹}، گردن و عارض گشاده، و مرواریدهای بزرگ^{۳۰۰} در گوش، و کاغذ و قلم در دست، منتظر که پادشاه چه فرماید. هرچه^{۳۰۱} بر زبان پادشاه گذرد قلمی کنند و چون در حرم رود نوشته به عرض رسانند. اگر حکمی تغییر^{۳۰۲} باید کرد خط بیرون فرستند تا اهل دیوان بدان موجب عمل کنند.

فی الجمله چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و صفها از برابر روی پادشاه ایستاد^{۳۰۳}

و ایلچیان را با بندیان دوشادوش پیش پادشاه بردند اول یارغوی بندیان پرسیدند هفتصد کس^{۳۰۴} بودند، بعضی دوشاخه بر^{۳۰۵} گردن و بعضی دست و گردن در تخته، و پنج شش را بر تخته‌ای دراز در بند کرده سرها از تخته بیرون، و هر یک را کسی موکل [که] موی گناهکار گرفته منتظر تا پادشاه چه حکم فرماید. جمعی را زندان و بعضی را قتل فرمود، و در مجموع خطا، هیچ امیر و داروغه را حکم قتل نیست. هر کس گناه کرد گناه او را بر تخته پاره‌ای نوشته در گردش آویختند با زنجیر و دوشاخه، و هر چه حد گناه اوست در کیش کافری^{۳۰۶} و به جانب خان‌بالیق پایتخت روان کردند^{۳۰۷}. اگر یک ساله راه است جائی نمی تواند بود تا به آنجا نرسد.

بعد از آن^{۳۰۸} ایلچیان را نزدیک تخت بردند به مسافرت پانزده گز^{۳۰۹} و امیری^{۳۱۰} زانو زده و به خط خطائی احوال ایلچیان نوشته بر خواند مضمون آنکه: از راه دور از پیش حضرت شاهرخی و فرزندان او^{۳۱۱} ایلچیان^{۳۱۲} آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات آورده و به پایتخت به سر زدن آمده‌اند.

مولانا حاجی یوسف قاضی که از امرای تومان و مقربان پادشاه بود^{۳۱۳} و از دوازده دیوان پادشاه یکی تعلق به او می داشت^{۳۱۴} پیش آمد با چند نفر از مسلمانان زبان‌دان و ایلچیان را گفتند^{۳۱۵} اول دو تاه^{۳۱۶} شوید و بعد از آن سر بر زمین نهید سه کُرت. ایلچیان سر نهاده پیشانی بر زمین نرساندند^{۳۱۷}، بعد از آن مکتوب حضرت شاهرخی و جناب بایسنغری و باقی شاهزادگان و امراء را^{۳۱۸} در پارچه اطلس زرد پیچیده به دو دست بند گرفتند.

و قاعده اهل خطای آن است که هر چه تعلق به پادشاه دارد در زرد^{۳۱۹} می پیچند. مولانا قاضی آمد و آن مکاتیب سته به خواجه سرائی که پیش تخت پادشاه داد، و خواجه سرای پیش پادشاه برد و پادشاه گرفت و گشاد و دید و باز به خواجه سرائی داد و پادشاه از صندلی فرود آمده بر تخت نشست.

وسه هزار^{۳۲۰} از جامه آوردند. هزار دگله و هزار قبا^{۳۲۱}، و خویشان و فرزندان قبا^{۳۲۲} پوشانید، و هفت نفر از ایلچیان^{۳۲۳} نزدیک او^{۳۲۴} آوردند: شادی خواجه سرائی کوکجه^{۳۲۵} و سلطان احمد و غیاث‌الدین و ارغداق و اردوان و تاج‌الدین، و ایشان زانو زده.

پادشاه احوال حضرت شاهرخی پرسید، و بعد از آن پرسید که^{۳۲۶} قرایوسف

ایلچی می فرستد و مال می آورند؟^{۳۲۷}
گفتند آری.

و داجیان نیز دیدند که ایلچیان^{۳۲۸} او آمده بود و مال آورده.
دیگر پرسید که نرخ غله آنجا^{۳۲۹} گران است یا ارزان و نعمت فراوان؟
گفتند غله ارزان است و نعمت فراوان.
گفت آری چون دل با خدای راست است^{۳۳۰} حق تعالی نعمت فراوان ارزانی
داشته.

دیگر گفت ایلچی می خواهم به قرایوسف^{۳۳۱} فرستم که آنجا اسپان خوباند، در
راه ایمنی هست؟

ایلچیان گفتند راه امن است^{۳۳۲}. اگر^{۳۳۳} حکم سلطان شاهرخ باشد^{۳۳۴}
گفت آن را^{۳۳۵} دانسته‌ام. از راه دور آمده‌اید برخیزید و آتش خورید.
و ایلچیان را به فضای اول^{۳۳۶} بردند و هر یک را یک شیره و صندلی نهادند^{۳۳۷} و
بر هر شیره چنانچه پیشتر گفته شده بود^{۳۳۸} آتش خوردند. و ایشان را به یامخانه بردند و در
یامخانه در هر خانه‌ای کتی خوب^{۳۳۹} و بستر و بالش اطلس و کمخا [وکفش کمخا]^{۳۴۰} در
غایت نازکی دوخته^{۳۴۱} و کوشکه و جنبلق^{۳۴۲} و صندلی و منقل و جایگاه^{۳۴۳} آتش و ده
کت دیگر از چپ و راست با بستر و بالش اطلس^{۳۴۴} و کمخا و زیلوچها و حصیرهای
نازک^{۳۴۵}، هر کس را بدین نسق در یک خانه مقرر کرده، و دیگ^{۳۴۶} و کاسه و چمچه و
شیره. و هر روز ده^{۳۴۷} کس را یک گوسفند و یک قاز و دو^{۳۴۸} مرغ و هر یک را دو من
شرع آرد و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ با حلوا^{۳۴۹} و یک ظرف عسل و سیر و
پیاز و سرکه و نمک و تره‌های ملون^{۳۵۰} و دوکوزه دراسون^{۳۵۱} و یک طبق نقل و چند
خدمتگار^{۳۵۲} صاحب حسن بر دو قدم^{۳۵۳} از بام تا شام و از شام تا بام^{۳۵۴}.

روز دیگر نهم ذی‌الحجه هنوز شب بود که سچین^{۳۵۵} آمد یعنی شقاو^{۳۵۶}.
ایلچیان را گفت برخیزید^{۳۵۷} که پادشاه طوی می‌دهد و اسپان با زین آورده ایشان^{۳۵۸} را
سوار کرد و به اردوی پادشاه برد، و ایشان را در کریاس اول نشانند^{۳۵۹} تا روز، و آن زمان
قرب دویست سیصد هزار آدمی جمع شده بودند^{۳۶۰}.

چون روز شد آن سه دروازه^{۳۶۱} گشادند و ایلچیان را به پای تختگاه داد^{۳۶۲} بردند و
از برای^{۳۶۳} پادشاه پنج بار سر بر زمین نهادند و پادشاه از تخت فرود آمده ایلچیان را

بیرون بردند^{۳۶۴} و فرمودند که خود را سبک کنید که در میان طوی به قضای حاجت بیرون نمی توان آمد. ایلچیان پراکنده گشته باز جمع شدند، و درون رفته از کریاس اول و دوم که تختگاه داد است گذشته به کریاس سیم درآمدند، صحنی بغایت گشاده، فرشهای خوب^{۳۶۵} از سنگ تراشیده، و در پیش آن^{۳۶۶} طنبی بزرگ شست گز^{۳۶۷}، روی^{۳۶۸} اردو و کوشکها و روی عمارات و در خانه های خطاییان بر جانب جنوب باشد، و درون طنبی تختی^{۳۶۹} بعظمت نهاده از قد مردی بلندتر، و از سه طرف نردبانهای نقره^{۳۷۰}، یکی از پیش و دو از چپ و راست، و دو خواجه سرا ایستاده و بر دهان چیزی بسته از کاغذ مقوی تا بن گوش، و باز تختی^{۳۷۱} خردتر بر بالای آن تخت نهاده مثل صندلی اما بزرگتر^{۳۷۲}، گوشهای بسیار و متکا دارد^{۳۷۳} و پایهای غریب، و از چپ و راست مثل عودسوزی^{۳۷۴} یا قبه ای که بر سر آن نهاده اند و مجموع آنها^{۳۷۵} از چوب مطلا کرده اند، مصرع: «تو گفستی همه خود مجسم طلاست».

مولانا قاضی گفت هشت سال است که این تخت طلا کرده اند^{۳۷۶} و درین مدت از آن هیچ نسوده^{۳۷۷}، و دیگر ستونها و پلها و چوبهای این عمارت از جوشه رنگ کرده و روغن داده که استادان ربع مسکون در آن حیرانند^{۳۷۸} و شیرهای طعام و نقل و نخل بندی پیش پادشاه نهاده، و از چپ و راست تخت داجیان صاحب وجود ایستاده، و ترکش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در پس پشت ایشان سپاهیان ناچخها^{۳۷۹} گرفته و جمعی^{۳۸۰} شمشیرهای برهنه داشته.

و در طرف چپ که پیش ایشان زیاده از راست است جای ایلچیان بود، پیش امراء و هرکس [که]^{۳۸۱} تعظیم کنند سه شیره نهند و از آن فرودتر دو تا به یک شیره، و شاید که در آن روز هزار شیره مرتب بل زیاده پیش مردم نهاده باشند، و دیگر پیش^{۳۸۲} تخت پادشاه نزدیک^{۳۸۳} پنجره طنبی کورکه بزرگ نهاده و شخصی بر بالای صندلی بلند ایستاده و پهلوی او اهل ساز^{۳۸۴} منتظر و پیش تخت هفت چتر هفت رنگ^{۳۸۵}، و برون طنبی چپ و راست قرب^{۳۸۶} دویست هزار سلاحدار ایستاده، و برابر تخت مقدار گزوار^{۳۸۷} که به کمان سخت اندازند مثل جنبلق^{۳۸۸} ده گز در ده^{۳۸۹} گز، دیوار^{۳۹۰} آن از اطلس زرد، و در درون آن آتش پادشاه ترتیب کنند و دراسون^{۳۹۱} و هرگاه جهت پادشاه آتش و دراسون آورند^{۳۹۲} اهل ساز به یکبار آغاز ساز کنند و آن هفت چتر چرخ زنان می آیند تا نزدیک تخت، و آن آتش یا^{۳۹۳} دراسون را در حقه بزرگ نهاده اند^{۳۹۴} و

سرپوش هم از جنس حقه پوشیده.

چون اینها مرتب شده ایلچیان بر پای ایستاده^{۴۹۵}، دری از پس تختگه در حرم بود و پرده بزرگ آویخته و طناب ابریشمین بر دو طرف پرده بسته^{۴۹۶} و سرهای طناب دو خواجه سرا گرفته و میان طناب بر بکره‌ای بود که چون طناب را کشند^{۴۹۷} آن پرده پیچیده شود^{۴۹۸}، به این نوع در باز شده پادشاه بیرون آید^{۴۹۹}، و سازها می‌نوازند^{۵۰۰} چون پادشاه نشست همه خاموش شدند، و بالای سر پادشاه به ده‌گز بلندی کله‌ای بسته بودند. چون سایبانهای چهارده‌گزی از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله‌اند بر آن باسمه زده.

چون پادشاه قرار گرفت^{۴۰۱} ایلچیان را پیش برده^{۴۰۲} پنج کورت سر بر زمین نهادند و بازگشته به جای خود پیش شیرها نشستند^{۴۰۳}. و غیر آنکه بر شیرها بود هر ساعت آنها و گوشتهای بره و قاز و مرغ و دراسون^{۴۰۴} می‌آوردند، و بازیگران به بازی درآمدند^{۴۰۵}.

اول جماعتی پسران چون ماه بسان دختران سرخی و سفیده کرده و مروارید^{۴۰۶} در گوش و جامه‌های زربفت^{۴۰۷} پوشیده و نخلها^{۴۰۸} و گلها و لاله‌های ملون که از کاغذ رنگین و ابریشم بسته بودند بر دست گرفته و بر سر خلانیده بر اصول خطایان در رقص آمدند.

بعد از آن دو پسر ده ساله بالای^{۴۰۹} دو چوب معلقها زدند^{۴۱۰}، و شخصی^{۴۱۱} بر ستان خسیید و^{۴۱۲} پای خود را بالا داشت و چند نی بزرگ بر کف پای او نهادند و شخصی دیگر مجموع آن نیاها را به دست گرفته، و پسری ده دوازده ساله آمد و بر بالای آن نیاها رفت، درازی هر نی هفت‌گز بوده باشد^{۴۱۳}. آن پسر بر سر آن نیاها^{۴۱۴} انواع بازیها کرد و به آخر یک یک نی می‌انداختند تا یک نی ماند. بر سر آن معلقها زد و بازیها کرد. و بعد از آن^{۴۱۵} حرکات غریب. ناگاه از سر نی خطا شد، چنانکه همه کس گفتند^{۴۱۶} افتاد. آن شخص خفته^{۴۱۷} بر پای جست و او را در هوا گرفت.

و از اهل ساز^{۴۱۸} شخصی یاتوغن^{۴۱۹} نواخت و دوازده مقام اصل نموده برخلاف اصول خطایان.

و شخصی دیگر پیپه^{۴۲۰} ساز کرد^{۴۲۱} و^{۴۲۲} دیگر موسیقار، و باز هم ازینها یکی یک دست بر یاتوغن و یک دست بر موسیقار، و صاحب موسیقار یک دست بر

موسیقار و یک دست بر پیپه^{۴۲۳}، و صاحب پیپه یک دست بر پیپه و یک دست^{۴۲۴} بر سوراخهای نی، [و صاحب نی]^{۴۲۵} دهان بر نی و چهار پاره در دست، مجموع بر اصول که خارج نبود^{۴۲۶}.

و این مجلس تا آخر نماز پیشین برداشت، و پادشاه بازیگران و گویندگان را هم در مجلس نقد انعام فرمود^{۴۲۷}، و پادشاه در حرم رفته ایلچیان را اجازت شد. و در صحن این فضا^{۴۲۸} چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری^{۴۲۹} و زاغ و زغن و آقار^{۴۳۰} و موسیچه میوه‌ها^{۴۳۱} و ریزه‌ها^{۴۳۲} که افتاده بود می‌ریبوند و از آدمی نمی‌رمیدند^{۴۳۳} و ایشان را کسی مزاحم نمی‌شد.

القصة از هشتم ذی‌الحجه سنه اثنین و عشرين^{۴۳۴} تا اوائل جمادی‌الاولی سنه ثلث^{۴۳۵} که مدت پنج ماه باشد ایلچیان درین شهر بودند و هر روز علفه‌ای^{۴۳۶} که روز اول مقرر کردند به تمام به ایشان می‌رسید، و چند^{۴۳۷} کترت طویها کردند و در هر طوی بازیگران نوعی دیگر بهتر از پیشتر بازیها کردند^{۴۳۸}.
فی‌الجملة روز^{۴۳۹} دیگر طوی اول که عید اضحی بود.

و پادشاه درین^{۴۴۰} شهر خان‌بالتق از برای مسلمانان مسجدی ساخته است، ایلچیان و جمعی مسلمانان در آن مسجد نماز عید^{۴۴۱} گزاردند. و بعد از دو روز ایلچیان را باز طوی داد و عظمت به نوعی دیگر نمود^{۴۴۲}.

و در هفدهم ذی‌الحجه جماعت گناهکاران را به سیاستگاه فرستادند و قاعده کافرکان^{۴۴۳} خطائی در دفترها نوشته که از بهر هر گناهی چه عقوبت کنند و تفصیل^{۴۴۴} انواع عقوبت و شرح و بسط در آن باب، مصراع: «قلم نخواست که آن قبح بر زبان^{۴۴۵} آرد»، بنا بر آن بیان نکرد.

وختایان در باب گناهکاران احتیاط بسیار کنند، چنانکه پادشاه را دوازده دیوان است، اگر شخصی به گناهی متهم شد^{۴۴۶} و در یازده دیوان روشن گشت^{۴۴۷} و در دوازدهم ثابت نشد آن شخص را امید خلاص است و اگر شش ماهه^{۴۴۸} راه یازده به کسی حاجت است در مهم گناهکار تا تحقیق نمی‌شود^{۴۴۹} گناهکار را نمی‌کشند و در حبس می‌دارند^{۴۵۰}.

مولانا قاضی بیست و هفتم محرم پیش ایلچیان فرستاد که فردا سال^{۴۵۱} نوست و پادشاه به اردوی نو در می‌آید و قولی^{۴۵۲} است که کسی چیزی^{۴۵۳} سفید نپوشد که ایشان

سفید در ماتم پوشند.

و شب بیست و هشتم^{۴۵۴} نیم شب سجین^{۴۵۵} آمده ایلچیان را^{۴۵۶} به اردوی نو برد، و آن عمارتی عالی بود، بعد از نوزده سال تمام شده، و آن شب^{۴۵۷} هرکس در خانه و دکان چندان [فناور]^{۴۵۸} شمع و چراغ افروخته بود که گفتی^{۴۵۹} مگر آفتاب برآمده است^{۴۶۰}، و آن شب زهر سر ما شکسته بود. مردم را به اردوی نو درآوردند و از مجموع ختای و چین و ماچین و قلماق و تبت و قامل و قراخواجه و چورچه و دریابار^{۴۶۱} صد هزار آدمی در آن اردو بودند، و پادشاه امرای ولایت خود را طوی می داد و ایلچیان را در بیرون تختگاه^{۴۶۲} شیرها نهادند و امراء را در درون بارگاه نشانده بودند، و همچنان قریب^{۴۶۳} دویست هزار آدمی سلاحها گرفته و بادبیزن ختائی^{۴۶۴} ملون و منقش هر یک برابر سپری بر دوش نهاده، پسران و بازیگران به طریقه‌های غیر مکرر در رقص و بازی^{۴۶۵} [بودند].

و صفت آن عمارت در عبارت نمی‌گنجد. فی‌الجمله از در بارگاه تا در بیرون یک هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و در حرم کسی را وقوف نیست، و از چپ و راست عمارت در عمارت و سرا در سرا و باغ در باغ مجموع سنگ تراشیده و خشت خراشیده^{۴۶۶} که از خاک چینی پخته‌اند و مطلقاً جوهر او به سنگ مرمر می‌ماند، و مقدار دویست یا سیصد گز سنگ فرش که یک سر موی کج نشده و نیچیده که گوئی به قلم جداول کشیده‌اند^{۴۶۷} - و سنگ تراشی و نجاری^{۴۶۸} و گل‌کاری و نقاشی و کاشی‌کاری^{۴۶۹} درین بلاد کسی چون ایشان نتواند کرد، و اگر^{۴۷۰} استادان بینند^{۴۷۱} انصاف دهند. فی‌الجمله نیمروز^{۴۷۲} طوی آخر شد^{۴۷۳}.

و نهم ماه صفر سحرگاه اسپان آورده ایلچیان را بردند، و هشت روز بود که پادشاه از حرم بیرون رفته بود^{۴۷۴}، و هر سال پادشاه را عادت بود که چند روز حیوانی نمی‌خورد و پیش حرم نمی‌رفت و کسی را پیش خود نمی‌گذاشت و^{۴۷۵} در خانه‌ای که هیچ صورت و بت نبود می‌رفت و می‌گفت خدای^{۴۷۶} آسمان را عبادت می‌کنم^{۴۷۷}.

القصه آن روز بازگشته بود و به حرم می‌آمد با تجمل تمام، فیلان آرایش کرده پیش پیش، و محقه مدور مطلا بر دوش، و علمهای هفت رنگ و سلاحداران^{۴۷۸} پنج^{۴۷۹} محقه دیگر آرایش کرده مطلا^{۴۸۰} بر دوش مردم و سازها که شرح نمی‌توان داد، و مقدار پنجاه^{۴۸۱} هزار آدمی از پس و پیش می‌رفتند^{۴۸۲} و یک قدم از قاعده بیرون نبود، و آواز هیچ متنفس بر نمی‌آمد^{۴۸۳}، مگر سازها. پادشاه به حرم درآمده^{۴۸۴} مردم به وثاقها رفتند.

و در آن ایام رسم شب چراغ باشد. هفت شبانروز^{۴۸۵}، در درون کریاس پادشاه کوهی^{۴۸۶} از چوب می سازند و روی چوب به شاخ سرو می پوشند چنانکه گوئی کوهی از زمر دست و صد هزار هزار چراغ تعبیه کرده اند^{۴۸۷} و موشکها از نطف ساخته که چون یک چراغ برافروختند موشک بر آن ریسمانها^{۴۸۸} دویده بهر چراغ که رسید روشن ساخت، چنانکه به یک نفس تمام چراغها از بالای کوه تا پایان روشن می شود. و در^{۴۸۹} شهر در دگانهها و خانهها چراغ بسیار افروزند، و در آن هفت روز گناه بر کسی نگیرند^{۴۹۰}، و پادشاه بخششی بسیار کند، و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد کنند^{۴۹۱}.

و در آن سال منجمان خطای حکم کرده بودند که از آتشی خانه^{۴۹۲} پادشاه را ضرر رسد، بدان سبب شب چراغ نساخته بودند^{۴۹۳}. اما امراء به وعده جمع آمده بودند، همه را طوی داد و انعام فرمود.

سجین^{۴۹۴} سیزدهم^{۴۹۵} صفر آمده و ایلچیان را برده در کریاس اول نشانند، و خلایق هر دیار زیادت از صد هزار جمع شدند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده^{۴۹۶} و درهای کوشک گشاده^{۴۹۷}، پادشاه بر تخت نشست و خلایق^{۴۹۸} زانو زده سر بر زمین نهادند، و تختی دیگر آوردند و در برابر^{۴۹۹} پادشاه نهادند^{۵۰۰} و سه کس بر بالای تخت برآمدند و حکمی که از پادشاه شده بود دوکس [آن] یرلیغ را نگاه داشتند و یکی به آواز بلند برخواند، چنانکه خلایق شنیدند. اما به زبان خطائی^{۵۰۱} بود و مردم ما فهم نمی کردند^{۵۰۲}. مضمون آنکه دهم این ماه صفر سر سال ایشان^{۵۰۳} بود و شب چراغ، [پادشاه] بندیان و گناهکاران و باقی داران را بخشید^{۵۰۴} مگر کسی که خون کرده بود باقی را آزاد کردند، و ایلچی تا سه سال به هیچ دیار نرود، و نقل احکام به ممالک دیگر فرستادند. بعد از خواندن حکم چتری^{۵۰۵} بر سر حکم داشتند بر چوبی در زر گرفته^{۵۰۶} و حلقه بر آن، و طنابی از ابریشم زرد بر آن حلقه. آن حکم را از بالا فرو^{۵۰۷} گذاشتند و چتر بر بالای آن فرو می آمد، و خلایق و مجموع سازها همراه آن، از پیش کوشک بیرون آمدند و^{۵۰۸} حکم را^{۵۰۹} آوردند تا یامی که ایلچیان بودند، و از آنجا^{۵۱۰} نقل احکام به ولایات بفرستادند^{۵۱۱}، و چون پادشاه از کوشک بیرون آمد^{۵۱۲} ایلچیان را طوی دادند.

و غرة ربیع الاول باز ایلچیان را طلب داشته پادشاه^{۵۱۳} ده شانقار^{۵۱۴} حاضر ساخت^{۵۱۵} و فرمود شانقار به کسی می دهم که برای من اسب خوب آورده است^{۵۱۶}. سه شانقار^{۵۱۷} به سلطان شاه ایلچی میرزا الغ بیگ داد، و سه به سلطان احمد ایلچی میرز

بایسنغر، و سه^{۵۱۸} به شادی خواجه ایلچی خاقان سعید، و^{۵۱۹} شانقاران را به جانورداران خود سپرد.

و روز دیگر ایلچیان را طلب داشته گفت^{۵۲۰} لشکر به سرحد ولایت می رود. یراق کنید تا همراه به ولایت خود روید.

و^{۵۲۱} ارغداق ایلچی میرزا سیور غیمتش^{۵۵۲} را گفت شانقار نیست که به تو دهم، و اگر^{۵۲۳} می بود هم نمی دادم، تا چنانکه آن کَرَت^{۵۲۴} از اردشیر نوکر میرزا سیور غیمتش ستانند از تو نستانند^{۵۲۵}. ارغداق گفت اگر پادشاه عنایت فرمود شانقار دهد کسی از من نتواند گرفت^{۵۲۶}. پادشاه گفت تو این جا باش که دو شانقار می رسد به تو دهم.

و هشتم ربیع الاول سلطان شاه و^{۵۲۷} بخشی ملک را طلبیده انعام^{۵۲۸} فرمود. سلطان شاه را هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست [و] چهار قلعی و لودلنگ و شاو^{۵۲۹} دو اسپ [یکی]^{۵۳۰} با زین^{۵۳۱} و صد چوبه تیر نی و بیست و پنج کبیر^{۵۳۲} سه پهلوی ختائی و پنج هزار چاو^{۵۳۳}، و بخشی ملک را نیز مثل آن. اما یک بالش نقره کمتر بود، و خاتونان^{۵۳۴} ایلچیان را نقره نبود، اما نیمه^{۵۳۵} قماشها فرمود.

و در آن روز ایلچی اویس خان رسید، بوتاتیمور اتکا^{۵۳۶} نام، با دو بیست و پنجاه نفر. پادشاه را دیده سر بر زمین نهاد^{۵۳۷} و دیوانیان جهت مجموع ایشان جامه واره‌های پادشاهانه و علفه^{۵۳۸} معین کردند.

و سیزدهم^{۵۳۹} ربیع الاول ایلچیان را طلب داشته^{۵۴۰} پادشاه فرمود که من به شکار می روم شانقاران خود را بگیرد که اگر دیر^{۵۴۱} آیم معطل نشوید^{۵۴۲} و طعنه^{۵۴۳} زد که شانقاران^{۵۴۴} خوب می برند و اسپ بدی می آرند، و شانقاران تسلیم ایلچیان کردند و پادشاه به شکار رفت.

و پادشاهزاده از طرف ولایت نم‌تای^{۵۴۵} آمد^{۵۴۶} و هژدهم ماه ایلچیان به دیدن او رفتند. در طرف شرقی خانه پادشاه به طریق پادشاه نشست بود و اطراف همچنان برآراسته، و به همان دستور شیره‌ها نهادند و آتش خورده متفرق شدند.

غره ربیع الاخر^{۵۴۷} خبر کردند که پادشاه از شکار می آید، پیشباز^{۵۴۸} می باید رفت. ایلچیان سوار شده در راه شنیدند^{۵۴۹} که پادشاه روز دیگر می آید، از راه برگشته به وثاق آمدند، و شانقار کبود سلطان احمد مرده بود، و سچین^{۵۵۰} آمد که امشب^{۵۵۱} در بیرون باشید تا سحرگاه پادشاه را توان دید^{۵۵۲}.

چون سوار شدند بر در یامخانه مولانا قاضی ایستاده بود^{۵۵۳} بغایت ملول. از ملالت استفسار نمودند^{۵۵۴}. پنهان گفت^{۵۵۵} اسپ که حضرت شاهرخی فرستاده و پادشاه در شکار بر آن سوار بود پادشاه را انداخته^{۵۵۶} و ازین جهت قهر کرده حکم فرمود که ایلچیان را مقید به شهرهای شرقی ختای^{۵۵۷} برند. ایلچیان^{۵۵۸} بسیار ملول و محزون گشته وقت سنت بامداد^{۵۵۹} سوار شدند، تا نیم چاشت مقدار بیست مره^{۵۶۰} رفتند^{۵۶۱} و به اردوی پادشاه که شب فرود آمده بود رسیدند.

مقدار پانصد قدم در پانصد قدم دیواری چهار قدم عرض ده گز^{۵۶۲} بلندی هم در آن شب برآورده بودند و دیوار قالبی در خطای زود می سازند و دو دروازه گذاشته بودند و از پس دیوار که خاک برگرفته اند خندقی شده بود و بر دروازه ها^{۵۶۳} مردان کاری با سلاح بازداشته و برگرد خندق [مردان با سلاح]^{۵۶۴} تا روز می گشتند، و در درون آن از اطلس زرد^{۵۶۵} دو چتر مربع^{۵۶۶} هر یک بیست و پنج گز به چهار ستون برپای کرده و در گرد آن خیمه ها و سایبانها از اطلس زرد زرافشان^{۵۶۷}

و چون مقدار پانصد قدم به اردو رسیدند^{۵۶۸} مولانا قاضی فرموده ایلچیان پیاده شده هم آنجا باشند تا پادشاه برسد^{۵۶۹} و خود پیش رفت. چون پادشاه رسیده فرود آمد^{۵۷۰}، لیداجی و جان داجی که به زبان ختائی سرای لیدوخیکفو^{۵۷۱} می گفتند ایستاده بودند و پادشاه در بحث گرفتن ایلچیان بود. لیداجی و جان داجی و مولانا یوسف قاضی سر بر زمین نهاده درخواست کردند و گفتند اینها را گناه نیست، اگر پادشاهان^{۵۷۲} ایشان اسپ^{۵۷۳} خوب یا بد فرستند^{۵۷۴} بر پادشاه حکم نمی توانند کرد، و اگر اینها را پاره پاره کنند پادشاهان ایشان را تفاوت نکند و نام پادشاه به بدی برآید، و گویند پادشاه ختای^{۵۷۵} با ایلچیان بی رسمی کرد^{۵۷۶}. پادشاه را سخنان نیکخواهان پسندیده آمد و مولانا قاضی شادمان گشته ایلچیان را بشارت رسانید و گفت که حق تعالی برین غریبان رحم کرد و پادشاه مرحمت فرمود^{۵۷۷}، و شیرها آوردند که پادشاه فرستاده بود، گوشتِ خوک با گوشت گوسفند آمیخته. مسلمانان ما نخوردند.

و پادشاه سوار شد^{۵۷۸} بر اسپ سیاهی بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ فرستاده بود. قبا زرد زربفت^{۵۷۹} بر اسپ انداخته و دو اختاجی^{۵۸۰} از چپ و راست جامه های زربفت پادشاهی پوشیده و جلاو^{۵۸۱} اسپ گرفته و اسپ آهسته یک یک قدم برمی داشت و پادشاه قبای سرخ زربفت پوشیده و از اطلس سیاه غلافی دوخته و ریش

در غلاف کرده، و هفت عدد محفّه خرد^{۵۸۲} سر پوشیده در عقب^{۵۸۳} برگردن گرفته و در درون محفّه‌ها دخترانی که با پادشاه در شکار بودند^{۵۸۴} می‌آوردند، و یک محفّه بزرگ^{۵۸۵} هفتادکس برداشته می‌بردند^{۵۸۶} و مقدار انداختن یک تغمار^{۵۸۷} از یمین و یسار از پادشاه دور^{۵۸۸} سواران صف‌زده، هیچکس^{۵۸۹} یک قدم پیش و پس نمی‌نهاد، و صفها چندانکه چشم کار می‌کرد هر صفی از دیگری بیست قدم دورتر تا در شهر صف‌زده می‌رفتند، و در میان پادشاه [یاده‌داجی] و^{۵۹۰} مولانا قاضی و لیداجی و جانداچی میرفت. قاضی پیش آمد و ایلچیان را گفت فرود آید و چون پادشاه رسد سر نهد. چنان کردند. پادشاه^{۵۹۱} فرمود که سوار شوید. ایلچیان سوار شده همراه شدند. پادشاه گله آغاز کرده با شادی خواجه گفت تحفه و بیلاک و اسب و جانور که به هدیه فرستند باید که بغایت خوب باشد تا موجب ازدیاد محبت گردد. اسپ که تو آورده بودی در شکار سوار شدم، از غایت پیری مرا انداخت و دست من درد می‌کند و کبود شده بسیار طلی انداخته‌ام تا اندکی درد تسکین یافته^{۵۹۲}.

بعد از آن شانقاری طلبیده و یک کلنگ^{۵۹۳} پرانید، و شانقار گذاشته، رسید و سه لگد زده گرفت، پادشاه فرود آمد و صندلی در زیر پای او نهاد^{۵۹۴} برصندلی دیگر نشست، و سلطان شاه را آن شانقار داد و شانقار دیگر به سلطان احمد داد و شادی خواجه را نداد و سوار شد^{۵۹۵}، و نزدیک شهر خلائق بسیار^{۵۹۶} بیرون آمده پادشاه را به زبان خطائی دعا می‌گفتند و به تجمل تمام به شهر در آمد، و ایلچیان به وثاقتها رفتند.

و رابع ربیع‌الآخر^{۵۹۷} سچین^{۵۹۸} آمده ایلچیان را برد^{۵۹۹} و گفت امروز پادشاه سنکشی^{۶۰۰} [انعام] می‌دهد^{۶۰۱}. پادشاه نشست و شیره‌های سنکشی^{۶۰۲} پیش خود جمع فرمود و فرمود که شیره‌ها بر یکطرف بردند و امراء را هم آنجا فرستاد، چنانکه پادشاه می‌دید. اول سلطان احمد را طلب کرد و شیره سنکشی داد^{۶۰۳}، و خواجه غیاث‌الدین و شادی خواجه را شیره نهادند، و^{۶۰۴} کوکجه و ارغداق و اردوان و تاج‌الدین بخشی^{۶۰۵} را شیر [ها] معین شد، و تفصیل شیره‌ها بدین موجب است:

شادی خواجه را ده بالش نقره و سی اطلس و هفتاد پارچه قلعی^{۶۰۶} و طر قو و لودسا و کپکی^{۶۰۷} و پنجهاز چاو، خاتون او را چاو و بالش نقره نبود، اما ثلث باقی قماشها^{۶۰۸} بود.

و سلطان احمد و کوکجه و ارغداق را هریک^{۶۰۹} هشت بالش نقره و شانزده اطلس

و طرُقو و لووسا و کپکی ۱۱۰ هر یک را با خواتین نود و ۱۱۱ چهار وصله بود، و هر یک را دو هزار ۱۱۲ چاو.

و ۱۱۳ خواجه غیاث‌الدین و اردوان و تاج‌الدین بخشی ۱۱۴ را هریک هفت بالش نقره و شانزده اطلس و طرُقو و لووسا ۱۱۵ [و] کپکی ۱۱۶ و ۱۱۷ قلعی و دو هزار چاو. ایلچیان سنکشیها گرفته به وثاقها رفتند، و ایلچیان میرزا الغ بیگ سنکشی گرفته بودند چنانکه گذشت.

و در این اثنا از خواتین محبوبه پادشاه یکی را ۱۱۸ قضا رسید ۱۱۹ و اظهار نکردند تا ساختگی غریب ۱۲۰ تمام شد، هشتم ۱۲۱ جمادی‌الاولی خبر فاش گشت که حرم پادشاه در گذشت و فردا دفن خواهند کرد، و درین شب از قضای الهی آتشی از اثر [براق] به قصر پادشاه ۱۲۲ [که نو ساخته بود] رسید و در تمام آن ۱۲۴ افتاد و حدیث کذب المنجمین ۱۲۵ راست شد، و بارگاهی هشتاد گز طول و سی گز عرض و استونها که در آغوش سه مرد نمی‌گنجید و لاجورد و حل و روغن کرده ۱۲۶ تمام بسوخت، و از آن روشنائی شهر روشن شد و از آنجا به کوشکی بیست گز دورتر رسید و بارگاه حرم که در عقب آن کوشگ بود و آن به تکلف تر، آن نیز بسوخت. و ۱۲۷ در اطراف آن قریب دو بیست و پنجاه خانه با بسی مرد و زن همه بسوخت و آن شب تا روز نماز دیگر شد هر سعی می‌کردند آتش تسکین نمی‌یافت. و پادشاه و امراء ۱۲۸ ملتفت آن نشدند که آن روز از روزهای نیک کیش کافری بود، اما پادشاه در بتخانه رفت و تضرع و زاری ۱۲۹ بسیار کرد ۱۳۰ و گفت خدای آسمان بر من غضب کرد و تختگاه مرا سوخت. من کاری بد نکرده‌ام و پدر و مادر نیازرده‌ام و بر کسی ظمی نکرده‌ام.

و از این غصه بیمار شد، و بدین سبب معلوم نشد که آن زن ۱۳۱ مرده را به چه نوع دفن کردند ۱۳۲، و طریق ۱۳۳ ایشان در دفن خواتین معظمه آن است که خواتین بر کوهی معین دخمه و مدفن دارند. هرگاه خاتونی را قضا رسید به آیین که رسم ایشان است بردارند و به دخمه سپارند. اسپان خاصه خاتون ۱۳۴ مرده را در آن کوه که دخمه باشد می‌گذارند که به سر خود می‌چرد و ۱۳۵ هرگز اسپان را کسی نمی‌گیرد ۱۳۶. و در آن دخمه بسیاری از دختران و خواجه‌سرایان می‌باشند ۱۳۷ و علفه ۱۳۸ ایشان پنج ساله بل‌زیاده پیش ایشان می‌نهند تا علفه تمام شده ایشان نیز تمام می‌شوند، و با وجود این آیین بسبب آتش معلوم نشد که آن میت ۱۳۹ را چون ۱۴۰ بردند.

و بیماری ۶۴۱ پادشاه زیاده شد. پسرش به بارگاه می نشست و ایلچیان را اجازت داده، چند روز که جهت یراق راه در شهر بودند علفه ندادند.

منتصف جمادی الاولی ۶۴۲ ایلچیان از خان بالق بیرون آمده داجیان همراه بودند ۶۴۳، و به طریق رفتن در باز آمدن به هرایام که می رسیدند همه چیز با اولاغ و عرابه می دادند ۶۴۴ و در شهرها و قصبه ها طوی می کردند و می گفتند حرمت ۶۴۵ آن است که در وقت باز آمدن دارند تا محبت ثابت باشد ۶۴۶.

غرّه رجب به شهر پنگان ۶۴۷ رسیدند. حکام و کلانتران استقبال نموده ۶۴۸ بار ایلچیان باز نکردند ۶۴۹ به سبب حکم پادشاه، با آنکه قاعده چنان بود که بار همه کس را گشایند و احتیاط نمایند تا مثل چاو و غیر آن بیرون نبرند. روز دیگر طوی بعظمت داده تکلف بسیار کردند.

و روز به روز کوچ کرده پنجم شعبان به قراموران رسیدند، و از آنجا هر روز به یامی و هر هفته ۶۵۰ به شهری رسیده طوی می خوردند.

تا بیست و چهارم ۶۵۱ شعبان به شهر قمجو فرود آمدند، و این قمجو آن شهر است که ایلچیان در وقت ۶۵۲ رفتن نوکران و چهارپایان خود را آنجا سپرده بودند. همه را به سلامت یافتند. اما بسبب نا ایمنی راه مغولستان ۶۵۳ دو ماه و نیم ۶۵۴ در آن شهر متوقف شد [ند].

و هفتم ذی قعدة از قمجو بیرون آمدند و هفدهم به سکجو رسیدند، و ایلچی میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز می آمد امیر ۶۵۵ حسن، و ایلچی میرزا رستم که از اصفهان عزیمت نموده بود - پهلوان جمال - در سکجو به ایلچیان که از طرف خطای می آمدند رسیدند، و راه ۶۵۶ را بغایت تباه نشان دادند و بدین جهت ایلچیان مدتی در سکجو مقام کرده منتصف محرم سنه خمس و عشرين از سکجو روان شدند، و بعد از چند روز به شهر قراول آمدند. حکام قراول گفتند ۶۵۷ که قاعده اهل خطای آنست که چنانچه در وقت رفتن شماره و حلیه مردم ۶۵۸ را نوشته اند، به وقت بازگشتن همان دفتر پیش آورده احتیاط نمایند و اگر تقصیر کنند به غضب پادشاه گرفتار شوند.

القصه ۶۵۹ احتیاط کرده هژدهم ربیع الاول از راه بیراهه بی آبه به مشقت تمام بیرون آمده بم. ادی الاخری به شهر ختن رسیدند و از آنجا کوچ کرده ششم رجب به کاشغر فرود آمدند.

و بیست و یکم ماه از عقبه اندکان گذشته ایلچیان جمعی^{۶۶۰} به راه سمرقند رفتند
باقی راه بدخشان^{۶۶۱} اختیار کرده بیست و یکم شعبان به حصار شادمان خوشوقت و
شادمان رسیدند.

و غره رمضان به بلخ آمدند، و دهم ماه به درگاه عالم پناه حضرت خاقان سعید
آمدند، و شرح احوال به تفصیل و اجمال به موقوف عرض رسانیدند.

و^{۶۶۲} چون داستان ایلچیان ختای مشتمل بر انواع عجایب و غرایب و نسبت بنا
اوضاع این ولایت در غایت غرابت می نمود غزال مشکین خال قلم در صحرای آن رقم
نافه گشای شد و خامه عنبرین شمامه به شمیم [آن نسیم] در مشام ایام عطرسای گشت،
فارغ از تعهد صحت و بطلان و ساکت از تقبل سود و زیان، و الله المستعان و علیه
التکلیان.

گزیده یادداشتهای محمد شفیع بر مطلع سعدین

- ۱- ک: اثین، وهمی است از مصنف، رک به ص ۱۸ که ذکر می‌بسیار پریشان از رفتن و بازگشتن ایلچیان خطای دارد بذیل سنه ۸۲۳، نه سنه ۸۲۲.
- ۲- باب ق (ص ۳۰۸): خواجه راه، زبده: خواجه وکوکجه
- ۳- فقط ک: و سلطان احمد، زبده: مطابق است به متن.
- ۴- در زبده ذکر میرزا بایسنغر درین باب ندارد.
- ۵- ق: ولایات و عمارات، زبده: مثل متن.
- ۶- با ق.
- ۷- زبده: روزنامه، ق: روزنامه.
- ۸- ق+ وثمانمایه.
- ۹- ب، ق، با.
- ۱۰- زبده (۳۸۴): مضمون و محصل آن حکایات نقل افتاد.
- ۱۱- با ب ق.
- ۱۲- ق: که ایلچیان.
- ۱۳- زبده: ششم ذی القعدة سنه اثنی عشرین و ثمانمایه.
- ۱۴- ک: آ: رسیده.
- ۱۵- زبده: + و سرما.
- ۱۶- زبده: + ازگذرکلف گذشته- کلف برگذار آموذریاست بر راه نخشب در صغد هجده فرسخ از بلخ.
- ۱۷- زبده: + که می‌رفتند.
- ۱۸- زبده: + نورالله مرقد و وفات میرزا در سنه ۸۳۰ واقع شد. پس ظاهر است که این جمله بعد از وفات میرزا افزوده شده.
- ۱۹- زرداق، آ، ک: اوغداق، ق (ص ۳۰۹) مثل متن، زبده: از غلاف.

- ۲۰- از روی نسخ دیگر ثبت شد، زبده: خواجه تاج الدین.
- ۲۱- فقط آ: تاشکنت، بقول صاحب زبده در اوایل ربیع الاول و به تاشکند رسیدند و دوازدهم همان ماه به سیرم و در غرهٔ ربیع الاخر به آتش بره.
- ۲۲- هشت میل به شرقی چمکننت واقع و پیش از حمله‌های مغول به اسیحجاب موسوم بود.
- ۲۳- ک: با: اش بره، اک: ق: اشبره، بب: اشن بره.
- ۲۴- بقول «یول» به معنی بلاد مغول است.
- ۲۵- زبده (۳۸۴ب) مرغزارها خوش بود در فصل بهار، هر روز کوچ می‌کردند. ناگاه خبر رسید.
- ۲۶- فقط آ: برآمده. در زبده می‌گوید که اویس خان شیر محمد اعلان را طلب داشته بود تا قتل کند و قل محمد و بعضی از امراء مغول بدان جهت از اویس خان یاغی شدند و ایل بهم برآمد، این اویس خان از تغلق تیموریهاست، رک به زمباور ص ۲۷۲.
- ۲۷- زبده: و امرا به اویس خان [اطاعت] کردند.
- ۲۸- آباق اک: خدایداد، زبده: خدا داد.
- ۲۹- زبده: امیر معتبر.
- ۳۰- زبده: + ایلچیان ایمن شده به راه خود رفتند.
- ۳۱- بب، ق: جناب، با، اک: مثل متن.
- ۳۲- زبده: ایل محمد بیگ.
- ۳۳- زبده: در بیست و یکم جمادی الاول از آنجا.
- ۳۴- ق-
- ۳۵- آ... کیکر، باقی نسخ مثل متن، زبده: کنکه. بقول کاترمر غالباً این همان آبی است که آن را رودکون‌گزگویند و آن رود معادل رود ایله Ili است (رک به خریطه کتاب ترکستان).
- ۳۶- رک به زیادات و حواشی آخر همین کتاب. (یعنی مطلع سعدین)
- ۳۷- زبده: ششم بجای هشتم.
- ۳۸- فقط آ: یولدوز، زبده، (۳۸۵) گفته است: در مرغزار و جلکاء یلدوز در آمدند و آنجا گذشته به ایل شیر بهرام رسیدند و پسر شیر بهرام آنجا بود، رک به یزدی، ا: ۴۸۴.
- ۳۹- باب ق اک، زبده: الاخر.
- ۴۰- زبده: واجبات [داجیان] و ایلچیان متوهم شده گفتند ما را سعی می‌باید که خود را زودتر به سرحد ختای برسانیم و دراور [درهاو] کلهای سخت بود و اکثر اوقات باران و ژاله می‌بارید.

- ۴۱- زبده: جمادی الاخر.
- ۴۲- آآک: طرکان، ق (ص ۳۱۰): مثل متن، زبده: طوفان.
- ۴۳- زبده: + در غایت تکلف و بتان بسیار در آنجا بعضی نوساخته و بعضی کهنه.
- ۴۴- فقط ق: پیش آن . با، زبده: پیشانی.
- ۴۵- آک: شاکونی، ب: ساکمونی، اک با: شاکمونی، زبده: ساکمونی.
- ۴۶- ک: مرد. برای قراخواجه رک به مارکوپولو (یول). به قول یزدی ۱: ۴۷۷ میان قراخواجه و سمرقند سه ماه راه کاروان است.
- ۴۷- زبده: صوفی اتا.
- ۴۸- ک: خانزاده، تصحیح از روی زبده.
- ۴۹- ک: ترمذ.
- ۵۰- زبده.
- ۵۱- زبده (۳۸۵ب): مسجدی بزرگ ساخته بود.
- ۵۲- فقط ق: ساخته داشتند، زبده: ساخته بودند.
- ۵۳- زبده: + و در پیش بتی بزرگ مقدار بچه ده ساله صورتی از مس ساخته در غایت صنعت و خوبی و بر دیوارهای خانه صورتگریهایی استادانه کرده و سنگ آمیزیهایی خوب.
- ۵۴- آآک باب: نموده. ق، زبده: باشند.
- ۵۵- ق با: بایری. اک، حبیب السیر: بایری، ک: باپری، زبده: با سری.
- ۵۶- زبده: بغایت صاحب جمال.
- ۵۷- زبده: درخامس عشرین [رجب] از آنجا کوچ کردند و بعد از آن راه اکثر چول بود. هر یک روز و دو روز به آب می رسیدند.
- ۵۸- این سه سطر از «در اثنا» تا «چهاردهم شعبان» به ظاهر از زبده افتاده.
- ۵۹- باق: بستر (بجای بشیر)، اک ب: مثل متن.
- ۶۰- فقط ب: وقطاس (بجای گاوقطاس).
- ۶۱- از روی زبده.
- ۶۲- زبده.
- ۶۳- Sucheu
- ۶۴- زبده: ختائیان و قراول ایشان بوده.

- ۶۵- یعنی مفازه گویی را عبور کردند.
- ۶۶- زبده: حکم پادشاه.
- ۶۷- فقط باقی (ص ۳۱۱) به یک روز راه الخ، باقی نسخ (بب اک اک) مثل متن، زبده: مرغزاری نزه بود، هم در آن روز [در آن؟] مرغزار.
- ۶۸- ق: سایانها برافروخته، زبده: سایه‌های کرباس زده.
- ۶۹- زبده (۱۳۸۶)، از قاز (به جای قاز).
- ۷۰- آبا بب ق: و برزیر (بجای وزیر).
- ۷۱- آق، زبده (۱۳۸۶): و بر ستر شیره (به جای وزیر سر هر شیره).
- ۷۲- زبده: و سپرها و خانهای نهاده، ق: آراسته (به جای آراستند)
- ۷۳- زبده: + از عرق و سرمه.
- ۷۴- زبده: و مجموع رامست ساختند و بیرون طوی هرکس را.
- ۷۵- زبده: مایحتاج سفر و عرقی و سرمه.
- ۷۶- زبده: و این ساختگی مجموع از سکجو آورده (بجای و اینها الخ).
- ۷۷- زبده: کردند.
- ۷۸- باک ق: دارند.
- ۷۹- زبده: می‌گرفتند که می‌باید که نوکر زیادتی نویسند که یاساق ختای زیکست [این است] و هرکس.
- ۸۰- زبده: و بسیار بازرگانان پیش ایلچیان نوکر می‌شدند.
- ۸۱- ک: ارغداق، اک: از عداق، زبده مثل متن.
- ۸۲- زبده: خواجه تاج الدین نوکر شاه بدخشان.
- ۸۳- ک: نوکران.
- ۸۴- زبده: بیشتر رفته (بجای رفته).
- ۸۵- زبده: نوکران.
- ۸۶- با: دانکجی، ق: دانکجی، زبده (۳۸۶ ب): دانک داجی.
- ۸۷- در زبده می‌گوید که دی حاکم آن سرحد بود که از طرف کامل است و از سکجو تا شهردا [او؟] نه یام بود.
- ۸۸- آبا: پادشاهی.
- ۸۹- زبده: و او با لشکری پنج شش هزار سوار به استقبال آمده بود، و مجموع ایلچیان سوار شدند و

نزدیک یورت دانک داجی آمدند. طریقه فرود آمدن ایشان در صحرا چنان بود لشکریان مربع فرود آمده بودند، چنانک به پرگارو سواره مربع‌کند و خیمه‌های طناب در طناب‌کشیده.

۹۰- زبده: صفة.

۹۱- ب: مقدار یک جریب و خیمه بزرگ و تیره خطائی، بآ: مقدار یک جریب تمام سایه بود و خیمه بزرگی دو تیره ختائی، ق (ص ۳۱۲): مقدار یک جریب تمام سایه بود و خیمه مربع بزرگ دو نیزه خطایی، زبده: به مقدار یک جریب و خیمه دو تیره ختائی.

۹۲- زبده: پیش او.

۹۳- با: دامنها بالا داشته دو تیره، ب: مثل متن، ق: دامنها بر بالا داشته... و سایانها برگرد آن و در زیر دو تیره بزرگ، زبده: دامنها برداشته و تالاری از چوب ساخته و از کرباس سایانها زده چنانکه از یک جریب زمین تمام سایه کرده بود و در ریز [زیر] دو چوبه.

۹۴- زبده (۳۸۷ الف): نخل بندهای (کذا).

۹۵- کذا فقط درک، در نسخ باقی: خوش آینده.

۹۶- ب: باق، صورت فقره در زبده: و در پیش سایر مردم یک شیره هر یک را.

۹۷- زبده: بغایت بلند.

۹۸- زبده: + وزر.

۹۹- ق: بر (به جای در).

۱۰۰- ک: یانوغن، ب: ق: یاتوغن، آبا و زبده مثل متن. رک به یزدی ۱: ۶۲۴.

۱۰۱- ب: مثل متن، باق: بسینه، زبده: سه ختائی، در یزدی (۱: ۶۲۴ س ۵) «پی پا» مذکور است.

۱۰۲- زبده: بعضی نفس در سرنی میکند [می‌کنند] و بعضی در پهلوی نی.

۱۰۳- آ: آتسک، آ: شک، زبده: طنبک ختایی.

۱۰۴- زبده: + بادصول [به اصول] می‌زنند.

۱۰۵- زبده: دهل در پهلوی ایشان و بازیگران ایستاده.

۱۰۶- فقط ک: سفیدک، زبده: سفیدی.

۱۰۷- زبده: که هر کس بیندگوید دخترانند کلاهها بر سر و مروارید در گوش.

۱۰۸- فقط ک: بازیها.

۱۰۹- زبده: از پیش آن صفة تا چهار دروازه که آن خیمه‌ها زده‌اند.

۱۱۰- زبده: یک پای برپای دیگر نمی‌جنبند.

- ۱۱۱- زبده: جهت آنکه یساق و سیاست ایشان ازان زیاده است که وصف توان کرد. بعد از آنکه مردم را بنشانیدند کاسه داشتند و قوس دادند، قراوو خوردند.
- ۱۱۲- باق (ص ۳۱۳): نوش، رک به فرهنگ الفاظ ترکی آخر مطلع سعیدین
- ۱۱۳- زبده (۳۸۷ ب): برخاست و کاسه داشت.
- ۱۱۴- آ: کاسه، بب: کاسه داد، باق: کاسه می داد.
- ۱۱۵- زبده: بعد ازان بازیگران را فرمودند تا بازیها کردند به انواعی که شرح آن تقریر نیاید ازان جمله از کاغذ.
- ۱۱۶- ق: صور، زبده: صورتها.
- ۱۱۷- زبده: + که گوئیا وصله از آن حیوان است و میان آن صور در می روند.
- ۱۱۸- زبده: و پیاله ها.
- ۱۱۹- ق، زبده.
- ۱۲۰- زبده: قند.
- ۱۲۱- زبده: ترها کرده که درختای می باشد که درین بلاد نیست و کس ندیده و نام او نشنوده.
- ۱۲۲- فقط ک: هندیانه، زبده مثل متن.
- ۱۲۳- زبده: اینها مجموع بر طبقی خانه خانه ساخته و هر یک را جدا جدا در جای کرده.
- ۱۲۴- زبده (۱۳۸۸): امیری را کاسه داشتند.
- ۱۲۵- زبده: ساخته اند از کرباس و ترقوورها بروی زده و منقار و پای او سرخ کرده بچنانچه مطلق به لکلک می ماند اما بزرگتر است.
- ۱۲۶- ق: گوید، زبده: و همه جای خود را می پوشد چنانکه همین صورت به لکلک می نماید و بر اصول غنایی که ختایان می زند پای می کوبند، ق: کوبد (بجای می کوفت).
- ۱۲۷- زبده: و آن استعداد ده روزه راه چول به استقبال ایلچیان آورده بودند.
- ۱۲۸- آ: هفتم.
- ۱۲۹- زبده: + و خندقی عمیق گرد آن کشیده. بقول یول مراد از قراول دروازه دیوار چین است که به صورت قلعه ای است و او را کیا یوکوان (یعنی قلعه دروازه یشم) می نامند و هیون سانگ در مائذ ششم ذکری از او آورده و در عهد شاهان مینگ سلطنت چین این جا منتهی می شد.
- ۱۳۰- آ: گذاشت.
- ۱۳۱- ک: و ایلچیان:

- ۱۳۲- فقط ک: کتکی، ق (ص ۳۱۴): بتی.
- ۱۳۳- زیده (۳۸۸ ب): بغایت پاکیزه.
- ۱۳۴- ک: مستحکم.
- ۱۳۵- زیده: و وضع شهر مربع درست نهاده چنانچه فقط به سطره و برسکار [پرگار] سازند.
- ۱۳۶- زیده: + چنانکه به مثل اگر روغن بریزد جمع توان آورد.
- ۱۳۷- زیده: + بسیار.
- ۱۳۸- باق: دکانهای قصابی.
- ۱۳۹- زیده: + و انواع محترفه دکانها نهاده.
- ۱۴۰- فقط ک.
- ۱۴۱- باب: مجوره، ق: محوزه، زیده: بحوره. محمدشفیع مجوزه ضبط کرده است و درست نیست.
- ۱۴۲- باق ب مثل متن.
- ۱۴۳- ق، زیده: در.
- ۱۴۴- زیده: در برابر هم ساخته و از غایت راستی ازین در آورد [دروازه؟] آن یک می نمود چنانکه کسی تصور می کرد که نزدیک است و حالی بدانجا خواهد رسید تا بسیار راه بود.
- ۱۴۵- زیده (۱۳۸۹) دو طبقه ساخته بر طریق ختایی که ایشان پوشش عمارت مجموع خر پشته می سازند. باق: کلمه خر پشته را ندارد.
- ۱۴۶- زیده: به کاشی چینی.
- ۱۴۷- فقط با: بدو، زیده مثل متن.
- ۱۴۸- زیده: و مجموع زمین آن (بجای بغایت الخ).
- ۱۴۹- زیده: ایشان.
- ۱۵۰- زیده: جوهری دارد و محکم است و بتخانه هائی چنان می دارند که قطعاً از قاذورات در آن نتوان یافت.
- ۱۵۱- زیده، آباق: داده (بجای در داده).
- ۱۵۲- باق (ص ۳۱۵) آ: نی کنند (به جای می کردند).
- ۱۵۳- ب: بالفی.
- ۱۵۴- آ: دکى دى، ب: دکى وکى فو، با: دکى و، ق: دکى وى فوو، زیده: کى دى فو.
- ۱۵۵- زیده: بیست.

- ۱۵۶- باق: دو، زبده مثل متن.
- ۱۵۷- زبده: ساکن اند به کشک.
- ۱۵۸- آق: چون قصه باشد، زبده (۳۸۹ب): اگر ناگاه قضیه‌ای پیدا شد.
- ۱۵۹- زبده: + ازان جا که سرحدست.
- ۱۶۰- ق با: بیندو.
- ۱۶۱- زبده: + در عقب آتش آن حال که واقع شده است مکتوب کردند.
- ۱۶۲- بب: کی دی فو، باق: کی دی فو، ک: کی دی فور (همین طور در ما بعد)، زبده: کیدی قرها.
- ۱۶۳- ک: کی دی فورا، زبده: کیدی قو.
- ۱۶۴- آ: یاشاق.
- ۱۶۵- ق: رسانند.
- ۱۶۶- ک با بب: مَره، ق: مَره، زبده: مره.
- ۱۶۷- فقط ک: آیند.
- ۱۶۸- زبده (۱۳۹۰): دانک داجی. اصل: دانکجی.
- ۱۶۹- بب: یرغه، باق (ص ۳۱۶): یرقه.
- ۱۷۰- بب (به هر موضع): ارا به.
- ۱۷۱- آ: چینو، کاترمر این کلمه را در ترجمه اش Tchifou نوشته است.
- ۱۷۲- ق: دروغ، زبده مثل متن.
- ۱۷۳- بابب ق مثل متن، آ: بتعصب، صورت جمله در زبده: و این نافویان تا یام جلاو میدوند چنانکه درین بلاد پیکان بتعصب بدوند. حبیب السیر خاتمه بذیل خان بالیق: بتعصب یکدیگر پیش پیش اسپ دوند.
- ۱۷۴- آبابب ق: «در» را ندارد.
- ۱۷۵- فقط ک.
- ۱۷۶- زبده: + بقدر مرتبه که تعیین شده.
- ۱۷۷- آ: دراستوان، بب: دراسون، ق: دارسون، با: درآسون، زبده (۳۹۰ب): دراسو. به قول یول «دراسو» شرابی است که چینیان از برنج سازند.
- ۱۷۸- زبده: و نقول [بقول] که در سرکه پرورده اند بیرون آن مایحتاج که در یامخانه‌ها مقرر کرده اند.
- ۱۷۹- ق با: دیوان، خانه‌ها.
- ۱۸۰- بب، زبده: دسون، باق: مثل متن.

- ۱۸۱- بب با: دسون.
- ۱۸۲- ق: و (به جای رو).
- ۱۸۳- زیده: خان بالق که تختگاه پادشاه ایشان است.
- ۱۸۴- زیده: پرده ازان پهلوی تخت آویخته.
- ۱۸۵- بب: زیر
- ۱۸۶- زیده: امرای بزرگ و ایلچیان را به پهلوی آن نمند بداشتند.
- ۱۸۷- زیده: دانک داچی. اصل: دانکچی
- ۱۸۸- ک: چیز خورید، با بب ق (ص ۳۱): چیزی خورید، زیده (۱۳۹۱) چیزی بخورید.
- ۱۸۹- زیده: شادی خواجه و اصحابی که کلاتران ایلچیان بودند ایشان نیز درخواست کردند که ما را این تکلیف می‌کند.
- ۱۹۰- زیده: دانک جی
- ۱۹۱- زیده: بس بزرگ چنانکه عمارت اصل بتخانه و آنچه داخل او بود.
- ۱۹۲- زیده: این عمارت بتخانه بود دروی.
- ۱۹۳- آ: خفتیده
- ۱۹۴- با: دوکله او، زیده مثل متن.
- ۱۹۵- زیده: گز شرع.
- ۱۹۶- زیده: بیست‌گزر (به جای گزی).
- ۱۹۷- زیده: باقی دیوارها.
- ۱۹۸- ق: صورت‌های.
- ۱۹۹- آق، زیده: خفتیده، با: خفته.
- ۲۰۰- زیده (۳۹۱ب): + و انواع رنگها و لباسها پوشانیده.
- ۲۰۱- فقط بب: شکمان، زیده: سکمانی فو.
- ۲۰۲- فقط با: همچون خانهای کاروانسرای خانه‌ها بود.
- ۲۰۳- از روی نسخ دیگر نوشته شد.
- ۲۰۴- زیده: چنین معظم.
- ۲۰۵- زیده: خواندند.
- ۲۰۶- زیده: و هر یک به خدمتی مشغول.

- ۲۰۷- زبده: که درو منظرها ساخته‌اند از خورد و بزرگ مقدار یک وجب و خردتر و بزرگتر تا مقدار یک‌گزر در یکدیگر.
- ۲۰۸- ق (ص ۳۱۸): بلندی دوازده گز، حیب السیر: ارتفاعش دوازده گز، زبده (۱۳۹۲): بلندی آن دوازده گز، یول (ج ۱ ص ۲۰۴ مقدمه حاشیه ۱) می‌گوید که عبارت مطلع به ابعاد این کوشک محرف و ناقابل فهم است.
- ۲۰۹- زبده: و این مجموع.
- ۲۱۰- فقطک: بران.
- ۲۱۱- ک: گوشت.
- ۲۱۲- زبده: چرخ.
- ۲۱۳- فقط درک، آ و نسخ دیگر و زبده: درودگران و آهنگران.
- ۲۱۴- زبده: که تفرج آن‌کنند و از آنجا.
- ۲۱۵- باق: طوی. در زبده گفته است: طویهاکه ایلچیان و نوکران [را] می‌دادند چنانک به خان بالق نزدیکتر می‌شدند تکلفات زیاده می‌شد.
- ۲۱۶- باق: در.
- ۲۱۷- زبده: بستاندند و خود غمخواری آن می‌کردند. ق: شیری (به جای شیر).
- ۲۱۸- زبده: چهاردهم.
- ۲۱۹- The Hoang ho (یول).
- ۲۲۰- ق: جیحون است.
- ۲۲۱- فقط درک، در باقی نسخ: ازان.
- ۲۲۲- زبده (۳۹۲ب): خرابات بزرگ بود و درین [بود درین] شهر دختران صاحب جمال در وی. می‌گفتند که ازین دختران بعضی هنوز مهر بکارت دارند، و اصناف پیشه‌وران بسیار در غایت صداقت [حذاقت].
- ۲۲۳- زبده: مردم.
- ۲۲۴- به قیاس یول این شهر غالباً Lanchew بوده باشد که دارالخلافة صوبه کانسو است و اغلب که همین را خواجه حسن آباد خوانده، و ایلچیان رودخانه هوانگ هو را مقابل لانچو عبور نموده.
- ۲۲۵- این آب غیر از هوانگ هو نیست که ایلچیان آن را بار دیگر عبور کردند به محلی که حد فاصل است میان صوبه شنسی و شانسی. (یول)
- ۲۲۶- آ: بیست و هشتم، زبده (۱۳۹۳): سابع عشرین ذی القعدة.

- ۲۲۷- زیده: جهدین قو- به قیاس یول این شهر Chingting بوده باشد.
- ۲۲۸- زیده: و عمارات خوب از جمله بتخانه.
- ۲۲۹- زیده: گوئیا تمام از طلاست مقدار پنجاه گز بلندی آن بت باشد و اعضای آن را جمله مناسب هم ساخته‌اند. فقط ق (ص ۳۱۹) به جای متناسب.
- ۲۳۰- زیده: بر جمله (به جای بر).
- ۲۳۱- زیده: + دست کشیده.
- ۲۳۲- زیده: مجموع.
- ۲۳۳- زیده: دکانی بزرگ محکم.
- ۲۳۴- زیده: عمارات اطراف او.
- ۲۳۵- از روی باقی (۳۱۹) و زیده.
- ۲۳۶- زیده: تا به سرا و عمارات متکلف استادانه و بعد از آن سر آن عمارات. آ: مکلف (به جای متکلف)، با: بتکلف.
- ۲۳۷- زیده (۳۹۳ ب): می شد (به جای اند).
- ۲۳۸- زیده: تنقه [تیغه؟ = تیه].
- ۲۳۹- زیده، ک: کوهی (به جای گوئی) آ: کوهی.
- ۲۴۰- زیده: اقلش می باید که صد هزار.
- ۲۴۱- زیده: دیگر برگرد آن بت بزرگ بتها خوردتر.
- ۲۴۲- زیده: و مطلا کرده.
- ۲۴۳- زیده: + چنانچه مقرنس درین دریا [دیوار] می سازند.
- ۲۴۴- ک: تحشیان.
- ۲۴۵- زیده: کنند.
- ۲۴۶- للهای کوهی.
- ۲۴۷- زیده: مجموع درگچ کاری نموده و باقی دیوارها.
- ۲۴۸- ق (ص ۲۳۰) زیده: صورتگری.
- ۲۴۹- زیده: برین قیاس (به جای در غایت الخ).
- ۲۵۰- زیده: خانه.
- ۲۵۱- زیده: شبگیر کردند هنوز.
- ۲۵۲- ب: خان بالعی، زیده: خان تالق.
- ۲۵۳- آ: چنانکه، زیده: چنانک.
- ۲۵۴- زیده: + که چهار فرسنگ دور آن باشد.
- ۲۵۵- زیده: چوب مخوره که هر یک پنجاه گز بوده باشد خواهه [بسته] بردند [بودند].

- ۲۵۶- زبده: آمدند.
- ۲۵۷- زبده: اردو.
- ۲۵۸- زبده: مثل متن.
- ۲۵۹- زبده: چون به کنار فرش رسیدند ایلچیان را فرمودند که پیاده از روی آن بگذشتند و بر اردو.
- ۲۶۰- زبده: بر آن طرف در ده میل، پنج ازین طرف و پنج بدان طرف.
- ۲۶۱- زبده مثل متن.
- ۲۶۲- زبده: چون از در اول در آمدند مسافتی مقدار سی صدگزر در دویست و پنجاه گز بود. باق، (ص ۳۲): چون ایلچیان آمدند الخ.
- ۲۶۳- زبده: آن مسافت.
- ۲۶۴- زبده: + بوده باشد.
- ۲۶۵- زبده: بعد از آن.
- ۲۶۶- زبده: میانین.
- ۲۶۷- باق: ده، زبده: مثل متن.
- ۲۶۸- اک باق: قریب، زبده: مثل متن.
- ۲۶۹- زبده: درین فضا از زن و مرد.
- ۲۷۰- زبده: و قرب.
- ۲۷۱- ک: بر هم، ق و زبده: مثل متن.
- ۲۷۲- بیاض در زبده.
- ۲۷۳- زبده: گرد برگرد آن حوالی خانه‌ها صفه‌های سرپوشیده و ستونهای معظم برکنار صفه‌ها.
- ۲۷۴- ق: شبیکه، زبده: شبکو (کذا) از چوب.
- ۲۷۵- زبده: + چنانک مجموع استادان هر صنعت در آن حیران بمانند.
- ۲۷۶- زبده: بودند و منتظرکه پادشاه کی به تخت برآید.
- ۲۷۷- ک: قاعده در دیدن پادشاه دیدن است. تصحیح از روی بب اک ق، زبده (۳۹۵): قاعده ایشان چنان است که به دیدن پادشاه دویده دوند [روند].
- ۲۷۸- زبده: قریب سیصد قدم.
- ۲۷۹- ق: هر کوشگی.
- ۲۸۰- زبده: + و پیش گشاده.
- ۲۸۱- زبده: مثل بلسک.
- ۲۸۲- ک: قسین، آ: مسین، اک با بب ق (ص ۳۲۲) و زبده: مثل متن.
- ۲۸۳- بب: مجموع زرافشان.
- ۲۸۴- زبده: بازردها و سیمرغ و نقوش ختائی.
- ۲۸۵- ق: اژدها.

- ۲۸۶- زبده: نهادند.
- ۲۸۷- آ: صف.
- ۲۸۸- زبده: ایستادند.
- ۲۸۹- زبده: قریب صد هزار.
- ۲۹۰- کذا درک، در نسخ دیگر، چهار یک، صورت جمله در زبده: یک گز در چهار یک شرع.
- ۲۹۱- زبده: مقدار دویست هزار دیگر.
- ۲۹۲- زبده: در دست ایستاده و صفها راست کردند.
- ۲۹۳- زبده: مقدار پنج پایه و برآن تخت.
- ۲۹۴- فقط ک، زبده (۳۹۵ ب): و با شاه (به جای مردی).
- ۲۹۵- باق (ص ۱۳۲۲) و نه کوچک نه کوسه، زبده: و نه کوچ [کوسج].
- ۲۹۶- باق: درازتر.
- ۲۹۷- زبده: بر بالای صند [لی] که بود.
- ۲۹۸- ق، زبده.
- ۲۹۹- زبده: کرده (به جای گره زده).
- ۳۰۰- زبده: + خوب.
- ۳۰۱- زبده: + آن روز.
- ۳۰۲- ک: تغیر.
- ۳۰۳- زبده: از جانین ختائیان صفها کشیده بایستادند.
- ۳۰۴- ق (ص ۲۲۳)، زبده: مقدار هفصدکس بودند.
- ۳۰۵- باب ق: درگردن الخ، زبده: درگردن و بعضی زنجیر و بعضی یک دست بر تخته گرفته و بعضی پنج و شش را گردنها بر یک تخته دراز بند کرده و سرها از تخته بیرون هرکس حسب مرتبه و قدرگناه، ق: بند کرده (به جای در بند کرده).
- ۳۰۶- زبده: + ایشان.
- ۳۰۷- این درست نیست رک به یول (ج ۱ ص ۲۰۷ مقدمه).
- ۳۰۸- زبده: القصة چون بندیان رفتند.
- ۳۰۹- زبده: چنانکه تا به تخت پادشاه مقدار پانزده گز مسافت ماند.
- ۳۱۰- زبده: یک کس ازان میران که تخته در دست دارند.
- ۳۱۱- ق، زبده.
- ۳۱۲- بب: ایلچی.
- ۳۱۳- زبده: + و زبان دان عربی و پارسی و ترکی و مغولی و ختائی و کلمچی میان پادشاه و ایلچیان.
- ۳۱۴- آ، زبده (۳۹۶ ب): داشت.
- ۳۱۵- زبده: + عربی و پارسی و غیره که تابع او بودند برگرد مسلمانان بایستادند و گفتند.

- ۳۱۶- با، زیده: دوتا.
- ۳۱۷- کذا درک، دیگر نسخ: نرسانیدند، زیده: رسانیدند.
- ۳۱۸- زیده.
- ۳۱۹- فقط آ: پارچه زرد، زیده: مثل متن.
- ۳۲۰- اک باب ق: سه هزار.
- ۳۲۱- ق: از دکه هزار الخ (به جای هزار الخ)، زیده: یکی دکه و دو قبا.
- ۳۲۲- آق، زیده: جامه (به جای قبا).
- ۳۲۳- اک باق: ایلچیان را، زیده مثل متن.
- ۳۲۴- ق.
- ۳۲۵- زیده: کوچکه (مصحفاً به جای کوچجه).
- ۳۲۶- ق: که امیر (به جای که)، زیده: مثل متن،- قریباً یک ماه پیش ازین سئوال و جواب قرایوسف فوت کرده بود.
- ۳۲۷- فقط آ: دهد، زیده مثل متن.
- ۳۲۸- کذا درک و زیده، اک باب ق: ایلچی.
- ۳۲۹- آ، زیده، مثل متن.
- ۳۳۰- آ: چون دل خدای یا پادشاه خود راست است. ق: چون دل پادشاه با خدای خود راست است، زیده: چون دل پادشاه با خدای درست است.
- ۳۳۱- ق: به امیر قرایوسف (به جای قرایوسف)، زیده: مثل متن.
- ۳۳۲- ق: راه اینست، زیده: ازین ایمنی هست.
- ۳۳۳- زیده: اما اگر (به جای اگر).
- ۳۳۴- زیده: + توانند رفت.
- ۳۳۵- زیده: آری آن را.
- ۳۳۶- زیده: + که نشسته بودند.
- ۳۳۷- فقط آ: پیش نهادند.
- ۳۳۸- زیده: از نقل و غیره چنانچه، الخ.
- ۳۳۹- زیده: به یامی که از برای ایشان تعیین کرده بودند بردند و سلطان شاه و بخشی ملک که نوکران امیرزاده اعظم مغیث الحق والدین الغ بیگ گورگان خلد الله تعالی ملکه بودند که ایشان را در یامخانه نزدیک آن فرود آورده بودند. درین یامخانه به در هر خانه کتی به تکلف.
- ۳۴۰- از روی اک بب ق. زیده (۳۹۷ ب).
- ۳۴۱- زیده: مثل متن.
- ۳۴۲- ک: جینلق، بب: جلیق، با: چسلق، ق (ص ۳۲۵): جینلق.
- ۳۴۳- زیده.

- ۳۴۴- زبده: مثل متن.
- ۳۴۵- زبده: + که از طول و عرض پیچیده می‌شود و نمی‌شکست.
- ۳۴۶- زبده: یک دیگ.
- ۳۴۷- باق: دو، بب اک: مثل متن، زبده: آن ده (به جای ده).
- ۳۴۸- باق: یک، زبده: مثل متن.
- ۳۴۹- آ و نسخ دیگر بر (به جای با)، زبده: اندرون بر.
- ۳۵۰- زبده: از تره‌ها ملون که درختای می‌باشد.
- ۳۵۱- زبده: درآسون.
- ۳۵۲- زبده: چست و چالاک همه.
- ۳۵۳- زبده: + ایستاده.
- ۳۵۴- زبده: + که یک لحظه غایب نشوند.
- ۳۵۵- ک ا: سچن، باق، سچنین: بب: سچین، اک: سچین، زبده: همچنین به قول یول لفظ چینی Soejin است. به معنی مرد محل یا خواجه‌سرا و اینجا مراد مهماندار ایلچیان.
- ۳۵۶- زبده: سچسین آنها را می‌گویند که ایشان را ملازم ایلچیان کرده و در اردوی پادشاه هر جا که باشد گریز ایلچیان ایشان راست می‌سازند، چنانکه این جا سقاول گویند.
- ۳۵۷- زبده: ایشان را بیدار کرده برخیزند.
- ۳۵۸- زبده: ایلچیان.
- ۳۵۹- از اینجا تا سه دروازه گشادند جمله عبارت را در زبده.
- ۳۶۰- فقط از بود.
- ۳۶۱- باق از: دروازه را.
- ۳۶۲- باب اک اق: تخت دادگاه، زبده: تختی که داده بود.
- ۳۶۳- ق، زبده: بهر.
- ۳۶۴- زبده: آوردند.
- ۳۶۵- زبده: در غایت خوبی و لطافت.
- ۳۶۶- بب اک اق: پیشان آن، با، زبده: پیشانی آن.
- ۳۶۷- زبده: که مقدار شست‌گز بود.
- ۳۶۸- زبده: و روی ازدو [اردو؟] آن کوشگها بر جانب جنوب و قاعده ختایی [در] عمارت ایشان آن است که روی عمارت و در خانه بر جانب جنوب می‌کنند.
- ۳۶۹- آ: تخت.
- ۳۷۰- عبارت از زبده افتاده است.
- ۳۷۱- ا: تخت.
- ۳۷۲- زبده (۳۹۰ ب): آن مثل صندلی است که بر تخت می‌نهند اما از صندلی بزرگتر.

- ۳۷۳- باق (ص ۳۲۶): متکاً دارد، اک: مثل متن، بب: متکا دارد.
 ۳۷۴- زبده: + بلند.
 ۳۷۵- زبده: و آن تخت [و] عود سوز و سندلی مجموع.
 ۳۷۶- زبده، بب: قطب الدین (به جای قاضی).
 ۳۷۷- زبده: این طلاکاری او هیچ ساویده نشده است.
 ۳۷۸- زبده: قطعاً استادان عراق و خراسان مثل آن رنگ و روغن به کار نمی توانند برد.
 ۳۷۹- زبده: + ناچخهای دراز در دست.
 ۳۸۰- ق: بعضی، زبده: در پس پشت ایشان جماعتی.
 ۳۸۱- از روی ق و زبده.
 ۳۸۲- زبده: در برابر (به جای پیش).
 ۳۸۳- زبده: پیش.
 ۳۸۴- زبده: + از انواع.
 ۳۸۵- زبده: آن هر یک از رنگی از غایت تکلف.
 ۳۸۶- دیگر نسخ و زبده: قریب.
 ۳۸۷- ق (ص ۳۲): یک گزوار. زبده: یک گزوار.
 ۳۸۸- آ: جنلق، بب: جبیلق، ق: جینلق، اک: مثل متن، با: حنیلق، زبده بیاض درین موضع.
 ۳۸۹- فقط آ، صورت جمله در زبده: مثل... بزرگی که ده گز باشد.
 ۳۹۰- زبده: یک دیوار.
 ۳۹۱- زبده: درآسون.
 ۳۹۲- زبده: و نعمتی می آوردند.
 ۳۹۳- ق: و (به جای یا)، زبده: با.
 ۳۹۴- زبده: + که پایها دارد.
 ۳۹۵- ق: (۳۹۹ب): منتظر.
 ۳۹۶- ق: بود، الخ (به جای هر، الخ)، زبده: برآن گوشه بسته از دو طرف.
 ۳۹۷- آق، زبده: کشیدند.
 ۳۹۸- آق، زبده: شد، بعدش در زبده: + به مثل حصیری که در پیچند به مقدار یک قدم وی.
 ۳۹۹- فقط ک: آید، نسخ دیگر: آمد.
 ۴۰۰- کذا درک. نسخ دیگر و زبده: نواختند.
 ۴۰۱- زبده: بر تخت بنشست و قرارگرفت.
 ۴۰۲- زبده: نزدیک تخت بردند و فرمودند که سر بر زمین نهید.
 ۴۰۳- زبده: پس اشارت کرد که ایشان را بنشانید، هر یک را به جای او پیش سرها [شیره‌ها] که نهاده بود
 بنشانند.

- ۴۰۴- زبده: درآسون.
- ۴۰۵- ق: بازی می‌کردند، زبده: مثل متن.
- ۴۰۶- زبده: سفیدی بر روی مالیده و حلقه‌های مروارید.
- ۴۰۷- زبده: + ختایی.
- ۴۰۸- آ: نخل.
- ۴۰۹- بب اک: بر بالا، اک: بالای دو، با: بر بالای، زبده: بر بالای دو.
- ۴۱۰- زبده: + و انواع بازیها کردند.
- ۴۱۱- ک ق: بر آستان.
- ۴۱۲- کذا درک، نسخ دیگر و زبده: خفتیده.
- ۴۱۳- فقط آ، زبده: مثل متن.
- ۴۱۴- ق: نپها، زبده: اینها.
- ۴۱۵- ق: ازین، زبده: مثل متن.
- ۴۱۶- ابا بب اک ق: گفت، زبده: مثل متن.
- ۴۱۷- زبده: شخصی که خفته بود و نی برکف پای او بود.
- ۴۱۸- زبده: دیگر جماعتی گویندگان و اهل ساز پهلوی یکدیگر.
- ۴۱۹- با ق: باتوغن، زبده: مثل متن.
- ۴۲۰- با ق، بینه، زبده: پشه.
- ۴۲۱- زبده: مثل آن.
- ۴۲۲- زبده: دیگر.
- ۴۲۳- ق: بینه: زبده: سسه.
- ۴۲۴- زبده: برسسه و یک دست انگشت.
- ۴۲۵- از روی ق، زبده: که بر دهان دیگری است و صاحب نی.
- ۴۲۶- فقط آ: اصولی. الخ، زبده: اصولی [اصول] که هیچ یک خارج نکردند.
- ۴۲۷- ق: تفقد و الخ، زبده: هم در مجلس بازیگران انعام فرمودند تا چاو آوردند و نقد بدیشان داد.
- ۴۲۸- زبده: آن بارگاه.
- ۴۲۹- ق: + و کبوتر.
- ۴۳۰- زبده: خاد (به جای آقار).
- ۴۳۱- آ: دانه‌ها. زبده: مثل متن.
- ۴۳۲- آ: ریزها.
- ۴۳۳- زبده: + هم بر آن درختان میان سرای می‌آرامیدند.
- ۴۳۴- زبده: + و ثمانمایه. اما این سهویست از مصنف، از آنکه ایلچیان ازهرات به تاریخ ۱۶ (۶ در زبده) ذی قعدۀ سنه ۸۲۲ روانه شدند و رسیدن ایشان به خان بالیق به ۸ ذی الحجۀ سنه ۸۲۳ بود نه سنه ۸۲۲).

- ۴۳۵- زبده: + و عشرين و ثمانمايه.
- ۴۳۶- ق (ص ۳۲۹): علوفه.
- ۴۳۷- زبده: بیرون آن چندین.
- ۴۳۸- زبده: دادند و تربیتها کرد و در هرکرت که طوی شد بازیگران از نوعی دیگر این طوی دیگر و تکلفات زیاده از مقدم. آق: بازی (به جای بازیها کردند).
- ۴۳۹- ک: روزی.
- ۴۴۰- ق: در، زبده مثل متن.
- ۴۴۱- زبده: مثل متن.
- ۴۴۲- زبده (۱۳۰۱): عظمت خود را بیشتر و به نوعی دیگر ایلچیان [را] می نمود. و بازیگران به انواع دیگر بازیگری می کردند و حقه بازیها [ی] غریب.
- ۴۴۳- کذا درک، نسخ دیگر و زبده: کافران.
- ۴۴۴- این تفصیل را در زبده دارد و مصنف مطلع سعدین حذف نموده. رک به اقتباس مطبوعه در اورینتل کالج میگزین نومبر سنه ۱۹۳۰ م.
- ۴۴۵- بب باق: فتح.
- ۴۴۶- زبده: می باید که به هر دوازده دیوان گناه بروثابت شده و خصمان او را به او مجادله فرمایند، چنانک مثلاً اگر در.
- ۴۴۷- فقط بب: ثابت، زبده: گناه برو ثابت شده است.
- ۴۴۸- به قول یول شک نیست مصنف درین باب مغلطه خورده است.
- ۴۴۹- زبده حجتی پیدا کرد که بدان سبب شخصی که در شش ماه راه زیاده یا کم ترست حاضر می باید کرد تا تحقیق شود. ق: زیاده (به جای یازاده).
- ۴۵۰- زبده +: و بطلب آن شخص میفرستند تا او بیاید و بجهت کنند و بعد از آن قضیه به آخر رسانند و بسیار گناهکار در حبس ایشان میمیرد و هرکس که مرد تا حکم پادشاه نشود در خاک نمیتواند کرد. بعد ش چند سطور زاید دارد در زبده.
- ۴۵۱- زبده: سر سال.
- ۴۵۲- زبده: قولی پادشاه.
- ۴۵۳- زبده: دستار و جامه و طاقیه و موزه.
- ۴۵۴- کذا فقط درک.
- ۴۵۵- کذا درک با بب: سحین، ق: سچین. آ: سچین، زبده: همچین سخن.
- ۴۵۶- زبده: + بیدا [ر] کرد و سوار ساخت و.
- ۴۵۷- زبده: + در چنان شهر معظم.
- ۴۵۸- از روی نسخ دیگر ثبت شد، زبده: قنار.
- ۴۵۹- ق: کویی، زبده: مثل متن.

- ۴۶۰- زبده: + چنانکه مثلاً اگر سوزنی بیفتادی پیدا شدی.
- ۴۶۱- زبده: کاجین (به جای ماچین)، بب: خورجه (به جای جورجه)، اک مثل متن، زبده: چورچه (یول بلاد چورچه را در مانچوریا نشان داده است و بر حاشیه ص ۲۶۷ گفته که ایشان اجداد مانچوریهای این زمان اند، نیز رک به خریطه در آخر کتاب مارکوپولو مرتبه یول (ص ۲۰۵) در همان کتاب، در زبده بعد از دریا بار: + و سایر ولایات که نام آن معلوم نیست.
- ۴۶۲- زبده: + و تختگاه.
- ۴۶۳- فقط آ: قرب، زبده: غلبه.
- ۴۶۴- زبده: شمشیر و گرز و ناچخ و زوبین و دور باش و حربه و تبرزین و آلات حرب در دست گرفته قریب یک دو هزار آدمی بادبیزن ختایی در دست گرفته.
- ۴۶۵- باق: آمدند. — زبده: به خلعتها و تاجها لباسها بر خود راست کرده که شرح آن در وصف نگنجد.
- ۴۶۶- ق: تراشیده.
- ۴۶۷- زبده: + و سنگ تراشیده‌ها (به) اژدر و سیمرخ نقش ختایی منبت مغطر مثل یشم تراشی که آدمی در آن حیران می‌شد.
- ۴۶۸- با اک بب ق: درودگری.
- ۴۶۹- زبده: کاشی تراشی.
- ۴۷۰- زبده مگر (به جای واگر).
- ۴۷۱- زبده: بیند تا باورکنند.
- ۴۷۲- زبده: در نیم روز.
- ۴۷۳- زبده: + و هرکس به وثاق خود رفتند.
- ۴۷۴- ک: نرفته بود، ق (ص ۳۳۱): نیامده بود، زبده: رفته بود و در بیرون شهر خانه سبزی ساخته بود و در آن خانه هیچ صورت و هیچ بت نبود.
- ۴۷۵- زبده، اما رک به حاشیه پیش.
- ۴۷۶- زبده: که خدای.
- ۴۷۷- زبده: + و به عبارت خود مشغول بود.
- ۴۷۸- زبده: سیاه و سرخ و زرد و سبز و زنگاری منقش به صورت آفتاب و ماه و ستارگان و کوه و دریا و خطوط ختایی در پس و پیش او دیگر نیزه‌داران و شمشیر و ناچخ و زوبین و دور باش و حربه و گرز و شمشیر و تبرزین و چوگانها با زلف دراز و بادبیزن ختایی و چتر می‌برند.
- ۴۷۹- ق: و پنج.
- ۴۸۰- ق: مَطلاع کرده و آرایش داده.
- ۴۸۱- زبده: پنج (به جای پنجاه).
- ۴۸۲- زبده: پادشاه می‌رفتند که یکی پیش و یکی پس بی قاعده زهره نداشتند که بروند، و کس را

- زهره نبوده که آواز برآرد چنانکه گویی هیچ متنفس نیست - اک باق: نی (به جای بر نمی آمد).
 ۴۸۳- زبده: سازهای ختائیان که دعای پادشاه می گفتند.
 ۴۸۴- زبده: بیرون رفت.
 ۴۸۵- آ: شباروز.
 ۴۸۶- ق: گویی، زبده: مثل متن.
 ۴۸۷- ق: کردند، زبده: مثل متن. بعدش در زبده: + و چند هزار آدمی از مقوای کاغذ ساخته و رنگ چهره و جامه چنانکه از دوری به او می ماند و ریسمانها بر آن چراغها تعبیه کرده اند.
 ۴۸۸- ق: ریسمان، زبده: مثل متن.
 ۴۸۹- باق: در هر (به جای در)، زبده: مثل متن.
 ۴۹۰- زبده: هرکس هرکنار که می کنند برو نمی گیرند.
 ۴۹۱- زبده: می کند.
 ۴۹۲- ق: آتش، زبده: مثل متن.
 ۴۹۳- اک باب: بود.
 ۴۹۴- ک: اسچن، بب: سحین، با: سخین، ق (ص ۳۳۲): سجنین. اک: سجیتیان، زبده: سخنان.
 ۴۹۵- در زبده است که این روز یک شنبه بود.
 ۴۹۶- زبده: نهادند.
 ۴۹۷- زبده: گشادند.
 ۴۹۸- زبده: مقدار صد هزار آدمی.
 ۴۹۹- زبده: بیش روی.
 ۵۰۰- زبده: + و بعد از آن بنشستند و نظاره می کردند.
 ۵۰۱- ق: خطا، زبده: ختایی.
 ۵۰۲- آ: کرد، زبده: مثل متن.
 ۵۰۳- ق: نو (به جای ایشان).
 ۵۰۴- از روی باب اک ق، صورت جمله در زبده: مجموع بندیان و گناهکاران و آن کسانی که باقی دیوان داشتند بخشیدیم.
 ۵۰۵- زبده: بجهت تعظیم حکم پادشاه چتری.
 ۵۰۶- زبده: و برچوبی که آن چوب را در زر گرفته بودند.
 ۵۰۷- کذا درک و ق، در نسخ دیگر: فرود.
 ۵۰۸- زبده: و در پای کوشک مجموع سازها با دهل و دمامه می زدند در فرود آمدند [آمدن] حکم، و دو محقه مطلقاً آماده بود. چون آن حکم فرود آمد در یک محقه نهادند و یک محقه از پیش روان شد.
 ۵۰۹- زبده: و از اردو آن حکم را.

- ۵۱۰- زبده: تا از آنجا.
- ۵۱۱- زبده: فرستند.
- ۵۱۲- ق، زبده: فرود الخ (به جای بیرون الخ): زبده: فرود آمد مجموع ایلجیان را طلب کرد و طوی داد تا نیم روز. چون طوی آخر شد هر کس به طریقی رفتند.
- ۵۱۳- زبده: داشتند و پادشاه فرمود تا.
- ۵۱۴- ق (به هر موضع): شنگار.
- ۵۱۵- زبده: کردند.
- ۵۱۶- زبده: + و به کنایت و صریح ازین نوع سخن گفت.
- ۵۱۷- زبده: آخر ازین ده شانقار سه.
- ۵۱۸- زبده: سه دیگر.
- ۵۱۹- زبده: فاما (به جای و).
- ۵۲۰- زبده: و گفت شانقارهای خود را نشان کنید ایشان گفتند ما نشان کردیم. پادشاه گفت (به جای گفت).
- ۵۲۱- زبده: گفتند هر چه پادشاه فرماید چنان کنیم بعد از آن ارغداق.
- ۵۲۲- زبده: + نور الله مرقدہ- میرزا در سنه ۸۳۰ وفات کرد. عجب نیست که این جمله دعائیه را حافظ ابرو در سنه ۸۳۰ هنگام تألیف این کتاب افزود است.
- ۵۲۳- کذا درک و با ق (ص ۳۳۳): اگر هم می بود نمی دادم، بب: اگر بودی هم نمی دادم، اک:
- اگر بودی هم نمی دادیم.
- ۵۲۴- ق: کره اسپ (به جای کرت).
- ۵۲۵- باب ق: نیز بستاند، اک، زبده: نیز نستانند. - صورت جمله در زبده: همچنانکه آن بازار شیراز او (کذا) نوکر امیرزاده ابراهیم بهادر در باز ستاند (به جای چنانکه... ستاندند).
- ۵۲۶- آق: ستد، با اک بب، زبده: ستاند.
- ۵۲۷- زبده: + سلطان شاه و بخشی ملک که نوکران امیرزاده... الغ بیگ... بودند.
- ۵۲۸- ق: سنکش فرمود یعنی انعام، بب: سنکس فرمود، ک با: سنکش فرمود، زبده: و سنکشی به زبان ختایی انعام باشد.
- ۵۲۹- بب: ویولنک و شاه، اک: ولودلنک و شاد، ق: لیک باسا، با: لیک باساد، زبده: لوولیل. در هفت قلزم گفته است که «سا» نوعی از قماش است.
- ۵۳۰- فقط ک ندارد، دیگر نسخ مطلع و زبده دارد.
- ۵۳۱- زبده: + و یکی بی زین.
- ۵۳۲- کبیر پیکانی پهن است که به شکامی اندازند (بهار عجم)، نیزه که در شکار به کار آید (لغات نوائیه).
- ۵۳۳- بب: حاد، آ: جو، باقی نسخ: مثل متن.

- ۵۳۴- آ: خاتونیان، ق: جاتویان؛ با: حالومان، اکب: ب: مثل متن، زبده: خاتون.
- ۵۳۵- باق: همه، بب اک: مثل متن.
- ۵۳۶- ق: باتو تیمور آنکا، بب اک آ: مثل متن. زبده: بویا تیمور اتکا. (افشار: شاید بوقا...)
- ۵۳۷- ق: نهادند.
- ۵۳۸- باق: علوفه.
- ۵۳۹- زبده: در یوم الاثنین ثالث عشر.
- ۵۴۰- زبده: داشتند.
- ۵۴۱- زبده: دیرتر.
- ۵۴۲- فقط ق: شوید، زبده: مثل متن.
- ۵۴۳- زبده: طعنه چند.
- ۵۴۴- آ: شانقار خوب می برند و اسپ، بب: مثل متن، ق با: شنقاران خوب می برند و اسپان، زبده: شانقاران خوب می برند و اسپان.
- ۵۴۵- بب: مثل متن، اک: ملتان، زبده: یمنا، در گنج البحر (نسخه خطی در کتابخانه کلیه پنجاب) به حواله ظفرنامه نوشته است که «از خان بالیغ تا به تمنای که از شهرهای معظم خطاست چهل منزل می گویند». اما در یزدی این عبارت به نظر نیامد.
- ۵۴۶- صورت جمله در زبده: و روز بار به جای پادشاه می نشست نشسته بود و از چپ و راست همان رسم بود و ایلچیان که بیشتر شیرها الخ، ق: بدیدن او را ندارد، باق «خانه شرقی» به جای «شرقی خانه».
- ۵۴۷- با: ربيع الاول، زبده: مثل متن.
- ۵۴۸- اکب: ب، زبده: پیش و از.
- ۵۴۹- زبده: رفتند و تا نماز پیشین در بیرون بودند آخر معلوم شد.
- ۵۵۰- ق: سجنین، آ: سجنین، اک: سجنیان، زبده: سجستان (یعنی کلمه جمع با فعل جمع: آمدند).
- ۵۵۱- زبده: و گفتند سوار شدید و امشب.
- ۵۵۲- زبده: + توانید دید و باران می بارید.
- ۵۵۳- زبده: + و جمعی با او ایستاده بودند.
- ۵۵۴- ق: شد (به جای نمودند).
- ۵۵۵- آ: گفتند.
- ۵۵۶- زبده: + و پایی متألم شده (رکب به ص ۳۴۰ س ۱۱ که در آنجا پادشاه می گوید: دست من درد می کند.
- ۵۵۷- ق: خطا.
- ۵۵۸- زبده: اصحاب (به جای ایلچیان)

- ۵۵۹-ق: نماز بامداد، زبده: وقت سنت بود که سوار شدند.
- ۵۶۰-ک اک: مره (سابقاً در ص ۳۲۶ گفته است شانزده مره = یک فرسنگ شرعی).
- ۵۶۱-زبده: اما از غلبه لشکریان که به شهر می رفتند گذر نبود.
- ۵۶۲-ک: کرده ده گز، با: ده گز، اک بب ق: ده گز، زبده: مطابق است به متن.
- ۵۶۳-ق: دروازه، زبده: مثل متن.
- ۵۶۴-از روی آب زبده (۴۰۷ ب): مردان کاری با سلاح.
- ۵۶۵-باق: و (به جای دو)، بب اک آ، زبده: مثل متن.
- ۵۶۶-ق: مرصع، زبده: مثل متن.
- ۵۶۷-زبده: زرنشان کرده، چون از سواد شهر به صحرا در آمدند پیدا بود.
- ۵۶۸-زبده: بدین موضع ماند.
- ۵۶۹-با: رسید، بب اک: رسد، ق: رسیده.
- ۵۷۰-زبده: چون پیش پادشاه رسید لیداجی الخ، به جای چون پادشاه رسیده فرود آمد لیداجی الخ.
- ۵۷۱-ق: جیکمو، بب: حیکفو، آ، زبده: حیکفو، با: چکمو.
- ۵۷۲-فقط بب: پادشاه، زبده: سلاطین.
- ۵۷۳-ق: اسپان.
- ۵۷۴-زبده: باید فرستاده اند، ایشان را چه اختیار.
- ۵۷۵-ق: خطا.
- ۵۷۶-زبده: + و ایشان را حبس و سیاست فرمود.
- ۵۷۷-زبده: بر دل پادشاه پرتو مرحمتی انداخت.
- ۵۷۸-زبده: + چون از در اردو بیرون آمد.
- ۵۷۹-زبده: قبائی زربفت زرد.
- ۵۸۰-ک: اخیاچی.
- ۵۸۱-فقط با: جلو اسب، زبده: جلاوی پادشاه.
- ۵۸۲-ک: خود، تصحیح از روی ق و زبده.
- ۵۸۳-زبده: از عقب پادشاه.
- ۵۸۴-ق: بوده اند.
- ۵۸۵-زبده: بزرگ مرتع.
- ۵۸۶-ق: می آورده اند، زبده: برداشته بودند از عقب ایشان.
- ۵۸۷-آ، زبده: تقمار.
- ۵۸۸-فقط ک: سواران دور، زبده: مثل متن.
- ۵۸۹-زبده: که بر یکی قدم پیش و پس چنانکه از اردوی که سوار شدند تا در شهر چنین صف

زده می‌رفتند.

۵۹۰- ق: با (به جای و)، زبده: مثل متن.

۵۹۱- زبده: و چون پادشاه نزدیک پادشاه همراه بودند (که مهمل است).

۵۹۲- ق: یافت، بب+ (باقی به حذف گویند نیز مثل این عبارت دارد): + و گویند شادی خواجه به زبان اعتدال به موقف عرض رسانید که این اسب یادگاری حضرت امیر بزرگ تیمور گورگان است و جناب شاهرخی از غایت تعظیم و اجلال آن را ارسال نمود به گمان آنکه در الوس سرآمد اسپان خواهد بود، پادشاه را پسندیده آمد تحسین فرمود (زبده ندارد).

۵۹۳- فقط ک: کلند.

۵۹۴- زبده: نهاد [ند].

۵۹۵- زبده (۱۳۰۹): + تا خرگوشی پیدا شد شانقاری بر دست داشت بر خرگوش انداخت و دو سگ بر عقب، خرگوش از میان بیرون رفت تا بدانجا که چشم‌کار می‌کرد، باری به سلامت بیرون رفت تا بدانجا.

۵۹۶- زبده: + از ختایی و غیره.

۵۹۷- باق: ربیع الاول، زبده: یوم الاثین ربیع الاخر.

۵۹۸- آ اک: سجنین، ق: سجنین، با: سخین، بب: سحنین، زبده: سحنین.

۵۹۹- زبده: سوار کرده برو.

۶۰۰- ک با: انعام سنکش، آ: انعام سنکش، اک: انعام پیشکش، ق: انعام سنکش، زبده: سیکشی.

۶۰۱- زبده: + ایلچیان پیش رفتند. چون سلطان‌شاه و تاج‌الدین بخشی ملک بیشتر سیکشی داده بود ایشان را [نه] طلبیدند.

۶۰۲- ق: سنکش.

۶۰۳- زبده: و بعد ازو غیاث‌الدین را و بعد ازو امیر.

۶۰۴- زبده: و دیگر کوجه و دیگر ارغداق و بعد ازان اردوان و دیگر.

۶۰۵- آ اک بب، زبده: بدخشی، ق: مثل متن.

۶۰۶- زبده: پارچه دیگر قلقى.

۶۰۷- باق بب: طرقوا ولودساوکپکی، (بب: کپکی)، اک: طرقوا دلوساوکنکی، زبده: ترقو و لوشاوکیکی.

۶۰۸- زبده: قماش.

۶۰۹- زبده: هر سه هر یک، زبده: و باقی قماش از قلقى و ترقوا و لودشا.

۶۱۰- باق: و طرقوا ولودساوکپکی (با: کپکی)، اک: مثل متن، بب: مثل متن اما کبکی

به جای کنکی، آ: مثل متن.

۶۱۱- فقط آ: خود (به جای نودو).

۶۱۲- زبده: هزار و هزار.

- ۶۱۳- ق: از اینجا تا قلمی و دو هزار چاو را ندارد.
- ۶۱۴- ب: اک، زبده: بدخشی. آ: مثل متن.
- ۶۱۵- زبده: تبرقو و لودشا.
- ۶۱۶- ک: کنکی، ب: وکبکی با: وکپکی، زبده: وکبکی.
- ۶۱۷- زبده: مجموع هر یک را هفتاد و هفت وصله.
- ۶۱۸- فقط ک: یکی را از خواتین پادشاه. تصحیح از روی نسخ دیگرست.
- ۶۱۹- زبده: + و سبب آن تعزیه دیگر پادشاه را نمی توانست دید.
- ۶۲۰- زبده: تا ساختگیهای تعزیت.
- ۶۲۱- زبده: بیستم.
- ۶۲۲- زبده: که بر سر آن کوشک پادشاه.
- ۶۲۳- از روی آ ثبت شد، باقی، زبده: بودند (به جای بود).
- ۶۲۴- ق: و آتش در آن، زبده: و آن آتش در آن.
- ۶۲۵- زبده: و چنان در گرفت که گوئیا صد هزار مشعله است که روغن و فتیله در گرفته است و این صارت که اول آتش در افتاد بارگاهی بود- ک: المنجمین (به جای المنجمون) که در باقی نسخ هست.
- ۶۲۶- فقط ق، حل و روغن کاری.
- ۶۲۷- عبارت زبده واضح ترست: و برگرد آن کوشکها و خانهها بود و هر یک خزانه، آتش در آن افتاد و قریب دویست و پنجاه خانه بسوخت و بسیاری مرد و زن بسوختند و تا روز شد همچنان می سوخت و آن روز تا نماز دیگر چنانچه سعی کردند آن آتش تسکین نمی یافت. ق: قریب به دویست (به جای قریب دویست)، ق: روز دیگر (به جای روز)، ک: هر سعی، دیگر نسخ: هر چند سعی.
- ۶۲۸- زبده: با امرا از آنجا بیرون رفته بود.
- ۶۲۹- فقط در ک.
- ۶۳۰- کذا در ک، نسخ دیگر: اظهار کرد (به جای کرد).
- ۶۳۱- زبده (۴۱۰ ب).
- ۶۳۲- زبده: + و چون به خاک بردند اما بسیار آرایش کرده بودند، از جمله بسیار عملها [علمها] و چوگانها از کاغذ رنگین ساخته و نقاشی کرده و تختی از کاغذ مقوی مقدار ده گز بر آن تخت صورت آدمیان از کاغذ و صورت اسپان و اشتران بزرگی، اسب و شتر مجموع و ملون مویهای دروغی وزین و لجام و غیره و یک دو هزار شیره بر نعمت الوان و عرقی.
- ۶۳۳- ک: و بآئین (به جای به آیین).
- ۶۳۴- زبده: زن بر آنکه دخمه بود گذاشتند. (بر آن که؟).
- ۶۳۵- ق: می چرند، زبده: می چرید که.
- ۶۳۶- ق: آن اسپان الخ، زبده: دیگر ایشان را نمی گیرند.
- ۶۳۷- زبده: که نزدیک بودند مجموع در آنجا غارها کنده بودند.

- ۶۳۸- فقط ق (به هر موضع در سطور آینده): علوفه، زبده: نهاده که هم آنجا باشد تا وقتی که علفه تمام شود ایشان نیز هم آنجا ببردند.
- ۶۳۹- فقط ک: میته.
- ۶۴۰- ابب ق اک: چسان، زبده: مثل متن.
- ۶۴۱- کذا درک، نسخ دیگر و زبده: خستگی.
- ۶۴۲- سنه ۸۲۳ هـ.
- ۶۴۳- زبده: به ایشان همراه کردند.
- ۶۴۴- زبده: می گرفتند.
- ۶۴۵- آ: محبت، در باق: صورت اینست: در وقت باز آمدن حرمت می باید داشت، زبده: ندارد.
- ۶۴۶- آبب: ثابت شود، ق: زیادت شود.
- ۶۴۷- بب اک: مثل متن، آ: ننگان، ق: بیکان، با: سکان، زبده: سکان (به قول یول این شهر غالباً Ping Yangfu واقع در صوبه شانسی است که در قدیم الایام دارالسلطنه چین بوده است، ازین روی به ظاهر در متن پنگان باید خواند).
- ۶۴۸- زبده: + و بسیار شهر خوش و به قاعده بود.
- ۶۴۹- بب: با ایلچیان باز نکردند. ق: بار ایلچیان باز کردند، با اک: مثل متن. صورت جمله در زبده: اما ایلچیان حکم حاصل کرده بودند که بار ایشان نکاوند.
- ۶۵۰- زبده: هفته و کمتر.
- ۶۵۱- زبده: سیم (به جای چهارم).
- ۶۵۲- ق: محل.
- ۶۵۳- زبده: فاما خبرهای یاغی گری بود اطراف مغولستان و راه نایمن نشان می داد، بدان سبب.
- ۶۵۴- باق: هم (به جای نیم)، زبده: دوماه و نیم نزدیک.
- ۶۵۵- ک: و امیر.
- ۶۵۶- زبده: و بیش از حد صفت نایمنی راه کردند و ایشان گریخته بیراهه بر کوهها زده بودند و رسیده.
- ۶۵۷- زبده: و چون به قراول رسیدن اهل قلعه گفتند.
- ۶۵۸- زبده: اسماء مردم شما.
- ۶۵۹- زبده: فی الجمله بنشستند و در جمعه نوزدهم شعبان سنه ثلث عشرین از قراول ختای گذشته بدان ولایت در رفته بودند. روز جمعه پانزدهم [نوزدهم؟] محرم سنه خمس عشرین و ثمانمایه از قراول ختای بیرون آمدند و از ترس یاغی گری راه چول اختیار کردند و در ثامن ربیع الاول از چول گذشته بسبب آنکه از ختن متوهم بودند چند روز در آن صحاری بودند تا در دهم جمادی الاول سنه المذكور به ختن رسیدند. ق: القصه احتیاط کرده نوزدهم محرم از قراول بیرون آمدند و از بیم یاغی

راه چول اختیار کرده هجدهم الخ. بب با اک: نوزدهم محرم.

۶۶۰- زبده: بعضی.

۶۶۱- زبده: بعضی براه قراتکین.

۶۶۲- از اینجا تا آخر مطلب در زبده نیست.



پیوست

عجائب اللطائف

ترجمه ترکی سفرنامه غیاث الدین نقاش

چون بسیار کمیاب است از روی چاپ استانبول
بطور «لوحی» (افست چاپ می شود)

عجائب اللطائف

اسمیلہ

ختای سفارتنامہ سی

مؤلفی

خواجہ غیاث الدین نقاش

مترجمی

شیخ الاسلام اسبق کوچک جلبی زادہ

اسماعیل عاصم افندی

ناشری :

علی امیری

تاریخ ترجمہ

۱۱۴۰

تاریخ تالیف

۸۲۵

درسعات -- « آدر » مطبعہ سی ۱۳۳۱



شو سفارتنامه دن ابتدا ، ۸۸۷ سنه سنده وفات ایدن
- شیخ کمال الدین عبدالرزاق بن جلال الدین اسحاق
السمرقندی - حوادث جهانہ دائر ۷۰۰ سنه سندن ۸۷۵
سنه سنه قدر تحریر ایلدیکی - مطلع السعدین - عنوانی
تاریخ معتبرنده بحت ایشدر .

آندن نقل طریقہ خواندمیر شهرتیلہ بنام اولان
غیاث الدین بن ہمام الدین الحسینی «حیب السیر» نام تاریخ
کیرنده ذکر ایشدر .

بعده عثمانلی فضلاسندن مشہور کاتب چلی مرحوم
آنلردن ترجمہ طریقہ بعض قسمی - جهانمسا - آدی
کتابنہ درج ایش بوندن اوتوز بش سنہ اول
کورلمشدی .

لکن کتابک اصلنی و تمامنی کورمہ بی آرزو ایش
اولدیغ حالده نہ استانبول کتبخانہ لرندہ نہ ده بشقہ بر محلدہ
بولہ مامشدم .

یانہ واشقودرہ ولایتلری مالیه مفتشلکنده بولندیغ
اثنادہ ۱۳۱۵ سنه سنده اشقودرہ جوارندہ مشہور اسکندر
بک مقرر حکومتی اولان اچہ حصار قصبہ سنہ اوغرامشدم .

اوراده شو نسخه‌ی بولدم و مقدمه‌سندن اکلادم که بک
 نادر و قیمتدار اولان بوسفارتنامه‌نک بر نسخه‌ اصلیه‌سی
 سلطان احمد خان ثالث حضرتلرینک داماد و صدر اعظمی
 شهید سعید معارف‌پرور نوشهرلی مشهور ابراهیم پاشانک
 انه کچمش او صدر قدردان دخی علما و ادبای عصرندن
 شیخ الاسلام اسبق چلبی زاده اسماعیل عاصم افسدی
 حضرتلری معرفتیه ترک دیلنه ترجمه ایتدیرمشدر .
 بک تزیه، سلیس، استادانه الفاظ ایله اصلنده‌کی
 لطافت اصلاً غائب ایدلمه‌مشدر .

مشهور تیمورک اوغلی و سریر سلطنتده خلنی اولان
 میرزا شاهرخ سلطان‌چین و ختای خاقانه‌عیان دولتندن
 ایلچی کوندروب محمد و ملرندن مرآت والیسی میرزا
 بایسنقر و سمرقند والیسی میرزا الغ بک و غزنه و هند
 والیسی میرزا سیورغتمش و فارس والیسی میرزا ابراهیم
 و اصفهان والیسی و مشارالیه شاهرخ سلطانک برادرزاده‌سی
 میرزا رستم و خوارزم والیسی شاه‌ملک و بدخشان ملو-
 کندن محمودشاه و مغولستان ملو‌کندن اویس خان طرفلرندن
 دخی ایلچیلر ترفیقاً و تمقیماً ارسال اولنمش و شهزاده
 میرزا بایسنقرک ایلچیلرندن و ارباب معارفدن خواجه
 غیاث‌الدین نقاش ۸۲۲ سنه‌سنده بلده‌ مرآتدن جیقوب
 کلنجیه قدر کوردیکی عجایب و غرایب و امور و وقایح
 یازوب اوچ سنه‌دن صکره کلدکده عرض ایتمشدر.
 بو عبد عاجز بو سفارتنامه‌نک فارسین آره‌مقدمه

اولدیغم حالدہ عثمانلی برفاضل محترم طرفندن بوندن ایکی
یوز سنه اول تورکجهیه ترجمه اولمش بولندیغنی کورنجه
نقدر سویندیگمی تعریف ایدهم.

بو نسخه یکانه نك - نوادر اسلاف - مجموعه مزك
آلتنجی جزئی اوله رق طبع ونشرینی مناسب کوردم .

علی امیری





عجائب اللطائف

بمد حمد خدا ونعت نبی، بو مقاله یازیلله تک سببی
بو وجهله معروض پیشگاه ارباب انتباه قنورکه، رونق
بخشای اورنک و دیهیم. فرمانفرمای هفت اقلیم. خاقان
جهانبان، صاحبقران کیتیستان. ماحی رفض و بدعت.
محیی شرع و سنت. فاتح ایران زمین. شاهنشاه اسکندر
آیین. شهریار امجد تاجدار جد برجد.

آسمان مرتبه جم کوکبه سلطان احمد
یدی اقلیمک او خاقان عظیم الشانی

مؤیدا بالتأیید الربانی. جناب خلافت مابلرینک
صدراعظم و داماد اقدم واکرملری اولان وزیرارسطو
فطرت و مشیر علیشیر صولت نظام الملک زمان آصف
عهد و آوان مایه آرایش عالم و باعث آسایش امم مربی
اهالی، دستور صائب تدبیر صاحب معالی، صدر مقدم
و منعم. کریم برمکی غلام ابوالمکارم ابراهیم پاشا دام
بالبرذ کره و فشا حضرتلرینک همواره مقصود و مراملری
اطلاع احوال انام و ملوک عالمک مرتبه قدرت و مکننت

و بسطت مملکت لرینه و قوف تام اولقله فن جلیل القدر
تاریخک بالجله معتبرات و مفصلاتنه اصرار نظر. و مهرة
مورخینک نام و نشانی کوش ایتمد کبری نیجه نسخه نادیده بی
مطالعه بیوردقلری مقرر اولغین اول مقوله خبایای
زوایدن سابقاً منظور نظر اکسیر اولری اولان میرزا شاهرخ
سلطان [۱] زماننده رسالتله مملکت ختایه کیدن خواجه
غیاث الدین نقاشک روزنامه چیه سی واقع حاله موافق و نفس
الاصره مطابق بر نسخه نادره اولدیغندن ناشی تممماً
للفائده ترجمه اولمنسی بو رییب خوان نعمت و غریق
دریای احسان بی منتلری چلبی زاده بنده لرینه فرمان
بیورمالریله بر موجب «المأمور معذوره» بضاعة ناجیز و عدم
استعداد و تمیز ایله حسب القدره ترجمه سنه تشمیر
ساعد اهتمام قلندی :

[۱] میرزا شاهرخ سلطان — ۷۷۹ سنه سنده تولد ایتمشدور
پدری مشهور امیر تیمورک حیاتنده ۷۹۹ سنه سنده حاکم خراسان
اولشدی ۸۰۷ سنه سنده پدری وفات ایلدگده سلطان سلاطین
ایران و توران اولدی. خراسانی پای تخت ایدرک پدردن اول
سکز و پدردن صکرده فرقی اوج بیلکه جمماً الی بریل امارت
و حکومت ایتمدی. ۸۵۰ سنه سنده ری شهرنده وفات ایتمشدر.
خیرخواه، مقتدر، متمیز موفق بر پادشاه ایدی. شو بیت زاده
طبیعتیدر.

نوکار زمین رانکو ساختی
که با آسماه نیز پرداختی

آغاز سخن

سکز یوز یکر می ایکی سنه سی ذی القمه سنده ختای
پادشاهنه میرزا شاهرخ سلطانک کوندردیکی ایلیچیلرله
معاً بایستقر میرزانک [۱] ارسال ایتدیکی خواجه غیاث الدین

[۱] میرزا بایستقر — مشارالیه شاهرخ سلطانک مخدومیدر.
۸۰۲ سنه سنده تولد ایتشدرد. هرات والیسی ایکن بدری حیاتنده
۸۳۷ سنه سنده اوتوزباش یاشنده اولدیفی حاده هراتده باغ سفیددیکاری
باقده کثرت عیش و عشرتدن وفات ایتدی. فایت ممارفرو ایدی.
پایدردنی دائرة مخصوصده فرق عدد مشهور خطاط ، کیجه
کوندز نادیده کتابلر یازارلردی. بر اواقدر مجلد، مذهب مصورلر
بوکتابلری تجلید، تذهیب، تصویر، تزین ایدرلردی خطاطلر
زرافشانلق مذهبک مصورلک، مجلدلک بوذاتک همیتله فوق الاماده
ترقی ایتشدرد. وزماننده یازیلان کتابلر قدر برکیمسه زماننده
کتب نفیسه و بدیمه یازلامشدر. استانبولک هر بر کتبخانه سنده
لا اقل بردانه و بهضیلرندده دهاجوق مشارالیهک زماننده یازیلان
نفیس نسخهلردن موجوددرکه بوئرک جمله سی شایان زیارتدر .
خلاصه بوذاتک زمانی کبی هیچ بر زمانده علم و فن و هنر و واج
بولامش. و صاحبلری اولقدر عزیز و معتبر طو تلامشدر. نه جاره که
بویله بر شهزاده بی نظیری کثرت عیش و عشرت هنوز کینج ایکن
محو و هبا ایتدی . قبری مشهد امام رضاده والدهلری کوه رشاد
مدرسه سنده در. شهزاده مشارالیه خط تعلیقه استاد بی همتا
و شمرده دخی یکتا ایدی . بو سفارتنامه مشارالیهک کوندردیکی
خواجه غیاث الدین کبی فاضل بر ایلیچیدن یادکار قالمشدر . شو ایکی
بیت فارسی شهزاده مشارالیهک آثار نزیه سنندرد .

نقاش رفقاسیله ایکی سنه اون آی بش کون تمامنده دارالسلطنة هراته واصل اولوب پادشاه ختایک نامه وهدا. یاسفی تسلیم ایلدیلر. مزبور خواجه غیاث الدین هراتدن حرکت ایتدیکی کوندن عودت ووصوله دکین معاینه ومشاهده ایلدیکی اح-والی روز بروز تحریر ایدوب مرقوم معتمد علیه و تخریر ایلدیکی شیلر غرض و تمصبیدن عاری اولغله مضمون و محصلی نقل اولندی.

سکز یوز یکر می ایکی سنه سی ذی القعدة سنک آلتنجی کونی دارالسلطنة هراتدن چیقلوب ذی الحجه نك طقوزنجی کونی بلخه وارلدی . و شدت سرما و کثرت باراندن ناشی سکز یوز یکر می اوچ محرمک غره سنه دکین بلخده اقامت بعده سمرقنده حرکت اولتوب شهر مرقومک یکر می ایکنجی کونی بلده مزبوره یه وارلدی. ایلچیلرک سمرقنده دخوللرندن ایکی آی مقدم میرزا الغ بك [۱]،

ندیدم آن دروخ اکنون دو ماعت

ولی مهرش بسی درجان ما هست

غلام روی او شه بایسنقر

غلام خوبرویان پادشاهست

[۱] میرزا الغ بك — شاهرخ سلطانک بخادیمندندر، ۷۹۰ سنه سنده دنیا یه کلاشدر . پدری فرمانیله سمرقند و ماوراء النهر و ایسی اولمشدی. پدرندن اول و صکره قرق بریل امارت و حکومت ایتدی. ۸۰۳ سنه سنده الی سکر باشنده ایکن اوغلی عبداللطیف

کندوسنک ایلیچیلری سلطان شاه و محمد بدخشی بی ختایه
کیدر برکرو و ایله معاً ارسال ایدوب میرزا سیورغتمشک [۱]
ایلیچسی ارغداق و شاه ملکک [۲] ایلیچسی اردوان و شاه
نام ناخلف طرفندز شهید ایدلدی . فضلا و هنوران رورکاردن
ایدی .

سمرقندده دنیاده نظیری آز بولنور بر مدرسه عالییه بنا
ایتمشدرکه آندن ظهور ایدن علما و ریاضیون بیحد و پایاندر .
قاضی زاده رومی و غیث الدین جمشید کی متبحرین فضلابه ترصد
کواکب افلاک ایچون بنا ایتمدیردیکی رصدخانه نوادر زمین
وزماندن ایدی . مشهور جهان اولان - - زیج النج بک - بو
هنور ذاته منسوبدر . شعر آبدار انشاد ایدردی . بو بیت
فارسی شهزاده مزار الیهک زاده کالاتیدر .

هر چند ملک حسن زیرکین تست
شوخی مکن که چشم بدان درکین تست

[۱] میرزا سیورغتمش - شاهرخ سلطانک مخادیمندندر .
پدری منشوریله غزنه و هندده والی ایکن سکر یوزاوتوز سنه سنده
پدری زماننده اوتوز یاشنده مقر حکومتی اولان کابل شهرنده
وفات ایتمشدره . وقائده صکره شاهرخ سلطانک اصلبله یرینه
مخدومی میرزا مسعود تعیین اولمشدر .

[۲] شاه ملک - تیمورلنکک اعظم امرا سندن اولوب حسن
خدماته بناء بر موقع ممتاز و مستثنای حائر ایدی . کرکله تیمور
رکرکله شاهرخ زمانلرنده خوارزم حکومتنده بولتیوردی . بو
ذات دخی ختای سیاحتنه ایلیچسی اردوانی ترفیق ایلمشدر خیرات
ومبراتی کثیر ایدی . خوارزم امارتی عهده سنده اولدینی حالده
۸۲۹ سنه سنده وفات ایددی - رحمة الله علیه سنه ۸۲۹ - تاویخ
ارتحالیدر . مشهده نقل و دفن اولمشدر .

بدخشانك [۱] ایلچیسی خواجه تاج‌الدین دخی کلوب جمع اولمیرله ماه صفرک اونجی کونی ختای ایلچیرلیله معاً سمرقنددن حرکت اولنوب ربیع‌الاولک دردنجی کونی تاشکنده و اون اوچنجی کونی سیرامه و غره ربیع‌الآخرده اشبره‌یه و یکریمی برنده مغول مملکتینه واریلدی .

فصل بهار واکثر یرلر لطیف چنزار اولمغله هر کون کیدیلورکن ناکاه او ایس خان [۲] شیرمحمد اوغلانی [۳] قتل

[۱] شاه بدخشان — محمود شاه نامنده بزاتدر . میرزا شاهرخ سلطانک متفق و محی ایدی . ۸۲۵ سنه سنده بدخشان ملک زاده لرندن ارغونشاه ایله برلکده خراسانه کلوب شاهرخ سلطان ایله کورشدی . بیوک حرمت و رطایتره مظهر اولوب مملکتینه عودت ایلدی . میرزا شاهرخ سلطان ایله محمدوملرینک ایلچیرلیله ختایه کیدن خواجه تاج‌الدین بوذاتک ایلچیسی در .

[۲] او ایس خان — جغتای بن جنکیرخان احمادندن و مغولستان ملوکندندر پدیری شیر علی ایله محمد اوغلان و شمع جهان برادرلر ایدی . پینلرندن عظیم قشال واقع اولوب محمد خان ، خانلقده مستقر اولدی . برادرلری ایله برمدت صلح ایتیش ایسه ده طاقبت شمع جهان خانلقی لندن آلدی . صکره محمد خان بتکرار غالب کلدرک سیر حکومتیه کچدی و ۸۲ سنه سنده وفات ایتدی . برینه شمع جهانک اوغلی نقش جهان قائم اولدی . لکن چوق کچمه دن مقتول اولوب صمجه زاده سی او ایس خان بن شیر علی پادشاه اولدی . بوذاتک دخی ختایه ایلچی کوندردیکی آشاغی ده کوربله جگدر .

[۳] شیرمحمد اوغلان — او ایس خان بختنده اسمی کچن نقش جهانک اوغلیدر . او ایس خانک اوزرینه خروج ایتشدرکه ایلچیرلرک آتک حدودینه وصولاری اوائل خروجنه مصادف ایدی . او ایس خان ایله پینلرنده مقاتلات عظیمه وقوع بولدی . بده او ایس خانه غلبه و قتل ایدرک برینه مغولستان خانی اولمشدر بوسلاله ۹۷۲ تاریخنه قدر مغولستانده حکومت ایتشدر .

ایتمیکه چون طلب ایتمکه قل محمد بیک [۱] و بعض مغول امراسی
 او یس خانہ عصیان ایدوب احوال مملکتہ اختلال عارض
 اولدینی خبری واصل اولیجق ایلچیلره و هم کلدی .

بعده امرانک او یس خان ایله صلح ایدوب فتنه نلک
 سکون بولدینی خبری وارد و اول دیارک معتبر بیوک لرندن
 امیر خداداد ایلچیلره استمالت و یروب کندوسی او یس خانک
 یانه کیتمکه ایلچیلر مأمون الغائله صوب مقصوده عازم اولدیلر .
 و جهادی اولینک اون سکرنجی کونی محمد بیکک
 مملکتندن بیلغوتو نام محله واصل اولوب شاه بدخشانک
 و غیر یسنک خدمتکار لرندن کیروده قالانلرک و رود لرینه د کین
 مکث و ماه مزبورک بکرمی برنجی کونی اول موقعدن حرکت
 و ایرتسی کونی کنکر صوی مرور اولتوب اول قبیله نک حاکمی
 اولان محمد بیک ایله کوروشلدی . مزبور محمد بیکک اوغلی
 سلطان شادی کورکان شمع جهانک دامادی ایدی که خاتونی
 امیرزاده جوکی بهادرک [۲] زوجه سنک قزقرنداشی ایدی .

[۱] قل محمد بیک - مغولستان اکابر امراسندن امیر خدادادک
 مخدومی در . همشیره سی دخی مغول شاهنک زوجه سی ایدی . اوغلی
 سلطان شادی ، شمع جهانک دامادی و شاهرخ سلطان زاده - میرزا
 محمد جوکی بهادرک با - ناسی اولدینی درون سفارتنا ۹۰۰ هـ محرردر .
 بو عائله یوزندن مغولستانده مقاتلات عظیمه و قوه بولشدر .
 تفصیلاتی بعض تواریخده موجوددر :

[۲] میرزا محمد جوکی بهادر - سلطان شاهرخ بن امیر
 تیمورک یوقارنده احوالری با زیلان درت مخدومندن صکره بهنجی
 مخدومیدر دانما پدرینک نزدنده بولنور و ایجاب ایدن محاربه لره
 کوندرردی . ۸۲۱ - سنه سنده مغولستان ملوکندن ذکر ی سرور ایدن
 شمع جهان خانک کریمه می (مهرنگاری) تزوج ایتمشدی . والدینک
 حیاتنده ۸۴۸ - سنه سنده سرخس جانبنده وفات ایتمشدر و نمشی هراته نقل

بعده شیربهرامك مملكتنه واريلوب افتاب سرطانده
 ايكن شدت برودتدن اول يرلرده صولر ايكي پارمق
 مقداری بوز طوتار ایدی . جمادی الاخره نك سگزنده
 محمدبيكك اوغلاری اويس خانك ایلچيسنی و راجی [۳] پی
 غارت ایتدکلری خبری وارد اولمغه راجیلر و ایلچیلر
 متوهم اولوب یولده کوهستانلر وار واکثر اوقانده باران
 وشبنم یاغار ایکن کندولرینی سرحد ختایه ایصاله سعی
 ایتلمیله جمادی الآخره اواخرنده طرکان نام شهره
 واریلدی که اکثر اهالیسی بت پرست ایدیلر . وغایت
 تکلفلی بر تخانهلری وارایدی که کهنه وجدید نیجه پندن
 ماعدا برصفه سنه شامکونی [۴] نك صورتی اولمق اوزره بر
 صنم یا پمشلر ایدی . شدت حرارت انناسنده رجیک
 ایکنجه کونی شهر مزبوردن کوچیلوب بشنجه کوننده
 قرا خواجه نام محله واریلدی . ماه مزبورک اوننجی کونی
 ختاییلردن بر گروه ایلچیلرک اسملرینی و اتباعلرینی
 تحریر و دفتر ایتمکچون کلدیلر . ماه مزبورک اون طقوه
 زنجی کونی صوفی آتا نام محله واریلدی که سادات ترمددن
 خان زاده تاج الدین نام بر سید اول محله بر خانقاه بنا
 و کندوسی مقام و ماوی ایلوب دامادی امیر فخرالدین
 کامل شهرنده اولان مسلمانلرک حاکی ایدی .

ماه مزبورک یکریمی برنجی کونی کامل شهرینه

اولنهرق والدهسی کوهرشاد مدرسه سنده برادری بایستغرمیرزایانته
 دهن اولنشد .

[۳] سرحد محافظی :

[۴] اعتقادلرنجه دوت بیک بشیوز سنه قدر اول کلن

بیغمه برلرینک اسمی :

واریلدی بلده مرقومه ده مزبور امیر فخرالدینک بنسا
ایلدیکی جامع شریفک مقابلنده غایتله بیوک برتخانه لری
وار ایدی . ذکر اولنان تخانه ده قتی چوق صنم لروضع
اوانوب جمله سندن بزرکتر اولان صنمک قارشوسنده
اون یاشنده طفل مقداری باقردن مصنوع برمصنع صنم
یایلمشیدی که کمال صنایعنده عقل حیران و دیوارنده اولان
نقوش بدیعه وقابوسنده بربرینه حمله ایدر صورتنده
تصویر اولنان ایکی دیو برریوک تماشاسنده انسان سرکر-
دان اولوردی . وشهر مزبورده منکلی تیمور نام برجوان
خوب روی سیم اندام حاکم ایدی شهر رجیک یکریمی
باشنجی کونی اول شهردن دخی کوچیلوب آندن صوکره
اکثر یول چول اولوب هر کون یاخود ایکی کونده بر
آنجق صو بولوردی .

شعبانک اون ایکنجی کونی بر محله واریلدی که
آنده یابانی دوهر و بیوک قطاس اوکوزلری وار ایدی .
اول یرک اهاالیسی، ذکر اولنان اوکوزلردن بری برسوارک
اوزرینه هجوم ایدوب بوینوزینه صاپلادی وحریفک
جسدی اوکوزک بوینوزنده برمدت قالب یاغی اوکوزک
کوزینه کیتمکه کور اولدی دیو نقل ایلدیلر .

شعبانک اون دردنجی کونی بر موضعه واریلدی که
آندن ختایلیرک ابتدا شهری وقراولی اولان سکجو
نام شهره وارنجه اون کونلک یول چول ایدی .
اول محله ختای پادشاهنک امریله برکروه، ایلچیلرک

استقباله کلوب همان اول کونده بر لطیف چنزارده بر
 عالی صغه پیدا وسایانلر وضع ایدوب سندایلر قودیلر
 وچینی طبقلر اوزرینه قاز وقوش وسائر لحوم ویاش
 وقوری میوملر قویوب هر شیر [۴] ک اوزرینه نخللر
 باغلا دیلر والحاصل اول بیابانده، شهرلرده قابل اولمایه جق
 وجه اوزره بر ضیافت ترتیب ایلدیلر .

بعدالطعام هر کسی سرمست ایدنبجه عرق وشراب
 ویروب مجلس ضیافتدن خارج اولان هر کسه دخی
 حاله کوره قویون واون، ارپه وعرق وشراب وسائر
 لوازم سفریه پی ویردیلر .

بو شیلرک مجموععیسی سکجو شهرندن کتورمشلر
 ایدی . اول محله ختاییلر اقلیم ختایک یاساغی غایتله
 دقتلی اولوب دروغ کوی اولان کیمسه نک ، بیدلرنده
 وقع واهتباری اولمادیغنی بیان وافاده وایدیلرک اتباعلری
 دفتر ایتملریله بازرگانلر ایلچیلره نوکر اولوب خدمت
 ایلدیلر .

میرزا شاهرخ سلطانک ایلچیلری شادی خواجه
 وکوکجه نک ایکی یوز بکر می نفر و میرزا بایسنقرک ایلچیلری
 سلطان احمد وراوی حکایت خواجه غیاث الدینک یوز
 اللی نفر و میرزا سیورغتمشک ایلچیمی ارغداقک آلتمش
 نفر و شاه بدخشانک ایلچیمی خواجه تاج الدینک اللی
 نفر اتباعلری اولمق اوزره دفتر اولندی .

[۴] یک سبیلری .

میرزا الغ بکک ایلیچیلری سلطان شاه و محمد بدخشی
مقدما روانه اولوب میرزا ابراهیم سلطانک ایلیچیسینوز
واصل اولمامشیدی .

ماه شعبانک اون سکرنجی کونی اول سرحدک که
آندن سکجو شهرین وارنجه طقوز منزل ایدی . ختای
پادشاهی طرفندن حاکی اولوب بش آتی بیک مقداری
سواری ایله ایلیچیلرک استقباله کلان دانک راجی طرفندن
ایلیچیلر ضیافت پادشاهی به دعوت اولمغله ایلیچیلرک جمله سی
سوار اولوب دانک راجی نک یوردینه واریلدی .

ختایلیر یوردلرینی چارکوشه قوروب اطرافی کویا
پرکارله چیزلش کی هموار ایشلر وجوانب اربعه ده برر
بول آلیقویوب چادرلرک طنابلرینی بررینسه اولمقوله بند
ایشلر ایدی که پیاده آدم ایچروکیرمک ممکن اولمازدی .
ویاننده بریوک میدان آلیقویوب اول میدانک اورتیه سنده
بر دونم مقداری صغه ایدوب مقابلسه بریوک ختایی
چادر قورمشلر . ودامانلرینی قالدیروب افاجدن برسریر
پامشلر ایدی . وبردن سایبانلر قوروب تمام اول میدانی
سایه دار قلمشلر ایدی راجینک صندلیسنک ایکی جانبسه
صندلیلر قونیلوب اهالی ختای بینلرنده صول طرفک
اعتباری زیاده اولمغله ایلیچیلر صول طرفده کی صندلیلرده
وختای امراسی صاغ طرفده کی صندلیلرده اوتوردیلر .
بعده ایلیچیلر وامرادن هر کسک اوکنه ایکیشر خوان
قودیلرکه بررینسک اوزرینه بیشمش قاز وقوش اتلری

وسائر انواع نم و فوا کهه کونا کون و بررینک اوزرینه لطیف ا کککلر و کاغد و ابرشیمدن یا پلمش غایتله مصنع نخللر قونلمشدی .

سائرلرک اوکلرینه بررخوان وقارشینه برریوکسک کوس و خرده و بزرك چینی و کمش صراحیلر و چینی کوبلر وضع اولتوب کوسلرک ایکی جانبلرنده کانبچه ونی ومو - سیقار وسائر سازلر ایله مطربلر اوطورمشلر ایدی .

نیزلرک بعضیسی نای معتاد اولدینی اوزره چالوب بعضیسی اورتاسنده کی سوراخلرندن اوفورورلر ایدی .

آنلرک یانلرنده چنکیلر و کله پوش قولاقلری اینجو کوبه لی قز کی خوب وزیبا رقاص پسرلر طورمشلر ایدی .

اول صفه دن اردونک ذکر اولنان درت قپوسنه وارنجه اللرنده اوزون نیزه لر ایله جبه لی آدملر دیزیلوب بولندقلری یردن برقدم حرکت ایتمزلر ایدی .

ختایلرک یساق و سیاستلری کمال اوزره اولمقین بو وجه اوزره اداب ایله طورمالری چاوشه محتاج دکل ایدی .

هر کسی مقامنه اجلاس ایتمدکن صوکره میر رو - سون [۱] که دیوان آنک حکمنده در . قالقوب هرکسه پیاله ویردکجه یاننده اولان نخلک بر شاخی قوباروب پیاله نوش ایدن آدمک گوشه دستارینه صومقله بر ساعتده مجلسی مانند کلستان ایلدی .

[۱] رو-ون - ایلمچیلره مخصوص ضیافتخانه

آفتاب چهره پسر لرك بمضیمی صراحی و بیاله طو-
 توب بمضیسنگ النده خانه خانه یاپلش وهر بر خانه سسه
 فندق و غناب و جوز و کستانه و لیون و سرکه ایله یاپلش
 سیر و بیاز و قاون و قارپوز قونمش بر طبق اولوب امرانک
 برینه ساغر صونلده قدم اول پسر طبقی اوکنه طوتوب
 بیاله نوش ایدن آدم استدیگی شی ایله تنقل ایدردی .
 بعده بازیگر لر لعبه آغاز ایدوب تعمیر و تقریری
 ممکن اولیه حق او یونلر اوینادیلر .

و مقوادن یاپلش بولندقلری صورتلرک ایچنه کیروب
 اصول ختای ایله حیرت انکیز رقصلر ایلدیلر از جمله
 بزدن یاپلش و تویلر یاپشدریش آیاقلری و بورنی قرمنی
 بر بیوک ککلک صورتنک ایچنه بر اوغلان کیروب میان
 میدانده رفتار و آیاقلرینی و باشفی اصول ختای اوزره
 بر کونه تحریک ایدردی که تماشایی حضاری مانند صورت
 دیوار ایلدی .

والحاصل اولکون بو کونه ذوقیاب ایله اخشام
 اولوب شعبانک اون دردنجی کونی کوچولدی چوله کیریلوب
 بیابانده قطع منازل ایدرک قراول نام قلعهیه واریلدی .
 قلعه مزبورده غایتله متین و اطرافنده عمیق خندق
 اولوب هر طرفی جبال اولمغله یول قلعهنک اورتاسندن
 اولوب برقابوسندن دخول و ولوج و برقابوسندن خروج
 اولتوردی .

اول محله دخی ایاجیلری و اتباعلرینی تکرار تعداد

وشمار ایلدیلر . آندن سکحو شهرینه واریلوب شهرک
طشره سنده اولان بیوک منزخانه به قونلدی . وبوندن
صکره مجموع لوازمکنز منزخانه دن وریلور دیوب مرا کب
وساثر اشیلاری دفتر ومعمد آدملره تسلیم ایلدیلر .

وشهر مزبورده اولدقجه ایلچیلرک مجموع لوازمی
منزخانه ده حاضر ومهیا اولوب هرکسه بر اوریلش سریر
وبرجامه خواب حریر وهر خدمتی ادا ایدر خدمتکار وریدلر
شهر مزبور مربع الشكل بنا اولنوب قلمه سی وغایتله متین
سوری وایچنده واسع پارارکاهی واردر واللی زراع
مقداری عربض یوللری صولانمش وسوپرلمشیدی .
ونجه چارشولری اولوب هر چارشو باشنده اغاجدن غایتله
تکلفلی بر چارطاق وارایدی . وخانه لرنده خنزیرلر وافر
اولوب قصاب دکانلرنده خنزیر و قویون اتلری برابر
آصلمشیدی وشهرک باروسنک یکر میشر خطوه فاصله ایله
اوزلری اورتولی بر برج بنا وشهرک درت قیوسی اولوب
بری برینه مقابل قوممشدر . شهر دن هر قیو بر چوق مسافه
اولدینی حالده یوللرک طوغر بلغندن قیولر کورونوردی . هر
قیونک دخی اوزرنده لیکیشر طبقه بر رکوشک انشا اولنوب
مازندران خلقی کی اوزرلرینی پوشیده ایتمشلر ایدی .
انجق مازندران اهالیسی رنکسز سفال ایله اورتوب
ختاییلر جینی کاشیلر ایله اورتلر . ونجه پنخانه لر وارایدی که
هر برینک دائره سی اون دوئم مقداری اولوب مجموع زمینی
طاش کی محکم وجوهر دار تراشیده طوغله دوشلمشیدی .

و پختانه لرینی غایتله پاك طوتوب پختانه قبولرنده خوب
 سیما اوشاقلر طورورلر و غریب آدمه رهبرلك ایدرلر. شهر
 مزبورك پادشاهنك تحتكاهی اولان خان بالغه وارنجیه
 طقسان طقوزمنزلخانه و ارایدی که هر بریسی قصبه و شهره
 معادل ایدی. و شهرك مابیننده نیجه برده بر بردن کورینور
 یکر میشر زراع مرتفع خانهلر واردر که آنلره قرغو
 دیرلر ایچلرنده دائما اونر آدم ساکن اولوب فرضا بر
 طرفدن بیگانه عسکر كلك کبی بر قضیه ظهور ایلسه اول
 سرحدده اولان قرغوده آتش یا قارلر آتشی مشاهده
 ایدیجك آکه قریب اولان قرغو اهالیسی دخی درحال
 آتش یا قوب بووجهله برکون برکیجهده اوچ آیلق بعید
 محل خلقی برواقعه ظهورینه مطلع اولورلر. و هر اون
 مرهده بر که - اون سکز مره بر فرسخ شرعیدر - بر
 کیدی قو واردر کیدی قو اول کمنسنه لردن عبارتدر که
 ذکر اولنان یرلرده اسکان اولمشلردر . و دائماً بریسی
 حاضر و آماده طورور . و آنلرک خدمتلی بودر که بر
 قضیه کلیه ظهورنده قرغو اهالیسی آتش یا قدلری کبی
 اول قضیه هر نه ایسه یازوب مکتوبی کیدی قویه و یرلر اول
 دخی کال سرعت و شتاب ایله او بر کیدی قویه اولاشدیروب
 بومنوال اوزره تا پای تخته ایصال ایدرلر . قرغوده اول
 جماعت نوبت ایله اولوب اون کون تمام اولیجق نکه بانلری
 کیدوب یرلرینه غیری آدملر کلورلر اما کیدی قو اربابی
 متمکن اولوب زراعت و حرث ایدرلر . و آنلرک

خدمت‌لری انجق بربرلرینه مکتوب و خبری ایصال ایتمکدر
 سکجو شهرندن قجوشهرینه وارنجه طقوز منزل ایدی.
 قججو شهری سکجو شهرندن بیوک و معمور اولوب و آنک
 راجی که سرحد محافظلرینک بیوکیدر . شهر مزبورک
 حاکمی ایدی هر منزله ایلچیلر ایچون درتیوز اللی
 یورغه آت و قاطر واللی آلتش عربه کوندرر ایدی .
 آنلره مؤکل اولان خدمتکارلره باقو و قاطرلره
 تعیین اولسانلره لوقو و عربهلری چکنلره جینفو دیرلر.
 ذکر اولتان جینفور هر به لره ایپلر باغلا یوب هر عربه بی
 اون ایکیسی اوموزلریله چکرلر . و هر تقدیر زحمتلی
 و یا غمور اولسه ینه زور وقوت ایله چکوب منزلدن منزله
 ایصال ایدرلر. ذکر اولتان خدمتکارلرک اکثریسی خوش
 لقا جوانلر اولوب قولاقلرینه ختایده یاییلان ساخته
 اینجولر طساقشلر . و صاچلرینی باشلرینک اورتاسینده
 دوکون ایدوب باغلامشلر ایدی .

مزبور باقولر قججی ایله اکرلی و دیزکنلی آتله
 کتوروب بر منزلدن بر منزل آخره وارنجه خراسان
 دیارینک بیگلری کبی کیدرلر ایدی . هر منزلده
 معین اولان قویون وقاز وقوش و پرنج و اون وبال و سرکه
 ایله پرورده اولنش سیر و پیاز و سائر سرکه ایله یاپلش
 اوتلردن ماعدا ، هر شهره واریلدقده ایلچیلره مخصوص
 ضیافتخانه واردر آکا روسون دیرلر و بو دیوانخانه نک
 اوکی پادشاهلرینک تختکاهی اولان خان بالق طرفه در

و بر تخت وضع ایدوب آردینه بر برده آویزه ایدرلر .
 و تختک یاننده بر آدم طوروب بر بیوک کیچه دوشرلر .
 و ایلچیلری اول کیچه نك یاننه کتوروب سائر خلقی
 آنلرک آردنده غایتله هموار صف صف دیزرلر . اول
 تختک یاننده طوران آدم اوچ دفعه ندا ایدوب آنهن
 صکره امرای و ایلچیلر اوچ کره باشلرینی یره قورلر بعده
 هر کشی کندوسبچون وضع اولنان خوانک یاننه وارلرلر .
 قچو حاکینک ضیافت ایتدیکی کون رمضانک اون ایکیسی
 اولغله پادشاهمز سزی اعزاز ایدوب ضیافت ایتمکه البته
 بو کون طعام تناول ایدیکز دیو التماس ایتدکده شادی
 خواجه و سائر ایلچیلرک کباری بزم دینمزده ایام رمضانده
 طعام یمک جائز دکدر . دیو اعتذار ایتلریله دانک راجی
 عذرلرینی قبول ایدوب ایلچیلر ایچون ترتیب اولنان
 شیلری قوناقلرینه کوندردی . و شهر مزبورده طولی
 و عرضی بشر یوززرع برپتخانه وار ایدی . اورته سنده
 او یور شکلنده بر بیوک بت یا بمشردی . اول صنمک قدی
 اللی ایاق و کف و باینک اوزونلتی طقوز ایاق و کله سنک
 دوری یکر می برزراع ایدی . و اطرافنی دائراً مادارتکلفلی
 بنالر اولوب جوانبنده یکر میشر زراع و دخی چوق و آز
 صنملر یا بمشلر . و آدم بوینده متحرک صورتلر یا بمشلر
 ایدی که کورنلر آنلری زنده سانورلردی . و باقی دیوارلرده
 اولقدر صنایع اجرا ایتشلر ایدی که کورنلر انکشت
 حیرتی دهانه وضع ایدرلردی .

و ذکر اولنان بیوک صنمک برانی باشی آلتنه و برانی
 اویلوغی اوزرینه قویوب تمام مطلقلمشدر. رنگارنگ
 لباسلر کیدیروب نامنی شامکونی قومشدر ایدی .
 فوج فوج کافرلر کلوب اول صنمک اوکنده سجده
 ایدرلردی. و اول بنانک طشره سنده و بربرینک یانلرنده
 کاربانسرای کبی اوطه لر وار ایدی که هر بری زربفت
 پرده لر و یالدریزی کرسیلر و صندیلر و شمعدانلر و چینی
 صراحیلر و سائر آرایش ایله کویا برر پتخانه ایدی .
 و یو وجه اوزره شهر مزبورده اون معظم پتخانه
 وار ایدی . و شهر مزبورده اون بش طبقه لی بر مثن
 کوشک یاپوب هر طبقه سنده بر قارشدن بر زراع و ارنجه
 خرده و بزرك منظره لر و مقرنس ایوانلر و غرفه لر یاپوب
 مثلا تخت اوزرنده بر پادشاه و صاغنده وصولنده هر بری
 بر خدمته مشغول صورتنده کونا کون تصویرلر یامشدر
 ایدی .

آشاغی طبقه سنه دیولر تصویر ایدوب ذکر اونان
 کوشکی اوموزلرنده طوتارلر کبی کوستر مشلر ایدی .
 بو کوشک بالجله آغا جیدن اولوب دوره سی یکریمی
 زراع و ارتفاعی اون ایکی زراع ایدی . و بر مرتبه ده
 مطلا ایتشلردیکه کورن آلتوندن یابلس ظن ایدردی .
 و کوشک آلتنه بر سردابه اول سردابه بر تیمور
 میل یاپوب میل کرسی اوزرینه نصب اوجنی قصر
 مزبورک آلتنه وضع ایدوب اول سردابه جزئی حرکت

ایله ذکر اولنان کوشک حرکت ایدردی . عالمک نجار
 و آهنکر و نقاشلری اول قصری تماشا و صنعت اخذ ایتلمرینه
 لایق ایدی . قصر مزبورده اول دیارک مسلمانلری چرخ
 فلک دیرلردی . ایلچیلر چهارپا و ائقال و بعض نوکرلری
 شهر منذ کورده براغوب عودتده بالتام اخذ ایلدیلر .
 و پادشاهلرینه لایق اولان هدایای دخی خطاییلر آلوب
 محافظه و ایصال خدمتی آنلر ادا ایتدیلر . بوندن صکره
 هر کون بر منزله و هر هفته بر شهره و اریلوب خانبالغه
 قریب اولدقچه ضیافتلرنده تکلفات زیاده اولمده ایدی .
 شوالک دردنجی کونی قراموران صوینه و اریلدیکه
 نهر مزبور جیحونه یقین بر بیوک صوایدی نهر مزبورک
 ایکی طرفک کنسارندن اوزر زراع بعید محله آدم بلی
 قائلغنده بر تیمور میل دیکوب اویلق مقداری بر تیمور
 زنجیری مزبور میلره بند ایتشلر و یکریمی اوچ کمی پی
 محکم ایسلر ایله اول زنجیره باغلیوب کیلرک اوزرینه
 هموار بیوک تختلر دوشه مشلر ایدی .

بلازحت چهارپالر ایله مزبور جسردن کچیلوب
 نهرک ختای طرفده اولان شهر معظمه و اریلدی . شهر
 مزبورده ترتیب ایتدکری ضیافت مقدا سائر شهرلرنده
 ایتدکری ضیافتلردن تکلفلی ایدی .

شهر مزبورده بر عظیم یخانه وار ایدیکه سرحددن
 اول شهره و اریلنجه آکا معادل بیوک بنا کوریلده مشدی .
 و شهر مزبورده اوچ بیوک خرابات و ایچلرنده کوزل

قزلر اولوب بعضیلرینک هنوز بکارتی زائل اولمامشدر
دیرلر ایدی . ارباب صنایع بی حد و شمار و اکثرختای
خلق حسن و جمال صاحبی ایکن شهر مزبورک اهاالیسی
غایتله جمیل اولقله حسن آباد دیو شهرت شماردر .

شهر مزبوردن حرکتدن صکره بر نیجه شهر دخی
کیلوب ذوالقعدمه نك اون ایکنجی کونی ایکی جیحون
قدر موج انکیز بر عظیم صودن کشتیلر ایله عبور
اولندی .

بعده بعضیسندن کشتی و بعضیسندن کوپری ایله بر
قاج نهردن دخی کیلوب ذی القعدمه نك یکریمی یدنجی
کونی صدین فو نام شهر عظیمه واریلدی .

شهر مزبور غایتله معظم و اهاالیسی و عمارات عالیسی
چوق بر شهردر از جمله بر بیوک تخانه نك اورتاسنده
الهی زراع قامتلی اعضاسی متناسب پرنجیدن آلتون یالدزلی
بر صنم یامشلر . و هر عضوئده بر ال صورتی و آووجنده
برر کوزه یامشلردی . و اول صنمک تمام ممالک ختاید
بت هزار دست دیو شهرتی واردر . ذکر اولنان صنم
و اطرافنده اولان عمارت طاشدن یونلش بر مرمر
کرسینک اوزرنده اولوب هر طرفنده پنجره لر و غره لر
یامشلر . و ایکی آیاقلریخی که اوزر زراعه قریبدر بر پایه
اوزرینه بر وجهله دوکشلردر که قطعا کورنیموب معلق
طورر ظن اولنور . اول صنمی یامغه یوز بیک خروار
برنج صرف اولدوغی مشهوردر .

آندن ماعدا جلهده اوتوروب ریاضته مشغول ره بانلر
 و برونلنک و اژدرها صورتلری و درختانلر یا بمشلهردیکه
 ماهر استادلر تماشا سنده حیران قالورلردی. و اول تخانه ده
 قیجی شهرنده کی چرح فلک کبی بر قصر یا پلشدی که آندن
 مکلف و بیوک ایدی. آندن کوچیلوب یکریمی بش فرسخ
 کیدله کدن صکره ذی الحجه نك سکزنجی کیجه سی صباحه
 قریب خان بالغ شهرینک قابوسنه واریلدی .

هنوز صباح اولوب قابولر آچلما مقله ایلچیلر، یا مقله
 مباشرت ایتدکلری بر جدن شهره کوروب پادشاهک سرایی
 اوکنده کی میدانه واریلدی .

سرای قابوسنه قدریدیوزایاق مقداری محل یونلش
 طاش ایله دو شمشدی اول محله واریلدقده ایلچیلری
 آندن ایندیروب پیاده سرای قابوسنه واردیلر .

درگاه پادشاهینک ایکی طرفنده طوران بشر فیلک
 خرطوملری آره سندن کیلوب ایجرویه کیرلدی هنوز
 جهان روشن اولمامشیکن یوزبیکه یقین آدم جمع اولمشیدی
 اول قابونک ایجروسی بر بیوک میدان و میدانک نهایتنده
 اوتوز زراع مقداری کرسی اوزرنده اللیشر زراع بویلی
 درکلر اوزرنده بر بنای عظیمک اوزرینه طولی آلتمش
 زراع و عرضی قرق زراع طولانی بر او طه یا پلشیدی
 مزبور کوشکک اوزرنده ایکی آدم پادشاهک جیقوب
 تختنه اوتورماسنه منتظر طوروب قابونک صاغ و صولینه
 کوس و ناقوس قومشلا ایدی . اول محله اوچ قابو

واردیکه اورتاسنده کی بیوک ویانلرنده کی کوچوک ایدی . اورتاده کی قبو پادشاهک ممری اولوب هر کس آندن کچه مزدی . ذکر اولنان میدانده اوچیوز بیک مقداری رجال ونسوان جمع اولوب ایکی بیک مقداری مغییر سازلری هم آواز ایدوب اصول ختای ولسان مزبور ایله پادشاهه دعا ایدرلردی . واون بیک قدر آدم چوماق وکرز وحر به وختت فولاد ونیزه وشمشیرمئللو وختای یلبازملر ایله طورمشلردی .

ذکر اولنان میدانک اطرافنده دائراً مادار خانهلر و اوکلرنده اوستلری اورتولی صفهلر یایوب صفهلرک کنارلرینه معظم ستونلر قومشلر و خانهلرک دیوارلری مشبک آغاجدن وزمینلری یونلش مرمردن یامشلر ایدی القصه صباح اولدی کی کوشکک اوررنده پادشاهک تخته چیماسنه منتظر اولان آدملر دفعه کوس و طبل و بوری ونی و ناقوس چالمغه باشلا یوب اول قاپولری آجدیلر . و خلایق ایچرویه سکر تدیلر . مزبورلرک قاعده لری پادشاهی کورمه کتدکلرنده سکرده رک کیدرلردی .

ذکر اولنان میدانده کی اوچیوز ایاق مقداری ایدی . ذکر اولنان کوشکدن بیوک بر کوشک وار ایدی . اوکنه درت زراع ختای زرنشانلر و اذرها و سیمرخ و سائر نقوش یابلش بر تخت قویوب اوزرینه آلتون بر کوس قومشلر ایدی . و تختک صاعنده وصولنده اون ایکی دیوانه متعلق امرای تومان و بیک و یوز بکلری طور و ب اللرنده

بر زراع مقداری بر تخته طوتوب اول تخته دن غیرى
 یره باقغه زهرملری یوغیدی . آنلرک آردنده ایکی یوز
 بیسک مقداری جیلی اللرنده نیزه لر و قلیجلر ایله صف
 صف آدملر بر مرتبه سکوت ایله طور لر دیکه کویا اول
 محله بر متنفس یوغیدی .

تختک اوزرینه بر آلتون صندلی و تخته بش قدمه
 بر کش نردبان قودیلر . پادشاه حرمیدن چاقوب
 صندلی اوزرینه اوتوردی . اورته بویلی و صقالی نه آز
 نه چوق ایدی آنجق ایکی اوچیوز مقداری قیلی اولقدر
 اوزون ایدیکه صندلی اوزرنده اوتورمشیکن ایکی اوچ
 حلقه ایشیدی . و صاغنده وصولنده کردن و یوزلری ،
 کشاده و صاچلری باشلرینک اورتاسنده دو کونلمش
 قولاقلرنده بیوک انجور طاقلمش ایکی دختر ماه بیکر
 اللرنده دوات و قلم طوتوب پادشاهک اسانندن نه ظهور
 ایدر ایسه یازارلر و یازدقلرینی حرمده پادشاهه عرض
 ایدوب اکر اول حکمی تغییر اقتضا ایدر ایسه یازدقلرینی
 طشره یه کوندرلر و اهل دیوان موجیله عمل ایدرلر .
 پادشاه تخت اوزرنده اوتور یجق قارشو طرفنده صاغنده
 وصولنده ذکر اولندینی اوزره صف صف دیزیلشسلر
 ایدی . ایلیچیلری یدی یوز مقداری مجرملر ایله برابر
 پادشاهک اوکنه کتوردیلر . جرملرینه کوره کیمیسنی
 زنجیره طاقوب کیمیسنک بوینه چتال آغاچ کچورمشلر
 و بعضیسنک برالی و کردتی تخته یه باغلا یوب بعضیلرینک

دخی بش آتی عددینک باشلرینی بر اوزون تختهدن
 طشره آلیقومشردی . وهر برینک صاچندن بر آدم
 طوتوب پادشاهک حکمنه منتظر ایدی . پادشاه بمضیلرینی
 زندانه امر ایدوب بمضیلرینک قتلنه فرمان ایلدی .
 مجموع ممالک ختایک والی وضابطلری بر کیمسه بی قتله
 قادر اولمایوب بر ییلق مسافه ده دخی بر مجرمک کناهی
 نه ایسه بر تخته پاره سنه یازوب بوینته آصارلر و آینلرنده
 گناهنک تحمله کوره زنجیر و بویندرق ایله تا خان بالغه
 ارسال ایدرلر . مجرملر ایشی تمام اولیجق ایلچیلری
 پادشاهک تختنه اون بش زراع قدر محله دکین کوتوردیلر .
 اللرنده تخته طوتوب طوران امرادن بریسی کلوب
 دیز چوکوب و ختایی خطایله ایلچیلرک احوالی یازوب
 و او قودی . مضمونی بو ایدیکه ایراق یولدن خاقان خلافت
 پناه و اوغللری طرفلرندن ایلچیلردر و پادشاه ایچون هدیه لر
 گتوردوب پایه سریر پادشاهه باش قوماغه کلشردر .
 امرای توماندن مولانا قاضی یوسف که عربی و فارسی
 و ترکی و مغولی و ختایی و کلجن لسانلرینی بیلوب پادشاهه
 مقرب و اون ایکی دیوانک بریسی کندویه متعلق ایدی .
 بر قاچ هر بی و فارسی بیلور . سلیمانلر ایله که آگه تابع
 ایدیلر . ایلچیلرک یانلرینه کلوب اولا قدیکزی دوتا
 ایدوب بعده اوچ کره باشکزی یره قویک دیدی .
 ایلچیلر دخی اوچ کره باشلرینی یره قور کی
 اولوب آللرینی یره قومادیلر . بعده جانب پادشاهه

متعلق اولان شی صاری به قومق عادت اولدیغنه بناءً
شاهرخ سلطان وشهزاده بایسنقر میرزاتک صاری اطلسه
قونیلان نام لرینی ایکی ال اوزره طوئد قلمزنده مولانا
قاضی مکتوبلری آلوب خادمک الینه ویردی . پادشاه
تختدن اینوب سندلی به اوتوردی .

واوچیک جامه کتوردیلر . امراسینه واقرباوا اولاد لرینه
خلعتلر کیدوروب بعده ایلچیلردن یدی نفری که شادی
خواجه و کوچکه و سلطان احمد وخواجه غیث الدین
وارغداق واردوان و تاج الدین بدخشیدر . ایلر ویه کتوروب
دیز جو کردیلر .

پادشاه شاهرخ سلطانک احوالی سؤال ایلوب بعده
قره یوسف [۱] سلطان ایلچی و مال کوندررمی دیو
سؤال ابتد کده ایلچیلر جوابنده بلی ایلچی و مال کوندریر .
حتی کندیلری دخی ایلچیلرینی و کوندر دکلی مالی کوردیلر
دیو جواب ویردیلر .

بعده اول دیارده غله نک ترخی او جوز میدر بهالیمیدر

[۱] - فرا یوسف - قره قیونلی پادشاهلرندندر امیر تیمورده
هجومنده رومه و صکره مصره فرار ایتشدی تیمورک وقتندن صکره
کابو تبریزی ضبط ایتدی بعده سلطان احمد جلایری ابله جنک
و ۸۱۳ سنه - - قتل ایلدیکندن استقلال اوزره ازریجانده
پادشاه اولدی . صکره قزوین و ساوه و شیروانی دخی ضبط ایلدی
۸۲۳ سنه - - طرف خراساندن اوزرینه توجه ایدن میرزا
شاهرخ سلطانله مقابله نیتله تبریزدن چیقوب اوجا یایلاقنه قوندقه
اجل طبیعی ابله وفات ایلدی . احفادی آق قیونلیدن اوزون حسن
زمانه قدر حکومت ایتشدر .

رنعمت فراوانمیدر دیوسؤال ایدوب بلی چوق و او جوزدر
 دیو جواب ویرلدهکده، پادشاهک کوکلی ربیسنه طوغری
 اولیجق حق تعالی دخی نعمتی فراوان ایدر دیدی .
 آندن صکره قرا یوسفک مملکتکنده کوزل آتلا اولمغله
 آتلا کتورمک ایچون ایلچی کوندرمک مراد ایدرم .
 یوللرده امنیت وارمیدر دیو سؤال ایتدکده بلی یوللر
 امیندر انجق شاهرخ سلطانک اذن و حکمی اولورسه
 کیده بیلورلر دنیلدهکده معلومدر دیوب بعده سز اوراق
 یولدن کلورسکیز واروب طعام تناول ایدک دیدی .

ایلچیلری اولکی اوتوردقلری محله کوتوروب هرکسه
 برر صندلی و برر خوان قودیلر هرخوانک اوزرنده
 مقدا بیان اولندینی اوزره نقل وغیری شیرل وارایدی .
 طعام یئلدهکن صکره ایلچیلری آماده ایتدکلی منزخانهیه
 کتوردیلرکه الع بیسک میرزانک ایلچیلری سلطاننشاه
 و یخنی ملکی مزبور منزخانهیه قریب منزخانهده قوندر .
 مشلر ایدی . مزبور منزخانهک هر اوطهسنه تکلفلی
 دوشمه و یا صدقلری اطلس و کبخا برر سریر و اطرافه
 وجه مشروح اوزره اطلس و کبخا مقعد و یا صدق و طول
 و عرضدن دوشربلدهکده شکسته اولماز لطیف حصیرلر
 ایله دوشلمش اون سریر و صندلی و کخادن غایت نازک
 دیکلمش پاپوشلر و برر چولمک و کاسه و چچه و خوان
 قویوب اونزآدمه برر اوطه تعیین ایلدیلر .
 وهر کون بر اوطهده ساکن اولانلر برر قیون

برر قاز وایکشر ط اووق وهر آدمه ایکشر شرعی
 بطمان ایله دقیق و برر بیوک کاسه برنج و برر دانه ایچی
 حلوا ایله طولمش کلیچه و برر ظرف غسل و سیر و پیاز
 و سرکه و طوز و ختایده اولان ملون تره لر وایکی باردق
 و برطبق نقل و برقاچ حسن و جمال صاحبی جست و جالاک
 خدمتکار که اخشامدن صباحه و صباحدن اخشامه دکین
 ایاق اوزرنده طوروب بر لحظه غائب اولمازلردی، تعیین
 ایلدی لر .

ایرتسی که ذی الحجه تک طقوزیدر سحنین تک اخیره ده
 کلوب ایلچیلری بیدار و پادشاهک ضیافتی اولدینی اخبار
 ایلدی سحنین ایلچیلرک یانه سرای پادشاهی و سائر لرده
 امور لرینی کورمک ایچون تعیین اولسان کیمسه لر در که
 دیار خراسانده سقاوول تعیر ایدر لر . ایلچیلری اگر کنش
 آتله بندیروب پادشاه سراینه کتوردیلر . و اولکی
 میدانده اجلاس ایتدی لر .

اولوقته اوچوز بیک مقداری آدم جمع اولمشیدی .
 صباح اولدینی کبی سابقا ذکر اولنان اوچ قابو آجیلوب
 ایلچیلری پادشاهه مظلوملرک بولش دینی تختک اوکنه
 کتوردیلر . و بش دفعه باشلرینی زمینه قودردیلر . پادشاه
 تختدن اینوب ایلچیلری طشره یه چیقاردیلر . و بو کون
 ضیافت اولمغله کندولر کزی قضاء حاجته محتاج ایتمامک
 ایچون تخفیف ایدیکز زیرا صکره طشره یه چقلمق
 ممکن دکدر دیو آگاه ایتلریله ایلچیلردن برکروه طشره یه

چقوب بدمه جمع اولدیله. اول میداندن ایچرویه کیروب
ایکنجی میدانده تختگاه دادک اوکنه آندن اوچنجی میدانه
واردیلر. یونلش طاشلر ایله دوشنمش غایتله واسع
ولطیف میدان وقارشوسنده آلتمش زراع مقداری ختای
قاعدهسی اوزرینه یوزی وقابوسی جنوب طرفه برطولانی
اوطه یاپلمشیدی. اول اوطه نك ایچنده آدم بوی یوکسکلکنده
بر بیوک تختک صاغ وصول واولک طرفلرینه بر رکمش
زردبان قونیلوب آنک اوزرینه سندلی دن بیوک وکوشه.
لری جوق وایاقلری غریب بر تخت دخی قونلمشیدی که
صاغنده و صوانده قهلی مجرلر یاپلمشیدی. ذکر اولنان
تخت و مجرلر مجموعی آغاجدن اولوب مطلا قنمشیدی.
ومذکور اوطه ده اولان ستونلر و آغاجلر زردبانلر بر
کونه بویانمش وروغنلشمش ایدیکه خراسان و عراق استاد.
لری یایمغه قادر دکلر ایدی. ذکر اولنان بیوک تخت
اوزرنده قولاقلرینه وارنجه یوزلرینه مقوا کاغذ کچورمش
ایکی خادم طورردی. پادشاهک اوکنه خوانلر ایله طعام
ونقل ونخللر قونیلوب تختک صاغ طرفده متعین امرا
ترکش وقایج. وسپرلر ایله طوروب آنلرک آردلرنده
جتال دمرنلی اوزون مزاراقلر ایله سپاهیلر آنلرک آرد.
لرنده دخی برکروه اللرنده یالک قلیجلر ایله طوررلردی.
ختاییلر ییتنده صول طرف معتبر اولمغله ایلیچیلری صول
طرفده اجلاس ایلدیلر. امرا وسائر تعظیمی لازم
اولانلرک اوکلرینه اوچر و آنلردن دون اولانلرک اوکلرینه

ایکیشر وماعدانک اوکلرینه برر خوان قودیلر . اول
کون خاقلک اوکلرینه قودقلری ، بیک مرتب خواندن
زیاده اولمق کرک ایدی . مذکور اوطنک تخت پادشاهی
مقابلنده اولان پنجره سی اوکنه بر بیوک کوس قونیلوب
یاننده صندلی اوزرنده بر آدم طورون یاننده سازنده لر
اوطنک طشره سنده ایکی یوز بیکه قریب جهلی آدم لر
طور مشلردی و تخت پادشاهیدن سخت یای ایله آتلش
اوق منزلی قدر محله بر طرفی صاری اطلس پرده لی
بر بیوک چادرده پادشاه ایچون طعام و شراب ترتیب
اولوب ایاقلی و قپانلی بیوک حقه ایله تخت پادشاهی به سازلر
ایله کتور لرردی . بو ترتیبلر تمام اولوب ایلچیلر ایاق
اوزرنده پادشاهک چقما سینه منتظر طور لرلر کن تختک
صاغ طرفنده اولان پرده نک ایکی طرفدن طنابلرنی ایکی
خادم چکوب بر آدم بوی مقدار ی حصیر کی دوشوردیلر
وسازلر چالئوب پادشاه چقوب تخته او طور دینی کی
جمله سی خاموش اولدیلر . پادشاهک باشی اوزرینه اون
زراع مقداری یوکسک و اون درت زراع سایبان مقداری
صاری اطلسدن اوزرنده بر برینه جمله ایدر شککنده باصمه
درت اژدر تصویر اولنمش بر پرده قوریلش ایدی .
پادشاه تختده قرار ایدیجک ایلچیلری تخت اوکنه کتوروب
باش کره زمینه باش قودرد قیلرندن صکره پادشاهک
اشارتیه معین اولان یرلرینه اجلاس ایلدیلر . خوانلرده
اولان طعام و شرابلردن وقت وقت دخی طعاملر کتوروب

بازیگر لر او یونلر اوینامغه آغاز ایلدیلر. اولا قولاقلری
 اینجو کوبه لی ختای زربفت جامه لی قزلر کی دوزکونلی
 قزلبه لی ماه پیکر پسر لر اللرنده و باشلرنده کاغد رنگین
 و ابرشیدن یا پلش کلر و لاله لر ایله اصول ختایی اوزره
 رقصلر ایلدیلر. بعده اوزر یاشنده مقداری ایکی پسر
 ایکی اغاجک اوزرنده او یونلر اوینایوب بعده بر آدمی
 آرقه سی اوزرینه یاتوروب ایاقلرینی یوقاری یه قالدیردیلر
 و طبانلرینک اوزرینه یدیشرزراع مقداری قامشردیکوب
 و بر آدم دخی اول قامشلی الیه طوتدی. پس اون
 ایکی یاشنده قدر بر اوغلان اول قامشک اوزرینه
 چیقوب درلو درلو او یونلر اوینادقن صکره بر قامش
 قانجه مذکور قامشلی برر برر آتدی و ذکر اولنان
 بر قامشک اوزرنده معلقلر اوزوب حرکات عجیبه اجرا
 ایتدکن صکره ناکاه قامشک اوزرندن دوشیجک مذکور
 یاتان آدم صچرایوب اوغلانی یره دوشمدن طوتدی.
 و سازنده لرك بعضیسی اصول و آهنگ ختایه مفایر موسیقار
 وغیری سازلر چالوب بعضیلری دخی سازینی یاننده کی
 آدم ایله مشترک چالارلردی.

فرضا موسیقاری، بر الیه موسیقارینی طوتوب بر
 الیه یاننده کی نیزنک چالدینی نیک. سوراخلرینی باصار
 و كذلك نیزن دخی بر الیه چالدینی نبی طوتوب بر الیه
 دخی چارپاره طوتاردی. و قس علی هذا. بو منوال
 اوزره اول کون ایکندی یه دکین مجلس متمادی اولوب

ایکندی زمانی اولدقده پادشاه سازنده لر و اویونچیلره انعام ایدوب بعده قالمقوب حرمنه کیتدی . وایلچیلره اجازت اولدی . ذکر اولنان میدانده دوکیکن طسام ریزملرینی و میسولری بی حد و پاپان زاغ وزغن و قری و کوکرجن کی اول میدانده کی اشجازه اشیا نه طوتان قوشلار بیوب انساندن توحش ایتمزلر . و اول قوشلردن بریسنی اینجتمزلر ایدی . ذکر اولنان ضیافتک ایرتسی کونی که عید اضحی ایدی . شهر مزبورده پادشاهک مسلمانلر ایچون بنا ایلدیکی مسجده و اریلوب اول شهرده بولنان مسلمانلر ایله نماز عید قیلندی .

ایکی کون صکره ایلچیلره ضیافت ایلوب اول ضیافتده و آندن صکره واقع اولان ضیافتلرینک هر بریسنده پادشاه بر کونه دخی اظهار عظمت و بازیکرلر کوستردکلری لعلزه مغایر اویونلر پیدا ایدرلردی . ذی الحجه نک اون یدنجی کونی مجرملری سیاستگاهه کتوردیلر .

قاعده ختای اوزرینه هر کنساک مقابله سنده نه کونه عقوبت و نوجهله قتل اولتمق دفترلرنده مقید و مضبوط اولوب جرملرینه کوره بعضیسنک باشنی کسوب بعضیسنی بردار و بعضیسنی پاره پاره ایدرلر .

و بر جلاد ایکی آدمی اولدیرمیوب فرضا یوزآدمک قتلی اقتضا ایلسه هر برینی بر جلاد قتل ایدر . اما قتل خصوص سنده غایتله احتیاط ایدرلر . شویله که پادشاهک

اون ایکی دیوانسده دخی جرمی ثابت اولمق کرکدر .
اگر اون برنده ثابت اولوب اون ایکنجیده ثابت اولمازسه
اول شخص ایچون خلاص امیددی واردر .

واتهام اولندیغی جرمدن سالم اولدیغنه فرضا آلتی
آیلق یاخود دخی زیاده مسافه محله اولان ادمک شهادتی
ادعا ایلسه اول شخصی حقیقت حاله اطلاع ایچون
کتوروب قضیه دن بحث ایدرلر . واقضاسنه کوره فیصل
ویررلر . و بو جهته نیجه مجرم حبسده هلاک اولوب
مرد اولانلرینی پادشاهدن حکم اولمایمق زمینه دفن
ایده مزلر . محرمک یکریمی اوچنجی کونی هوا غایتله
برودت اوزره اولمقین سرای پادشاهینک حولیسند
مجرملرک نیجه سی طوگوب هلاک اولدیلر . بر شخص
روایت ایلدیکه طشریه نسبتله مصون و محفوظ اولوب
شدت برودتک اوراده نه مرتبه ایدیکی یک معلوم دکلدی . یوخسه
بو کون خارج شهرده اون بیک مقداری آدم طوگوب
هلاک اولمشلردر .

محرمک یدنجی کونی مولانا قاضی یوسف طرفندن
یارنکی کون سنه جدیده نک اولی و پادشاهک مجدداً بنا
ایتدیردیکی سراینه نقلی کونی اولمغله کیمسه بیاض دستار
وجامه و طاقیه کیمه مک ایچون فرمان پادشاهی صادر
اولمشدر دیو ایلیچیلره خبر کلدی : زیرا سائر دیارلرده
ماتم و قتلرنده سیاه پوش اولدقلری کبی ختای دیارلرنده
بیاض کیرلر ایمش . یکریمی سکزننجی کیجه نصف الیلده

مهماندار کلوب ایلچیلری پادشاهک اون طقوز سنه ده
بناسی تمام اولان سرای جدیدینه کوتوردی. اول کیجه
خلق خانه ودکانلرنده اول قدر چراغ و شمع یا قمشلرایدیکه
اول مقوله شهر عظیمک هر نه طرفنده بر سوزن دوشه
نور و زیادن بولتمق ممکن ابدی .

و پادشاه امراسنه ضیافت ایتمکله چین و ماچین و تلماق
و نبت و قابل و قرا خواجه و جورج و دریا پار و سائر
ولایتلر اهالیسندن اول کون سرایده یوز بیک مقداری
آدم جمع اولمشدی . سرایک طشره قابوسندن پادشاهک
اوتوردیغی برك دروازه سنه وارنجه بیک طقوز یوز یکر می
بش قدم و ایکی جایی باغلر و سرایلر اولوب مجموع میدان
چینی طوبراغندن مرمر کی هموار یونلش کریچلر ایله
دوشلمشیدی. اول کون امراسی پادشاهک تختی اوکنده
و ایلچیلر طشره ده اوتوردیلر . بازیکرلر نادیده و غیر
مکرر او یونلر اودیلر نصف نهاره دکن مجلس متمادی
اولوب بعده هر کس خانه لرینه کلکه مآذون اولدیلر . حقا که
سرای مزبورده مشاهده اولنان سنک تراشلق و کاشی
تراشلق و نجارلق و نقاشلق صنایعی تمام بلاد خراسان
استادلری یا بئغه قادر دکلردر .

پادشاهک هر سنه بر قاج کون لحوماتدن بر شی
تناول ایتمیوب و حرمنه کیرمیوب و یاننه کیمسه بی قومایوب
خدای آسمانه عبادت ایدرم دیو خارج شهرده ایچنده
پت و صورت یا بلش بر خانه ده زعمنجه عبادت ایتمک

معتادی اولمغه سنه مزبورہ صفرینک اولنده ذکر اولتان
 خانه یه واردی سکز کون وجه مشروح اوزره آیینی
 اجرا ایدوب طقوزنجی کونی کوکبه پادشاهانه ایله شهره
 کلکسنی تماشایا ایتدرمکیچون ایلچیلری آتلا ایله شهردن
 طشره یه چقاروب سیر ایتدیردیله . پادشاهک اوکنده
 مزین فیلر و آتی دانه مطلا محفلر و سیاه و قرمز
 ویشیل و صاری وژنکاری اوزرلرنده آی وکون ویلدزلر
 وکوه ودریالر تصویر اولتمش وختسای یازیلر یازیلش
 علملر چکیلوب پادشاهک آردنده و اوکنده انواع آلات
 حرب و ضرب ایله خلایق بی پایان ایدی . مذکورلردن
 ماعدا پادشاهک پیش و پسنده اللی بیك مقداری آدم
 واردی . بربرلردن بر قدمه ایلر و کیدوب کیرویه قلمغه
 زهره لری اولمادیغندن غیری کیمسه حرف و صوت ایتمکه
 قادر اولمامغله اولقدر کثرت ناس وار ایکن کویا برمتفس
 یوغیدی . آنجق سازلر ایله پادشاهه دعا صداسی وار
 ایدی .

موسم مرسومده پادشاه سیر اینک حولیسندده اغاچلردن
 بر طماغ قدر قبه یابوب اوزرینی تمام سرو شاخلری ایله
 پوشیده ایتمکله کویا که زمرددن برکوه یاپارلر . و اوزرنده
 نیجه یوزبیک چراغ و بربرینه متصل ریسمانلر تعیه ایدوب
 نفتدن فشکلر اول ریسمانلرک اوزرلرنده حرکت باشلا یوب
 ایرشدیکی چراغی یا قغله بر نفسده اول کوهک اوزرنده اولان
 بی حد و پایان چراغلر سوزان اولور . بوکا شب چراغ

دیر لر ایدی. کیجه علی التوالی ذکر اولنان کوهده منوال
 مشروع اوزره چراغلریاقوب و مجموع شهرک دکانلر و خانه.
 لرنده چوق چراغلر یاقارلر. و مذکور یدی کون ایچنده
 کیمسه یی ایلدیکی جرم و قباحت ایله مؤاخذه ایتمدکلرندن غیر
 پادشاه خلفه احسان فراوان و میری یه مدیون اولانلری
 و سائر محبوسلری اول ایامده آزاد ایدر. مذکور شب
 چراغ ایچون اطرافدن کلوب جمع اولان امرای ختایه
 پادشاه ضیافت و انعام ایلدی. صفک اون اوچنجه کونی
 مهماندار ایلچیلری سرای پادشاهی به کتوروب و اولکی
 حوایده اجلاس ایلدی و اول میدانده کی کوشک پرده.
 لرینی رفع و ایچنه بر مرصع تخت نصب اولنوب پادشاه
 چیقوب تخته اوتوردینی کی اطرافدن کلوب یوزبیکدن
 زیاده اول محلده مجتمع اولان خلایق بالجمله دیز چوکوب
 باشلرینی یره قودیلر. پادشاهک قارشوسنه بر بلند تخت
 دخی کتوروب اوزرینه اوچ کیمسه چیقدیلر. پادشاهدن
 صادر اولان فرمانی ایکینسی طوتوب بریسی بلند آواز
 ایله مجموع ناسه ایشیتدیره جک مرتبهده اوقوی. زبان
 ختای ایله اولغین ایلچیلرک اول محلده معلومی اولیوب
 صکره سؤال اولندقده مضمونی صفک او تنجی کونی که
 آنلرک اعتبارنده ییل باشیدر و چراغ کیجه سی وقتی ایدی.
 پادشاه قاتلردن ماعداجمموع محبوس و مجرم و میری یه دینی
 اولنلری عفو ایدوب و اوچ سنه یه دکن بر دیاره ایلچی
 کیتمیوب هر دیاره احکام نقلی ارسال اولتیق ایدی.

حکم پادشاهی او قوندقدن صکره تعظیماً بر آلتون
 قابلنمش و اوچنه ابرشیم باغلامش بر اغاجک اوچنده کی
 حلقه یه قویوب یوکسک، طوتدیلر و اوزرینه چترقوردیلر
 بعده ایکی مطلا محفه کتوروب حکم پادشاهی بریسنه
 قویوب او بر محفه یی اوکنده کوتوردیلر. مجموع سازنده لر
 و خلائق محفه ایله معاً سرایدن چیقوب حکمی هر دیاره
 تحریر و ارسال ایچون ایلیچیلرک اولدقلری منزخانه یه
 ایصال ایلدیلر .

پادشاه تختدن اینوب ایلیچیلری دعوت و وقت ظهره
 دکن ضیافت ایلدی. غره ربیع الاولده پادشاه ایلیچیلری
 حضورینه دعوت و اون عدد سنقور کتوردوب سنقوری
 بکا قنیکیز اعلا آت کتوردی ایسه آکا ویریرم دیو
 صراحة و کنایه نیجه سوزلردن صکره اوچ سنقوری
 الغ بیک میرزانک ایلیچیبی سلطان شاهه و اوچنی شهزاده
 بایسنقر میرزانک ایلیچیبی سلطان احمده و اوچنی میرزا
 شامرخ سلطانک ایلیچیبی شادی خواجه یه و یروب انجق
 سنقورلری ینه کندو قوشجیلرینه تسلیم ایتدردی .

ایرتسی کونی ینه ایلیچیلری کتوردوب سرحد
 ولایت عسکر کیده جکدر . سز دخی ولایتکزه کیتمه
 حاضر اولکز دیدکده ایلیچیلر فرمان پادشاهکدر دیدیلر .
 بعده پادشاه شهزاده سیورغتمشک ایلیچیبی ارغداقه
 سنقور یوقدرکه سکا دخی ویره ایدم. اما سنقور بولنوب
 ویرمش اولسه دخی شهزاده ابراهیم سلطانک نوکری

اردشیرك النذن الدقلى كى سنك دخى النذن آلورلر
 دیدكده ارغداق اكر پادشاه عنایت بیوروب سنقور
 احسان بیورسه نم المذن كیمسه آلفه قادر اوله ماز
 دیمکین پادشاه سن بونده قال بو یقینلرده ایکی سنقور
 کله جکدر آنی سکاویریم دیدی. ربیع الاولک سکنزنجی
 کونی سلطان شاه وینخی ملکی دعوت ایدوب کندولرینه
 اکرلی واکرسز برر آت و اوتوز طونلق اقشه شاهانه
 وسائر بعض تحف و اشیا و آنچه وچاو و خاتونلرینه اولق
 اوزره اون بتر طونلق قماش و یردی . اول کونده
 اویس خانک ایکی یوز اللی نفر آدمی ایله بو یا تیمور ایلیچسی
 کلوب بولشدقده مجموع اتباعنه خلعتلر کیدیریلوب لوازمی
 تمین اولندی .

ماه مزبورک اون اوچنهی کونی پادشاه ایلیچیلری
 دعوت وین شکاره کیده حکم اکر کچ کلورسم یولکیزدن
 قالمایک دیو سنقورلرنی کندولره تسلیم ایدوب الحق اتلر
 کتور رسکز و کزیده سنقورلر کتور رسکز . دیو طمن
 و تمریض ایلهدی . پادشاهک نمتای طرفدن اوغلی گلکین
 ایلیچیلر ماه مزبورک اون سکنزنجی کونی خانه پادشاهینک
 شرقی جانبده پادشاهک اوتوردینی رسم و آیین اوزره
 شهزاده نک زیارته واردیلر . غره ربیع الاخرده مهماندار
 کلوب پادشاه یارینکی کون شهره کله جکدر دیو ایلیچیلری
 طشریه چیقاروب وقت ظهرده پادشاهک اول کون
 دخی طشره ده مکشی خبری وارد اولغین عودت ایتدیلر .

ایرتسی کیجه ینه مهماندار کلوب بو کیجه شهردن
 طشردده بولونک که وقت سجرده پادشاهی کوره سز دیو
 سوار ایلدی . منزخانه قپوسنده مولانا قاضی بی برکروه
 ایله غایتده ملول و محزون کوروب سیندن سؤال ایتدکلر نده
 پادشاه شکارده میرزا شاهرخ سلطانک کوندردیکی آتدن
 دوشوب ایاغنی آزرده ایتمکله سز لره غضب ایدوب
 ختایک شرق طرفده اولان شهر لرینه قید و بند ایله
 کوندرمکی حکم ایلدی . دیو جواب ویرمکین ایله چیلر
 دخی مغموم اولوب حزن و کدر ایله پادشاهک اولدینی
 محله واردیار .

طول و عرضی بشریوزایاق اون زراع مرتفع و درت
 قدم عریض بر دیوار چکیلوب ایکی قابو آلیقونلمش
 و دیوارک وراسنده دیواره صرف اولنان طوپراغک یرندن
 بر خندق یاپلمش وختایده قالی دیواری غایتله تیز یایما.
 لر یله مزبور دیواری پادشاه اول صحرايه نزول ایتدیکی
 کیجه یاپمشردی . وقایه لرده و خندق کنازلرنده مسلح
 آدملر طوروب پادشاه ایچون صاری اطلسدن یکرمی
 بش زراع قامتی ددر ستونلی چار گوشه ایکی چتر
 و اطرافنده ینه صاری اطلسدن خیمه لر و ایبانلر قو -
 ریلشیدی .

اورایه بشیوز زراع مقداری محل قالدقده مولانا
 قاضی ایله چیلره پیاده اولوب بو محله پادشاه کلانجه مکث
 ایدیکنز دیو سپارش ایدوب کندوسی پادشاه حضورینه

کتدی . پادشاه لیداجی و جان داجی ایله ایلیچیلری حبس
 خصوصنی سویلشورکن قاضی واروب مزبورلر ایله معاً
 زمینبوس و ایلیچیلری نیاز ایشلر . و ایلیچیلرک کناهارلی
 ندر . زیرا افدیلیری نیک و بد هر نه کوندرلر سه آنی
 کتوررلر . افدیلیرینه بو هدیة الحقدر . دخی إعلاسنی
 کوندرك دیمکه قدرتلری یوقدر . و بونارك جمله سنی پاره
 پاره ایتسه کز پادشاهلرینه قطعاً تنزل کلیوب انجوق اخر
 زمانه دکن پادشاه ختای عادتہ مغار ایلیچیلری حبس
 واذیت ایتدی دیو اطراف و اکنافده بدنام اولور
 دیدکارنده پادشاه کلاملرینی استحسان و ایلیچیلری عفو
 ایش . مولانا قاضی مسرور کلیوب ایلیچیلره مزده ایلدی .
 اندن صکره پادشاه کوندردی دیو خوانلر کتوردیلر .
 اول کون مجموع لحوم خنزیراتی ایله مخلوط اولمغه مسلمانلار
 تناول ایتدیلر . بعده پادشاه سوار اولوب قابودن طشره
 چقدی .

اولکون الغ بیک میرزانک کوندردیکی درت ایاغی
 بیاض بر یوکسک سیاه آتہ صاری زربفت عبایی ایله
 بنوب کندوسی قرمزلی زربفت کیمش و صقالنی سیاه
 اطلسدن غلاف ایچنه قویمشدی . اردنجه یدی عدد
 کوچک اوستلری پوشیده لی محفه ایله نندوسیه شکارده
 بیله اولان دخترلر و آنلرک آردنجه یمش آدم کوتورر
 بر سیوک مربع الشكل محفه کیدردی . پادشاهک صاغ
 وصولنده کوز ایره جک محله قدر آتلور صف کشیده

اولوب بر برلرندن بر آدیم ایلرو کیدوب کیرویه قالمالزله:
دی . پادشاهک رکابنده ایکی زربفت جامه‌لی خدمتکار
کیدوب سپاهک اورتاسنده مولانا قاضی ولیداجی وجان-
داجی پادشاه ایله کیدرلردی . مولانا قاضی ایلیچیلره
پادشاه مقابله کوزه کلیجک آتلیر کزدن اینوب زمینبوس
ایدک دیو سپارش ایتمکله ایلیچیلردخی اول منوال اوزره
حرکت ایلدیلر .

پادشاه ایلیچیلرک یینه سوار اولمالرینی فرمان وکندوسنه
یقین کیتملریله شادی خواجه یه شکارده سنک کتوردیکک
آته سوار اولمشدم . غایتله بیرک ودرمانسزلفندن بی
دوشوروب ایاغمی المزده ایلدی .

نیجه شیر طلا ایتدکدن صکره حالا بر مقدار وجی
سکون بولمشدر . هدیه کتوریلن شی غایتله پانیزه اولوق
کر کدرکه ازدیاد محبته باعث اوله دیو شکایت و تعریض
ایتدکده شادی خواجه پادشاهم اول آت تیمور خان
صاحبقرانک یادکاری اولقله سزه کمال محبت واجلال
قصدیه ارسال بیورمشلردی .

دیو جواب ویردیکنده غایتله حظ ایدوب بعده
پادشاه بر طورنه یه سنقور صالوب آلدیردقدن صکره اول
سنقوری سلطان شاهه و بر سنقوردخی کتوردوب سلطان
احمد ویردی .

والحاصل بواسلوب ایله شهره داخل اولدی . ربیع

الاولك دردنجی كونی مهماندار كلوب مقدا عطیه لر
احسان اولنان سلطان شاه وینحشی ملكدن ماعدایلچیری
سرای پادشاهی به کوتوردی . پادشاه تخنه اوتوریحق
ایلچیره ویرلك ایچون خوانلره وضع اولنان تقدواقشه یی
بالجمله پادشاهك اوكنه كتوروب بعده امری ایله برطرفه
قودیلر . ایلچیرك اوکلرینه قونیلان خوانلری آلوب
منزلرینه كتدیلر شادی خواجه یه ویریلن اون بالش نقره
واوتوز اطلس ویتش عدد انواع اقشه وبش بیک چاو
وختونوی ایچون اوتوز قماش وسلطان احمد وكوچک
وارغداق هر برینه سکز بالش نقره وبالجمله کندو.
لری وختونلریچون اون التیشر اطلس ویتش سکز اقشه
متنوعه وایکیشر بیک چاو وغیاث الدین واردوان وتاج الدین
بدخشینك هر برینه یدیشر بالش نقره واون التیشر
اطلس والتش بر قماش وایکیشر بیک چاو ایدی .
بوآناده پادشاهك زیاده علاقه سی اولان بر خاتونوی انتقال
ایتمکله پادشاهی کورمه مدیلر. خاتونک وفاتی، تعزیه لوازمی
آماده ایتمک ایچون خلقدن کتم ایدوب جمادی الاولک
یکرمنجی کونی وفاتی اظهار ایرتسی دفن اولنه جقدر
دیو اخبار ایلدیلر. اما اول کیجه قضای الهی ایله آتش
برقدن [۱] پادشاهک یکی قصری طوتشوب واول قصرک
دیوانخانه سی که سکسان زراع طول و اوتوز زراع عرضی
اولوب اوچر آدم قوجا قلا یامایه جق لاجوردی و آلتون

حلی روغنمش ستونلرایله یا پلشیدی تمام محترق اولدقدن
 صکره یکر می زراع فاصله لی بر کوشک و آندن حرم
 کوشکی و اطرافنده کی نیجه خانه لر و کوشکلر اول کیجه
 و ایرتسی کونی اقسام نمازینه د کین یانوب هر تقدراطفاسنه
 سعی ایتدیلسه ممکن اولمادی . پادشاه امراسیله سیرایدن
 چقوب اول کون دینلرنده بر معتبر کون اولقله آتشک
 سویندرمه سنه تقید ایتدی . اما بخانه یه واروب بن پدر
 و مادر می آرزده ایدوب کیمسه یه ظلم و بر نامعقول کار
 ایشلمدم . خدای آسمان بکا غضب ایدوب تخنکاهمی
 یاقدی دیو تضرع و نیازلر ایدوب غصه سندن بیمار اولدی
 بو جهتله اول خاتونک نه کونه دفن اولدینی معلوم
 اولمادی . انجق دفن اولدینی دخه یه جاریه و خادم لرندن
 نیجه مقبرلرینی قویوب بشرسنه کفایت ایده جک ما کو .
 لات و مشرو باتلرینی ویرلر . زاد و زواده لری دو کندکده
 کندولرینک دخی عمر لری تمام اولور . و مخصوص آنلرینی
 اول دخه نک اطرافنده صالحیورلر بر کیمسه آنلری
 طوتوب بنمز . پادشاهک خسته لکی مشتد اولقله اوغلی
 کلوب یرینه اوتوردی . و ایلجیلرک هنوز لوازم لری تمام
 دکل ایکن اجازت و یروب اول کوندن تعییناتلرینی قطع ایلدیلر .
 ایلجیلر جمادی الاولک متصفنده خان بالقدن چقوب
 غره ر جیده سکان شهرینه واردلقده مجموع اکابر و حکامی
 ایلجیلرک استقبالنه چقدیلر . شهر مزبورده هر که سک
 یوکلرینی آچوب چاوکی اقام ختایدن طشره یه چقماسی
 ممنوع اولان شیلری یقورلردی . لکن ایلجیلر یوکلرینه

باقلمه مق اوزره فرمان اصدار ایتملریله یوکلرینه تعرض
ایتمدیلر . ایرتسی کونی ایلیجیلره غایتسه تکلفلی ضیافت
ایلدیلر . آندن دخی کوچیلوب شعبانک بشنجی کونی
قرامورانه و آندن هر کون برمنزلخانه و هر هفته برشهره
قونیلوب ضیافتار اولنه رق شعبانک یکریمی اوچنجی کونی
قمجو شهرینه واریلدی . و شهر مزبورده براقدفقری
چارپالر ونوکرلرینی تماماً آلوب قبض ایلدیلر اما مغو-
لستان اطرافنده اشقیادن امنیت اولمادینی خبرلری استماع
اولنغله ایکی بچق آی مقداری مکث اولنوب بعده حرکت
وذوالقعدمتک یدنجی کونی سکجو شهرینه واریلدی . بر
قاج کون آنده دخی مکث ائناسنده اصفهاندن میرزا
رستمک [۱] ایلیجیمی بهلوان جمال الدین و شیرازدن میرزا
ابراهیم سلطانک [۲] ایلیجیسی امیرحسن شهرمزبوره وارد

[۱] میرزارستم — شاهرخ سلطانک برادرزاده سی و معزالدین
همر شیخ بی امیر تیمورک مخدومیدر جدی تیمور زماننده اصفهان
والیدکنه تمین اولنشدی . تیمورک وفاتنده همدان و نهاوند والیدی
بولنان و تورک شاهری مشهور حیدرک ممدوحی اولان میرزا
اسکندر دفاتله اوزرینه کلوب محاربات هدیده وقوع بولدی . بر
آزمانق منہزم اوله رق قره قیونلیدن تبریز پادشاهی قره یوسف
ترکان بانه واردی . بعده کلوب برادری اسکندر میرزا ایلیچنک
ایدرک برادرینی قتل ایله اصفهان و همدان و نهاوند حکومتی ضبط ایلدی .
[۲] میرزا ابراهیم سلطان — بو دخی شاهرخ سلطانک
مخادمیندندر . پدری شاهرخ سلطان زماننده فارسده یکریمی بریل
مقداری حاکم اولوب یته پدرینک حیاتنده ۸۴۸ سنه سنده وفات
ایتمشدر .

اولوب يوللرك حددن زياده مخوف اولديغني بيان وكندو.
 لزي يولدن صابوب كوهسارلردن هزارزحمله كلدكلريني
 ذكر ايتلمريله سگنز يوز يكرمي بش محرمك نصفنه دكهن
 سگجو شهرنده اقامت اولنوب بعده قراوله وارلدقده
 اهالي قلمه مملكت ختايه داخل اولديمكزده دفتر اولنديني
 كهي خروج وقتنده دخي دفتر اولنق قاعده مملكتدر
 ديو جلهيني يازدقلى دفتر ايله تطبيق وتحرير ايلديار .
 شهر مزبوره وصوللري سگنز يوز يكرمي اوچ سنهسي
 شعبانك اون طقوزنجي جمه كوني اولوب خروجلري
 يكرمي بش محرمك اون بشنجي جمه كوني اولدي .

وقطاع طريق وهمندن جول يولى اختيار اولنوب
 ربيع الاولك سگزننجي كوني چولدن چقوب بر قاج ايام
 اول محرارده توقف وجمادى الاخره نك طقوزنجي كوني
 ختن ورجبك آلتنجي كوني كاشغر شهرينه كلندي . بعده
 عقبه اندكندن كچلدكده ايلجىلرك بعضيسى سمرقند يولنه
 كيدوب ناقل حكايات رفيق ايله بدخشان يولدن شعبانك
 يكرمي برنده حصار شادمانه ورمضانك غره سنده بلخه
 واوتنجي كوني هراته واصل اولديغني روايت وختم طومار
 حكايه ايلدي .



پیوست

سفرهای ایلچیان خطای

از روی مطلع سعدین و مجمع بحرین

چاپ محمد شفیع لاهوری

آمدن ایلچیان پادشاه خطای *

[به هرات در سنه ۸۱۵]

درین ولا از ولایت خطای ایلچیان از پیش دای منگ خان پادشاه چین و ماچین و سایر آن ممالک رسیدند. فرمان همایون نفاذ یافت که شهر و بازارها آیین بندند و هر صنعتور کمال هنر ظاهر کرده دکان خود را آرآید، و امراء به رسم استقبال بیرون رفته مقدم ایشان را بر خود مبارک داشتند و همه را به تعظیم تمام در شهر آوردند. زمانی بود چون روز جوانی فرح افزای و هنگامی چون شب وصل غم زدای. حضرت خاقان سعید فرمان فرمود که باغ زاغان را چون باغ جنان آراسته، یساولان بهرام صولت ضرغام سطوت هرکس را محلّ و مقام تعیین فرمودند، و حضرت خاقان سعید خورشید طلعت چون آفتاب بر اوج رفعت و سریر سلطنت بر آمد و عظماء امراء ایلچیان را به شرف دستبوس رسانیده و تبرکات گذرانیده سخنان عرضه داشتند و مکتوب پادشاه خطای به این عبارت بود:

صورت مکتوب پادشاه خطای

دای منگ پادشاه معظم نامه ارسال می فرماید به دیار سمرقند مرشاهرخ بهادر را. ما فکر می کنیم خداوند تعالی جمیع خلائق بیافرید، آنچه در میان زمین و آسمان است تا هر یک را به راحت و رفاهیت باشند.

ما به تأیید امر خدای تعالی خداوند ممالک روی زمین گشته ایم، به متابعت حکم الهی جهاننداری می کنیم. به سبب این میان دور و نزدیک فرق نمی کنیم. همه را برابر و یکسان نگاه می داریم. پیش ازین شنیدیم که

تو نیک عاقل و کاملی و از همگنان بلندتری. به امر خداوند تعالی اطاعت می‌نمایی و رعایا و عساکر را پرورش داده درباره همگنان احسان و نیکوئی رسانیده به سبب آن نیک شاد گشتیم. علی‌الخصوص ایلچی فرستادیم تا کمخا و ترقو خلعت رسانید.

چونکه ایلچی آنجا رسیده تو نیک تعظیم امر ما نموده و مرحمت ما را نیک ظاهر گردانیده‌ای. همه خرد و بزرگ شاد گشته‌اند. فی الحال ایلچی فرستادی تا خدمت و تحفه اسپان و متاعهای آن دیار رسانیدند. به‌جّد صدق نمودن ترا دیدیم که شایسته ستایش و نوازش باشی. پیشتر دور مغول با‌آخر رسید.

پدر تو تیمور فوما به امر خداوند تعالی اطاعت آورده تای زوی پادشاه اعلی ما را خدمت نموده تحفه ایلچیان منقطع نگردانیده. [به] سبب این مردمان آن دیار را امان داده و همگنان را دولت‌مند گردانیده دیدیم که تو به‌همت و روش پدر نیک متابعت نموده‌ای، اکنون دو جیحون بای از کسان هزاره سوچو و دانگ چنگ صده سون قونجی باجمعهم فرستادیم با تهنیت و خلعت کمخا و ترغوها تا صدق ظاهر گردد. بعد ازین کسان فرستیم تا آی و رو کنند تا راه منقطع نشود. تا تجارت و کسب به‌مراد خویش کنند. خلیل سلطان دادرزاده تست، می‌باید که وی را نیکو تربیت نمائی تا حق زادگی خویش به‌جای آورده باشی. تو می‌باید که به‌صدق و رای ما متابعت نمائی. این است که اعلام گردانیده می‌شود.

و مکتوب دیگر همراه این مکتوب فرستاده بودند، یکی بیلاکات که فرستاده بودند در آنجا مفصل کرده و یکی بر مثال خط راه که ایلچیان را باشد و هرکه مکتوبی به زبان فارسی و خط فارسی نوشته و در همان مکتوب به خط مغولی مضمون سخن به زبان ترکی نوشته، و در همان مکتوب به خط خطای همان مضمون به زبان خود نوشته. رت خاقان سعید مکتوب را اصغان‌نموده دقائق آن را به فکر دورین ادراک فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد همه را به اسعاف مقرون ساخته فرمان شد امر ایلچیان را

طوی دهند.

ذکر روان فرمودن ایلچیان خطا

چون مهمات ایلچیان خطا کفایت شد اجازت انصراف یافته معاودت نمودند. و شیخ محمد بخشی به رسم رسالت با ایشان روان شد. و چون پادشاه خطا تا غایت دین اسلام قبول نکرده بر مقتضی شریعت نمی‌روند حضرت خاقان سعید از روی دوستی دو نصیحت نامه عربی و فارسی فرستاد تا باشد که به نور هدایت ایمان مشرف شوند.

صورت مکتوب عربی

بسم الله الرحمن الرحيم، لا اله الا الله محمد رسول الله. قال رسول الله يعنى محمد عليه السلام لا يزال من امتى امة قائمة بامر الله لا ينصر من خذلهم ولا من خالفهم حتى ياتى امر الله و هم على ذلك لما اراد الله تعالى ان يخلق آدم و ذريته قال كنت كنزا مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف فعلم ان حكمته - جلت قدرته و علت كلمته - من خلق نوع الانسان [احياء؟] آثار العرفان و اعلاء اعلام الهدى و الايمان و ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، ليعلم الشرائع و الاحكام و سنن الحلال و الحرام و اعطاه القرآن المجيد معجزة ليفحم به المنكرين و يقطع لسانهم عند المنازعة و الخصام و ابقى بعنايته الكاملة و هدايته الشاملة آثاره الى يوم القيام و نصب بقدرته فى كل حين و زمان و فرصة و اوان فى اقطار العالمين من الشرق و الغرب و الصين ذاقدرة و امكان و صاحب جنود مجندة و سلطان ليروج اسواق العدل و الاحسان و يبسط على رؤس الخلائق اجنحة الامن و الامان و يأمرهم بالمعروف و ينههم عن المنكر و الطغيان و يرفع منهم [بهم] اعلام الشريعة الغراء و ازاح من بينهم الشرك و الكفر بالتوحيد الزهراء فوقنا الله تعالى بسوابق لطفه و لواحق فضله ان نسعى فى اقامة قوانين الشريعة الطاهرة و ادامة قواعد الطريقة الظاهرة و امرنا بحمد الله ان يفصل بين الخلائق و الرعايا فى الوقائع و القضايا بالشريعة النبوية و الاحكام المصطفوية و تبنى فى كل

ناحیه المساجد و المدارس و تعمر الخوانق و الصوامع و المعابد
 لثلايندرس اعلام العلوم و معالمها و ينظمس آثار الشريعة و مراسمها ولان
 بقاء الدنيا الدنية و سلطنتها و استدامة آثار الحكومة و ايلتها باعانة الحق و
 الصواب و اماطة اذى الشرك و الكفر عن وجه الارض لتوقع الخير و
 الثواب فالمرجو و المأمول من ذلك الجانب و اركان دولته ان يوافقونا في
 الامور المذكورة و يشاركونا في تشييد قواعد الشريعة المعمورة و يرسلون
 الرسل و القاصدين و يفتحون المسالك للسائرين و التاجرین ليتأكد
 اسباب المحبة و الوداد و يتعاضد وسائل المودة و الاتحاد و يستريح
 طوائف البرايا في اطراف البلاد و ينتظم اسباب المعاش بين صنوف العباد
 و السلام] على من اتبع الهدى و الله رؤف بالعباد.

صورت مکتوب فارسی

به جانب دای منگ پادشاه از شاه رخ سلطان سلام مالا کلام، چون
 خداوند تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله آدم علیه السلام بیافرید و
 بعضی فرزندان او را پیغمبر و رسول گردانید و به راستی به خلق فرستاد تا
 آدمیان را به حق دعوت کنند، و باز بعضی ازین پیغمبران را چون ابراهیم و
 موسی و داود علیهم السلام کتاب داد و شریعت تعلیم کرد و خلق آن
 روزگار را فرمود تا به شریعت عمل کنند و بر دین ایشان باشند و مجموع
 این رسولان مردم را بدین توحید و خدا پرستی دعوت کردند و از آفتاب و
 ماهتاب و ستاره و شیطان و بت پرستیدن باز داشته و هر کدام را از این
 رسولان شریعتی مخصوص بود اما همه در توحید خدای متفق بودند.

چون نوبت رسالت و پیغمبری بر رسول ما محمد مصطفی صلی
 الله علیه و سلم رسید شریعتهای دیگر منسوخ گشت و او رسول و پیغمبر
 آخر الزمان شد و همه عالمیان، امیر و سلطان و غنی و وزیر و فقیر و صغیر
 و کبیر را به شریعت او عمل می باید کرد و ترک ملت و شریعتهای گذشته
 می باید داد. اعتقاد به حق و درست اینست و مسلمانی عبارت ازین است.
 پیشتر ازین به چند سال چنگیز خان خروج کرد و بعضی فرزندان

خود را به ولایتها و مملکتها فرستاد. جوچی خان را به حدود سرای و قرم و دشت قبیجاق فرستاد و در آنجا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبک و جانی خان و ارس خان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و به شریعت حضرت محمد مصطفی صلی الله و علیه و آله و سلم عمل میکردند، و هولاگو خان را به بلاد خراسان و عراق و نواحی آن مقرر گردانیدند. پس از آن بعضی از فرزندان او که حاکم آن ممالک بودند چون آفتاب شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در دل ایشان بود همچنان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و به سعادت اسلام مشرف گشته به آخرت رفتند چون پادشاه راستگوی غازان و اولجایتو سلطان و پادشاه سعید ابوسعید بهادر. تا نوبت حکومت و فرمانروائی و سلطنت و کامرانی به پدر و مخدوم امیر تیمور گورکان طاب ثراه رسید. ایشان نیز در جمیع ممالک به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم عمل فرمودند و در ایام سلطنت و جهاننداری ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی هرچه تامتر بود.

اکنون که به لطف و فضل خداوند تعالی این ممالک خراسان و ماوراءالنهر و عراق و غیرها در قبضه تصرف آمده و در تمامی ممالک حکم به موجب شریعت مطهره نبویه می کنند و امر معروف و نهی منکر کرده یرغو و قواعد چنگیزخانی مرتفع است چون یقین و تحقیق شد که خلاص و نجات در قیامت و سلطنت و دولت در دنیا به سبب ایمان و اسلام و عنایت خداوند تعالی است و با رعیت به عدل و داد و انصاف زندگانی کردن واجب است امید به موهبت و کرم الله تعالی آن است که ایشان نیز در آن ممالک به شریعت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمل کنند و مسلمانان را قوت دهند تا باشد که پادشاهی چند روزه دنیا به پادشاهی آخرت که «و لاخرة خیر لک من الاولی» متصل گردد.

و درین وقت از آن طرف ایلچیان رسیدند و تحفه ها آوردند و خیر سلامتی ایشان و معموری آن ممالک گفتند محبت و دوستی که میان

پدران بود بر موجب «محبّة الآباء قرابة الابناء» تازه گشت مانیز ازین طرف محمد بخشی ایلچی فرستادیم تا خبر سلامتی رساند. مقرر آن است که بعد ازین راهها گشاده باشند تا بازرگانان سلامت آیند و روند که این [معنی] سبب آبادانی ممالک و نیکنامی دنیا و آخرت است. توفیق رعایت اتّحاد و مراقبت شرایط و داد رفیق اهل طریق باد!

* * *

ذکر آمدن ایلچیان خطا و فرستادن امیر اردشیر تواچی همراه ایشان *

[در سنه ۸۲۰]

پادشاه خطا دای منگ خان باز ایلچیان فرستاده در ماه ربیع الاول رسیدند. کلانتر ایشان پی با چین و تو با چین و خان با چین و تتق با چین با سیصد سوار و تحفه و بیلاک بسیار، شتقار و اطلس و کمخا و ترغو و آلات چینی و غیره رسانیدند و برای شاهزادگان و آغایان علیحده بیلاکات پادشاهانه آورده بودند و مکتوبی مشتمل بر معانی که طراز وسایل گذشته باشد و ذریعه استعطاف آینده آید مضمون آنکه:

از جانبین رفع حجاب مغایرت و بیگانگی باید نمود و فتح باب موافقت و یگانگی فرمود تا رعایا و تجار به مراد خود آیند و روند و راهها ایمن باشد.

و در کتّ اول که ایلچیان آمده بودند چون مراجعت نمودند امیر سید احمد ترخان اسپ بوری جهت پادشاه روان داشته بود و در نظر پادشاه بغایت مستحسن نمود و برای او چیز بسیاری فرستاده بود و صورت آن اسپ را نقاشان آنجا کشیده با دو اختاچی که عنان اسپ را از دو طرف گرفته بودند ارسال نمودند، و ایلچیان را مهمانداری کرده و

مهمّات ساخته چنانکه گذشت روان داشتند، و آن حضرت اردشیر تواجی را همراه ایلچیان به جانب خطای فرستاد.

آمدن ایلچیان خطای کرّت ثالث *

[در سنه ۸۲۲]

سابقاً در شهر سنه ۷۰۰ مذكور شده که دای منگ خان پادشاه خطای ایلچیان به درگاه همایون فرستاد و حضرت خاقان سعید اردشیر تواجی را همراه ایلچیان روان فرمود. درین ایام اردشیر باز آمده احوال آن ولایت و رسیدن ایلچیان به موقف عرض رسانید و آخر رمضان ایلچیان پی باچین و خان باچین به هرات آمدند و پیشکش و بیلاک و مکتوب گذرانیدند و مکتوب پادشاه خطای به قاعده ایشان نقل کرده شد. طریق خطایان آن است که در مکتوب نام پادشاه در اول سطر نویسند و سطرها به مقداری اندک از آن فروتر گیرند، و هر جا در اثناء مکتوب به نام خدای تعالی رسند به آنجا که رسیده باشد گذارند و باز نام الله تعالی از اول سطر گیرند، و اگر چنانچه به ذکر پادشاه رسید همین طریق مسلوک دارند، و این مکتوب که درین تاریخ فرستادند به همان طریق لفظاً باللفظ نوشته شد.

صورت مکتوب خطا بلا تغییر*

دای‌منگ پادشاه معظم نامه ارسال میفرماید به شاه‌رخ سلطان ما تأمل میکنیم،

خداوند تعالی دانا و عاقل و کامل بیافرید او را تا مملکت اسلام ضبط کند، سبب آن مردمان آن مملکت دولت‌مند گشته‌اند سلطان روشن رای و دانا و کامل و خردمند و از همه اسلامیان عالی‌تر و به امر خداوند تعالی تعظیم و اطاعت به جا آورده و در کار او عزت داشت نمود که موافق تأیید آسمانی است، ما پیشتر ازین ایلچیان امیر سرای لیداجمعهم فرستادیم به نزدیک سلطان رسیده‌اند به آداب رسوم اکرام و اعزاز بسیار فرموده‌اند، لیدا و اجمعهم به مراجعت رسیدند [و] عرض نمودند بر ما همه روشن و معلوم گشت، و ایلچیان بیگ بوقا و غیره به لیدا و اجمعهم با هم برای هدایا شیر و اسپان تازی و یوزان و چیزهای دیگر فرستادند همه بدین درگاه رسانیدند، ما همه را نظر کردیم صدق [و] محبت ظاهر گردانیده‌اند. ما بغایت شاکر گشتیم. دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم دانایان و صالحان هیچکس از سلطان عالی‌تر نبوده باشد، و مردمان آن مملکت را نیک می‌تواند امان و تسکین دادن که بر وفق رضای حق است جل جلاله، چگونه خداوند تعالی راضی و خشنود نباشد، مردانه مردان با همدیگر به دوستی بودند، دل به دل چو آینه باشد اگر چه بُعد مسافت باشد. گویا در نظر هستی همت و مروت از همه چیز عزیزترست. لیک در تبع آن نیز چیزی عزیز شود. اکنون علی‌الخصوص لیدا و جانکقو باجمعهم با ایلچیان بیگ بوقا و غیره را با هم فرستاده شد که نزدیک سلطان هدایا سونکقوران هفت دست است که برسانند. این سونکقوران را ما به دست خود پرانیده‌ایم. و نیز هدایا کم‌خامع غیر هم فرستاده شد. سونکقوران اگر چه در مملکت چین ما نمی‌باشد لکن علی‌الدوام از اطراف دیار برای ما تحفه می‌آرند، به سبب آن کمی نیست. در آن جای شما کم‌یاب بوده است. خاصانه ارسال داشته شد تا مقابل همت عالی سلطان قرمچی باشد،

* ما در چاپ حاضر به جای سر سطر آوردن کلمه را به حروف سیاه آورده‌ایم (ا.ا.).

اگر چه اشیاء کمینه است لیکن حوصلهٔ محبت ما باشد به قبول سلطان وصول یابد، من بعد می‌باید که صدق محبت زیاده شود و ایلچیان و تاجران پیوسته آمد شد کنند و منقطع نباشد تا مردمان همه به دولت امن و امان و رفاهیت باشند، البته خداوند تعالی لطف و مرحمت زیادت گرداند، اینست که اعلام کرده شد، تمت.

و مکاتیب ایشان هر گرت که پیش حضرت سلطان آفاق آورده‌اند سه مکتوب بوده و در هر مکتوبی سه نوع خط، یکی خط مشهور که این سواد نوشته شد به عبارت فارسی، و دیگری به خط مغولی که خط ایغوران است به زبان ترکی، و دیگری به خط خطائی و زبان اهل خطای. مضمون هر سه خط یکی، و مکتوب دیگر هر چه فرستاده بودند از جانوران و تقوزات و هدایا در آن مکتوب مفصل ساخته همچنین به هر سه زبان و هر سه خط و یک مکتوب به مثال خط راه هم به همین طریق به هر سه زبان و هر سه خط، و تاریخ ماه و سال از ابتدای حکومت آن پادشاه نوشته باشد.

مصراع

زینسان بود حکایت و خط خطایان.

٦

پیوست

جنگ چینی یا سفینه «پوسی»

(سفرنامه خرداد ۱۳۵۹)

نوشته
ایرج افشار



نمونه کشتیهای چینی



نمونه کشتیهای چینی

جنگ چینی

یا

سفینه «پوسی» (ایلانی)

آنچه در این دفتر ساخت پکن می نویسم و بتدریج لابلای سطور آن نوشته‌هایی خواهم افزود یادداشتهایی است از سفر چین، سفری که در همصحبتی دوست دیرینه، محمدتقی دانش‌پژوه می گذرد. سیزدهم خرداد ۱۳۵۹ از تهران پرواز کردیم. پس از هفت ساعت پرواز بامداد پگاه بود که به پکن وارد شدیم. بناست بیست روزی را در چین بگذرانیم. سفرمان جنبه فرهنگی دارد، طبق قراردادی که میان دو دولت هست. بصورت رسمی آمده‌ایم. برنامه ما بازدید کلی از کتابخانه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی این کشورست. اما بطور اخص باید نسخ خطی و منابع و مدارکی که سوابق رابطه‌های مدنی و فرهنگی میان دو سرزمین را می نمایاند بشناسیم و بشناسانیم.

جنگ و سفینه

آن مسافر چین، که مختصری با کتب قدیمی مسالک و ممالک و عجائب البلدان آشنا باشد می داند که این سرزمین همیشه برای همسایگان مغربی خود سرزمین عجائب و غرائب و کشوری بوده است که درخت و حیوان و خاک و گوهرش با اشباه آنها در بلاد دیگر تفاوت‌های بارز داشته است. آن جایی بوده است که صورتگرانش در هنر آفرینی ممتاز و زبانه‌زده‌اند و در شعر فارسی «صورتگر چین» و... سابقه‌ای بیش از هزار سال دارد.

«پوسی» کلمهٔ چینی است به معنی ایرانی. می گویند که تحریفی است از «فارسی». در چینی استعمال قدیم دارد.

«ایلانی» تلفظ چینی ایرانی است. چینیان «ر» را «لام» ادا می کنند. جنگ بمعنی سفینه کلمهٔ چینی و نوعی است از قایقهای بادبانی (در جای خود تفصیل مطلب گفته خواهد شد). در ایران بمعنی سفینه و بیاض و مجموعهٔ یادداشتها استعمال شده است مانند جنگ اشعار. ظاهراً قدیمیترین متنی که این کلمه در آن دیده می شود سفرنامهٔ ابن بطوطه است بصورت «جئق» و جمع آن «جئوق». کلمهٔ «جنگ» در تداول ادبای زبان فارسی و اهل کتاب مجموعه ای است از نوشته های گزیده و پراکنده به نظم و نثر و خود کلمه ای است چینی بمعنی زورق بزرگ بادبانی که در قبال لفظ «سفینه» (کشتی) و در همان مفهوم به کار



'junk [dʒʌŋk] n. [C] flat-bottomed Chinese sailing vessel. (平底的)中國帆船.

A junk

رفته است. قدمت استعمال «سفینه» در ادبیات مابیش از «جنگ» است. لفظ «سفینه» در شعر شاعران و نوشتهٔ ادیبان پیشین به کار رفته است. از جمله در چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی می خوانیم که چون شعری به پایهٔ بلندی برسد آن را «برسفائن بنویسند و در مدائن بخوانند». سوزنی سمرقندی در قصیده ای گفته است: از قلم سوزنی به مدحت صاحب پنجهٔ دیوان بیش باد و سفینه سعدی هم در غزلی نشان داده است که سفینه در عهد او مجموعه ای بوده

است که در آن نوشته ها و سروده های متنوع را جمع می کرده اند، این چنین: سفینهٔ حکمیات و نظم و نثر لطیف که بارگاه ملوک و صدور را شاید حافظ در بیت مشهوری دیوان شعر را «سفینهٔ غزل» نام برده و در غزل دیگری در بارهٔ دیوان شعر فرموده است:

من و سفینهٔ حافظ که جز درین دریا بضاعت سخن درفشان نمی بینم

شاعر درین بیت با کلمات سفینه و دریا صنعت گری در شعر را فراموش نکرده و بازی شاعرانه کرده است.

لفظ سفینه در نام عده‌ای از کتابهای فارسی و عربی دیده می‌شود مانند سفینه النجاة (متعدداً) و «سفینه سلیمانی» شرح که مسافرت یک ایرانی در عهد شاه سلیمان صفوی به سیام.

اما جُنْگ (به ضم جیم) چنانکه پیش ازین گفته شد کلمه‌ای است چینی و بمعنی کشتیهای بادبان دار است و اینکه مرحوم دهخدا در لغتنامه آن را لفظ هندی دانسته است غلط است. ممکن است بعلت کثرت تداول این لفظ در میان شعرا و ادبای هندچنین تصویری بر او روی آورده است. این کلمه در چینی امروزی Junga تلفظ می‌شود و همانطور که به زبان فارسی وارد شده است به زبانهای اروپائی هم رفته و از جمله در انگلیسی بصورت Junk و به معنی قایق و زورق مستعمل شده است. در صورتی که در زبان فارسی معنی اصلی خود را که نخستین بار ظاهراً در سفرنامه ابن بطوطه دیده می‌شود از دست گذارده است و جایگزین معنای مجازی خود و معادل «سفینه» و از مترادفات آن شده است، یعنی دفتری که در آن پراکنده‌هایی از نظم و نثر گرد آورند.

چنانکه اشاره شد ظاهراً قدیمیترین مورد استعمال آن در متون عربی و فارسی در سفرنامه ابن بطوطه باشد که بصورت «جنق» ضبط شده است. شرح مفصلی برای این کلمه در لغتنامه بسیار بهای «هابسن جابسن» آمده و مؤلفان آن A. C. Burnell, H. Yule نشان داده‌اند که نخستین بار در سال ۱۳۳۱ م در متون زبان انگلیسی استعمال شده است. برای تفضیل مطلب به «هابسن جابسن» مراجعه شود. به نقل از کاترمن نوشته‌اند که رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ قبل از هر مؤلفی «جنگ» را به جای کشتی استعمال کرده.

اشارات

مسافر ایرانی چین که در ادب و تاریخ گذشته خود تفحصی کرده باشد طبعاً اطلاعاتی جسته گریخته از پیوندهای تاریخی و فرهنگی میان دو مملکت

دارد. ما در چنین سفری که با برنامه و نظم حرکت می کنیم به تدریج بر وسعت و دایره اطلاعات خود در آن باب می افزاییم.

شروع کسب اطلاع از تهران بود و آن وقتی بود که از یکی از اعضای سفارت چین در تهران گفت که شاعری نامور در قرن چهارم پنجم هجری در چین بود که پدرش ایرانی بوده است. همین مطلب را آقای امیدواری ابرقوهی کاردار ایران در پکن که هفت سال از عمر را در چین گذرانیده و دانا بر احوال چین شده و دیوان چینی شاعر را خوانده است نیز به ما یادآوری کرد.

آثار ارتباط میان چین و ایران کم نیست. مناسبات مدنی متنوع است و مراودات تاریخی و پیوندهای اساطیری و افسانه‌ای بسیار. عده‌ای از گیاهان را ما از چین آورده ایم و در قبال آن تعدادی گیاه را چینیان از ایران به چین برده اند. لوفر Laufer دانشمند امریکائی در کتاب بسیار عالمانه Sino - Iranica تفصیلی محققانه درین موضوع داده است. باید کتاب را به فارسی ترجمه کرد تا حق مطلب پوشیده نماند. درین کتاب نشان داده است که چینیان چه سهمی در تاریخ تمدن ایران باستان داشته اند. از بیست سی گیاه صحبت می کند که در تمدن دو کشور رابطه برانگیز بوده است. از پارچه‌های عصر ساسانی ایران یاد می کند که به سرزمین چین می آمده است. اسم کتاب «سینوایرانیکا» است ولی فصل نهایی کتاب را «ایرانوسینیکا» نام داده است. می دانیم که پورداود بسیاری از مطالب او را در کتاب هرمزد نامه خود آورده است.

در هر برخورد و گفتگو که با چینیان فرهنگمند داشتیم نکته‌هایی چند از گذشته هم پیوندی شنیدیم. فی المثل در دانشگاه پکن (شعبه زبانهای خاوری) از آقای چی هیان لین Chi Hiyen Lin استاد زبان سانسکریت و مدیر مؤسسه مطالعات آسیای شرقی در آکادمی علوم اجتماعی شنیدیم که بر کوههای ناحیه دالی Dali از استان «ینان» نقاشیهای دیواری هست که چهره‌های ایرانی در آنها دیده می شود. این سنگ تراشیها از قرن نهم میلادی است و زیر آنها به چینی قید شده است که این نقشهای برجسته نمودار چهره ایرانیان است. ایران را در چینی «پوسی» می گویند که ظاهراً تلفظی است از فارسی: Po-Si.

باید گفت که لفظ «سینی» برای آنچه ظروف مختلف را در آن می نهند به احتمال قوی تلفظ عربی چینی است که در نگارش ما «ص» به «سین» بدل شده است.

در نقشهای اساطیری و دینی چین چند عنصر اصلی وجود دارد: اژدها، ابر، نیلوفر آبی، نی، کوه، فونیکس (ققنس)، درنا. هر جا که نقش ابر می آید لامحاله نقش کوه هم هست. معمولاً کوه را به شکل سه قله مخروطی شکل می نمایند. اژدهای زرد، لاک، لاجوردی از نقشهای بسیار معمولی و دلپذیر چینیان است. معبدی نیست که ازین نقش عاری باشد.

نقش اژدها و ابر در نقاشی عصر تیموری و صفوی ایران دیده می شود و طبعاً باید متأثر از نقاشی چین باشد. بیگمان توان گفت که اصطلاح «خطائی» در نقاشی آن عصر (که اسلوبی بوده است در فبال «اسلیمی») ناظر است به آن نوع نقاشی که از سرچشمه های چینی مأخوذ شده بود.

گفتیم که یکی از نقوش چینی شکل «درنا» است، درنا پرنده ای است دریائی و بلندپای. این پرنده مظهر عمر دراز و خوشبختی در زندگی چینی است. مجسمه های مفرغی و چوبی و سنگی آن در اغلب قصور و معابد چینی وجود دارد. در قصر معروف شهر پکن که «شهر ممنوع» شهرت دارد در کنار مجسمه های متعدد درنا مجسمه های بزرگ سنگ پشت هم دیده می شود. سنگ پشت یکی دیگر از مظاهر عمر طویل است.

نام معبد مهم شهر پکن معبد آسمانی است. این معبد باشکوه دوشبستان دارد. یکی از آنها به «تالار برای دعای محصول خوب» شهرت دارد و دیگری «تالار آسمانی کوچک». تالار بزرگ ساخته سال ۱۴۲۰ میلادی است و به سبب برق زدگی و سوختن در سال ۱۸۸۹ تعمیر شده است. از خصائص معماری معبد، آن است که سراسر از چوب است بدون آنکه یک میخ آهنی در آن بکار رفته باشد. قطعات چوبها در یکدیگر نر و ماده شده است و هر جا که لازم آمده میخ چوبی (گوه) استعمال کرده اند. تمام چوبها منقش است. ستونهای معبد از چوبهای تنه درختان است و یک پاره است و قطر هر ستون یک متر و بیست سانتی متر.

عمده درختان باغ معبد، سروهای کهن است. در اطراف خیابانهای آن درختان گردو کاشته اند. سایه انداز لطیف درختان گردو زائران را پناهگاهی است در قبال گرمای تابستانی. گردو و فندق دو درختی است که در چین زیاد بوده است و صاحب «خطای نامه» هم بدان اشاره کرده است. آنچه در چین از فندق درست می کنند که در بلاد دیگر مرسوم نیست کمپوت آن است. بدمزه هم نیست. ذکر «خطای نامه» مرا به یاد آن کتاب انداخت که چند سال پیش از سفر چین به تصحیح آن مشغول شده بودم و در همان روزهایی که برآهنگ سفر چین بودم از چاپ درآمده بود. این کتاب شرح مسافرت علی اکبر خطایی از مردم بلاد ترکستان است که در عهد شاه اسمعیل صفوی گذارش به بلاد چین می افتد و در آنجا زندانی می شود.

ایرانشناسان و کتابخانه ملی

مترجم خوش زبان ما زینگ ین شن Zing Yan-Shen نام دارد. او فارسی را بی اشکال حرف می زند. باید گفت که خوب حرف می زند. اگرچه پانزده سال پیش دانشجوی دانشگاه کابل بوده است تکلمش آن چنانکه باید افغانی نیست. حالا مدرس زبان فارسی در دانشگاه پکن است. همکاری که هم سفر و مدرس او در افغانستان بوده نیز مدرس زبان فارسی است. او یی لی سینگ Yee - Licing نام دارد. این دو ایرانشناس چینی لغت مفصلی برای زبان فارسی به چینی تألیف کرده اند. دو هزار صفحه شده است و در دست چاپ است امید می ورزند تا یک سال دیگر منتشر شود.*

دانشگاه پکن برای آنکه این لغتنامه هر چه ممکن است منقح باشد، در دو مرحله از دو دانشمند ایرانی (دکتر محمدجواد شریعت و دکتر غلامرضا ستوده) خواست که به چین بروند و با آنها درین کار همکاری کنند. کار دیگر آن دو محقق چینی اکنون ترجمه تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضازاده شفق است.

* اکنون که این یادداشتها تجدید چاپ می شود، چند سالی است که کتاب مذکور انتشار یافته و اکنون همان گروه دانشگاهی به تألیف فرهنگ چینی به فارسی پرداخته است.

عالی همتی [名] 志气, 雄心, 胸怀大志

عام I (āmm) [形、名] (复 عوام) ①共同的, 一般的, 普通的②俗的, 粗俗的③平民, 普通百姓, 凡人④非先知的后代⑤不聪明的

~ اسم <语> 普通名词

~ اصطلاح 俗语

~ اصول 普遍原则

(~ سلام) ~ بار (帝王的) 早朝 (指国王的定时接见)

~ حقیقت 普遍真理

~ خاص و 贵族和平民

~ درملاه 在大庭广众之下; 公开地

~ دواى 万应药, 治百病的灵药

~ شارع 大路, 大道

~ صلاى 向全民发号召

~ قتل 大屠杀

عام II [名] (复 اعوام) 年, 一年, 年度

عام المنفعة (āmmul-manfa'e) [形、名] ①公益的, 对大家有益的②公共事业, 公共福利

~ کارهای 公共福利事业

عام پسند (āmm-pasand) [形] 通俗的, 普及的, 大众化的

عامد (āmed) [形、名] 故意的(人), 有目的(人), 存心的(人)

عامدآ (āmedan) [副] 故意地, 存心地

عامر (āmer) [形、名] (复 عمار) ①有人烟的, 人口稠密的, 被开垦的, 被开拓的②开垦者, 开拓者③年老体衰的人

عامل I (āmel) [名] (复 عامل, عمله) ①代理人, 代理商②奸细, 间谍, 受派遣者③征税人④<旧>区的行政长官, 省长, 总督⑤工人

⑥办事人, 管事人; 官员⑦实行者

~ مدير 总经理, 常务董事

~ عمال دولت 政府的办事人员

عامل II [名、形] (复 عوامل) ①因素, 原因②<数>因子, 余因子③<语>支配语④<农>种畜⑤行动的, 活动的, 积极的⑥<语>支配的⑦熟练的, 干练的⑧应用的

(~ بالمدت) ~ بالقوه ~ 潜力, 潜能, 潜势

~ رشد ~ 生长因素

~ زمان ~ 时间的因素

~ سببى ~ 诱发性

~ محرکه اوليه ~ 原动力, 主导力

~ دفاع <军>积极防御

~ يك سلسله عوامل - 一系列原因

~ او در اين كار ~ است . 他精通此项手艺。

~ ما بايد بطور عمده به نيروى خود تكيه كنيم

~ و كمك خارجى را بعنوان ~ فرعى جلب

~ . نمايم . 我们要以自力更生为主, 争取外援为辅。

عامل نامه [名] <史>占有土地和不动产的敕令

عامليت (āmeliyyat) [名] 本领, 技巧, 控制(性)

عامه (āmmeh) [名、形] (复 عوام) ①平民,

大众, 老百姓②全体, 总体③普通的, 一般的,

大众化的

~ مردم ~ 平民百姓; 全体人民

~ مردم ~ زبان 俗语, 俗话

~ . براى صلاح ~ بايد اين كار را انجام دهيم .

~ 我们应该为了公众利益而做这件事情。

عام پسند (~ pasand) 同 عام پسند

عامه فهم (~ fahm) [形] 通俗的, 普及的, 大众化的, 易懂的

از کتابهای دیگری که در چین در دست ترجمه است قسمت تاریخ مغول جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله است. بنابر گفته دویستان چینی پکن جمعی از دانشمندان ناحیه مغولستان بدان کار مشغول شده اند.

کتابخانه ملی

کتابخانه ملی پکن به نام چینی Beijing - Tushuguan Jianjie در ۱۹۱۱ تأسیس شده است. قبلاً کتابخانه امپراطوری بود و در سال ۱۹۲۸ میلادی به نام کتابخانه ملی نامیده شد. سابقه بعضی از مجموعه های کهن آن مربوط به هفتصد سال قبل است. کتابخانه ده میلیون و نیم کتاب دارد. سه میلیون و نیم آنها مجله است. چهل درصد از کل مجموعه کتابخانه آثار خارجی است. هشتصد نفر کارمند دارد.

تقسیم بندی کتابها تا سال ۱۹۵۷ براساس طبقه بندی کتابخانه کنگره آمریکا بود. درین سال طبق قانون، شیوه چینی را که از روی تجربه و احتیاج اتخاذ و وضع کرده اند در کتابخانه های چین به کار گرفته اند. اصول این طبقه بندی عبارت است از اینکه علوم اجتماعی را به ده موضوع تقسیم کرده اند و علوم طبیعی را به شانزده قسمت. آخرین اصلاحاتی که در روش تقسیم بندی چینی شده مربوط به سال ۱۹۷۴ است. سالی حدود سیصد هزار جلد کتاب بر موجودی کتابخانه اضافه می شود.

برای تعلیم کتابداری چینی، شعبه ای در دانشگاه پکن وجود دارد. درین شعبه مقداری از روش کتابداریهای ملل دیگر تدریس می شود.

کتابخانه ملی با دو هزار مرکز علمی در یکصد و بیست کشور مختلف در ارتباط است و ازین راه ده هزار عنوان نشریه ادواری دریافت می کند.

موضوع با اهمیت ارائه کتب زبانهای ارو پائی جدید در رشته های مختلف است که در تالار مستقلی بطور آزاد و نمایشگاهوار در دسترس محققان گذاشته می شود و گویای ارتباط علمی است که باید میان فرهنگها برقرار بماند. تعصب و وحشت را کنار گذاشته اند. کما اینکه از ده هزار نشریه ادواری که دریافت

شرح عکسهای

- ۱) معبد آسمانی پکن یکی از زیباترین ساختمانهای تاریخی شهر
۲) محمدتقی دانش‌پژوه و دکتر زینگ‌ین شن استاد زبان فارسی دانشگاه پکن نزدیک به یک
پاگودای قدیمی
۳) یادگاری از همسفری با دانش‌پژوه برفراز دیوار چین



می کنند فقط دو هزار و پانصد عنوان چینی است و بقیه به زبانهای دیگر عالم است. درین کتابخانه پانزده تالار قرائت عمومی هست. به آن تالارهایی که ما سر زدیم همه تقریباً پُر بود. کتابخانه روزی دو هزار نفر مراجعه کننده دارد و روزی دوازده ساعت بازست.

گفتیم که قسمتی از مجموعه کتابهای قدیمی کتابخانه از هفتصد سال پیش است و قسمتهائی بازمانده کتابخانه پادشاهی سلسله های Song و Ming است. مینگها از همزمانان صفویان بودند. قسمتی هم از سلسله کینگ است. مخصوصاً نسخه های چاپ چوبی که عبارت است از کتابهایی که برای چاپ کردن بر چوب نقر می شد و سپس باسمه می شد. در حقیقت باید آنها را چاپ قلمکاری گفت، یعنی بهمان اسلوب پارچه قلمکار تهیه می شده و بعقیده من مراد از اصطلاح «باسمه» که از دوره صفوی و در کتب آن عصر دیده می شود (از جمله در تذکره نصرآبادی) همین عمل قلمکار بوده است و بعداً در عهد فتحعلی شاه به عمل چاپ اطلاق شد. کلمه باسمه در شرح سفر غیاث الدین نقاش به چین هم آمده است. نظارت بر اداره امور کتابخانه با دفتر اداری دولتی موزه ها و باستانشناسی است.

گفتیم کتابخانه دارای ده میلیون کتاب و کتابواره است، یعنی آنچه نوشتنی یک ورقی و چند ورقی است. درحالی که کتابخانه پیش از انقلاب یک میلیون و چهارصد هزار کتاب و کتابواره داشت. بطور تفکیکی، موجودی کتابخانه را چنین گفتند: کتابها قریب پنج میلیون و نیم (شصت درصد چینی)، مجلات سه میلیون و هشتصد هزار شماره (بیست درصد چینی). اکنون سالی سیزده هزار عنوان مجله چینی و خارجی دریافت می کنند (هشتاد درصد در زمینه علوم طبیعی و بیست درصد در رشته های علوم اجتماعی). همینجا مناسب است که گفته شود که اکنون در چین علوم را به دو تقسیم می کنند. خواه در تقسیمات دانشگاهها، فرهنگستانها، کتابها و درسها: یکی علوم طبیعی است یعنی ریاضیات و پزشکی و جغرافیا و هرچه جنبه و ظاهر مادی دارد. دیگر علوم اجتماعی است که ادبیات و تاریخ و ادیان جزو آنهاست. بهر تقدیر، دنباله ارقام مربوط به موجودی کتابخانه چنین است:

روزنامه‌ها: سه هزار و ششصد عنوان (جاری) و شصت و هفت هزار دوره جلد شده (پنج‌جاه درصد چینی)، مواد دیگر خواندنی دو یست هزار جلد.

مجموعه‌های خاص کتابخانه را نیز باید شناخت. در این کتابخانه قریب به دو یست و هشتاد هزار سند نایاب مربوط به انقلاب چین و همچنین اسناد خطی و چاپ قلمکاری از سلسله‌های گذشته چین ضبط است. نقشه‌ها، تصاویر، گرده از کتیبه‌های سنگی و مفرغی و بالاخره نسخه‌های خطی هم از زمره مجموعه‌های خاص کتابخانه شمرده می‌شود.

طبعاً کتابخانه همه کتابهایی را که در چین چاپ می‌شود جمع‌آوری می‌کند و این امر مهمترین وظیفه آن است. پس کتابهای زبانهای مغولی، تبتی، منچوئی، اوینغوری، قزاقی، کره‌ای، یی (Yi-)، ناهسی (Nahsi)، میو (Miao)، چوانگ (Chuang)، سیبو (Sibo)، تای (Thai)، لیسو (Lisu)، جینگپو (Jingpo)، قرقیزی، دااور (Daur) را می‌توان درین جا دید. کتاب در چین در بیست و چهار زبان مختلف به چاپ می‌رسد.

* * *

از آثار و کتابهای نایابی که دارند و بدان فخر می‌کنند چند نامه دستنویس کارل مارکس به خانواده‌اش است و دیگر متن آلمانی ۱۸۶۷ و روایت فرانسوی ۱۸۷۵ و روایت انگلیسی ۱۸۸۷ کتاب کاپیتال او و بعضی از چاپهای اولی نوشته‌های انگلس و لینن و مائوتسه‌تونگ. از زمره نایبهای کتابخانه دوره مجله «جوان» است که به مدیریت چوئن لای در پاریس طبع می‌شده است.

از نوشته‌های خطی بودائی قدیم طوماری است از سال ۴۵۸ میلادی (یعنی از دوره ساسانی و از نوشته‌های چاپ قلمکاری (باسمه) نسخه‌ای است از سرودهای Chu Ciji Zhu باسمة سال ۱۲۳۴/۶ میلادی و بالاخره مقادیری چاپ قلمکاریهای بسیار گرانبها از دوره‌های پس از آن.

بطور کلی تعداد نسخ و نوشته‌های خطی ۳۶۳۰۴ تاست. بعضی از نسخ خطی تبتی و مغولی کتابخانه هم قابل اهمیت است. از آن جمله اینها را در مغولی برشمردند: سرگذشتنامه چنگیزخان (Cheng Jisi Han Zhuan)، تاریخ پنهانی



محمدتقی دانش پزوه و همکاران چینی در گردش دیوار چین.

سلسله یوان (Yuan Zhao Mi Shi) در زبان منچوئی، نسخه کتاب منشاء مغولها (Meng Gu Yuan Liu) از نولدراست.

کتابخانه ملی در زمینه فهرست نویسی مرکزی دو وظیفه مهم را عهده دارست: یکی تهیه فهرست کلیه کتابهای تازه ای که در چین چاپ می شود و دیگری تهیه فهرست کلیه کتابهای خارجی که به کتابخانه های مختلف مملکت چین می رسد. در حال حاضر سه هزار کتابخانه چین ازین خدمت کتابخانه ملی بهره می برند. در سال ۱۹۷۸ تعداد شش میلیون و هشتصد و پنجاه هزار برگه (فیش) در کتابخانه تکثیر شده است.

نسخ خطی فارسی

در این کتابخانه بیش از ده نسخه فارسی و ترکی نیست. از میان آنها کتابی که برای ما نماینده بود و تازه یاب ترجمه عقد الفرید للملک السعید تألیف

سالم بن ابی طلحه است که اتفاقاً دو بار و به قلم دو نفر ترجمه شده. نسخه موجود حاوی هر دو متن است. ابتدا ترجمه ای است که محمدامین بن بزرگ خواجئه خجندی ملقب به کاشف انجام داده و فقط باب پنجم آن است. مترجم ایاتی فارسی جای جای بدان الحاق کرده است.

ترجمه دیگر از محمدعیسی بن ابوالقاسم خان اریقی است و در عهد محمد یعقوب بیک بهادر خان غازی و به تمایل او ترجمه و تألیف شده است و تاریخ تألیف آن درین رباعی آمده:

عزم کردم به حل عقد فرید صبح تاریخ او زدل بدمید
از پس غیب هاتفی گفتا فارسی کن کتاب نقد فرید
مترجم نام کتاب را «نقد الفرید فی حل عقد الفرید» گذاشته است.
کتاب عقد الفرید در اخلاق دینی است.

آغاز رساله اول چنین است: آرایش حدایق کلام متانت اساس به رنگین
از اهر حمد و سپاس خداوند بی مانند است.

آغاز رساله دوم: سپاس بیقیاس و ثناء بی انتها نثار بارگاه مقدس
مالک الملکی که اساس قلعه وجود انسانی را به معمار لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم در غایت حسن صورت و لطافت سیرت بیافرید...

انجام نسخه: به این سنت سنیه عدل و انصاف موفق دارد و از کدورت
اندیشه ظلم و اعتساف خواطر ایشان را الی ابدالآباد نگهدارد، بالنبی و آله الامجاد
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه الی یوم التناد.

خصوصیت نسخه های خطی فارسی و عربی به کتابت چینیان

نسخه های خطی فارسی و عربی را که در چین موجود است هم از لحاظ
متنی باید شناخت و هم از لحاظ ظاهری، تا دانست که فرهنگ ایرانی خواه از راه

ماوراءالنهر و خواه از راه دریا با چه نوع فکرها و با چه زمینه‌های تعلیماتی در سرزمین چین جای گرفته. البته مظاهر فرهنگ ایرانی اسلامی را در بنای مساجد و نقوش و خطوط سنگ قبرها و کتیبه‌ها هم می‌بینیم، ولی در نسخه‌های خطی بصورت بهتری دیده می‌شود.

نخستین مظهر تأثیر فرهنگ ایرانی وجود چند نسخه خطی از کتابی است به نام منهاج الطلب تألیف محمد بن حکیم الزینیمی الشندوبی الصینی که در سال ۱۰۷۰ در اصول دستور زبان فارسی تألیف شده و به لحاظ آنکه نسخ متعدد از آن (هم در مسجد پکن و هم در انجمن اسلامی پکن و هم در دانشگاه) دیده شد و همه نسخه آن از حیث کتابت به یک اسلوب تحریر شده نشانی است از آن که این کتاب کتاب درسی عام بوده است و طلاب مدارس آن را می‌خوانده‌اند و مؤلف هم عالمی بوده است از سرزمین چین (اگرچه نتوانستم با پرس و سؤال بدانم که شهرزینیم و شندوب در کجای چین واقع بوده است). بهرحال از اینکه مؤلف خود را «چینی» نامیده است معلوم است که در چین اقامت داشته. این کتاب دستور زبان فارسی از اولین نوشته‌هایی است که برای آموختن زبان فارسی تألیف شده است. آقای دکتر جواد شریعت نخستین بار آن را در مجله راهنمای کتاب (سال بیستم) به ایرانیان شناسانید.

دومین نشانه تأثیر فرهنگ ایرانی اسلامی بیشتر بودن نسخ خطی فارسی نسبت به نسخ عربی است.

ممیزات و مشخصات آن قسمت از نسخ موجود در چین را که در همین سرزمین کتابت شده در نکات زیر می‌توان تشخیص داد.

۱ - دولا بودن کاغذ نسخه‌ها - کاغذهای کتابت در چین نازک است و معمول چنان بوده و هست که کتابهای چینی را بریک روی این نوع از کاغذ کتابت می‌کرده‌اند و می‌کنند. این شیوه در کتب مطبوع هم رعایت می‌شده. برای آنکه در موقع ورق زدن سمت سفید اوراق کتاب دیده نشود یک برگ کاغذ را یک تا می‌زدند (به اندازه‌ای که قرار بود کتاب نویسانیده و مهیا شود) و آن سمت از اوراق را که لبه‌اش باز بود طرف عطف کتاب قرار می‌دادند و می‌دوختند. نتیجه

آنکه لبه برونین کتاب آن طرف از ورق کاغذ بود که تا خورده بود. این رسم تهیه کاغذ در کتاب نویسی بود. اما نسخه های فارسی نوشته در چین، به ملاحظه آنکه کتابهای پرداخته بلاد اسلامی بردوروی کاغذ بود، دورویه نوشته شده است و به منظور رفع عیب نازکی کاغذ دو کاغذ را بهم می چسبانیده اند و بردوروی آن می نوشته اند.

۲ - شیوه خاص خط و نوعی تمایل کرسی حروف به سمت چپ و شباهت آن تا حدودی به خطوط نسخ قدیمی حدود ماوراءالنهر.

۳ - محدود بودن تعداد نسخه های رقم دار کاتب.

۴ - کتابت نسخه ها مربوط به قرن یازدهم به بعدست.

۵ - چون کتابها اغلب درسی بوده است بسیاری از نسخه ها دارای ترجمه لغات و عبارات به زبان چینی است و معمولاً کلمات چینی به صورت آوانویسی فارسی (خط ما) بین السطور آمده است و گاه هم به خط چینی ریز در کنار سطور و یا بین سطور نوشته شده و ازین حیث اهمیت دارد که از آنها می توان لغتنامه ای برای فارسی و چینی مستعمل در آن قرون فراهم ساخت.

نسخه های فارسی جمع شده در چند مرکز را که دیدم بر چند گروه می توان تقسیم کرد:

الف - کتب دینی یعنی فقه و کلام: مانند ترجمه مختصر الوقایه، روضة المصلی، ترغیب الصلوة، ادلة الشرع والسنن، عمدة الاسلام، صلوة مسعودی، معرفة المذهب، سراج الدین، مبکیات، تحفة المجالس، مجموعه خانی برای بهرامشاه.

ب - اخلاق دینی: تنبیه الغافلین (شانزده فصلی دو نسخه)، روضة اللطایف علی ابن بهاء الدین بن جمال الدین خجندی، فوزالنجاة (دو نسخه)، حقائق، فردوس الواعظین، ارشاد (علم و معرفت و عظم) از خطیب ابومحمد عبدالله بن محمد القلانسی النسفی، بیان معرفت ایمان.

ج - سرگذشت حضرت رسول و احادیث: معارج النبوة فراهی، شرح عرفانی خطیب، الاربعین تاج الدین حافظی بخاری از حسام الدین بن علاء الدین

مرفوعه منه ثواب « شجرة القلم »

قال مُرِّعُ عَيْنِي بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اللَّهُمَّ تَبَعْنِي بِالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ فَأَنَا طَالِبُكَ
 فِي صِفْوَةِ الْقَبْرِ دِكْتَابِ هُنْدِي سَاوَرِنِ اسْتَرْوَزِرِ سَوْرِعِمِ دِرِ جَايِ .
 مغرب رفت یکی بوستان فی بزید و در وی کون کون درخت بدید و در درختان
 کون کون سیوه بود و در کلهها بدید رسول عم در اشاد شد بعد از آن
 یکی گیاه را دید و در کلهها نیز از گیاه دیگر که رسول عم بنزد یک آن گیاه رفت
 و دید و آن گیاه را نام بنج بگویند بسر رسول عم سر را بچنانند و در
 بچکین شد و در چشم و کوب باریدن کرسست و ابو بکر رسول عم را بر سید یا
 رسول الله جگر کرسست رسول عم گفت آخر الزمان اتقان من از این گیاه
 خوردن هلا کرده اند و در دهان و بینشان بیرون کرده اند ایشان
 بست که در آسمان بست و در توب نیز بست شد توب ایشان را
 قبول نکنند ایشان از این بیغمی بیزاری شدند یعنی از شفاعت من
 بیزاری شوند بسر رسول عم گفت من الا البیج كما یا، کل لحم الخنزیر ایضا
 من الا البیج فهو یحوز فی الدنیا و الاخره تمام شد

کتاب رُویتِ الهلال

کتاب رُویتِ الهلال

باب المشکاة

رُویتِ الهلال

الفصل الاول

عزیز عمر قال قال رسول الله صلعم لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تغطوا
 حتى تروه فان عم عليكم فاقدوا له وفي رواية قال الشهر تسع وعشرون
 ليلة فلا تصوموا حتى تروه فان عم عليكم فاكملوا العدة ثلثين يوماً استغف
 عليه وهو ابن هيرين قال قال رسول الله صلعم صوموا لرؤيته فان عم عليكم
 فاكملوا عدة شعبان ثلثين يوماً استغف عليه وعزیز عمر قال قال رسول الله
 صلعم انا انة وائيتي لا تكتب ولا تحسب الشهر هكذا وهكذا وهكذا وعقد الابهام
 في الثالثة ثم قال الشهر هكذا وهكذا وهكذا بعني تمام الثلثين بعني مرة تسع
 وعشرون مرة ثلثين استغف عليه وعزیز بكر قال قال رسول الله صلعم شهر اعيد
 لا ينفضان رمضان وذوالحجة استغف عليه وعزیز هيرين قال قال رسول الله
 صلعم لا تقدموا احداكم رمضان يصوم يوماً ويومين الا ان يكذب رجل كان

مهمه من کتاب خطای

خطای

صحت

ایجا سوال است که الحمد
 گفت چرا جوار الحمد
 بتنا است که خبر و خبر
 قدم و کشتن بر خبرنا
 روز باشد به معنی کشت
 الحمد من کاش و کشت
 در صورتی که معنی کشت
 قدم روز باشد به معنی کشت
 معنی شایسته است
 در کماله من کاش الحمد
 در سالک و الاون
 هو
 الهدیه الذي هو اللام
 التحدیر

بیطرفه است اشارت لایم شمرم و شروع کردم بستعیماً ثابت و سبباً
 للهدی علی ناری و التوا علی بانوری و یضغ عن و ابتهال کفیت
 بدار از نابستم در کف تاه
 ببار و کرد ان بر جهان
 ببار ای فان کوه تاجه داری
 ببار ای فان کوه تاجه داری

الحمد
 عن ثابته النیرانی عن ابن بن مالک فضیلت عنه قال خطبنا رسول الله
 فیما نفع فیما نفع
 جوی بر کوه در جهان
 جوی بر کوه و بسیار کشت
 نوری

صالح

النوجابادی از مریدان برهان‌الدین ساغرچی تألیف ۸۳۵ (چند نسخه)، غزوات حضرت رسول به اسلوب قصه گوئی، مولود مصطفی از سعید بن مسعود بن محمد بن مسعود کازرونی.

د - تفسیر لطائف البساتین (تفسیر سورة یوسف) طوسی (دو جلد)، تفسیر سیف‌الدین ابونصر احمد درستی بخاری، تفسیر زاهدی یا درواجکی (چند نسخه)، تفسیر بیضاوی.

ه - تصوف: مرصاد العباد نجم‌الدین دایه (شش نسخه، قدیمیترین مورخ ۹۰۳)، اشعة اللمعات (ده نسخه)، مقصد اقصی نسفی (چند نسخه)، لوائح جامی (۲ نسخه)، مرآة السالکین از هبة الله بن اسعد صوفی، تذکرة الاولیاء عطار. و - ادبیات: گلستان سعدی (چهار نسخه)، مقامات حریری با ترجمه بین‌السطور فارسی.

بادقت کلی درین فهرست اجمالی نیک دریافته می‌شود که طلاب مسلمان به چه نوع کتابهایی علاقه داشتند و مروجین اسلام با چه فرهنگی توانستند تا به اقصی نقاط چین آن را ببرند. بیشتر زبان فارسی بود که عامل این کار شد و هست. تفصیل علمی کتابشناسی این نسخه‌ها و مقداری دیگر را که دیده شده آقای محمد تقی دانش‌پژوه در فهرست جداگانه مندرج خواهد کرد و در دفتر نشریه نسخه‌های خطی به چاپ میرساند که جایش آنجاست و خواستاران این نوع مطالب بدان مراجعه خواهند کرد.

درین جا مناسب دارد که کلمه‌ای درباره کتابهای فارسی چاپ چین و بعضی کتابها که با معارف اسلامی و ایرانی مرتبط است نیز گفته شود. اینها کتابهایی است که اکثر آنها را در انجمن اسلامی پکن دیدم و چندتائی در مسجد بندر کانتن.

برای فهرست تفصیلی و معرفی کافی آنها به مقاله دانش‌پژوه در «نسخه‌های خطی» نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مراجعه شود.

کتابهای فارسی و عربی چاپ چین

قبلاً به این نکته اشاره کنم که در میان کتابخانهٔ مخبرالسلطنه هدایت که توسط کتابفروشی ابن سینا در سال ۱۳۳۴ به فروش رسید نسخه‌ای از یکی از این کتابها را دیدم و برای کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی خریده بودم. درین سفر در جستجوی یافتن آن بودم تا بالاخره در کتابخانهٔ انجمن مذکور به دست افتاد و آن بنام کتاب کیمیای الفارسیه بود. مخبرالسلطنه در سفر به چین در همراهی اتابک امین السلطان (در سال ۱۳۲۳ قمری) نسخه‌ای از آن را با خود به ایران آورده بود. این کتاب در تعلیم زبان فارسی و عربی است به اسلوب چاپ قلمکاری (باسمه) و به شکل و شمایل کتابهای چینی تجلید شده است. مؤلف کتاب حاج محمد نورالحق ابن لقمان الصینی است و کتابش در سال ۱۸۹۵ طبع شده. از همین مؤلف کتاب دیگری بر همان سر و وضع به طبع رسیده که سال طبعش معلوم نیست. حاوی دو کتاب است یکی کتاب الفصل در ایمان و دیگری تفصیل الایمان.

* * *

در کتابخانهٔ دانشکدهٔ زبانهای خارجی دانشگاه پکن فقط دوازده نسخهٔ خطی هست. در این دانشکده یازده زبان تدریس می شود از جمله فارسی و اردو و عربی. از میان نسخه‌های خطی آنجا، آنچه چشمگیر بود دو کتاب است.

* * *

از جملهٔ تازه‌یابیهای سفر، آشنایی با دو کتاب بود که علی الظاهر نسخ آن فقط در چین باقی مانده است و هنوز آقای دانش پژوه نشان دیگری از آن دو در مجموعه‌های نسخ خطی ممالک دیگر نیافته است. اگرچه آن کتاب از نوع کتبی است که علی القاعده باید در بلاد ترکستان و ماوراءالنهر متعدد بوده باشد ولی در فهرستهای مشهور تاجیکستان هم دیده نشده است. فعلاً از نسخی باید دانست که خاص بلاد خطا و ختن بوده است.

ارن این دو کتاب که چند نسخه از هر یک از آن در کتابخانه‌های دانشگاه پکن، مسجد جامع پکن، انجمن اسلامی شهر پکن دیده شد عبارت

است از:

۱ - کتابی تألیف ابومحمد عبدالله بن محمد قلانسی ظاهراً به نام «ارشاد» که در اصول اخلاق دینی و بیشتر عرفانی نوشته شده است. بر روی دوسه تا از نسخه ها نام ارشاد آمده است.

مؤلف درین کتاب از خواجه امام خطیب ابوالقاسم کرابستی، خواجه ابوتراب نخشبی، ابواسحق بشاغری، خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی (خواجه حکیم) و حکیم جوهری یاد کرده است.

مؤلف در چندین مورد از پدر خود به عنوان «خواجه امام پدرم» ذکر می کند و در موارد متعدد اشعاری را از «آفرین نامه» که تألیف پدرش بوده است نقل کرده است. همچنین ابیاتی به تازی به نقل از «عم خود» می آورد.

مؤلف متن را در موارد بسیار با اشعار زیاد که با احتمال قوی مقداری از آنها از خود اوست آراسته و در مواردی هم به اسم از شاعران ناشناس نقل کرده است. از جمله ابیاتی از شاعری به نام حیدر دهقان (در بعضی نسخه ها. دیهقان) نقل کرده است و از آن مواردست:

همیشه راحت و شادی نیاید	همه عمر از غم آزادی نیاید
گمانی برد بر تقدیر ایزد	به یک ذره به بیداری نیاید
چه ایزد گرستاندیا بماند(؟)	از و جز شکر و آزادی نیاید
بسامحنت که آن از بهر شادی است	ترا بر ایزد استادی نیاید

شاعر دیگری که چند شعر از او نقل شده منصور ابدال است:

هر که بی تو شاد باشد جاودان بی تو شود

هر که را از تو نباشد آن همه یک سوشود(؟)

* * *

همچنان کن ترک نادانی همی دانا شوی

ترک دانائی ببايد آنگهی بینا شوی

نیز بینائی نه عین آشنائی باشدت

بگذر از دیدار و دیده، آنگهی زیبا شوی

آنچه دانستی ره است و دیده او را منزل است
 چون ره و منزل بماند آنگهی والا شوی
 چون شدی بینا ترا با هیچ هستی کار نیست
 تا درو مشرک نیابی مردک ترسا شوی
 ورمحبی پس محبان را علامتها بود
 یک علامت آن بود کز دون او یکتا شوی
 ورفقیری پس ترا نسبت بریدن محو گشت
 می چه پنداری که با چندین سبب صحرا شوی
 خاک را در خاک باز و باد را در باد باز
 تا میان خاک و باد اندر، توناپیدا شوی
 همچنان کن خویشتن چون منصور حلاج (؟)
 تا مگر در فتنه ها یکبارگی غوغا شوی

* * *

هیچ در خیر بر تو باز نگردهد تا در عصیان فراز نگردهد
 تا توزراه فضول باز نگردهی هیچ در فضل بر تو باز نگردهد
 در موضعی یاد از حکیم جوهری می کند که او را در مجلسی دیده بوده
 است، بدین عبارت:

«یحول الغنی والعزفی کل موطن لیستوطننا قلب امری ان تتوکلا
 و من دریک مجلس این بیتها را بگفتم. حکیم جوهری حاضر بود. ورا
 گفتم این بیتها را ترجمه کن. وی ترجمه کرد و گفت:
 توانگری و شرف هر دو گردانند بود وطنشان اندر دل، توکل جوی

* * *

این چند عبارات نمونه است از مطالب آن کتاب.

— چنانکه ابواسحق بشاغری رحمة الله گفته است که دل مؤمن همچون
 رباطی است و هرکسی به رباط فرود آید و بروند و لکن آنک رباطیان بود پیوسته
 (در نسخه دیگر پیوسته) در رباط بود. اکنون بنده را تأویل باید کردن که در غالب

光緒甲午孟秋新鐫

天方學人滇南致本氏馬聯元述



教款捷要

棋陽榮本林氏納聯芳資刊

بِعَمْرِ اسْرَاقِيلَ بِمَنْ هَبْ كَيْتَ رُكُو

ذَلِكَ الْمَا ارَادَ اَيْدِي تَعَالَى

بِحَالِ عَقْبِ اسْرَاقِيلَ وَسَيَانِ اَللّٰهُ تَعَالَى سَرِيحًا

اَسْتَعَدَّ اَنْزَالَ السَّيِّئَةَ نَدَانَهُ بِفَضْلِي تَعَالَى اَعْلَى

بِالْصَّوَابِ مِنْ خَاتِمَةِ

قَالَ الْعَامِلُ الْحَاجُّ مُحَمَّدٌ تَهَ وَالْحَقُّ بِرُفْقَانِ

اَعْلَى اَنْ كِتَابِ الْفَضْلِ مَشْهُورٌ فِي بِلَادِ الْاَسْدِيْنَ

تَوَارَثَهُ الْعُلَمَاءُ مِنْ الدُّمْرِ السَّابِقَةِ اِلَى الْاَنِّ

وَمَا فِي شَرِّ مَخَالِفِ الْاَكْبَرِ الْمَشْهُورَةِ فِي الدِّيْنِ

حال دل خویش را به چه مشغول باید داشت.

— و بسا کسا که کشت کرد و ندرود و بسا کسا که کشت ناکرده درود، و گفته اند که یکی بکوشد و نپوشد و یکی نکوشد و بیوشد.

— چندبار شعر از خواجه حکیم (ظاهراً خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی) نقل شده است.

— درین کتاب اشعار زیاد بدون نام شاعر آمده است، مانند:

هرچند که آن مرد کلانتر شود خوی بدش نیز گران تر شود

هرچه خورد مردم نادان خورش خوی بدش گیرد از آن پرورش

— اشعاری که از آفرین نامه تألیف پدرش نقل می کند، متعددست. گاه

اشعار را بطوری نقل کرده است که سروده خود مؤلف می نماید. از آن جمله است: گویند مرا جهد کن و خواسته گرد آر...

۲ — کتاب دیگر «اربعون» است که «خطب الرسول» هم بر آن نام

نهاده اند و اصل عربی آن تألیف تاج الدین حافظی بخاری بوده و حسام الدین بن علاء الدین النوجابادی در سال ۸۳۵ ترجمه حاضر را به زبان فارسی برجای گذارده است. نسخی چند ازین متن فارسی شیرین در کتابخانه های دانشگاه (دو نسخه)، مسجد جامع (سه نسخه)، انجمن اسلامی و دو نسخه) دیده شد و همه نسخه های است که تا قبل از قرن دهم هجری نوشته شده است.

مترجم درین متن ابیات زیادی به فارسی می آورد و مخصوصاً اشعاری فارسی از رکن الدین مقاماتی نقل کرده است و بدان جنبه عارفانه داده. به نقل حکایاتی هم مبادرت کرده است و از جمله می نویسد: «این از مواضع کلیله است». اسلوب استعمال افعال در آن برروال لهجه صفحات ماوراء النهر و استعمالات قدما است: مگذریت، بدانیت، دیدیت، دانستیت.

مترجم گوید که او را شیخ حسین که از مریدان برهان الدین ساغرچی بود بدین ترجمه وادار کرد.

از اشعار آن مقداری بطور نمونه نقل شد:

دی ما و می و عیش خوش و قرب نگار

ای گردش ایام ترا هر دو یکی است
جان بر سر امروز نهم دی باز آر

* * *

آمد شب و باز گشتم اندر غم دوست
هم با سر گرید که چشم را خوست
خون دلم از هر مژه کز پلک فروست
سیخی است که پاره جگر بر سر اوست

* * *

آن دل که تو دیده‌ای فکارست هنوز
وز عشق تو با ناله و زارست هنوز
وان آتش دل بر سر کارست هنوز
وان آب دو دیده برقرار است هنوز

* * *

آن بلبلی محبوس که نامش جان است
دستش به شکستن قفص می نرسد

* * *

پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معین
که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی

* * *

سیم و زر را نبود هیچ در آن روز رواج
سودشان جمله زیان است و زیانشان همه سود

* * *

در ساحت زمانه ز راحت نشان مخواه
ترکیب عافیت زمزاج جهان مخواه

در داغ دل بسوز و ز مرهم اثر مجوی
با خویشتن بساز و زهمدم نشان خواه

* * *

آمد کبوتر از در دولت، چو باز رفت
مقصود خود نیافت نه استاد باز رفت
داعی چو بر در آمد و اقبال در نیافت
بوسید آستان و دعا گفت و باز رفت

* * *

دلا بار گران بر گردن دل
منه چندین که چندانی نیرزد
به سیم و زر مشو بسیار مایل
که آن هم کنند جانی نیرزد
طعام چرب و شیرین سلاطین
جواب تلخ در بانی نیرزد
به کنج عافیت آزاد بنشین
که ملک مصر زندانی نیرزد
مرو دامن کشان جایی که آنجا
دو صد دانا به نادانی نیرزد

* * *

بازی بودم پریده از عالم ناز
تا بو که پرم زشیب صیدی به فراز
اینجا چون نیافتم کسی محرم راز
زان در که در آمدم به در رفتم باز

* * *

مسجد پکن و انجمن مسلمانان

سراسر بنای مسجد از چوب است به شکل دیگر ابنیه چین و از حیث تزئینات مانند گیهای زیاد به معابد بودائی دارد، با تفاوت اینکه نقوش حیوانی مثل اژدها و پرنده در مسجد نیست. همه نقوش هندسی و رنگین است.

امام مسجد عده مسلمانان چین را در حال حاضر یازده میلیون گفت. نیمی در ترکستان اند و نیم دیگر در شهرهای دیگر چین.

در مسجد هزار نسخه خطی موجود است. از یک عنوان تا بیست نسخه هم هست.

زیرا کتابهای درسی است که درینجا جمع آوری شده است. از کتابهای درسی مجموعه ای است به نام «اساس العلوم» که همانندست با جامع المقدمات رایج در مدارس قدیمه ایران. طلبه ها درس را با اساس العلوم آغاز می کرده اند. ترجمه کامل قرآن به زبان چینی کار جدیدست. اما سابقه ترجمه قرآن در چین، قدیم تر است. قسمت‌هایی از قرآن در حدود چهارصد سال پیش ترجمه شده بوده است.

ترجمه کامل همین متنی است که پس از انقلاب چین انجام شده. قرآن بعربی در سال ۱۳۱۳ قمری درسی جزء در چین طبع شده بود. چندین نوع رساله خاص آموزش نماز به خط عربی در چین به طبع رسیده بود.

انجمن اسلامی معلمان پکن اکنون در محلی است که سابقاً محل مدرسه دینی بوده است. نمای بنا به مساجد هندی شباهت دارد.

رئیس انجمن به نام حاجی محمدعلی گفت که ما اصطلاحات فارسی را در آداب دینی خود نگاه داشته ایم و این اصطلاحات از راه ماوراءالنهر به این صفحات آمده است مانند: نماز بامداد، نماز پیشین، نماز دیگر...

علمای دینی این خطه، در گذشته فراگرفتن فارسی و زبان عربی را برای تعلیم و تعلم لازم می دانسته اند. مدرسه دینی جدید در ۱۹۵۵ تأسیس شد اما در دوره انقلاب فرهنگی متوقف بود. به تازگی انجمن اسلامی به تجدید حیات آن مدرسه اقدام کرده است. تعداد دانشجویان این مدرسه قبل از انقلاب ده نفر بوده. چهار



نقشی که پشت سرشستسنگان (علمای انجمن اسلام، زیچنگ استاد فارسی، محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار) دیده می‌شود قطعه خطی است به اسلوب نقاشی که بنا به گفته اعضای انجمن کلمه یا مصطفی است و خطاطی چینی نقش کرده است.

مدرس مصری هم به چین آمده بودند. دوره تحصیلات درین مدرسه چهار سال بود. فارغ التحصیلان مدرسه پس از اكمال تحصیلات به کار امامت مساجد در بلاد چین می پرداختند.

از میان استادان آنجا ابراهیم را که استاد تاریخ اسلام دیدیم. از مطالعات خاص او تحقیق در روابط مذهبی میان چین و ایران است. می‌گفت که در این زمینه تالیفی دارد که در چند فصل است. خلاصه‌ای از سخنانش را که معجلاً ضبط کردم چنین است.

چنین است.

کتاب مناسبات ایران و چین

فصل اول مناسبات میان چین و ایران از ۲۰۶ ق.م. الی ۶۱۸ میلادی (یعنی دوره سلسله هان چین و اشکانیها) است. چینها درین دوره مملکت ایران را Inshi می گفته اند. اما از قرن سوم میلادی نام ایران میان چینها به Po-Si بدل شد و این صورت معمول تر بود. ولی Prass هم گفته شده است. طبق تواریخ چین، اولین مراوده چین با ایران در زمان امپراطور هان وو Han-vu بود. اوسفیری به نام سانگ چن Sang-Chen بممالک غربی چین فرستاد. سفیر در سال ۱۳۸ قبل از میلاد به مدت ده سال در مأموریت بود. این سفیر بود که اولین بار نام اشکانیان را به چین رسانید. همین شخص در سال ۱۱۹ قبل از میلاد مجدداً به همان نواحی که قبلاً سفر کرده بود مسافرت کرد. در تواریخ آمده است که شاه اشکانی در بازگشت سفیر، بیست هزار نفر را به استقبال او فرستاد.

فصل دوم رساله به مناسبات میان چین و ارمنستان در عصر ساسانی اختصاص دارد.

روابط چین و ایران در قرون هفتم تا دهم میلادی قسمت سوم رساله است. درین دوره بیشتر تجار بودند که به چین مسافرت می کردند. اسلام در همین دوره به چین وارد شد. در سال ۳۱ هجری بود که عثمان سفیری از راه دریا به چین فرستاد. این مطلب در اسناد رسمی چینی که در قرن دهم چاپ شده بود ضبط است.

به مناسبت آنکه در آن عصور تجار و صرافان توانگر ایرانی زیاد به چین می آمدند یکی از شاعران چینی (میان ۸۱۵ تا ۸۵۸ میلادی) ضمن شعری سروده است: «در ایران هیچ تهی دست نیست». درین دوره بین دو بندر سیراف و کانچو رفت و آمد زیاد بود.

سیراف در تلفظ و ضبط کتب چینی بصورت silovi دیده می شود. تجار سیرافی در میان چینیان شهرت بسیار داشتند. تجار ایرانی از چین، بیشتر عود و دارو و سنگهای قیمتی می خریدند. سکه های ساسانی که در مناطق مختلف چین مثل هنان، سین جان، کانجو، سن شی، ترکستان پیدا شده است همه یادگار از همان سفرهای تجار ایرانی است.

در قسمت چهارم کتابم از سالهای ۹۰۷ تا ۱۳۶۸ میلادی که به دوره سلسله‌های سونگ و یوئن مرتبط است سخن می‌گویم. شاعر معروف چین لی شین Li-shin - که گفتیم پدرش ایرانی بود درین دوره زندگی می‌کرد. خواهر شاعر با نام چینی - Li-sen-chen - با شاهزاده‌ای در ولایت سی چوان ازدواج کرد. قسمتی از اشعار شاعر که در وصف مناظر طبیعی استان سی چوان است در سال ۱۶۰۲ به طبع رسیده. او کتابی هم در طب تألیف کرده بود. چینیها او را «لی پوس» می‌گفته‌اند، یعنی لی ایرانی (فارسی).

ما معتقدیم که درین قرون بعضی واژه‌های چینی به ایران رفته است مثل پایزه (در چینی paizeh) و چاو، همانطور که صنایع کاغذسازی و چینی سازی هم از چین به سرزمینهای غربی رفت.

در قرون چهاردهم تا هفدهم - دقیقاً سالهای ۱۳۶۸ - ۱۶۴۴ میلادی - یکی از بزرگترین واقعه‌ها آن بود که یک چینی مسلمان به اسم «زن‌خه» با یک کاروان کشتی هفت بار به طرف مغرب سفر کرد و چندبار به هرمز وارد شد. در همین دوره از ارتباط چین با اصفهان اطلاعاتی ذکر شده است. نام اصفهان در منابع چینی این قرون بصورت - I-si-fu-han - ضبط شده است و می‌دانیم سفیری از ایران به چین آمد که شیرو بربا خود ارمغان آورده بود و پادشاه چین در قبال آن نقره و طلا به پادشاه ایران فرستاد.

در سال ۱۴۸۳، سفرائی از اصفهان و سمرقند با اسب تازی و شمشیر و حریرهای ایرانی به دربار چین آمدند. همیشه حریر ایرانی در چین بسیار گرانبها و تحفه بود. آنچنان که به هنگام وارد شدن تحفه‌هایی ازین دست آنها را با هفت اسب که نشانه اعزاز تمام بود حمل می‌کردند.

در تاریخ سلسله چینی مینگ نوشته‌اند که عده‌ای چینی در قرن پانزدهم به شیراز و کرمان رفته بودند. نام کرمان را در منابع چینی Ji-ar-man نوشته‌اند. اینجا ناچار به یاد باستانی پاریزی افتادم که قطعاً ازین نکته صدبار فخر بریزدیه‌ها و آملیه‌ها خواهد فروخت. درین مراوده چینیها مشک و چینی می‌فرستادند و ایرانیان پوست حیوانات گرانبها.

ارسال ابریشم چین از راه ایران موضوع خاص فصل ششم است. جاده ابریشم که از شهر سیان شروع می شد در چین دو شاخه داشت و در ایران به یک راه تبدیل می شد. ورود ابریشم چین به ایران ازین طریق موجب ترقی صنعت حریربافی ایران شد. در اواخر عصر ساسانیان بود که ایرانیان هنر پرورش کرم ابریشم را آموختند و پارچه هایی می بافتند که بسیار ظریف و گرانبها بود و آن بافته ها در چین خواستار وافر داشت.

* * *

انگور و یونجه و انار و گردو، اسفناج از گیاهانی است که از ایران به چین آورده شد. نام اسفناج در چینی سبزی فارس *po-sa* است. انار در چینی دو کلمه دارد: یکی *shirio* است یعنی میوه شاشی (که طبعاً از چاچ، تاشکند آمده است)، و دیگری *An-shirio* یعنی میوه اشکانی. از امتعه چینی ماده ساختن باروط (برف سفید)، قلع، دارچین، زنجبیل، ریوند چینی، به ایران برده شده است.

چوگان بازی را چینیان از ایرانیان فراگرفتند. منظره ای از چوگان بازی در نقاشی دیواری مقبره یک شاهدخت چینی که از اواخر قرن هفتم میلادی است دیده می شود. امپراطور مینگ خوا از سلسله تانگ در قرن هشتم به این بازی بسیار علاقه داشت.

ایرانیات در انجمن اسلامی پکن

در انجمن اسلامی پکن، دو قطعه چینی قدیمی بسیار زیبا دیدم که در جعبه آینه نگاهداری می شود و چون بر آن دو قطعه کلماتی به خط و زبان فارسی نقش شده بود بی اختیار خواهش کردم که از جعبه آینه به در آورند و اجازه بدهند عکس از آنها بردارم.

یکی از آنها «جاقلمی» است، نه مانند قلمدانهای ایرانی. چیزی است کنگره دار که نقاشان و کاتبان چینی قلمهای موئین خود را بر سر آن می نهند. بر یک طرف آن نوشته است «خامه» و بر طرف دیگری «دان»



باسه نغراز مدبران کتابخانه ملی



این چینیه‌ها از عصر سلاطین مینگ است و علی‌الظاهر از همان چینیه‌هاست که چینی‌سازان برای ایرانیها می‌ساخته‌اند. یعنی از همان سنخ و نوعی است که مقداری از آنها را برای سلاطین صفویه آورده‌اند و مخصوصاً مقدار زیادی برای چینی‌خانه اردبیل ساخته بوده‌اند و قسمتهایی از آنها که از تصاریف روزگار برکنار مانده به موزه ایران باستان منتقل شده است.

دیگر از دیدنیهای محفوظ در انجمن اسلامی پرده خطی است که صورت «خط نقاشی» دارد. این قطعه صورت «یا مصطفی» است که نقاشی چینی آن را به اسلوب «خطنقش» رایج در چین کتابت و بهتر بگوئیم تصویر کرده و عبارت و کلماتی هم به عربی و به خط زیر در اطراف آن نوشته است. گفتند که این پرده از آن یکصد سال پیش است. مشاهده این پرده مرابه‌یاد قطعه‌ای انداخت که محمد احصایی از «ن والقلم» به اسلوب «خطنقش» نوشت و اکنون بر دیوار یکی از تالارهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آویخته است.

کتابهای فارسی و عربی چاپ قدیم چین

- در کتابخانه انجمن تعدادی از کتابهای فارسی که در قرن گذشته در چین طبع شده است نگاهداری می‌شود و عبارت است از:
- کیمیای الفارسیه: تألیف حاج محمد نورالحق بن لقمان الصینی. این کتاب در تعلیم زبان فارسی و عربی به مبتدیان است (طبع سال ۱۸۹۵).
 - مهمات المسلمین در شش ارکان ایمان (طبع سال ۱۸۹۴).
 - مجمع البحرین که باز از تألیفات حاج محمد نورالحق بن لقمان الصینی است و حاوی کتابهای الفصل در ایمان و تفضیل الایمان است.
 - عمدة الاسلام. دو جزوه (طبع سال ۱۸۹۷).
 - رباعی حاوی توبه الاغیار و توبه العجائب و کیفیة خواجه الختم و برات شعبان (ادعیة عربی) (طبع سال ۱۸۹۴).



در اینجا یادداشت می‌کنم که نسخه‌ای خطی (در سه جلد) از اوائل قرن

اینگری گلدانی است که بر آن باین مصراع خوانده می شود:

«هر کسی نازد بچیزی من بتوانم بتو.»

گلدان با خط فارسی



سمت روی جاقلمی

یکی از آثاری که نمودار

نفوذ زبان فارسی است



سمت پشت جاقلمی

قسمت تحتانی جاقلمی



هشتم هجری به خط یک کاتب ختنی دیدم و آن کتابی به نام کافی در فقه است و رقم کاتب چنین ضبط شده: «... سعدالله بن محمد بن مشرف السبهبسالاری عرف سعدی بن حمید منجم بن ایمر (کذا) حاجب الختنی... سنة ۷۱۹.

تم الكتاب وربنا محمود وله المكارم والعلی والجود
وعلى النبي الهاشمی تحية ما احضر ربحان وافرق عود

* * *

يا من رأى خطی ولم یرنی سلام علیک عدید الرمل والحجر
الله یجمعنا فی دار جنة وبالسلامة امصانا من السقر

دیوار چین

عمده قصدم آن است که درین یادداشتها به مناسبات مربوط به روابط ایران چین پردازم ولی چون دیوار چین برآستی دیدنی است و یادش در افواه ایرانیان ساری شده و جای جای در کتب فارسی ذکرش آمده است کلمه ای چند درباره آن می نویسم. مخصوصاً ازین نظر که ایرانیان در عصر ساسانی دیواری استوار برای پیشگیری هجوم هیاطله و ترکان ساخته بودند. یعنی کاری کرده بودند همانند چینیان. دیوار چین در قرن چهارم پیش از میلاد ساخته شده و علتش آن بوده است که قبیله مهاجمی به نام «شون نو» به شهرهای چین هجوم می آورده و زندگی و آسایش چینیان را مختل می کرده اند. احتمال می دهند که شون نو «تاتارها» بوده اند. در آغاز، دیوار یکسره و پیوسته نبود. قطعه قطعه ساخته شده بود. در قرن سوم قبل از میلاد یعنی در دوره ای که سلاله های چین متحد شدند دیوارهای تکه تکه را به هم پیوستند.

طول دیوار در مجموع در حدود شش هزار کیلومتر است (یعنی به اندازه شش برابر فاصله میان تهران و کرمان) و بلندی آن در اکثر مواضع هفت متر. عرضش به اندازه ای است که ارا به روست.

مصالح عمده و اصلی که در دیوار به کار برده اند قطعات سنگ تراشیده است و نیز آجرهای بزرگ که به رنگ سیمان است. تصور نخستین بیننده آنست که

سیمان است و کار تازه.

آجرهایی که بر کف دیوار فرش شده است درست هم اندازه آن آجرهای بزرگی است که تا سی چهل سال پیش در تهران می ساختند و معمولاً کف حیاط و ایوان خانه ها بدن پوشش می یافت و به آنها «خطائی» گفته می شد و باید آن را یکی دیگر از مظاهر اقتباس ایرانیان از مدنیات چینیان دانست.

دیوار چین از عجائب سبعة عالم بوده است و هست و بهمین علت بوده است که چینیها خود مثلی عالی درباره آن دارند. می گویند هر کس به دیوار چین نرسیده باشد قهرمان نیست.

متشابهات مدنی

بهنگام عبور از آبادیهایی که میان راه پکن به دیوار چین بود چشم و ذهن متوجه زندگی مردم بود. آنچه را که میان تمدن چینیها و خودمان مشابه یافتیم قابل ضبط دانستم می نویسم تا محققان مطالعات اجتماعی به دیده تحقیق در آنها بنگرند:

□ زنان و پیرمردان به هنگام بیکاری دم در حیاط و کنار دیوارها می نشینند.
□ خانه های قدیمی دارای درهایی است با گل میخ و حلقه و کوبه و حتی «کلون».

□ لبه دیوارها برای حفاظت از باران گاه گل شده است.
□ سکوهای سنگی در دو طرف در بسیاری از خانه ها نصب است.
□ برای اینکه اگر در خانه باز می ماند اندرون خانه دیده نشود دیوار کی پیش در می سازند تا مانع دید اغیار باشد.

□ مغازه ها به وسیله «تخته» بسته می شود بمانند همان تخته هایی که در قدیم الایام در بازارهای ایران مرسوم بود و هنوز بندرت در بعضی از دهات ما باقی مانده است.

□ چسباندن کاغذهای خطی یا چاپی حاوی عباراتی برای خوشبختی صاحب خانه، یا کلمات بزرگان بر در ورودی خانه ها (بمانند قطعات کاشی نصر من الله و فتح قریب و نظائرش که بر سر در خانه های ایران نصب می کنند). این

اوراق را بیشتر بمناسبت اول سال، جشن تولد، اعیاد می چسبانند. اول سال چینی در ماه فوریه است و هر سال چند روز پس و پیش می شود.

سفر چین زلف...

برای دیدار از دیوار چین سفری را که گرم بود و خسته کننده گذراندیم. دانش پژوه خسته شده بود. گرمای شلجی زا او را کلافه کرده بود.

در راه بازگشت با آقای زینگ صحبت را به ادبیات فارسی کشانیدیم. در این میان خودش موضوع ترجمه کتاب تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق را عنوان کرد. متن کتاب را به همراه آورده بود و پرسشهایی راجع به بعضی از مواضع آن می کرد. خیلی ازین کتاب خوشش آمده است.

ضمناً گفت هفت نفر از محققان رشته ادبیات فارسی برای دوره مفصل «دائرة المعارف ادبی جهان» که در دست تألیف است به نوشتن مقالات مشغول اند. گفت که قسمت ایران باید چهل هزار کلمه بشود.

از و پرسیدم از میان متون مهم ادبی فارسی کدامها به چینی ترجمه شده است.

گفت معدود.

پرسیدم کدامهاست.

گفت: قسمت رستم و سهراب شاهنامه از روی ترجمه روسی به چینی درآمده و گفت تمام متن گلستان سالها قبل ترجمه شده است و گفت ترجمه مقداری از غزلیات حافظ زیر چاپ است و گفت که یکی از همکارانم به ترجمه بوستان مشغول شده است.

پرسیدم از آثار ادبی معاصر کدامها ترجمه شده؟

گفت گزیده های دیوان ملک الشعرای بهار و داستانهای کوتاه صادق

هدایت.

چون زینگ نسبت به شعر فارسی علاقه مندست و اشعاری را که در کتاب تاریخ ادبیات شفق مندرج است به چینی ترجمه کرده است و اغلب بر مشکلات

آنها پی برده، به او گفتم من یک بیت شعر که به سرزمین چین اشارتی دارد می خوانم. اگر توانستی آن را معنی کنی می توانم بگویم که تمام شعرها را درست ترجمه کرده ای و آن این بیت است:

شبی اگر سفر چین زلف خواهی رفت
 ز راه بندر سورت برو که مهتاب است

طبعاً نتوانست. زیرا کلید فهم معنای شعر در کلمه سورت نهفته است که نام بندر معروفی بوده است در هندوستان و ایرانیان از راه دریائی آنجا به چین می رفته اند. ضمناً شاعر با کلمه «سورت» بازی کرده و مرادش کلمه «صورت» بمعنای چهره بوده است که تناسبی زیبا با زلف در مصراع اول دارد.

دخمه پادشاهان

این دخمه عجیب و باشکوه در دل تپه ای پنهان مانده، و سالهای درازی بوده است که کسی از وجود آن خبر نداشته است. تا اینکه کارگری به هنگام خاک برداری به نشانه ای دست می یابد و چون به کنجکاوی آنجا را می کاود به در سنگی عظیم دخمه می رسد. از آن هنگام حفاریات محلی آغاز می شود و تا سال ۱۹۵۸ می کشد.

دخمه را در سال ۱۵۸۴ میلادی ساخته اند. چینیان کنونی محاسبه کرده اند که نیروی شصت و پنج میلیون آدمی در مدت شش سال برای برپا ساختن این مقبره مصرف شده است. این مطلب را برتابلویی نویسنده و بر دیوار مقبره آویخته (یعنی روزی سی هزار نفر).

برهمان تابلو نوشته اند پیشینیان ملت چین هشت میلیون «لیان» نقره صرف کرده اند. صرف این مقبره کرده اند، که هر دروازه لیان مساوی است با یک «جین» و «جین» به اندازه نیم کیلوست. سلسله مینگ در عهدی چنین خرجی کرده است که درآمد سالیانه سرزمین چهار میلیون لیان بود.

چینیان کنونی این دخمه شکوهمند و بسیار دیدنی را از گردوغبار قرون پیراسته و آراسته اند و درش را بر روی چینی و غیرچینی گشاده اند تا چینیان ببینند

که گذشتگان با سرمایه ملی چه می کرده اند و غیرچینیان به دیدنیهای گذشته چین بیایند. اما امروز برای چینیها سرمایه ملی و مایه درآمد عمومی است.

درحالی که راهنمای دخمه برای ما از همین مطالب برمی گفت و قصه گذشته می سرود من با خود می اندیشیدم که آن پادشاه جاه طلب از خود راضی که چنین سرایی برای روزگاران نیستی خود برافراشت و چنین جلال و شکوهی بدان از سنگهای مرمر و به اسلوبی استوار داد قصدش آن بود که جبروت او پایا و ماندگار بماند و چنین هم شده است! مردم چین و سیاحان از اکناف عالم بدین دخمه می آیند و پولی می دهند و از آن دیدن می کنند. پس چینیان ناگزیر از آن اند که به دقت و پاکیزگی به نگاهبانی آن پردازند تا مردم امروز چین بتوانند روزهای تفریح و تفریح خود را در آن بگذرانند.

مسافتی مانده به در دخمه مجسمه های سنگی بزرگ از حیوانات در دو سوی جاده ای که به دخمه می رفته است نصب کرده بودند که هنوز پابرجاست... به گفته شاعر سر «دخمه کردند سرخ و کبود».

مؤسسه مرکزی ملیتها

به مناسبت آنکه در چین اقوام مختلف «دیرینه فرهنگ» زندگی می کنند مؤسسه مرکزی ملیتها را در سال ۱۹۵۱ به وجود آورده اند. مرکز این مؤسسه در باغ بزرگ و باصفایی است. در دوره انقلاب فرهنگی، این مؤسسه بسته شده بود و از سال ۱۹۷۲ دوباره جان گرفت.

منظور از تأسیس این مؤسسه تعلیم دادن افراد ملیتها و زبانهای متعددست تا بتوانند تخصص اکتسابی را در خدمت قوم خود بگذارند.

رئیس مؤسسه گفت در چین پنجاه و پنج قوم و ملیت وجود دارد. از میان آنها دانشجویان پنجاه و دو ملیت در مؤسسه تحصیل می کنند.

مؤسسه دارای هشت شعبه است: تاریخ، علوم سیاسی، زبانهای ملیتها، زبان چینی، هنر، ریاضی، علوم، مدیریت. فعالیتهای مؤسسه تعلیماتی است و تحقیقاتی، و در زمینه تحقیقات بیشتر به تحقیق در تاریخ و زبان و مردمشناسی اقوام

دو نمونه از مجسمه‌های حیوانی و افسانه‌ای که در راه دخمه هست



دو نمونه از مجسمه‌های حیوانی و افسانه‌ای که در راه دخمه هست



برای دیدن این مجسمه‌ها باید از راه دخمه عبور کنید. این مجسمه‌ها در طول راه دخمه قرار دارند و به شما نشان می‌دهند که در گذشته چگونه زندگی می‌کردند. این مجسمه‌ها از سنگ تراشیده شده‌اند و بسیار زیاده‌اند.

می پردازند. تعداد دانشجویانش حدود دو هزار و دو یست نفرست. و هیأت علمی آن پانصد عضو دارد. گفتند که نظیر این مؤسسه در شهرهای مهم دیگر هم هست.

* * *

در حین گردش و دیدار، دانشجوی جوانی کنجکاوانه به ما نزدیک شد و چون دریافت که ما فارسی زبانیم گفت که من تاجیکم. البته با دشواری به فارسی حرف می زد. گفت که پدر و مادرش بهتر و روان تر از و صحبت می کنند. سیاست احترام گزاردن به آداب اقلیتها درین مؤسسه رعایت می شود. بطور مثال تالار غذاخوری اقوام مسلمان از تالار غذاخوری ملل دیگر جداست و در مواقعی که مسلمانان جشن خاصی داشته باشند، وسایل و مکان خاص در اختیار آنها می گذراند.

پیش از انقلاب فرهنگی بیست و چند زبان درین مؤسسه آموخته می شد و اکنون زبانهای تبتی، مغولی، کره ای، قزاقی، ترکی قدیم، او یغوری تدریس می شود. قصد دارند که قزقیزی را نیز تدریس کنند. وقتی توضیحات مدیران مؤسسه به اینجا رسیده بود پرسیدم چه زبانهایی طبق قانون رسمی است.

مدیر مؤسسه گفت در قانون اساسی چین پنجاه و شش ملت به رسمیت شناخته شده ولی زبانهای تبتی و مغولی و کره ای و او یغوری و قزاقی رسمی است. در قرائتخانه خاص روزنامه ها، روزنامه های او یغوری و قزاقی که به دو خط عربی و لاتین (البته با علائم لازم) چاپ می شود دیده شد. ولی جوانها آن روزنامه ای را می خوانند که به خط لاتینی است.

این مؤسسه میان جوانها فکر همجوشی و هماواری چینی را نشر می کند و طبیعی است که عاملی است اساسی در چینی کردن ملل مختلف. قزاقی و یغوری به این مؤسسه وارد می شود و زبانهای دیگر مانند تبتی و مغولی می آموزد، ما همه با روحیه فرهنگی چینی از آنجا برمی آیند.

* * *

به سوی سیان

امروز که بیستم خرداد ۱۳۵۹ است به سمت سی یان (سیان) Si-An که پای تخت استان سین چی Sin-Chi (یاشین سی) است حرکت کردیم. این شهر معتبر و مهم همانجاست که هیون تسانگ سفر تاریخی خود را از آنجا آغاز کرد، سفری که به هند رفت و از آن دیار کتب مقدس بودائی را به هدیه آورد.

بسیاری از نقاشان قدیم و مهم چین تصویر این زائر معروف را در شمایل‌ی نقش کرده‌اند که کوله‌باری از اوراق کتب مقدس بردوش می‌کشد. «سی یان» در ازمنه قدیم به «چانگ آن» معروف بوده است و نیز به «شی جینگ»، شهری است که بیش از یک میلیون جمعیت دارد و آثار و نفوذ مذهبی بودائی، یهودی، نسطوری و اسلام در آن باقی است.

جنگل کتیبه

از دیدنیهای این شهر موزه تاریخ است. در قسمتی از آن که به Bei-ling عنوان و شهرت دارد مجموعه‌ای عجیب و غریب از کتیبه‌های سنگی و فلزی راجع کرده‌اند. معنی «بای لینگ» به فارسی «جنگل کتیبه» است. در میان کتیبه‌های سنگی سیاه‌رنگ، کتیبه‌ای است بزرگ که بر پشت سنگ پشتی نصب شده و از سال ۱۸۸۱ میلادی است و ارتباطی مختصر با ایران دارد. نوشته کتیبه مربوط است به مسافرت مبلغی نسطوری به نام جین (?) که از شامات و از راه ایران به چین آمده است. مقداری از عبارات این کتیبه به خط سریانی است.

تعداد کتیبه‌هایی که درین معبد موزه شده گرد آورده‌اند حیرت‌آور است. از قرون مختلف است و به اشکال مختلف: سنگ قبر، لوحه دینی، مکالمات کنفسیوس، سخنان حکیمان، شعر و یادگارها. قسمتی ازین سنگ نبشته‌ها «دست‌تراش» خوشنویسان چینی است و باید ناگفته نگذشت که قطعه نویسی به خط خوش (با قلم مو، بر کاغذ و پارچه و یا به شکل حجاری بر سنگ) از هنرهای

رایج همه قرون در چین بوده است و هنوز هم هست.

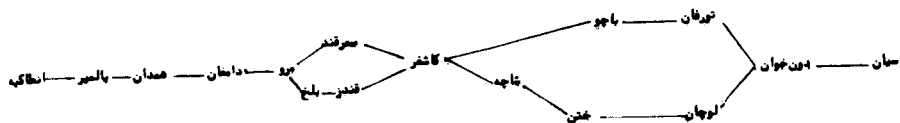
موزه شهر

درین مجموعه دو لوحه دیدم که نقشه کاخهای مشهور ساخته سلاطین چینی همعصر پادشاهان ساسانی است. اما این نقشه ها را میان سالهای ۹۶۰ تا ۱۲۷۹ کشیده اند برای نشان دادن وضع قصور در سنوات مذکور. نقشه ها از حیث ترتیب رسم کشی چندان دور نیست از آنچه امروزه مرسوم است.

در غرفه سلسله تانگ (۶۱۸ تا ۹۰۷) مجسمه ای سفالین و لعابدار از یک شتر و ساربان (در دو قطعه) گذاشته اند که از مقبره ای کشف شده است. قیافه ساربان با ریش و مسبیل و نوع لباسش به لباسهای ساسانی می نماید. در همین غرفات چند مجسمه گلین هست که قیافه صورتها و لباسها شبیه به ایرانیان است. موزه داری می گفت که این مجسمه ها را از آن ساربانان قافله ابریشم دانسته اند.

مسیر جاده ابریشم در نقشه ای که به دیوار آویخته شده بود چنین رسم

شده بود.



در همین غرفات یک خشت مانند به اندازه خطائی (۴۰ × ۴۰) گذارده اند که کتیبه قبری است که بر آن عباراتی به خط پهلوی در شش سطر دیده می شود. این کتیبه درست از سال پانزدهم سلطنت Xiantong در سال ۸۷۴ میلادی است. دانشمندی که این کتیبه را خواند و معرفی علمی از آن نوشت گ. ایتو ایرانشناس پهلوی دان ژاپونی است. او مقاله خود را در نشریه انجمن تحقیقات آسیای غربی و شمالی دانشگاه کیوتو (شماره ۱۳ سال ۱۹۶۴) منتشر کرد و براساس آن خانم بدری قریب استاد دانشگاه تهران، ترجمه متن کتیبه را به فارسی در مجله سخن سال ۱۵ (۱۳۴۴): ۱۱۷۷-۱۱۷۸ به اطلاع علاقه مندان ایرانی

رسانید.

کتیبه مورخ سال ۸۷۴ میلادی، سنگ قبر شاهزاده خانمی ایرانی به نام «ماسیش» از خاندان «سورن» است که در زمان سلسله تانگ به چین رفت و به همسری یک چینی درآمد.

آقای ایتوپس از سالی در مقاله خود تجدیدنظر کرد ولذا خانم قریب مقاله دیگری در باره کتیبه در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران جلد ۱۴ (۱۳۴۵): شماره اول صفحات ۷۰-۷۶ انتشار داد و مجدداً ترجمه منقح تر کتیبه را با عکس آن به چاپ رسانید.

متن نگاره کتیبه چنین است به ترجمه خانم قریب:

— این انوشروان شاهزاده خانم ماسیش دختر انوشروان.

— سردار سوار سی زین سی از [خاندان] سورن به سال ۲۴۰ انوشروان

— یزدگرد سال ۲۶۰ سلسله تانگ و سال پانزده همه پیروزگر.

— خدای بزرگوار سن تن و ماه سپندارمذ و روز سپندارمذ [مطابق] ماه

جن مین در ۲۶ [سالگی] درگذشت و جایگاه او با هرمزد.

— امشاسپندان [در] گروتمان جهان برین باد درود.

مسجد سیان

مسجد بزرگ سیان یکی از مهمترین آثار تمدن مسلمانان چین است. از حیث نقشه و طرز ساختمان شبیه دیگر معماری های چینی است و فرق اساسی با قصور و سراهای مجلل ندارد. مرکب است از چند ساختمان جدا جدا و باغچه باغچه، همانند با معابد چینی. ساختمانهای سراسر از چوب است با نقشهای هندسی و دهن اژدر و رنگهای زرد و آبی و سبز تند.

درین مسجد چند کتابه سنگی هست. من عجولانه به تبعیت از ذوق گورنگاری و باوجود کم بودن فرصت به نقل مطالب آنها پرداختم. دانش پژوه را هم درخواندن آنها به کار گرفتم و معذرت خواه شدم که صحبتش را با امام مسجد قطع کردم.



نمونه‌ای از کارت پستال معارف اسلامی

یکی از کتیبه‌ها متضمن اطلاعاتی در خصوص تاریخ بنای مسجد (سال ۵۸۹)، و نام دای مینگ خان پادشاهی که در عهد او مسجد را ساخته‌اند. کتیبه به خط نسخ است و به زبان فارسی و حاوی قصیده‌ای که شاعری در تاریخ بنای مسجد و مدح آن پادشاه سروده است. این کتیبه یادگار و نگهداری است از نفوذ زبان فارسی در چین و دوران دراز ماندگاری آن در آن سرزمین، و این است متن آن:

«به حکم نص قاطع ربانی و برهان ساطع صمدانی که انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و حدیث نبوی و کلام مصطفوی که من یعمر بیت الله یمر الله بیته فی الدنیا والآخره هر صاحب دولتی را که دیده بصیرت او به نور فاعتبروا یا اولوالابصار منقور و چشم بصارت او به کحل یهدی الله لنوره من یشاء مکحل باشد نزد او اظهر من الشمس و این من الاعمس خواهد بود که بهترین خیرات و مفیدترین مبرات بنای مساجد و عمارت معابد است. چنانچه منطوق این حدیث که

«برگردان» نگاره مسجد سیان قسمت اسم «دای مینگ خان» برای نمودن شیوه خط یادگاری از مسجد کتیبه عربی سردر ورودی مسجد



"برگردان" نگاره در مسجد سیان قسمت اسم "دای مینگ خان" برای نمودن شیوه خط



یادگاری از مسجد کتیبه عربی سردر ورودی مسجد

من بنی الله تعالی مسجد «بنی الله له بیتا» فی الجنة هم برین شاهد است و این سعادت مقبولان بارگاه احدی و مخصوصان درگاه محمدی را روزی گردد، چنان که در این مدت در عهد این پادشاه سکندر بخت فغفور تخت، برافرازنده اعلام شاهی، برافروزنده انوار پادشاهی.

چاکر درگاه او خسرو جم اقتدار بنده فرمان او قیصر خاقان تبار
از هنرش گاه رزم و زکرمش روزبزم رستم دستان خجل حاتم طی شرمسار
باقی و پاینده باد دولت دای مینک خان مملکتش بر دوام، سلطنتش برقرار
این سعادت و دولت و این توفیق و هدایت بنای چنین مسجدی قرین حال و
ذخر مال کسی شد که کفیل مصالح اهل اسلام و مرجع و ملاذ انام است. گشاینده
ابواب خیر و احسان، بنا نهنده آثار بَر و امتنان، مرتب لسادات و العلماء، عون
الضعفاء والغرباء، المنظور بالنظر الملک المنان، عمره الله و عقباه عمر کما عمر.
بنا نهاد به تأیید حضرت متعال عمارتی که ندارد چو کعبه شبه و مثال

چنانچه این قصیده از این شکسته در وصف آن واقع است:
این عجب گردیده باشد در بسیط روزگار
دیده گردون چنین الوان گردون اقتدار
هذه جنات عدن فادخلوها خالدین
می کند هر دم ندائی هاتفی در هر دیار
روشنائی می برد هر شام از قنديل او
شمع روشن نور عالمتاب این نیلی حصار
بر سرش خورشید گردان است و از آن دایماً
تا نبینند آفتی ناگه ز چشم روزگار
با وجود شمس سقف ز راندودش فلک
گشته است از آفتاب خویشتن بس شرمسار
ای که زر می جوئی از حق اندرین محراب حق
کاندرین محراب حاجتها ازو شد بی شمار

ای شنیده وصف جنت شو برین در معتکف
 زان که این منزل نموداری است از دارالقرار
 قدسیان بر روی صحن او ز دیده آب زن
 حوریان جاروب کش با گیسوی عنبرنثار
 رب انزلنی دعا آمد زخیر المرسلین
 واندیرین مسجد ملایک را یکایک زافتخار
 پایه رفعت نهد بالاتر از کرسی خطیب
 تا برین منبر بگوید مدح شاه کامکار
 بانیش چون روز اول رب وفق گفته بود
 لاجرم توفیق ربانی مراورا گشته یار
 فرش اتمامش فکنده صدق نیت چون گذشت
 هشتصد و پنجاه و نه از هجرت صدر کبار
 خدمت او(؟) نه یک مسجد عمارت کرده است
 ساخته معمور بیشک کعبه دل صد هزار
 کرده است کاری که فرع دولتش را اصلها
 ثابت فی الارض خواهد دائماً از کردگار
 پاسبانش مسجد اقصی است اندر آسمان
 تا زمین کعبه و بیت الحرام است پایدار
 آنچنان... (ریخته) ابراهیم کعبه مانده است
 ... (ریخته) ازین مسجد بماند یادگار
 چار رکن او که دارد رتبت ارکان دین

بر مثال چار برج کعبه بادا استوار

فی شهر جمادی الاخر سنة سته (کذا) و خمسين و ثمانمائة. کبارائمه در آن
 تاریخ که در حیات بودند چون شیخ الاسلام نظام الدین حیدری و مولانا محمد نانک
 جونی و مولانا شرف الدین و مولانا شمس الدین و مولانا یوسف و مولانا قاسم و
 مولاصافی و امیرعین الدین و امیرناصر و مولاعمر و مولاهانی و مولاعثمان و

مولا حاجی و مولا درویش و مولا خواجه و مولا ابراهیم و مولا حسن بن حسین... (ریخته)
و مولا رمضان بن اسماعیل و مولا اسماعیل و مولا منصور کاتب و مولا رجب و
مولا رمضان بن فضل الله.»

* * *

تمام سطح پشت این کتابه به خط چینی است حاوی مطالبی در همین
زمینه کتابه فارسی.

کتیبه دوم مورخ به سال ۹۲۸ هجری است به زبان عربی و حاوی اطلاعی
در خصوص تعمیر آن به وسیله نظام الدین در سال مذکور متن آن چنین است:
(بعد از چند سطر آیات قرآنی)

... قد عمر هذه المساجد فی الازمنة الماضية سيد امير اجل اعز اعلم افضل اسمه
الشریف دای مینک خانک نورالله مرقده و عمرها الامام، العالی رئیس الانام،
هادی الاسلام، مبین الشریعة والاحکام، نظام الملة والدين مع اجمعين من المسلمین رحمہ
الله الماضی و ادام شرف الباقي من هجرة النبوية المصطفوية سنة ثمان و عشرين و
تسع مائة.

بدستور الامراء العطاء اتم الله بناء المعالی بدعاء المسلمین المخلصین سلامه و
سعاده الى آخرها تمامها... قال الفقير الداعي حافظ بن مولانا قل محمد القمجنونی و
غفرالله له ولوالديه.

نسبت این شخص را الفمجنوبی هم می توان خواند. هر چه پرسش کردم، نظر
کنندگان بر کارما، شهری را که این کلمه باید نسبت بدانجا باشد نمی شناختند.
ولی واضح است که نسبتی است به یکی از شهرهای چین در قرن دهم هجری.
این هر دو کتیبه بر پایه ای سنگی بصورت عمودی در دالان مسجد قرار دارد
و بر پشت هر دو مطلب، کتیبه خط چینی نقر شده است.

اینک که به چاپ این یادداشتها پرداخته ام باید یادآور شوم که در باره
بعضی از کتیبه های فارسی و عربی موجود در چین تحقیقاتی منتشر شده است که
من هنوز ندیده ام. اما از روی «ایندکس ایسلامیکوس» توانسته ام نام و مشخصات
آنها را بیابم. چون ممکن است که این دو کتیبه را پیش از ما مستشرقان فرانسوی

خواننده باشند و درباره آنها مقاله نشر کرده باشند، و چون ممکن است که خوانندگان این یادداشت بخواهند از مطالعات پیشینیان اطلاع حاصل کنند فهرست آن مقاله ها را درینجا می آورم و خود نیز منتظرم که آنها را به دست بیاورم و بدانها بنگرم.

Arnaiz- Les inscriptions arabes de Ts'ivan- tcheou. T'oung Pao. 12(1911): 677-727.

Bloch, E. - Epigraphie musulmane chinoise. RMM. 5(1908): 289-293.

Cordier, P. - Les mosquées du Yun-nan. RMM. 38(1920): 85-10.

Pelliot, P. - Les plus anciens monuments de l'écriture arabe en Chine. JA. 2ème Serie, 2(1931): 171-191.

نکته های دیگر

اغلب اصطلاحات مربوط به نمازگزارى هنوز به فارسى گفته مى شود. از آنهاست: پنج نماز بامداد، پسین، دیگر، شام، خفتن. بجای اذان «بانگ» و بجای موزن «گوینده» مصطلح است.

در تداول عامه بعضی از کلمات فارسى هنوز پایدار مانده است، ازین جمله: گوشت (با تلفظ gosht)، آب، کاسه (با تلفظ کازه) - دهان - دهان شومی (معادل بددهن)، دهان برکت.

دانش پژوه از امام مسجد پرسید در موقع طلبگی چه کتابهای درسی خوانده است.

گفت: نحو عصام الدین، مختصر المعانی تفتازانی، عمدة الرعاية، تفسیر بیضاوی، اساس العلوم مع شرح الصینی. گفت این کتاب را از روی چاپ محرم ۱۳۵۶ قمری شانگهای خوانده است.

هنوز در موقع وقوع صیغه ازدواج عبارت «قبول کردم» را بر زبان جاری می کنند. «بوسه» در موقع بوسیدن اوراق دعائی گفته می شود.

امام مسجد در نماز جماعت روز جمعه خطبه ای می خواند (به عربی). آنچه بهنگام خطبه خوانی در دست می گیرد عصایی است نظیر منتشای درویشی خودمان و همانند آن عصای کج و کوله ای که در نقاشیهای چینی به دست کنفسیوس و دیگر پیران چینی دیده می شود.

درین مسجد از کتب خطی دو جلد تفسیر زاهدی یعنی درواجکی دیدم که نسخش در چین نسبت بر سایر کتابخانه های جهان متعدد است.

در باغچه مسجد لوحه سنگی بلند بالایی به زبان عربی است از سال چهارم پادشاهی جاچینگ. مضمون لوحه مرثیه ای است درباره شخصی به نام مظفرالحق که در سال ۱۸۱۰ فوت شده است.

شبهستان اصلی مسجد بزرگ است و سراسرش را بمانند ابنیه و معابد چینی از چوب ساخته اند و چوبها را کنده کاری و رنگ آمیزی کرده اند. کتیبه هایی هم از آیات قرآن بر چوبها دیده می شود.

لوحه های ادعیه بمرسوم و سنتی که چینیان در معابد بودائی دارند بطور عمودی بر پشت مجسمه های لاک پشت سنگی نصب شده است. پیش ازین گفتیم که چینیان سنگ پشت را از جانوران گرامی و با برکت و مظهر طول عمر می دانند.

معبد شین جان و هیون تسانگ

در بیست کیلومتری سیان به دیدن معبد بودائی معتبر و تاریخی رفتیم. در همین معبدست که زائر و سیاح معروف چینی موسوم به هیون تسانگ (متوفی در ۶۴۴ میلادی) به خاک سپرده شده. بدین صورت که در شهری دیگر مرد و دفن شد ولی مریدانش استخوانهایش را در سال ۶۶۹ به این معبد آوردند.

نام هیون تسانگ را چینیان Heven Zuang تلفظ می کنند و به صورت مختلف در کتب و مراجع اروپائی آمده است. نقل آن بی فایده نخواهد بود:

- Yuan Tsang
- Yuan Chwang
- Hioven Tsang

- Hsuan Tsang

- Huan Chwang

این زائر فریفته تعلیمات بودائی میان سالهای ۶۲۹-۶۴۵ سفر کرد. از سیان به سوی هندوستان به راه افتاد و از راه تین شان ۳۳۳۳-۳۳۳۳ و کوههای سرکش هندوکش به سوی پیشاور رفت و در سال ۶۳۳ خود را به شهر قنوج در کنار رود گنگ رسانید. در آنجا معابد مهم بودائی را زیارت کرد و توانست زبان سانسکریت بیاموزد و با فلسفه بودائی بطور عمقی و تحصیلی آشنا شود.

در بازگشت به وطن خود راه پامیر و کاشغر را انتخاب کرد. ره آورد سفرش ششصد و پنجاه و هفت متن از کتب بودائی و یکصد و پنجاه قطعه از آثار عتیقه بودائی بود. هیون تسانگ گزارشی ازین سفر نوشت. مطالبی در آن هست که وضع تمدنی و معارف ایرانی عصر ساسانی را برای ما، روشن می کند از موقعی از سرزمینهای پیشاور و خاک افغانستان و کاشغر گذشته است. بعضی هم معتقدند که گزارش سفر او را دو نفر از مریدانش تحریر کرده اند. کتاب هیون تسانگ به فرانسه ترجمه و در سال ۱۸۵۸ چاپ شده است. از ایرانیانی که ازین متن مهم در تحقیقات خود استفاده کردند شادروان ابراهیم پورداود را باید نام برد.

* * *

چند بار که درآمد و رفتها از جهات مختلف شهر عبور می کردیم دیوارهای بلند و ضخیم شهر و خندقهای اساسی و رودخانه وار شهر نظرم را جلب کرد. ناچار به یاد خندقها و دیوارهای شهرهای قدیم خودمان افتادم. ولی هیچ نسبتی به هم ندارد. هیچگاه خندقها و دیوارهای شهرهای ایران نمی تواند با خندقها و دیوارهای چین پهلو بزند.

مقبره کین شی خوان

باز تلفظ اسم این پادشاه اسباب گرفتاری است. بصورتی که از دهان آقای زینگ شنیدم چین شی خوان است. در کتابچه کوچک راهنمای مقبره Qin Shi

Husang آمده است.

بهر حال در چهل کیلومتری سیان بر پا دامن کوه «لی» مقبره نخستین
امپراطور واقع است. چینیان کنونی خود در جزوه راهنما آن را Imperial Tomb و
از پادشاه صاحب قبر بعنوان First Emperor یاد کرده اند.



秦俑

شورای چین انقلابی در سال ۱۹۶۱ تصمیم گرفت که مقبره این پادشاه بطور
مختصاً حفاظت شود. به فاصله یک کیلومتر و نیم از مقبره پادشاه در زیر زمین

نهانخانه‌ای پیدا شده است که قابل توصیف است.
اهمیت این پادشاه (۲۵۹ تا ۲۱۰ پیش از میلاد) که در بیست و دو سالگی
به پادشاهی رسید، در تاریخ چین از باب آن است که دولتهای مختلف و سرکش



چین را با هم متحد کرد و تحت لیوای واحد حکومت درآورد. اوست که رسم الخط و تقویم و مقیاس وزنها و سکه را دو چین همسان/کرد. چین یکپارچه از آن روزگار در تاریخ بشری نام یافیت. این همان پادشاهی است که دیوارهای پاره پارهٔ مصالح چین را نیز به هم اتصال داد و اثری به وجود آورد که از عجائب عالم است.

پس از سالها حفریات و خدمات دیگر موزه و مقبره، هفت ماه پیش از سفر ما افتتاح شده بود. دسته دسته سیاح از اطراف عالم به دیدن آن می آیند که براستی دیدنی است و حیرت آور.



بزرگی و گیرندگی آن مخصوصاً به مناسبت مجسمه های سفالین سربازان پیاده و سوارانی است که در نهانخانه ای زیرزمینی به مساحت تقریبی سیزده هزار مترمربع (۶۰ × ۲۱۰ متر) برای ادای احترام به جسد پادشاه و برای جلب توجه دیدار کنندگان بمنظور اقرار به اهمیت پادشاه قرار دارد. هنوز قسمتهای زیادی از



مجسمه‌ها افتاده و ویران شده است. سببش را آتش‌سوزی مهیبی دانسته‌اند که در سال ۲۰۶ پیش از میلاد به دست سلسله بعدی به نام شان‌یو برای ربودن جواهرات و اشیاء قیمتی آنجا روی آورد و سقف مقبره را فروریزاندند.

آنطور که نوشته‌اند درین نهانخانه زیرزمینی حدود شش هزار مجسمه سفالین سرباز (به اندازه طبیعی انسان) نصب بوده است. چهره و لباس و آرایش موی سربازان متفاوت است. هر دسته از قومی و تباری بوده‌اند، از مللی که پادشاه آنها را بهر بقاء اطاعت خود درآورد. اغلب مجسمه‌ها رنگی بوده است.

این نهانخانه زیرزمینی به تصادف آشکار می‌شود. موقعی که یکی از دهقانان در سال ۱۹۷۴ به حفر چاهی می‌پرداخت آجرهایی از زیر زمین بیرون می‌آید و چون بیشتر می‌کاود به این مخزن «سپاه سفالین» می‌رسد.

اکنون بر سراسر نهانخانه، سقف آهنی زده شده تا از باد و باران درپناه باشد. به همت تمام مشغول مرمت مجسمه‌ها هستند و می‌گویند اگر بیست سال به همین ترتیب وقت صرف شود حفاریات و مرمت آثار خاتمه خواهد یافت. در گزارش رسمی مربوط به این اثر تاریخی نوشته‌اند که آن را هفتصد هزار کارگر به مدت سی و شش سال ساخته و پرداخته‌اند.

معبد بودائی قاز کوچک

این معبد از ساختمانهایی است که به آن پاگودا گفته می‌شود و از بقایای آثار ساختمانی مشهور سلسله مینگ است.

اهمیت این معبد در آن بوده است که یکی از تارکان دنیا در محل این معبد به ترجمه یکی از کتب مقدس بودائی پرداخت. پاگودا را در سال ۷۰۷ تا ۷۰۹ بر آن محل ساخته‌اند. تمام از آجرست در سیزده طبقه و به ارتفاع چهل و پنج متر.

* * *

دوزلزله در سالهای ۱۴۸۷ و ۱۵۵۶ در ارکان آن خللهایی وارد و دو طبقه آن را ویران کرد.



درنا

نمونه‌ای از مجسمه‌های «درنا» که در اغلب قصور و معابد چین نصب است در اینجا برای ملاحظه می‌شود. شناختن اسم اصلی این حیوان در زبان فارسی آسان نیست و بهمین ملاحظه هر جا که این مجسمه می‌دیدم به یاد دوست دانشمند خود آقای دکتر امیر حسن یزدگردی ناستاد دانشمند می‌افتادم که یک کتاب چهار جلدی با نام «درنا» در باره انواع این مرغها و تسمیه آنها در فرهنگ و ادبیات فارسی نگاشته و آن را «حوصل نامه» نامیده است و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران طبع می‌شود.

دانشگاه شمال شرقی

یکی از دانشگاه‌های سابقه‌دار چین در شهر سیان است و به دانشگاه شمال شرقی عنوان گرفته. این دانشگاه تأسیس سال ۱۹۳۷ میلادی است، پس سه چهار سال از دانشگاه تهران جوانتر است.

این دانشگاه به شعبه علوم اجتماعی و شعبه علوم طبیعی تقسیم شده است. شعبه علوم اجتماعی چهار دانشکده تئوری سیاسی، زبان و ادبیات چینی، تاریخ، زبانهای خارجی و شعبه علوم طبیعی هفت دانشکده دارد. تعداد معلمینش هشتصد و دانشجویانش سه هزار است.

دانشگاه سیزده مؤسسه تحقیقاتی دارد: شرق میانه که برای دیدن آن به اینجا آمده‌ایم، تاریخ شمال غربی چین، مؤسسه روشون (نویسنده مشهور معاصر چین)، تاریخ سلسله تانگ، تاریخ سلسله‌های چین و خان. دیگر مؤسسه‌ها مربوط به رشته‌های علوم است.

در مؤسسه شرق میانه موضوع نفت، فلسطین، مذاهب، مسائل اقتصادی از مباحث تحقیق است.

در مؤسسه تاریخ شمال غربی چین مباحث مربوط به هم مرزی با آسیای مرکزی افغانستان و مسائل ایران و تاریخ روابط با آنها مطالعه می‌شود. در همین شعبه جمعی به تحقیق به تاریخ فرهنگی و اقلیتهای ملی چین مشغولند، یعنی درباره اوغورها، قزاقها، اوزبکها، تاجیکها، قرقیزها که همه در زمره مسلمانان چین اند.

یکی از مدیران مؤسسه گفت که منابع زیادی به زبان چینی از قرن هجوم در خصوص این مردم در دست داریم و از جمله برشمرد که قسمتی از تاریخ سلسله خان به حوادث واقع شده در ترکستان چین اختصاص دارد. این کتاب مشهور تألیف شی شونگ است. دیگر از تاریخ عمومی ترکستان چین تألیف سونگ جون نام برد که در اواخر قرن هجدهم تألیف شده است. همچنین نام تاریخ ترکستان تألیف وان شون (تألیف ۱۹۱۱) را ذکر کرد.

یکی دیگر از مدیران مؤسسه گفت که در سالنامه‌های چینی اطلاعات مبسوطی درباره جاده ابریشم می‌یابیم که بسیاری از نکات آن اقتصادی و

اجتماعی است و مخصوصاً آداب و رسوم اقوام بر سر راه را بر ما روشن می سازد. گفت کتابهای ثبت وقایع (سالنامه ها) توسط دبیران امپراطوریهها نوشته می شده است و در چین به این نوع از اسناد «شه رو» She-ru می گویند و درالسنة دیگر آنها را سالنامه چینی عنوان کرده اند.

در دنبال این مطالب یکی از استادان گفت آنچه در سالهای اخیر به تحقیقات ما در خصوص راه ابریشم کمک کرده دست یابی به نقاشیهای دیواری است که در شهر دون خوان است. طبق اطلاعات کسب شده مربوط به همین شهرست که بر ما مسلم شده است که زبان طخاری در مناطقی از چین تکلم می شده است و تا جایی که می دانیم تعدادی از کتب مقدس بودائی را از راه زبان طخاری به چینی نقل و ترجمه کرده بوده اند.

قطعه نویسی، مرقع سازی

بمانند اغلب مراکز دولتی که دیدیم بر دیوارهای تالارها و اتاقهای و مؤسسه قطعات زیبایی از خطوط چینی آویخته بود.

قطعه نویسی از هنرهای زیبای چین است. این قطعه ها حاوی اشعار کوتاه چینی، کلمات بزرگان، ادعیه و جز اینهاست. البته بسیاری از این قطعات کار هنرمندان معاصرست. چون پرسیدم که سابقه قطعه نویسی از کدام قرن است گفتند خیلی قدیمی است، حتی از وقتی که خط واحد در چین آغاز شد. همانجا از تصورم گذشت که علی الظاهر باید اسلوب قطعه نویسی را ما از چینیان و از راه بلاد ماوراءالنهر گرفته باشیم. جز آن ما میان مرقع ساختن قطعات خط و تصویرها شباهتهایی با اصول جلدبندی و کتاب سازی چینی داریم، مطلبی است که باید درباره آن تحقیق کرد و به سرچشمه های مشابهت دست یافت.

خط نویسی چینی دست کمی از نقاشی ندارد. با قلم مومی نویسد و هنرمند «رقم» خود را بر کنار آن می گذارد. جز آن قطعه تهیه شده را با تمغا (مهر قرمز) نشانه می گذارد و هر یک از این کارها خود نشانه ای است از هنرمندی او.

یادم رفت در جای خود بنویسم که در جنگل کتیبه ها لوحه ای سنگی دیدم

که خوشنویسی دو بیت شعر چینی را به شکل «بامبو» (نوعی نی) بر آن نقش و ضبط کرده است.

گفتند در خط خوش چینی آنچه مهم تر است تناسب است، تا چشم را خوش آیند باشد. در خطی هم که قلم انداز و شکسته وار نوشته می شود (بدون صرف وقت و دقت) باز قواعدی هست که شکستگی خط تابع آن است.

سفر به نان کین

از شهرهای قدیمی و پراوازه چین است و امروز به مناسبت آنکه پل «یانگ سی» به طول ۶۷۰۰ متر در آنجا ساخته شده، از دیدگاههای سیاحتی است. در حومه همین شهر است که آرامگاه مجلل سون یاتسن قرار دارد و هر دیدارکننده ای دیدن آن را تفرجی می داند. بالاخره از جاهای دیدنی دیگر این شهر، معبد و آرامگاه سلاطین سلسله مینگ است. مقبره گمنامان چین، موزه نهضت دهقانی و موزه شهر از زمره دیدنیها است.

پس از متوقف ساختن انقلاب فرهنگی، دانشکده هنر نانکین با شور و شوقی بسیار و کوشش و کششی دیدنی تجدید حیات کرده. این دانشکده مجموعه ای است از سه دانشکده ای که به تناوب در سالهای ۱۹۱۲، و ۱۹۵۱ تأسیس شده بود و از درهم شدن سه دانشکده یک دانشکده به وجود آمد که دارای دو شعبه است: موسیقی، صنایع هنری (نقاشی چینی، نقاشی روغنی، طراحی صنعتی برای پارچه و جز آن، تراشکاری هنری، تئوری هنر).

تولیدهای دانشجویان این دانشکده قسمتی از صنایع دستی چین است که در بازارهای مملکت و خارج مملکت به فروش می رسد و ارزش خارجی عاید کشور می سازد.

در این دانشکده ۵۹۰ نفر کار می کنند. از میان آنها ۳۵۱ نفرشان کارمند و معلم اند و بقیه دانشجو. تعداد استاد و دانشیار تمام عیار ۲۴ نفرست. در همین دانشکده است که دوره های کوتاه مدت تعلیم صنایع دستی برای کارگران و دهقانان ترتیب می دهند تا کارگران و دهقانان مطابق ذوق خود هنری بیاموزند و

به هنگام فراغت وقت خود را مصروف آن کنند.

سنت و قدرت هنر چین در تالارهای این مدرسه درست به چشم می آید و بیننده در هر یک از قسمتهای مربوط به نقاشی، طراحی، خوشنویسی، حصیربافی، کارهای عاجی و لاک، چینی، میناسازی، ابریشم دوزی، تراشکاری، قلاب دوزی به تحسین می ایستد و چشمش در مقابل طرحها، رنگها از اعجاب گاه بسته می شود.

رئیس دانشکده هنر هشتاد و دو ساله است. نقاشی است بسیار مشهور و نامش لیوهای شو است. در دوره انقلاب فرهنگی او را در طبقه چهارم ساختمانی که طبقه اول آن گاراژ و بسیار پرآمد و رفت و سر و صدا دار بود سکنی داده بودند. جایی بود که هیچ گونه آرامشی و تجانسی با آن روح لطیف و هنرآفرین نداشت. اصولاً به هر دانشکده و دانشگاه و مدرسه و کتابخانه و موزه ای که رفتم، سن مدیران و رؤیسان آنها میان پنجاه و شصت و حتی تا هفتاد سالگی بود. رئیس کتابخانه سهرنان کین هفتاد و شش سال دارد و به کار مشغول است. در دانشگاهها و مراکز علمی قید سن نیست. ولی در کارخانهها و ادارهها سن قانونی کار، کاملاً رعایت می شود. استادان و عالمان به پیری رسیده اکنون به احترام تمام کار می کنند.

بگذریم. معاون دانشکده هنر شاعر معروفی است و هنر دیداری او خطاطی است و در همین دانشکده تدریس خوشنویسی می کند.

نقاشی چینی

در قسمت نقاشی، دیوارها به پرده های زیبای نقاشی چینی پوشیده شده بود. چون میان نقشها تفاوتهای بارز دیدم، پرسیدم اختلاف در چیست؟ استادی توضیح داد، اصولاً دو سبک در نقاشی چینی متمایز است: یکی موسوم است به «کومی» Compi یعنی آن اسلوبی که نشان دهنده ظاهر و صورت اشیاء است. دیگری اسلوبی است موسوم به شیئیء shei یعنی آن طرز که بیان فکر در آن نهفته و مستتر است. بالاخره نقاشی ممکن است مخلوطی باشد از این دو.

گفت در آن دسته از کتب مصور قدیمی چین که جنبه قصه‌ای و خیالی دارد و نیز در کتب تاریخ اغلب نقاشیها به اسلوب «گومی» است. گفت که درین نوع، ریزه کاری قلم جلوه گر است و در نوع دیگر پهنی قلم. فهم نقاشیهائی که به اسلوب شیئی است آسان نیست. کسی می تواند بر رموز آن واقف شود که با عمق فرهنگ چینی و سنت کهن و عوامل نقش آشنایی تام داشته باشد.

اهمیت خاص نقاشی قدیم چینی در نحوه به کار بردن رنگ مرکب شبق رنگی است که حالات مختلف را با کم و بیش کردن قوت رنگ می نمایانده اند. در اغلب نقاشیهای قدیم رنگ سیاه عامل عمده و اصلی است. در بعضی از نقاشیهای چینی، نقاش بی‌گرده (= بیرنگ)، نقش آفریده است. یعنی مستقیماً با رنگ فکر خود را بر پرده آورده است.



مهر، سجع مهر

در هر پرده نقاشی دست کم یک مهر به رنگ آل (سرخ لاکه) دیده می شود، شبیه آن مهرهایی که بر فرمان سلاطین ایلخانی ایران دیده ایم. مهر جزء لاینفک و سند اعتبار نقاشی است. در بعضی از پرده ها حتی سه مهر می بینیم. یکی از مهرها نام و نسبت نقاش است و مهرهای دیگر معمولاً برای پر کردن جای خالی صفحه و ایجاد تناسب و زیبایی. سجع مهری که برای زیبایی است، عبارت است از نقل قولهای حکیمان و شاعران و هنرمندان چینی و معمولاً کلمات قصارست مثل شعر چینی که کوتاه است و پرمعنی و پراهمام.

مهری که نقاش و خطاط برای رقم خود اختیار می کند، دو نوع است: یکی مهر نام حقیقی است و دیگری مهر نام قلمی (مستعار). رقم مهر بعضی از اشخاص مهم عبارتی است بمانند سجع مهرهایی که در ایران برای پادشاهان و رجال و علما مرسوم بود... و شاید این رسم را هم ما از چینیان آموخته باشیم که آنها مهرهایی دارند بسیار قدیمی تر از آنچه ما در اسناد خود دیده ایم.

پرسیدم قدیمی ترین مهر چینی از چه زمانی است؟ متخصص مهر کنی

گفت در موزه شهری «یانجو» مه‌ری هست به شکل لاک پشت از آن دو هزار سال پیش، سجع مهر بر زیر شکم لاک پشت نقر شده است.

در ضرب مهر بر روی پرده نقاشی یا قطعه خط حتماً باید تناسب دقیق میان «مهر رقم» و «مهر آرایشی» رعایت شود. معمولاً آن دو در دو گوشه و اغلب رو بروی هم واقع می‌شود. در گوشه سمت راست در بالا و گوشه سمت چپ پائین یا بالعکس. تجاوز زیاد از این قاعده و سنت مرسوم نیست.

چه بسا که مهر کنی، خطاطی، طراحی، طراحی، نقاشی، شاعری در یک شخص جمع باشد. مانند معاون کنونی همین دانشکده که این همه اطلاعات را از زبان او شنیدیم. می‌دانیم که در ایران هم هنرمندانی بوده‌اند که این هنرها را در خود جمع داشته‌اند.

گفتند مهر زدن بر روی ورق نقاشی پانصد سال است که مرسوم شده و نیز گفتند که علی‌الظاهر این رسم را از مغولها آموخته‌اند. می‌دانیم که در کتابهای ما هم از «تمغا» زیاد اسم رفته است.

اصول و قواعد زیباشناسی چینی مدون است و شنیدیم که گفتند کتابهای یکهزار و چهارصد ساله درین موضوع از پیشینیان خود به یادگار دارند.

دیدار از یانجو - معبد دامینگ

یانجو از نانکن چندان دور نیست. سفرمان به یانجو کشید تا از معبد بودائی دامینگ دیدار کنیم و نیز از مسجد آنجا که شهرتی دارد.

اهمیت معبد دامینگ به واسطه آنست که یکی از تارک دنیائیان چین به نام چی ان جی Chi-En Jen در آن عبادت می‌کرده است و اوست که در سال ۷۴۳ مذهب بودائی را به ژاپون برد.

پس از مرگش مجسمه‌ای از او می‌سازند که از نقائس و ذخائر ژاپون است، و امسال ژاپونیا به مناسبت قدرشناختن حق صحبت دوستی پیوند یافته (میان خود و چینیاها فرصتی یافتند که شبیه آن را از چوب «لامو» بتراشند و در معبد بگذارند. در یک هفته که مجسمه اصلی در معبد بود یکصد و پنجاه هزار نفر از آن دیدن کرده‌اند

و گفتند جمعیت یانجو دویست هزار نفرست.

حضرت چی آن جن شش بار به ژاپون سفر کرد و در سفر بار ششم به ژاپون بود که توانست نخستین معبد بودائی را در آنجا دایر کند. این عابد بودائی در راه مقصود خود صدمات بسیار کشید. در سومین سفرش کور شد و حساب کرده اند که او مدت ده سال از دوران زندگی را در سفرهای دراز بر روی کشتی گذرانیده بود.

چی آن جن هم مبشر و آورنده مذهب بودائی به ژاپون بود و هم منتقل کننده هنر چاپ و طب و معماری چینی به آن سرزمین. در تاریخ فرهنگ دو ملت چی آن جی را ناقل عمده تمدن چینی به ژاپون می دانند. ژاپونیها هم مقام او را در فرهنگ خود بسیار معزز می دارند.

یانجو و ایران

یانجو در یکهزار و چهارصد سال پیش، از مراکز عمده داد و ستد چین با ممالک دیگر آسیایی بود. یانجو در طول تاریخ خود همیشه از مراکز عمده تجارت چین بوده است.

در روایات چینی هست که بازرگانان ایرانی زیادی در قرن پانزدهم در یانجو می زیسته اند. سبب این امر آن بود که راه تجارت بر خشک از رونق و آبادانی افتاده بود و تجارت دریایی یانجو رواج گرفته بود.

مساجد یانجو

در یانجو مسجدی بوده است به نام «درنا» (Cigongne) که در قرن سیزدهم خراب می شود و اکنون برجای آن کانال آبی منشعب از رودخانه می گذرد. «درنا» میان چینیان از پرندگان خوش یمن و از مظاهر عمر درازست و مجسمه اش در اکثر معابد و کاخهای چین هست.

گفتند که در آن دوران چهار مسجد معتبر در چین بوده است: آنکه در یانجو بوده، همین مسجد درنا بوده است. سه مسجد دیگر به نام «خوای سن» در کانتن، مسجد هانچو نزدیک شانگهای و بالاخره مسجد چهارم به نام «شیرینگ» (سگ

خیالی) در شانزو. ذکر این مساجد در سالنامه ها و کتابهای قدیم تاریخ چین آمده است.

از آثار قدیمی و دیدنی شهر که با تمدن ایرانی ارتباط دارند مقبره ای است به نام بهاءالدین و مسجدی کوچک که در کنار آن است. این مقبره و مسجد برکنار کانال قدیمی شهر واقع است. امام مسجد گفت شهر ما در عهد سلسله تانگ از شهرهای با رونق چین بود. در اخبار آن سلسله و اشعار شاعران آن عصر ذکر ایرانیان دیده می شود و در افواه مانده است که با تسلط مغولها عده ای از ایرانیان به یانجو آمدند و علی الظاهر تعدادی از گورهای واقع در بقعه بهاءالدین از آنهاست.

گفت یانجوی آن عصر از حیث تجاری در حکم شانگهای امروزی بود. یعنی شهر بندری مهم زمان خودش بود. در سالنامه های چینی تعداد تجار خارجی (ایرانی، عرب، هندی و ژاپونی) را هفت هزار نفر نوشته اند. علت اصلی این بود که این شهر از راه کانالی که یک هزار و یکصد کیلومتر طول دارد، به شمال وصل می شد. این کانال یک هزار و هفتصد سال پیش کشیده شده و معبری است که چند رودخانه عظیم چین را به یکدیگر متصل کرده است. البته اتصالات میان رودها در مدت هفت هشت قرن انجام شده است.

آثار مقبره بهاءالدین

مسجد و مقبره بهاءالدین در یانجو مشرف است بر کانال. چند پله می خورد و به حیاط درخت داری می رسد. مسجد کوچک است و ساختمانهایش به اسلوب چینی. آنچه درین مجموعه مهم است، کتابه های فارسی است که بر قبور دیدیم. سنگنبشته ای عمودی در محوطه بهاءالدین هست که نود سال پیش تهیه کرده اند. در مطالب چینی آن نوشته اند که بهاءالدین میان سالهای ۱۲۶۵ - ۱۲۷۵ به یانجو آمد و در راه سفر به «چینان» مرد. مریدش او را به یانجو آورد و به خاک سپرد. بر همین سنگ عبارتی عربی به خط نسخ (اسلوب چینی) نقر شده است: «اسمه الشیخ بهاءالدین».

بر دیوار یکی از بناهای بهاءالدین سنگنبشته ای نصب کرده اند، مورخ به سال

قصیده فارسی بر سنگهای گور

در حیاط بهاءالدین که گورگاه جمعی بوده است، دیوارکی ساخته اند به ارتفاع قریب به دو متر. بر بدنه این دیوارک چهار لوحه سنگی قبر بطور عمودی نصب است. بر سطح دیگر دیوارک یعنی به محاذات لوحه های نام صاحبان قبور، چهار لوحه سنگی دیگر هست. (چینی یا عربی).



همه منقورات سنگها به خط نسخ چینی واز است. متاسفانه عکسی که در نامناسب بودن هوا از این سنگها گرفتم روشن نیست. برای نشان دادن خطوط در چاپ، ناچار از آن شدم که با بی مهارتی خود اثر نقشها را با مرکب سیاه تر کنم تا خوانندگان بتوانند چیزی از شکل لوحه ها دریابند. آنچه توانسته ام از منقورات کتابه ها بخوانم چنین است:

(۱)

امیر شمس الدین نیکی بن شیخ الاعز الاجل الکبیر موفق الخیرات معدن الجود و الیرکات خواجه بدرالدوله والدین القزونی (بی نقطه است و محتمل است قزونی باشد) و کان ذلک فی .. ذی حجة سنة تسع و سبعمائة.
لوحه چینی سمت دیگر قبر را آقای زینگ خواند و گفت درین جا نوشته اند که او مهرداد و دیلهاج بوده است.

۱۹۳۲ و بر آن این اسم خوانده می شود: «آخوند هنگ یو چون» (به چینی).
 لفظ آخوند که درین کتیه آمده است، مرا به یاد کتابی خطی انداخت در
 تاریخ ترکستان چین و به زبان چینی که هجند سال پیش در کیوتو (ژاپون) دیده بودم
 و در آن تصویری از آخوند مسلمانان ناحیه ترکستان بود. اینک عکس آن را درینجا
 به چاپ می رسانم. ه





海連達

زاده ای از اصل و فخر امران بود
 گران بهای آن وقته و امکان بود
 بیجلسه با شک باغ و میوه آن بود
 دست و دلش بحر و کان آسمان بود
 زبانش به نغمه و ترانه و ایمان بود

回子男人



خود را «ه» را
 به آیین و روش
 همه دنیا
 را (بهینگی)
 اینها (تولدا)
 که (مغنی)

(۲)

... شمس الدین بن شرف الدین الصالفی (؟) ... فی التاريخ اوائل من جمادی الاخرة سنة اربعین و... (ریخته) (ظاهراً رقم مائة آن هفتصدست، به قیاس سنگ قبلی).

بر سنگ آن سوی این سنگ آیات قرآن است.

(۳)

... (ناخوانا) ... اقوام الدولة والدین امیر حاجی بن ... علاء الدین يعرف براتدار... الثالث والعشیرین من شهر ربیع الاول سنة اثنین و سبعمائة.



داخل شبستان مسجد کاتن

بر سنگننگبسته پستی آن قصیده ای در هفده بیت به فارسی کنده شده. این قصیده که یکی از زیاده گارهای گرانیهای دیرینه سال وجود تمدن ایرانی در چین است، موجب شد که ما در میان جماعت چینی گرد آمده بر آن صحنه، گردنی افراختیم. در حقیقت بادی به سبیل انداختیم که بپنید: زبان ملی ما هفتصد سال است درین سرزمین از باد و باران گزند ندیده است. قصیده این است. موارد ریختگی و شکستگی آن با نقطه چین نموده شد.

ستودهٔ عقلاء جهان قوام‌الدین
 امیر حاجی گنج... خزانهٔ فضل
 صفای مسند او بود مطلع خورشید
 سخای حاتم طائی وجود حیدر داشت
 همی رسید وزارت ورا باستحقاق
 جوان برفت خزان دور شد کی... از
 الاحوال.....
 جهان زرحلت... حزن و یأس شده
 اعتدال نفوس.....
 زروی... همایون لقا و عالی قدر
 سال بالش نبود جزء.....
 حافظ اسرار وحی ربانی
 قرآن به لحن داودی
 لطف و... و خرد و بزرگ
 به عقل معتقد شرع احمد مختار
 خدای رحمت خود را قرین او داراد
 مجمر او روح قدسیان را قرب
 و کان ذلک فی التاریخ الثالث و العشرین من شهر ربیع الاول سنه اثین و
 سبعمائة.

خوانندگان توجه بفرمایند که سنگ کن در رسم الخط خود «که» را
 بمرسوم کتابتی که در آن قرون در ایران رایج بود «کی» آورده است.

(۴)

لوحة سنگی است از آن قبرزنی به نام عایشه خاتون، به این نوشته
 کنده شده:

عایشه خاتون که والدهٔ امیر رضی‌الدین مستوفی است که سوتن^۱ (این کلمه
 در بالای لوحه آمده و جایش در متن سفیدست، پس نام مقدسی است) ستوفان

مانک لئون فورین تغمدها الله... و قد توفی... اربع و عشرين و سبعمائة.
 لوحه پشت برین قسمت محتوی آیاتی از قرآن است.
 ضمناً کتیبه ای به خط چینی بر سَرِیک چهارطاقی درین محوطه هست که
 در آن ذکر شده است که در این محل پنج مبلّغ دفن شده اند: بهاء الدین،
 سکندر (کذا)، محمود، جمال الدین، فناء.

در کانتون

آخرین شهری که می بینیم کانتون است. از مراکز امروزه تجارت است.
 نمایشگاه بین المللی بازرگانی و صنعتی دارد و قدرت چین در آن عرضه می شود.
 اما ما در پی یافتن آثاری هستیم که نشان دهنده ارتباط با کشور ما باشد.
 مسجد این شهر که به مسجد گوان تا Guan-ta شهرت دارد دارای مناری
 است به اسلوب مساجد سنتی اسلامی. ۳۳ در چینی معنی مناره می دهد. بهمین
 ملاحظه این مسجد به «گوان تا» شهرت گرفته است.
 خادم مسجد می گفت که اسلام در آغاز بدین شهر از چین رسید و کسی که
 آورنده اسلام بود ابی وقاص بود. او از راه دریا به این شهر آمد.
 گفتند که این منار پایه چراغ دریائی بوده است برای راهنمایی کشتیها.
 وقتی که مسجد را بر کنار آن ساخته اند به منار مسجد تبدیل شده. منار یکسره از
 آجر بوده است و در سالهای اخیر آن را به بتون پوشانیده اند. تعداد مسلمانان شهر را
 چهار هزار و سیصد نفر گفتند.
 خادم گفت درین مسجد مقادیر زیادی کتب قدیمی بود که در دوره
 انقلاب فرهنگی سوزانیده شد. آنچه باقی مانده است و ما دیدیم این چند کتاب
 چاپی است:

- مصباح، طبع بمطبعة چندا، بیکنین، ۱۳۵۳ قمری (در ۵ باب).
- عوامل جرجانی، طبع بمطبعة چندا، بیکنین، ۱۳۵۳ قمری.
- سرگذشتی از حضرت رسول به زبان چینی، طبع سال ۱۹۵۱ میلادی.
- القواعد الجلیة لطلاب اللغة العربية، المؤلف الشيخ محمد ابراهیم فلیفل

مدرس مدرسة المعلمین چندا - بیکن.

— «تعریف بهذا المصحف الشريف» که تجوید قرآن است، به خط چینی

و عربی.

— کتابی به زبان چینی به نام علوم اسلامی (چاپ ۱۹۲۵ پکن) حاوی کلیاتی درباره قرآن و سرگذشت حضرت رسول و آداب مذهبی اسلام تألیف ه. ک. لان و آن را مؤسسه ای بنام Islamic book and periodicals Co. ناشر آن بوده است. همین مؤسسه در سال ۱۹۲۱ مجله ای به نام The Chinese Islamic Weekly بطور هفتگی نشر می کرد که یک شماره آن در مسجد وجود داشت.

روضه ابی وقاص

در میان جنگل مانندی بر کنار شهر کانتون از «روضه ابی وقاص» یعنی مقبره آورنده روایتی اسلام به چین دیدن کردیم. بر سر در و رودی باغ مقبره به خط عربی به اسلوب چینی نوشته است: روضه ابی وقاص. اطراف ساختمانی که به قبر ابی وقاص اختصاص دارد. تعدادی زیاد سنگ قبور دیده می شود. یعنی قبرستان مسلمین کانتون بوده است

قدیمی ترین سنگ قبری که در فرصت کوتاه دیدار، در آنجا دیدیم، از آن حاجی محمود بن حاجی محمد افندی بود و تاریخ ۱۱۶۰ هجری قمری داشت. سنگ قبر دیگری که دیدیم مورخ صفر ۱۱۹۰ است، با منقوراتی به خطوط چینی و عربی. نام متوفی بر روی سنگ «ضیاءالدین العالم فقیه» آمده بود.

کمون بن جو

یک روز پیش از وداع با چین، ما را به دنیای جدید چین بردند. آنجا یکی از کمونهای نمونه است و در بیست و چند کیلومتری کانتون قرار دارد. ابتدا به مرکز دفتری و اداری کمون وارد شدیم. ساختمان پاک و پاکیزه ای بود با یک تالار بزرگ اجتماعات. میز و صندلیها مرتب و مستحکم است و همه

به خرج کمون تهیه شده. کمون رئیس اداری دارد و دز حقیقت کلانتر آبادی است. باید دانست که راه و پل و کلیه عمارات و تأسیسات عمومی به خرج کمون ساخته شده است.

این کمون مرکب است از نود و دوده است و هزار و هفتصد و چهل خانوار در مجموع این دهها سکنی دارند. جمعیت آنجا را هفتاد هزار گفتند. سطح کشت این کمون ۴۵۶۶ هکتارست (برای سبزیجات و برنج و میوه). مقداری هم دامپروری دارند (گاو و خوک و مرغ و اردک). بعضی کارگاههای کوچک که برای وسایل کشاورزی لازم است در خود کمون هست، بطوری که احتیاجی به رفتن به شهر نیست. کمون دارای بیست و یک مدرسه متوسطه و ابتدائی و یک کلینیک مجهزست.

درآمد سرانه سالانه هر فرد کارکن چهارصد یوان است. هر چه خواستم حساب کنم که یوان چند می شود، نتوانستم به مطلب برسم. آنها از محاسبه پول خود با پول خارجی اطلاعی نداشتند. علاقه مندان به اقتصاد و کشاورزی خود می توانند محاسبه کنند. کار دانش پژوه و من نبود.

پرسیدم مقصودتان از فرد کارکن چیست؟ گفتند آن مرد یا زنی است که برای کمون کار کند و درآمدش به صندوق کمون ریخته شود. مردم درآمدهایی اضافی هم از راه حصیربافی و بعضی صنایع دستی و کمی کشاورزی خصوصی دارند. حسابش از حساب کمون خارج است.

خانوار مرکب است از مرد و زن و فرزندان که کمتر از هجده سال داشته باشند یا فرزندان که ازدواج نکرده باشند. این فرزندان که هجده را گذرانیده اند و ازدواج نکرده اند مجبورند مقداری از درآمد خود را برای خرج خانه به پدر و مادر بپردازند.

گفتند مصارف درآمد سالانه هر خانوار برای غذا (پانزده یوان برای هر فرد در ماه)، لباس، اتفاقات، امور تفنی، تعلیمات، ذخیره می شود. خانه معمولاً از خودشان است که یا پدر و مادر صاحب شده اند و ساخته اند و یا فرد کارکن از پس انداز شخصی می سازد.

مردان در شصت و زنان در پنجاه و پنج سالگی بازنشسته می شوند. مستمری بازنشستگی هفتاد درصد حقوق اصلی است. مردها در ماه چهارم روز و زنان شش روز تعطیل دارند. هفت درصد از درآمد عمومی کمون به دولت چین داده می شود.

دارالشفای کمون

کلینیک کمون دارای دو قسمت است: پزشکی جدید به اسلوب اروپائی و طب چینی. اصول طبابت چینی بر اساس شناخت نبض است. پزشک دو دقیقه نبض را می گیرد و شکم و زبان را معاینه می کند و سپس دارو تجویز می کند. چنین طبیبی سه سال درس خوانده است.

مراجعه به پزشک - اسلوب چینی یا طریقه اروپایی - بنا به تمایل بیمار است که کدام را برتر شمرد.

قسمت طب سوزنی گسترده است و پرخواستار. بیماران را بر تخت ساده ای می خوابانند. امروزه سوزنها را به وسیله دستگاهی برقی به بدن بیمار فرو می کنند و سوزن باهمان وسیله در درون گوشت چرخش می یابد تا بر اعصاب اثر بگذارد. پیش ازین سوزن را به دست فرو می کرده اند و می چرخانیده اند. گفتند که اصولاً طب چینی در بیماریهای مؤثر است که اعصاب گزند دیده باشد.

در این کلینیک داروخانه بزرگی به داروهای گیاهی و سنتی چینی اختصاص دارد.

بسیاری از داروهای گیاهی بیابانی را امروزه در مزارع بزرگ کشت می کنند و کشاورزی داروهای گیاهی یکی از رشته های مهم در کشاورزی چین است.

در این کلینیک گفتند تعداد داروهای گیاهی و معدنی سنتی که در بیماریهای معمولی به کار می رود، سیصد نوع است. در کنار اتاق بزرگی که انبار داروخانه بود گونی گونی گیاههای خشک دیده می شد. مقدارش برآستی حیرت آور بود. حکایت از آن داشت که میزان مصرفش بسیارست.

داروهای گیاهی

پزشکی گیاهی در چین بمانند دیگر ممالک آسیایی سابقه ای دراز دارد و هنوز هم اهمیتش برجا و رواجش مسلم است.

ضمن گردش در گوشه ای از شهر به مغازه دارویی بزرگی وارد شدیم. در قسمتی از آن که مخصوص داروهای قدیمی بود چند نفر کاری کردند. به کمک آقای زینگ سوال کردیم که چند نوع گیاه و مواد طبیعی هست که در داروسازی قدیم به کار می برند. گفتند بین هفتصد تا هشتصد نوع.

اکنون که این یادداشتها درج می شود باید بنویسم ارو پائیان از قدیم الایام به طب و داروسازی چینی به چشم اعتنا می نگریستند. از جمله کمپرفر سیاح و عالم آلمانی که در عصر صفوی به ایران و چین سفر کرد و سفرنامه معتبری دارد قسمتی را به معرفی گیاهان چینی اختصاص داده است. (دوستان کاووس جهاننداری قسمت ایران از آن سفرنامه را به فارسی ترجمه کرده).

آقای حکیم محمد سعید پاکستانی مؤسس مؤسسه همدرد (در شهر کراچی) که کتابی به نام *Medicine in China* (کراچی، ۱۹۸۱) دارد و قسمتی از آن را به داروهای چینی مختص ساخته است تعداد گیاهان داروئی چین را بین پانصد ششصد ذکر کرده است (ص ۲۹۷).

نکته های دیگر

□ سوخت عمده کمون زغال سنگ است. در پختن غذا از زغال چوب و مچاله پوست شلتوک برنج استفاده می کنند.

□ در کارگاههای حصیربافی کمون پنج شش نوع اشیاء حصیری می بافند و نیز دستکشهای نخی سفید.

□ در خانه های این کمون، دارای کلون و رزه است، بمانند درهای قدیم ایران.

□ محصولی که از کشت در زمین مجازملکی عاید کشاورزان می شود، متعلق به خودشان است و می توانند آن را آزادانه بفروشند. خانه مسکونی و اموال در

اصول رایج کنونی از نسلی به نسلی به ارث می رسد.

□ ساختمانها آجرسازست و اندرون اتاقها معمولاً سفید نشده یعنی نمای آجری دارد. آنجا که ماندیم.

دبستان کمون

یک دبستان بزرگ هم دیدیم. بچه‌ها بامزه چینی با چشمهای تنگ و صورت‌هایی که دارای تمایز با صورت بچه‌های ماست دیدنی اند، بقول نظامی دهانی و چشمی به اندازه تنگ...

گفتند تعداد دانش آموز در هر کلاس درس نباید از پنجاه تن درگذرد. از کلاسی دیدن کردیم که معلمی زن درس می داد. اما در گوشه‌ای از کلاس مردی نشسته بود. پرسیدیم این شخص چه می‌کند؟ گفتند او هم معلم است. چون خود در این ساعت کلاس درس نداشته است برای آموختن از روش تدریس این معلم به این کلاس آمده است. تعجب کردم.

لباس بچه‌ها رنگین و نونوار بود. سر و وضعها کاملاً تمیز یا در حد تمیزی بود. کثیف تمام دیده نمی شد. بر لباس‌هایشان ندرتاً آثار چرکی دو سه روزه دیده می شد. کفشها عموماً پلاستیکی بود.

درسهای دبستان عبارت است از: زبان چینی، حساب، زبان انگلیسی، معلومات عمومی (تاریخ و جزآن)، ورزش، موسیقی و آواز، نقاشی، سیاست. دوره دبستان پنج سال است.

در کلاس موسیقی دیدیم که آواها را به حروف فونتیک لاتینی بر تخته نوشته بودند. بردیوارهای مدرسه تابلوهای شعار به دو خط چینی و لاتینی آویخته بود.

هفت-اختر

شائوچین شهرکی است در یکصد و بیست کیلومتری کانتون بر کنار دریاچه‌های زیبا و کوهستانی سبزپوش. قسمتی از دریاچه‌ها را با بستن سدی بزرگتر از آن کرده‌اند که در طبیعت وجود داشته. گردشگاهی است که وجود هفت

کوه منفرد مخروطی شکل صخره‌ای سیاه رنگ موجب شهرت آن شده است. اعتقاد مردم چین بر آن است که این هفت کوه هفت ستاره بوده است که چون به زمین اصابت کرده، در زمین فرو رفته و بصورت کوه از زمین برجوشیده است. هریک از کوهها نامی دارد از ستاره‌ای. یکی از آنها به نام آن ستاره‌ای است که چینیان با شناخت آن راه یابی می کرده‌اند. درون اغلب کوهها غارهایی هست و بر دیواره غارها کتیبه‌هایی و یادگارهایی از قرن‌ها و روزگاران دراز.

* * *

... به کانتون بازگشتیم و از آنجا بر راه خشک به هنگ کنگ رسیدیم. مجید روشنگر آنجا سمتی داشت، سه روز با او بودیم. سفرمان با مهمان نوازیهای او پایان گرفت... و این بود ثبتي از شنیده‌ها و دیده‌های ما.

* * *

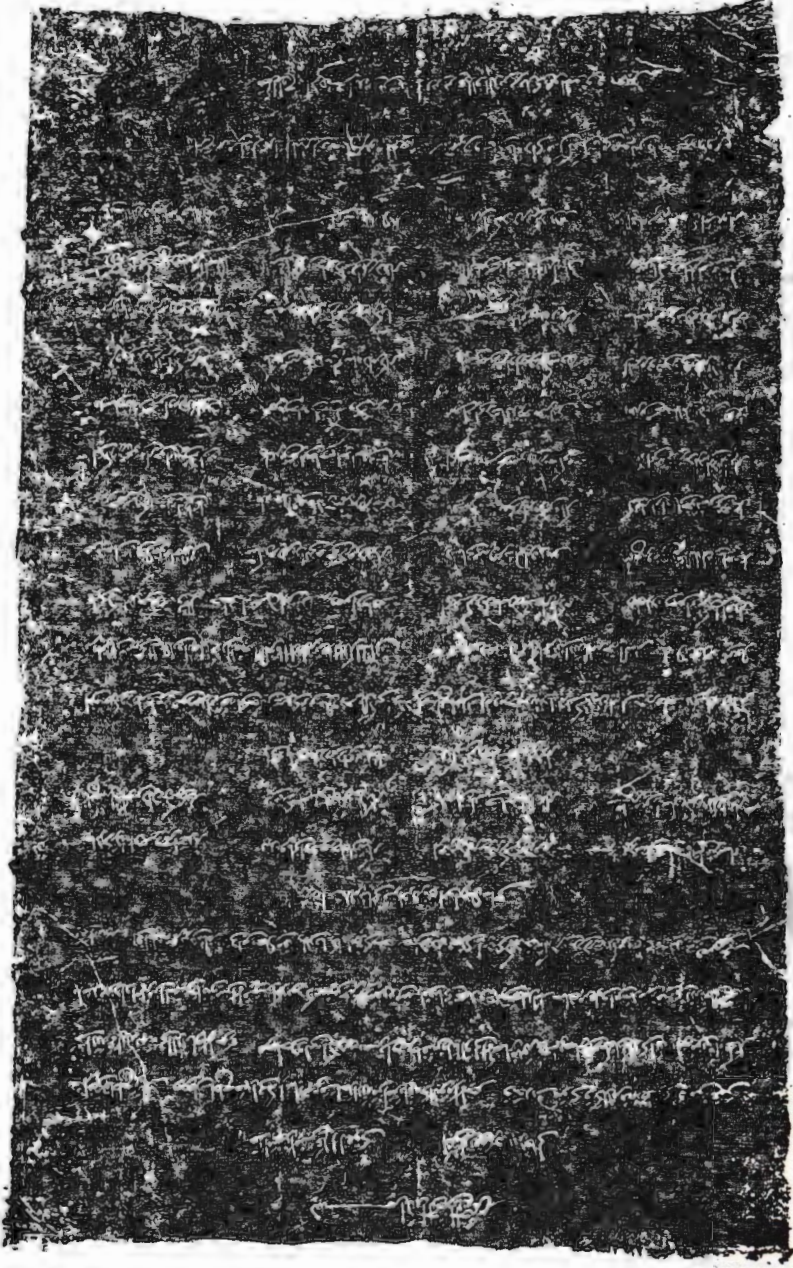
کتیبه مسجد هانگ چو

در صفحه ۴۱۸ - ۴۲۱ متن کتیبه مسجد هانگ چو در شهر سیان را که چنانکه خوانده بودیم چاپ کردم. پس از آن در مراجعه به مآخذ آگاه شدم که Vissière در سال ۱۹۱۳ درباره آن کتیبه مقاله‌ای در مجله Revue de Monde Musulmane جلد ۲۲ چاپ کرده است و عکسی از آن را به دست داده است. اما متن را به چاپ نرسانیده. درینجا دو عکس را که او از آن کتیبه چاپ کرده است به چاپ می‌رسانیم.



FIG. 8. — GRANDE MOSQUÉE DE HANG-TCHEOU.
En-tête de l'inscription arabe et persane de 1452.

Fig. 7. — GRANDE MOSQUÉE DE HANG-TCHOU.
Inscription arabe et persane de 1452.





پیوست

نام شهرهای چین در زبانهای فارسی و عربی

گردآوری D. D. Leslie

The identification of Chinese cities
in Arabic and Persian sources.

Papers on Far Eastern History, 26 (sept. 1982)

- Beijing (Peking) Beiping; Dadu; Daxing; Fanyang;
Guangyang; Jing; Jingdu; Jingshi;
Jintai; Shanggu; Shuntian; Xijing;
Yan; Yanguo; Yanjing; Yanshan;
You(zhou); Yuyang; Zhongdu
- Arabic : Daidu (M.P. Taidu); Ğungdu; Ĥan-baliq
(Ĥan-baliq; M.P. Cambaluc)
- Changan (Xian) Anxi; Fengyuan; Gongdian?; Guannei;
Guanzhong; Haojing; Jingshi; Jingzhao;
Neishi; Weinan; Xianning; Xianyang;
Xijing; Yong(zhou); Yongxing
- Arabic : Anġū (Anmū, Anmwa, Anṣū), Yanġū
(Yanġūr); Ĥumdān (Ĥubdan); Kinġanfu
(Kīnġūfu, Qenġanfū?; M.P. Quengianfu,
Quensangfu?); Tāġah (Bāġah, Nāġah)?,
Taugast?, Tamghaj?
- Changsha Chianzhong; Linxiang; Longxi; Tanzhou;
Wuan; Xiangzhou, Xingsha, Xiongxiang
- Chengdu Guanghan; Huayang; Jiannan; Jincheng;
Nandu?; Nanjing; Shu; Xichuan; Yizhou
- Arabic : Madū (Muḍ, Mḍū, Mad, Mdo), Bamḍū
(Bamḍū)
- Dading

Guangzhou (Canton)	Guangfu; Nanhai; Panzhou; Qinghai; Suiyuan; Yangcheng Arabic : Ḥānfū (Ḥānqū), Kongi; Mācīn (Mahācīn)?; Ṣīn aṣ-Ṣīn (Ṣīnia-aṣ-Ṣīn); Ṣīnqālān, Āīnkālān (Āīn-i-kālān)
Guazhou	Anxi Arabic : Ḥāgū
Hangzhou	Hangzai (Xingzai); Linan; Qiantang; Renhe; Wulin; Yuhang; Zhijiang Arabic : Ḥānsā (Ḥānqū), Ḥingsai (M.P. Quinsai)
Hankou	Hangao
Hanoi	Jiaozhi; Longbian Arabic : Lūbin (Lūfīn, Lūqīn, Lūqīr), al-Waqīn; (Cattigara; M.P. Caugigu?)
Hanzhong	Hanchuan; Hanwangdu; Liangzhou; Xing- yuan Arabic : Aq-Balīq Manzi (M.P. Acbalec Mangi)
Huining	
Jinan	Bohai; Linzi; Pingyuan; Qiancheng
Jingzhou	Jianglin; Jingnan; Linjiang; Xin

Kaifeng	Bian(zhou); Bianjing; Bianliang; Daliang; Dongjing; Guliang; Liangzhou; Nanjing; Xiangfu Arabic : Kūfū (Kūfwa, Kazqū); Bāḡah (Nāḡah, Tāḡah)?; Namjing (Namgin; M.P. Namghin). Tāi(n)āngfū?
Kunming (Yunnanfu)	Dian; Jianning; Kunzhou; Nanning; Ningzhou; Yizhou; Zhongqing Arabic : Yači? (M.P. Iaci)
Lanzhou	Jincheng; Lanquan Arabic : Husnabad?
Lhasa	
Liaoxi	
Liaoyang	
Linhuang	
Luoyang (Henanfu)	Dongdu; Dongjing; Handu; Jinchang; Luoqing; Luozhou; Sanchuan; Sizhou; Xijing; Yu(zhou); Zhounan Arabic : Laukin; Sarag (Saragh, Siurhia?; Sera); Taugast?

Hongdu; Hongzhou; Jiang(zhou);
Longxing; Xinjian; Yuzhang

Arabic : Lukin-fu (Lunkinfū)

Baixia; Jiangning; Jiangzhou; Jiankang;
Jianye; Jingshi; Jinling; Jiqing;
Moling; Shangyuan; Shengzhou; Shicheng;
Tanyang; Xidu; Yingtian

Mingzhou; Qingyuan; Siming; Yin; Yong;
Yongdong; Yuezhou

Arabic : Nikpa?

Suofang, Xiazhou; Xingzhou; Yinchuan

Arabic : Irqai?

Pingyang

Hedong; Jianxiong; Jinning; Jinzhou;
Linfen; Pinghe; Tangzhou; Tingchang;
Xihe

Arabic : Pinkan (Bikan; M.P. Piamfu)

Qaraqorum

Arabic : (M.P. Caracorum)

Quanzhou	Citong?; Jinjiang; Nanan; Pinghai; Qimin; Qingxiang; Qingyuan; Quanfu?; Wenling
	Arabic : Ğanfū (Ğanqū)?; sāngū (šāngū, šingū); ZaItūn (M.P. Çaiton)
Shangdu (Kaiping)	Luanjing
	Arabic : Keminfu (Kai-ming-fu; M.P. Chemeinfu); (Xanadu)
Shanghai	Hu; Shangyang; Shen
Shanzhou	
	Arabic : šāngū?
Shazhou (Dunhuang)	
	Arabic : Drzwāng; sāgū (šāgū), šāngū (šāngū); M.P. Saciou)
Suzhou (in Jiangsu)	Changzhou; Hanshan; Pingjiang; Wu; Wumen
	Arabic : Susah? (M.P. Sugiu)
Suzhou (in Gansu)	Jiuquan
	Arabic : Saukū (Saḥcū, Sukcū, Sukcao, Sucao)

Taiyuan	Beidu; Beijing; Hedong; Jinyang; Xijing; Yangqu Arabic : Tayanfu (Tai-wan-fu, Tai(n)āngfū?; M.P. Taianfu)
Wenzhou	Dongjia; Dongou; Ruian; Yongjia
Wuchang (Wuhan)	Ezhou; Jiangxia; Wuqing; Xiarui; Yingzhou Arabic : Oǧu
Wuzhai	
Xiangyang	Jingzhou; Shannan; Yangzhou Arabic : Sang Yang fu (Sayan-fu)
Xijing	
Yangzhou	Dongdu; Guangling; Jiangdu; Jiangyang; Kanzhou; Weiyang Arabic : Qāntū (Qānṣū); Yangǧu (M.P. Yangiu)
Zhangzhou	Qimin; Zhangpu Arabic : Ğanqū (Ğanfū)?

Zhengding

Beidu; Changshan; Hengshan; Hengzhou;
Tongyuan; Zhending; Zhenzhou; Zhong-
jing; Zhongshan

Arabic : Şadinfū; Aq-Baliq (M.P. Achbaluch)

Zhenjiang

Dantu; Jingkou; Moling; Nanxu;
Run(zhou); Tanyang

Arabic : Qengānfu? (M.P. Cinghianfu)

伊斯坦布尔时，曾为他提供过土文影印本。

史密斯说的情况是令人高兴的好消息。说实在的，我为日本研究工作之广泛而感到惊讶！但我很快就意识到这种书自然会受到日本人的注意。因为，现在他们在汉学研究方面走在美国和苏联的前面，像那些在汉学研究方面已有二百年历史的国家（如法国、英国）也重视这一门学术。除了这些，在《中国纪行》中还提供了关于中国附近部落，如藏族、维吾尔，特别是瓦剌情况。至今这些历史研究仍受到日本人的重视。我应该说，日本人在研究藏族、蒙族、维吾尔族方面有第一流的专家和许多书刊著作。总之，我到了京都，在伊朗学专家和蒙古史专家本田的帮助下见到了小田寿典。我们就《中国纪行》谈了近两个小时的话，其中特别谈到了存在的困难。原来在1969年，这位先生就《中国纪行》用日文在《史林》杂志（日本历史协会刊物）上发表过文章。中国学者在土耳其文书中没有提到过，土耳其学者也不知道这一情况。

承蒙小田寿典先生的关怀和帮助，我看到了巴黎国家图书馆土耳其文《中国纪行》抄本的影印本。对我的工作十分有益，并在本田先生帮助下进行了复制。

我回到东京，在那里遇见了原来德黑兰大学历史系毕业的年轻学者羽田亨一，原来他也对研究伊朗中国关系史感兴趣。他研究这本书已有几年了，并且拥有法国谢费抄本影印本。他打算翻译成日文发表，他也把影印本借给我阅读两个晚上，使我受益非浅。

感谢这些朋友们对我莫大关怀和帮助，我将永远记在心中。感谢在印刷出版中为我操劳的法拉马尔兹·塔莱比先生。

回历 1357 年 3 月 18 日（1978 年）

希望研究家们在这方面不断作出更大的努力，解决那些难题。

有益的回忆

这本书是我前几年去开罗旅行时发现的。我觉得此书内容新颖，就波斯文书籍来说，关于记载中国的书籍又很少，再之，作者提供的是在中国城镇所见所闻的当时第一手材料，所以我认为出版此书是有益的。

当我从开罗图书馆获得影印本之后，着手复制。这时期，承蒙萨达格·埃德南·阿尔兹教授的关怀和易卜拉欣·阿尔贡的协助，我获得了苏莱曼尼手抄本的两张照片，还从穆罕默德·塔吉·道内施帕茹那里得到了与那两个抄本有关的资料。埃德南·阿尔兹把土耳其文版本和研究《中国纪行》有关材料也陆续提供给我，并把土文材料为我进行了翻译。

在这样一个前提下完成了出版此书的准备工作。在纳赛尔·帕克达曼的鼓励下，在成吉斯·帕赫拉旺的关怀下交付印刷。此书初稿已完成，无论对波斯研究家还是对其他的学者都是宝贵的汉学资料之一。

为了最终完成这一工作，我新近去一次日本旅行，把已印好而没有装订的书带去，以便完成目录和前言。一天，我的朋友史密斯和东方图书馆馆长、东京亚洲研究所研究员 Togobunko来看望我，谈到了关于记载中国的波斯文材料和书籍，并提到这本书。他马上说，对，我们学者十分了解这本书。有一位名叫小田寿典的佛教徒，住在京都，正在从土耳其文翻译这本书。当我在

旅行,但不提中国各城市名字,这个问题使人怀疑他没有去过中国。在《中国纪行》中详细准确地提供了中国可汗情况。这些情况很可能是引述某些材料。因为中国不会允许像阿里·阿克巴尔这样的人(商人,而且被囚禁过)参观皇宫。所有与瓦剌有关的情况材料是属实的,可能是转引某本书。很可能,阿里·阿克巴尔没去过中国。他的基本材料来源(无论如何不是一本中国书)现在弄不清。他使用过盖耶速丁·纳高施的游记。除此之外,他还研究过阿里·喀士奇的中国旅行记!

1969年 日本人小田寿典第一次用日文发表了介绍这一著作的文章,题目是《中国纪行的一点历史资料》。

根据卡莱文章所说,在土文翻译的文章中穆罕默德·哈米杜拉把《中国纪行》译成了英文。卡莱把那个译文寄给中国专家张星烺教授。关于汗八里清真寺的情况引起了中国学者注意,以至引起那位学者与清真寺的教长谈话。原来与这位学者谈话的教长就是四百多年前教主随从的后代。礼拜寺的管理由他们家族世袭。

目前,日本学者小田寿典正在用日文翻译《中国纪行》,希望能尽快看到日译本问世。

关于本书,在对照、研究和修订方面尽了我的努力,尽力使它清清楚楚地交到朋友手中,可是遗憾的是在文中还有几个难题没有解决,要解决它已经超出了我的能力和知识范围。

在注释部分我已提到了这些问题。需要解释的中文句子词汇,自然应由懂中文的人来承担。

第一部分(翻译、评论、比较)

1—26页为前言。全书总述(简明扼要)。结合中文资料比较和对照结论。27—34页,各手抄本的不同。35—178页,土耳其译文加注释。在注释中与中文资料进行对照和评论。

第二部分(1368—1634,瓦剌和蒙古)。179—190页前言。关于瓦剌和蒙古与中国明朝关系的总论。191—213页,瓦剌(或欧伊拉特)。明史有关部分译为土文并加注。215—300页,鞑靼人。与此有关的中文资料译为土文,加注。301—325页,东蒙古,与此有关的中文资料之译文。327—333页,书目介绍。334—351页,索引。



上述作者一点也没有论述到阿里·阿克巴尔的前言。土文翻译是从波斯刊印本第39页开始的。前言的一行中说《中国纪行》在1516年为苏莱曼国王而写,并指出阿里·阿克巴尔于1500年去中国。关于本书及各手抄本没有作说明。林文前言分析本书后说阿里·阿克巴尔很可能没有去中国旅行(有误)。

在阿克巴尔书中北京城均称汗八里和大都。汗八里一名在蒙古时流行使用,在后来的著作中也出现过。但大都(大城市之意)专属蒙古统治时期,在那以后,特别在阿克巴尔时代已不被使用了。不论怎么说,阿里·阿克巴尔是从蒙古时期留下的书和游记中得到这些名字的。阿里·阿克巴尔对自己时代发生的事件进行了准确的叙述。他真实地记述了中国和蒙古在约1500年之间的关系。

阿里·阿克巴尔可能使用蒙古时期的游记或其它书籍,或者是一位中国朋友为他把中文书翻译成波斯文。他没有说明从那条路线(他说有三条路线)到中国和返回的。他说在中国境内

建议,对此表示感谢。

关于《中国纪行》的研究

尽我所能找到关于研究《中国纪行》的资料和出处,按时间先后介绍如下。

1851年 伏莱舍研究该书内容。

1861年 岑克在研究中华帝国时就该书内容发表过文章。

1883年 查理·谢费把其中三章译成法文并加前言。

1888年 伏莱舍再次发表论文。

1905年 阿德高尔·布鲁沙在巴黎国家图书馆手写本书目中介绍了这本书。

1922年 塔施纳尔在一篇文章中提到其中穆斯林地理叙述。

1933年 卡莱在一篇论文中以伊斯兰资料中关于中国的记载之名,介绍了《中国纪行》。

1934年 卡莱发表研究性文章。

1940年 卡莱又发表有关学术论文。

1950年 土耳其名学者载奇·瓦里迪·托干发表有关文章。

1956年 卡莱的论文被译成土耳其文。

1962年 载奇·瓦里迪·托干在伊斯兰百科全书的土耳其部分发表一篇文章。

1967年 林义民发表了《中国史料与阿克巴尔的〈中国纪行〉的比较分析》的博士论文(土耳其文)。论文提要如下:

能就是那个施林·侯赛因·大不里士。有一段时间他曾在阿德瓦尔德·布朗身边协助教波斯文，许多年他都住在英国剑桥，活到1915年去世。表面上看，抄本是在伊斯坦布尔居住期间应查理·谢费请求，根据一个底本誊写而成。布鲁沙在法国国家图书馆所藏的波斯文抄本目录中提到，谢费是从欧沙尔·阿凡提全集中抄成的。

这个抄本的影印本保存在我的好友——日本学者羽田亨一那里。我们在东京见面时他曾给我看了两个晚上，对我的文章和研究十分有益，所以在此表示感谢。

前面曾提到过，《中国纪行》有三章被谢费译成法文发表了，即第一章、第七章和第十五章。

波斯文的《中国纪行》曾被林义民作为博士论文翻译成土耳其文，于1967年在台北出版发行。这个译本有前言、简介和注释。

土耳其文译本和抄本

《中国纪行》一些章节在穆拉德国王时期由侯赛因·阿凡提翻译成土耳其文，名为《中国和契丹法典》。这个抄本现存于巴黎国家图书馆，书号为 Supplement Turc 1130，是用美术体字书写，没留下抄写人姓名。

《中国纪行》另一土耳其文抄本收录于（伊斯坦布尔）苏莱曼尼全集中，书号为 2107。

土文译本于回历1270年出版于伊斯坦布尔。这一版本非常珍贵，对精通土文的研究者极为有用，因此附印在此书的后面是合适的。鉴于亚洲文化资料中心接受我关于印刷出版这本书的

902年(回历),中国十二个省中的某个省发生了大灾荒。

作者还有一次提到从释迦牟尼开始已经过去四千年了,这个时间在翻译成土耳其文时被称为回历 990 年。

我们从书中看到的另一个与事实有关材料,即阿尔格比克派遣毛拉纳·阿里·喀士奇到中国访问。

关于波斯文抄本

一. 开罗瓦鲁萨格·古米耶图书馆抄本是波斯文美术体手抄本。编辑认为此图书馆的书目编于回历 1273 年,从内容来看,有些地方比苏莱曼尼和巴黎抄本写得好而且多。当然也存在一些错误。这个抄本共包括二十一章(无论在目录还是正文中)。我把这个抄本作为刊印的底本。

二. 苏莱曼尼抄本(伊斯坦布尔609号)是僧人阿赫迈德用波斯文美术体抄写而成,共 110 页,抄本完成于回历 1154 年。

三. 伊斯坦布尔610号苏莱曼尼抄本是用阿拉伯文小字抄写的,无抄写人姓名,共 129 页,完成于回历 1154 年。

四. 巴黎国家图书馆抄本标号是 Supplement Persan 1354,波斯文手抄本目录号码为 521,系阿德高尔布鲁沙编辑的(第一卷)。

这个抄本在公元1900年属于法国著名的东方学家查理·谢费所有,后来藏于巴黎国家图书馆。谢费把抄本中三章翻译成法文,发表时在前言中介绍了这个抄本。这个抄本的结尾完全和苏莱曼尼本一致。最后署名侯赛因·大不里士。

从字体和抄写时间来看,我认为这个侯赛因·大不里士可

章,或者开罗抄本的抄写人把一章分为两章。

开罗抄本内容多于苏莱曼尼本,并且有些差异。因为我看开罗本比较全,所以把它作为脚本,并把各抄本的不同作了注释。

从阿里·阿克巴尔的语言表达方式方法可以判断他是两河流域上游的人,有些用词可以证明。

作者穿插于文中的诗歌松散而浅薄,不论在文学和史料上均无价值,只是表面上摹仿古人的方法在散文中加杂诗歌使文章更加华丽。

除此之外,作者还不断引用一些古诗,如阿塔尔、阿拉士、萨迪、沙巴斯塔里等人的诗。以及霍拉兹米和达里雅·阿卜拉尔的对句诗。大多数诗的内容都表达了他的宗教信仰和神学思想。

作者在这本书中提供回历十世纪关于中国情况是非常宝贵的,有些内容是独一无二的。例如关于自己亲眼见到并详细记载的中国监狱情况。

作者提供的另一些情况,特别是中国宗教法师、释迦牟尼教、军队的编制、宫廷礼仪、城市风俗、行政法律条文、农业、纸币、物价、酒店、艺妓、地理情况,特别是中国邻近的部落如瓦剌和西藏,还有医疗、剪纸、绘画、印刷方面的艺术以及制造火药、鞭炮等,所有这些,对中国历史学家都是有用的,每一处记载都是十分宝贵的资料。

在叙述历史内容方面,书中提到过三个历史事件:

840年(回历)建汗八里城。

854年(回历)一位瓦剌大臣名叫也先太师的统治瓦剌地区时向中国开战。

游了中国的一部分省份，都快走到瓦刺边境了。他和同伴在这期间有26天是在监狱中度过的。

他们被投入监狱的原因，据他自己所讲，是一位同伴与一个西藏人打架，把西藏人打死了，结果他们全部受牵连而被关进监狱。

作者提供了与同伴旅行的其它情况，例如治病情况。一位同伴多年来患有心疼病，在那里对他进行了胸部手术，心肺溃烂部分被烧灼之后，他从病魔中得到解脱。

作者去奥斯曼的路上，经过大不里士，他两次在书中提到那个城市，一次是把大不里士城和中国两个城市进行比较，另一次是在讲萨尔姆库尔德事件时提到。

作者就奥斯曼国只提供两个情况给我们：一个是在土耳其生吃干肉，这点好像对他十分新鲜；另一个是写书时苏莱曼国王打算出游。作者由于这个原因，只满足于写所知道的情况，不可能更详细叙述。

作者曾提到过萨法维王朝的军队，用的是诅咒的语言。可以断定他是属于逊尼派（伊斯兰教）的，这个原因使他投奔奥斯曼宫廷，并献书给苏莱曼国王。也可能由于另一个原因，即当他从中国回来之后，伊朗全境由于战争（土耳其伊朗战争）处于不稳定的状况，他认为呆在伊朗无益，就到了伊斯坦布尔。他在这本书中几次表示了对土耳其国王的敬意，甚至还提到过他的爷爷。

卡莱等人认为《中国纪行》有二十多页被引入《世界记述》一书。

本书在苏莱曼尼和巴黎两个抄本里是二十章，可是在开罗抄本中却为二十一章。苏莱曼尼和巴黎抄本也许把两章合为一

究和著作中,据我所知,从未提到《中国纪行》这本书,也未读到欧洲人的研究情况。

书名为《中国纪行》,在作者的诗中出现过。作者名叫赛义德·阿里·阿克巴尔·哈塔伊,称自己为“哈塔伊”(中国人之意)。

作者曾在前言中提到过苏莱曼·本·巴耶扎德·奥斯曼尼国王(回历918—926),此书写于这个国王统治时期,并把他的名字放在首位,在前言中对他大加赞颂。

阿里·阿克巴尔是在苏莱曼王朝开始前几年到中国旅行的。此时发生萨尔姆库尔德事件,这事件是根据阿哈桑·塔瓦利赫·鲁姆鲁的记载与回历912年有关,而这事件发生在回历909—911年之间。因此,阿里·阿克巴尔到中国旅行年代必然是在回历910年以前。以前的研究者因没有开罗版本,从未提到过这个问题。

总之,完成此书的时间正如本书结尾写的那样,在苏莱曼尼和巴黎版本中是回历922年四月末。我们尚没有超出书中关于作者的其它资料。但不知他曾住在哪个城市,抱着什么目的去中国旅行乃至受到坐牢之灾。

研究他生平的一些学者认为阿里·阿克巴尔是商人。按中国当时的习惯和法律,他好像作为一个使节身份去中国,并受到给这一阶层的特殊礼遇。说他是沿两河上游的路线进入中国,最后到达汗八里,其理由是作者所经过的城市名称,都能按顺序排列出来。

从书中几个地方可以看出作者和其随行人员在中国旅行不到一百天时间。

作者和十二位随行人员,根据他自己的提示,在这期间只旅

然这个名字就传下来了。很可能“森尼”的发音(森尼是波斯文大盘子的读音)也是“秦尼”，这是因为秦尼在阿拉伯文中发音为森尼。可是伊朗人在写它时把字母变了，但发音和原来一样。

伊朗和中国的关系在蒙古时期得到发展。在这一时期，拉施德·丁·法杜拉·哈马丹尼首次编纂了关于各国和中国关系的详细历史——《史集》一书。毫无疑问，这样重要的成果是他在中国学者帮助下并按着中国人所提供的材料完成的。

中国人在这一时期为了方便旅游者和导游者编印了《中文——波斯文词典》，幸运的是还有版本留下来了。

公元1318年一幅中国字画上印有一首波斯文四韵诗和两句诗歌。这一珍品署名纳姆邦·布纳吉而闻名于世。法国人伯希和在1913年最先就此发表过文章。

在铁木耳时期也有一些关于中国的波斯文珍贵史料。那些史料是与代表团访问有关系。回历825年铁木耳的沙赫鲁国王派代表团到中国，画家盖耶速丁记录了这次访问，他的笔记被收录在阿卜杜拉·拉扎克·撒马尔罕迪所著的《福星高照》(Matla as-Sa'dain)一书中。这一游记在欧洲东方学研究家中非常有名，并被翻译成多种文字。

关于《中国纪行》

在画家盖耶速丁著作之后，记录中国的最重要的波斯文书就是回历922年所写的《中国纪行》，现在第一次出版该书全文。

一百多年前，东方学研究者就已了解到了《中国纪行》这本书，并就其意义和内容写过许多文章。可是在我们伊朗人的研

尼珍品》一书。这是萨法维王朝苏莱曼国王的使臣穆罕默德·易卜拉欣·本·穆罕默德·拉比关于暹罗宫廷的游记，令人高兴的是其中也包括有关中国的情况。

中国人与此同时也到伊朗旅行。他们记述有关伊朗的著作至今仍保存着。如中国著名朝圣者玄奘旅行日记记述了萨珊时代的情况。一位随成吉思汗西征的大臣和占星家耶律楚材撰写一本《西域录》。另一位名叫成第的，由蒙哥派到旭烈兀身边服务，他为后人留下一本《西行记》。公元1395年（明洪武年间）傅安被中国皇帝派往撒马尔罕访问。这一切都说明在很早以前，中国及其文化对于我们伊朗人并不陌生。两国之间不断有着贸易联系。“丝绸之路”就是这种联系的途径之一，这种联系一直到五十年前仍保持着。特别应该指出的是施拉奇和亚兹迪以及巴赫巴哈尼等商人在中国一些城市如上海开设店铺和商行。

波斯湾沿岸与中国各口岸的航线一直畅通无阻。关于这方面的书籍记载很多。

如上所述，海路是中国商品到达伊朗的重要途径。除此之外，中国文明的其它伟绩，如指南针、火药和瓷器是从萨法维王朝以后开始传入伊朗的。

广泛了解这种联系的是李约瑟，他的《中国科学技术史》（七卷）是一部伟大的著作，其中用很多篇幅论述伊朗、中国两个国家的思想、文化和科学上的联系。

我们说过，在伊朗的诗歌中反复出现对中国绘画的描述。这种影响的深刻性在一些书画和壁画中都可发现。“哈塔伊”已被列为伊朗绘画七派之一，在十世纪时经常被提到，这一派很明显受到中国绘画的影响。“哈塔伊”纸也与中国有关系。现在伊朗人把瓷器读为“秦尼”，这是因为瓷器最先从中国传入伊朗的，自

里加以介绍。

一部分是关于从中国传入伊朗的草药记载。伊朗人也像其他古老民族一样获得了它。这种草药和其它货物一起从水路或者陆路被带到伊朗。关于这些草药的介绍，可以从伊朗人用波斯文或阿拉伯文写的医书中看到。例如“茶叶”（中国的植物），我们第一次是从阿布里汗·比鲁尼著的书中发现的。类似的还有中国的大黄等等。

值得一提的是包括伊朗人在内的穆斯林对中国的医学不是没有认识的，早在古代就有过介绍。例如伊本·纳迪姆引用拉吉说的话那样，有一位中国学者与他家常来往。我们还知道，拉施德·丁·法杜拉曾请中国医生到伊朗。《中国人的医学》就是他们旅伊朗时的留念。这本书是拉施德·丁·法杜拉编纂的。他是在中国医生的帮助下完成这本书的。甚至与医疗有关的汉文句子，也用波斯文字母拼写进书中。

另一方面是关于中国的领土、居民以及他们的风俗习惯的地理记述。这些情况可在穆斯林的地理学家所著有关中国的国家、信仰和奇闻的书中找见。有一些书是专门记述这方面情况的。比如塔巴耶赫旺·沙尔夫·扎曼·马尔谢尔德在回历514年撰写的书中，有一部分就专谈中国情况。

还有一些非常引人注目的书就是游记，其中包括在中国沿海和内陆旅行的人所见所闻。例如从海路到中国的苏莱曼·西拉费·巴扎尔干所写的书，最有名的伊本·巴图塔游记，记述了中国许多美丽的地方。当然，阿布德尔夫·哈扎尔吉在随同纳萨尔·本·阿哈马德·萨曼尼率领的代表团为迎娶中国公主去过这个国家，并在中国居住了一段时间。他回到布哈拉之后，根据旅行日记写出了第一篇文章。属于这个范畴的还有《苏莱曼

新编《中国纪行》(波斯文版)前言

[伊朗]阿夫沙尔原著 张铁伟、岳家明译

伊朗的研究园地之一是研究伊朗和中国在历史上文明与文化交流。遗憾的是,人们对它没有重视。

如果不是劳费尔(Laufer)在六十年前写了一本高水平的专著《中国伊朗编》(1919年,芝加哥),也不会使我们了解这么多关于这两个民族文明和文化的联系(特别在植物方面的交流),也不会知道有些什么资料来源。关于这方面,波斯文的文章都没有什么价值,不值得探讨。但只有姆加塔保·米纳维关于这一内容的专论属于例外。

近二十年来,特别是日本一些学者开展了对中华帝国与中亚、两河流域上游、土耳其斯坦以及伊朗之间的文化、外交、贸易关系的研究。他们写了不少有关这方面的好文章。令人高兴的是有些文章已翻译成英文,我将在前言的后面分别提到这些文章,以便为感兴趣的人提供方便。

伊朗和中国,自古以来就存在着贸易和文化的交流。在我们的故事书、史诗和诗歌中关于中国的叙述为数不少。例如关于中国王子和可汗的故事,尽管不准确,可汗是土耳其君主的称号,而中国用皇帝,关于对中国画馆和画师的描述,在波斯文许多诗歌中也可看到。

除此之外,我们还有一些真实可靠的历史资料,有必要在这

封面设计：宁成春

KHATAYNAMEH

Sa' id Ali Akbar Khatai, Istanbul, 1516

Übersetzt ins Deutsche und Englische von

Paul Kahle und Muhammad Hamidullah, Bonn, 1933

KHATAYNAMEH

Herausgegeben von Iraj Afshar, Teheran, 1981

Gedruckt mit Unterstützung von

Monumenta Serica

中国纪行

ZHONGGUO JIXING

阿里·阿克巴尔著

张至善编

生活·读书·新知三联书店出版发行

北京朝阳门内大街166号

新华书店经销

北京新华印刷厂印刷

850×1168毫米32开本 10.125印张 220,000字

1988年3月第1版 1988年3月北京第1次印刷

印数 0,001--1,100

(精)定价13.00元

ISBN 7-108-00061 X, K·9

中

KHATAY_NAMIH

خطای نامه

国

阿里·阿克巴尔著 张至善编



纪

ISBN 7-108-00061-X/K·0 定价11.90元

行

فهرست نامهای کسان

مطلع سعدین	(زبدة التواریخ)
	<u>الف</u>
۳۴۲، ۳۲۳	ابراهیم سلطان (میرزاده) ۲۷۴، ۲۹۷، ۳۰۴
۳۳۸	اردشیر ۲۹۷
۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۲۲	اردوان ۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۸۴، ۳۰۱
	۳۰۲
۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۲۲	ارغداق ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۱
۳۴۱، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۲۳، ۳۲۱	الغ بیگ ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۰
—	امیر شاه ملک = شاه ملک
۳۳۸، ۳۲۲	اویس خان ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۸
	<u>ب</u>
۳۳۸، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۱	بایسنفر بهادر ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۷
۳۳۸	بخشی ملک ۲۷۲ (محمد بخشی)، ۲۸۷
	۳۰۱، ۲۹۸، ۲۹۷
بوتا تیمور اتکا ۳۳۸	بویا (بوقا) تیمور اتکا ۲۹۸
	<u>ت</u>
۳۲۲	تاج الدین (خاندزاده) ۲۷۳
۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۲۲	تاج الدین (خواجه) ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶
	(تاج بدخشی) ۳۰۱، ۳۰۲
	<u>ج</u>
۳۴۲ (جمال)	جمال الدین (پهلوان) ۳۰۴

—	جواهر خاتون ۲۷۲
محمد جوکی (میرزا) ۳۲۲	جوکی بهادر (میرزاده) ۲۷۲
	<u>ج-خ</u>
۳۴۲	حسن (امیر) ۳۰۴
خداداد ۳۲۲	خدایداد (امیر) ۲۷۲
	<u>ز</u>
۳۴۲	رستم (میرزاده) ۳۰۴
	<u>س</u>
شاکمونی ۳۲۲	شاکمونی ۲۷۲
۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۲۱	سلطان احمد ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۲۹۸
۳۲۲	سلطان شادی گورکان ۲۷۲
۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۲۲	سلطان شاه ۲۷۲، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۱
۳۳۸، ۳۲۲	سیور غمتمش (میرزاده) ۲۷۲، ۲۹۷
	<u>ش</u>
۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۲۱	شادی خواجه ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۷
شاکمونی ۳۲۲	= شاکمونی
۳۲۲	شاه جهان ۲۷۲
۳۲۲	شاه ملک (امیر) ۲۷۲
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸ (خاقان سعید)، ۳۳۹	شاهرخ ۲۸۷
۳۴۲، (خاقان سعید)	
۳۲۷	شکمانی فومی ۲۸۰
—	شیر بهرام ۲۷۲
۳۲۲	شیر محمد اغلان ۲۷۲
صلاح الدین شیربان (پهلوان) ۳۲۸	—

	<u>غ</u>
۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۲۱	غیاث‌الدین نقاش (خواجہ) ۲۷۴، ۲۷۱، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۸۶
	<u>ف - ق</u>
۳۲۳، ۳۲۲	فخرالدین (امیر) ۲۷۳
۳۲۲، ۳۲۱	قرايوسف ۲۸۴
—	قل محمد ۲۷۲
	<u>ک</u>
۳۴۰، ۳۳۱، ۳۲۳	گوکجه ۳۰۱، ۲۸۶، ۲۷۴، ۲۷۱
	<u>م</u>
۳۲۱	محمدبخشی = بخشی ملک
۳۲۲	محمدبیگ داجی ۲۷۲
—	مغول ۲۷۲
محمدجوکی (میرزا)	۳۲۲
۳۲۳	منگلی تیمور بایری ۲۷۳
	<u>ی</u>
۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۵، ۳۳۱	یوسف قاضی (مولانا حاجی) ۲۹۳، ۲۸۵، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸

فهرست جغرافیایی

مطلع سعدین	(زبدة التواریخ)
	<u>الف</u>
—	آب قراموران = قراموران
آب کنکر ۳۲۲	آب کنگه ۲۷۲
۳۲۲	آش پره ۲۷۲
اتاصوفی ۳۲۲	= صوفی اتا
۳۴۲	اصفهان ۳۰۴
۳۴۳	اندکان ۳۰۴
۳۲۲	ایل شیربهرام ۲۷۲
—	ایل محمد بیگ ۲۷۲
۳۲۲	ایل مغول ۲۷۲
	<u>ب</u>
۳۴۳، ۳۲۲	بدخشان ۳۰۴، ۲۷۴، ۲۷۲
۳۴۳، ۳۲۱	بلخ ۳۰۴، ۲۷۱
۳۲۲	بیلغوتو ۲۷۲
۳۴۲	پنگان ۳۰۳
	<u>ت</u>
تاشکند ۳۲۲	تاشقند ۲۷۲
۳۳۶	تبت ۲۹۴
۳۲۲	ترمذ ۲۷۳
	<u>ج-ح-ز</u>
۳۲۸	جیحون ۲۸۱

۳۳۶	چورچه ۲۹۴
۳۳۶	چین ۲۹۴
	<u>ح</u>
۳۲۸	حسن آباد ۲۸۱
۳۴۳	حصار شادمان ۳۰۴
	<u>خ</u>
۳۴۲، ۳۳۵، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۶	خان بانق ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵
	۳۰۳، ۲۹۱
خطا = خطا	خطا (و) ختائی (و) ختائیان: غالب صفحه‌ها
۳۴۲	ختن ۳۰۴
۳۲۲	خراسان ۲۲۸
خطا (و) خطائی (و) خطائیان، غالب صفحه‌ها	خطا = خطا
	<u>د</u>
۳۳۶	دریا بار ۲۹۴
	<u>س - ش</u>
۳۴۲، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۳	سکجو ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۳
	۳۰۴
۳۴۳، ۳۲۲، ۳۲۱	سمرقند ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۰۴
۳۲۲	سیرام ۲۷۱
۳۴۲	شیراز ۲۹۷، ۳۰۴
	<u>ص - ط</u>
۳۲۸	صدین فو ۲۸۲
= اتا صوفی	صوفی اتا ۲۷۳
۳۲۲	طرفان (تورفان) ۲۷۳
	<u>ع</u>
—	عراق ۲۸۸
	<u>ق</u>
۳۳۶، ۳۲۳، ۳۲۲	قامل ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۴
—	قراتگین ۳۰۴

۳۲۶، ۳۲۲	قراخواجه ۲۷۳، ۲۹۴ (قراخوجه)
۳۴۲، ۳۲۸	قراوران (آب) ۲۸۱، ۳۰۳
۳۴۲، ۳۲۵	قراول ۲۷۶، ۳۰۴
—	قرايوسف ۲۸۶
۳۳۶	قلماق ۲۹۴
۳۴۲، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶	قمجو ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۳
	<u>ک</u>
۳۴۲	کاشغر ۳۰۴
—	کلف (گذر) ۲۷۱
—	کنگه (آب) ۲۷۲
	<u>م</u>
۳۳۶	ماچین ۲۹۴
۳۲۵	مازندران ۲۷۷
—	مغول = ایل مغول
۳۴۲	مغولستان ۳۰۳
	<u>ن</u>
نمناى ۳۳۸	زبده: یمناى
	<u>هـ</u>
۳۲۱	هرات ۲۷۱، ۳۰۴
= نمناى	یمناى ۲۹۸
۳۲۲	یولدوز ۲۷۲

فهرست واژه‌ها

مطلع سعدین	(زبدۀ التواریخ)
۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۳	آرد ۲۷۹، ۲۷۴
۳۳۸، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱	آش ۲۸۷ - ۲۹۰، ۲۹۸
۳۲۹	آشام (اشکوب) ۲۸۷، ۲۸۲
آقار ۳۳۵ (زبدۀ خاد)	= خاد
—	آهک ۲۹۲، ۲۹۱
	<u>الف</u>
۳۳۷، ۳۳۴، ۳۲۴	ابریشم ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۰
۳۳۹	اختاجی (ستوربان) ۳۰۰
۳۳۴، ۳۳۰، ۳۲۹	اژدر ۲۸۹، ۲۹۸
—	اژدها ۲۸۲، ۲۸۴
اسب در بسیاری از صفحه‌ها	اسب در بسیاری از صفحه‌ها
۳۳۴، ۳۳۰، ۳۲۴	اصول ختائیان ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۰
۳۲۴ (اصول)، ۳۲۵	اصول غنائی ۲۷۶، ۲۹۰
۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۲	اطلس ۳۰۱، ۳۰۲
۳۳۹، ۳۳۴، ۳۳۱، ۳۳۰	اطلس زرد ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۹
۳۳۹	اطلس سیاه ۳۰۰
الوس ۳۲۲	—
۳۴۲	اولاغ ۳۰۳
۳۲۲	ایل ۲۷۲
—	ایلچی ۲۷۲ و در بسیاری از صفحه‌ها

<u>ب</u>	
۲۳۰	بادبیزن ختائی ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵
۲۴۰	باده داجی (؟) ۳۰۰
۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۲۴	بازیگر (و) بازیگری ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۱
۲۳۴	باسمه ۲۸۹
۲۲۶	بافو (مأمور اسب) ۲۷۸، ۲۷۹
—	بال شدن (؟) ۲۹۱
۲۳۲	بالش (متکا) ۲۹۷
۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۸	بالش (جایزه) ۳۰۲، ۳۰۲
۲۲۹	بیر ۲۸۲
۲۴۱، ۲۳۶، ۲۲۹-۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۲	بت (و) بتخانه (و) بت پرست ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰-۲۸۲
۲۲۹، ۲۲۷	بخشیان ۲۸۰، ۲۸۲
۲۳۲، ۲۲۷	برنج ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۷
۲۲۹، ۲۲۸	برنج (فلز) ۲۸۲
۲۳۴	بکره () ۲۸۹
—	بلسک (سیخ بلند) ۲۸۴
۲۲۱ (بیلاکات)، ۲۴۰ (بیلاک)	بیلاک (و) بیلاکات ۲۹۹
بیه (؟)	بینه ختائی (؟) (آلت موسیقی) ۲۷۵، ۲۹۰
<u>پ</u>	
۲۲۷	پرده ۲۸۰، (زریفت) ۲۸۹
۲۲۹	پلنگ ۲۸۲
۲۳۲، ۲۲۷، ۲۲۴	پیاز (و) پیاز درسکه پرورده ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۷
—	پیاله ۲۷۶
۲۲۲	پیشان صفه ۲۷۳
۲۲۵، ۲۳۴، ۲۲۴ (؟) بیه	= بینه (؟)

<u>ت</u>	
۲۲۴	تالار ۲۷۵
۲۳۰	تبرزین ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵
۲۳۱	تبرکات ۲۸۵
۳۳۱، ۳۳۰	تخته ۲۸۵
۳۳۲	تختگاه داد ۲۸۸
= طوق	توق ۲۷۶، ۳۰۱ دوبار، ۳۰۲
۳۳۳	ترکش ۲۸۸
۳۴۰ (تغمار)	تغمار (مقدار در مسافت) ۳۰۰
۳۲۹	تکه کوهی (بزکوهی) ۲۸۲
تنبک ۳۲۴	= تنبک
۳۲۱	تسوقات ۲۷۱
۳۳۱، ۳۳۰	تومان ۲۸۵، ۲۸۴
۲۲۴ تیره خطائی	تیر خطائی ۲۷۴، ۲۷۵
<u>ج</u>	
۳۴۰، ۳۳۹	جان داجی ۳۰۰
—	جانوردار ۲۹۷
—	جیکفو ۲۹۹
۳۲۶	جینو (عربه کش) ۲۷۹
۳۲۵، ۳۲۴	جریب ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷
—	جلاد ۲۹۲
۳۳۹، ۳۲۶	جلاو (جلو) ۲۷۹، ۳۰۰
= مجلکا	جلکا ۲۷۲
۳۳۳، ۳۳۲	= جینلق
۳۲۳	جو ۲۷۴
۳۳۳	جوشه ۲۷۷
۳۲۹	جوکی ۲۸۲
۳۳۰، ۳۲۴	جیبه پوش ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۹
= جینلق	جینلق ۲۸۹

	<u>چ</u>
۲۲۵	چارطاق ۲۷۷
۲۴۲-۲۴۰، ۲۳۸	چاو ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳
۲۳۹-۲۳۷، ۲۳۳، ۲۳۰	چتر ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹
۲۲۷، ۲۳۶	چراغ ۲۹۴، ۲۹۵
۲۲۷	چرخ فلک ۲۸۰
۲۲۹	چرخ گردان ۲۸۳
۲۳۲	چمچه ۲۸۷
۲۲۵، ۲۲۳	چول (بیابان) ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۰۴
۲۲۵، ۲۲۴	چهار پاره (آلت موسیقی) ۲۷۵، ۲۹۰
۲۲۴	چهار مغز (گردو) ۲۷۶
۲۲۵ چینی	—
	<u>ح-خ</u>
۲۳۲	حصیر ۲۸۷
۲۳۴، ۲۳۳	حقه ۲۸۹
—	حقه بازی ۲۹۱
= آقار	خاد (مرغی است) ۲۹۱
۲۳۶	خاک چینی ۲۹۴
۲۲۸	خرابات ۲۸۱
—	خریزه ۲۷۴
۲۲۵	خرپشته ۲۷۷
۲۳۰	خرگاه ۲۸۴
—	خرگوش ۳۰۱
۲۳۰	خشت (اسلحه) ۲۸۴
۲۲۵	خشت پخته ۲۷۷
۲۲۴	خم ۲۷۵
۲۲۴	خمرة چینی ۲۷۵
۲۲۹	خوازه (چوب بست) ۲۷۷، ۲۸۳
۲۲۳	خوان ۲۷۴

۳۲۹، ۳۲۵	خوک ۲۷۷، ۳۰۰
خیگفو ۳۲۹	= جیکفو
۳۲۹، ۳۲۳	خیمه ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۹
	<u>د</u>
۳۲۲-۳۲۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۲	داجی (و) داجیان ۲۷۲-۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۶،
	۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۳
	—
داروغه ۳۴۱	
دارافزین = دارفزین	دارافزین = دارفزین
۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷ (دانکجی)	دانک داجی ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹
دخمه ۳۴۱	—
۳۲۶	درازگوش ۳۲۶
۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳، ۳۳۴	دراسون (ن) ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰
۳۲۷	دارافزین ۲۸۰
۳۲۴	دستار ۲۷۵، ۲۹۳
دسون = دوسون	دسون = دوسون
۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷	دکان ۲۹۶
۳۳۱	دگله (جامه) ۲۸۶
۳۳۰	دنامه ۲۸۴، ۲۹۶
۳۳۰	دورباش (اسلحه) ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵
۳۲۴، ۳۲۷	دوسون (دیوانخانه) ۲۷۵، ۲۷۹
۳۳۰	دوشاخه (وسیله شکنجه) ۲۸۵، ۲۹۳
۳۲۴-۳۳۰	دهل ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۹۶
۳۳۲	دیگ ۲۸۷
۳۳۹	دیوار قالبی ۲۹۹
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷	دینوان ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۳،
	۲۹۶
۳۲۷	دیوانخانه (دوسون) ۲۷۹
	<u>ر-ژ</u>
۳۲۴، ۳۳۶	رقص ۲۷۶، ۲۹۰، ۲۹۴

۳۲۱ (روزنامه)	روزنامهچه ۲۷۱
۳۲۵	زاغ ۲۹۱
—	زربفت ختایی ۲۹۰
۳۳۰ (زرافشان خطائی)	زرافشان ختائی ۲۸۴
۳۲۵	زغن ۲۹۱
۳۳۰	زوبین (اسلحه) ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵
۳۳۶	زهر سرما ۲۹۴
—	زیک (?) ۲۷۴
۳۳۲	زیلوچه ۲۸۷
۳۳۸، ۳۳۲، ۳۲۶	زین ۲۷۹
—	<u>س</u>
—	سان گوشت ۲۷۵
۳۳۹، ۳۳۴، ۳۲۴، ۳۲۳	سایان ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۹
۳۳۳	سپر ۲۸۸
۳۴۰، ۳۳۸-۳۳۶، ۳۳۲	سجن، سجدین، سجنان (راهنمای ایلچی، شقاول) ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸
—	۳۰۱
۳۳۹ (سرای لیدا)	سرای لید (?) ۲۹۹
۳۳۲	سرکه ۲۸۷
—	سرمه (نوعی مسکر) ۲۷۴
۳۲۵	سفال ۲۷۷
—	سنج (صنبح) ۲۷۵، ۲۸۴
۳۴۱، ۳۴۰	سنکشی (انعام) ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲
۳۳۲، ۳۲۷، ۳۲۴	سیر ۲۷۶، ۲۷۹
۳۳۰	سیمرغ ۲۸۴، ۲۹۴
—	<u>ش</u>
۳۲۴	شاخچه ۲۷۵
۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۷	شانقار ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱
۳۲۴	شاه بلوط ۲۷۶

۲۲۴	شاه‌نشین ۲۷۵
۲۲۷	شب چراغ ۲۹۵، ۲۹۶
۲۳۰	شبکو (شبکه) ۲۸۴
۲۳۲	شقاول ۲۸۷
۲۳۳، ۲۳۰	شمشیر ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵
۲۳۶	شمع ۲۹۴
۲۲۷	شمعدان ۲۸۰
شیر (حیوان) ۳۲۳، ۳۲۸	—
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۲۶	شیره ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۷ -
۳۲۸ - ۳۴۰	۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱
	۳۰۳
	<u>ص</u>
۳۲۴، ۳۲۷	صراحی چینی ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰
۳۲۳، ۳۲۰	صفه ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴
۳۲۴، ۳۲۰ (صنح)	صنح = سنح
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۴۰	صندلی ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶ -
	۲۸۹، ۳۰۱
۳۲۴	صندوق نخل‌بندی ۲۷۵
	<u>ط</u>
—	طاقیه ۲۹۳
۳۲۴، ۳۲۵	طبق ۲۸۷
۳۲۳	طبق چینی ۲۷۴، ۲۷۶
۳۲۴	
	طبل ۲۷۵
= ترغو	ترغو
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷	طناب ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۶
۳۴۰، ۳۴۱	ترقو
= تنبک	تنبک خطائی ۲۷۵
۳۲۹، ۳۳۳	طنبی ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹

۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵ -
۳۳۷، ۳۴۲

۳۳۲، ۳۳۶

۳۳۷

۳۳۲

۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲

۳۳۶

۳۲۴

۳۳۳

۳۳۵

۳۳۶

فندق ۳۲۴

۳۲۹، ۳۳۶

۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴

۳۳۱، ۳۳۹

۳۳۳

—

۳۲۹

۳۲۵

۳۲۴

۳۲۶

۳۳۰

—

۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱

۳۳۶ قلم جداول (باید جدول باشد)

طوی ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸،
۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۳

ع

عرايه ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۰۳

عرق (عرقی) ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۰۳

عسل ۲۸۷

علفه ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۳

علم ۲۹۵، ۳۰۲

عنايب ۲۷۶

عودسوز ۲۸۸

ف

فاخته ۲۹۱

فناز ۲۹۴

—

فيل ۲۸۳، ۲۹۵

ق

قاز ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۷

قبا ۲۸۶

قبه ۲۸۸

قبرقه ۲۹۲

قجقار ۲۸۲

قراول ۲۷۳

قراوو (خوردنی) ۲۷۵

قرغو ۲۷۸

قسین ۲۸۴ (شاید = کزین، کجین)

قلعی ۲۹۷

قلقی (?) ۳۰۱ (دوبار)

قلم جدول ۲۹۴

—	قم (قیف) ۲۹۲ در یزدی اکنون هم قم گفته می‌شود کسر اول
قماش ۳۳۸، ۳۴۰	—
۳۲۶	قمچی ۲۷۹
۳۳۵	قمری ۲۹۱
—	قند ۲۷۶
۳۲۴	قوش ۲۷۵
	<u>ک</u>
۳۳۲	کاسه ۲۸۷
۳۲۵، ۳۲۴	کاسه داشتن ۲۷۶، ۲۷۵
—	کاشی چینی ۲۷۷
۳۲۴	کاغذ ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۰۲
۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۰، ۳۲۴	کاغذ مقوی ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۲
کنکی (!) ۳۴۰، ۳۴۱	کپکی (!) ۳۰۱، ۳۰۲
۳۳۲، ۳۲۵	کت ۲۷۷، ۲۸۷
—	کریاس ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶
۳۲۷	کرسی مطلا ۲۸۰
۳۳۷، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۲۹	کریاس ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶
—	کشک (کشیک) ۲۷۸
۳۳۲	کفش کمخا ۲۸۷
—	کلمه چی ۲۸۶
۳۴۰	کلنگ ۳۰۱
۳۳۴	کله بستن ۲۸۲، ۲۸۹
۳۳۲، ۳۲۴	کلیچه (نان شیرینی) ۲۷۵، ۲۸۷
۳۲۴	کمانچه ۲۷۵
۳۳۲	کمخا ۲۸۷
۳۳۳، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۴	کورکه ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۸۴، ۲۸۹
۳۳۲	کوزه ۲۸۷
۳۳۲	کوشکه ۲۸۷

۳۳۸	کییر ۲۹۸
۳۲۶	کی دی فو ۲۷۸
	<u>ک</u>
گاو قطاس ۳۲۸	—
—	گرگیراق ۲۷۵
۳۳۰	گرز ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۸۴
۳۳۹، ۳۳۲، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۳	گوسفند ۳۰۰، ۲۸۷، ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۴
۳۲۴، ۳۲۳	گوشت پخته ۲۷۵، ۲۷۴
—	<u>ل</u>
۳۲۵	لجام ۲۷۹
۳۲۲	لکلک ۲۷۶
۳۲۶	لنگر ۲۷۳
۳۴۱، ۳۴۰ (لووسا)	لوفو (مأمور درازگوشت) ۲۷۹
	لووشا (؟) (ظاهراً نوعی پارچه) ۳۰۱ (دوبار)، (کلمه بعدی هم ظاهراً همین است) ۳۰۲
۳۳۸ (به صورت لودلنگک؟)	لوولیل (ظاهراً نوعی پارچه و همان کلمه قبلی)
	۲۹۸
۳۳۹ (لیدا)	لید (؟) ۲۹۹
۴۰۰، ۳۳۹	لیداجی ۳۰۰
۳۲۴ (لیمو)	لیمون (لیمو) ۲۷۶
	<u>م</u>
۳۲۲ مجلکا	= جلگا
۳۴۰، ۳۳۶	محفه ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۹۵
۳۲۵ (مجوزه؟)	مخوره (؟) ۲۸۳ (این کلمه ظاهراً با خوازه که به معنی چوب بست است ارتباط دارد، به خوازه مراجعه شود، شاید مخوزه؟
۳۳۴، ۳۳۲، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۳	مرغ ۲۹۰، ۲۸۷، ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۷۴
۳۲۴، ۳۲۴	مروارید ۲۸۵، ۲۷۵

۳۲۶	مروارید دروغی ۲۷۹
۳۲۴	مطرب ۲۷۵
مقرنس خطائی ۳۲۷، ۳۲۵	مقرنس ختائی ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۷۷
—	مقوی کاغذ = کاغذ مقوی
۳۲۲	منقل ۲۸۷
۳۲۵	موسیجه ۲۹۱
۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۴	موسیقار ۲۹۰، ۲۷۵
۳۲۷	موشک ۲۹۵
۳۲۴، ۳۲۲	میوه خشک ۲۷۴، ۲۷۵
	<u>ن - ه</u>
۳۲۲، ۳۲۹	ناجیح (اسلحه) ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵
۳۳۰، ۳۲۹	ناقوس ۲۸۳، ۲۸۴
۳۲۴، ۳۲۲	نخل ۲۹۰
۳۲۲	نخل بستن (نخل بندی) ۲۷۴، ۲۸۸
۳۲۴	نخل بندی از کاغذ ۲۷۵
۳۲۷	نفظ ۲۹۵
۳۲۲، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۴	نقل ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۸۸
۳۳۰	نقوش ختائی ۲۸۴
۳۲۷	نمد ۲۷۹
۳۲۲، ۳۲۲	نوکر ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۷
۳۲۵، ۳۳۰، ۳۲۴	نی ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۹۰
—	نیزه ۲۸۴
۳۴۱	وصله ۳۰۱، ۳۰۲
۳۲۴	هندوانه ۲۷۶
	<u>ی</u>
۳۲۴، ۳۲۴	یاتوغن (نوعی ساز) ۲۷۵، ۲۹۰
۳۳۱	یارغو ۲۸۵
۳۲۶	یاساق ۲۷۴، ۲۷۸

۳۴۲، ۳۳۷، ۳۲۸-۳۲۶

یام ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷

۳۰۳، ۲۹۸، ۲۹۷

۳۳۹، ۳۳۲، ۳۲۵

یامخانه ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۷

۳۴۲، ۳۳۸

یراق ۲۹۷

۳۲۶

یرغه ۲۷۸

۳۲۷

یرلیغ ۲۹۶

—

یساق (یاساق) ۲۷۵

۳۲۴

یساول ۲۷۵

—

یشم ۲۹۴

۳۲۳

یورت ۲۷۴

KHATĀY_NĀMIH

A persian text describing a voyage to China

by
Ali Akbar Khatai
in 1516-1517
by
Iraj Afshar



**asian cultural
documentation center
for unesco.tehran**

Tehran : 1993